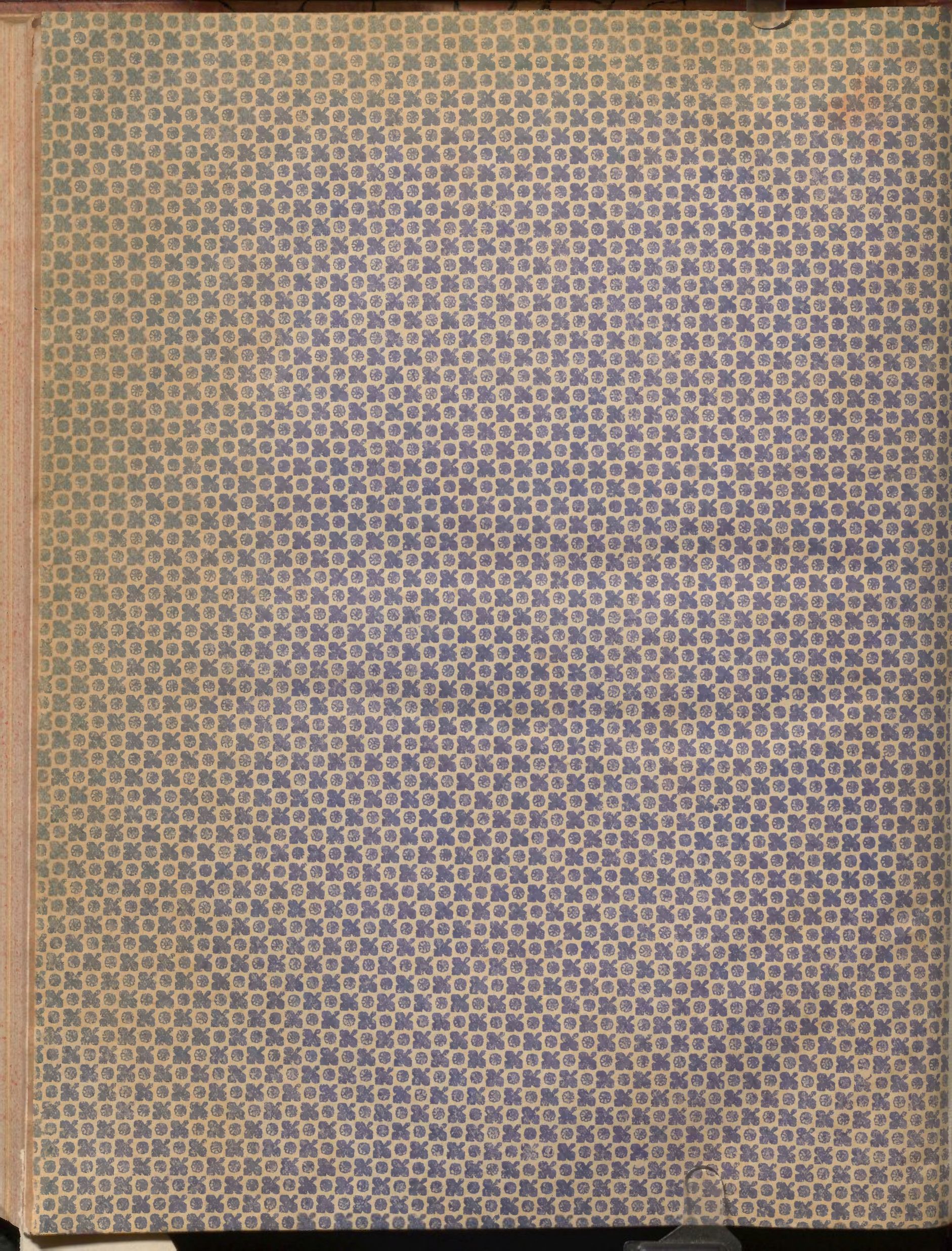


FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

778612



12
7786

12

Lithographed copy of an old Persian Ms. on medicine

Presented to the Medical Library of McGill University
by

L. Casey Wood.

3984696

11p 7

عنوان کتاب: شرح نظام الامراض الاربعة وحبس

نور کمال جامع حکم طبیه و مفاد علاج و شرح اعضا و علائم و شرح کلمات و غیره و کتب طبیه و کتب نظام الاربعة



مختار نظام الامراض الاربعة



در تصنیف طبیب حاذق و بزرگواران عالم الیوم و ان شاء الله تعالی و کتب طبیه و کتب نظام الاربعة

در طب و طبیه و کتب طبیه و کتب نظام الاربعة

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جو سیکے جانے والا ہے
شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیل پیج کے متن صفحہ سادہ ہیں انہیں بعض کتب طب و لغات مختصر
بمقدمات طب فارسی و عربی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دان کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب طب زبان فارسی

اکسیر عظم - درجہ چار جلد یہ کتاب فن طب میں
جامع کلیات و معالجات مولفہ محمد اعظم خان
مناطب بناظر جان کہ جلد کتب فن طب کو یکجا
کر کے مجربات و آزمودہ نسخے مستدرج
فرمائے۔
خلاصۃ التجارب - طب مجربات حکیم
علو خان مدونہ مرتبہ بقراط زمان جناب
حکیم بابا اولہ بادریہ اسطی درجہ سب کی
کتاب ہے۔
مجربات اکبری - بخشی تصنیف حکیم محمد کرخان
عرف حکیم ارزانی۔
تکشیف الحکمت - حکیم محمد سلیم الدین خان کی
تصنیف سے جو قدردانی شائقان سے
کرتے ہیں۔
کفایہ منصور - مشہور کتاب صاحب
اور تشریح میں آو۔
ضیاء الابصار - فن طب میں تصنیف حکیم
محمد و خان صاحب کی۔
مجربات رضائی - صاحبہ امراض ضعف باد
و شائد و کثرت مجاہدت و نسخاے مجربات
ہر ایک مرض کے اس میں بہت لکھے ہیں۔
دستور العلوج - نہایت صحت کے ساتھ لکھے ہیں
میزان الطب - مع رسائل دیگر مشہور ابتدائے
اور اس کی کتاب سے جو کہ قبل اسکے ہر نسخہ و

کتب طب زبان اردو

خشی تمام مطبع محمد سیاحی محمد حسین مرحوم میں
طب ہدی قہی اسی منقول عنہ سے بکابت پاکیزہ
طب ہدی -
طب اکبر - تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طب
میں مستدرج کتاب ہے۔
مطب علو خان - مجربات علو خان کی ہر ایک
لیے منتخب ہیں۔
مختصر شہوار بقراطی - مشہور کتاب عدل حکیم
بقراطی مختصر و جامع حکیم مولوی غلام حسین
صاحب سے جو بخیر و شرح امجد خسروی
تصنیف فرمائی ہے اور وہ اس مطبع میں سابق
ازین طب ہدی ہے۔
مخرج القلوب - فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر
عرف محمد ارزانی۔
عجالات نافعہ - تصنیف حکیم نامی محمد شریف خان
مولوی صاحب تصنیف علاج الامراض۔
ام العلوج - رسالہ خوب و محالہ عجیب ہادی
تراکیب ہدیہ طبہ تصنیف حکیم مان اشرفی و دیگر
ہن ہماست خان خانان محمد دوست محمد خان
محمد ہمایونگیر بادشاہ غازی یہ کتاب
خاص طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض میں
مستند و یادگار ہے۔
طب یوسفی - مشتمل بر رسالہ جات
رسالہ نبض رسالہ کار و در رسالہ
سب ضروریہ لطافات یوسفی

کتب طب زبان ہندی

رسالہ مالول و مشروب قصیدہ و حفظ صحت
بدن رسالہ بحران مشہور کتاب ہوزا غریب
تصنیف حکیم صادق علیخان ابن حکیم شریف
دلہمی سافرون کے لیے تدابیر معالجہ
بر موسم کی ضروری لکھی گئی ہیں مخزن الادویہ
مع تحفۃ المومنین فارسی طب میں مشہور
کتاب ہے۔
قرابادین قادری - فارسی تصنیف حکیم
محمد اکبر ارزانی مصنف طب اکبر و میزان الطب
وغیرہ مشہور کتاب ہے۔
صلح الابدان - یہ کتاب فن طب میں نایاب
تالیف حضرت حکیم عبدالحق صاحب کی علاج
امراض انسان کا خود انسان سے بننے عبارت
کتب معتبر و ثابت کیا ہے۔
کتر الاسرار - تصنیف حکیم ہادی حسن صاحب
ملا آبادی سائل طب میں۔
بہجۃ الحذاقت - علم طب کی کتاب۔
کشات العیون - مصنفہ حکیم محمد سلیم خان صاحب
بیہرہ۔
قرابادین بلالی۔
نیر اعظم - مطبوعہ نظامی۔
غائۃ الشفا۔
کتب طب عربی
موجز - مشہور کتاب متن میں فن طب
کی ہے۔

عوشانی مطلق بن حسین امیر بیمارالن و حسن

از کتاب جامع حکم طبیه عقاید علاج و شرح اعضا و علائم از شیخ تاج الدین و غیره و کتب طبیه بن حکم بن دین



از تصنیفات طبیب حاذق بقراط زان جالینوس از شیخ تاج الدین و غیره و کتب طبیه بن حکم بن دین

در مطبعه مکتبه فیضیه مطبعه



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خداوندی را که بکرمت باغچه و قدرت کامله صاحبان بستر عدم و فنا را از دار و خانه ایجاد و اجیار ماده حیات جاودانی و مسکنه حاصل
کامرانی بخشید و با نفعه موافق مزاج امتزاج عناصر اربعه با غذیه خواص اشیا و خواص خمس قالب ضعیف هیأت جسمان نجیف خلقت نوع بشر را
با صفات قوی و قدر بر نیرومندی رسانید. قادری که عروق بنافیه و اعصاب فیاضه تن را دلیل بر صحت و علت بدن صحیح و علیل نفیسه سست
و صفرا و حرارت و برودت جو یا کلیل گردانید. حکیمی که نیم مطهر بار و شمیم مغبر گزیر را رتیاق روح بیدلان اشجار گمارید و نسیم علیل بنیسانی را
در اجیار اموات بستانای آثار دم عیسی روحانی بخشید. صانعی که بهنگام استقامت مزاج طبع عروق چنده صبا و شرابین محرکه محال صفت غمدال
و گاه تراکم غلام سودا و شب سیاه بقرص کافوری ماه منفع گردانید و کفیه تخیات و طرفه صلوة مرطبیب حاذق دین صاحب خطاب مارسلانک
الارحمه للعالمین اجماعی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که بیمار ان امراض ضلالت و آزر دکان استقام غایت را بدو و او بهتد ار صحت بخشید و
نور دلان مجسره کفر و مجویان کلبه شرک را بجلل جواهر دلالت و ارشاد بنیان گردانید و بریاران او که هر یک طبیب راه دین و راهنمای عالم القیوم و عطا
حانوت دعوت و کمال و کان هدایت بودند بیضه داران مائده جمل شمع و مستکیان سفه بطرف و ضیع را که از سر سام غفلت و ماخلایا نجات بجوی
با نیمی پیکار دالستندی گوارش صحت و شربت معرفت ایشان سودمند و نافع آمده رضوان الله علیهم جمعین اما بعد چون رعید دولت سنان
اسلاطین خلیفه رب العالمین کسری عدل خضر فضل نوح دعوت موثقی مکالت مشرق آثار مراحم و مکارم سنی مورد وفات خواند و عود آرد
بخی خورشید آسمان مودلت بدر فلک احسان و خلافت سبایشین خیر حکومت اقالیم سبعه بالطول العرض آئینه جمال انا جعلناک خلیفه فی الارض
شیخ آفتاب آمال و آمان خلق مسمط انوار کمال استحقاق فاحکم بین الناس بالحق واسطه قلماده صورت و ماده صدف و صفان احسن انجمنی و زیاده
مغز تاج عناصر و فلک نیلگون مرآة جمال اقبال فاذا و حلتوه فاکم غالبون المتوکل علی الله الرحمان جللال الدینا و الدین و المنظر سکنه شاه
بن بهلول شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه و ابدا علی العالمین عدله و احسانه بلکه که تیغ اقالیم کشای و خطه شراب سلطانی ست نفوس که بون

ای بلیه نشین
چون گشته شدن
و با سبب از این
زندگانی در تو نگری
و کس باطل شدن
خون و باغچه زخم
شیخ فتن بلیه نیکم
و کس دوم از
بدون شاد
کننده است

و نوکار و حاوی غرائب معانیست رعیت نوازی که در عالم نسیم عدل احسان او خزان نامادی روی بفرار آورده هر طرفی علم و فضل ارونق شده و کرم و نبل را در رولج افزوده و فصاحتی روزگار و علماء کبار در هر علمی تصنیفها ساختند و در هر فن تحقیقها سپرداختند قصیده

صد نه ابرار شکر گزینان الطاف آنکه شیرینان فصل کسری عدل و صفت نظر شعاع پاشش خطابوش که از بر شرف بسکه بیدارنی گسکال خوشتر که بقوا جس علم گشت ذوالقرنین را تبع هندی گردست از بقیع کافران وانکه عین قمر بکار و بانس جان به و یکشکان جهان شخص شخصی بهر موت زحمت خضر او سودا را ز غش شد فتو چون بی آمد تمام از آسمان آغا کار	ملت دین حنفی زنگشت از فضل شاه بلکه کیشش و تم مفود انداز سپاه اقترا بر سیده اثران بیاعت جباه خوش از دل کرده و گفتش بایر کز ده صد لقو با جس لشا گردان نه بسته پناه لفظ از اصلا ابایان ی عدم خوشه اعتدالی خلط نه شکست ذلولی بچوگاه کرده از بوسین خاک رش بلبل جباه مرومه سودا و صفر گشته از انش جباه کی تنه سبب است آماش از دابل جباه	شعل حکمت چنان روشن شد که جهان گشته اندر پشت آدم این سپهر بوی بدی کز عدلش خنده کرده که یک بر خاستن بلکه جوان برین و بر سپهر بختین در بلتاسل ز بی جاد و شده شاکردین التفاست که گریه سوی مرصیان جهان ورسان و بر معرکه افراز از بر عدد گرچه عیسی محجزه بنمود خلاقان بنده کرد این کمالات شده از سید خلق فانی تا که هر واه ستیاری اندر در گرد جهان	اکا قبا ز نور آن خوابه ضیا هر چوگاه نامدی در شان و از آسمان نور جباه که ز تابش رسته ز راز خاک چون در جباه کرده است جابه و شر و از پاسبان خور و در کرده شه همه جاد و ز رابل تا سراه محبت عاجل بریان و مرض گرد و تابه جمله شایان دست خود مالند از غش شاهرا نیز از کرامات ست یقینم آلم گرچه شاه انارث ش عقل است یقینم گوی ذات او با د همیشه نور بخش مهر واه
---	--	---	---

از شکر گزینان و از شکر گزینان

بنابرین بنده درگاه شهنشاه جهان پناه بهوه بن خواصخان که از کرم شامل و لطف کامل این شاه زمان و نواخته درگاه رحمان تربیت یافته و از نوازش ابغضل و علم پرورده و خوشنودی درگاه او سرخروئی گویند و البته و شروع بیج امری از امور گویوی و آخر دی سبب استرصار آن فلک جلال و خلیفه صاحب کمال ندانسته بعد از تند بر و استجارت و قائل بود تشارت روی بدان بارگاه آورده و عرض داشته که چون خلاصه ایجاد بشود و جزو دست سماش و معادینی و دیوار زندگانی بر قانون شرفیت کردن و بدل طلب جای باز گشت خود نمودن و این دو چیز هر دو بصحت بدن است پس ظاهر و باهر گشت که اهم معات و احوج مطالبات علم طلب است و بحسب تجارت معلوم شده که حکمت یونان مناسب ملازم و مزجه مردم و یار مهندی آید و موافق آب و هوا این بلاد می گراید و چون اسامی ادویه بزبان فارس و یونان مستورست حقیقت آن در آن ولایت معلوم نیگردد و اکثر آن یافته هم نمیشود پس ضرورت گشت تتبع کتب حکما که هند که چون بقناطیس است بر آهن اسقام اینیه فساد اندر بر الیکین از کتب حکما که هند که چون بیج کی محتوی نیست مرجمع احکام طبیه را و بیج که نام از یکدیگر مستغنی نه و با وجود این بزبان غیر فصیح و ادواغیر سودی گشته القاس این خدمتگار کینه آنتست که چون این وضع فضا خوان مواند و الفاظ حکمت و عواید از ان بارگاه یافته و نیز از ان شستافه فله نخواهد که مجموع در علم طب ترجمه فارسی کن بهر چه برین بنده فرمان اعلی اصدار یابد فرض عین و عین فرض بر خود و اند فرمان از بارگاه عالی صادر گشت مصرع ای که سبت میرسد کاری میکنم و خلاصه جمیع احکام کتب طب حکما که هند بزبان فارسی که ملح الاسته است ترجمه گردان که موجب اجر و ثواب و ثمار نامحصور خواهد بود و با وجود تراکم عوائق و تلاطم علائق چون نفع آن شامل خاص و عام و وضع و شرف بود و با ستمنا و مربی بنفس خود و نقایص شقت اختیار نمود و این کتاب را از زبان هند بزبان فارسی ترجمه نمود و بعضی الفاظ که در پارسی مصطلح نبود عین بزبان هندی ذکر کرد و معنی آن به بیان شانی گفت و بعضی اگر چه در پارسی مصطلح بودند بسبب البصاح و تشریح بزبان هند نیز ذکر کرده و از طب سرت و چکر که و جادو کورت و بوج و بی و نا کحت و سن تناکر و سارند و و کسین و چنایمن و ماد و صوندان و چکروت و کسیت و بعضی دیگر که بمثل و مجرب بود خلاصه هر یک کشیده و درج کرده و چون این کتاب شامل جمیع احکام طبیه است معین الشفا رسد شای نفعا لاعمالی و الیای نام نهاده شد و بشکر باری تعالی مغایل گردود و در سه شمان عشر و تسعاً که بر یک مقدمه و سه باب مرتب گردانیده شد بقدر

دینی و دنیاوی در آن مندرج است والله اعلم ببحث دوم در مبادی طب بدانکه در طب از شناختن انسان که محل ضرست و مرضی که از آن
مقصود است و دار و در که سبب ازالت ضرست و درمان که سبب حدوث و ازالت بعضی امراض است و تاثیر علاج موقوف بر آن است چنانچه
اما انسان عبارت از مجموع بدن و روح انسانیت و این مجموع محل حدوث ضرست زیرا که تنها بدن یا تنها روح قابلیت ندارد که در می هم
حادث شود چون انسان خلاصه حیوانات و اشرف مخلوقات بود بدین سبب در طب بیان امراض و علاج آن ذکر کرده شد باقی حیوانات چون
نایع اند که گوشتند اما مرض چیری را گویند که چون در وجود انسان پیدا آید رنج رساند سوال بعضی چیزها آنکه انسان را از آن بچشم اندازند
آنها را نیز مرض میگویند چنانکه کافه و خواب و مانند آن جواب اگر چه اینها ظاهر رنج نمیسانند اما در دل که اهمیت ازین چیزها پیدا میشود و اگر پیشتر
رنج است و خواب اگر چه راحت گفته اند لیکن بسیاری آن موجب رنج است و مرض بر چهار نوع است یکی آنکه بدنی غیر طبیعی دوم قایی سوم بدنی
طبیعی چهارم خارجی زیرا که مرض خالی نیست از آن که خارجیت که آن را باندی گویند یا داخلی و آن بر سه نوع است یکی قبله که آن را
مانس گویند دوم بدنی طبیعی که آن را سوا بجا و ک گویند و سوم بدنی که آنرا سار برک گویند بدنی غیر طبیعی ضمیمه است که از خوردن و
آشامیدن چیزهای مضر و یا از بسیاری حرکت یا از افعال دیگر یا با بلغم یا تخمه یا دوگان و دوگان یا بر سه غالب آمده از احداث گردان چنانچه
آسیب و بواسیر و سنگریزی و اجزای دیگر و مانند آن برای دفع این مرض باید دار و نیکه باد و بلغم و تخمه را که با خلط ملتهب میآید با سال یا با سبب
بکشد و آنرا سمنو دمن گویند یا دار و نیکه خلط ملتهب را با عدال آرد و آنرا سمن گویند یا دار و نیکه که قی و اسهال را باز دارد و آنرا
یا طعام و شراب مناسب مرض دیده باید داد و طعام و شراب را با گویند و قلبی ضمیمه است که بر دل حادث شود چنانکه خوف و اندوه و جسد و غم
مانند آن و بدنی طبیعی ضمیمه است که لازم طبیعت در تن آدمی میباشد چنانکه گرسنگی و تشنگی و خواب و مانند آن اگر مرضی ازین دو نوع ازین سبب
غلبه خلطی حادث شده باشد بدو بدنی غیر طبیعی که ذکر افتاد دفع گرداند اگر سببی دیگر پیدا شده باشد بدنی چنانکه دادن کعبه عبات
کردن و زور و حرکت و مانند آن که آنرا باندی کا پاک گویند یا بقولی نام چنانکه سخن خوش و شیرین و مانند آن که آنرا با جاک گویند یا
قلبی چنانکه شفقت و محبت و مانند آن که آنرا باندی مانس گویند مناسب مرض دیده دفع باید کرد کالیک و با جاک و مانس هر یکی نوعی است
و خارجی ضمیمه است که از رسیدن بتن خارج مردم را حادث شود آن بر دو نوع است یکی آنکه بر سیدن چیزی چنانکه تخم تیر و تیغ و آسید یو و پری
و مانند آن حادث گردد برای دفع این مرضی بدنی غیر طبیعی باید کرد دوم آنکه بر سیدن چیزی بر دل چنانکه سخن نامالک و مانند آن حادث شود
برای دفع این قوی یا غلبی که مزیل این بود باید کرد و هر یکی ازین چهار قسم مرض بر سه نوع است یکی آنکه بدو و از آنل گردد که آنرا بهندی
ساوه گویند دوم آنکه بدو و از آنل شود و به ترک و دوا کردن آنرا باندی جاب گویند و سوم آنکه دوا پذیر نبود آنرا ساوه گویند طبیب را
باید که بدین مضامین که و هر ضمیمه دوا پذیر بود آنرا علاج دفع گرداند و آنکه عودکن بجهت دفع آن دارم ادویه خوردن فرماید و آنکه دوا پذیر نبود
نخکند تا غم آخرت نخورد و بدعا و صدقه بدو خواهد و دار و چیر نیست که سبب آن مرض را نل گردد و دار و حصول آن از زمین است بر دو گونه است
یکی آنکه باروت خوب بیدن تواند و آنرا استها و رماند بر پنج نوع است یکی درختانی که بغیر گل بار آرد چنانکه برو پاکر و گل و انجیر و لزان
و مانند آن و آنرا بهندی گویند دوم درختانی که گل و باره و دارند چنانکه نوزک و مانند آن آنرا بر یک نامند سوم بل که قائم بر ساق
نباشد چنانکه کدو و بزره و مانند آن و آنرا بر دو گویند چهارم آنکه بی بختن با ساقش تپاده شود چنانکه جوگنم و مانند آن و آنرا او گویند
گویند پنجم آنکه از زمین بیرون آید و آنرا نمون باشد چنانکه زرقه و مانند آن جواب فیصل و گندم و هر تال و مانند آن سنگ سفال و از چهار
انواع اولی برگ و پوست و گل و بار و پنجم و شیره برای علاج بکار آید و نوع ششم نباته برای علاج کار آید و دوم آنکه باروت خود حرکت کند
تواند و آنرا باندی چشم گویند و آن بر چهار نوع است یکی آنکه از رحم بیرون آید چنانکه آدمی و اسب و سباع و مانند آن و آن را جراحت نامند

دوم آنکه از بقیه بیرون آید چنانکه مرغ و ماهی و مار و مور و مانند آن آنرا بپزد و گوشت سوم آنکه بسبب گرمی پیدا آید چنانکه گوش خرگ و کز و مانند آن و آنرا سید چه گویند و چهارم آنکه از زیر پایی جز گرمی پیدا آید چنانکه غوک و خراطین و مانند آن و آنرا او سبج نامند و باقی این قسم این اخیر پوست و گوشت و ناخن و چشم و خون برای علاج کار آید و زمان نزدیک حکما برین جوهر است قائم بذاته مجرد از ماده و همیشه موجود باشد و قابل عدم نیست و زمان بر قسم است ماضی و حال و مستقبل و چون زمان نزدیک ایشان تغییر و فساد دارد و ماضی حالت و استقبال حقیقه صفت آن نباشد بلکه این هر سه صفت حقیقه حاصل افعالی است که در زمان که در پیش و توج افعال زمان را بطریق مجازی ماضی حال استقبال مند و بسبب گردش و اختلاف اوضاع آفتاب زمان را روز و شب ماه و سال فصل گویند و نیز بدین باور و مانند بدین آن گرمی زمینی بنیاب و سایه شعاع ما بنیاب و آفتاب و ما بر و باران و مانند آن از تاثیر زمان است و این چیزها باد و بلغم و تخته را هر یکی بپزد و تخته را هر یکی بدو کجاست جمع کنند کم و زیادت کرده رحمت پیدا آید و دفع هم گردانند و برای دفع امراض چهار چیز دیگر است یکی دانه دوم آلت آهن سوم شوره چهارم داغ هر یکی را ازین چهار مناسب محل دیده در کار بندند و الله اعلم بالصواب باب اول در مقدمات علاج و این باب بپزدی مسمی به سوره شریف است و آن باب مشتمل بر سی و دو فصل است فصل اول در تینیه متعلم بدانکه علم طب را از استاد حاق تحصیل باید کرد و این فصل از پند و اندرز است بدانکه کسیکه کتابها را علم طب بخواند و چنین بگوید که من ندانم که بهتر است که مثل الحار جیل اسفند از ایشان او باشد و این علمیست عامض تحصیل آن از استاد حاذق باید کرد و از آنکه در یافتن چیزهایی که درین علم می باید دانست بغير از استاد حاذق مضر و زیاده و نقصان است خاص کو دکان را علمی مخصوص دانستن بعضی اشیاء لغایت دشواریست چنانچه در طب و تیرج و تپاک و در تجماع و دود و کله و دوحات و کل و آشی و قمر و شراب و آشنای و سنده و چیزهایی که بدان حمل قرار گیرد و زایل شود و بطریق کشیدن آنچه در اندام خلیه باشد و مرض ساده و جاب و اساده در طب عبارتست از جوهر و در طب مقصود از آن ذات دار و مست و در طب عبارتست از مزه و بیرج عبارتست از سردی و گرمی و اگر تپاک عبارتست از مزه که وقت فهم میشود و در طب عبارتست از قوی که در دار و مست و غیر چیزها را ندانند کوره چنانکه سندی را اگر در گوی تپ زده به بندند بسبب قوی که در وقت تب زایل میشود و سندی بذات خود در تب است و گرمی وی که دفع باد و بلغم است بیرج است و فرد نیز وی که دفع بلغم است رس است و شیرینی که در وقت فهم وی پیدا شود و دفع تلخ باشد تپاک است و در کجه عبارتست از باد و بلغم و تلخ که درین کتاب مراد از اخلاط ثلثه اینها اند و صفات هفت اند خلاصه طعام که آنرا بپزدی نیز بس گویند و خون و گوشت و چربی و استخوان و مغز استخوان و منی و دل عبارتست از غایط و آشی عبارتست از جایها باد و بلغم و تلخ و خرا و قمرم جای خطرناک و نازک را گویند و شراب را گویند و آشنای را مانند و سنده عبارتست از بندهای استخوان و جز آن آشنایی که بدان حمل قرار گیرد و زایل شود و بطریق کشیدن آنچه در اندام خلیه باشد در محل آنها ذکر خواهد افتاد و مرض ساده و جاب و اساده در مقدمه گذشته است فصل دوم در بیان مراتب علاج و آنچه تعلق بتب و بیرج و شکاف و مانند آن آن در این فصل را بپزدی اگر و بهر و نیه نام است بدانکه علاج بر سه مرتبه است و آنچه مریض را اولاً علاج کنند مرتبه اول است و آنرا پورب کرم گویند و آنچه با وسط کار بندد مرتبه دوم است و آنرا پروبان کرم گویند و آنچه آخر کنند مرتبه سوم است و آنرا ایشیات کرم گویند و مثال آنست که هر علتی که در دفع آن احتیاج سوی اسهال باشد پیش از آن منجم که آنرا با جن گویند بدین مرتبه اولی است بعد آن سهیل که بدین مرتبه دوم است بعد آن طعام و جز آن که بدین مرتبه سوم است و بعضی گویند علاج کردن مریض را که پیشانی او معلوم کنند که حادث خواهد شد مرتبه اول است که آنرا پورب کرم گویند و بعد حدوث مرض علاج کردن مرتبه دوم است که آنرا پروبان کرم گویند و علاج کردن بعد دفع شدن مرض بدارد و برای آنکه خود نکند مرتبه سوم است که آنرا ایشیات کرم گویند و عمل که بعضی است از آنکه

فصل اول در تینیه
فصل دوم در بیان مراتب علاج
فصل سوم در بیان ایشیات کرم

و اینها

و آنرا ششتر گویید بر پشت نوع است یکی تمام بریده و در گردن چنانکه تمام بواسیر بریدن و آنرا چیده گویید دوم شکاف کردن چنانکه شکاف کردن دبل و غیر آن و آنرا بهیچ گویید سوم خراشیدن و دوشل آن و آنرا یکیده گویید چهارم سوراخ کردن چنانکه شکاف و مانند آن و آنرا بهیچ گویید پنجم نخوص کردن بآلت عمیق و جراحت و مانند آن و آنرا یکیده گویید ششم کشیده برون آوردن سنگ مشانه و جران و آنرا ایاچه گویید هفتم شلیک کشیدن ریم و مانند آن و آنرا بهیچ گویید هشتم دوختن جراحت و مانند آن و آنرا بهیچ گویید و آلات طبیبی بسیار است یکی ازان آلتی است که آنرا اختر گویید چنانچه زنبور که بدان از جنس پیکان آنچه در تن خلیده باشد بکشد و یکی ازان آلتی است که آنرا ستر گویید چنانچه استره که بدان شکاف کنند و موی استرند و یکی ازان شوره است و یکی ازان آتش است و یکی ازان آلتی است که آنرا ستر سلاک گویید چنانچه فی و مانند آن و یکی ازان آلتی است که آنرا سینگ گویید چنانچه سرون آهو و مانند آن سوا اینها آلات دیگر نیز هست چنانچه دیوچه و مخلوج و جامه و ریسمان و برگ و شمشیر و روغن توره چربی و روغن کجند و شیر آب سرد و گرم و جوش دار و با و دار و که آنرا باب آس کرده باشند و سبب مخلوط بشک و باد بپزند و آوند با آهن مس که بدان دار و نخته شود و طبیب را باید که اینها را هم اگر داند و طبیب شفیق و استوار کار و دلاور باید که در عمل شکاف و رخته کردن خاکلف و لزان نبود و آلات عمل چنان باید که از آن عمل بطریق خوب و نیک حاصل شود و چون خواهد که عمل شکاف کند در وقت سعد و نیک شروع کند و اول صدقه دهان و در بعضی اطعام لطیف بخورد و در موی مریض سوی غوب سازد و بگوید که مریض را چنان گیرند که پای و دست و اندام وقت شکاف کردن جنبانیدن تواند و از محل خطرناک احتراز نماید و گوئی و پی و بندگاه و استخوان احتراز نماید و از طرفی که موی اندام مانع بود از ان طرف شکاف کند و بر حسب مقام شکاف پهنای و از ویامیق بخانه ریم بیرون آید و شکاف به یکبار اندن آلت کند و چون از شکاف کردن یک محل تمام ریم بیرون نیاید بر محلی که برآمده و آما سیده به بیت باز شکاف کند تا ریم کلی بیرون آید و چنانچه اگر چه بسیار در عضو گوشت و ربا باشد زیادت از مقدار و انگشت یا سه انگشت شکاف نکند و در محل ابر و دگله و چین و زحیم و زیر لب و پنج دندان و غل و شکم و نیدگاه ران شکاف پهنای کند و نه دراز و اگر عکس آن کند رگ و پی بریده شود و در بسیار پیدا آید و جراحت بزودی فراهم نیاید و در مقام آن مقام که مهای افتند و در بعضی عمل چنانچه کرافاد و یا مردن بجه و شکم مادر که آنرا مور کرچه گویید و بواسیر که آنرا ارشش گویید و علت شکم که آنرا اوروگ گویید و سنگ مشانه که آنرا اسمری گویید و علتی که قریب و بر شود که آنرا بچکاند رگ گویید و مریضها درین که آنرا اکبر و گ گویید پیش از شکاف و دلغ و جران طعام بخوراند و بعد از شکاف کردن مریض را باب سرد است و تها ریدد و باز محلی که شکاف باشد شلیک ریم بکشد و بره باب داروی های که ذکر خواهد افتاد جراحت را بشوید و برای فقیه پیشتر دار و گفته خواهد شد و آن دار و کجند سیاه مقشر ساخته اسکند و باشد و روغن مخلوط ساخته بر فقیه سخت کرده درون جراحت در آورند و بالای آن جراحت دار و ها که گفته خواهد شد آسکرد و سخت کنند و بالای دار و جائه نرم و تو کرده که نه چرب باشد و نه خشک بنهند و بالای آن پی بندند بعد از ان گوئی و خود و قیر و سرشفت زرد و نیک سنگ و برگ نیم جمله را برابر گرفته و جو کوب کرده و بار و روغن مخلوط ساخته دو و کنند تا دیو و جران نزدیک نیاید و در دم گردد و مریض را در مقام محفوظ بدارند و طریق ماندن و نگه داشتن مریض مذکور به بیمار داران بگوید تا در محافطت او احتیاط نماید و طعام موافق بخوراند و بعد از روز سوم پی بکشایند و اگر دوم روز پی بکشایند در بسیار شود و بعد از مدتی دراز نیکو شود و که معاد گوشت افزونی کشاده علت را فهم کند که از باد و بلغم یا تخم است و فصل را نیز بشناسد و قوت مریض بدان بود و داروی که مناسب آن زحمت باشد برای علاج کردن و بستن و سخت کردن فرایند و طعامی که موافق باشد خوردن دهند و آنکه درون جراحت ریم مانده باشد بالای جراحت فراهم شدن ندهند زیرا که اگر ریم درون مانده باشد و همان جراحت فراهم شود باندک عارضه و دگله زخم ترقیده شود و چون درون و برون صاف شده باشد در ان وقت علاجی کند که جراحت مذکور فراهم آید و چون فراهم شده باشد

وزیدن باد خارجی سرایت کرده علتها را بادی ظاهری میگردد و کیفیت جمع شدن باد و بلغم و تلخه و بعضی فصول ظهور شدن غلبه کردن آن و بعضی فصول ذکر کرده شد و کیفیت علاج بجهت دفع غلبه اخلاط مذکور به پیشتر بیان خواهد افتاد و بعضی مضامین تلخه در فصل بیست سبب تاثیر آن و مضامین بلغم در فصل کریم سبب تاثیر آن و مضامین باد در فصل سرب سبب تاثیر آن میرود چنانچه پیش فصل در تمام سال است و شب و روز نیز گفته اند زیرا که روز راسته حصه کرده اند اول بخت که در آن بلغم غلبه میکند و حصه دوم گرمی که در آن تلخه غلبه میکند حصه سوم پراوری که در آن باد غلبه میکند چنانچه شب را نیز سه حصه کرده حصه اول بر کما که در آن باد قوت میکند و حصه دوم سردی که در آن تلخه غالب میشود حصه سوم بیوت که در آن بلغم غالب می آید و خاصیت های شش فصل پیشتر بیان خواهد افتاد چون هر فصلی در خاصیت خود مستقیم باشد از خوردن غلبه آب و گیاه و میوه های آن فصل قوت و افزونی عمر و تندرستی باشد و اگر فصل بر خاصیت خود نباشد چنانچه در بر شگال باران بار دایم بار و در زمستان یا تابستان گرمی و سردی نبود غلبه آب و گیاه و میوه های آن فصل مضرب باشد از نوشیدن و خوردن آن مضامین گوناگون پیدا آیند و با و ملاک خالق ظاهر گردد و باید که در فصل یا تلخه غلبه فصل نیک بدست آید خورد و اختلاف و تغیر فصل از شامت گناهان مردم پیدا میشود و گاه باشد که اگر فصل بر خاصیت خود و هوای مزاج خویش نیک باشد لیکن بسبب تلخه طمان و دعای بد زاهدان و از مزاحمت جنیان و عفرتیان نیز خلق را رنج و زحمت رسد و وقتی باشد که بوی گناه باز نماند را باد در شام خلق رساند از آن انواع زحمت مردمان را پیدا آید چنانچه همه و سرفه و تب و درد سردی و مانند آن و وقتی از نحوست ستارگان و قران اختران نحس رنجها حاصل گردند و گاهی از شامت گناهان و از ناسازگاری زن و چهارپائی و چوکی و مرکب و جواهر انواع رنجها پیدا میشوند چون این چیزها معلوم کرده باشد هر چیزی را که ناسازگار داند از آن احتراز نماید و بصدقه و دعا بدخواهد و بتلاوت کلام الله مشغول شود و مهربانی بر خلق کند تا از این بلاها نجات یابد اکنون خاصیت شش فصل تفصیل گفته می آید در فصل بیست باد شمال سرد و بوی از بسیاری دود و گرد و تاریک شود و صاف ننماید و آفتاب دیده نشود و سردی باشد و بر سر آب برف بندد و زلغ و لرگ و جاموش و بز و میش و قیل مست و پر زور گردند و درخت سرو و اوده و بزرگ و نیاک شکوفه آرند و در فصل سرد قوت سردی بسیار شود و باد سرد و باران بارد و دیگر نشانیهای فصل بیوت درین فصل نیز باشد و در فصل بیست خلاصه صاف شود و بوی نماند باز بوی وزینت نمایند و درخت فزک و بولسری و آسوک و نیلوفر و مانند آن شکوفه آرند و بارگیرند و غنای پست گردد و انواع مرغ و آواز کند و باد جنوب نرم و زرد و در فصل کریم خورشید گرم گردد و تیز تابد و باد نیرت یعنی گوشه که میان مغرب و جنوب است خشک تیز و وزین مثل تور گرم گردد و لب آبها کم شوند و زمین بچسبیده نماید و پرندگان و آبوان و گوزنان و مانند آن بسبب تشنگی هر طرف بروند و بر شاخه زبر درختان افتاده باشند و برگها ناپید آیند و در فصل سرب و رت ابراز قوت باد غربی در خلا پیدا آید و سایه کند و صاعقه درخت را رعد آواز بر آرد و باران بارد و زمین از رستنیها سبز گردد و در میوه های هر طریقی پیدا آیند و درخت کبک و سبک کراوش و کبک و در شکوفه آید و در فصل سرب کما لب آبها از قوت خود درختان که بر کنارها باشند بر آیند و در آبگیر یا نیل و قشقه و قوری شکوفه آرند و بسبب بسیاری آب نشیب و فراز زمین معلوم نگردد و رستنیهای گوناگون بر آید و بانگ رعد اندک شود و باران شب و روز بسیار و آفتاب و ماه تاب و ستارگان بسبب ابر دیده نشود و در فصل سرد آفتاب گرم شود و خلاصه صاف گردد و کرانه آبگیر یا جانوران آبی پشینه و گل نیلوفر خوشما باشد و زمین نشیب تر باشد و زمین خراشک گردد و پیابانسه و دوپریا و چپتون و کانس و آسن شکوفه آرند اگر شش فصل مذکور بر نیگونی باشند باید دانست که سال راست و درست شده و بر عکس این راز شست و بدبایند و چون نشانیهای عکس باشند مضامین قوی پیدا گردد و الله اعلم و احکم فصل چهارم در ساختن آلاتیکه بدان خلیده از جنس پیکان که در وجود مانده باشد و در پیدا آرد که بسندی

آنرا میل گویند بکشند و آن آلت را خنجر و ساختن و بر آن خنجر بده نامند و نام این فصل بهندی خنجر بده است بدانکه اشکال خنجر صد و یک اند و اصل همه آلات دست حکیم است زیرا که بغیر دست آلت کار کردن نتواند و حکیم قوی دل و استوار دست باید تا کار حکمت خاطر خواهد از دست او برآید و جمله آلات مذکوره پیش نوع است یکی سستک خنجر آن بست و چهار اند و دوم سندس خنجر یعنی زنبور و آن دو اند و سوم نال خنجر و آن نیز دو اند مانند برگ تار و چهارم ناری خنجر نامند و آن بست اند پنجم سلاک خنجر نامند میل چشم و آن بست و هشت اند و ششم پنجه و آن بست و پنج اند و این آلتها مذکوره از آهن راست می‌باید کرد و اگر فی المثل آهن نباشد هر چه از جنس آهن باشد از آن کنند و اگر بن سزوست ندهد از دندان فیل و یا سرون هر جانوری که داند آلات مذکوره را راست بکنند و اشکال آلات مذکوره بصورت مودی جانوران درنده و پرنده باقسام گوناگون باید ساخت و بر طریقی که در طب نبشته شده فهم کرده و از حکیم پرسید و آلات مذکوره دیده از دست استاد ما هر راست بکنند و هر آلتی را از مقدار آن کم و بیش نکنند و دهن آلات تیز و صاف و سخت و گیرنده کنند و هر آلت که از آن سستک خنجر باشد مقدارش رده انگشت باید کرد و دهن آلات مذکوره مانند دهن حیوانات که ذکر کرده بود باید ساخت چنانکه دهن شیر شتر و گرگ و بوز و خرس و ترک و گربه و شکل و هر گیر بار که و نیز با شکل منقار زاغ و سبزه و بزه و کمرغ و کرل و رنج و بوم و غلیو از و بجه و گرس و کلنگ و بجهنگراج و انجلیک و کرنا و و بجن و نند یکم باید کرد و وحاشی فصل شدن و در طرف آلت مذکور منج که سرش مثل دانه عیس باشد بزنند جای گرفتن آن آلت گیرند و سستک خنجر برای کشیدن پیکان و خنجر آن که در استخوان خلیه مانده باشد موضوع است و سندس خنجر مقدارش رده انگشت می‌باید و آن دو نوع است یکی زنبور که منج بود مثل آلت آهنگران و دوم آنکه بغیر منج است مثل آلت زرگران آنچه در گوشت و پوست و رگ و پی خلیه مانده باشد بدین آلت بکشند و آلت خنجر مقدارش رده انگشت باید و آن نیز بر دو نوع است یکی که تمام کله مانده مخصوص بود و اهل این صنعت که آنرا میدانند و این نوعی آلت را بزبان سنسکرت دوتال نامند و دوم مثل نیم کله ماهی مذکور باشد و آنرا ایتال نامند هر چه یک در گوشت و بینی و رگ خلیه باشد از آن کشند و ناری خنجر که بست نوع است بعضی آنرا یک طرف دهن باشد و بعضی را دو طرف هر چه در رگ خلیه باشد از آن بکشند و ریم و خنجر آن را معلوم کرده مکیده بکشند و پیرس آلت مذکور بمقداری باید ساخت که در سوراخ رگ درآید و درازی آن مقدار مناسب عمل باید کرد و آلات بعضی عملهای چنانچه بهکت ر و بوا سیر و زیاتی خایه و علتها رشک و مانند آن چون سنگ و کوبی و بجه یعنی تو ببری که بدان خون کشیده میشود پیشتر گفته خواهد شد و سلاک خنجر که بالا گفته شده است اشکال آن مختلف است و بسیار کار می‌آید و هر آلتی را بر روی و درازی مناسب علت سازند و سر و آلت منج سلاک خنجر مثل سر خراطین سازند و آن برای نفخ کردن چنگی و جراحی که چه مقدار است بود و سر و آلت مانند سو فاره تیر بکنند و آن برای برداشتن گوشت و خنجر آن بود و سر و آلت مثل کفچه یا بکنند و آن برای جنبانیدن چیزی که خلیه است باشد و دو آلت مانند آلتی که برای گرفتن ماهی از آهن میسازند و آنرا بغسی میگویند بکنند و آن برای کشیدن چیزی که خلیه مانده باشد بود و سر و آلت مانند دال عیس کنند و اندک که سازند و بدان چیزی که در رگ خلیه مانده باشد نفخ کرد و بکشند و آلت از آن راست و درست بکنند و سرهای آن با مخلوط پیچیده دارند تا جراتها بدان پاک کنند و سه آلت از آن مثل کفچه که میانه آن اندکی خالی باشد سازند در جراحی که بدست علل نتوان کردن بدان کفچه در موضع جراحی و در وی برسانند و سر سه آلت از آن مانند بارجمون سازند و سه آلت از آن مانند کزک پیل که آنرا آنکس گویند سازند و سرش آلت مذکور را داغ کردن کار آید و یک آلت از آن که سر او مانند نصف خسته کنار و مقداری که از سه تیز تر باشد باید ساخت تا بدان آلت گوشت زیادی که در بینی مردم پیدا آید کشیده و دور کنند و یکی از آن آلت میل که بدان سه در چشم کشند سر آن مانند غنچه باید ساخت

و یکی از آن آلات آنست که آنچه در راد بول مانده باشد از وی محض کنند بر می آن مقدار وندی کل نالتی باید ساخت و آنچه که بالا گفته شده است
انواعست و آن پنج یعنی لیسان و پیکان یعنی رسن سه تو و سناه یعنی یک تو و مانند آن و علامه پوست درختان که اورا نشانه حال گویند و لایق
که بدان چیزی بسته شود و لیست یعنی جامه و سنگ نشن که بدان کار و جز آن تیز کنند و بدان که آنرا سنگها گویند و دست و پای انگشت و زبان و
و دندان و ناخن و موی و دست و رخن که در پای اسب اندازند و شلخ و درخت و غوی و قی و خوشی و سنگ مقناطیس و جاکهار و شور و آتش و
این خنجر و آنچه که ذکر افتاده است هر یکی را از آن مناسب محل دیده استعمال کنند و بیان کارهای خنجر گفته می آید بی فروشاندن محل جراحت
و جز آن که اگر ایراده باشد که آنرا ترکها تن گویند و دوم رسانیدن دار و در محلی که دست و انگشت نرسد و آنرا لورن گویند و سوم
بستن جراحت و جز آن که آنرا بند صحن گویند و چهارم برداشتن چیزی که بر جراحت و جز آن افتاده باشد و آنرا موپون گویند و پنجم
تنگ کردن جراحتی که گشاده باشد و آنرا لبر تن گویند ششم راست کردن گوشت و پوست و چربی جلدی که بازگشته باشد و آنرا
سیرتن گویند و هفتم بخیانیدن سل و جز آن که آنرا چالکن گویند و هشتم کشادن دهن جراحت که تنگ شده باشد و آنرا سیرن گویند
و نهم سپلیدن خون و دهم که در جراحت مانده باشد و آنرا سیرن گویند و یازدهم کشیدن که آنرا بکیرن نامند و دوازدهم بریدن آوردن چیزی که خلیه باشد و یا آنکه در اندام حادث شده باشد چنانچه
سنگ مثانه و جز آن را اسیرن نامند و سیزدهم بریدن جراحت آوردن چینه ی که درون جراحت باشد و آنرا آپین گویند
و چهاردهم بازگذاشتن چیزی که طرف داخل باشد و آنرا انمن نامند و پانزدهم بازگذاشتن چیزی که طرف خارجی باشد و
آنرا آتمن گویند و شانزدهم مالیدن که آنرا آتمن گویند و هفتم کشیدن که آنرا چو کیرن گویند و هجدهم محض کردن که آنرا آتمن نامند
و نوزدهم شگافتن که آنرا و ارن گویند و بیستم راست کردن که چیزی که گشاده باشد و آنرا چالکن نامند و بیست و یکم شستن که
آنرا پرچالکن گویند و بیست و دوم تاس دادن با شوره که آنرا پردهون گویند و بیست و سوم پاک کردن بجا و آنرا پرمارچن
نامند و بیست و چهارم بستن که آنرا بختن گویند و بیست و پنجم بستن که در بدن کارها مفید نیست حکیم و انا از عقل خود در کارهای دیگر
استعمال کند بداند که عیبهای خنجر دوازده اند یکی سخت بری زیاده از اندازه و دوم سستی و ناسا ستواری و سوم زیادتی در
و چهارم سخت کوتاهی و پنجم ناگینه بودن و ششم بی طریق گرفتن او و هفتم کمی در محلی که نباید و هشتم سستی در گرفتن و نهم سخت
بلند بودن و دهم ناپستی تیغ او و یازدهم ناپستی پهلویهای او و دوازدهم نرمی و سبب آبی دهن او و هجدهم ناپستی که ازین عیبه
خالی باشد و بمقداری که بیان کرده شده است بود آنرا در کار بندند تا نیکیاید و هر خلیه که ظاهر دید میشود آنرا بالیکه دهن او مانده
و دهن شیرش زده و مانند آن باشد بکشد و آنچه دیده نشود آنرا بختی که دهن او مانده متعارف بود و بیرون آرند و این خنجر را
زبان سنکرت کنند که گویند و میان انواع خنجر که گفته شد و گزیده است زیرا که بسبب هر طرفی که بگردانند بگرد
درون جراحت هر لوی یک خنجر و خلیه را گرفته بیرون آرند و همه جایگاه بکار آید و هیچ مضرت نرساند و الله اعلم
در بیان دست افزا بریدن و شگافتن و دوختن و این فصل را بهندی **سسترا چارنی** گویند و سستراست نوع اند
یکه مند اگر دوم که تیر و سوم برده تیر و چهارم نکسته و پنجم در کاس و ششم اتلپش و هفتم ارده و هشتم سوچی و نهم در تیر و
دهم تیکه یازدهم سزاریکه و دوازدهم اتلرکجه و سیزدهم ترکورچک و چهاردهم کتقارکاو و پانزدهم ابریکه شانزدهم ارده و هفتم نیم تیر
و هجدهم بلس و نوزدهم دنت سنگ و بیستم ایکی و سسترا گفته است که صورت اکثر آلتهای مذکور هم از نام و نشان معلوم میشود
و حاجت بیان نیست اما در شرح او برنجیکه صورت اینها مذکور است گفته می آید تا بهام خلق را معلوم گرد و مندا که مقدارش

در
بست
سست
خنجر
سست
در شست

انگشت باید و آن بر دو نوع است یکی آنکه مقدار یک انگشت محل و نهش گردد و تیز باشد و باقی پنج حصه برای گرفتن باز و دوم آنکه
یک انگشت محل و نهش تیز باشد و استره باشد باقی برای گرفتن و کمتر باشد از سه میشود در رازی او مقدار دوازده انگشت باید و دندانهای او
خرد و تیز بودند و بر سه دسته او منج زده باشد و بر سه تیر باشد برگ کیا هیست که آنرا بر ده گویند و در رازی او هفت انگشت بود و چهارم
و نیم انگشت جای دست گرفتن و باقی طریق کفچه را برای کار کردن و نکته بطریق ناخن برست و در رازی او هشت انگشت باید و مقدار نیم انگشت
زبان او تیز و باقی گرد باشد و مدبر کا مانند استره بدر رازی سه انگشت باید و مقدار انگشت که از شته چیزی گردد و نیم انگشت تری سخت باید کرد
تا وقت شکافتن تمام نرود یعنی درون جراحت تمام نرود و اسیل تیر باشد برگ گل نیلوفر قمری باید و در رازی آن شش انگشت شاید
و مقدار چهار انگشت گرد برای گرفتن و مقدار دو انگشت زبانه او تیز به پنهان یک انگشت وارده و چهار بدر رازی هشت انگشت تا
و آن مقدار دو انگشت به پنهان یک انگشت که یک طرفش تیز بود برای کار باید راست کردن و باقی برای دست گرفتن سازند و سوجی
سوزن را گویند و در بجه تیر باشد برگ کاه در بجه بدر رازی پنج انگشت باید چنانکه یک انگشت زبانه او تیز و سه انگشت میانه گردد
یک انگشت گرد و در باشد و اسیل یک مقدار لیه مقدار جانوری که در آب می باشد و آنرا دراتی وار گویند باید ساخت بدر رازی شش انگشت
مقدار یک و نیم انگشت گرد برای گرفتن و باقی زبانه او تیز و سراسر یکجه مانند مقدار جانوری آبی که گردن او سفید و سر و لعل می باشد
باید ساخت بدر رازی ده انگشت که سوم حصه او زبانه و باقی ساق که آخرش دو حلقه مدور باشد که آنرا مقراض گویند و آنتر یکجه
بلای بدر رازی هشت انگشت چنان باید ساخت که بانه او طرف داخل باشد و طرف خارج او کند بود و تر کور چاک بدر رازی شش
انگشت چنانکه در یک طرف آن بمقدار سه انگشت سر عرض بود که فرجه میان دو سر مقدار تخم شالی باشد باید ساخت و طرف دوم مقدار
گرد و مدور که باقی ساق گذارند و کتقار کا مانند تیر بدر رازی هفت انگشت چنان باید ساخت که نیم انگشت مانند دندان گا و زبانه
باقی ساق و بر یکجه بدر رازی شش انگشت که دهانش مثل تخم شالی باشد و زبانش مانند خار باشد باید ساخت و ارده یعنی درش
بدر رازی پنج انگشت و زبانش مقدار کبخی پر کار گرد باید ساخت و سیستیر مثل برگ درخت یس بد رازی پنج انگشت چهار انگشت
برای گرفتن و یک انگشت زبانه او تیز باید ساخت و بلس یعنی نمبی که برای گرفتن ماهی سازند بدر رازی شش انگشت که بجماله آن
تیر انگشت سرش تیز بود باید ساخت و دنت سنک آلتی است که برای کشیدن دنیان و مانند آن بکار آید بدر رازی شش انگشت
سازند و نهش مربع و تیز مقدار نیم انگشت باید ساخت و اکیمینی و آن التیست که بدان شخص عمق جراحت و مانند آن کنند و این جنس
یعنی اکیمینی انواع مختلف دارد مقدار جراحت و چربی و درازی شاید و نهش مثل دهن خراطین باید ساخت و عمل آلت های مذکور گفته
میشود و بدانکه متراک و کر تیر برای بریدن جراحت و خراشیدن بکار آید و برده تیر و کتقار و تیر کا و اسیل تیر وارده و دها برای بریدن
و شکاف کردن بکار آید و در بجه تیر و اسیل تیر و سراسر یکجه و آنتر یکجه و تر کور چاک این هر پنج برای کشیدن خون و ریم و جرا
استعمال باید کرد و کتقار کا و بر یکجه و سیستیر برای رخته کردن و ورگ زدن بکار آید و بلس و دنت سنک برای کشیدن خلیه و خزان
بکار آید و اکیمینی برای شخص جراحت و راست کردن آنچه کز شده باشد بکار آید و سوجی برای دخنن جراحت بکار آید و طریق گرفتن
آلت های مذکور در محل بیان امراض تفصیل ذکر خواهد افتاد درین محل اندکی گفته می آید و برده تیر بخله باید گرفتن که گراتی هر دو طرف
از آن محل برابر باشد و هر آلتی که برای شکاف موضوع است بمدرین طریق باید گرفت و برده تیر و دنت سنک اگر چون برای خراشیدن
بگیرد مقدار سی دست باز گونه کرده بخراشد و از آلتیکه خون و ریم بیرون آرد قریب زبانه بگیرد و سراسر یکجه را بلس انگشت و انگشت شهاد
بگیرند باقی در کف دست پنهان دارد و کتقار کا بدست چپ بگیرند و سراسر آن برگ نهند یا ز سراسر انگشت دست راست میانه زنگشت

عقد کرده بزرگ کشاده شود و اگر تیر و ایمنی و سه نه یک گرفته عمل باید کرد و دیگر آلتها را محلی که مناسب اند بکشند خود گرفته
 کارکن و جامی گرفتن آلت نیک باید ساخت و آلت از آهن نیک باید کرد و از نهر مندنیک که مایلین کار باشد راست بکنان و زبانه
 آلت صاف و تیز باید داشت و نیکو باید کرد تا از دیدنش مردم را خوف نیاید و کثرت شیب و فوارش باید و زبانه آلتها می خراشیدن مانند نیم
 عیس کند و سر آلتها می کشیدن خون و ریم باریک مثل موی باید ساخت و زبانه آلتها می برند و از موی باریک تر باید ساخت و شبت عیب
 در آلتها می سست گفته است کزی و کن می زبانه و دندان و وار بودن و سخت تیز بودن زبانه مگر که تیز که سخت تیز باید زیرا که آن بجهت بریدن
 استخوان موضوع است هر چند که تیز تر باشد نیک تر بود و سخت کم بودن از مقدار و سخت زیاده بودن و سخت باریک بودن نیز از
 عیبهای خیرست و هر آلتی را که این عیبها نباشد استعمال باید کرد و برای آب دادن آلتها می نکور سه چیز گفته اند یکی کهار یعنی شوره و
 دوم روغن کچد و سوم تنها آب چاه و آلتها نیک بدان کلک زنند و استخوان برند نیز باید که آن آلات را آب شور بام بدار کنند و اگر
 بریدن بپشت و شکاف کردن را محو آب بدار کنند و آلتها نیک بدان سوراخ کنند و رگ و پی و محل نازک بپزند و روغن کجی آید بکنین
 و برای تیز کردن آلتها می نکور سه سنگ لشن برنگ ماش باید داشت و برای داشتن آلتها می نکور نیام از چوب درخت سبیل
 باید ساخت و آلتها را همچنین تیز بدارد که موی بستر و دید آنکه یک نوع آلت را آنست که گویند و آن عبارتست از آلتی که آن آلت از
 جنس آهن نباشد و مانند آهن تیز باشد چنانکه فی نیزه و باور و شیشه و یدم راک و دیوچه و آتش و شوره و ناخن و برگ سهوره و
 برگ سنگار ها و برگ ساگون و شاخ درخت کرل و موی و انگشت و این آلتها معاند برای علاج خردگان و بزرگان که از آلت
 آهن تیزند بدین آلات کارشان کنند و هر جا که تیز بیدن و شکاف کردن و خلیه کشیدن از ناخن میسر آید ناخن کار کنند و علی
 که در دهن و یا بر یک چشم بود و برگ سهوره و سنگار ها و برگ ساگون و مانند آن خراشیده خون و یا ریم بدان دور کنند و برای
 جراحت اگر بکنی موجد نباشد بانگشت یا موی یا انگور کاه که نو بر آمده باشد تخص کنند و الله اعلم و احکم فصل ششم در بیان کثرت
 کردن حکیم در کار سترگرم و طریق تعلیم آن و این را بهن می جو کیا سو ترمی گویند بدانکه چون مردم تمام علم از استاد حافظ خوانده
 و ادراک کرده باشد پس در پشت نوع کار آلتها می سترگرم و بختن روغن ستور و روغن کچد و جز آن و تدبیر کنند و اولیه پاک کار
 و مانند اینها کثرت و تجربه کند و یک تمام علم خوانده باشد و کثرت عمل نکرده باشد از موی کار طبیعی بر نیاید و بغیر تجربه بریدن شکاف کردن
 و دار و دادن راست نیاید و کار تبا گرد پس حکیم باید که چون شاگرد عاقل را علم طلب آموخته باشد بطریق اولی بریدن و دریدن
 شکاف کردن را بر نرود و خیار و کدو و خربوزه هندی و مانند آن معلوم گرداند و نیز از مشک و از بولدان و خراشیده چرم که آن را آب
 و خلیش می کرده باشند شکاف و رخنه کردن معلوم بکناند و چرمی که با موی باشد بر و خراشیدن نباید و در رگ جانوری و پیک کرده و یا
 نل نیل و قمری یعنی با پھول سوراخ کردن معلوم بکناند و در چوب که از خوردن کرم خالی شده باشد و درونی سیره و دهن کجی کردن
 نباید و در قتل و کندی وری و جانور مرده کشیدن و خالانیدن تعلیم کن یعنی در قتل و کندی وری و پیل بکشیدن تخم نباید و در جانور
 مرده دندان بکشیدن نباید و بر تخته سبیل موم سخت کرده شلیدن خون و ریم نباید و در چرم خام و ختن جراحت نباید و صورت از
 جامه مانند آدمی راست کرده بپشت بر عضوی تعلیم کند و در پیک که گوشت سوختن و شوره نهادن نباید و در چرم نرم گوشت نرم فمال
 و نیل و قمری پیوند کردن گوش و بپشت گوش برید و تعلیم کند و سبوی پر آب کرده و رخنه خرد کنند و بدانستن علاجه چشم یا موز و
 و ختنه و مالیدن جراحت نیز نباید و دیگر علاجهای طبیعی در نور هر مرضی کثرت کنایه طبیعی که بدین گونه کثرت کرده عمل طبیعی که کثرت
 آید برای این معنی طبیب را باید که مدام در تجربه و کثرت باشد و الله اعلم و احکم فصل هفتم در کیفیت در آمدن طبیبی و این فصل را بهن

اندام

خراشیدن

گوشت

پنج

پیشکار سپیدی نامند بدانکه چون مردم علم طب بکمال تحصیل کرده باشد و طریق استعمال امور طبی از استاد حاذق معاینه کرده باشد و در علاج کردن کثرت نموده بود و به اذن والی بستاند و باید که پاک باشد و جامه های سفید و محتشانه بپوشد و پای از نیک و در پای کند و خلیق و شیرین گفتار بود و متحرک و دغا باز نباشد و نیکو خواه مردمان بود و طریق محتشانه نماید و اسباب طبی حیا ساخته و فال نیک گرفت طیب کند و آنکس که بطلب طبیب می آید بر زبان تنسکرت او را و دست نامند از آثار و اقوال او کیفیت مرض و مرضی شناسد و در راه نیند قهرا دل ستوده در خانه مرضی و رآوده نشیند و مرضی را به بدن و دوست براند امروند و احوال پرسد و بعضی میگویند بر سر از دیدن مرضی و دوست نهادن بر اندام و رسیدن مرضی گفتن احوال خویش مرضی معلوم گردد و دوستی است که هر که بگوید که بگویم ازین سه چیز معلوم میشود یعنی از دیدن و دست بردن او نهادن و پرسیدن حال او آنکس نیک نمیکوید زیرا که زحمت ارزش چسبیده معلوم میشود و آن حواس خمس و ششم پرسیدن مرضی است اما آنچه بسمع معلوم میشود و آواز جراحت و دل بادی است که سبب باد و خون ریختن از جراحت یا کف و آواز برون آید و ماهیت جراحت و دل بادی پیشتر گفته خواهد شد و هر چه از گرفتن دانسته میشود اگر می نری و سختی و نرمی است و آنچه از چشم بداند و بینی و الاغری و رنگ روی و اندام و نشانیهای دراز می و کوتاهی عمر است و آنچه از زبان معلوم تواند کرد لذت انواع قمره پرمواست که بعضی شیرین و بعضی تلخ و بعضی شوراند و آنچه از معنی معلوم میشود بوی و اجتهای که است و کیفیت آن در فصلی که آنرا بهندی ارشاد اربای گویند و بیان خواهد افتاد آنچه از پرسیدن معلوم میشود و طبع مرضی و ابتداء علت که از کدام روز و کدام فصل حادث شده است و اصل و نسب مرضی و غذای موافق و مخالف او و بر زبان تنسکرت آنرا ساسم و اساتم نامند و منتشر علت کیفیت و زود قوت و ضعف و گرمی و سردی و باد و غائط و بلول که هر سه روان اند و یانه و مانر آنست و اگر طبیب راشی از حواس خمس و رسیدن مرضی تشخیص مرض حاصل نشود یا مرضی کیفیت خوب طریق بیان نکت طبیب در علاج کردن در ماند و چون مرضی خوب طریق معلوم کرده و اگر ساده بداند علاج کنند و اگر جاب داند مدام و از خوردن فرمایند و اگر ساده داند بگذارد و بسیار جاب تجربه معلوم گردیده که عری که یک سال بماند و در به شود اگر چه ساده باشد و چنانکه کسان اند که بشقت بسیار نیکو شوند و گاه باشد که نیکو نشوند و آنکه بدام کار خویش مشغول باشد و عورت و کودک و پیر و ترسند و بلوک و خد متگاران ایشان و قارباز و دغا باز و الاغ و آنکه از طبیب زحمت خود را پنهان کنند و قوی و خجیل و غصه ناک و آنکه خود را از خوردن و آشامیدن اشیای مضر نگاه ندارند و آنکس که یکس باشد این جمله کسان را علاج نکنند پس هر طریق بدین نوع کند که گفته شد ثواب بسیار و مال بسیار و دین جهان یابد و به نیکی و مهربانی مشهور گردد و درین جهان پیش خداوند است و اجر جزیل بیاید و نزد یک بزرگان او را عزت و حرمت باشد و نیکو طبیب را شاید که بازمان بسیار است و خواست نکرد و انحراف و طرافت و منحرفی اجتناب کند و الله اعلم و احکم فصل هشتم در کیفیت و بوج و این فصل را بهندی چلو کا او جاری نمیکند بدانکه سر صاحب دولت و غنی و کودک و پیر و ترسند و الاغ و عورت و مردم نازک و بوج بخت خون کشادن نیات و التی نرم است از دیگر چیزها و هر خونیکه بسبب باد زشت شده باشد و آنرا با سرون بکشاید و آنکه از سبب تلخ زشت شده باشد آنرا با بوج رفع کنند و آنکه بسبب باغم زشت شده باشد یا که وی تلخ یعنی تونیری بد را رنزد زیرا که سرون گا و گرم و چرب و شیرین است و هر سه طبع مذکوره دافع باد است پس بدین دلیل هر خونیکه بسبب باد زشت شده باشد با سرون گا و برون باید کرد و دیگر بوج از آب است و در آب میباشد و خواص خود سرد و شیرین است پس این دو خاصیت واقع تلخ اند بدین دلیل هر خونیکه از خلط تلخ فاسد شده باشد بد بوج باید کشید و دیگر که وی تلخ و خشک و تیز باشد و این هر سه طبیعت دافع کف اند هر خونیکه از سبب باغم زشت شده باشد بکشد و کشیدن اولی تر باشد که هر خونیکه با کشیدن اول چنانکه یک زنده بعد سه سرون با چرم مشانه گرفته محلیک کلاک ده است

بنند و بدین یکدیگر خون بکشند و در کاه و پلیته کاه سوخته اندازند و گوشتی مذکوره همان دم چسپانید خون بکشند و طریق چسپانیدن دیوچه
پیشتر گفته خواهد شد اما باید دانست که دیوچه بر دوازده قسم اندوشتش نوع از آن زهر دارند و شش نوع دیگر از آن بی زهر اند و آنکه زهر دارند
یکی کرشنا و دوم کرپا و سوم الکراد و چهارم اندرا و دوا و پنجم ساسدر کا و ششم گونید تا اما دیوچه که سیاه مانند دود باشد و در شش پر بود
او را کرشنا گویند و آنکه مانند ماهی بام و دشت دراز و شکمش محلی بلند و محلی نشیب بود و آنرا کرپا گویند آنکه در تن او ششم بود و پهلویهای او چون
سیاه باشد آنرا الکراد گویند و آنکه بر دوشش عدول طریق رنگ قوس قزح باشد آنرا اندرو و دیوچه که سیاه مانند کی زرد و
بانهطهای گوناگون باشد آنرا ساسدر کا گویند و آنکه دم او مانند خایه ستور و دوشش باشد و پنش رنگ بود و آنرا گونید تا گونید و مردم را
اگر یکی از این جمله دیوچههای زهرناک بگزید محلی گزیدگی او آماس و خارش کند و تب و بیوشی مستی و فی و سوزش پیدا آورد و تمام وجود در کدن و این را
علاج همانکست برای خیرانیدن و سخت کردن یعنی طلا کردن و درین چکان آنرا بکار برند تا بگردانند و آن در باب علاج زهر با گفته خواهد شد
و اگر حیوانی را زهر باشد از جمله این دیوچهها اندر رود با کسی را بگزید و بپایان گفته اند که لاد و است و شش نوع دیوچهگان بی زهر اینها اند یکی کیا و دوم
سنگلا و سوم سکنکی و چهارم سوککا و پنجم پریکی و ششم ساور کا اما دیوچه که پهلوی و بی رنگ نسل و پشت و جرب برنگ سنگ بود او را
کیا گویند و آنکه محل و ام و برنگ منج و کر دیوچه پستانی روان شود او را پنگا گویند و آنکه برنگ جگر و پنش دراز تیز بود و خون شتاب
نبوشت آنرا سنگلی نامند و آنکه برنگ سنگ و پنش مانند برگ گل نیلوفر سفید باشد آنرا سوککا نامند و آنکه صورت و رنگش دراز و
بومی بد کند او را نام پندر یکلمی گویند و آنکه برنگ برگ نیلوفر و جرب و بد را زنی شترده انگشت بود او را ساور کا نامند و این ساور کا
برای چسپانیدن چهار پایان بکار آید و مردم را نشاید و باقی پنج نوع بجهت خون کشانیدن مردمان باید و در ولایت چون که بعضی از ولایت مغرب
و در دیار کن و کوه سنج و زمین متهرادیوچه بزرگ و تندرست باشند و شتابی خون نبوشت بسیار بی زهر باشد و آن یکی زهرناک بونا و در آنی که
مای زهر دار و که زهرناک و خوکان نیز زهر باشند از بول و غائط و مردنشان در آب مذکور و دیوچه که پیدا این زهر دار کردن و آب
سیاه کند شده اگر دیوچههایی زهر باشند از خاصیت آب سیاه نیز زهر سرگردند و آنکه در آن نیلوفر شمشیری و میوه آبی چنان که
کسیر و سنگماده و مانند آن باشند و از افتادن برگها آنها و از کنه شدن پنج میوه آبی دیوچه که پیدا شوند زهر سرگردند و در آب صاف
که خوشبو یکته آنها سیر کنند و در غلغله نروند اکثر اینهایی زهر باشند و تدبیر گرفتن دیوچهها آنست که سیار و چرم خام و تر و در
آب آرند بدان چرم دیوچهها خواهند چسبید چرم مذکور بیرون آرند دیوچهها بگیند و با خون خشک کرده و بر لیسان بسته در آب اندازند چون
دیوچهگان بر آن جمع شوند بگیرند و در سبوی توگی پاک و آب حوض انداخته دیوچهگان را نگاه دارند و برای خوردن اینها کاهیکه بر روی
آب میباشد که آنرا سوال نامند و با گوشت خشک و یا سیوهایی آبی کوفته در آن سبواندازند و برای خواب و قرار گرفتن اینها بزرگ
نیلوفر شمشیری و قمری و در میان سبویا آب بنند و دوم روز یا سوم روز آب تازه و خوراک نو ایشان را بپاشند بعد از منقمر روز و در سبوی
دیگر انداخته بدین نوع که گفته شد و محافظت کنند و از جمله دیوچهها بی زهر آنکه میانشش بر باشد یا لاغر بود یا سخت بر باشد و ضعیف
نیز باشد چنانکه سپیدن تواند و آنکه بچفسد و آنکه خون اندک خوردن این جمله بکار نیاید و اول محل چسپانیدن دیوچهها بسکین ماده کاه و
و با گل خوشبوی مالیده و مقاری خراشیده چربش آن محل و اگر و اندیده بعد دیوچهگان را با روشک آلوده بشوید و آرد شست زرد چوب
آس کرده بر اندام دیوچهگان مالیده و در قندح لکه که بر آب باشد بر اندازند چون در آن قندح روان شوند در جامه سفید رنگ نر کرده
بنند و در حلیکه خواهند چسپانید بعضی از آن که بچفسد قطره شیر و در آن اینها بریزند یا قطره خون بچکانند اگر سیرین تدبیر بچفسد بکک
چند زده بچسپانند و اگر بکک زدن هم بچفسد و در شش کند و بجای آن دیگر بچفسپانند و وقتیکه دیوچه گردن خود بماند کند و دهن او مانند

سیم اسپ گردید است که خوب طریق خون می نوشند تا آنکه دیوچکان در وجود مریض سخت شده باشد جامه تر کرده بر دیوچکان بنهند چون
 محل ناکور در روکن یا بنجار معلوم کند که خون صاف می نوشند با هستگی فرو آورند و اگر فرو نیانید بقدری نمک سنگ سوده بر سر آنها بزنند
 در حال فرو آید و بعد فرو آورون دیوچکان را بچکر برنج که او را کامون گویند ببالند و نمک سنگ در روشن کنجد در دهن شان ریخته بدست
 چپ دم گیرند و بدست راست طریق دوشین پستان گا و بدوشند تا که قطره خون در شکم دیوچکان نماند بعد در قندج آب انداخته
 بر بیند اگر در آب روان شوند بمانند که خالی شدند و آنکه در آب بنجد باز شش پله صاف گرداند و در شکم دیوچ که خون بماند آنرا
 علت اندر بجه که لا و است پیدا آید و در جای که خون کشیده باشد شش بمان و آب سرد بر آن ریخته بندند به طبعی که مقام دیوچکان و رفتن آن
 و خوراندن اینها بماند و اینها را که علاج آن خون کشاندین است نیکو کردن تواند و الله اعلم فصل نهم در طریق محافظت جو
 از علت های گوناگون و این فصل را بهندی انانکنا یا می گویند چون مردم تند رست بهر طور که گفته میشود در کار بند از انواع رنجها
 دور باشد بد آنکه چون مردم وقت صبح از خواب برخیزد اول مسواک کند بد رازی دوازده انگشت بگیرد و به پری خضری که دوازده است و در
 باید و از آن درخت که در زمین نیک و صلح پاک رسته باشد فصل دیده بگیرد و غلطی که در جوش غلبه کرده شناخته چوبی که واقع آن غلط بداند
 از آن مسواک سازد و از درخت زخمت و تیز و تلخ و شیرین مسواک باید کرد و میان درختان تلخ هم بهتر است و میان زخمت چوب که در میان
 شیرین مملتی و میان تیز کرج و مسواک نرم کرده آرد سندی و پیل کرد و پیل دراز باشد آ میخته سخت کند بعد بر دندان نرم نرم
 نوعی استعمال کند که بچ دندان آ زده شود و یا نمک سنگ آس کرده یا روغن کنجد آ میخته بر مسواک سخت کرده استعمال کند یا آرد نخوی
 که آن دارو نیست بر مسواک نهاده در کار برود و بدینگونه مسواک کردن بوی دهان دریم دندان و بلغم دور شود و دهن صاف آرد و در
 حاصل آید و آرزو بر طعام شود و مردم فریاد و جواش خمس نیز قوی گردند و کسی را که علت گلو و دمه و یا علتی در کاف لب و یا در زبان باشد
 و یا دهنش بخیه بود و یا سرفه بکاک و یا بی و یا بالوغی و یا بهوشی و یا بدبوی و یا در سر یا با یا قوه یا در دهن سر و یا در گوش و یا علت دندان
 دارد مسواک کردن او را نشاید و اما ترش ترش بد رازی ده انگشت و پنهان انگشت خضر سازد و نرم باید تا نیم زبان فرو آید
 و فائده زبان ترش آنست که زبان صاف شود و فتره هر چیزی که با بود و یا بد بوی زشت دور گردد و سختی زبان رفع شود و از روغن کنجد
 یا روغن ستور مضغه کند تلخ دندان محکم گردد و در دندان وقع شود و آرزوی بر طعام آید و پوست درختان شیر و در چنانکه بر گل و گل سل و یا
 بچشاند و قوری شیر با ده گاو انداخته روی بشوید و یا در جوش آمله شیر گاو انداخته چشم و روی بشوید و باب تازه نیز شسته پاک آرد
 ازین گفته و تاریکی روی چشم و خشکی روی دفع شود و تازی پی آید و علتها رکبت و خبر آن که بر روی شده باشد دفع گرداند بعد
 که از لب آب سندی باشد پاک کرده چشمش را روشنانی چشم حاصل آید و خوشگلی طاش و در و دریم چشم دفع گردد و نظر صاف شود و گرمی
 تابستان و تیزی با گل کردن تواند و مریضهای چشم گاهی فرا حمت نماند و نظر چنان روشن شود که چیزی را بار یک از دور بیند و اگر مردم
 و چشم کند منفعت بسیار یابد و بعد از خوردن طعام و لب از غسل و بعدتی و در حالت تب سمرمه منفعت است و چون از راه فتن زدن
 مانده شده باشد و یا شب بسیاری بسیار کرده بود نیز سمرمه و چشم کند و برگ تنبول با کافور جو زبویه و گول و قوئل و پیل گردانند
 تا دهن را صاف و خوشبوی گرداند و زیانی آرد و خوش آواز گرداند و استخوان زنجاند و دندان استوار شود و جواس خمس تیسند و
 قوی گردند و آب دهن از سیلان باز ماند و دل را فرحت افزاید و علت های گلو دفع شوند و لب از طعام و خواب و قوی و سل خوردن
 تنبول منفعت بسیار آرد و یک مریض رکبت و یا استسقا دارد یا سخت خشک و لاغری باشد و یا لب جراحت لاغری شده باشد و یا سیم
 و دیاست باشد یا خشکی دهن داشته او را احتراز از خوردن برگ تنبول واجب و لازم فائده بماند اخن و عن کنجد و سر حله علت های سر

دفع شود و موی چرب و نرم و سیاه و دراز و بانوه شوند و مغز افانده دهد و حواس خمس را قوی گرداند و روشنائی آرد و روغن کبش از تن
در سر بدین طریق راست باید کرد بسیارند همتی و کمیر و باری کند و دیو دار و چوب ناز و گو کمر و سرون و پتو و کسائی جو کوب کرده
و آب بچشاند و اگر روغن گنج پنج سیر باشد نیم من جوش دار و بای مذکوره درین روغن انداخته و چهارم حصه روغن مذکور کلک آرد و با
مسطور انداخته و پنجه فرو دارد کلک بزبان سندی ادویه که باب سووده باشد و اگر گویند اگر ازین روغن مقداری در سر اندازند فایده بسیار
دهد و شانه کردن در سر و لیش خارش و کرو و سپش که در سر و لیش افتاده باشد و در گردانده و بانداختن روغن گوش در روز بخندان
و گوش و گمائی گردن دفع شود و بالیدن روغن بر اندام وجود نرم بماند و بغم و باد فرو نشیند قوت باه و صیات افزون گردد و چون روغن بر تمام
وجود بریز و سستی و ماندگی و باد که در اندام باشد دفع شود و بندگاه که جدا شده و سست پیوستگی و استقامت پذیرد و در روز خرم سید سوخته
شده آرام گیرد و چنانچه درخت باب دادن می بالا یقوت آدمی بخنجر روغن بر اندام افزاید در میان روغن سست که آنرا بهندی
او کاه گویند نفع بسیار رساند باید که روغن در آوندی بزرگ انداخته و در آن نشیند بطریقیکه تمام اندام تا گلو در روغن باشد تا از
راه مسام روغن در رگها تمام وجود در آمده جمله تن و دها تحار قوی گرداند و حکیم را شاید که خاصیت مردم و غلبه خلط و غلظت شناخته و نفع
فصل و ولایت معلوم کرده هر روغنی که مناسب حال مردم دانند آنرا در آن نشاند تا مفید آید و هر نصیکه خلط او خام بود یا او را خفه کرده یا
در روغن او را نه نشاند و در حالت زورتی و بدضمی وقتی و اسهال روغن نر و یک نیارد اگر کسی روغن ببالد و یاد و نیشاند منضال اگر
دواند پیر باشد لا و اگر دیو یا بدشواری بسیار زایل گردد و صاحب قی و اسهال را اگر روغن ببالد و یاد و نیشاند گرسنگی شان کم گردد و نیم
خور و نیم نشود و کسی را که مرض از خوردن خیر یای چرب و شیرین و گران و از فری که آنرا سست ترین گویند شده باشد و از روغن نیز مال فایده
از زور کردن که او را بهندی پیام گویند و جز آن که از ماندگی وجود پیدا آید نفع بسیار است باید که بعد از زور کردن پس از ورزش اندام خود را روغن ببالد
فرماید و خود نیز ببالد تا تن پرورش یابد و آتش گرسنگی غالب گردد و هیچ کاهلی نیاید و وجود تندرست و سبک ماند و دویدن تیر و تن و تنگی
و سرما و گرما و تندرستین و هیچ علت در وجود او نماند و زور کردن کار جوانان سست کار پیران نیست و دفع فربهی و گران شکم را نیز بهتر ازین
تدبیر شمرده اند و هر که مدام در ورزش و کثرت و ریاضت مناسب التزام کند در حالت جنگ و کشتی بر دشمن غالب آید و شتاب ضعیف نگردد
و وجودش تندرست ماند و هیچ علت گردوی آمدن نتواند چنانکه نزد شیر شتر زه جانوران دیگر آید و آنرا می تواند و هر که بدین صورت کثرت کند
اندامش خوب و روشن نماید و غذای موافق و ناموافق و پنجه و نیم پنجه هضم گرداند و صاحب غذای چرب و شیرین را در زور کردن
مدام فایده بسیار است خاصه که در فصل سرما و در بهار و بهر که خواهد که قولش بسیار بر جای بماند هر روز بمقداری از قوت خود تا آنکه
از زور کردنش دم در بدن آید و ورزش کند و وقت کودکی و جوانی و پیری مقدار قوت دانسته و تاثیر ولایت فصل شناخته غذا نیکه خورد در یافته بر
حسب آن زور کند و اگر خلاف طریق مذکور ورزش کند کمیر و ک و استسقا و بدضمی وقتی و غلبه خواب و غلبه خون در کتبت و دوران سر
سرفه و خشکی تن و تب و دمه پیدا شود گسیک او را ز حمت رکبت باشد و یا خشکی و ضعف و یا کمیر و ک باشد و یا دمه و سرفه بود و یا جراحت خرم
در اندام او بود و یا طعام شیر خورده باشد و یا از کثرت جماع لاغر بود و یا در سه و بهیشتی یعنی مورچه ها داشته باشد چنین کسان را در ورزش زور کردن
ممنوع است فایده از این بر وجود بالیدن باد که در وجود بود دفع شود و کف را نیز در گرداند و چربی را که در اندام است نرم سازد و
از آن تمام اعضا سخت و قوی شوند و اندام روشن و تابان نماید خاصه که اندام زنان زیاده تابان و خوششده نماید و خوشی و فرحت افزاید
و جو سبک شود و دل مائل بسوی زبان باشد و شل بین فایده بسیار است و بعد بالیدن روغن بر وجود و پیری بالند تا جایش اندام دفع کند
یا بجای پیش او و سازند و آنرا و گویند و آن خارش و دود و چرک را دفع کند و آتشی که در جرم مردم است از آن افزون شود و اگر خشک

وجود با بالند نیز خارش و درد برود فائده از غسل کردن زیادتی خواب و سستی و ماندگی و خارش و خوی و تشنگی و چرک اندام دفع شود و دل قوی گردد و بواسطه قوی شدن و بستگی چشم برود و منی بفرزاید و خون صاف گردد و گر سستی زیاده شود و آب گرم غسل کردن چشم را زیاده از آب سرد غسل کردن چشم را نافع است کسی را که از غلبه باد و بلغم زحمت شده باشد. او را از سبب مرضی که دارد غسل مضر نباشد آب گرم بهترین فرایند و اگر در هوای سرد آب سرد غسل کند باد و بلغم زیاد گردد و اگر آب بخت گرم غسل کند خون و تلخه بسیار شود و کسی را که اسهال و یاتپ و یادرگوش یا علت باد و یافخ شکم و یابدی و ناگواری و یا آنکه باد و شکم او باشد غسل کردن او را ممنوع است فائده بی غسل از مالیدن عطریات بر وجود و فرحت تمام حاصل آید و خوبی در اندام و زور زیاد گردد و میل بر زنان و آتش که بیان او پیشتر در فصل علامات زیادتی و نقصان اخلاط مکتبه خواهد آمد نیز افزون گردد و سستی تن و فرشی بوی اندام دور گردد و کسی را که غسل کردن ممنوع نیز عطریات او را نشاید که استعمال کند و از پوشیدن جامه تنگ و باریک و پاپک و هارگل و انواع جواهر سید و دیو پری و کفتار و چشم جم و شامت دفع گردد و دیدن و پوشیدن اکثر جواهر سعد و مبارک است و بدین چیزها نیز اوج قوی میگردد و خلقت دوست دارد و بر دشمنان منظره منصور باشد و خوشی و نشاط خاطر و میل طبیعت بر مباشرت افزون گردد و از مالیدن این صندل و عرقان و کافور و مانند آن از روی کف و وجهائی دور شود و چهره روشن و تازه نماید و هاسه دور شود و روی مانند گل نیکو تازه نماید از سر سره کردن و چشم مویهای پیک زیادت شود و آرایش چشم رفع گردد و در و شتائی افزایش فائده از دادن صدقه عمر را ز گردد و باد دفع شود و دولت فرید و در اولاد و مال برکت بسیار پیدا شود فائده از خوردن طعام لطیف محافظت وجود باشد و اوج قوی گردد و زور زیادت شود و آنچه بسبب سستی فراموش شده باشد بیا آید و گر سستی و سوزش زائل شود و آرام خاطر حاصل آید و از سر سستی پامی چرک و ماندگی و کبابی بر و چشم روشن گردد و زور و خوشی و منی افزایش و آسیب نزدیک نیاید و از مالیدن روغن کنجد بر پامی خواب خوش آید و اندام فرحت گیرد و چشم روشن شود و سستی برود و چرم پامی نرم شود و از دوام روغن مالیدن بر پامی فائده بسیار است و از پوشیدن یا نزار علت های پامی همه دفع شوند و قوت باه زیاد گردد و چشم روشن ماند و خوشی کردن آسان شود و هر که پامی نارد و ام نپوشد سر را بی علت بپوشد و روشنائی چشم برقرار نباشد و اوج را بسیار نامفید است و در لبستن دستار ثواب بسیار است و مویها سرشک بماند و گریا و گریه و باد نرسد و بنهادن چپته بر سر از باد و باران و گریا و سرما و گریه و مانند آن محفوظ ماند و رنگ روی و اندام و روشنائی چشم برقرار باشد و اوج را بسیار مفید است و بچوبکستی بر دست و گردن سگ و مار و حیوان سرون و از را از خود دفع کردن تواند و از خوف اینها ایمن باشد و در شش نلغز و قوت حاصل آید و عصا نکیه وجود دست خاصه برای پیران مفید تر است و عصا آنرا گویند که در ته او پنج آهنی بوده باشد و آن مسنون است و فی الحقیقت در وقت کار بجبت دفع دشمن اسلحه موجود است و از شسته ماندن رنگ مردم روشن شود و کف و فری نازکی و تازگی روی اندام و آرام دل و جمعیت خاطر حاصل آید و بسیار کردن این همه چیز نیکو را بر بایر و لاغری پیدا آید و باندک سیر وجود را بخش نرسد و عجز و زور و عقل و اوج و آتش گر سستی زیاد گردد و بواسطه قوی و درست ماند فائده از خواب کردن بر لحاف ماندگی و باد برود و قوت باه و آرام زیاد گردد و از راندن گس بر چرم زور زیادت شود و از باد و بیز تشنگی و ناپاک و سستی و ماندگی و خوی و بیوشی دور گردد و از مالیدن پامی خوشی و خواب و قوت باه افزایش و باد و ماندگی برود و گوشه و خون صاف گردد و از خوردن باد زیادت وجود خشک شود و رنگ روی بگرد و اندام سست شود و سستی و خوی و بیوشی تشنگی زائل گردد و از نا خوردن باد بر عکس این باشد و باد و متل در فصل زمستان و مخصوص در فصل تابستان آن مقدار که خوش آید باید خورد که نافع است و در زمینی عمر و محفوظ ماندن از انواع امراض در مقاسیکه باد نرسد مقام مسکن سازد و از بسیار خوردن قیاب تابستان تلخ تشنگی و خوی بسیار

و دوران سر و خون و سوختگی و زشتی رنگ حادث شود و از ماندن در سایه این جمله چیزهای مذکوره رفع گردد و از شستن در پیش آتش باد و کف و ماندگی و سرما و لرزش آن دور شود و اشپای ای که کند که ذکر آنها بیشتر در فصل اسمای بعضی دارد و با که مصطلح اطباء است خوابد آمد چنانچه جرات و جز آن اینهمه در پیغم اندر فهم گردند و کثرت زیادت شود و خواب کردن در وقت آن هفت و هشت و نهم از این وقت و خوبی رنگ و زور و آهنگ خلق و گرسنگی زیادت گرداند فائده و مردم را باید که ناخن را بر دو موها را از مقدار زیادت شدن نهد و جامهای سفید پوشد و دستار سبک بندد و پاییز از خوب در پای کند و عصا بردست گیرد و سخن شیرین و اندک گوید و بدرد و پیر استاد را حرمت دارد و در مجلس نیکان نشیند و در شب بسیار بیداری و بسیار سیر کند و محلی که موی و استخوان و خار و سنگ گاه گاه در خواب و خاکستر و سنگ نرینه افتاده باشد نشیند و نرین بلن و معالک و بر پستی و بر جای شیب و فراز و بر سر چهار راه نیز نشیند و باد شمنان پادشاه نزدیک نشود و دروغ نگوید و غیبت نکند و با عالمان و صالحان صحبت بکند و فرشتگان و صلحا و بزرگان و مردگان را به بدی یا نیکد و در خدمت مخالفان صاحبان و دیوانه و فاسق و کمین و شریر نماند و از بندگان و کنیزان چشم پاری ندارد و بایندگان کسانی بی موجب سخن نگوید و در زمین کسان درخت نه نشاند و از ناکسان و لوگمینه قوام نخواهد و باز نکان را زنگوید و بر وفای شان اعتماد نکند و از بد اصل دختر نخواهد و بالای درخت و بر کوه و بر پستی و بر فیل مست و خونی و بر اسب حرون سوار نشود و پیش اشتر مست و پس اسب شده تا ممکن شود و در لب آب که با قوت روان باشد و یاد دریا و حوض و چاه که مقدار عمق آن ندانند شناوری در آن نکنند و در عمارت گنبد و شکسته و در خانه که بسیار روزها خالی مانده باشد و در جای سوختن هندوان و در جنگل و حشت ناک قرار نگیرد و از دست چاکریانیده یا کنیز که طعام و آب یا شراب یا تنبول میخورد و او را بسیار آرزو کند و یا زار خود را دیده بپوشد و بر ناز نموده اعتماد نکند و از صحبت و دوستی شخصی که بنام اخترا نماید و از لجاج پر بین و در کارها میان روی گزیند و تقوی شعار خود سازد و قریب آتش و بار و نزدیک حیوان سروان الیتاده نشود و در میان دو آتش و در میان دوزن شده نرود و سوی آفتاب هنگام طلوع و غروب نظر نکند و در آتش فتن نرود و آب و زمین را بدست و پای نهد و بول و غائط و عطسه و فازه و تکلف نگاه ندارد و در راه گداز و راه روی و در مقابر و در محلی که هندو را سوخته باشد و نرود آب و بدین کسی و در مقابل باد و آتش و آب و مهر و ماه بول و غائط نکند و وقت فازه و عطسه دست بردمان خود نهد و نزدیک بزرگان با ادب نشیند و انگشت در گوش بینی برانیند از دکان بدست بند و سنگ نرینه شک و روی سوی آفتاب و باد نکند و طعام خورده نزدیک آتش نشیند و بر سر و پا و تخم خورده نشیند و در غار و چاه نه بیند و گردن کش ندارد و بار بر سر نکند و خواب و بیداری و شستن و مشی کردن و استیلاختن و نرود کردن جماع و خنده اگر چه ممنوع نیست اما بسیار کند و از کاریکه در منفعت نباشد اخترا نماید و در آوند شکسته نخورد و بفریز و نرود و بدوست خود در آب نخورد و در وقتی که طعام خوردن خواهد غذا را موافق و شیرین طیب را نموده بخورد و غله و صدق و طعام بازار از دست و شمنان و زوان و گناه کاران فاحشگان نخورد و غله زشت نیز نخورد و بغیر دست شستن طعام نشاید خورد و وقتی که حاجت بول و غائط باشد از راه بازماند و بعد از فراغ آن اکل نماید و در وقتی که طعام خوردن بود چون آن وقت گذشت باشد چیزی که خورد و هر وقتی که باشد طعام بسیار نخورد و چیزی که خلاصه آن خیر کشیده باشد چنانکه از دغ روغن و از گند روغن آنرا نخورد و سبب غش را در آب نه بیند و برهنه در آب نرود و در شب جرات نخورد و در روز جرات را اگر خوردن خواهد بر سخن ستور و یا شکر یا بهمت یا شک یا است یا است و اگر نه خوف علت است و بسیار باشد باید که قمار باز و شراب نخورد و فحش کسی نشود و سر و نگوید و تادور و نزدیک نیارد و الغرض که حکیم را در نمونی کارها کرده است تا قائل لری صحبت خود و درازی عمر خویش و اوصاف نیک اگر بکار بند و پسندیده آید و الله اعلم و حکم ولی الله علی خیر خلقه محمد و آله فصل در منافع مشروبات چنانکه آب و شیر و روغن و شهد و ماست آن و این فصل را بنویس و در و در پیکانی گویند با آنکه آب هوا که آن یافته نمیشود از خوردن آن

آرام حاصل آید و آن وجود را از انوار رحمت نگاه دارد و ماندگی بستی نشکلی و بستی که مثل سستی سپاری که در خلق نمی نشیند و آنرا
سورجها گویند و علت بستی چشم که او را تن را گویند و زیاتی خواب را دفع کند و همه وقت مفید است و چون آب باران بر زمین افتد و سیل کند
بر حسب خاصیت هر زمین منزه پیدا آرد و بعضی گفته اند که در زمین اصل شیرین و در زمینی که بزرگ بادام باشد و او را بستی کیلا نامند و در
زمینی که غلو طبر روی سفید باشد و او را پاند گویند و در زمینی زرد رنگ تیز و در زمینی نیلگون سیاه تلخ و در زمین سفید مفره زخمت باشد و در
کسی که مفره آب باران بتاتیه چرزمینی بیان کرده است نیک گفته است زیرا که مفره آب از خاک و باد و آب و آتش و خلاست و در هر محلی که طبیعت
یکی از این عناصر غالب است مفره آن آب بمقتضای آن عنصر میباشد پس در زمینی که طبیعت خاک غالب است مفره آن ترش و کمی است و در زمینی
طبیعت آب غالب است مفره آن زمین شیرین باشد و در زمینی که طبیعت آتش غالب است مفره آن زمین تیز و تلخ میباشد و در
که طبیعت باد غالب است مفره آن زمین زخمت است و بعضی گویند در زمینی که طبیعت خلا غالب است مفره آن زمین ظاهر باشد و لیکن
اندکی شیرین داشته باشد و بسیار سبک بود و تمام کیفیت خاصه که کدام محل کدام عناصر غالب است و کیفیت اقسام زمینها گفته خواهد
فائده آب خلا اگر بسیار باشد بادم باید خورد و اگر دست ندهد در زمینی که طبیعت خلا و روی غالب بود آب آن زمین باید خورد و آب
خلا بر چهار نوع است یکی آب باران و دوم آب زاله و سوم آب شبنم و چهارم آب برف منجمه اینها آب باران بهترین است زیرا که سبک است
و آن بر دو نوع است یکی آنکه از دریای معلق بسیار و دوم آنکه از دریای زمین و اکثر دریاها کنوار باران از دریای معلق بسیار و برای معرفت این
سرو و نوع بار و برنج سفید و صاف و نه و بطریقیکه نیک بخت شود و نرم نسازد و بعد در آن و نذوقه کرده در باران باید بطریقیکه گردد
عبار و شش در روی سفید و اما برنج مذکور را در آن و نذوقه که نو باشد بنزد و بعد از دو گهری نظر کند اگر بخت خود باشد بداند که باران از
دریای معلق بسیار و اگر برنج مذکور از بهیئت خود تفاوت در رنگ کرده باشد معلوم کند که باران از دریای زمین بسیار و این آب از نوع
اول ادنی است و اگر آب دریای زمین که دریاها کنواری بار و بستاند مثل آب دریای معلق بود و اگر دریاها کنوار آب دریای معلق بگیرد و لغایت
مفید باشد و آب باران برین نوع بگیرد و بسیار و جامه سفید و بر چهار چوب بر بندد و در میان چادر قدری سنگریزه نهد و فروزان چادر
سبوز داشته آب مذکور بستاند یا از بامی که گچ کرده و پاک باشد آب مذکور بستاند و در سبوی زرو یا نقره یا چینی و یا در ظروف پاک که صاف باشد
یا در ظرف گلی نگاه دارد و بعد از چند روز آنرا در جامه سفید پاک بختی باشد و همیشه در گذر باد و باران آن آب بادم بنوش ازین که بزرگ
مانند آن دفع شود و اگر آب باران دست ندهد آب زمینی که در آن طبیعت خلا غالب داند بخورد و آب زمین بر بهفت نوع است یکی آب
چاه نخته و دوم آب چاه خام و سوم آب جوی و چهارم آب تال و پنجم آب حوض و ششم آب چشمه کوه و هفتم آب که از زمین برون آید و
فصل تشکال بعد باریدن ده روز آبیکه از زیر زمین بر آید نافعست و در فصل سه و همه آنها مفید است و در سیوت آب حوض و تال مفید است
و در بهار آب چشمه یا چاه باید خورد و در تابستان نیز همین آب باید خورد و در فصل پر ورت آب چاه باید خورد و مفره آب چاه از نمکی خالی است
تلخه را زیادت کند و بلغم را دور گرداند و اگر سنگی زیادت آرد و سبکست و آب جوی بر دو نوع است یکی آنکه نریمان هندی او را ندر می گویند
و دوم آنکه او را ندر نامند و آن آب ندری با دراز زیادت کند و خشک و سبک است و اگر سنگی نیز زیادت گرداند و آب ندر چنانکه
سون و سونت و گهاگو و خزان شیرین و گران است تلخ را زیادت کند و بهکند لیسیت و آب تلخ سنگی دور کند و زور افزاید و مفره
زخم شیرین دارد و سبکست و آب حوض با دراز زیادت کند و مفره زخمت و شیرین دارد و نیشته مضمر گردد و آب بامی که در چاههاست گویند
با و بلغم دور گرداند و مفره او مقداری شور و تلخ است تلخ را زیادت کند و آب چشمه کف دور کند و اگر سنگی زیاده پیدا کند و دل افاسانه
و سبکست و آبیکه از زمین برون آید شیرین است تلخ را فرو نشاند و در وقت هم سوختگی نیارد و آب چاه نخته اگر سنگی زیادت کند

خشک و شیرین است کف پدیدار د و آبیکه از زیر یک کندیده برون آرند و آنرا سبک گویند سبک و شیرین شود و سست بفرم را دور کند و اگر سنگی
آرد و آب گرداگرد که اورا کیاری گویند و برهم شود و شیرین است و اخلاط را زیاد کند و آب حوض خرد مثل آب کردست غلبه اخلاط باشد
پیدا آرد و آب دریا نمکدار است جمله اخلاط را زیاد کند و آب زمین سیلان که اورا بهندی النوب گویند علت های گوناگون ظاهر کن
و آبگندی و سخت بدست احتراز آن واجب و آب زمین معتدل که اورا بهندی ساد و معارین گویند نافع است ضرر های النوب
که گفته شده است در آن هیچ نیست و در د و علتها دفع کند و در وقت هضم سوختگی پدیدار د و دفع تشنگی است و اگر سنگی و آرامش
کند و شیرین و سرد و سخت نیک است و زود هضم شود و آب بشکال بکثرت کریان زهر دار گردد چنانکه مار و کرم و باقادون بول و غائط و حیثه
اینها و از مرون و ریزیده شدن جانوران زشت و گند و می شود و از افتادن از گاه و برگ که ریشود و زهرناک میگرد و از نوشیدن آن
و اندام شستن بدان علت های درونی و برونی ظاهر میگردد و هر آبیکه با خلیس بود و کوهی و سوال و برگ نیل و آنرا پوشیده باشد
و شعل آفتاب و ماه و باد بد و زرد و بوی ناک و بد مزه و بدرنگ گردان آب را سخت زشت و اندوختن صفت در آب میباشد یک
آنکه پس معلوم میشود که آنرا اسپرس گویند چنانکه گرمی و سردی و دومی آنکه بیدین دریافته شود چنانکه رنگ آنرا روپ گویند و
سوم آنکه بوق دانسته شود چنانکه مزه و آنرا رس گویند چهارم آنکه به شمع یعنی به بوییدن معلوم کنند چنانچه بوی و آنرا آگنده گویند
و پنجم طبیعت گرمی و سردی که آنرا اسپنج نامند ششم مزه که در وقت هضم پیدا آرد و آنرا سبک گویند در شش صفت آنچه بدست
بیان کرده می آید از جهت سخت و گرمی و سخت سردی که از نوشیدن آن دندان گرفته شوند زشت های اسپرس گویند و اگر آب بزرگ
خلیج و یا سوال و یا رنگهای دیگر بزرگ آب باشد از زشتی روپ است و اگر بوی مزه در آب ظاهر باشد زشتی رس است و بوی بد
در آب زشتی گنده است و هر آبیکه تشنگی و گرانی وجود دارد و کف پدید آرد و سرج اوزشت بود و آبیکه در هضم شود و باد و شکم آرد
و شکم گران کند پاک اوزشت بود و در آب باران ازین زشتیها هیچ نیست و اگر خواهد که آب زشت را نیک گردانند و آتش بپوشانند و یا در
بتیاب بدارد و یا کلوخ و یا ریگ گرم کرده در آب اندازد زشتی آب برود و تیره خوشبوی کردن آب آنست بیا دگل که فیچینه نیلوفر
قرمز و بادل دیگر خوشبو میماند کافور و جز آن در آب انداخته خوشبوی کن و یا سفال پارهای نور بوی گلها محوط ساخته در آب اندازند لغایت
خوشبوی گردد و این آب را در آوند زریا نقره یا چینی یا آوند شیشه و یا در ظرف مس یا از زریا سرب یا آوند گلی نگا دارد و بخورد و هر آبیکه
بواسطه یکی ازین زشتیها شش نوع بد شده باشد از آن محض باید بود و آب باران غیر هوا نباید نوشید و نیز ترین استعمال نشاید کرد و اگر کسی
آب زشت غیر معمول بخورد با نوع امراض آناس و پنهان روگ و سبت و بیضی و دمه و سرفه و در د و سول گوله و علت های شکم و امراض بزرگ گرفتار
گردد و نیز آب که در بانداختن یکی ازین شش چیزی که گویند و یا ریگ که او را کتک چهل گویند و مانده تخته میشود و پنج نیلوفر شمس و پنج سوال و یا در
و دیگر گوهرها چنانکه بلور و مانند آن و بجامه بخین صاف میشود و بر سه پایه چوب یا چهار پای خرد بالای چینی که آب بدارد و آب را یکی از هفت
طریق سرد کند یا در جاییکه باد بسیار باشد بدارد یا آوندی را که در آب باشد تا گلوی در آب بدارد یا ابرق که دردی مقداری آب باشد
بر سه چوبی بسته بگرداند و یا آوند آب را بادین کند و یا کرات آب را در جامه بربزید یا آوند آب را تا گلوی در ریگ ترنمان کن و یا بالائی چینی که
جای باد گذار آوندان کند و نیکی آب آنست که آنرا بوی نباشد و مزه اش پنهان بود و ربانده تشنگی سرد و صاف و پاک و سبک باشد و
گینده سینه نبود و تخمین آب استمال شاید کردن اکثر آن خاصیت جوهرها گفته می آید سرب آبی که طرف غروب روان است آب آن نیک
مفید بود زیرا که سبک است و جوهرها نیک طرف شرق روان اند آب آنها مفید نیست زیرا که گران است و آنکه طرف جنوب روان خلط را
سخت زیوت نکند زیرا که آب اینها معتدل است نه گران نه سبک و لب آنها نیک از کوه سیمه بیرون آمده اند از خوردن آب آنها ضرر سبت

باید داد زیرا که اگر تشنه را آب ندهند استسقا در داند ام و بیوشی و مانند آن حادث شود بلکه بپیر و بغیر آب مریض نریزد و نه تدریست و اگر مریض را
آب دادن خواهد باید علت مریض قنایه و لایت شناخته از آب نابوشیده یا جوشانیده بدید و یا بغیر داروی گرم یا سرد کرده هر چه بلامرغ مریض بین مقدار
لا بد بدهند که ماده حیات است و زیاده دادن مانند زهر شمارند و اگر مردم تدریست در حالت تشنگی آب بسیار خور و بلغم و تلخه حادث گردد و
اگر صاحب تب بخورد او را علت های رشت رونماید اما باید دانست که اکنون بیان اقسام شیر کرده میشود با آنکه شیر از خلاصه غله و گیاه است
که حیوان بخورد و آن قنوی تن و شیرین و جرب و سرد است و مزه او در وقت به هم نیز شیرین شود و شکم بته کشاید و در پیغم است و اگر مردم موافق
و مفید است به تحصیل مردم هموم را نافع تر باشد فائده شیر ماده گاو و آنست که تا پاک سوختگی پیدا نیارد و در زحمته از باد و تلخه و خون
باشد و علت های بجای را که آنرا مانس روگ گویند شیر مذکور خور دن ممنوع نیست و تب کمند و دمه و سرفه و راج روگ و کتیت و گوله و مالچولیا
و مریض های شکم و بیوشی و در سرد ماندگی موی که بچوستی که از سخت شدن سپاری پیمای آید و از امور حجاج گویند و سوختگی و تشنگی و علت های سینه
شانه و پند روگ و سنگر سنی و بواسیر و در علت های فرج زمان و اسقاط حمل اینهمه را نافع و دفع شمرده اند و زور و قوت باه افزاید و مرد را
باجبک و افزائیده شهوت است و مفصل بیان این پیشه و فصل با جبرک خواهد آمد و در ساین است یعنی سیری را دور گرداند جوانی و قوت
بر پای دارد و عمر و غل و اوج زیادت کند و جراحات را نیز بگرداند و طفل و پیر و آنکس که از جراحات و یا از کثرت ریاضت و زور
گردن و یا از سبب جلاع لاغری و ضعیف شده باشد او را شیر خوردن نیک و بسیار مفید است شیر نیز برابر شیر ماده گاو است و برای مریض
کعبه و شیر تر سخت مفید است و اگر تشنگی زیادت کند و سبک و قانع است و روانی شکم را بسته گرداند و دمه و سرفه و کتیت و در کتیرا که
جانوری خرد است و شیر تر تلخ بخورد و آب اندکی می نوشد و سیر بسیار بکند بدین سبب شیر او دفع همه علت های است و شیر تر خشک و
گرم و مقداری شیرین و نمک دارد و سبک است و آناس گوله و علت های شکم و بواسیر و گرم و بیست را دور کند و دفع جله هر است و شیر تر شیرین
و جرب است و در پیغم شود و کف و تلخه را دور آرند و علت های از باد بود چنانکه سرفه و مانند آن منیل است و شیر گاو بیش شیرین است و اگر تشنگی
کم کند و سخت آبکند است و جواب سردی پیدا آرد و از شیر ماده گاو سخت جرب و گردان است و شیر حیوانات غیر سگ کافیه چنان که
مادگان است و مانند آن گرم است و بخورد آن زور زیادت شود و باد های دست و پای را دور گرداند و خشک و شیرین و اندکی ترش است
و سبک و نمک دار است و شیر عورت شیرین و در سخت و نگاهان جان است و برای چکانیدن در بینی و جهت انداختن و در چشم موافق است
و سبک است و اگر تشنگی آرد و شیر سبک شیرین تر و زخم است و زور و قوت باه زیاده کند و در پیغم شود و سرد گردان و جرب است
و وجود خورنده را برقرار دارد و قوت باه قیاده کند و برای چشم موافق افتد و مفید است و شیر که در وقت صبح سبب و شند گردان و سرد است
به سبب آنکه تمام شب حیوانات از جای نمی جنبند و در میان آب بپاشند و شیر از روز بادوستی را زائل کند و برای چشم موافق و مفید است و
آنکه تمام روز حیوانات در آفتاب می مانند و باد و بخورند و در حرکت میباشند و شیر خام آبکند می و در پیغم شود و جوشیده بر عکس است و
غیر شیر عورت باقی شیر جوشیده نیک و مفید اند و شیر عورت خام بهتر است اما شیر گرم از آن پستان بهنگام دوشیدن اگر تازه
بخورند سخت نیک و مفید آید و هر شیری که از سخت جوشانیدن آنک شود و آنرا کمی ده گویند قوت باه زیادت کند و در وقت به هم گرم
شود و هر شیری که بوی بد دارد و ترش بود و یا رنگ و یا مزه اش تاه شده باشد یا نمک را بود یا چیزی از آن غلیظ بود و چیزی تلخ آب
گشته باشد از آن شیر از اولی تر اکنون چنانکه از طب با کتیت گفته می آید هر گاه می یا گاو بیش که بخارده یعنی فصل و شیر تر و سینه
آن بخورد شیر اینها گردان و در پیغم و آبکند می بود و هر گاه می که کوساله آن خرد بود و یا مرده باشد شیر آن گاو غلظت داشته باشد اگر د
و در طب چرک چنین میگویند شیر حیوانیکه هم شکافته ندارد چنانچه مادیان و سب و جز آن آهنگ خلق که رفته باشد از دامت شیر مذکور

پای

فایده اجزات و درون

باز بحال خود را با اجزات چرب و گرم است پس و تب بلرزه و اسهال و ناگواری و لاغری را دور گرداند و آب منی افزاید و زور زیادت کنان
 بر سه نوع است یکی شیرین است آن بلغم و چربی را زیادت کند و دوم مقداری ترش کن و تلخ را آنکه دو سوم آنکه سخت ترش است خون را فاسد
 گرداند و آنکه نیک نمیدانست ه باشد وقت هم سوختگی آرد و غلبه اخلاط ثلثه ظاهر کند اما بول و غایت را در سیلان آرد و اجزات مایه گاو
 چرب است و در وقت هم شیرین میشود و زور و گر سنگی زیادت کند و باد را زایل گرداند و آرزو بر طعام آرد و اجزات تر بلغم و تلخ و باد را
 دفع کند و کجی و کرازی دور گرداند و سبک و زود هم است و صاحب بواسیر را و دمه و سرفه را نیک مفید است و گر سنگی آرد و اجزات
 گاو میش هنگام هم شیرین است و زور و منی افزاید و باد و تلخ را دور کند و بلغم را زیادت کند و سخت چرب است و اجزات اشتر در وقت
 هم تیز است و مزه او ترش و شور است و سبک است و باد و بواسیر و پست و گرم و علت های شکم را دفع گرداند و اجزات میش کن و باد
 و بواسیر را زیاده کن و در وقت هم شیرین میشود و مزه نیز شیرین دارد و سخت و بکشد می گویند که این فایده خلط است با فراط اجزات
 مایه گاو گر سنگی زیاده کن و برای شخم مخالف است و باد را زیاده کن و خشک و گرم است و مزه زخمت دارد و زیادت کن بول را
 دور کند و اجزات عورت چرب است و در وقت هم شیرین میشود و زور زیاده کن و برای چشم سخت مفید است و غلبه اخلاط را دور
 گرداند و اجزات پیل زود هم شود و کف و پز نام سول را که بیان او بیشتر در فصل پز نام سول خواهد آمد دفع گرداند و گرم است
 و مزه مقداری زخمت دارد و غایت و شکم زیاده کن و از جمله اجزات مایه گاو فایده ترست و اجزات که آنرا بجامه بسته دارند تا آب
 از روی جدا شود دفع باد است اما بلغم آنکه دو چرب است و زور و فربهی وقت باه زیاده کن و میل بر طعام آرد و اجزات که از شیر خوشانی ه
 سازند سخت مفید است و باد و تلخ را دور کند و آرزو بر طعام آرد و هفت و هفت و هفت و زور و گر سنگی زیاده کن اما خلاصه اجزات که
 بپندی او را ملایمی گویند و بر هم شود و گران است با فراط منی و کف زیاده کن و گر سنگی را نقصان گرداند و مقوی باه است و از اجزای
 که روغن کشیده می سازند خشک و قابض شکم است مایه گاو گر سنگی را زیاده کن و سخت سبک و زخمت است و آرزو بر طعام آرد و فصل سرد
 و گر یکیم و بنت اجزات مفید نیست از آن احتراز زیاید و در فصل سرد و منیوت و بر کها مفید است و آب اجزات سنگی و پستی و
 گرداند و راه که کما که خلاصه طعام می کشند و آب بسوی خود کشیده بطوب پیدا آرد و صاف گردند و مزه آن تیز ترش و زخمت و شیرین است
 نقصان کننده کف و باد و منی است و فحش آنکه در اول است و آرزو بر طعام آرد و مقوی تن است آنچه نفع و زیان اجزات شیرین و ترش و سخت ترش
 و کم چاشنی یعنی آنکه خوب نمیدانست ه باشد و اجزاتیکه از شیر سخت جوشیده سازند و خلاصه آن یعنی ملایمی و آنکه از روی روغن کشیده باشند
 فی الجمله گفته شد نفع و زیان آب هر اجزات همچنان بداند و دودغ شیرین و ترش و زخمت و گرم و سبک و خشک است گر سنگی زیادت کند و اثر
 زهر و آس و اسهال و سنگری و پیژ روگ و بواسیر و مینه و کوله و ناگواری و تب ناعه و اسهال و تقاوتی و آب دهن و درد و چربی و باد
 و بلغم و سوزاک بول و مرضی را که از نوشیدن روغن کنی و روغن ستور حادث گردانند و دفع گرداند و در وقت هم شیرین میشود و دل را
 فایده دهد و آب منی را نقصان گرداند و برای کسی که او را جراحت زخم باشد و یا بخگی دبل و جز آن بود و یا لاغری باشد و یا بهیوشی و یا پستی که
 مثل سستی سپاری میشود و یا سوختگی و یا دوران سرد یا کتبت دارد و مضرت در هنگام گرمی چنانچه فصل سرد است و در گر یکیم دودغ ممنوع است
 و در وقت سرد و مرض های باد و امراض بلغم و در وقتیکه بول و غایت بیهوش شود و یا گر سنگی کم شده باشد دودغ سخت مفید است و دودغ
 که در مزه شیرین غالب بود تلخ را فرو نشاند و بلغم را زیادت گرداند و دودغ ترش باد را زایل کند و تلخ آنکه در دودغ ترش ایا
 نمک سنگ نجرات باد را دفع کند و اگر دودغ شیرین باشد که بنوشان تلخ دور گرداند و اگر سندی و پیل دراز و پیل گرد و جو کها را ندهد در
 دودغ بنوشاند کف را دور کند و دودغ که با فسادن چیزی جایگاه گرفته و جایگاه نرم مانده او را بپندی تلخ که در چکا گویند آن دودغ قابض است

در سرفه

در سرفه

در منف و مشروبات

و اسال و در کند و بادا نگه و خشک است و در یضم شود و آبیکه بالای دوع مذکور برآید از دوع سبکتر است و در شیر فاسد آنچه منجی باشد و آنرا
کلات گویند و در یضم است و باد را زائل کند و خواب و منی بفرزاید بسیار و موسی و مورن بدانکه هر گاه می که بجز زیاده از روز زادن تا هفت
روز شیر آن گاو را میوه و موسی گویند و بعد از آن تا سه روز دیگر شیر را مورن نامند و در شرح سبب سبب سبب که بعد از آن باشد
شیر آبیکه از آن جدا میشود و مورن آنست و مورن و پیو که هر دو شیرین اند قوت باده و منی و خواب را زیادت کند و مسکه تازه سبک
و نرم و شیرین و مقداری زنجبیل و اندکی ترش و سرد و نافع دل و آرنده گرسنگی و قالمض و افزاینده منی و در کند و باد و تلخه و سرد
و دافع کیم و در سرد و سرفه و جراثیم و استسقا و باد و لقوه است و مسکه شیشه و در یضم شود و بلغم و چربی و زور زیادت کند و مقوی
باید و تشنگی را زائل گرداند و مطلقاً مفید است خالی از ضرر خصوصاً بچگان را موافق و مفید تر است و مسکه که از شیر برون آید از همه انواع
مسکه نیک است و بسیار چرب و شیرین و بسیار سرد و شمرده اند از خوردنش وجود نرم شود و برای تندی چشم و روشنائی چشم بسیار مفید است و
قابض شکم و دافع رگیت و زائل کننده امراض چشم است و بعد چو شایند شیر آنچه بالای شیر منجمد میشود و بعد از آنرا ملایمی نامند و دافع
باد و گرسنگی و رگیت است و شیرین و چرب و آرزو آرنده بر طعام است و در وقت یضم نیز شیرین شود و بسیار در یضم است و شیر و جرات
و دوع و مسکه و جز آن از آن ماده گاو بهتر است و اما فایده معلومه و جز آن که ذکر نموده است از خاصیت شیر هر حیوانی معلوم کنند و باید
دوع که بیان کرده شد از آن دوشی است که چاک زده و مقداری جرات آب انداخته مسکه از کوشیده باشد نه سخت غلیظ و نه سخت
نیک بود و خاصیت خود قابض است و در طبهای دیگر چنین گفته اند که یک نوع دوع آنست که باروغن باشد و آن در وقت یضم سخت
گران و افزاینده قوت باده و منی است و نوع دیگر آنکه تمام روغن از کوشیده باشد سبک و مفید است و نوع ثالث آنست که در آن مسکه باشد
و بغیر آب چاک زده سازند و آنرا کبول نامند آن دافع باد و تلخه و در یضم است و هر دو غلیظ در آن چهارم حصه آب آمیزند و آنرا گاویند و دافع
باد و بلغم و تلخه است و در هر دو غلیظی آب در آن انداخته باشند دافع باد و تلخه بود و لک زیادت کند آنکه آنرا سبک کشیده بغیر آب چاک زده
سازند و آنرا بجهت گویند تلخه و بلغم انگیز است و باد را دافع کند و هر دو غلیظی مسکه و مقداری ترش و شیرین و زنجبیل باشد سخت غلیظ بود
و دافع اثر زهر و علتهای شکم و بواسیر و سنگر سنی و پند روگ است و تب را زائل کند و آرزو بر طعام آرد و قابض بول و غایط است و غلیظی از
خوردن روغن پدید آمده باشد آنرا دافع گرداند و اکنون بیان اقسام روغنها کرده میشود و روغن نجاسیت و مفره خود شیرین قمری نرم است
و طبیعت سرد دارد و مقداری ابجک کند و طبیعت و بادی که در شکم زنان آبستن شده باشد که آنرا ادا و اورت گویند و بالخیلیا و در دوطب و
اناه و تلخه و باد را ساکن گرداند و گرسنگی آرد و عقل و حفظ و زور و اوج و خوبی تن و نرمی و روشنی چشم افزون سازد و جوانی برقرار دارد و آنرا
در یضم شود و بلغم را زیادت کند خصوصاً برای چشم سخت مفید است و دافع اثرهای زهر است و روغن ماده گاو هنگام یضم شیرین و باد و تلخه
و اثر زهر دافع کند و چشم را موافق و بسیار مفید و زیاده کتند منی و از دیگر اکثر روغنها نافع و مفید تر است و روغن بزرگرسنگی و زور
افزون کند و این روغن نیز برای چشم موافق و مفید است و در هنگام یضم شیرین و سبک و صاحب دمه و سرفه و کیم و کالسبار نافع و
روغن گاویش سخت سرد و در یضم شیرین است و رگیت و باد و تلخه را ساکن کند و بلغم افزاید و روغن اشتر وقت یضم تلخ میگرد
و آماس و اثر زهر و بلغم و باد و میست و گوله و علتهای شکم را دافع کند و گرسنگی افزاید و روغن پیش وقت یضم سبک است و تلخه را فرو
و علت فرج و آماس را زایل میکند و اندام و کف را دافع است و روغن حیوانی که گفته شد دارند چنانکه نادان است روغن اینها وقت یضم
سبک است و اما طبیعت این روغن گرم و مفره زنجبیل دارد و مفریل بلغم است و گرسنگی را پدید آرد و قابض بول است و غلیظ آرنده و
روغن عورت و در وقت یضم سبک است و علل چشم را بر آب حیات و گرسنگی و زهری و کف را زیادت کند و روغن فیل سبک است

و زخمت و تلخ و قابض بول و غایط است و اگر سنگی افزاید و بلغم و عیت و زهر و کرم را دفع گرداند و روغن که از شیر کشند قابض است
و کثیف و دوران سر و موشی را دور گرداند و علت های شخم را نافع و خلط صفت روغن که منج شده و یا مانند تیل بالایی روغن خجیر که بسیار
شیرین و سهل است و در چشم و گوش و علت های فرج را دفع گرداند و برای تدبیر حقیقه و چکانیدن و بینی و چشم بکار آید و روغن که منسل
و وقت چشم تلخ و دفع غلبه اخلاط ثلثه و بیوشی و چربی و اینجولیا و زهر و تب و آماس و باد و مرغی و در دفع و گوش و چشم و سست و بجهت تدبیر
سسته و چکانیدن و بینی و انداختن در چشم مفید است و سرفه و منس و میست و مضر چشم را بسیار نافع و مرض تمارا دفع و روغن که بسیار دیرینه شود
افزاید و تر باشد و هر روغن که بعد و یا زده سال مانده باشد آنرا از خصیصه گوشت که از سوختن آن دیوان و غفر بیان بگریزند و آنکه زیادت از
بعد و یا زده سال بود آنرا هم که گوشت گوشتی که با زده شده باشد بوشیدن هم که است و او را فایده تمام نباشد و کف بر باید و زهر را بزداید و
ز و دفع مضم شود و علی الخصوص که مضر چشم را بسیار نفع دهد و دیوان و عفاریت از دود آن بگریزند و از سهر و غشما مفید تر است و روغن که منج
شمش گرم و تیز و شیرین است و وقت مضم نیز شیرین گردد و بر نکم صفت یعنی هفت دعات را زیاده کند و لیکن صفت است یعنی چرب و
خراشنده زانده و منفرد بود و آرام و طرب انگیز است و سبوانی است یعنی لب خوردن در تمام وجود آمده مضم شود و سوجم صفت است یعنی
در راه مسام در آید و صاف است و یکا صفت است یعنی نرم کننده ندگاه و در مضم و سهل است و بر کصه صفت است یعنی افزاینده قوت کاه و قی
و زیاده کننده و قفل و اوج و روشن کننده چرم و نرم کننده وجود و سخت کننده گوشت است و چشم را بسیار مفید آید و قابض بول است
و مزه اول تلخ و آخر از زخمت و ربانیده باد و بلغم و کرم است و در بعضی شروع میگردد که روغن مذکور اندکی تن را از اخلاط و تلخ را از اید
و در بعضی شروع است که بخوردن آن تلخ زیادت شود و در سر و گوش و فرج ساکن گرداند و ازین مقام زهر صاف شود و جای بریده و شکسته و شکسته
و زخم کرده و کشاده و زخم چوب رسیده و گزیده و زنده و سوخته بگردد و اگر در جای های مذکوره روغن مسطور بریزند و یا مضم مذکور را درین
روغن که منج نباشند نیکو شود و برای حقیقه و چکانیدن و گوش و بینی نیک است و هر چه در روغن مذکور بریزند بخورند یا در و روان و قوت
باید انجیر شیرین و کرم و تیز و آرنده که سنگی است آخر مزه از زخمت است و در راه مسام در آید و بول و راه رس طعم و آب پاک کننده است
جرم را مفید و نرم گرداننده است و قوت افزاینده و در وقت مضم شیرین شود و جوانی بر پای دارد و دفع الواع مضر است و قفل زور و
روشنایی تن زیاده کند و باد و بلغم را دور گرداند و علت های نصف نفع است تن با سهال ازالت نماید و روغن تخم تخم کتان تخم صوف و تخم تر
و تخم دیو دلی و تخم کرا و تخم تورنی و تخم کبکی و تخم آگ و تخم کسبیه و تخم تنگن زبیره سیاه و تخم بلبه و کرج بزرگ و تنگوت و جیناه و تخم حبه و تخم سرشت و
بایل و بارنگ و تخم بالنگنی مزه تیز دارند و وقت مضم نیز تیز شوند و سبک و گرم و سهل اند و کف و کرم میست و سیلان منی و علت مضر است
دفع گردانند اکنون نفع بعضی ازین روغن را تفصیل گفته می آید بدانکه روغن کتان شیرین و چرب و گرم و ربانیده باد است و وقت مضم
تلخ میشود و چشم را مضر است و در مضم شود و تلخ انگیز و دقوی تن است روغن سرشت تلخ و تیز است و دفع کرم و خارش و میست است
و اگر سنگی افزاید و کف و باد و چربی را بر باید روغن تنگوت اندکی تلخ و سبک است و دفع کرم و میست و نقصان کننده نظری است
قوت را نیز کم گرداند و روغن مضم شیرین شود و سوختگی گردد و مضم گردد و چشم را مخالف است و باید که غلبه اخلاط ثلثه و سوختگی
رساننده دل است اما کثیف را دور کند فایده روغن تخم جرابیه و باد و موش و بید و جوز هندی و تخم کنار و جوز پاری و تخم جوی و چار و
و تخم کچال و ارک پی و تخم خیار و خربوزه هندی و بربوبه و مانند اینها شیرین و آبکین است و طبیعت سرد دارد و بول و غایط را براند و در
گر سنگی نقصان آرد و در وقت مضم شیرین شود و باد و تلخ را آرام دند و روغن تخم کچکان و کمار و روغن تخم پله شیرین و زخمت اند و نافع
و تلخ فایده روغن دخت تبرک و بلاد شیرین و زخمت و آخر مزه تلخ دارد و باد و کف و میست و چربی و کرم و سیلان منی را بر دارد و در مضم های

وجود اعلی و اسفل را دفع گرداند و روغن خلاصه چوب درخت ناز و دیو دار و ششیف و عود و کن بر تلخ و زخمت است و جرات اصفاف و باد و کف کرم و میست را دفع گرداند و خلاصه چوب را بهندی سار گویند و روغن تخم کرم و می تلخ و کرم و دشتن و در رفتی و بیخار و تخم سیل شکفتی که آنرا بعضی تل که کل سفید دارد گویند تلخ و زخمت و سهل است و جراتهای زشت را صاف کند و مرضهای اصفاف و اسفل برادر و کف و کرم و میست و باد را دفع گرداند و روغن چوتلی مقداری تلخ است و گر سنگی آرد و جمله خلط را برادر دارد و خلط را خراشیده اندک گرداند و عقل را افزاید و رسانین است و روغن نسوت شیرین و سه و سخت است تلخ را بر باد را انگیزد و بلغم را افزاید و روغن تخم انبه مقداری تلخ است و خوشبوی و شیرین و زخمت است خشک و کف و باد را دور گرداند و تلخ را سخت زیادت نکند و خاصیت روغن تخم مسفره و زخمت که گفته نشده از خاصیت باران درخت معلوم کند فائده روغن جله نباتات حالی از خاصیت روغن کجندیت و جمله فائده و دفع باد اند و جمله و غنما در فائده بروغن کجندیت زیرا که از جمیع روغنار و روغن کجندیت است و الله تعالی علم و احکم فائده حیواناتی که در آبادانی مانند چنانچه اشتر و مانند آن و حیواناتی که در کرانه آب مانند چنانکه گرگ و جاموش و مثل و مانند آن و جانورانی که میان آب باشند چنانچه ماهی و باخه و مانند آن اینها چربی و مغز استخوان و لبها و آن روغن است که در مجرد گوشت بی چربی باشد و آنرا قصابان دوده گویند و از آن این حیوانات گران و گرم و شیرین و ربانیده باد است و اما حیوان سباع یعنی ورنندگان و دیگر اقسام حیوانات دستی که شخم غیر شگافه دارند چنانچه گورخر و مانند آن چربی و مغز استخوان و لبها از آن اینها سبک و سه و زخمت و دفع رکیت است و پرتنگانی که دانه بنقار میخورند چنانکه کبوتر و فاخته و مانند آن و آنکه پامی زده بنقار میخورند چنانکه مالکیان و مانند آن چربی و لبها و مغز استخوان اینها ربانیده باد است فائده روغن ستور و روغن کجند و لبها و مغز استخوان و چربی جایه دیر خیم انداز روغن ستور و روغن کجند دیر خیم است و از وی لبها دیر خیم تر از لبها چربی و دیر خیم تر و از چربی مغز استخوان و دیر خیم تر و اینهمه ربانیده باد اند بدین ترتیب یعنی از روغن ستور و روغن کجند ربانیده باد است و از لبها و از لبها چربی و از چربی مغز استخوان ربانیده تر است اما اکنون بیان اقسام شمشه گفته میشود بدانکه شد مره شیرین و زخمت دارد و در خواش خشک و معتدل است و گر سنگی افزاید و از خلق صاف کند و بود و مردم را نرم و ملائم و لاخر گرداند و دل را فائده دهد و آب منی افزاید و شکسته را پیوسته گرداند و جرات زشت را صاف کند و صاف شده را بر گرداند و بوی جرات ندی و وجه تمام نیک تر بود و چشم را نیز از انواع کثافت صاف گرداند و روشن تر سازد و در مسام تنگ اسیر غت و آید و تلخ باد و بلغم و چربی و سیلان منی و کیمیا و دمه و سه و رفتی و تشنگی و کرم و از ترس بر باید و طهر را انگیزد و دفع غلبه اخلاط مله است از سبب سبکی خود کف را دور کند و از چربی زخمی و شیرینی که در خود دارد تلخ و باد را دفع گرداند و شمشه بهر شست نوع است یکی پوتک و دوم بختا و سوم جود و چهارم باجک و پنجم چایتر و ششم کرکه و هفتم اودالک و هشتم دال و در شرح سبب شست گفته است هر کسی که مقداری زرد و بزرگ باشد آنرا پوتک گویند بعضی گفته اند بزرگ یک یا نه پشیر و سیاه بود آنرا پتک گویند بهر شمشه یک از آن گس پیدا آید آنرا پوتک نامند بهر شمشه که از زنبور سیاه شود آنرا بجا تر گویند هر کسی که زرد و ام بود و آنرا جود را گویند و شمشه آن گس را جود و زرد نامند و خردترین را چچک گویند شمشه ای از وی پیدا شود با چچک نامیده شود و هر کسی که در چچک مینوا له خانه سازد شمشه او را چچک تر گویند و هر کسی که کنش دارد و زرد و ام بود و مثل زنبور زرد که آنرا کرکه گویند شمشه آن گس را کرکه گویند و بعضی گفته اند که در ولایت نالوه چرککار مقادیر است که آنجا درختهای گچکان بسیار اند شیر که از گلهای آن درختان میزند و بر سر برگها جمع میشود آنرا کرکه نامند و هر کسی که رنگ زرد دارد و خرد بود و در سیر تلخ نبوی مانند آنرا اودالک گویند و هر شمشه ای که از آن گس شود آنرا اودالک نامند و هر شمشه یک بالایی برگها جمع شود آنرا دال نامند و اما فوائده هر یک از این انواع شمشه آنست که نوع پوتک گرم و خشک است و سبب بکشد شیر

و در شمشه

گل درختان زیر در گسسان که آورده جمع میکنند از آن شهد باد و تلخه و خون زیادت شود و چربی و کره و مانند آن که در اندام بود و در یگر دو و آن در وقت هضم شوکی آرد و حتی نیز کند بجا که سخت و شیرین و چرب و چسبیده باشد صمغ است و در هضم شود و چوب و سر و سبک لاغر کننده است و با چوبک سبک و خشک است و از جمع شدن هائیک مفید است و بسیار سبک تر است و دافع و مده و سرفه و چوب تر به گام هضم شیرین میشود و در هضم سبک و رکبت و برص و سیلان موی و گرم را دفع گرداند و دافع تر است و از کره مژه او زخمت و مقداری تلخ میشود و برای چشم سخت مفید است و دافع رکبت و افزون کننده زور است و باد را با نیک و او و الک گرم و زخمت و مقداری ترش است و اگر سنگی آرد و آهنگ خلق را صاف دارد و بیست و اندر زیر دفع گرداند اما تلخه انگیز است و در وقت هضم تلخ میشود و دال خشک است و در پیروقی را دفع کند و شهد نو رنگی است یعنی افزاینده قوت باه است و کل و اندکی بلغم را دفع گرداند و شهد که نه چربی و فربسی را دور کند و قاعض شکم است و سخت لیکن است بسیار خراشده است یعنی پرده چشم و گشاد چشم را دور گرداند اما فائده و نفع شهد بخت نیست که بعضی مدت خشکی او را دور دارد و آنکه پیش از مضی مدت آن را دور دارد خام باشد و شهد بخت و نفع هر سه اخلاط است و شهد فام ترش و پدید کننده اخلاط است و شهد از شیر بسیار گلهاء جمع میشود بدین سبب و برادر که بیا میرند تا اثر آن دارد و در انواع رنجها دفع گرداند و باد را دوری گرم فائده گرم دهد و باد را دوری سرد فائده سرد بخشد و در حمله دارد و است و در شهدی که یا قناب یا تابش گرم بود یا آنرا با چیزی که گرم کرده بود یا آب سرد و نمایی یا آن شهد را مانند زهر قاتل داند و در فصل گرم نیز مضرت سوال برای استفراغ کنانیدن شهد یا علاج که آنرا گرم کرده باشند باید و اودن و بالا گفته شده است که شهد آمیخته با اشیا تابش نرم آنرا گرم کرده باشند مضرت جواب بدانکه جت در شکم هضم نمیشد و برودن خواهد افتاد و بنا بر آن در اینجا مفید است و از بعضی شایمی دیگر بعضی شهد بد تر است زیرا که بخت دفع بعضی علاج بجز بای گرم باید آرد و شهد بگرمی بذات خود مثل است بدین جهت علاج بعضی شهد سخت و شوار گفته اند که بعضی شهد زهر قاتل است که مردم را برودی بکشد و نیز بدانکه لوان شهد برنگ مختلف است چنانچه شهد ماچیک برنگ روغن بکشد میشود و رنگ شهد جو در زرد و ام میا شد و قسم شهد توک برنگ روغن فواید بیشمار است و در لون شمسها نم سفید میباشد فائده بدانکه جلینشگر های شیرین اند و در وقت هضم نیز شیرین میشود و اندام هضم و سرد و چرب اند و زور و قوت باه و بول را زیاد کرده و دافع رکبت اند و کف گرم انگیزند و بیشک و دوازده نوع اند یکی پونه و دوم بجزیک و سوم سبک و چهارم ست پورک پنجم کنتاره و ششم تاب سچ و هفتم کاشنجه و هشتم سوچنک نهم بنیال و دهم ویر نصیر و یازدهم نیک و از دهم کیداره و اما پونه و بجزیک سخت سرد و شیرین و چرب اند و کف و موی را افزاینده و مقوی باه و سبک و در هضم اند و بوقت هضم تاپاک نیارد و بیشک نیز مثل اینهاست اما قدر شیه این شور است و ست پورک مثل نیسک است اما مقداری گرم و ربانیده یا دست و کنتاره و تاب شنج مانند نیسک اند و کف مثل اینهاست و قدری باد انگیز است و سوچنک و و نیل و و نیال و ویر نصیر این همه باد و تاپاک انگیزند و دافع کف و تلخه اند و فواید اینها مقداری زخمت است و کلساره و در هضم و سرد است و کف و کف را دفع گرداند و در هضمشگری دوزخه اند که هائیک و اندر آن مقداری نمک است و باقی شیرین و اگر بیشک را بدندان خورند کف انگیزد و تاپاک نکند و باد و تلخه را دور گرداند و درین راصاف کن و آب منی را افزاینده و طبیعت بیشک مثل طبیعت شکر است و شیر و بیشک که بچرخ شپیده کشند و در هضم و تاپاک انگیزد و قاعض بود و باد شکم را با شدن به دور و آرد و شکم پدید آرد و شیر و جوشیده او سهل و در هضم و چرب و تیز است و دافع باد و بلغم و بیشک تر که آنرا بهندی را ب و کا گویند و در هضم و شیرین و بخت است و افزاینده قوت باه و باد و بلغم و تلخه را نیز زیاد کند و قوت بره شیرین دارد و شور نه سخت سرد و نه سخت چرب است بول خون اصفاف کند و باد را و مستامی تلخه را نیز دور کند و چربی و کف و موی و او را افزاید و قوت صاف شیرین و دافع باد و تلخه و پاک کننده خونست و قوت کمنه مفید تر است و بیشک تر که آنرا مسند کا و کهنر ب گویند و بیشک سرخ که از کهنر ب سازند و شکر صاف به یک تریب اگر خاصیت سرخ و چربی و کرانی و شیرینی چنانچه از کهنر ب شکر و از شکر سرخ شکر سفید شیرین و چرب و کران و سرد و مسهل است به بدین ترتیب آب منی را

اقرانید و کثرت را در سازنا مقصود که هر چند شکر سفید و صاف تر باشد شیرین و چربی و دیرپایی و مرغی زیاده دارد و آنچه از شکر می کشیف
برون آید فائده آن کشیف همچو شکر باشد و شکر که از حواس سازند مزه اش شیرین و مقاری زخمت است و آخر تلخی نیز دارد و کثرت را بر دارد و
اسهال آرد و شکر تر که آنرا از شکر سازند شیرین و مقاری زخمت است و در وقت هضم شیرین میشود و از خوردن اسهال نماند و خشک است و
تلخی را از آن اندوختی را دفع گرداند و شکر که باشد دفع رکیت و تپاک و قی و زهر و بهوشی است و شکر تر که از گلوکان سازند و آنرا را بگویند
خشک و شیرین و زخمت است و باد و تلخی انگیزد و در وقت زیادت کند و در وقت هضم شیرین میشود و کثرت را در پیش او نماند و در طلب باطویت
گفته شده است شیرین کشیک که چرخ شلای به کشید و گره با و سر حله شکر شلای میشود بدان سبب نفع نیشکر در رواندک است و چون ماند و باد
خوب نفع او بجای می رود و آن فائده که بدن را از خوردن میباش حاصل نیاید و فائده جمله شکر اسهال است که تلخی انگیزد و ترش اند و ترش است
گفته است که من جمله شکرش مزه گفته شده است مزه شور در شکر است باقی نفع مزه در دست و از جمله نفع مزه که در شکر است مزه ترشی و در شراب
غالب است بنا بر آنرا در طلب سست ترش گفته است و وی بر طعام آرد و اگر سنگی زیادت کند و باد و تلخی را دور کند و شانه را صاف دارد و سهل است
و بول را نیز روان کند و در وقت هضم ناپاک کرده و زود هضم شود و گرم و تیز است و حواس خمس را حدت قوی بخشد اینقدر تواند شرابها را مجمل گفته میشود و اما
فوائد شکر است که اکنون بیان آن میکنم و آن اینست که شکر اسهال انگیزد شیرین است و آخر مزه قدری زخمت دارد و تپاک انگیزد و در علت
رکیت نیز خوردن آن ممنوع نیست و خشک است و زود هضم شود و سهل است و راجع آن گاهی آید و گاهی نیاید اینهمه اراضی اختصاص به باید
و شراب خمر از شراب انگور و مقداری در فائده کم است اما کثرت را دفع کند و باد انگیزد و از طعام آرد و چشم را سبک گرداند و زود هضم است و مزه
شیرین و زخمت دارد و دل را مفید است و بوی نیک دارد و حواس خمس را حدت بسیار بخشد و بوزره و مانند آن که تلخی ام بود و آنرا بهندی اگر گویند
از خوردن تلخی را بوی و بواسیر سنگینی و اگر تلخی بول و باد نماند و از اندیشه شیر و خون است و قوت باده و سنگی را زیادت گرداند و بوزره سبک و امیر مزه و بوی
و سنگینی و دمه و زکام را بر باد و بول و کثرت و شیر و خون و گوشت افزاید و کثرت بوزره که بالایی او میباشد قی و ناگواری و درد دل و در دلم را دفع
گرداند و کثرت و باد و بواسیر و سنگینی شکم و نفخ شکم را بر دارد و شیرین و تلخی انگیزد و مقداری کثرت نیز پیدا آرد و شکم را در جوش آرد و باد را افزاید و تیز
و در بول کثرت میگویند که آن نام گرم خورد است و بعضی گویند که نام برنج مکره است و بعضی گویند که نام بارگلوکان آبی است و زره که از آن آید
کثرت انگیزد و شرابی که از پوست بلبله سازند و آنرا اچچکی گویند خشک است از خوردن تلخی طعام در هضم آید و آن باخم را اندکی زیادت کند و
آب منی را افزاید و شرابی که از پوست جو سازند و آنرا کهر و کوهل نامند غلبه اخلاط ثلثه را بر آرد و روانی شکم پیدا کند و مزه نیک آبی افزاید
و در دشتها بهای مذکور که زود می ماند و آنرا حاک نامند گرم و خشک و قافض شکم و دفع تشنگی و تلخی است طعام را هضم گرداند و از خوردن
با شکم و آس که کثرت و باد شده باشد نماند و شرابی که در شیر و نیشکر و گل و عاکی و گلابی و اشپای دیگر انداخته میسازند و مقداری قنیم
در آن اندازند و آنرا کورسید گویند و این مزه شیرین و زخمت دارد و باخم است و اگر سنگی زیادت کند و شراب سبک در شیرین نیشکر خام بجا
قند شکر انداخته سازند و آنرا سر اسید گویند در وقت هضم شیرین شود و نیز مزه شیرین دارد و از زهر طعام آرد و اگر سنگی پیدا کند
و دفع باد است و شانه را از علتهای پاک دارد و دل را مفید است و حواس خمس را تازه دارد و شرابی که از شیرین نیشکر جویشیده غیر سرد کرده
سازند و آنرا یک رس سید گویند فائده این به فائده شراب شکر باند و زور و روشنائی افزاید و شکم را روان کند و دفع آس است
و اگر سنگی و از زهر طعام آرد و دل را فائده دهد و بواسیر که از کثرت شده باشد آنرا سرد دارد و شرابی که از شیرین نیشکر جویشیده سرد
کرده کشند خوردن آن فربه را لاغر کند و آس و علتهای شکم را بریاید و باخم است و سنگی باد و بول و غایله را بکشد و آواز معلق را مملو کند
و بواسیر را قلع کند و شرابی که از زهر جوش بلبله و قند سازند و آنرا اچچکی گویند شیرین و زخمت و باخم و قافض است و تلخی و پند و کثرت را دفع کند

و جرات را بگرداند و خون را صاف نماید و شرابی که از بار چوبون و قنبر سازند و از اجامون سیده گویند قاضی بول و غایط و باد را بکشد
و شرابی که خام باشد و آتش ببالد نرسیده بود و آنرا ستره آسکو گویند تیز است و قوی اوقات ویرانند و دل را فائده دهد و بول از زیاد شدن
ول نیز است و باد و بلغم را فرو نشاند و شرابی که آنرا از شکر و قند خام سازند آنرا ستره آسکو گویند فزونی و زحمت و شیرین ارد و دافع
فروزی و چربی و سیلان نبی و پیست و زیر و اندام بادست و شرابی که آنرا از سر و آسوس سازند و آنرا میربیم نامند تیز و زحمت بود و در معده
و قستی زیاد پیدا آید و زحمت باد و بلغم و گول و اسیر و گرم و چربی را دفع گرداند و بیان سر و آسوس فصل است و شرابی که از شکر و شکر
دل را مفید است و زور افزاید و رنگ روی و انام را روشن کند و تلخ را بر باید و شراب گلیچکان خشک زحمت است اگر سنگی فزونی و فزاید باد
و تلخ و تپاک انگیز است و بلغم را بر باید و اشیا که شرب آنها نکرده است چون از ج یا بد یا گند آنها شرب سازند هر فرد که در آن شرب پیدا
نفع آن قهقه شرب معلوم کنند و شراب نوا بکشد است و در برغم و اخلاط کثرت را پیدا آید و ولز تیز نیست و بوی زشت دارد و دل را مخالف است
و تپاک آرد و شراب کهنه دل را مفید است و آرزو بر طعام آرد و دفع کرم است و در ایهامی رگها که خلاصه طعام یعنی رس بدانی جذب میکند
گشاده گرداند و صاف سازد و شراب کهنه خوشبو است و اگر سنگی افزاید باضم است و باد و بلغم را بر باید و شرابی که آنرا از جوش گیاههای
بسیار سازند و او را زشت نامند اکثر علتها را دفع گرداند و اگر سنگی افزاید و باد بر باید و سهل است و تلخ زیاد نکند و در باد و در معده
شکم و پیه و تپ و بعضی و بوی را دفع گرداند و اگر سنگی افزاید و اگر شراب مذکور که ذکر آن نیفتاده است از دار و بای سیلیا و کن سازند گول و
و زحمتهای کف را دور گرداند و دیگر انواع از آن شراب مذکور که ذکر آن نیفتاده است و فصل علاج بعضی علتها گفته شود و شرابی
که غلیظ و تپاک انگیز بود و بوی بد و مزه زشت داشته باشد یا در وی کرم افتاده باشد یا اگر آن بود یا مفرد دل ریاتی نوباش و یا آنکه چون
بر وی دست نهند گرم نماید یا آنکه در او نهد و زشت بوی مانده باشد یا آنرا از دار و بای اندک ساخته شود یا چرب یا چفسان یا کران یا بد قوام باید رنگ باشد این
بود از آن شراب مخمر باید بود زیرا که شرابی که از دار و بای اندک ساخته شود یا چرب یا چفسان یا کران یا بد قوام باید رنگ باشد این
اقسام شراب کف پیدا آید و در برغم شود و آنکه غلیظ یا تپاک انگیز یا گرم یا تیز باشد تلخ را افزاید و آنکه بد مزه بود یا کرم در وی افتاده باشد یا مفرد دل بود یا
بوی بد دارد یا با پیدا آرد و آنکه در وی این جمله بدیهه محسوس باشد زحمت باد و کف و تلخ را افزاید و در همه شرابها مضمومه اند شرابی که کهنه و
لذیذ و خوشبوی باشد اگر سنگی افزاید و باد و بلغم را بر باید آرزو بر طعام آرد و صاف بود و قستی نیک پیدا آید و در چنین شراب مفید باشد فائده
تمام از وی حاصل آید و شراب گرم و تر و لطیف و تیز است رگها را فروخ کند و غذا به اندام رساند و در منافذ تنگ در آید و بلغم خوردن
با آتش معدنه مخرج شده گرمی او بدل میرسد و از دل در راه رگها در آمده بدایع میرسد و حواس خمس را مست ساخته قستی پدید آید و در کف
کف غالب بود بدیهه است گرد و آنکه در و باد غالب است زو دست شود و آنکه غلیظ تلخ دارد و بزوی شود فائده مردان بر شفع اندکی آنکه مصلح باشد
و از آن کسی بخود و همه وقت برای نیکویی پدید و بزبان چندان نملین نگردد و نیز با صابت تحمل شد اندک ذات خود باشد و چنان خوش با فرا ط
نشد و تحمل کرد و با ت نفیس خود باشد آنرا بهندی سائک نامند و دوم آنکه چرب باشد بر دنیا و در طلب آن بقرار بود و بزبان سیدن
اندک جرع و قنبر بسیار کند و تسکین بخیری ساکن نشود و با صابت بخیری خوش گردد از آنرا جیس خوانند و سوم آنکه کالاج بخیر بود و بد کرد
و ناموار باشد و هیچ نوع بذات خود و تسکین بخیری ساکن نماندند و بر سیدن زیان از جرع و قنبر باز نیاید و تحمل بر شد اندک باشد
آنچنان کس را تا تمش گویند اما سائک بعد خوردن شراب سخن نرم و لطیف گوید و سخاوت کند و لباس نیک پوشیدن خواهد و سرد
و نیک و جماع آرزو کند و راحس از خوردن شراب در کاهش افتد و خجکونی و عریده خونی کند و دلش بر ستیزه و اکل بود و مرد خج
و مردمان را داد و دهد و تاس بعد خوردن شراب کارهای ناشایسته چنانکه زنا و خون بخشن و سرفه کردن خواهد و شرم و حمیت خود از

نشان

میان بردارد و دروغ بسیار گوید و شرابی که آنرا در جوشش باشد و جز آن باشد و قند و سرکه هندی سازند و در کنند و بی که پازشالی باشد و نه در کاشته سازند و آنرا سکت گویند این شراب رکتیت افزاید و جگر گرم شکم و خاطر و ده که او را بود دفع از وی نماید و باضم است و بلغم و پند روگ ارفع کند و سبک و تیز و گرم است و بول افزاید و آواز حلق را تباه کند و در وقت خوردن فوراً ختم شود و کف ابر باید و دل را مفید و در شکست اگر بیخ و کند و بارگیاها و مانند آن انداخته سازند و در وقت خوردن و در وقت باضمه و دافعه قوی تر گرداند و شرابی که در آب قند و پنجهای گیاه انواع کند و در وقت خوردن انداخته آنرا سازند آنرا سکت گویند و اگر در شیر و نشکر اشیای مذکور انداخته سازند و آن شراب را بهمن می رس سکت گویند و آنکه شربت و آوندی کرده و شیر و لیموی کاغذی و شیر و ترنج و شیر و بنبری و لیل در آن در آن انداخته و در کنند و بی شالی ستر و زبانه و شراب سازند آنرا سکت گویند و در شراب بیخ غره است چون از خاصیت فصل چهارم فرموده و در شوند و یک فرقه ترش بماند آن شراب را سکت گویند و در سکت اگر آن است و در سکت از آن مقداری سبک است و از آن مد سکت سبک تر است و ازین جمله هر چه ثقیل تر باشد و بکشدی تر بود فائده سوپرک و کاهام و در نوع از سرکه هندی اندکی از جو پلو است و در کرده جو پنجه باشد یا خام سازند و آنرا سوپرک بماند و دوم آنکه از آن جو خام که با پوست باشد را سکت کنند و آنرا کاهام نامند و این هر دو نوع بجهت قوت دل مفید اند و اگر سنگی پدید آید و در وقتها دل و پند روگ و گرم و سنگینی و بواسیر را دفع کند و سرکه هندی اینی کاغذی که از سرخ سازند و آنرا بهمنی و حانی ایل نامند دفع باد و کف تشنگی است و اگر سنگی زیاده کند که از آن غره که کندی و در بوی دهن دندان و خشکی دهن دفع گرداند و طعام هم کند و اگر بی وجود مالند سوزش اندام را نیز زایل کند و دفع شستی و بیقراری است و کسائی که در کارد و ریامی مانند با اینها موافق و مفید است فواید بول بول ماده گاو و بول گاومیش و بز و بول میش و اسب و سیل و خر و اشتر و غیره تیز و گرم است و فرقه تلخ و تیز و کمی دارد و کف و آماس باد و گرم و جگر و زهر و گوله و بواسیر و امراض شکم و سبک و پند روگ و ناگواری دارد و چاک و سول و سوپ را دفع گرداند و سبک است شکم را براند و سبک است کسائی افزاید و باضم است دل را فائده رساند و در همه انواع البوال بول ماده گاو و دفع رساند چنانچه شیر یا ده گاو در همه انواع شیر مفید است همچنین بول ماده گاو نیز نافع تر است و بول ماده گاو قوت و تیز و گرم و مقداری شوری و سبک باضم و اگر سنگی افزاید و تلخه انگیز است و باد و بلغم را بر باید و سبک و تند و بی حقه را بکار آید و گوله و علت شکم دفع شکم را دفع گرداند و برای هر زحمتی که بجهت علاج آن بول مطلق گفته شده در آنجا بول ماده گاو و سبک باید که در مضید تر باشد و بول گاومیش بواسیر و درد و علت شکم و سبک و پند روگ را دفع گرداند و بول خر تلخ و تیز است و مقداری باد افزاید و فرقه و دره و آماس و باد و پند روگ را بر باید و بول میش مقداری شوری و تلخ است و دفع باد و سرفه و همه علت شکم و دمه و خشکی و بستی شکم را دور گرداند و بول بادیان اسب تلخ و تیز و گرم است و باد و صرع و آماس و دیوانگی را دور گرداند و برای دفع و در گرم نیک است و بول فیل مقداری تلخ و سبک است و تلخه را انگیزد و باد را بر باید و برای راست کردن شوره و علل بجهت دفع مرغی سل است و بول خر نیز است از زهر و علتها می دل را بر باید و سنگینی و گرم و باد و کف دفع کند و اگر سنگی افزاید و بول شتر آسان است و علتهای شکم و بلغم و بواسیر را دفع است و بول آدمی دفع از زهر است و دیگر اگر فائده های بول اشته نیز دارد و فواید شرابها و بولها که در حد ذکر کرده شد معلوم کرده علت و فصل و خواص زین سبک و سن و سال شناخته بجهت دفع انواع امراض استعمال باید کرد تا پسندیده افتد و الله تعالی اعلم و احکم فصل یازدهم در بیان منافع و مضار ماکولات و مشروبات و این فصل را بهمن است انپاران بد گویند بدانکه شالی که در هوای سرد یا بریده میشود و بجهت انواع آن نیست که گفته میشود و در سال و کالون و کالون و کالون یعنی که تان و دیک ایند ری و سکت و کاهام یعنی دیو سال و سنگها است یعنی که را و بچیانند که یعنی و بول و سید ریاب یعنی بوری و هما سال و سبک و بچیرک و لود و بچیرک و هر کسوک و کالچنک یعنی سون که کاهام و کاهام و بانیان

فوائد بول

فوائد بول

در و کماک و حاد و کماک این انواع و مانند اینها را سال گویند فربه شیرین دارند و در وقت هم شیرین اند و هر همه طبیعت سرد دارند
 و در وقت هم شوند و زور افزاینده و مقداری کف و باد انگیزند و تلخه را بریابند و چرب و قابض اند و غایط از اینها اندک شود و شالی تسال از
 شالیهاست و دیگر سخت مفید است منی و زور افزاینده و شالی تن پیدا آر و بول برآورد و چشم را فائده و بهوشی و ماندگی و اخلاط تلخه را بریاید و برای
 جراحت نیز مفید است و آواز طلق نیک گرداند و تب و اثر زهر و جمیع علل را بر دارد و دیگر شالیهای مذکوره متاخرش از متقدمش تیرتیر کشف اندک
 و شالی که در اول فصل سرد است بریده میشود و از استی بعضی النوع آن کفتاک و کاتاک مکنک و برود کاکاک اسلنیک و
 حاد کفتاک و چورنک و کروک و کبراک اینها و مانند اینها فربه شیرین دارند و در وقت هم شیرین اند و باد و تلخه را سالن گردانند
 و نفع اینها همچو نفع شالی تسال است و از جمله سستی آنکه سفید بیاض مفید ترست و فربه اش آخر مقداری زخمت است و سبک و نرم و چرب و
 علت باد و کف و تلخه را بریابند و قابض است و وجود را محکم کنند و زور افزاینده و نفع شالی سستی سفید همچو نفع شالی تسال است و دیگر سستیها از سستی
 تیرتیر کشف اندک دارند و شالی که در آخر بهای سرد است بریده میشود و بعضی النوع آن کشته بریده و سالابک و خنکانه و نندیکه و لادجیک
 و ترنک و کلنک و پاراقنک و پانک و پاتل اینها و مانند اینها فربه شیرین و زخمت دارند و بوقت هم شیرین شوند و طبیعت هم
 دارند و قابض اند و مقداری آبکفندی اند و نفع اینها همچو نفع سستی غیر سفید است و ازین جمله که سیاه است و آنرا کشته بریده گویند مفید و
 باضم است و آخره زخمت دارند و در دیگر النوع غیر سیاه تیرتیر کشف اندک است و پانک و پاتل از جمله ایشان مضرت کف و باد و تلخه
 پیدا آر و فائده شالی که آنرا در زمین سوخته بکارند باضم و قابض بود و فربه زخمت دارد و خشک است و زکام و بلغم را بر دارد و شالی که
 آنرا در کشته بکارند تلخه و کف دور گردانند و فربه شیرین و زخمت و تیز دارد و باد و افزایش و سنگی زیادت پیدا آر و آنکه در کرمی گیاری کاشته شود
 فربه اش شیرین و زخمت است و در فوئی و بلغم افزایش و باضم است و غایط از آن اندک باشد و تلخه را بریاید و آنکه از یکجا کیده در دم جانشاند و از آنجا که قوم
 جانشاند اینچنین شالی سبک و باضم بود فائده بسیار دارد و تاپاک انگیزد و اخلاط تلخه را دفع کنند و سستی گفته است این زور و بول را افزایش
 و نفع گویند که بول افزایش و شالی که آنرا خام بریده باشد و باز از پنج برود فربه تلخ و زخمت دارد و در وقت هم سست و خشک و قابض باشند و
 تلخه و کف را بریاید و شالی ناکاشته و آن و جنس انانیتی و شباهی و شباهی و کورد و و شایخ و کورد و خرد که آن سه جنس است یکسانند و ترک و
 او را کتکنکی و برنج کمره و تندیکی که نوعی از برنج کمره است و کدند و کلکپیون و کلکپیون پرگ و تود پرنی دکنک و تخم فی نیز که آنرا بدین جو گویند
 و مانند اینها مضرو گرم و خشک اند و فربه شیرین و زخمت دارند و بوقت هم تیرتیر شوند و مساک بول نمایند و باد و تلخه را انگیزد و بلغم را دور گردانند و شالی
 پساری دنی و کورد و و شایخ و سنانتن فربه شیرین و زخمت دارند و در وقت هم تیرتیر شوند و زخمی را که از تلخه و سردی حادث میشود و آن را
 سیت پت گویند دفع گردانند و کنگنی چهار جنس است یکی سیاه و کل و زرد و سفید و امل از سیاه نیک است و از کل زرد بهتر است
 و از زرد سفید بکراتب بهتر و نیکتر و لیکن هر یک با جمیع خود خشک است و کف از اینها نماند و پرک و برنج کمره و نندیکه را شیرین و سرد
 و چرب شمارند و شالی مکنک خشک است و بخواص خود هر دو صحت که سیال است او را خشک گردانند و بدین جو یعنی تخم فی تیر و طبیعت گرم
 و زخمت دارد و باد انگیز است و بوقت هم تلخ میشود و بستی بول پیدا آر و مساک کاشته و ناکاشته و موخه و عدس سفید و سرخ و ام
 و مشک گردن برگ و گرد و آنکه سه پهلودارد و قسم بزرگ است و آنکه سه پهلودارد و قسم خرد است و بخود و از سر و مانند اینها که در اول از
 سرد و شیرین و زخمت اند و بوقت هم شیرین شوند و باد انگیزند و در بول و غایط گرفتگی آرند و بلغم و تلخه را دارند و از جمله آنها مساک باد
 اندک انگیزد و در شالی چشم را زیادت کند و در سستی گفته است که مساک سبز کاشته نیک است و عدس در وقت هم شیرین گرد و بکراتب
 گردانند و موخه گرم اینست و مشک باد افزایش و از سر می اندک باد را پیدا آر و کف و تلخه را بریاید و اگر این را بری را اول خیمه بار و من بوزند باد و تلخه

و بلغم را بر باید و نحو و سرد و خشک است و شیرین و زرخمت باد و افزاید و تلخ و بلغم و خون و منی را دفع کند و مننگ اگر خورد و بزرگ هر دو قاضی اند
و غیر مننگ و عدس باقی غله های مذکوره باد و در شکم پدید آرد و ماش چرب و گرم و شیرین و گران است و شیر و کف منی را زیادت کند و قوت
افزاید و بول و غایط را بقرع سائل گرداند و باد و بر باید و در طب کسرت گفته است که گوشت و چربی و تلخ را نیز افزاید و پزیرام سول باد و لقوه
و مریه بواسیر را نیز دفع گرداند و لو ساد و نوع است خورد و بزرگ هر دو نوع خشک و زرخمت است و مقیاری شیرین قاضی غایط ازینها بسیار شود و
ویرغم است و وقت به هم شیرین شود و بعد خوردنش تن را قرار آید و بلغم را پدید آید و اما بول را بیفزاید و تخم کند و چه و کاکت که مارا مثل کوبیده است
اما بر باید کوبیده چشم است و بر بار کاکت چشم نیست نفع این هر دو همچو نفع ماش است و ماش ناکا شسته خشک و زرخمت است و بوقت به هم تپاک
نیارد و کلمتی قاضی است و طبیعت گرم و مزه زرخمت دارد و بوقت به هم تیز شود و کف و باد و سنگ مثانه که از منی شده باشد و گوله و پیس و غیره
و نفع گرداند و کلمتی ناکا شسته باد شکم و چربی و بواسیر و کلمک و دمه را دفع گرداند و در کفیت انگیزد و بلغم و زخمیت چشم را بر باید و کخی قاضی است
و مزه زرخمت و شیرین و تلخ دارد و چرب و گرم است و بر جراحت ملکا کردن آن نفع دهد و اما تلخ انگیز است و اسهال خون را دفع کند
و وقت به هم شیرین شود و زور را افزون کند و علت دندان را دفع کند و در برغم شود و باد و بر باید و بول را اندک کند و موی و چرم را روشن سازد
و گرسنگی معقل افزاید از جمله کجی ها کجی سیاه سخت مفید است و کجی سفید در مرتبه دوم است و دیگر قسم کجی در مرتبه سوم و جو سرد دانه و مزه شیرین
و زرخمت دارد و در وقت به هم تیز شده میگرد و بلغم و تلخ را از اهل گردانند و برای جراحت و برای بختن و دل مثل کخی مفید است و باد را از
شکم براند و وجود را محکم کند اما غایط ازین زیاده شود و گرسنگی و آهنگ حلق و عقل و رنگ افزاید و تن فرید را از غر سازد و باد و تشنگی و چربی
بر باید و قاضی بول و سخت خشک است و خون و تلخ را صاف گرداند و در طب با کسیت گفته است که آب منی را نیز افزاید و پیس و دمه و مزه کف را
بر باید و علت گلوله حبیب و باد که در آنها باشد و از آن مریض مشی کردن نتواند و آنرا و ششیتنه گویند و نفع گرداند و کف هم ویرغم
و مزه شیرین دارد و زور را افزون کند و جوانی بر پای دارد و آب منی زیاده کند و آرزو بر طعام افزون کند و چرب و سخت سرد است و باد
و تلخ ازین نماند و مقدار منی سهل است و بلغم انگیزد و دانه شکسته را پیوسته گرداند و پیست خشک است و مزه شیرین و زرخمت دارد و بوقت به هم تیز شود
و سوختگی آرد و زهر و آس و کف را دور کند و آب منی و روشنائی چشم گرم گرداند زیرا که گرم و خشک و سهل است و باد و تلخ را زیادت گرداند و پیست
انواع مختلف دارد و سفید و سیاه و زرد و لعل اما لعل از زرد و زرد از سیاه و سیاه از سفید نفع زیاده دارد و بر بارگیابی آنکه بر گل و چوبی رنگ مننگ
میباشد و آنرا منگونی گویند و بارگیابی که بر گل و چوبی رنگ مننگ باشد و آنرا ماشونی و دیگر یا که پیستی گویند و بار تررب و بار پیست
بزرگ در وقت به هم هر چه شیرین بود و مزه خود نیز شیرین دارند و زور را افزون گردانند و تلخ را دفع سازند و بار کسیت غلظه که از آن دال میشد
چنانکه مننگ و ماش و نحو و در سر و مانند آن در وقت به هم سوختگی آرد و باد در شکم انگیزد ویرغم شود و سخت خشک و باد انگیزد و میل طعام
آرد و تخم معقر در وقت به هم تیز شود و مزه تیز دارد و تپاک انگیز است بدین سبب دفع بلغم تواند بود و خوردن آن نشاید که چشم سخت
مضرت رساند و تخم کتان گرم است و بوقت به هم تیز شود و مزه شیرین دارد و دفع باد است و تلخ را زیادت پدید آید و ششیتنه تیز و
گرم است رکیت را افزاید و وقت به هم تیز شود و باد و کف را بر باید و نفع ششیتنه خرد نیز مثل ششیتنه بزرگ است و غلظه که در آنکه غلیظ بود
یا در زمین غیر صالح برود یا نیم خام در ده شود یا غلظه که او را آفت و علت حرج علت کونایی شده باشد از خود و همچنین غلظه خزانان که از آن
نفع نیاید و شالی انوار بکشدی اگر از یک سال داشته خورند سبک و نافع بوند و غلظه که در باد و شکم پدید آرد و تپاک انگیز بود و زور
نفع نشد و در بر این تخم مخالف است و غلظه که در آن را اگر خواهند که سبک سازند بر غلظه که مناسب جوشانیدن بداند جوشانند و تخم قابل
بریان کردن باشد بریان کنند و از آن هر چه دات بکنن سبک میشود و اکنون بیان اقسام گوشت گفته میشود بداند از گوشت جوانی

و اما ششیتنه

باد و تلخه و رکبت را دفع گرداند و پهلوی شیرین دارد و در یغم شود و بستنی است و بلغم و زور را زیاده گرداند و میل خام طبیعت نیز گرم و
چرب دارد و کف و باد را بر باید و مغز تلخ و تیز دارد و زخمت و قالف است و گرسنگی افزاید و آنکه چخته باشد و یغم و تا پاک انگیزد و مغز شیرین دارد
و علت باد و بلغم و تلخه پیدا آورد و بعد از خوردن می بادی که از شکم بیرون جمد با بوی بد بود و کف و زوری و شکم شیر را در پستان عورت
زیاده کند و کف و تلخه را بر باید و تشنگی و تا پاک و تب و رکبت و زهر و دمه و سرفه را دفع گرداند و بار درخت تار و تازی و جوز هند و
کشمش و کبکیده و مانند اینها مغز شیرین دارند و بوقت یغم نیز شیرین شوند و باد و تلخه را بر باید و سرد و چرب اند و زور و فربهی و آب منی افزاینده
بار تار شیرین شوند و در یغم است و تلخه و باد را بر باید و مغز خسته آن نیز مغز شیرین دارد و بول را زیادت کند و وقت یغم نیز شیرین شود
و تلخه و باد را بر باید و جوز هند و سرد و چرب و در یغم است و مغز شیرین دارد و دل را فائده رساند و زور و گوشت و منی افزاید و تلخه را دفع کند
و شانه را صاف گرداند و قفل مغز شیرین و مانند کی زخمت دارد و چرب و یغم است و باد و تلخه را دفع کند و کبکیده مغز شیرین و مقداری
زخمت دارد و مقداری سرد است و رکبت را بر باید و در یغم شود و آرزوی طعام پیدا آورد و آب منی را زیادت کند و بلغم را افزاید و اما
انگور و کبکیده و گلاب و گلاب و خربار و کبکیده و مانند اینها سرد و چرب است و در یغم است و رکبت را بر باید و قالف است و بلغم و آب منی افزاینده و مغز
شیرین دارد و سهل و سرد و چرب است و آواز خلق را نیک کند و علت رکبت و تب و دمه و استسقا و تا پاک و کبکیده را دفع کند و در طب کفایت
میگوید که انگور بر دو نوع است یکی شیرین و آن در وقت یغم نیز شیرین شود و در یغم است و کف و آب منی و فربهی زیاده کند و آرزوی طعام
پیدا کند و هر علتی که بسبب شراب پیدا شده باشد آنرا نیز دفع گرداند و باد و تلخه و تشنگی و زور را دفع گرداند و انگور و متعالی مخصوص آب منی را زیاده کند
و درین نوع شیرین چند نوع دیگر است قریب به پنج قسم نوع دوم خوش ترش است چنانکه انگور کوبی تلخه و کف را مقداری پاک کند انگور خام گرم و ترش
و در یغم است و باد را بر باید و کف و تلخه را افزاید و سهل است و کبکیده برای دل مفید است و بول بسته بکشد و رکبت و تا پاک را بر باید و موی
سیاه دارد و قفل افزاید و زخمت پیری و ضعف را زایل گرداند و خربار و دفع رکبت و کبکیده و در یغم و سرد است و دل را موافق و لغایت مفید مغز شیرین
دارد و با قلوب و ازین جمله خرباری یکی ابو ترین خربار است و آنرا برنی در زبان عربی نامند و انولع خربار بسیار است و در زمین خراسان مخصوص
شیراز و جرم که گرم سیر اند خرباری لطیف و نازک میشود و در دیار چین و ماچین نیز انواع بسیار میشود و الغرض که خربار در وقت یغم نیز شیرین
میکرد و آرام حاصل گرداند و در طب کفایت میگوید که خربار چهار نوع است دو نوع از آن در هند میباش یکی آنکه درخت او بسیار از زمین
بر نمی آید و دوم آنکه درخت او بلند میگردد و دو نوع دیگر در بالای دشت میشود یکی را سلیمانی گویند و دوم را خرباری سنگ شکر این سنگ شکر
چرب مقداری زخمت است و باد و تا پاک و تلخه و تب را دفع گرداند و جراحت به سوز و گرسنگی و تشنگی و دمه و سرفه را نیز منفع گرداند و دیگر فواید
که در دست گفته است نیز دارد و گلاب و گلاب و در یغم شود و برای دل و تقویت دل مفید است و اما منی را زیاده گرداند و بار کبکیده و تلخه و باد را
زایل گرداند و باد و احم و لپسته و جوز مغز و جلفوز و مانند اینها چرب و گرم و در یغم اند و تلخه و باد و بلغم بر باید و مغز شیرین دارند و فربهی و
زور و آب منی افزاینده و بار لولی و دفع بلغم و تلخه است و مغز زخمت و مانند کی تلخ نیز دارد و خوش شوی است و دل را فائده رساند و آرزو
بر طعام آورد و پس و ستاک و بختی بالا و کخته که بالای بار بجلاوه چسپیده میباشند بستنی است بد شوری یغم شوند و باد را افزاینده
و رکبت را بر باید و سرد و خشک اند و در وقت یغم شیرین شوند و باد را افزاینده و تنگ که در زمین کاشمیر میشود و در باد اند و در مغز
شیرین و زخمت دارد و در یغم شود و بار کبکیده و چرب گرم است و مغز شیرین تلخ دارد و باد و بلغم را دفع گرداند و بار درخت شیرین و
گرم و خشک است و موی را بر کند و بار سبک پستان یعنی اسوره سرد و شیرین و در یغم و زیادت کننده کف است و بار کرانه و میوه
بار مالی یعنی بیل مغز شیرین و تلخ و تیز دارد و گرم است و کف و باد را دفع کند به تحصیل بیلوم شیرین و تیز و تشنگی دارد و وقت یغم نیز زور

و تلخی را افزاید و نیز گرم و چرب و سبیل است و باد و کف را بر باید و باید و رویت که گرم اند و وقت نیم تن شود و غده زخمت دارند و تب گرم و فنج شکم و چربی و بستی بول و غلظت و بیست و گوله و زخمت شکم و بواسیر را دفع سازند و یارک رنج و پله و فم بر همه سبک گرم و خشک است و بوقت نیم تن تیز اند و غده تیز دارند و علت بر پیوسته گرم و باد و کف را دفع گردانند و بر نکات گرم و حسب القرح را بر زودی از شکم بدر آرد و این قلی است از خواص بر نکات و غده بر نکات مقداری تلخ است و زهر خورنده را بابت مفید بود و اما بلیله مسهل گرم است و جراحت را بکند و عقل را فزاید و زخمت باد و تلخ و غده بر باید و چشم را مفید بود و آسان میست را دفع گردانند و گرسنگی زیاد کند و معده را و باغث دهد و در طب کسیدت گفته است و بلیله غیر خونی و گرم و غده باقی موجود است و زخمت و ران زیاد است و وقت نیم تن شیرین میشود و آرد و بر طعام آرد و در غده بلیله هر سه غلظت و دود و مانند آن را دفع گردانند و خشک و زود نیم تن است و فربه و گرسنگی افزاید و غلظت رود و بر نیم تن در میان است و جوانی را سپیدی دارد و فم و کف دفع گردانند و خشک و زود نیم تن است و فربه و گرسنگی افزاید و زور و عقل و غلظت زیاد کند و آواز حلق نیک کند و رنگ رومی تازه دارد و تب کف و غده و مرض بر و چشم و چشم و گرسنگی زخمت دل و باد و بیرقان و سنگینی و کف و زک و آسان و اسهال شکم و پیوسته و میوه و قوی و گرم و دوده و سرفه و بواسیر و پیوسته شکم و اکثر غلظت های شکم و اثر بر بستی ایسهای تحمل غده غذا و گوله را دفع گردانند و بدانکه از شیرینی و ترشی فم و خوب و باد و روک و از تلخی و تیزی کف و چربی را بر باید و از ترشی آن تلخ دفع گرد و در بلیله پوست و گوشت و پی و استخوان و مغز است و شیرین و استخوان زخمت و گوشت تلخ فربه ترش و پوست تیز است و از مغز استخوان بلیله با و غده و بلیله در کف لب آب و غلظت و در کف و میا باشد اما از لب آبی خشکی نیک است و از خشکی کوی بهتر و مفید تر است و آنکه در هوای خور و نیم تن بر زمین می افتد و نود و چرب و دراز و گریه و در آب فرو نشاندنی چنان گران بود که درون آب غرق شود و موازنه او در وزن پنج یا شش درم باشد از نیم تن بلیله مسهل گرم و خشک است و برای چشم نیک است و غده زخمت دارد و کف و تلخ و بنای آواز حلق و گرم را دفع گردانند و بسیاری مفید است و در خشک و دفع کف و تلخ است و غده شیرین و زخمت دارد و در رصاف کف و جوز بویه و کافور و جاد و تری و کلکول خرد و نیز گ و قرفل غده تیز و تلخ دارند و کف را بر باید و آب و هن را دفع گردانند و بوی دهن را نیک کند و زور و فم شود و تلخی و زور و فربه علی الخصوص کافور و در تلخ و خوشبوی و زود نیم تن شود و خراشده است و هنگام تشنگی و تشنگی دهن بکام اندرون برون شاید و در طب کسیدت میگوید که کافور غده شیرین و تلخ دارد و خوشبوی و سرد و سبک و خراشده است و برای چشم مفید است و آب منی زیادت کند و کف چربی و زهر و تا پاک و تشنگی را دفع گردانند و غده و بوی دهن را نیک کند و جمله کافور بر سه نوع است یکی سخت سفید که آنرا بهمنی ایسا باس گویند و دوم سفید که آنکه کی بر روی زند و آنرا همیمه گویند و سوم اندکی سفید که آنرا پوتا اسری نامند و درین هر سه جنس غده و قوی که آنرا برچ نامند در غده و در وقت نیم تن که آنرا پاک گویند و در خاصیت که آنرا بر بجا و گویند ایسا باس بهتر است و از آن همیمه تر و از آن پوتا اسری کمتر و و جنس ایسا باس هر چه نود و مانند بلور صاف باشد آنرا نیک تر دانند و ایسا باس سی و دیوانگی و مانند گلی شنگی تا پاک اندام و گرم و سرفه و کف و دغوی را دفع گردانند و اندکی مسهل است و آب منی را زیادت کند و بهیمه تشنگی و تا پاک و میوه و تلخی را دفع کند و زخمت سرد است و غده تیز و در آب منی و دغوی را زیادت کند و پوتا اسری تشنگی و تا پاک و کفیت و کف را دفع کند و از بهیمه سرد تر است و غده شیرین دارد و تیز و تلخ و آب منی را زیادت کند و کافور نیم تنه بر دغوی است یکی آنکه ریزه اش بزرگ باشد دوم آنکه باریک باشد و از کافور خام کافور نیم تنه سبک تر است و کف و باد و گرم خا و چربی و دوده و علت گلو و مرض لب و آب دهن و زخمت زبان را که از آن در اوزاک فم و خللی شود و این سه را دفع گردانند و گرسنگی و تلخ را زیادت و مسهل است و کافور نیم تنه را او بهاس نامند و کافور علی نیز بر دو نوع است یکی تلخی که آبی میشود و آن تلخ است و شکل رصاف کند و بول زیاد گرداند و دیوانگی پیدا آرد و پنس را دفع کند و دود و نیم تنه و آن تلخ است و گرم و میست و خارش و قوی را دفع کند اما و ای این غلظت های دیگر خود پیدا آرد و تلک استوری که نوعی از بیل است و آن در بطون جنوب می باشد و دفع آن همچو دفع کافور می باید دانست و سرد تر است و تلخ

در نیم تن و در وقت نیم تن

و باد و کف و خارش را بر باید و بختیص برای در چشم و خارش او مفید است و اگر او را با شیرین ساید طلا کند و کشنیز و زیره بزرگ که اندکی سیاه بپاشد
 هر سه فائده زیره مذکور دارند و سیاه دانه خوشبوست و مزه شیرین دارد و دل را فائده رساند و آنرا کشنیز خشک چرب است و بوقت هضم شیرین
 شود و تپاک و تشنگی و غلبه اخلاط ثلثه را دفع کند و مقداری تلخ و تیز است و راههای اخلاط طعام را صاف دارد و سبب خفیه خاصیت گرم و تیز دارد
 و علت باد و کف و گرم را بر دارد و خوشبوی است و اگر سنگی را زیاد کند و آرزو بر طعام آرد و دهن را صاف کند و خاطر روده را بهضم گرداند و کسی
 سفید کف و باد و دمه و زهر و سرفه و بوی دهن را بر دارد و در دهلیوی را دفع کند و تلخ را افزاید و سه سکه در فائده تلخی سفید است خاصه که
 از خوردن آن اثر زهر نماند و تلخی سیاه و اتم تلخی بهر بخت تیز اند و مزه تیز دارند و کف را بر باید و نیز بوقت هضم تیز شوند و اما تلخ را
 افزاین و کسوفندی مزه شیرین و مقداری تلخ دارد و خاطر روده را بهضم کند و کف و باد و تلخ از وی نماند و آواز حلق را صاف گرداند و در طب
 کفایت آورده که هیچ زهر از وی نماند و سبب گرم و چرب است و مزه تلخ و تیز دارد و تلخ را انگیزد و سبب که گشایش عمل باشد تلخ و تیز و مسهل است و
 آماس را دفع کند و اگر سنگی آرد و سبزی سرشت در وقت هضم تپاک کند و بول و غائط بسته گرداند و خشک و تیز و گرم است و غلبه اخلاط
 ثلثه پیدا آرد و سبزی کن بر سبزی سرشت باید دانست و سبزی خیره و تلخ پنهان کف و آماس را بر باید و زود هضم شوند
 و کف بهر نیاک و تلخ و آماس و علت های شکم و بواسیر دفع گرداند و ترب نرم و نارسیه مزه تلخ و تیز دارد و دل را مفید است و اگر سنگی
 زیاد کند و آرزو بر طعام آرد و با هضم است و آواز حلق را نیک کند و ترب پنجه در هضم و بستنی است و اگر باروغن ستور پزیده خورد
 باد و بلغم و تلخ را بر باید و اگر ناپزیده خورد باد و بلغم و تلخ را پیدا آرد و ترب خشک غلبه اخلاط ثلثه را بر باید و زود هضم شود و زحمات اثر
 زهر را نیز زایل کند و غیر ترب دیگر همه سببها خشک کرده باشند باد و انگیزد و بستنی اند و گل و برگ و بار ترب یکی از دیگر ترتیب مذکور زود
 هضم است و گل ترب کن و تلخ را بر دارد و بار ترب باد و بلغم دفع گرداند و شیر علت دل و سینه تپ کند و در شکم و بستی بول و غائط و
 و گوله و آرزوی طعام و سرفه و آماس و بواسیر و میست و گرم و باد و دمه و کف را دفع کند و اگر سنگی آرد و چرب و گرم و تیز و تلخ و در هضم
 و مسهل است و اندک مزه شیرین دارد و آب منی و عقل و زور را زیاد کند و آواز حلق نیک گرداند و چشم را فائده بخشد و رنگ تن نیک کند
 و استخوان شکسته را بسته گرداند و در طب کفایت میگوید و کفایت افزاید و زحمات برص را بر باید و ضعف و سیری از وی دور گردد و برگ سیر مزه
 شود و اندکی تیز دارد و بوقت هضم نیز تیز شود و ساق سیر مزه شیرین دارد و در طب سه معانت ساز میگوید که از جمله شش مزه شیرین در
 سیریت و پیاز خاصیت سخت گرم مفتوح سده و مقوی اعصاب مخصوصا با گوشه چرب پنجه تلخ را زیاد کند و اگر سنگی قوت باه زیاد گرداند و هضم شود
 و مزه تلخ و تیز دارد و پیاز سفید چرب است و این قسم سرخ و سفید و بهترین به سفید که کفایت را دفع گرداند و زور عقل و کف و زهری افزاید و دھانش را
 برقرار دارد و سبزی کلا و دور آغاز مزه شیرین دارد و مسهل است دارد و سرد و باد انگیز است و کف و تلخ را بر باید و در هضم شود و سبزی جوی
 و ترنی و جویونی و کندروی و بنده و باد و سبب و نارنگی و بچکستارن بهر و جنس و کوبل در خانی که گل ندارد چنانچه برو پاک و گلو و
 اینها و سبزی پنس و کچنار و مانند اینها جمله مزه شیرین و زخم و تلخ دارند و هضم شوند و قابض و باد انگیزند و علت کفایت را دفع سازند
 و سبزی جیح زود هضم و چرب قابض است و گرم و زخم و باد و بلغم و تلخ را دفع آرد و برای نفع جراحت نیک بود و مزه شیرین و تلخ و
 زخم و دارد و سبزی جیوانته برای چشم مفید است و غلبه اخلاط ثلثه را بر باید و سبزی بنده باد را بر باید و زود هضم است
 و سبزی کن دوری مقداری باد افزاید و کوبل در خنان شیر و در غنچه نیل و قمری و قمری مزه زخم و دارند و قابض اند و کفایت
 و انقباض دفع آرد و سبزی که بهر سبب و برن و ورنی و کنیاری و بیدار سبب و ککوی و بیل و مانند اینها گرم و شیرین و تلخ است و باد و
 آرام دهد ازین جمله سبزی که بهر سبب آماس را دفع کند و در طب کفایت گفته است که ککوی مزه زخم و تلخ دارد و در وقت هضم شیرین شود و

در وقت هضم

سبک قابض است و دل را فائده رساند و زور و گرنگی افزاید و خاصیت گرم دارد و در اجزای و عیبت و کرم و قوی و قیاس و کتبات و پند روغن پرتقال
و خیار و دود و پرمیو و پرتقال و سرفه و غلبه اخلاط ثلثه را دفع گرداند و در ساین ست و جوانی را برپایی دارد و قفل را افزاید و سبزی گلوی مزه شیرین را
و دفع اخلاط ثلثه است و چشم را مفید بود و گرنگی افزاید و در ساین ست و سبزی چولانی و پوی و سبک که نوعی از شلست است و بجه و مانگی
چندین بجه و مان اینها در ربول کن و غلط را روان گرداند و مزه شیرین و مقداری شود در اندک و اندکی کف و باد انگیزد و کثرت را دفع گرداند و
سبزی چولانی سخت سرد و خشک است و وقت هضم شیرین شود و مزه شیرین دارد و در کثرت و زهر و مستی به چیزی را دفع کند و سبزی پوی و وقت هضم
شیرین شود و مزه شیرین دارد و زور و آب منی افزاید و سهل و سرد و چرب است و بلغم انگیزد و باد و تلخ و مستی را برپاید و سبزی چیدن و بجه
بهنگام هضم تلخ شود و مزه اندکی شور دارد و باد و بلغم دفع کند و آرزو بر طعام آرد و زور و قفل و گرنگی افزاید و کرم را دور گرداند و سهل است و بجه و
نیز چیدن و سبزی پالک به سبزی چولانی است ولیکن باد را افزاید و ربول و غلط را بندد و کف و تلخ را برپاید و سبزی براسمی و سبک که
نوعی از جنس نعوم است و در شرح سست که چیت نام دارد و میگوید که سبک نوعی از جنس نعوم است و سنگ بهنگام کسروالی است و بعضی گویند که آن
جو تری است یعنی چهار برگی که بر کانه آب مانده چنگلی میشود ولیکن چنگلی ترش میشود و درین ترشی نیست و سبزی پیل را زو گویند که مانده
بماند بسیار است اما شیرین نیست و چکاند و چکی و کما و کرد و بار و کتانی و پل و باد و بجان و کوانی و کربا و کسوندی و کبی و کبیر و اوبه و بخریج و سیر
و چرانه و کور و نم و تورنی و شاخهای نوک از سبب بیرون آید و بالنده و اکسپی و مانده اینها کثرت را برپاید و برای دل سبب مفید اند و سبب و
و تب و دمه و سرفه و نا آروزی طعام را دفع کنند و خود و در هضم در آید و مخصوص سبزی براسمی مزه شیرین و زحمت دارد و سرد و سبک است
و بهنگام هضم نیز شیرین شود و تلخ را دفع آرد و سبزی کوبی نیز مثل براسمی است و سبزی سروالی قابض است و وقت هضم تپاک کند و
علت باد و بلغم تلخ را دفع آرد و سبزی کبکی و بهنگام هضم نیز شود و کثرت و کف و کثرت را دفع تمام دهد و سبزی کلا را گرداند و کثرت تلخ
و غلبه اخلاط ثلثه را دفع کند و سبزی گوالی نه سخت گرم و نه سخت سرد بلکه معتدل است و علت باد و بلغم تلخ را دور کند و باد و تلخ و کثرت
خارش و عیبت و کرم و کف و باد را دفع گرداند و مزه تلخ و تیز دارد و سبک است و پل و گرم است و مزه تلخ و تیز دارد و جراثیم را بکشد و باد و
انگیزد و کف و تلخ را برپا دارد و وقت هضم نیز شود و آب منی و گرنگی زیاد کند و آرزو بر طعام آرد و بجان مزه اندکی تیز و تلخ دارد و آرزو بر طعام آرد
و زور و هضم شود و گرنگی افزاید و باد و بلغم را برپاید و بجان نچته و رسیده اندکی مزه شور دارد و تلخ افزاید و کور و کربا نیز مثل باد و بجان اند
و سبزی بالنده و نم شاخهای نوز ستانان است و سیرا و حرا یمه چرب اند کف و تلخ را برپاید و سبزی سوار تر که آنرا چکاند گویند و
بر آن خشک و سرد و بوقت هضم سبک است کف را برپاید اما تلخ که بباد میوست باشد آنرا تحریک نماید و سبزی کال ساک که در ولایت
بهنگامه میشود و مزه تلخ دارد و گرنگی افزاید و اثر زهر دفع گرداند و سبزی معصوم گرم و خشک است و مزه شیرین آرد و در هضم شود و بلغم را
و دفع سازد و سبزی چنگری مزه ترش دارد و گرم است و باد و کف را دور کند و گرنگی آرد و زحمت سنگینی و بواسیر نیز برپا دارد و سبزی
تالی مزه شیرین دارد و باد انگیزد و زحمت تلخ را دفع گرداند و سبزی کنت کما و کربکا و سبزی پوی و سبب سرونی و دودنی و
نیور که نوعی از جنس سروالی است اما بزرگ بزرگ دارد و جو و ک و مله و کومه جله مزه شیرین دارد و خشک و سرد و سهل اند و آخر مزه
مقداری شور دارند و باد و افزاینده و تلخ را زیاد کنند و کف را برپایند و اما سبزی کنت کما مزه شیرین تلخ دارد و سبزی کربکا مزه شیرین و زحمت
دارد و سبزی رالی سیاه سرد و قابض است و زور و هضم شود و غلبه اخلاط ثلثه را دفع گرداند و سبزی سنی نیز بهین فائده دارد و سبزی نخود مزه
شیرین دارد و وقت هضم نیز شیرین شود و بدشواری و پیچیدگی شود و سبزی کلا و بزرگ خشک و سخت باد انگیزد و مزه شیرین دارد و مقداری
شکر براند و سبزی برگ کرچ و وقت هضم نیز شود و خاصیت گرم دارد و باد و کف و آماس را دفع کند و سهل است و سبزی برگ تنبول را

سبزی شفا

فصل در مضار

مزه تلخ و تیز و زخمت است و خاصیت تیز و گرم دارد و از حلق را نیک کن و باد و کف را بر باد و گرسنگی پیدا آورد و بوقت هم تیز شود و چون در خارش بوی بد
از بوی امل گرداند و خوشبوی است و اما تلخ را پدید آورد و بسیار می تیزد و خاصیت مل است و گرسنگی افزاید و مزه زخمت دارد و خارش و چرک زبان و بوی
بد را دور کند و نفع بسیاری خشک بالا گفته شده و گل کچنار و سنی و سنبیل مزه شیرین دارند و بوقت هم تیز شیرین شوند و رکتیت را
رفع گردانند و گل بالنده و گسست مزه تلخ دارند و بوقت هم تیز شود و کمیوک و سرفه را دفع گردانند و مخصوص گل گسست زخمت گرم و نه سخت
سودست و شکبوری را دفع کند و گل سحجنه لعل و گل کربل وقت هم تیز شوند و باد را دفع نمایند و بول و غائط را بر این مخصوص گل کربل
در وقت هم است و کف و تلخ را دفع گرداند و گل کچنار و گل نم و مویها و آگ و جیبیا و گل کره جمله دفع کف و تب و بیست تلخ اند
و در طب کبیرت گفته است و چون بکسیار مزه زخمت و تیز و خاصیت گرم دارد و موی و پوست اندام را فایده رساند و کف و تلخ و رکتیت و کم
و لیپ و میست و لنگی که از باد باشد و علت برص و چربی و پرمیور را دفع گرداند و رساین است و گل جیبیا تلخ و شیرین و زخمت است بوقت هم
شیرین میشود و خاصیت گرم دارد و موی سفید را سیاه کند و غلط را و ده هم کند و باد را افزاید و هم مزه تلخ دارد و بوقت هم تیز شود و سبک و مرقه را
و دل را فایده رساند و بدل مغز است و اما تلخ و کف و پرمیو و تب و گرم و میست و دمه و امراض چشم را نیک مغیبت است و باد را زیاد کند و دمه
و نواز روی طعام و قی و زیادتی آب دهن و شکمی و ماندگی و جراحت را دفع گرداند و برگ نواز آن نم که میرود دفع رکتیت و فانیست و کف
و گرم و میست و مرقه های چشم را دفع دهد و باد را زیاد کند و برگ رسیده او همین نفع دارد و علی الخصوص جراحت را بر روی برگ گرداند و وندی نم
که بان برگ جفسیده میباشد و دمه سرفه گرم میست و تب را دفع کند و گل نم برای چشم نیک است و گرم و تلخ و زهر را دفع سازد و باد را فزاید و وقت هم تیز شود و نواز آرد
طعام را هر گونه که باشد زود و دور گرداند و بار خام از آن نم مزه تلخ دارد و وقت هم تیز شود و مل و گرم و سبک و خشک نیست و پرمیو است و بواسطه کوفه گرم را دفع گرداند
و بار نچته از آن نم مزه شیرین تلخ دارد و چرب و گل آن چسبیده است و کف و علت های چشم و کمیوک را که سبب چشم شده باشد دفع گرداند و مرقه تلخ نم گرم نیست را
دفع گرداند و تلخ و گل نیلوفر مسی و ست و مزه شیرین تلخ دارد و کف تلخ را دفع کند و گل نیلوفر قمری که نفی بود چرب در ست و مزه شیرین دارد و تلخ را بر باد
و خوشی و زخمت حاصل آرد و گل نیلوفر قمری کبیل دام باشد مقداری نفع این از جنس سفید که شارد و گل سنبیحا لوسه دست و تلخ را بر دارد و گل آلتی
و گل نسل مزه تلخ دارد و از سبب بوی نیک خود تلخ را دفع کند و گل لبوسری خوش بوست و دل و سفید را فایده دهد و مزه شیرین دارد و گل باول
هم بدین نامند و گل ناکیسر تلخ و تلخ و اثر زهر را دفع گرداند و نفع زعفران به چنین است و در طب کبیرت میگوید که زعفران مزه تلخ و تیز دارد و رنگ تن مردم
نیک کن و جراحت را صاف گرداند و علت های سر و کبک و قی و گرم و غلبه اخلاط را دفع گرداند و گل صندل سردست و مقداری گرم نیز است گفت
و خون و رکتیت را دفع کند و گل پله کف و تلخ را دور کند و گل سیاه سمره را نیز چنین است و فایده بعضی گله که ذکر نیتاده است از فایده و نفع
آن معلوم کنند و غنچه سحجنه مزه تلخ دارد و تلخ را دور کند و غنچه بالنده مزه تلخ دارد و وقت هم تیز شود و علت کف و باد را دفع کند و چچا تا یعنی آنکه
بر شکل بر زمین سفید دام مانند چته میرود و گل سیر نیز نوعی از جنس آن میباشد و شلخ نو که از فی تیره بیرون نی آید از آن مردم آچار
می سازند این همه لعل پیدای آرد و بول و غائط روان دارند و بجمه این چها تا که چرب و چفسیده مانع بود گرم پیدای آرد و مزه شیرین دارد
و بجمه است و تلخ و بلغم را اندکی زیاده کند و باد بسیار آرد و شلخ نورسته از آن فی نیزه خشک و تیز است و مقداری مزه زخمت دارد
و وقت هم تیز شود و تا پاک انگیزد و علت بلغم را بر دارد و مقداری زور افزاید و چها تا بر انواع است بعضی از پرال بعضی از بیج و نیشکر بعضی از
گسرخ خشک بعضی از بیج فی تیره بعضی از بیج بالنس بعضی از زمین پیامی آید اما آنکه از پرال میرود و خشک است و مزه شیرین دارد و بوقت هم تیز
شیرین شود و غلبه اخلاط تلخ را دفع گرداند و آنکه از بیج نیشکر پیامی آید سرد است و وقت هم تیز شود و مزه زخمت دارد و آنکه از گسرخ خشک
برمی آید باد انگیزد و مزه زخمت دارد و آنکه از زمین میروید اندکی باد پیامی آرد و در هر زمینی که بروید خاصیت آن مین روی باشد و سیرمی که خشک کرده

می آرند و کجاست که کجاست و کتان و مانند آن بختی است و اکثر علتها را پیدا آرند و سببهای شیرین اکثر مصلحتی و بعضی قلی و بعضی خشک و بعضی اند و مقداری فزونی زحمت هم دارند و بدانکه گل برگ و بار و نال یعنی دندی و پنج جمله سببهای شیرین و برضهم اند لکن از گل برگ برضهم اند و از برگ بار و از باد دندی و برضهم ترست و سبزی که برگش درشت و یا کمند باشد و یا آنرا گرم خورده باشند و یا بجای باد برده باشد و یا غیر وقت برآید ازینها احتراز نمایند فائده بداری کنند و ساول و بچینه و پنج نیل و قمری و سنگاره و کسیر و موصلی و بندالود و بعالو و کتقا و رتا و و لود و ساول و مانند آن جمله کتیت را بر باین و سرداند و فزونی شیرین دارند و برضهم اند و آب منی و شیر را فزاین و ازین جمله بداری شیرین است و فزونی و آب منی و فزونی و صدامی خلق نیک گردد و باد و تلخ را دور کند و سنا و ل و خرد و نیرگ باد و تلخ را دفع گرداند و فزونی شیرین قلی و دارد و دل فائده رساند و عقل و زور و گرسنگی را زیاده کند و در ساین است و آب منی را فزاید و زحمت سنگینی و بواسیر را برآید و شلخ نواز از آن ساول فزونی دارد و زحمت کف و تلخ را دفع گرداند و بینه بدشواری فزونی اند و سبب خشک است و قلی و پنگینه و در کتیت را دفع گرداند و ک و و سنگاره سرد و برضهم بختی اند و در طب کتیت گفته است موصلی شیرین و مقداری تلخ است و خاصیت گرم دارد و زود برضهم شود و وقت باه و آب منی زیاده کند و بواسیر را دفع کند و در ساین است و بچرک کف و باد را انگیزد و بندالود وقت برضهم نشود و تلخ را فزاید و بلفم را برآید و سوران و استهولک و مانگند و بواسیر و باد را خشک و برضهم اند و فزونی تلخ و زحمت دارد و باد و شکم انگیزد و شکم را برآید و مانند و کف و باد فزاین و تلخ را برآید و سورن و دفع بواسیر است و کتیت میگردد که سورن افغست سورن چکلی علی الحفص و دفع بواسیر و مانند فزونی شیرین دارد و سرد است و برضهم شود و استهولک بخت گرم نیست و جمیع انواع سالک پنج نیل و قمری هر همه سرد است و برضهم شوند و فزونی زحمت دارند و باد انگیزد و تلخ را دفع گرداند و باراسی که فزونی دارد و وقت برضهم نیز نشود و آب منی فزونی و فزاید و ساین و بلفم و برضهم و پیست و گرم برآید و ازین جمله آنکه خام بود و غیر وقت شده باشد و سخت کمند و علت آلوده و گرم خورده بود از آن خمر باید که و معنی زحمت تا طر جوز سببی و خوریا و مانند آن که آنرا کاتخ گویند فزونی شیرین دارد و وقت برضهم شیرین شود و کتیت را دفع گرداند و آب منی فزاید و کف زیاده کند و باد را برآید فائده نمک سنگ و نمک دریا بر نام و نمک سوخل که آن دو جنس است یکی آنکه بوی دارد و دوم آنکه بوی ندارد و نمک کالی که آنرا و نمک گویند چنانچه ساینه و مانند آن و نمک تلخ که آنرا و نمک گویند بختی که نوشته شده اند مقدم از موخر گرم ترست و بدین ترتیب دفع باد و پیدا آرند تلخ اند و برعکس این ترتیب چرخش و فزونی شیرین و ازین جهت و غلط روان گرداند اکنون فائده ازین نمکها بترتیب گفته می آید نمک سنگ علت چشم را دور گرداند و دل را فائده رساند و مقدار شیرین و چرب و باضم است و گرسنگی آرد و آب منی را افزون کند و دفع غلبه اخلاط ملته است و از همه انواع که با برضهم است و نمک دریا وقت برضهم شیرین شود و مقداری گرم و اندکی چرب و مصلحت است و قلی و تلخ را زیاده نگرداند و در شکم را نیز دفع کند و نمک بر نام گرم و تیز و خشک است و در شکم دفع کند و علت دل را زایل کند و آرزو و برطعام آرد و گرسنگی بپا کند و باد را از شکم براند و نمک سوخل و برضهم و خاصیت گرم دارد و کوله و در شکم دفع کند و بوی ناکست و دل را فائده رساند و گرسنگی را افزون گرداند و نمک کالی خواص تیز و سخت گرم دارد و بوقت برضهم تیز شود و در تمام وجود درآید فزونی گرداند و باد را برآید و کف را از دهن روان کند و در راه رگهای باریک درآید و غلط را زخم گرداند و بول فزاید و نمک ادبهر فزونی تلخ و تیز شود و در برضهم شود و در راه رگهای باریک درآید و باد را در راه آن براند و نمک کنگا که از نبات گویند مصلحت است کف و باد و گرم را برآید و وجود را غرافیه کند و فزونی را لاغر گرداند و تلخ و گرسنگی فزاید و نمک که در زمین شور باشد و فزونی و جله علتها یعنی بخی را برآید و جو الکهار و ساجی و سما که کوله و سنگینی و زکام و سرفه و بواسیر را دفع گرداند و بهر همه باضم و شور اند و کتیت انگیزد و شکم را روان گرداند خاصه جو الکهار و ساجی مثل آتش بخت تیز اند و آب منی و باضم کم کنند و بختی شکم و بواسیر و کوله و پیله دفع گرداند

فائده نمک

فوائد و مضرات

و شوره ناپخته که آنرا و کچهار گویند و زرا مل کند و باد از وی نماند اگر جراحت یا زخم نماند ترشح پیدا آرد و شوره نپخته که آن را با کم جا گویند
 شانه صاف کند و باد را افزاید و تلخ نیز زیاده کند و بلغم را بسیار کم کند و فواید دیگر شور باک بیشتر و اگر خراشیدافتا و نیز ورین است و سهوا که
 که سخت تیز است اگر سنگی افزاید اکنون بیان فواید و مضرات و ابداعات گفته می آید بدانکه فائده تر مره شیرین دارد و دل و سینه را فائده
 رساند و غلبه اخلاط ثلثه را دفع کند و فربسی و آب منی را زیاده گرداند و سرد و رسانی است و چشم را فائده رساند و دفع زهر است و ضعف
 پیری را جوانی و قوت مبدل کند و در طب کفایت گفته است که زمره شیرین تلخ و زخمت دارد و خراشیده است و در یغمم شود و زور عقل
 و حفظ و روشنائی تن زیاده کند و آواز حلق نیک گرداند و راجر و گ و دیوانگی و تب و اثر زهر را دفع گرداند و دفع علت پیری و ضعف است
 و جوانی را برپای دارد و لقمه مره ترش دارد و سرد و چرب است و باد و تلخ را دفع گرداند و در طب کفایت گفته است که مره ترش مقدار کمی است
 و خراشیده و مسهل است و بوقت یغمم شیرین شود و جوانی را برپای دارد و مسس مره شیرین و مقدار کمی زخمت دارد و سرد و خراشیده است و
 شکم را روان گرداند و در طب کفایت گفته است که مره مس تلخ و شیرین و ترش و زخمت است و وقت یغمم تیز شود و جراحت را بر گرداند و
 کف و باد و دمه و سرفه و بیست و بواسیر پدید روگ را دفع گرداند و روغنی خراشیده است و مره تلخ دارد و برای چشم مفید است و کف و باد را
 دفع نماید و در طب کفایت گفته است که روغنی گرم است و مره زخمت و تلخ دارد و مسهل و خشک و در یغمم است و تلخ و بلغم را بر باید و آهسته است
 و باد و انگیزد و تلخ و کف و تلخ را بر دارد و کفایت گفته است که آهسته مره تلخ و زخمت و شیرین دارد و در یغمم مسهل است و جوانی را برپای آرد و چشم را
 فائده رساند و زهر و درد و آس و بواسیر و بیست و پنجه روگ و سیلان منی و گرم و جری را دفع گرداند و آهسته بسیار جنس است نفع خاصیت هر یکی در
 فصل بواسیر گفته خواهد شد و خاصیت فائده ریخ هر آهسته شل آهسته آن دانند و آهسته که او را کاهتی نامند تیز و سرد است و سیلان منی و باد و پنجه روگ را
 دفع کند و جوانی را برپای دارد و آب منی را افزاید و آس و اثر زهر را میست نیز دفع کند و در طب کفایت گفته است که برنج مره تلخ دارد و باد و افزاید
 و سرد و خشک است و کف و تلخ را بر باید و قلعی و سید مره شیر و تیز دارند و خراشیده اند و گرم را دور کنند و در طب کفایت گفته که قلعی و سید
 و مسهل و گرم و خراشیده و خشک است و دل را دفع رساند و مره اش تلخ است و مقدار کمی تلخ انگیزد و کف و پرمی و پنجه روگ و دمه و
 و باد و دور گرداند و سید شل قلعی است و سیلاب معتدل است و اگر بارومی سو آمیزند سرد باشد و اگر بارومی گرم یا مینا گرم باشد گر سنگی
 سخت افزاید و گرم و بیست را بر باید چشم را موافق و مفید است و زخمت پیری را دفع گرداند و رسانی است و اگر سیلاب را بطریق نیک معمول کنند
 انواع رنجها را دفع باشد اما در بیان ابداعات اکنون مذکور می رود و طلق سرد و شیرین و زخمت است و در یغمم شود و صفات و فواید غلبه
 اخلاط ثلثه و بیست و جراحت و سیلان منی و زهر و گرم را بر باید و کف و صفا گرم و مسهل در ساین است و مره تیز و تلخ و زخمت دارد و وقت
 یغمم تیز شود و تلخه افزاید و غلبه اخلاط و خارش و بیست و کف و باد و کف و گرم و پیه را بر باید و علت پیری را بر باید و موی سفید را
 سیاه گرداند و خون زیاده که در ما قشیشا یعنی سونا کچی بر چند نوع باشد و مره زخمت و شیرین و ترش و تلخ و تیز دارد و زور و یغمم گردد و
 در تمام اندام در آمده یغمم پذیرد و در وقت یغمم تیز شود و آواز حلق نیک کند و آب منی افزاید و رسانی است و علت پیری را دفع کند
 و خراشیده است و برای چشم نافع و مفید بود و علت بیست و زهر و کف و آس و بواسیر و پرمی و خون فاسد و پنجه روگ و در شانه را دفع گرداند
 و سونا کچی اند و در کان زرش شود و جنس سفید که آنرا و پاکچی گویند و در لب آب تابی و آن جنس از دیا چینی یا چین غوغای و آنرا کرات یعنی کامری را
 و فصل گرم و چرب و خراشیده و مسهل و در یغمم است و مره تلخ و تیز دارد و کف و دمه و اسید دیو و سرفه و اثر زهر و خون فاسد را دفع گرداند
 و وجود را روشن کند و زنج گرم و چرب است و مره زخمت دارد و تیز و زهر کف و تلخه و خون فاسد و گرم و بیست و موی را دفع کند و کل لعل
 که آنرا اکبر و نامند سرد و چرب و زخمت است و مره شیرین دارد و چشم را فائده دهد و بگمگ و کف و خون فاسد و تلخه و زهر را دفع کند

فوائد و مضرات

در یغمم

و سون کبر و نیز همین فائده دارد علی الخصوص چشم را نهایت مفید است و بادوقی را دفع کند و توتیای سبز که بر دونه است یکی نل نلک و می
سفید رنگ و هر یک و زرد و چشم و نیز و شور دارند و برای چشم نیک مفید اند و کف و کرم و زهر و سنگ شانه و
و خارش را دفع گردانند و سنگ بصری ازین در فواید چشم براتب زیاده است و زراک که آن بر دونه است یکی کسبیس و یکی کسبیس
و کسبیس نجاصیت گرم است و مفره ترش و شور و زخم دارد و برای چشم و موی موافق و مفید بود و زهر و برص و سوزاک بول سنگ شانه
و کف و باد را دفع گردانند و تشنگی مفره تلخ و تیز دارد و وقت بهضم تیز شود و در چشم و پست و بول و سرب زهر و کف از وی نماید و سلا حجت
خراشنده و رسیان است و مفره تلخ و تیز دارد و گرم است و بوقت بهضم تیز شود و با هر دار و نیکه یا نیکه طبیعت آن دار و از گرمی و سردی بگوید و کف و
و سنگ شانه و پند روگ و علت خون فاسد و بواسیر و کرم و دمه و آماس و انما و علت شکم و از جنس کوله و کله و یک را دفع گردانند و سندر س
گرم است و مفره تیز دارد و جراثیم را صاف کند و شکسته را پیوسته کن و بسبب دارد و میست را دفع کند و در رانیت و مریه و چرب و سرد و فاض
شکم است و مفره شیرین و زخم دارد و بکرم و دمه و قوی و زهر و کف و تلخ و کله و یک و خون فاسد را دفع گردانند و چشم را موافق و طبیعت و
انجن که نوعی از سرب است و پوشانهای بی عیاشد و اگر بشکند سیاه بیرون آید و بعد آس کردن محل میگردد و همین نفع دارد و رسوت مفره تیز و
تلخ دارد و برای جراثیم است و گوشتی که مفره را باشد از او علت دهن چشم را دور گردانند و اگر با شیرین سوده و چشم کشند نفع تمام نمیشد بحدی که
شور و گرم است و پوره و گل چشم را بر دارد و بچشمی مفره تیز و شیرین و زخم دارد و گرم است و کف و تلخ و زهر و برص و خارش و جراثیم و بسبب
و پیوسته را دفع کند و گل سیاه و دفع جراثیم و زخم و تپاک و زیاتی خون خفیف فائده دارد و خلیش سرد و چرب است و زهر و تلخ و خون و تپاک و
آماس را دفع کند و عضوی شکسته را بر گردانند و در طب جرک میگوید بگلکی مفره از زخم باشد با دافزاید و آنکه مفره شور دارد و تلخ و آنکه
مفره شیرین دارد و بطنم افزاید و در طب کیدت گفته است که آماس و کومید و پند روح و اندریل و بنوالی و سور جرات و چند کات و با بونک
و بجم واک یعنی لعل مر و اید و کر من مفره هر سه شیرین و زخم است و خواص سرد دارند و دفع اثر زهر و علت های چشم اند و خراشده و مل اند و دین
چیزیای فرخ و میون بوند و قفادل نیک اند و مستی پیل یعنی آبیک از گوش پیل جلد موی را سیاه گردانند و زهر دور کند و زخمیت برص را هم
و دفع بود و از خضاب و خیل است و گور و چین یعنی دروین ماده گاو و سرد و تلخ و خشک است و چشتی پیدا آرد و وجود را روشن گردانند و زهر و
و نجوست اختران و انما و سقوط و خل و خون فاسد را دفع کن و جراثیم را بر گردانند و سست میگوید یا آنچه از غله و گوشت و سبزی و میوه و زعفران
و اگر کرده شده است خواص او از مفره او از خاصیت عنصری که در وی غالب است معلوم گردانند و از جمله غله های خریف شالی رشتال ستنی و از
غله برنج جو و گندم که دو دال دارد و منک ابروی و عارس مفید تر است و از گوشت پرندگان دلج سیاه و سفید و لاده و از جنس جانوران
و شتی گوشت آهوی سفید و سیاه و کرک یعنی آنکه چهار رنگ دارد و گوشت طاوس و از ماهیان ماهی بانیه یعنی آن ماهی که شکل ماهی باشد
سخت مفید است و از جمله میوه ها و بار درختان اتار و آله و انگور و خرما و پچا لسه و کهری و ترنج نفع زیاده دارند و از جمله نه پها که او کرد و بجهوه
بزرگ و بجهوه کشت و حج و ترب و خر و و برای و حیوانی زیاده فائده دارد و از جنس مرغ ها و قسم لنبهار و عن و شیر ماده گاو مفید تر دارند و از غله های سنگ
و از قه ترش های بستانی ترشی ترنج انار و ان و از اشپای تیز پیل و از زوسن صبی و از اشپای تلخ با و بجان و پهل و بهتر شمارند و از اشپای زخمیت
سپاری و پچا لسنغ ترش شمارند و از اشپای شیرین شد و روغن ستور بهتر دارند و شیرینی بیشک برقرار که صاف سازند مفید تر باشد و از غله ها
غله که نه که کبسال ماند و باشد نافع تر بود و از گوشت گوشت جانور جوان که نه پیرو و بچه باشد نافع و لذیذ تر باشد و هر طعامی که در شب بخورد و در روز
خورد آن مضرت برساند و از طعام تازه بهتر شمارند و هر میوه که پخته باشد خوردن آن نفع بسیار دارد و فائده از شالی را گرم اشام سازند
و خوردن آن کسی را که به سبب تغذی و یا اسهال گرسنگی کم شده باشد مفید تر است و خطر روده را بهضم گردانند و گرسنگی را افزاید و اگر قدری

سند می و پیل و از و پیل گرد آس کرده و روانا از نبدادی که در شکم قبض شده باشد آنرا بر باید و دل را مفید بود آشامی که به نپیدن یک حصه برنج در
چهار حصه آب تا آنکه زیاده از نصف برنج نماند که بخت تاب بیا میرود و مقدار سی بخت بماند سازند و آنرا بهندی بهر گون و خوردن آن آتش محسوسه
بفرزد و زو و غوی آرد و زو و غم شود و گرسنگی و ماندگی و تشنگی و ناپاک و ریم شکم بر باید و باور راه خود بیرون آرد آشامی که نپیدن یک حصه برنج در
چهار حصه آب تا آنکه نمی برنج که بخت در آب مخلوط گردانی بخت نماند سازند و آنرا بهندی بلی گویند از خوردن او دل افانده و آرام حال نیکو
شکم است و زو را فراید و فزونی دارد و گرسنگی بسیار و خورنده را سیری و سیرانی پیدا آید اگر درین آشام گوشت و سبزی میوه ای ترش مثل
انار و انبه و انار خام که غوره باشد انداخته نپزیده فائده رساند و فزونی آرد و آب منی افزاید و در میضم شود و بختی که به نپیدن یک حصه برنج و شش حصه آب حاصل شود
و آنرا جویون گنجی گویند همین نفع دارد و لیکن مقداری گرمی آرد و آشامی که به نپیدن یک حصه برنج و چهار حصه آب بخت سازند و آن جامه انداخته
شپشیده مایه او بیرون کشند و آنرا مانده گویند شیر برنج حرلی و غم را زیاده کند و قوت افزاید و بختی است و در میضم در آید و پختی که از برنج و دل و
آمینخته سازند و نیز بلغم بسیار انگیزد و زو را فراید و تلخ را نیز پدید آرد و باور بر باید و بختات بر سته نوع است یکی از برنج سفید و درست و شسته
چون در بخت آمده باشد باز آب در و نیز نماند و اندام علجه شوند و جوش آن بیرون آرند و گرم بود و این بخت زو و غم شود و دهم آنکه از برنج بلبلین و
غیث سسته نپزند و بسیار نماند و جوش او کشیده باشد و سرد بود و آن گران است سوم آنکه برنج بریان کرده به نپزند و میضم شود و این سبک و خوش
و بریانده بلغم بود و اگر برنج و روغن ستور یا روغن کنجد یا روغن گاو یا روغن خن یا روغن شکر یا روغن بادام یا روغن انار یا روغن زیتون یا روغن آرد و اگر
برنج و شیر انداخته نپزند یا اگر آن پخته بلغم است افزاید و زو و جوش قوت باد و روشن کننده تن اندام است و اگر دال را بریان کرده و شسته نپزند و
او در گردنیک گداخته شود و میضم شود و فزونی آرد و طبعی دال باشد و اگر دال باشد را متشکر کرده و دو حصه برنج و درست بریان کرده را در روغن
ستور یا زیتون و آن کی بریان کرده و شیر گاو و تقوایم رقیق نپزند و پاره شکر ترشی یا صری نبات و با دهم متشکر اندازند کسی که او را دعوات نقصان
گشته باشد بخوراند ازین هفت دعوات افزون شوند و عین را در کار گرداند و شکر آنرا هم را نیز دفع کند و فیه و به چالاک تند است و قوی حال کند و اگر
که از سبب یکی خلط شده باشد نیز دفع کند و هر سببی که جوشانیده و آب او را پیچیده و در کنت بپزد آنرا در روغن بریان کرده نپزند مفید بود و آنکه
غیر جوشانیده و بی روغن نپزیده شود و مضرت و هر گشتی که آنرا در روغن و شیر و جوات و دوغ و با سرکه هندی و یا دیگر ترشی و اشیا ترش چنانچه
او درک و سند می و پیل گرد و مانده انداخته نپزند مفید تر بود و زو و فزونی افزاید و آرزو بر طعام آرد و میضم شود و اگر گوشت بخت نپزند
و خوشبوی انداخته بجز دکن و تلخ انگیزد و زو و فزونی و گرسنگی افزاید و اگر گوشت باریک بریده در روغن ستور بریان کنند باز آب گرم انداخته و نپزیده
ترم گردانند و خوشبوی اندازند بخت چرب بود و زبان سندی آنرا پس که گویند دل را فائده دهد و آرام حاصل کند و در میضم در آید و آرزو بر طعام
پیدا کند و زو و عقل و گرسنگی و فزونی و اوج و آب منی افزاید و اگر گوشت آس کرده در روغن ستور بریان کرده نپزند همین نفع دهد و اگر گوشت را در تنور
بریان کنند این مقداری ازان سبک بود و گوشت سبک کرده و در میضم آید و اگر گوشت را بر سبک کرده و جوات بر سر آن ریخته بریان کنند و میضم بود و گوشت
گوشت سبک را بر روغن ستور و دوغ و کشنیز و نمک سنگ تر کرده بریان گردانند آنرا بهندی پرده که گویند نیز میضم شود و اگر گوشت در روغن گنجی
نپزیده شود خاصیت گرم دارد و تلخ انگیزد و در میضم آید و گوشت که در روغن ستور نپزند خاصیت سرد دارد و سبک است و زو و غم شود و گرسنگی آرد و آرزو
بر طعام پیدا کند و دل را مفید بود و چشم را روشن کند و تلخ را بر باید و شور بامی گوشت آرام دهد و زو را فراید و باور و تلخ و سستی بر باید و
دوغ را افزون کند و آواز حلق را صاف کند و کسی که بسبب زحمت تب لاغشته باشد و یا در سینه زخم شود و یا عضوا شکسته بود یا سستی او
نقصان پذیرفته باشد او را فائده رساند و فزونی و استواری تن و زو و آب منی افزون کند و اگر شور بامی نپزند و شیر انار و آنرا نماند
علت کف با و تلخ برید و دعوات را فراید و مخصوصی چون بر باید آرام حاصل آرد و هر گشتی که جوشانیده و دهنده آن گوشت فزونی و قوت نیارد

نپزند

الحکم

و شقی بود و پشوری هم شود و خشک است و باد را پیدا آورد و هر گشتیک از وی استخوان دور کرده بچشات و بعد از آن آس کنند و پهل از پهل گرد
 و سندی وقت در وقت انداخته بپزند و این گوشت را بنی پیسوار گویند و نیم شود و چرب است و زور افراید و زحمات باد براید و در کتب
 میگوید اگر در پیسوارند گوشت را بیکه گفته است باندازند و بنی آنرا کباب بچکل نامند مفید تر بود کسی را که گرسنگی زیاده باشد و از نافع بود و
 و نیم است و اگر دل منگ و ماش و عذس را بپخته کرده بچشات بدهد آس کنند و سندی و پهل از زو پهل گرد و کشنیز و زیره و اناردان و نمک سنگ
 انداخته بپزند و آنرا پیسوار غله گویند و نیم شود و دل غله که از آن پیسوار سازند نفع آن دال و ران پیسوار بود و جوش منگ و نوع است
 یکی آنکه سندی و فلفلی و انگزه و نمک و روغن انداخته کنند و آنرا گرت گویند و دوم آنکه بی انجیر باشد و آنرا گرت گویند و این هر دو نوع کف را
 بر بایند و گرسنگی افزاینده برای همه کس مفید باشد و بهتر و اگر جوش مذکور شیر انار و انگور اندازند از آن بکھا و فاسد و آرز و بر طعام آرند و اخلاط را
 بر حال آن دارد و زود در پیغم آید و عذس و گرت و منگ و کلکتهی را اگر کباب بچشاتند و نمک اندازند جوش آنها کف و تلخه را زیادت و
 کم کنند بر حال خود دارد و باد را بر باید و اگر درین جوش شیر انار و انگور آمیزند باد را دفع تر بود و آرز و بر طعام آرند و گرسنگی افزاید و زود در پیغم شود
 و دل آنیز مفید تر باشد و اگر در سته حصه منگ یا عذس و مان اینها چهارم حصه پهل و یانم انداخته بچشاتند جوش مذکور کف و چربی و تلخه و گرم
 و بیست و پنج رافع گرداند و گرسنگی زیاده کن و دل را فائده رساند و اگر چهارم حصه ترب انداخته بچشاتند سرفه و دمه و کف و آب و دهن نکام و
 تب چربی و علت های گلو دفع گرداند و آرز و بر طعام آرد و جوش کلکتهی باد و دمه و پس رافع کند و دردی که زیر ناف خیزد تا حصبه رسد و آنرا
 تونی گویند و دردی که از خیمه پتین خیزد تا زیر ناف رسد و آنرا پتونی گویند این هر دو زحمات را بر باید و سرفه و بواسیر و کوله و چربی و کف و دفع گرداند
 و اگر انار و آمله و دال منگ و یا عذس انداخته جوش دهند و دهم شود و گرسنگی افزاید و بیوشی و چربی و کف و تلخه و باد بر باید و دیگر علت های که شش
 و نه زیاده بلکه بر حال خود بماند و جوش منگ که آمله انداخته سازند اگر بی نمی قابض است تلخه و کف رافع کن و در طب بکھا و سجا و گفته است
 جوش منگ که در آن بلبله انداخته سازند بهید یعنی مسلسل است و در سرت قابض گفته است سوال میان این دو عبارت منافات می آید
 و شئی و آن که هم قابض و هم مسلسل چگونه اند جواب بد آنکه در طب سارنگه آورده است که داروهای سهیل چهار نوع اند یکی از آن انلومن و
 دوم سربین و سوم ریخن و چهارم بهیدین انلومن آنرا گویند که غایط خام نپزیده فرودا فکلت چنانچه بهیدیه و سربین آنست که غایط خام
 بهیچان ناخته فرودا فکلت چنانچه کواله و ریخن آنست که غایط نخته و خام را آب ساخته فرودا اندازد چنانکه نسوت و بهیدین آنست که
 غایط نخته خام که از سبب سه خلط در روده محکم و سخت شده مانده باشد آنرا شکسته و جدا کرده فرودا فکلت چنانکه کنکی و کراسی آنست که از گری
 و خشکی خود غایط نرم را نخته و نمج و خشک گرداند ازین عبارت معلوم میشود که میان بهیدین و کراسی منافات نیست زیرا که بهیدین غایط را
 شکسته جدا کرده فرودمی افکند و کراسی غایط نرم را خشک و نمج میگردد پس منافات آنگاه لازم آمد که بهیدین غایط خشک را آب میساخت
 بهیدین غایط خشک را آب میسازد پس تناقض لازم نیاید و منافات میان ریخن و کراسی است و میان بهیدین و کراسی منافات نیست و بعضی گویند
 میان ریخن و کراسی نیز منافات نیست زیرا که بالا ذکر کرده شده است که در یک چیز چند خاصیت میباشد از یک خاصیت چیزهای آبی را میگویند
 و دیگر شباهی میگردانند آب میسازد چنانکه در آتش خاصیت گرم و خشک است از گرمی خود زور و قوه را که نمجند آب میگرداند و از خشکی خود آب میسازد
 و دیگر جذب کوه خشک میکند چنانکه آب بغیبه و جز آن و آتش که بذات خود یک چیز است و تفاوت خاصیت نرم را خشک میکند و خشک از نرم
 میگرداند پس بدین دلیل جوش منگ با آمله اگر هم کراسی و اگر هم ریخن باشد منافات میان دو عبارت مذکور نیاید و خواص شباهی تمام کمال
 که هر حقه و عقل نمیکند چنانچه از آتش بچکل چون نمک است سوخته میشود از آن خاکستر و زختم کیده میرود و جوش خود کلکتهی و کنار آوا خلق را
 نیک کند و باد را بر باید و نیز در طب سازند هر گفته است که چون برنج بریان کرده را در آبی گرم بنزد و بعد کشتنیز و سندی و فلفلی و روغن ماده گاو

وزود و در خیم آید و پیر یا شش و در خیم شود و قریب افزاید و پیر بر پنج زود و در خیم است و آرزوی طعام سدا آرد و بر طعامیکه از اشپای گران سازند گران بود
و آنچه از اشپای سبک سازند سبک بود و اکنون فائده خوردن و آشامیدن اشپای موافق مبطوم و مشرب سابق که از تپان گونی بیان کرده
ست آید بدانکه بعضی کسانرا بعد خوردن چیزهای از اشپای شیرین رغبت بر ترشی میشود و ایشان را ترشی خوردن نافع است و از خوردن ترشی چون بر
بر ترشی شود و شیرینی خوردنشان مفید نمیشود بر هر چیزی که کسی را رغبت شود بعد از متفرط طعامی آنچیز خورند آن را مفید بود و آب سرد و آب گرم و شراب
و جوش چیزها و میوههای ترش چنانچه ترنج و انگور خام و مانند این و سرکه سندی و شیر و شیره و خشک که پیر یا شپای که از این اشپای مذکور چیزی که موافق
خوردند و اند بعد از طعام بخورند یا چیزی از اینها بنوشند و ازین مشروبات که مذکور شد آب باران که در او و آخر پختن کال گرفته بود و بجا فطرت تمام نگاه داشته باشند
بمفید تر و دان و اگر کسی و غن مستور و یا غن بخورد یا مانند آن بنوشد باید که بالای آن مقداری آب گرم بنوشند که بعد بنوشیدن غن بلا دروغین تیرک
آب مفید تر و دان و بعضی گفته اند برای تیرک و غن بخورد و مانند آن بنوشند و در تابستان جوش چیزیکه موافق داند یا در سردی که سراسر که سندی و دان
مفید تر و دان و بعد بنوشند آن شد آب سرد مفید بود و قریب خوردن طعامیکه از غله آس کرده سازند چنانکه بره و مانند آن قریب خوردن جرات و شیرین و شراب
آب سرد و بنوشند و در خوردن آب سرد مفید تر باشد بعضی گفته اند یک طعام که از غله آس کرده خورده باشد آنکس آب شیر گرم نافع تر بود و بعد
خوردن بهت رسال منک و مانند شیر یا شور بامی گوشت نیک بود و کسی که از جنگ کردن یا راه رفتن یا در تاب آفتاب مست شده باشد و یا از
شراب یا اثر زهر داشته باشد و او را نیز شیر و یا شیر و شور بامی موافق بود و آنکه طعامی باشد یا خورد خورده باشد آنرا جرات و آب جرات و سرکه سندی
باید و او شراب خوار را بعد از خوردن گوشت شراب نافع بود و کسانیکه شراب میخورند بعد خوردن طعام جز آب میوه ترش چنانکه ناردانه و لیمو و دیگر چیز
نشداید و آنکه مانگی راه دارد و یا گرمی آفتاب خورده باشد و یا از بسیار سخن گفتن یا از کثرت جماع مست شده باشد آنکس این شراب را بجا
بود و الاغور بعد طعام شراب مفید بود و قریب را بعد طعام شد آب آمیخته خوردن نافع بود و کسی که بی رحمت بود بعد طعام او را صبح و چتر و باقیمه است خوردن
کوبی را که غلبه باد باشد چیزی را گرم و چرب بداید و او صاحب بلغم اخشا گرم دارد و باید داد و صاحب تلخ را اشپای سرد و شیرین مفید بود و بعضی گفته اند
شیره و خشک نفع بسیار دهد و برای خوردن زهر از آن و سبکستان و سرس میخام کرده می باید داد و بعد خوردن طعام هر غله که بود ترشی آر کند نافع بود و اگر
بر چون نامت و بعد از خوردن گوشت خوراک خالیست و مانند آن که آنرا بلغمی پند که سندی مفید بود و بعد خوردن گوشت او را نیک و شل آن که آنرا
خنگمال گویند شرابیکه از پیلان ساز ساخته باشند نافع تر بود و بعد خوردن گوشت و لای و داج و لاده و مانند آن که آنرا بک گویند شرابیکه از کنار خرو
بزرگ ساخته باشند خورند آن نفع تمام بخشد و بعد خوردن گوشت کبوتر و فاخته و مانند آن جنس را پزند گوشت شراب در خنان شیرین نفع تمام دهد
و بعد خوردن گوشت شتر و مانند آن که آن جنس را گوشت شراب خرا و چتر سندی نافع بود و بعد خوردن گوشت زراغ و غلبه از و مانند آن که آن نفع را پیر گویند
شراب اسکن نفع دهد و بعد خوردن گوشت بز و شل آن که آنرا پیر گویند شراب خام از آن پنج سبزه بود و بعد خوردن گوشت و یا لای که سبک است
و مانند چنانکه سب و اشتر و مانند آن که آن جنس را از گرم است شراب تر پله مفید است و بعد خوردن گوشت حیوان که سبب گفته اند چنانکه گو و کوسف
و مانند آن شراب خام که از پوست کبیر سازند مفید تر باشد و بعد خوردن گوشت که و جاموش سندی و مانند آن که آنرا که پیر گویند و بعد خوردن گوشت
شیرازی و گوشت باخ و مانند آن که آن جنس را پیر گویند و بعد خوردن گوشت که و شل آن که آنرا گوشت است گوشت شراب خام از سنگها و کبیر
سازند نافع تر باشد و بعد خوردن گوشت بط و سرخا و شل آن که جنس را پله شراب خام که از شیر و خشک ساخته باشند نافع تر بود و بعد خوردن
ماهیان آب تال و جوی شراب خام که از پنج نیل و قریب کنت بهتر بود و بعد خوردن گوشت ماهیان دریا شراب خام که از سرخ بود نفع دهد و بعد خوردن
ترش شراب خام که از پنج نیل و قریب بود می باید داد و بعد خوردن میوههای زنجبیل شراب خام از آن انار و پلست می باید داد و بعد خوردن میوههای شیرین
شراب خام از آن اشپای تیز چنانچه سندی و او را که فاضل گو و غفلت دزانی باید داد و بعد خوردن کاه و خرا و یا شل آن شراب بود با سرکه سندی

نخورد و یکبارگی در مضم آید و مقدار اگر سنگی خوردن بفرحت در مضم آید و هفت و هشت برقرار ماند و در فصلیکه شیب و راز باشد طعامیکه در مضم شود و در اول
پاس روز بخورد و در فصلیکه با و یا بلغم یا تلخ تر از روز شود طعامیکه دفع آن باشد باید خورد و چون روزها و روز شونیزهای و شونیزهای از و نیمه پاس روز
تناول کند و در فصلیکه روز و شب برابر باشد و در پاس طعام بخورد و در شرح سست گفته است که این ترتیب گفته شد موافق کسی است که روزی یک مرتبه طعام
نخورد و آن یک در روز و در مرتبه بخورد و او را باید که بوقت یک پاس و در پاس روز و مقرر است که سنگی و یا چهارم حصه سنگی داشته طعام سبک موافق نخورد و
کرت دوم بعد از سست نیم پاس روز طعام بخورد و در طب حجت گفته است که اول کرت وقت یک پاس و دو و پاس روز بخورد و دوم کرت بعد یک پاس
و و پاس شب بخورد و چون وقت طعام گذشته باشد و یا وقت هنوز نیامده باشد دوران وقت طعام بخورد و یا باشد وجودش گران شود و یا نوع
علتها گرفتار گردد و چون بعد از شستن وقت بخورد و با و زور آرد و اگر سنگی کم گردد و آنچه بخورد و زود مضم گردد و آرزوی طعام دیگر یا رو بخت اندک
و بخت بسیار بخورد زیرا که اگر بسیار خورد شکم گران شود و وجود سبک گردد و شکم در و گن و ماندگی روی نماید و اگر کم خورد وقت نقصان پذیرد و طعامی که
پاکیزه و خوب بطریق نخورده باشد و در غله او هیچ آفت نرسیده باشد و در وقت نیک که ذکر افتاده بخورد و از طعامیکه پاک نباشد و یا پس افکند و یا گاه سنگین
و یا خاک و رومی افتاده بود و یا اندک نبود و یا شبانه و یا گنه و یا سخت باشد و یا از بهتیکه در آن جوش مانده باشد یا سوخته باشد یا بوی بد و یا
باز گرم گردد و یا نیک نخورده باشد احتیاط باید کرد و از هر طعامیکه پیش آید و دوگان اتمه می باید خورد تا لذت بهر طعامی معلوم گردد و و خوار خوش شود و زود
فریبی افزاید و فرحت حاصل آید و طعام لذیذ آنرا گویند که بعد خوردن آن طعام آرزو بروی همچنان باقی ماند و در وقت طعام خوردن آب اندک اندک
بتدریج بیاشد و بعد طعام خالی کند که آنچه در دندان از گوشت و غیره مانده باشد بیرون آید و دندان بوی بد از دندان پیراکن و نیز لب خوردن
طعام بلغمی افزاید باید که خوشبوی در مضم کرده بلغم بیرون افکند یا اشیای تیز و تلخ در مضم داشته بلغم بیرون اندازد و لبی که برگ قبول یا
کافور و قنطاریل و جوز بویه و کنکول بخورد و قدری بشیند بعد به صد کام یا هستکی رود و بعد قدری ستان غلط و بار پهلوی چپ غلط و در دیگر طایفه است
که اگر طعام را خورده نشسته مانده شکم بزرگ شود و اگر سختی ستان غلط قوت زیاده شود و اگر پهلوی چپ غلط عم و راز شود و اگر طعام خورده بد و در مضم
و بیال او بد و و لب خوردن طعام چون با ستر است رو و سرد و خوب و یا نظم استین بشنود و خوشبوی استحال کند و خواصان خوردن و گل نامزد خود
بطلب تا دوست و پای بال که بزودی و خوبی طعام مضم شود و اگر طعامیکه میل طبع بروی نبود بخورد و یا بعد خوردن طعام خنده یا کند تی آرد و لب
طعام یکبار بسیار خواب بسیار کردن زبان آرد و زردی آتش و تپان نیز نشیند و در آب شنا نگیرد و سوار نشود و دوام یک طعام بخورد و طعامیکه
از روی طبیعت متغیر باشد نیز نشاید خورد و سبزی و غله انگور کرده و دال اشیای ترش بسیار در کاد نیز و چون اگر سنگی کم شده باشد و در و شب
یک کرت طعام بخورد و از آنکه چون طعام اول مضم نشده باشد اگر دیگر بخورد اگر سنگی نقصان پذیرد و یا ضمه تباه شود و اگر چه طعام سبک باشد و از مقدار
اگر سنگی است زیاده بخورد و از اشیای گران احتیاط نماید چنانچه ماش و گوشت جاموش و مات آن و طعامیکه از پنج سخت کرده سازند نباید خورد و اگر سخت
گرسنه باشد مقداری در کار برد و و چند آن آب خوردنی الحال مضم گردد و و طعام بر چهار نوع است یکی آنکه بخورد و دوم آنکه بلعید و سوم آنکه بنوشد و چهارم
چنانچه شیرینی که بجا بیازدین جمله آنچه بخورد و بجا باید ویر مضم شود و آنچه بلعید بنوشد یا مضم بود و چیزهای ویر مضم را بمقدار نیم گرم سنگی باید خورد و اشیای سبک
وز و مضم را بمقدار یک گرم سنگی بکار برد و چون از مشروبات چنانکه آشام و جز آن اگر از قه و اگر سنگی زیاده خورد و چنانچه خورده اگر کولات سخت را بشنود
تر کرده بخورد نیز چنان زبان نلک و مضم شود و اگر غیر تر کرده خورده تا پاک انگیزد و باید ویر مضم آید و از قه و اگر سنگی زیاده خوردن یا نقصان یا و غیر وقت
خوردن که این را بهندی بکمان سن گویند و آنکه بول و عاقل نگاه دارد و بیاری غیر وقت بسیار کند و آب بسیار خورد و اگر چه طعام مالوف و سبک اندک
خورد مضم نشود و اگر در وقت خوردن طعام حسد کند و ترش و عصبه و حرص در دل آرد و علقی و در روی گرفتار شود و اگر اندک بکین بود و او را طعام می
مضم نشود و غذای موافق و مخالف که یک وقت معا بخورد و این خوردن را بهندی نمکسن گویند و بکمان سن که بیان او پیشتر گفته است و در بهندی

خوردن که از اسهال می آید و گویند بر سه نوع امراض را حادث کن بلکه بپزند و اگر طعام در معده نیم خفته مانده باشد از خوردن آب سرفه می گردد زیرا که آب سرد
تند را فرو نشاند و از خواص تری خود طعام را فرو اندازد و بر کراچی خوردن طعام تپاک و شکم یار گاو شود و اگر رو به لیلیه که مساوی بود باشد بخوراند یا تنها
لیلیه را باشد باید بخوراند یا رام یا دگر نیز و در آب و ناگواری طعام معلوم دارد باید که علی الصبح لیلیه را با سبزی بخورد و طعام هم هم گردد و بر کراچی می اند
اختلاط زشت مخلوط شود و گرسنگی بسبب آنکه راههای گرسنگی مسدود نشده باشد بخورد و اگر در آن گرسنگی چیزی بخورد مثل نه زبان دارد و در طول روز
طعام را حکما بر نیگوبه گویند که در وجه شکم به طعام بر کند و کمیجه برای آب و باد و تلمحه و بلغم نگاه باید داشت فائده بدانکه اشیا سرد و روانی خون جز آن
به بند و آرام رساند و بهیوشی تشنگی و خون و تپاک را دفع کند و اشیا گرم و عکس این اند و این اشیا گرم و امیل خام و تان این خفته گردانند و اشیا
چرب که آنرا اشیا بنیه گویند چنانچه روغن و مانند آن وجود دارد روشن و نرم کنند و زور پیدا آرند و اشیا خشک که آنرا روحمه گویند عکس این اند و شکم
جاری شده منقبض گردانند و اشیا چفت شده که آنرا چپیل نامند مثل بامغ و غیره اینها زور افزایند و حیات را نگاه دارند و جرات بسته را پیوندند و
بلغم انگیزند و در پیغم شوند و اشیا غیر چفت شده که آنرا لیسیل گویند چنانچه کافور و مانند آن خاصیت این همه برخلاف خاصیت اشیا چفت شده است
و نیز جرات را بر گردانند و تری را بردارند و اشیا تیز که آنرا کچین گویند چنانچه شوره و مانند آن که ساجی و سها که باشد و غیره همه جرات و در طعام
نخفته گردانند و تپاک انگیزند و کف را فرو ریزند و اشیا که مخالف چچینند و آنرا روحمه گویند چنانکه انگور خاصیت اینها بر عکس خاصیت چچین است و اشیا
گران که آنرا اگر گویند زور و بلغم و فزونی افزاین و مانگی آرند غایط ازین زیاده گردد و اشیا سبک که آنرا لکحه گویند خاصیت این بر عکس خاص
اشیا گران است و خراشند و بوند و در ورم جیم را لاغر کنند و جرات را بر گردانند و اشیا تری و جود را نرم تر گردانند و اشیا خشک بر عکس است و اشیا
سلیج خاصیت بپاشی چپیل دارند و اشیا گرم که گرس خاصیت بپاشد دارند و اشیا خوشبوی که آنرا سگندره گویند آرام و خوشی حاصل آرند
و در منافذ تنگ دارند و از زور و بر طعام پیدا کنند و اشیا بوی بد دارند و آنرا لا در کنند گویند در خاصیت عکس خوشبوی اند و اشیا که آنرا
سرا گویند باد و غایط در راه خود روان دارند و اشیا که آنرا منزه گویند نگاهبانی وجود و کتن و اشیا که آنرا بوالی گویند بی خوردن تمام جو
در آمده فهم شوند چنانکه شراب و روغن کچی و مانند آن و اشیا که آنرا بکا کچی گویند و معاناتهای خشک کرده بنیای وجود را نرم و سست گردانند
چنانکه زهر و اشیا که آنرا سکار می گویند سرعت در وجود سرعت کتن چنانکه زهر و اشیا که آنرا سوچیم گویند و در منافذ تنگ و مسام با یک
در آید مانند شعله و روغن بدانکه آرام وجود آدمی از عناصر اربعه و خلا ترکیب یافته است و اشیا خوردنی از عناصر اربعه و خلا کمب نشده اند
هر یک از عناصر که در کول است منجس خود را از عناصر که در اکل است مدد و قوت میسرانند و بر طعام میگذشتند و قوت هم شین شود و کف را زیاده کنند
ترش شود و تلخ را زیاده گردانند و آنچه خشک و بی خلاصه بود بوی بهضم باد را زیاده گردانند بدانکه از کثافت رس کف میشود و از کثافت خون تلخ و از
کثافت گوشت ریم کوش و ریم نبی و ریم دنا است و از کثافت چربی غوی اندام و از کثافت استخوان ناخن موی اندام شود و از کثافت مزه مزه
چرب چشم و روشنی اندام است و بی خلاصه جمله معاناتهاست کثافت نا آرد و بی سبکی چون خواجه سر لیه اسبست ویش میباشد معلوم می شود
که کثافت موی ویش اسبست است و شارح سست این قول را قبول نمیکند فائده اگر در روز طعام خورده باشد و هم نشسته باشد و در شب
بار دیگر بخورد و چندان مفز نیست و چون طعام خورده شب هم نشسته باشد و باز در روز خورد و سخت مضرب و سوال بالا گفته است که در پیغم طعام
خوردن مضرت و اینجا مطلقا مضرنیگوید چگونگی آید جواب در روز دل صنوبری شگفته می ماند و در شب بسته میشود و طعام میگذشتند و در روز
زبان نکند و آنچه در حال بستی دل بخورد نه زبان دارد و لئلا علم و احکام فصل دوازدهم در جمع کردن اعضا معونات و معونات را
نه زبان هندی کن ناسند و این فصل را نام نه زبان هندی در ب سنگر هندی است و درین فصل سی و هشت معجون مذکور اند و نام هر
معجون از نام اول دار و آن معجون ما خود است اول بدار کته و آن نام سرون و بدار یکند نام کنکین و آن را گلشکری هم گویند

معجون

و چشم رافع تمام رساند نفع را باعتدال آرد گر سنگی و آب منی افزاید و ناز روی طعام و غلبه بلغم را بر باید بست و تخم قلعی اسیر مسون قهوه زرد را در نیم کین
جمله هفت داروست این مجون را تر بول یا دکن نامند و تر بول نام قلعی است مجون مذکور زیر و سون قلعی علی الخصوص گرم را دفع کن گشتنی و زیر و
علت دل پر میو و پند روگ را دفع گرداند سی احم لک و کواله دکر و کوشنیز و کاپچل هلد و دار بلغم و حنجر و بالقی و بلید و بلید و آملکه جمله سینه دارو
و این مجون را لا جویا دکن نامند مجون مذکور فز زخت و شیرین قلع و دار کف و تلخه را بر باید گرم و مسیت را دفع گرداند و چنگلی را نیز به کن سیرکی ازین مجونها
مذکوره برای نریدن روغن کج و طلا کردن آسکه یا جوشانیده نوشانی بن بکار آید سی و یکم خار شک و کتانی بزرگ و خرد و سرون چگون چنانچه دارد
این مجون را تخم کول خرد و گویند فز زخت و شیرین قلع دارد و باد و تلخه را بر دارد و زور و فربجی افزاید سی و دوم سیل دارنی و سونا و پادل کمدار جمله
چرخ داروست و این مجون را تخم کول بزرگ نامند مجون مذکور فز زخت و شیرین قلع دارد چون این هر دو مجون که عبارت از سرد و خنجر و بول با
جمع کنند آنگاه آنرا دسول نامند انواع دمه و اقسام غلبه کف به جنس غلبه باد و تلخه را دفع کن و خلط روده را هم کف از جمله انواع تب را نیز تلخ
کال بودی و سوم باریکند و کلید و زرد چوب و کاکر سنگی گوی جمله چرخ داروست این مجون را تخم کول سیل گویند سی و چهارم گرم کونده و
خار شک پیالسه و ستر اول و بیس جمله چرخ دار و اند و این مجون را تخم کول کنتک نامند سیرکی ازین و مجون مذکور رکیت و آماس و غلبه
اخلاط ثلثه و جمله پر میو با و انواع علت منی را دفع سازدی و تخم چرخ و به بزرگ و بیخ و به خرد و بیخ کانس و بیخ فی نیزه که از ان یور یا سازند و کچ
ان نوع ازین کانس است و شیرین میشود و بعضی بیخ فی را گویند که تیر سازند و بعضی بیخ میشکر را گویند الغرض این جمله چرخ داروست و این مجون
تن مجول گویند مجون مذکور علت ناپاک و تلخه و زیر و زدی بول را دفع گرداند باریکند و مجون اول با دراز یاده تر باریک چن چن تلخه را زیاده
ربان باقی و مجول بلغم را زیاده تر باریکند و این مجول که گفته شد اگر آنرا با شیر چوشانیده بنوشانند علت بول و رکیت زیاده تر باریکند اینجا اندکی از خامه است
معونات مذکوره گفته شد. هاند دیگر خواص اینها به تمام و کمال در بیان علما جا گفته خواهد شد سیرکی ازین معونات مذکوره اگر چه از جمله داروهای او
بعضی در ان نبود و برای فائده که معتدل است نیز مفید است و مجون ناسیکه بعد این گفته میشود تا که تمام دارد و داران مجون نباشد فائده خود را بهی و
بلید بلید آمله این هر سه را تر بچله نامند مجون مذکور کف و تلخه و پر میو و مسیت و تب نامه را دفع گرداند و سنگی افزاید چشم را موافق و مفید است
سی و پنجم سی و پیل و دراز گرد و این هر سه را تر کوته گویند مجون مذکور کف و چربی را نقصان کن پر میو و مسیت و علت های چرم و کول و سیرکی را بر باید
گر سنگی افزاید اگر تر کوته مذکور چاب و چیره و سیل و بیانی ناز آنگاه کس و کفن نامند اگر پیل گردان و در کت آنگاه از این کول گویند
منافع این هر دو مثل تر کوته است و علت های شکر را نیز دفع گرداند سی و ششم کاکولی که کولی سید و هاسید و چوک کحیک رده بوده این مجون را
است که گویند اگر درین دارو با حیوی و ملتی و مسکونی و ماشونی نیز اندازند آنرا آنگاه چپولی کن نامند مجون مذکور فز شیرین دارد و سرد
و چرب است و اگر عودت عقیده امانت نمایان حاله گردد و فرزند نرینه و دراز غم قوی و خوب بصورت و نیک سیرت زیاده این قوت و آب منی و بلغم و
کن و گشتنی و رکیت و راجوگ و تب و ناپاک و باد را بر باید و جراحات را به کن و در پیغم شود الله اعلم و احکم بالصواب فصل سیزدهم در علامات
زیادتی و نقصان اخلاط ثلثه و هفت و ثمان و اول غلظت اول و این فطری و اول و غلظت و هفت و ثمان و اول غلظت اول و این فطری و اول و غلظت و هفت و ثمان و اول غلظت اول
و چپ نام است بدانکه نوع با در وجود آدمی است یکی دم بر آید و در و در و دوم آنکه چیزهای را که قابلیت روانی دارند چنانچه و هفت و ثمان و اول غلظت اول
و غلظت روان سازد و سوم آنکه سیرکی را از طعام و آب بجای وی رساند چهارم آنکه رس و بول و غلظت و هفت و ثمان و اول غلظت اول و این فطری و اول و غلظت و هفت و ثمان و اول غلظت اول
جراحی خود روان گرداند و پنجم آنکه او را تمام وجود ساری است و نیکه بانی تن میکند و پنجم نوع تلخه نیز در تن آدمی است یکی آنکه روشنائی و رنگ خود
سیدامی آرد و دوم آنکه طعام را به هم گرداند سوم آنکه اوج را صاف میکند و داند چهارم آنکه روشنائی چشم بدان است پنجم آنکه خرد را پدید آید گوی
تن آلی سیرکی داند و پنجم نوع تلخه کارانش دارند و محافظتن اند و بلغم چ نوع نیز در تن آدمی است اول بندهان را پیوسته دارد و دوم آنکه تن را چرب

گرواند سوم آنکه جراحت و شکلی را به گرواند چهارم آنکه نقصان تن را بر گرواند پنجم آنکه وجود راقوت و در بر قرار دارد و بلغم کار آب کرده محافظت و وجود کند و صفا
هفت اندکی رس است و از زور و حاصل میشود و خون زیاد گردد و دم خون و آن وجود را خوبی و بد و گوشت افزاید و داریات است و سوم گوشت
آن تن را فربه کند و چربی افزاید چهارم چربی و آن چلی و خوی زیاد گردد و وجود محکم کند و استخوان را نیز بزرگ گرداند و پنجم استخوان و از آن قوم تن است
مغز زیاد گردد و اندک ششم مغز استخوان و آن روشنی چشم تن و آب منی و زور زیاد کند و استخوان را نیز بزرگ گرداند و پنجم منی و آن مردم سبب خواش
جمل ببقرا گردد و اندک بر آتش فرحت شود و محبت زمان و زور افزاید و فرزندان پیاورد و غایت پیری شکم پیاورد و با و آتش مسه را گرفته و در بول شانه
پروتر پیدا و دوقوی جسم را نرم و تر میگرداند و خون چغیر که از آن حمل یابند و وجود مردم نرم و تر گرداند چون حمل یابند نشانیهای آن پیدا میشوند و آن شیر
گفته خواهد شد و شیرستان بار ساخت و پر گرداند سبب حیات بچکان است و این نشانیها که در آن پیدا میشوند که گفته شد در جایست که اشیا مذکوره
بر طبیعت خود باشد باید که چنان نگاهد داشت که اشیا مذکوره بر طبیعت خود نمایانند سبب نقصان اخلاط ثلثه و دمات و علامت آن
گفته می آید بسیاری فی و اسهال و ناس و خوردن و آرومی اعتدال اخلاط ثلثه بعد حصول اعتدال آن جنس بول و غائط و خوردن غذای ناموافق
بیقراری دل و بسیار کردن زور و فاقه و جماع اخلاط ثلثه و دمات و نقصان گرواند اگر در وجود باد کم شده باشد و ششی اندک کند و خون بسیار کردن
تواند و فرحت و آرام و عقلش کم گردد و آرزوی خوردن نان جو و گندم و سنگ کند و غذا خشک و در پیغم و اشیا بی زحمت و میز و تلخ خواهد و
از چیزیکه با زیادت شود آن چیز را نیز خوردن خواهد اگر کسی را تلخ کم شود و گرسنگی و گرمی وجود کم گردد و در روشنی برود و آرزوی خوردن کبچ و ماش و تخم کدو و
از غله کس کرده سازند و سرکه است بی و دود و اشیا ترش کند و از چیزهاییکه تلخ زیاد شود آن چیز را خواهد اگر کسی را بلغم کم شود و وجودش خشک گردد
و سوزش و رونی پیدا شود و هر حلیکه اول طعام در میرسد و آنرا اما می گویند و دیگر بجهلش خلقی شوند و بندگاه است گروندی زیادت شود و
لاغوی پیدا و خواب نیاید و آرزوی نیشکر و شوربای گوشت و چیزی که از شیر و سبب و دود و شکر سازند و آنرا سسته گویند که در گوشت کاهش از چیزیکه
گرا و اشیا بلغم انگیز خوردن خواهد و تدبیر دفع نقصانی اخلاط ثلثه آنست که بر هر چیزی که خاطر چنین مریض میل کن همان چیز را خوردن و به اگر سبب و معات
ترش نقصان شده باشد سینه در کند و دل بزرگ و تیر باند و تشنگی زیاد شود و آرزوی خوردن نیشکر و شوربای گوشت و گوشت آهو و شتر و
روغن ستور و شیرینی و شکر و آشام بهنج و مالکات کند کسی را که خون نقصان شده باشد سینه در کند و پوست اندامش خشک و سرد گردد و چیزیهای
ترش و سرد خوردن خواهد و گماهی اندام سست شوند و گوشت خون آلوده که آنرا بانگ یار کرده باشد طلب کن و آنکو را زور خوردن خواهد اگر
کسی گوشت کم شده باشد بصره و لب و سر بندگاه و محل مخصوص و ران و سینه و پهل و ساق و شکم گردد و نش خشک شود و وجود در کند و گما
سست شوند و آرزوی چیزیهای ترش و چیزهاییکه از اجزات سازند کند و گوشت درنگان خوردن خواهد و کسی را که چربی کم شود علت پدید یاده
گرد و بندگاه خالی و وجود خشک گردد و آرزوی خوردن گوشت و چرب کند و در شرح سست گفته من مذکور است گوشت حیوان خالی کند و آنکه در آب
و کناره آب بماند خوردن خواهد کسی را که استخوان نقصان شده باشد در استخوان پیدا گردد و دندان و ناخن بریزند و وجود خشک گردد و آرزوی
مالکات و چیزی آبی کند و گوشت را که بر استخوان خفیه باشد و مغز استخوان را خوردن خواهد و اگر کسی را مغز استخوان کم شده باشد آب می نقصان گردد
و در بندگاه پیدا شود و استخوانها نیز در گن و بوی ترش شود و آرزوی طعام چیزیهای ترش و شیرین را خوردن خواهد و اگر کسی را آب منی کم گردد و در مجرای خفیه
چیز و جمل کردن تواند و اگر جمل کند بیدار و میری انزال و اندک آب منی بریزد یا بجای منی خون افتد چنین کسی خایه خروس و طاوس و جانوران
خانگی و آبی خوردن خواهد باید که از چیزی که منی زیاد شود آن چیز را خوردن خواهد و اگر کسی را غائط کم شده باشد سینه و پهل و در کند و با و از
در و فو و شکم و پا از بالا بر آید و در و چغیر کسی آرزوی خوردن سبزی و گوشت طاوس و ماش و جو کند و آنرا که بول نقصان شده باشد و در
مشت و در و بول اندک کند و بشیر و بشیر و بشیر و شربت کنار و باد رنگ و خیار و مالکات آنکس آرزوی شود باید که آنرا از چیزهاییکه بول را زیاد

نحوه رانندگی که خوی اندک شود و این مویهای اندام سخت شود و چرم خشک و در دست چربی نهاده و خوی نیاید و آرزوی مالیدن رغن به اندام و خوردن شراب کند و برای شستن و خواب کردن محلی خوابد که در آن محل باد و سرسبز چیدن کسی را و رغن بر وجود مالند و گرمی آتش برسانند و اگر عورت را خون غلیظ نقصان شده باشد بمقتادی که خون غلیظ میسرید نه بدین و یا خون بر عادت بسید لیکن اندک رود و در رمل مخصوص خیزد و آرزوی خوردن چیزهای تیز و ترش و نمکی و در پیغم و میوه سبزی کند باید که اشیای گرم چنانچه شراب و کج و ماس و مانند آن خوردن و بهند اگر عورت را شیر اندک شود و پستان سبک گردند و آن عورت را بر خوردن شراب و جرات و شیر و غله شالی و رسال و مای آرزو کند باید که چیزهای ملغم انگیز خوردن و بهند اگر حمل از قاعدی محتاج کم شود و در شکم پدید و شکم حامله بلند نه نماید و حامله آرزوی خوردن شیخ مای و چربی و غله و رسال کند باید که چنانچه خوردن و بهند و چنانچه تیز فائده علامات زیاده و اخلاط و دعات و جز آن و اشیای که از خوردن آن انجیر زیاد شود و گفته می آید اگر کسی را باد و زیاد شود و چرم و لاغری و سیاه شده بلز و اشیای گرم را آرزو کند و اندام جایجا بجد و خواب نیاید و زور نقصان شود و غايط سخت گردد و اگر کج زیاد شود و وجود زور گردد و سوزش پید آید و اشیای سرد را آرزو کند و خواب اندک آید و بهوشی پیدا گردد و زور نقصان شود و بواسن خشونت گرد و بول و غايط و چشم و ناخن زرد شوند و اگر کسی را بلغم زیاد شود و بول و غايط و ناخن و روی سپید گردند و وجود گران گردد و ناخوشی و بیقراری نماید و گریه و استیلا چشم که آزارتند را گویند پیدا آید و خواب زیاد شود و سوزش دل پیدا آید و اگر س زیاد شود و بقراری حاصل آید و از دهن آب نرود و اگر خون زیاد شود و وجود چشم عمل گردد و در گها پر خون نمایند و اگر گوشت زیاد شود و سینه و سرین و ران ساق پر گوشت نمایند و وجود گران گردد و اگر چربی زیاد شود و وجود چرب نماید و شکم و بول پر شوند و دمه و سرفه و مانند آن پیدا آید و از اندام نیز لوی پیدا آید و اگر استخوان زیاد شود و پر شوند و دندان و ناخن موی زیاد گردند و اگر استخوان زیاد شود و منی افزون گردد و تمام وجود جسم گران نماید و اگر منی زیاد باشد سنگ شان از منی پیدا آید و آب منی روان گردد و اگر غايط زیاد شود سخت چربی شکم پیدا آید و آب منی روان گردد و شکم در دکت و اگر بول زیاد شود کرات آید و بول در و کن و اگر خوی زیاد شود و از وجود لوی پیدا آید و خارش شود و اگر خون غلیظ بسیار شود و خون غلیظ بسیار روان گردد و لوی آن درشت آید و وجود در دکت و اگر شیر پستان زیاد شود بسیار سخت و تر و پر گردند و شیر روان گردد و پستان نیز در و کن و اگر حمل از قی و معتد و زیاد شود و شکم نیز قی و معتد گردد و وجود آس گیر و برای دفع زیادتی آنچیزها دار و یکم موجب قی و اسهال یا ناس یا اعتدال اخلاط و ثلثه باشد مناسب مرض دیده بدین که باعث اعتدال رود و چون یک دعات در مرتبه سابق باشد زیاد شود و دیگر دعات را که مرتبه متاخر و زیاده است چنانچه از زیاده شدن رس خون زیاد شود و اگر خون گوشت از گوشت چربی و از چربی استخوان از استخوان غری استخوان منی و هر دعاتیکه از طبیعت زیاده است باید که بعلاج او را طبیعتش آرد تا خلاصه هفت دعات مذکور روح حیوانی است که او را اطباء این اوج گویند که بدان حیانت و قوام و طبیعت او باطنیه بدست اطباء آنرا بل نیز نامند و آن چرب و سپید و سرد و وسیع السراست است و صاف و نرم و خفیه نه است و آنرا قهری گویند و در طلب هر که است که اوج مقداری زردی و لعنی نیز دارد و زیادتی آن موجب قوت و اعتدال بدن است و نقصان آن موجب فساد بدن است و در طلب فساد اوج گفته می آید بداند از سیرین زخم و نقصان شدن کی از هفت دعات و انده و فک و زور و حرکت کردن زیاد از مقدار قوت خود و اگر اوج برینه نوع است که انتقال آن محل خود که بندی آنرا البس گویند و دوم تغییر حال آن بسبب پیوستن بادی اخلاط زشت است که آنرا باید سینه و سوم کم شدن از مقدار خود که آنرا آجی گویند و علامت انتقالش از محل آنست که جمله نگاه وجود است شوند و اندام در و کن و اخلاط نیز از مقام خود انتقال کن مردم را در هر کاری سستی ظاهر گردد و علامت تغییر حالش آنست که وجود مردم گران گردد و بدگاه سخت شوند و آس بادی پیدا شود و گوشت در بدل گردد و آرام نباشد و تندر خواب زیاد گردد و علامت نقصانی آنست که بهوشی روی نماید و لاغری و یاوه گوئی پیدا شود و چون سخت کم شود و مردم بمیرد و اگر علامت انتقال تغییر اوج ظاهر شود برای دفع آن علاج رسانین یا چکن که هر یکی در فصل آن گفته خواهد شد و اگر علامات

کمال نقصانی بیند و او را دست و پایی از اخلاط و دوات و خاک و زور و یکی نقصان شود و آنکس از زوری چیزی باشد که تعجب زیاده و بی آن چیز که نقصان شده است بود باید که او را همان چیز که بر آرد و دارد بدیند و علاج دیگر که موافق بود و نیز بکنند تا با عتدال آرد و کسی که نقصان نیت و معات با زور و آرد و باشد عمل تباه شود و از کار و بار باز ماند و زور کم شد و شد آنکس از علاج کردن مفید نباشد بدینا که مردم از خلل طعمه هم فریب میشوند و هم لاغری کنند و چون هم چیز با باغ و انگیزه بخورند چنانچه شیرین و چرب و پر خیم یاد برده می یارند و زور و حرکت نکند و خواب در روز که در خلل طعمه خام ماند و از شیرینی و چربی خود هم در زیادت گرداند مردم را جسم گرداند و جسم را و هم شتاب آید و تشنگی زیادت باشد و گرسنگی و خواب و خوشی افزون شود و از اندام بوی بد آید و در حالت خواب و بیداری از بلند آید و تن گران نماید و سخن گران گوید و چربی نرم و نازک است از آن سبب مردم فریب چند آن کار کردن نتواند و چون کف و چربی منافذ و رونی بسته گرداند بدان سبب جسم چند آن جماع کردن نتواند و معاتهای دیگر در آن چندانی افزونی نشوند پس قوت نیز آنرا اندک باشد و مرگ او هم یکی از این زحمتهای بود و پاره پاره می شود که آنرا بکند و از اندام افتند پایه تپ یا بکند و ریخته رده و یا زحمتهای بادی و در غلبه که او را شود و نیز زور باشد زیرا که منافذ و رونی بسته شده اند پس چنین کسی را شاید که از خوردن چیزی که از آن چربی زیادت شود احتراز نماید برای دفع جسامت مذکور علاج از سلاجیت و گوگل و بول ماوه گاوه و بلباده و بلبله و آمله و سونش آهن و رسوت و شند و جو و منگ و کور و جنگلی شامخ و کنگری و از چیزهای خشک و سبک و تیز و گرم و سخت که آنرا بر و چرکین و چیزهایی که اخلاط جمعه و معات را جدا کرده و در کنند و آنرا به میدان گویند چنانچه اشپای شور بهر که دست و پاره بطنیکه شاید بکند و زور و حرکت بسیار کند و حقه لیکه آنرا نیز گویند مفید است و چون مردم اشپای با دانه های نام بخورد و زور و حرکت و جماع و غصه و اندوه بسیار کند و در خواندن بدم مشغول باشد و فکر کند و شب بیدار ماند و تشنگی و گرسنگی بکشد و معاتهای از نقصان گرداند و اندک خورد و خلل طعمه اش خشک گرداند و بعد شربت در وجود و سبب قوت خود آرام و خوشی پیدا نماید پس مردم فریب نشود بلکه لاغر گردد و گرسنگی تشنگی و سردی و باد و یار آن کشیدن نتواند و از بی قوتی آن زحمتهای که او را حادث گردند باز و ریز بوند و مرگ او یکی از این علتهای دمه و سرفه و کیه و ک و پییده و علت شکم و کم گرسنگی و کوبه و کتیت باشد پس مردم را شاید که از چیزیکه از آن لاغری پیدا آید احتراز نماید و اگر لاغر شده باشد باید که دود و صبی و کیه و کاکلی و اسکند و ویدار و ریک و سرون و ستر اول و بر یار و گلشکری و کنگری و اشپای شیرین چنانچه میانش خواهد آمد و شیر و خجرات و گوشت شالی که در سر را بریده باشد و سختی و گندم بخورد و در روز خواب کند و از جماع احتراز نماید و زور و حرکت بسیار نکند و حقه تپکین در کار برداند و بهر چیزهایی که موجب فریبی اند و چیزهایی که موجب لاغری اند علی اقتضای بکار بندند و خلل طعمه را هم معتدل بحال باشد بدان سبب وجود او سیاهانی باشد نه سخت فریب و نه سخت لاغری و در کارها او سستی نباشد و گرسنگی تشنگی و زوری کشیدن نتواند و آدمی سخت فریب و سخت لاغری نیست و وجود سیاهانی نیک است و از مردم سخت فریب لغو بهتر است و معات و اخلاط ملته و بول غائط را حدی معین نیست زیرا که جوهای مردمان یکسان نیستند کسی فریب و کسی لاغری و کسی بزرگ اندام کسی خرد است و ایشان هم یکسان نمی مانند پس مقدار اخلاط ملته و معات شان ممکن نیست که یک حد بود و نیز اعتدال اخلاط معلوم نمیشود و اگر آنکه چون مردم صحیح البدن باشند و نه که اخلاطش را براندا و چون مرضی پیدا آید آنست شود که اخلاط کم و بیش شده اند و علامت و تندرستی آنست که دل خواص خمس برجا باشد و بوی و سبک بوده باشد و خلاف این علامت مرض است و نگاهد شست محبت نیکو باید کرد و بهر شخصی را که اگر از معات چیزی کم شده باشد علاج کند که از آن و معات ناقص یادت شود و اگر چیزی از اخلاط زیادت شده باشد علاجی کند که آن زیادتی او را دور گرداند تا بدم صحیح البدن تندرست باشد و الله اعلم بالصواب فصل چهارم در کیفیت اجتماع غلبه اخلاط ملته و خون و حر و سردی و اثر آن و این فصل را بر زبان هند برن گویند بدانکه قوام بدن به باد و بلغم و خلط است چنانچه خانه قائم استون باشد و هم از جهت این محنی بدن را بر سستی نامند و اگر اینها از اعتدال برون آیند بدن تباه گردد و بعضی گفته اند که قوام بدن به چهار چیز است سه این مذکور و چهارم خون اکنون مقامات اصلی یاد کرده ام و این مقامات با دو کتر و دیر است و مقام اصلی نیکه میان معده که آنرا بکواسی گویند و میان معده و محل بلغم جای طعام خام است و از بالای

و بر دیگر تانات جای معده است و هر یکی از سه خا طبع قسم است و هر یکی محل مخصوص است مقامات با و یکی آنکه گفته شد و دوم ناف و سوم دل چهارم
 گویند پنجم بندگاه و مقامات تلخه که با هر یک از سه و دوم دل و سوم ششم و چهارم چرم پنجم مقام اصلی که بالا ذکر افتاد و مقامات بلغم که سینه دوم سر سوم حلقوم
 چهارم بندگاه و پنجم مقام اصلی که ذکر کرده افتاد و این هر دو قسم یعنی بلغم و تلخه مثل آفتاب و ماه تاب اند و با و هر دو در محل های بر گونه هر سه محافظت
 وجودی کنند سوال آتش معده همین تلخه است یا از تلخه جا جواب آتش معده غیر تلخه نیست زیرا که تلخه آتش است که تا پاکت فم حلقه سینه که آتش
 میکند پس حاجت بدی باشد بسوی اثبات آتشی درای تلخه و نیز چون آتش معده نقصان شود و برای آن تا جای که موجب زیاده و بی تلخه باشد کند
 و چون آتش مذکور سخت زیاده میشود علما می کنند که تلخه را بنشان پس معلوم شود که آتش معده غیر تلخه نیست و چون تلخه مذکور کار آتش میکند پس
 او را الکی نامند و در تلخه های سابق مذکور است که آتش معده از تلخه جدا نیست و تلخه که در میان بکواسی و آماسی است عین تلخه از حرارت خود طعام و انعامات
 به هم می کشد و غلط و بول و غائط را جدا می سازد و از مقام خود در تمام وجود کار آتش میکند و این تلخه را یا چاک الکی یعنی آتش به هم می کشد و نمی نامند
 تلخه که دیگر و پیه است رساله یعنی خلصه طعام را رنگ لعل میگرداند و این تلخه را چاک الکی آتش رنگ گفته اند گویند و تلخه که در دل است غفل
 آرزو و پیری را پیدایی آرزو و این تلخه را سیا و صفا الکی گویند یعنی اختراع کننده آرزو و با و تلخه که در چشم است مینایی پیدایی آرزو و این تلخه را
 لوجا الکی یعنی آتش مینا نامند و تلخه که در چرم است آنچه از خون مثل آن بر وجود و اندکی در او گاه آن نشیند آنرا پنجه میکند و رنگ جو در اثرش
 و این تلخه را الکیون بهر چاک الکی یعنی روشن کننده و چون مانند الکیون خاصیت و مزه و رنگ تلخه گفته می آید بد آنکه مزه تلخه نیز است و بوی بد دارد مثل
 بوی گوشت گنده اگر خام باشد رنگش سبز بود اگر پخته شود زرد گردد و گرم باشد و مزه اش صورت تلخ بود و آنکه نیکو پنجه باشد مزه اش قدری ترش بود
 و جای بلغم آماسی است بدان سبب که بلغم سرد است بالای تلخه بجمکت خدای تعالی جایافته است چنانچه دیگر پر آب که بالای آتش نهد آتش را بر شدن ندید
 پنجه شود و پنجه بلغم آتش تلخه را بر شدن ندید و از حرارت آن طعام پنجه میگرد و و آماسی که جای بلغم است آتش تلخه را بر شدن ندید و در قرار گاه
 اول از آن طعام است از پنجه بلغم مثل آب طعام را نرم و تر میکند تا از موضع گرم شود و طعام آنجا شیرین و چرب و نرم باشد و گشت نیز سرد و شیرین است و است
 آنکه خاصیت آب و از دور تمام و خود تری میرساند و بلغم که در سینه جای می آید در بندگاه هر دو کثیف و غور و سرد و چسبن است بقیوت خود می آید
 با خلصه طعمه پیوسته دل را نیز محکم میگرداند و بلغم که در حلق است زبان از ولادت غر و نهی می آید و آنکه در سر است مغز را محکم گرداند و بر میگرداند و سرش
 قوت میرساند و بلغم که در بندگاه است جمله بندگاه گرفته می آید و در بلغم رنگ سپید دارد و سرد و گران و چرب و خفنده مثل صمغ است و مزه شیرین و این
 و بلغم خام مزه کمی دارد و مقام خون و دیگر پیه است و خون نه چندان گرم و نه چندان سرد است و مزه شیرین دارد و چرب و گران است و رنگش لعل است و بوی شیرین
 همچو بوی گوشت خام چنانکه تا پاک انگیزد و از چربی که تلخه زشت شود و خون نیز از آن چسبیده شود و محل های اخلاط که بیان افتاده است اخلاط مذکور نیز به
 جمع میشوند و نشانی های جمع شدن اینها و فصل شش مزه و فضول سینه ذکر کرده شده اند علامت جمع شدن با و آنست که شکم سخت شود و
 اندام گران گردد و خوردن و آشامیدن چیزهای با و انگیزه خوش نه آید و علامت جمع شدن تلخه آنست که رنگ اندام زرد گردد و گرمی اندک پیدا شود و
 چیزی که تلخه انگیزه باشد خوش نیاید و علامت جمع شدن بلغم آنست که وجود گران شود و کاللی پیدا آید و چیزی که بلغم انگیزه باشد خوش نیاید هر وقتیکه بر نهند
 که جمع شده است هر آن وقت علاج کنند و اول وقت علاج همین است و اسباب هر روز شدن اخلاط گفته می آید بد آنکه هر وقتیکه مردم میگرد
 یا بسیار زور و حرکت و جملع و یا بسیار خواب و یا بد و یا از بلندی بیفتد و یا جست زدن و یا بسیار پهلوی دارد و یا سواری اسب و یا بلند
 بسیار کند و پیاده در راه بسیار رود و یا اشیای تیز و تلخ و زشت و خشک و سبک یا سرد و یا از منبری خشک و گوشت خشک تخم حصه و کور و کشتی و کشتی و
 شایخ و بسیاری و سنگ عس و اره ری و مشک هر گونه باشد و سبب و چیزهای بارها خورد و یا فاقه کند و یا گاهی اندک گاهی بسیار خورد و در حالت
 بیخوابی یا باد و بول غلط یعنی وقتی و آروغ و آب دیده نگاه دارد و یا پز زرد گردد و دو هنگام پرشکال و سرد و هنگام باریدن باران و غیره وقت و در غیر وقت

و مانند اینها ظاهر گرداند اگر پایی و آینه غلبه شنید یعنی سیلیا و کتبات و با و کتک مثل اینها ظاهر شود و اگر تمام وجود در جنتهای تمام وجود اینها چنانچه جز آن
عادت کنند و چون غلبه بود از تجاها از حال خود محلی قرار گیرد و پوزور شود و علامت مرضی که از غلبه خاطر بیشتر خواهد شد ظاهر گردد و درین وقت علاج میباید کرد
تا مرض مذکور حادث نگردد و این چهارم وقت علاج است و نشانه های امراض که پیش از حدوث امراض ظاهر میگردد و در باب علامت علاج گفته خواهد شد و چون
رحمت ظاهر میشود باید که بمردم پدید آمدن رحمت علاج بکند و این پنجم وقت علاج است چون مرض قرار گیرد و کمال برسد از حالت او و شوار باشد و الوقت آخرین
در شش اوقات علاج اگر درین وقت از علاج تاخیر کنند مرض دلاور شود و حکیمیکه جمع گشتن اخلاط و زور آوردن آن و محل جمع و شراست کردنش و وجود و مقام
اگر فتن اخلاط بداند و مرض را بشناسد و بداند که کرام وقت خلط حار و یافته است آنرا حاذق تواند گفت و آنکه آنچیز را نداند حاذق نباشد اگر طبیب
وقت جمع شدن اخلاط را نداند و اگر در خلط غلبه کند و آنچه موقوف بر غلبه است آنرا پیدا کردن متواند اگر درین وقت دلاور شود و زور آورد و در وجود و ملت کوزه جنتها
گویند که این پدید آمدن شش وقت علاج گفته شده است اگر در وقت سابق علاج نکند و اوقات متاخره بترتیب مذکور قوتی نگردد فائده چهارم است که از آن اخلاط
می آید یکی خوردن دوم فعلها چنانچه زور کردن و بسیار گفتن و دودیدن و بی کردن و بسیار بودن سوم زمان چهارم مکان و خلط گاهی از مخالف هر چهار گاهی از
سده و گاهی از دو و گاهی از یکی که غلبه آورد و اگر از غلبه یک خلط رحمت پیدا شود و برای یکی تدای کند و اگر دو خلط یا سه خلط یا چهارم بسته و غلبه نموده رحمت
پیدا آید و میان ایشان هرگز روز زیادت باشد برای او چنان علاج کنند که زورش دور شود و دیگر اخلاط زور آوردن نتواند و الله اعلم و حکم با بصواب
فصل یازدهم در بیان نشانه های که از آن معلوم میشود که چنگی دواندیرست یا لاودا و این فصل سسی به پیریت و پیریت برن یکبارگی
بدانکه پیش از موت البته نشانه های موت پیدا میشود گاهی معلوم میشود و گاهی معلوم نمیشود و بدانکه طبیب حاذق نباشد یا آنکه طبیب غیر تشخیص آن توبه نکند
یا بسبب آنکه بحدوث شدن نشانی مذکور مجرد معلوم نگردد و چون نشانی موت حادث گردد البته مریض بمیرد مگر به علاج رسان یا بدعای
زاهد که مستجاب الدعوات باشد گاه است که نمیرد نشانی موت ستاره نخست ماند چنانچه اثر نخست ستاره در وقتیکه تاثیرش متعلق بدان وقت است
ظاهر شود گاه قریب و گاه از مدت همچنین اثر نشانی موت هنگامیکه تاثیرش متعلق بدو است گاه قریب گاه بعد ظاهر نماید باید که طبیب وقت نشانی
موت کوشش بلیغ نماید که اندک نشانی موت ظاهر شده است از علاج احتراز نکند اگر علاج نکند متمم به نامبارگی گردد و هر نوعیکه مزه و رنگی که مناسب
چنگی نباشد علامت مرگ بود و چنگی که از غلبه باد باشد بوی آن نیز که مناسب آنست چنانچه سندی و فلفلی می آید و آنکه از غلبه تلخ باشد بوی آن چوبه
خود که آنرا همچنین گویند باید دید و آنکه از غلبه کف باشد بوی آن مثل بوی گوشت خام ماند و آنکه از غلبه خون باشد بوی آن مثل بوی آهن باشد و آنکه از
غلبه باد و تلخ باشد بوی آن مثل بوی ترارشالی ماند و آنکه از غلبه باد و بلغم بود بوی آن مثل بوی کتان شاید و آنکه از غلبه تلخ و بلغم بود بوی آن مثل بوی عن
کبی و آنکه از غلبه اخلاط ملته بود و در آن هر سه نوع بوی هر نوعی از آن در خلطی مذکور است می باید که اگر از چنگی بوی شراب یا بوی عود یا رغن سستو یا کلای
یا گل نیلوفر یا بوی صندل یا چند یا دیگر خوشبو یا همچنین بوییکه گاهی تشمیره باشد آید آن چنگی را لاودا دانند و این علامت مرگ است و اگر از چنگی بوی
مثل بوی اسب یا سگ و زراغ یا گوشت خشک و گنده و گرم و اودس یا بوسیکه از زمین وقت زدن تیر شک پیدا آید ظهور نماید آنرا نیز
لاودا شمارند و هر چنگی که از غلبه تلخ باشد رنگش مثل زعفران و مقداری سیاه نماید و سوزش نکند و نیز در درون نباشد آنرا هم لاودا شمارند و چنگی که از
غلبه بلغم بود و سخت بود و خارش کند و رنگش سپید باشد و چرب بود و سوزش و در بسیار کند و آن نیز قابل به شدن نیست و چنگی که از غلبه باد باشد و
رنگش سیاه بود و اندک اندک ریح رقیق از آن بچکد یا در مقام خطرناک باشد و سوزش بکند و هیچ در درون نباشد آن نیز به ناک و چنگی که از آن خرخره آید
یا دسبک خیزد و سوزنده باشد و چنگی که بالای چرم و گوشت باشد از آن باد با و از زیر آن آید و آنکه در مقام خطرناک نباشد اما در بسیار کند و آنکه درون
آن سوزش بود و بیرون سرد بود و آنکه عکس این بود بیرون و چنگی که در اشکال سنان یا نیزه و یا عظم یا گردن یا سب یا سب یا گاو یا شغل خان دیده شود و یا
چنان نماید که بر او ریخته اند و چنگی که در مقام خطرناک پیدا شود و خون ریح از آن بسیار شود و گوشت و زردی بسبب آن نقصان شود و در هر فردی از اینها

استقال گفت و در هر محوئی نام یک از دو رو و محل آمده باشد آنرا دو چند بگیرند و در وی لو اگر یکسان بجای فطرت با دار و باتیزی و خواص خود بماند و کنگر اولی
بعد از یک سال خاصیت نقصان شود و روغن ستور و روغن کنج پنجه باشد بعد چهار ماهه خاصیت اینها کم شود و غلظت از روغن و از آنکه سبب است
بهضم و راید و از یک سال قوت کم شود و اگر چه قوت آنها با بر ماندگی کم نشود بلکه زیادت گردد و چنانچه چاشنیها و جله گوسر پاکشده و دما تا کشته شود
زرد و نقره و جز آن درس فائده اگر طبیب و درمچونیکه بالا گفته شده اند یک دار و یار و در وی مخالف مرض مزین عین بجای آن از یک موافق شراب
استقال گفت و الله اعلم بالصواب فصل نوزدهم در اسمای معنی دار و اینکه مصلح است یا مضر است یا نه که هر دار و وی که خلط روده
بهضم نکند لیکن اگر سنگی را زیادت گرداند آنرا بهندی او بین گویند چنانچه سولف و هر دار و وی که خلط روده را بهضم کند و اگر سنگی را زیادت نکند
آنرا پاچین گویند چنانچه چتره ناکبسه و هر دار و وی که سنگی را افزاید و خلط روده را نیز بهضم گرداند آنرا او بین و پاچین گویند چنانچه خیره و آنکه
از خلط رافاسد نکرده اند و سیرین نکشد بلکه اگر خلط زیادت شده آنرا با غلظت را بر قرار دارد و آنرا استخس گویند چنانچه گوی و او یک خلط
را پنجه شکسته و فریزد و آنرا اناموس نامند چنانچه بلبله و آنکه غلظت را بختن ندهد و فرود اندازد آنرا سفس گویند چنانچه کزالد و هر دار و وی که خلط خام را و
بول را بسبب غلظی یا نفوان جای خود چفشیده و سخت شده مانده باشد و فریزد و آنرا اسپیدان گویند چنانچه کنگی و هر دار و وی که غلظت پنجه و خام را بکشد
فریزد و آنرا رچین گویند چنانچه نسوت و هر دار و وی که تلخ و بلغم ناچخته را و طعام غیر بهضم شده را قی کنند آنرا پا و لب گویند چنانچه سینه چل و
هر دار و وی که خلط را از مقام خود برده یا بالا یا فرود یا هر دو طرف اندازد آنرا سفس و صحن گویند چنانچه بنال و هر دار و وی که تلخ و بلغم و چربی و خون بماند
آنرا که در تن چفسنده باشد بقوت و تیزی خود خراشیده و در گرداند آنرا چندین گویند چنانچه شده و آب گرم و بچ و وجود هر دار و وی که زمین و نخل با
و از گرمی خود نرمی و نرمی و ملاهی را در گرداند آنرا کراسی نامند چنانچه سند می و زیره و کپسل و آنکه رحمت ضعف و دیگر امراض دور کند و جوانی را
برپای دارد آنرا رساین گویند چنانچه گوی و دوسوختی و گوگل بلبله و مانند این چیزیکه بسبب هتعال آن رغبت بر زبان باشد و آب منی افزاید
آنرا پاچین نامند چنانچه گلشکری و تخم کونچه و هر دار و وی که منی را افزاید آنرا نام سکران گویند چنانچه موی و سگنده و شک و ستاول و خیرگی
عورت بریزد آنرا رچین و روان گویند چنانچه بارکنانی و آنکه مساک منی آرد و آنرا اسپیتخن گویند چنانچه جوزویه و مانند آن آنکه نقصان کند
آنرا سکر چچی نامند چنانچه بن و آنکه در منافذ نیک چنانچه در مسام در آید آنرا سو حجم گویند چنانچه نمک شده و روغن نم و روغن بیدار چچی و روغن
در تمام وجود در آمده بهضم شود آنرا یوالمی گویند چنانچه نیات افیون و مثل این و هر دار و وی که مذکوره است گرداند و اوج را از دمات جدا گرداند آنرا
بکا کچی گویند چنانچه کورسوی آرد و سپاری که وقت سخت شدن بهوشی آرد و آنکه غفلت بپوشد آنرا مذکاری گویند چنانچه خمر و مانند آن و
هر دار و وی که از قوت تاثیر خود خلط را که بنا فاذنلی جا گرفته بود از آنجا دور گرداند و آنرا پاکتی نامند چنانچه پیل گرد و بچ و هر دار و وی که از رخت
و گزنی خود گامی را که مجرای خلاصه طعام اند مسدود ساخته اگر فی در وجود پیدا کند و آن را بکلمت می گویند چنانچه جرات گاویش و مانند آن
والله اعلم بالصواب فصل بیستم در معرفت نبض این فصل استنباطی بر یکچنانچه نامند بدانکه در پنج نر انگشت دست یکی است تا بعضی از حرکت او مرض و صحت
تن معلوم میشود اگر باد و رو و غلبه زور کرده باشد رگ مذکور مثل دیوچه مار بجهد اگر تلخ زیاد شود مانند زراغ و غوک کنگر بجهد و اگر بلغم زیاد باشد
آهسته مثل بط و کبوتر بجهد اگر تر سه خلط زیاد باشد یعنی سنیا شود رگ مذکور مثل لاده و در راج و در لچ روان شود و اگر گامی تیز و گامی
نرم بجهد بدانند که در خلط زور آورده است اگر رگ مذکور مثل خورشید بگردد و محلول نمیدارد اگر گامی رگ مذکور از جنبش بماند و گامی بجهد آن نشان
مرگ است اگر سخت است و سرد باشد آنهم علامت مرگ است اگر تپ زور آرد رگ مذکور تیز بجهد و گرم باشد و از غصه و غلب شدن بر
عورت نیز بجهد و از اندیشه و ترس رگ مذکور باندک زور پاز یک دار بجهد و اگر کسی را گزنی و دمات نقصان شده باشد سختی زیاده
و اگر غلبه خون بود رگ مذکور گران و مقداری گرم نماید اگر افرامت خلط روده باشد سخت گران و جد و کس اگر سنگی زیاده بود و غلظت آنکس سبک شتاب روزه

و کسی را که قرار فرحت باشد نبض رگ او با قدری زور و آرام مجدد آنکه گرسنه باشد نبض و شتاب و دوالله اعلم و حکم فصل بیست و یکم در بیان احوال و کیفیات ترکیب آن این را پس می بینی به یون و رب کباب یکسانی است بدانکه از جمله اروای قی موسس اینگونه اندیازند بیخیل خشک کرده و اساخته مقدار یک پیل یعنی حکما نیم پیل گفته اند از در جوش خجوه یا آگ یا نم اندازند مقداری شده یا نمک یا کرده بنوشانند می شود اگر مغز سیخیل خام هم برین در یکی ازین جوشها انداخته بنوشانند می شود نوع دیگر مغز سیخیل خام آس کرده جوش پوسری یا بکاین انداخته قدری شده و نمک سنگ انداخته بنوشانند می شود نوع دیگر سیخیل پیل برنج و کنی بر مقداری که شاید گرفته در آب گیسو شش خنیا این جمله باشد انداخته کلهجی نچه بخوراند می شود نوع دیگر و ما چون بدانند که مغز سیخیل نچه شده است یعنی آنکه سخت تر باشد و نه سخت زرد باشد بسیار یکجا کرده و در کاه و میوه گریه بندند و از او رگن چوب و باز در کلهجین بگریزند و در کاهت جو و یاد را بنار ماش یا نمک یا شالی هشت روز بدارند و بده بکشند و چتهای آن کشیده و در آفتاب خشک کنند و بده که بجا کرده سنگ و در شمشیر یا جرات داده گاو یا لیده باز خشک کنند و در آن یک نگاه دارند و بوقت حاجت مقدار یک کشت با آنگونه بگریزند که ناخن با گرفتن مشت و گرفت دست پنهان شوند و در طلب حرکت گفته است آن مقدار یکی می آرد باید گرفت بعد از آن در جوش پوسری یا در جوش داروی آرد از وای گوید و از او کن که در فصل اشیا که خط فاسد را برون افکنند مذکور است که جوش مذکور گرم باشد تخم مذکور بماند و یک شب نگه دارند و وقت صبح باز مالیده و در جوش پوسری بنفشه و نمک سنگ انداخته بنوشانند و در بعضی ارجح جانب شرق یا شمال کرده بنوشانند و خای قناری را با و کنند و صدقه بدهند ازین می شود و علی الخصوص این تدبیر برای دفع تب بلغمی و دفع زحمت پرنسیا و سرفه و آنته بدیهی بختگی که در حش طرف درون وجود باشد مغیبه ترست و اگر ازین داروی نشود و بگریزند پیل را زردی و سرفه زرد و نمک سنگ مساوی الون گرفته آس کرده و در آب گرم انداخته بنوشانند و می کنند یا با دام که غلبه خلط برون افتد و بماند صاف شود و هر که از خلط غلبه سخت کرده باشد و هیچ نوع می نشود باید که مغز سیخیل سیخ خشک کنند و بدارند و بده چند صد و سیخیل کوب کرده بچاش و سیخ مغز سیخیل آبست و دیگر تب ازین جوش بدیند و در خشک سازند و قدری ازین حق در جوش سیخیل انداخته بنوشانند می شود نوع دیگر مغز سیخیل او شیر یا ده گاو جو کوب کرده اندازند و بچاشانند و بالائی شیر مذکور را با شمشیر بخوراند ازین نیز می شود نوع دیگر هر که از حمت کتبت باشد و خون با سال افتد و دل تپاک بود و بخت دفع آن مغز سیخیل در شیر بچاشانند و بالائی آن فرو آورند و بده و در آن شیر برنج انداخته نرم بنیزند و آنرا با بالائی مذکور بخوراند ازین می شود و خامه تمام حال آید نوع دیگر مغز سیخیل شیر یا ده گاو بچاشانند و بداران جرات کنند پس چاک ده مسکین و آن سکمه نفس را بخوراند می شود و هر که از وین سائل باشد و علت قی و بیوشی و نمک که نوعی از دمل است بود برای دفع او جرات نیز بخوراند می شود و ماده علت برون افتد نوع دیگر از مغز سیخیل روغن بکشند و با شمشیر و نمک آمیخته بخوراند می شود و در طلب حرکت گفته است برای قی کنند ازین در جمیع داروهای قی شده و نمک سنگ اندازند تا بلغم گرفته بریده برون افتد نوع دیگر مغز سیخیل خشک کرده آس کنند و در جوش حیوانی انداخته بنوشانند می شود و این هر دو علاج برای کسی است که تلخه انگس رجا می بلغم رفته باشد و مغز سیخیل اچوشانند و در جوش آن چون پلاید کن انداخته بنوشانند می شود نوع دیگر مغز سیخیل خشک کرده در جوش نم و یا آگ انداخته بنوشانند می شود و این هر دو نوع علت بلغمی از آنکه نوع دیگر مغز سیخیل او جوش گچکان آنکه روگها آمیخته بنوشانند ازین نیز می شود نوع دیگر گل خشک از آن بندال آس کرده و شیر اندازند و در آن شیر بگریزند که برنج انداخته نرم نچه بخوراند می شود نوع دیگر بار خام بندال خون یا شمشیر شده باشد و در شیر بچاشانند و بالائی شیر مذکور درون برنج می شود نوع دیگر چون بار بندال بزرگ شده باشد بگریزند و در شیر اندازند و بچاشانند و از آن جرات سازند و چاک زده سکین بخوراند می شود نوع دیگر چون بار بندال زرد شود آس کرده و در شیر بچاشانند و جرات ساخته بخوراند می شود نوع دیگر بار بندال را در آب بچاشانند و در شراب انداخته بنوشانند علاج مذکور برای دفع علت بلغم و نا آردی طعام و دمه و سرفه و پشه روگ و کیهوک مخصوص است اگر بار بندال مذکور نچه شده باشد مغز آن بطریق مغز سیخیل استعمال کنند و اندر جویانیه برین طریق بکار برند و دیگر قاقله تلخ را نیز برین ترتیب استعمال نمایند و گل کدوی تلخ را مثل سیخیل و کار بزرگ و کین کتبت

تر کرده خشک سازند باز پیش ببول آنرا تسقیه بدهند و چون کرده بدارند و بر طریق ترکیب نسوت استعمال کنند و بخوراند نوع دیگر بلبله نخته و رسیده که
بی علت بود بستان و تخم او و در کفند و بر طریق نسوت استعمال در کار بندند ازین جمله علتها دفع کردند و رساین ست و اگر این را مدام استعمال کنند
ازین جراحتیکه سخت زشت باشد و آبله برگردد نوع دیگر بلبله و بارنگ پیل گردونک سنگ سنه می هر همه را برابر گرفته و آس کرده با بول گاو
خوردن وین اسهال شود نوع دیگر بلبله و دیو دار و کوکچه و سپاری و نمک سنگ سنه می هر همه را برابر گرفته و آس کرده با بول گاو و نوشانند
همین نفع باشد نوع دیگر تخم پیل سنه می و بلبله را آس کرده و باقی که نخته آمیخته خوردن و بند و آب گرم بالای آن بنوشانند اسهال شود
نوع دیگر عسل و روهای بلبله یا دکن اجوشانیده جوش مذکور بستانند و در آن بلبله نمک سنگ آس کرده اندازند و بنوشانند فی الحال اسهال شود
نوع دیگر بلبله را باقی که نخته می یا با نمک سنگ اگر مدام بخورند گرسنگی زیادت شود و بلبله با در برابر او روان کن و آب منی را افزاید و چون کس
حدت کمال نبخشد و زحمتی را که از بدبختی یا بخوردن بسیار طعامهای چرب و شیرین شده باشد دفع کرد و آبله سرد و خشک ست تلخ و جربنی
کف هر سه را با بلبله و بلبله معتدل ست نه گرم و نه سرد و کت و هم را برابر با مجموع بلبله و آبله را تر بچله نامت فربه ترش و زحمت و تلخ و شیرین
چون آنرا بار یک آس کرده با روغن ماد و گاو بخوراند ازین جمیع علتها ی شکم این گرداند و اگر مدام بخورند جوانی را بر پاتی دارد و چنانچه طریق خوردن
بلبله گفته شده است همچنان اگر بارهای درختان دیگر که مسهل ست در کار بندند همان نفع بلبله دهد فائده بار کرد و اگر اینها نرسیدند بچنگلی
بستان و در زیر یک خشک هفت شب بنهان کنند بجهه کثیفه و خشک کرده تخم آن بستانند بعد و آب جوشانیده چنانچه روغن تخم
بید انجیر بکشند از آن روغن بکشند و یا در چرخ شلیل به روغن بکشد و این روغن برای اسهال بچکان که بحد بلوغت نرسیده باشد قدری می دهند
که اسهال رود و مفید بود نوع دیگر کوزه سندی پیل گرد و پیل از همه مساوی ست و آس کرده در روغن بید انجیر آمیخته بنوشانند و بالای آن اندکی آب گرم
خوردن و بند اسهال شود و مفید است نوع دیگر تر بچله را برابر گرفته بوشانند و جوش آن بگیزند و در دو حصه جوش مذکور یک حصه روغن بید انجیر نخته بوشانند
همین نفع دهد نوع دیگر روغن بید انجیر را در شیر یا در شوربای گوشت آمیخته بنوشانند و این برای اسهال پیرو صغیر و صغیر لاغر و نازک است
والله اعلم یا آنکه از جمله شیر یا شیر قوم برای اسهال مفید تر ست و اگر آنرا بغیر ترکیب و بی دانش کیفیت خوردنش نادانسته کسی آن را
بخورد و مانند زهر قاتل شمرند که فی الحال بپزد و اگر کیفیتش شناخته و دانسته چنانچه گفته اند بدان طریق بپزند این شیر قوم جمتهای بزرگ و
ویرینه را از شکم و گرداند نوع دیگر بید انجیر بزرگ و سرد و کثافی برابر جو کوب کرده و آب که هشت چندان باشد انداخته بوشانند چون
هشتم حصه آب بماند بستانند بعد و در جوش مذکور مقدار هفتم حصه آن شیر قوم انداخته و در آن کرده بالای آن کف نخته بنهند و خشک گردانند و بعد
مقدار یک دم یا دو دم یا سه دم روزی قوت و بی سال طبیعت مریض شناخته بپزند و بتر است که با ششای ترش چنانکه میگویند یعنی دوغ یا شراب
و مان اینها بپزند که اسهال شود نوع دیگر برنج شالی را مقداری و شیر قوم تر کرده خشک سازند بعد از آن برنج کلفتی نرم نخته بخوراند اسهال شود
نوع دیگر گلبه را در شیر قوم تر کنند و غلو نمایند و خشک سازند و وقت حاجت یکی ازینها خوردن اسهال شود نوع دیگر سیاه که نوعی از
جنس قوم ست و جوبلی و دکن و نسوت و کرد الی جمله مساوی گرفته و آس کرده و بول ماده گاو هفت تسقیه بپزند چون خشک شود آس کرده و در
جامه بیالان یا کل ادران پرورده کنند و سبکه نرم شکم باشد و ابروی کردن و اسهال رو طبیب را باید که بر طریقیکه ترکیب علاج شیر و باره پوست گیاه
مسهل گفته شده است از آن هر مرضی را دیده مناسب حال علاج کند نوع دیگر پنج نسوت سه درم تر بچله یکان یکان درم بزرگ یکدم پیل ناز و
جو کهار یکان درم بگیزند و جمله بار یک کرده و در روغن شهد آمیخته بپزند یا در قند موده کرده بپزند و این برای اسهال موم نازک بسیار خوبست
و درین هیچ پرهنی شرط نیست و ازین که لیه و پیچ و سرفه و پش و روگ و ناز و روی طعام و دیگر اکثر علتها می باد و بلغم و تلخه با اسهال دفع گردند و طبیب باید
که از روهای اسهال که گفته شده اند هر و روئی که مناسب حال مریض دیده از عقل خود یا روغن ستور یا روغن کنجد یا شیر یا شراب یا بول شیر

چنانچه گشتی را تنها ملاح روان کن! اکنون بیان هر چهار پای که چگونه باید گفت می آید. با آنکه طبیب مازوق و عالم که علم طب از حکمی کامل حاصل کرده باشد و بنحو بهترین وجهی حقیقت طب را فهم کرده بود و عمل علاج از حکم اهل ممارست دیده و خود تجربه آن پرداخته باشد و سبب است و پاک و مستقل نماید و آلات و ادوات از این غیر و همچون های هر نوع باید که بر وی موجود باشد و نیز باید که حکم از تائید و از غایت فطرت وافی خود کار کرده و ناکرده کردن توان و از نهایت خود مندی و وقار و حسن صافی خود و از رای راست و راستکاری و صلاح وافی خویش کارهای ستوده را پیش نهاد و مهمت و الوانت خود داشته بر حال مریض سعی کنایه یعنی بطور رساندن چنین طبیب یکپایه علاج است و دوم مریض چنان باید که آسوده نباشد و مرضش علاج پذیر بود و هیچ کشیدن و در وقت مشقت مرض اتاب تواند آورد و خاکست نباشد و مال را بدو و چنان باید که از لذایذ غذا و غیره خود را نگاه داشته و تن تواند بود و گفته طبیب را چنین مریض نیز یکپایه علاج است و سوم وار و نیک و در محل نیک پیدا شده باشد یعنی در زمین صالح و پاک رسیده باشد و ویران و وقت سعی بی از آنکه نوبه داده باشند گرفته بودند و خواستش مریض طبیب بران وار و بود و برنگ مزه و بوی اصلی خود آن بود و بمانده باشد و برپانده علت بود و بهوشی گوستی نیاورد و چون آن او و بیه را از جهت غرضی بدین اگر چه مخالفت آن غرض پیدا و باز سخت ضرر رساند و وقتی که باید داد و آن از این بدین چنین ار و می نیز یکپایه علاج و چهارم بیمار در مریض چنان باید که معتد و نیکو و دلسوز بر حال مریض باشد و در کار کردن شرم نکند و زور آور بود و در نگاه داشت مریض بهوش و در فرزند بود و چیزهای که از مریض صادر شود از آن که است کرده و نگر و تیار دارند و کور نیز در حق مریض گفته طبیب با اعتقاد تمام گوش کن و هر چه فرمانی عمل را در دنیا اصلاح کنی رواند از این چنین بیمار و از نیز یکپایه علاج است و الله اعلم بالصواب فصل هجدهم در ذکر اشیای که طبیب را پیش از علاج میباید دانست و این فصل را بهین بی اثر دیگر سنی نام است بدانکه طبیب را باید که علامت و رازی عمر مریض و در جانش و گرسنگی و فصل و جو مریض و قولش و سنه و دست و ساق که بیان اینها درین فصل گفته می آید و پر گشت که بیان آن در فصل تشریح اعضا گفته خواهد شد بطریق نیک و بعد پس در وی از خفا و زمین خراج شناخته می شود به جای قیام نماید و اما باید دانست شخصی که دست و پای و پهلوی و پشت و پستان و دندان پیشین و روی و کتف و جنبش بزرگ باشد و در انگشتان و چشم و باز و دم آنکس راز بود و میان دو ابرو و میان دو پستان و سینه پهن باشد و ساق و گردن و نیمه کمر و کمر و عورتش چیز باشد و قوت عمیق بود و دست او راز داده باشد پستان پیوسته بسینه باشد و گوشتهای او دراز و نرم و باموی باشد و مویهای گردیده که آنرا همچون می گویند عقب سرش بود و چون غسل کرده خوشبوی تر و خاکی صاف بر اندام مال از طرف رخسار شدن گیرد و ترتیب تاپای خشک شود و بعد از آن سینه خشک شود و عمر چنین کس دراز نماید که بود و همچنین کس را مخصوص علاج باید کرد کسی که چیزهای کوره بر عکس این طریق بودند عمر آنکس اندک بود و بعضی موافق طریق مسطور باشند و بعضی مخالف عمر آنکس میانگی باشد و کسی را که بنده گاهی بی توان و در گوشته باشند و وجود سخت و پیوسته بود و حواس خمس قوی و سالم باشند و هر عضوی فوقانی او از عضو تحتانی برتر است و باز بود و از آن پستان که در محل مساند است بی علت باشد و بهر یک تن و در کار باشد که ل بدن او و نیز دراز عمر بود و الله اعلم بهر که از این سخن جوان آنها پهلوی در عرض شکم و شکم یا پستان یا چهار یا بسیار طولانی و ظاهر بود و پای او پر و گوشت در باشد و سینه او بلند و در پشت شکمهای اینستاده بودند و عمر او هفتاد سال بود و الله اعلم و هر که از میان دو سینه گاه انگشتان و دست و پای خرد و ناز و نیمه دراز و بالای سینه و مویهای گردیده و بنطیکه موی هر طرفی بخلاف جهت موی طرف دیگر باشد که او را اولیده گویند و پشت خرد بود و گوشت چربی است و پنج سال باشد و الله اعلم اکنون دانستن مقدار هر عضوی که عضوی می باید گفت گفته شد آید از زیر گاو که یک یک عضو است و هر دو دست از ناخن تا انگشت اول و عضو است و گردن و سر و یک عضو است و هر دو پا و از اجزای این اعضا از مفصل تا مفصل دیگر عضوی شمارند و مقدار از انگشت پای و انگشت یک قریب از انگشت دست و او کان انگشت و رازی ناخن با انگشت همان شخصه باید باقی سه انگشت بر این یعنی تا بند انگشت سوم که میانگی است از انگشت که قریب از انگشت است پنج حصه که بود و این مقدار چهار از سوم و پنجم از چهارم که باشد و هفتم پای طرف باطن از زیر انگشتان تا کف پای هفتم از چهار انگشت و از پنجم انگشت پس شاید که کف پای

یعنی میان پای نیز هر قدر از شایه و خرابی پنج انگشت و دراز چهار انگشت بهین شاید و تمام گردش پای محل پشمالنگ گروش میان ساق و چهار انگشت شاید و درازی ساق سجده انگشت و درازی ران از زیر زانو تا کمری و دو انگشت باید پس این هر دو عضوی پای بدرازی بنجا انگشت شوند و استخوان ران یا استخوان برابر باید و نه جایه و نه خندان و هر دو ورسته دندان پنج و هر دو پره سوراخ بینی میان استخوان کله و نرمه گوش و بنا گوش و هر دو قرچه که میان و چشم است هر یک دو گان انگشت بهین می باید و درازی نیمه و وقت افتادن چهار انگشت و وقت تنگی شش انگشت باید و وقت کشادن چهار انگشت باید و درازی بینی بهین مقدار چوبین بهین مقدار و درازی گوش و گردن و فرجه میان مردمک هر دو دیده چهار انگشت و گردش فرج عورت دوازده انگشت بود و عرق فرجش نیز دوازده انگشت گفته اند و از حد نیمه و زمان نیز دوازده انگشت شاید و از زمان تا صبحی که در اول است و از آن موضع تا کله نیز دوازده انگشت فرجه باشد و فرجه میان دو پستان دوازده انگشت باید و از زخمی ران تا ستنگاه موی نیز دوازده انگشت باشد و گردش بند گاه رسغ نیز دوازده انگشت باید و محلی که طرف مرفق است و ازین محل تا بند گاه رسغ بمقداری چهار انگشت فرجه باشد گردش محل نیز دوازده انگشت شاید و گردش میان ساق شانزده انگشت شاید و میان و از بند دست تا آرنج و از آرنج تا کتف و از بند گاه کتف تا بند گاه کتف و م شانزده انگشت باید و از آرنج تا سر انگشتان دست بست و چهار انگشت شاید و گردش میان ران سی و دو انگشت باید و درازی کف دست شش انگشت و پنجا چهار انگشت شاید و فرجه از بند کتف تا گوش پنج انگشت و فرجه ازین انگشت شهادت باین هر انگشت پنج انگشت باید و درازی انگشت وسطی نیز بقدر پنج انگشت باید و درازی انگشت شهادت و بنصر چهار نیم انگشت شاید و درازی نر انگشت و بنصر هر یک سه و نیم انگشت شاید و گردش کتف انگشت باید و پهنای دهن چهار انگشت و کشادگی هر سوراخ بینی مقدار یک انگشت و سوم حصه انگشت باید و سیاهی چشم سوم حصه چشم و نیم حصه سیاهی جای بینی که درون مردمک چشم است باید و از ستنگاه موی پیشانی تا یک چشم یازده انگشت و از آنجا تا انتها دوازده انگشت و فرجه از سوراخ گوش تا سوراخ و م گوش خواهد طرف کله گیرند خواه طرف قفا چارده انگشت باید و مقدار کف اعضا که در میان استخوان آدمی یا بند بجان مقدار اعضا ران با انگشتان باشد بگرد و عضوه که متفاوت شاید یکی سینه که پهنای آن در مرد دوازده انگشت شاید و در زن شانزده و دوم فرجه میان دو بند گاه باطنی از آن هر دو ران بالای فرج که در مرد دوازده انگشت و در زن دوازده انگشت و مقدار و درازی ق مردم چنان باید که چون دست بالا بر آورد دست بهم صد و بیست انگشت شود و این مقدار مرد را در دست و پنج سالگی و زن را در شانزده سالگی می باید زیرا که در آن سن قوت شان کامل میشود و مقدار هر عضوی که گفته شده است از آن سن مذکور بدارند و هر مرد و عورت را که اعضا بمقدار باشند بجز دراز و انگشتان باین باشد که یک یا اعضای او یکی بر مقدار بزرگتر بوند بلکه اعضا ش از موافق مقدار بزرگتر که باشند بجز دراز و انگشتان باین باشد که یکی را که بعضی اعضا بر مقدار بزرگتر بوند و دراز و انگشتان آدمی است و محات است آنچه با قوت و غلبه باشد آنرا سار گویند پس آدمیان باعتبار غلبه اینها بر شصت هفت اند هر آدمی را که با او در حلقه سخت قوی باشد و در کار پیا و شریعت خود مستغل و بکمال تحسین باشد و خرم و من بود و پاکیزه لباس بپا ند و جو خرم و دود و در کارهای گزیده بکوشد و در آن سن غالب بود و آن نوع مرد است سار گویند و هر شخصی که دندان و ناخن و استخوان سفید و چرب و پیوسته بوند و او را بجماعت رغبت بسیار بود و او را پلنگ اکثر پیدا شوند و در چنان کسی نمی غالب بود و آن جنس مردم را سار سار گویند و هر شخصی که وجودش تنگ و روشن بسیار و آواز نیک و جیوشش بزرگ و فراخ باشند و آنکس خجسته باشد بود و در آن سن مغز استخوان غالب و بسیار باشد و آن نوع مردم را صخ سار گویند و هر شخصی را که سر بزرگ و کتف پهن و دندان استخوان و زرخ و ناخن محکم باشد و در آن کس استخوان قوی تر بود و آنرا اشت سار گویند و هر شخصی که بول و غولش چرب باشد و آوازش نیک بود و فرجه باشد و در هر حرکت بسیار کردن نتواند و در اندک کار مانده شود باینکه که چربی در وی بسیار است و آن نوع مردم را میب سار گویند و هر شخصی که اندک پیش هموار بود و بند گاه وی در گوشت پوشیده باشند و همچنین کس را مالش سار نامید و هر شخصی که ناخن چشم و کام و زبان و کف دست و کف پای و لبانش لعل و چرب باشند و در آن شخصی خون غالب بود و آن قسم مردم را رکت سار گویند و هر کسی را که چرم و موی نرم و چرب باشد و در آن شخص خلط طعام

که آنرا رس نامند با قوت باشد و این نوع را تک سار گویند و از میان این سه برهت اصناف که کیفیت هر یکی گفته شده صنف ست سار نیکی در عمر و نجات و بود و باقی اصناف بر تریب و در صنف موخر از مقدم در عمر و نجات کمتر اند و آنچه در بیان مقدار عضو و بیان ساز گفته است طبیب را شاید که از این برهت برهت علاج کند تا پسندیده افتد باینکه هر جمعی که بر سبیل تشخیص در باب علاج گفته خواهد شد لیکن باید دانست که مرض بر سه نوع است یکی آنکه بدو از ازل و این را ساده گویند و دوم آنکه تا که دار و خوراند مرض رفع گردد و بعد به ترک دوا عود کند و این را بهندی جاب نامند سوم آنکه بعد از هیچ وجه و این نیز و آنرا ساده گویند و هر یکی از این اقسام مذکور بر سه نوع اند یکی آنکه خود حادث شده مرضی دیگر پس از آنکه آنرا از آبسترک گویند و آن دیگر را آبسترک و این را گویند و دوم آنکه پیش از حدوث علاقه ظاهر شود و پیش مرض دیگر است و این را آبسترک گویند و سوم آنکه از معایم میشود که مرضی دیگر پیدا خواهد شد و این را آبسترک گویند و طبیب را باید که علاج برای دفع زحمت آبسترک چنان کند و آنرا باید بر وجه دفع کردن و آنچنان علاج نکند که زحمت اول او و روز زحمت دوم را زیاده نکند که زحمت آید و باز درست باید که اول همان را علاج کرده دفع سازد و برای دفع زحمت آبسترک علاج آن کند و از جهت دفع زحمت آبسترک علاجی که نافع حدوث زحمتیکه این آبسترک علامت آن زحمتش و باید دانست که هیچ مرضی بغیر غلبه خلطی نبوده بسبب این معنی از مرض که در کیفیت طبیب مذکور نیست از علامت غلبه خلط حقیقت آن مرض را شناخته علاجی ملائم آن کند و بداند که تفصیل فصول اثر آنرا در فصل بیان شش فرقه و فصول گفته شده وی باید دانست که اگر مرضی حادث شود در تابستان که علاج برای آن در تابستان موافق است ولیکن تاخیر در علاج لغایت مضرت باید که در علاج آن تاخیر نکند لیکن هر نفس را بتدبیر و حیلتنی سر کرده علاج کند و همچنین اگر در تابستان علاج تابستان را طلبد افتد باید که در مسکن بغیر گرمی پیدا آورده بمعالجه اقدام نماید و تاخیر نکند از آنکه اگر مرضی در وقت علاج آن علاج نکند بلکه تاخیر کند و یا وقت علاج نرسیده باشد که علاج کند و یا از مقدار علاج که باشد زیاده یا کم کند اگر چه مرض قابل دوا بود و از آن علاج به نشود و هر دو را و یک مرض ادور کند و مرضی دیگر پیدا شود و فی الحقیقت علاج آن باشد و هر دو را و یک زحمت را دور کند و در بنی دیگر پیدا آورد آن علاج نباشد و باید دانست که پیش از این گفته شده است که هر چه طعام را بهضم کند آتش معده است و آن آتش معده بر چهار نوع است اول آنکه متدل و صاف باشد و یا بهج خلطی فاسد مختلط نباشد و آنرا هم از آن گویند و آن چون صاحبش طعام بر وقت معتاد و در وقت معین بخورد و طعام بر وجه نیک بهضم گردد و دوم آنکه در آن رشتنی از سبب باد شده باشد و آنرا بکجهم الکن گویند و آن گاهی غذا را بطریق نیک بهضم گرداند و گاهی در شکم گرانی باد و قراقرش و انماق پیدا آورده غذا را بهضم سازد و سوم آنکه سبب آنکه بدیده باشد و آنرا تخمین الکن گویند از آن طعام را بیش کم کردن و سبب خواهد در وقت خورده شود و یا در غیر وقت بهضم شود و اگر همین آتش زیاده است و آنرا تخمین الکن و بکجهم الکن نامند و چهارم آنکه سبب بلفم تباه شده باشد آنرا مندا الکن گویند و خداوند آن اگر چه خداوند اندک خورشک و سرش گران ماند و مد و سرفه و فی حادث گردد و آب از دهانش روان شود و وجود گران گردد و طعام بعد از دیر بهضم نشود و اگر بکجهم الکن زحمتش باوی پیدا آورد و تخمین الکن بجهای تلخ حادث گرداند و مندا الکن بلفم ظاهر کن و جسم الکن که قسم اول است باید که آنرا با اعتدال باغذیه موافق نیاید و بجهای نگراند تا برقرار اصلی خود ماند و برای بکجهم الکن علاج بجهای چرب و نمکی کند و برای تخمین الکن علاج بجهای سرد و شیرین و چرب باید کرد و اسهال نیز بکنند و آنرا بکجهم الکن علاج است علی الخصوص جفوات و شیر و روغن گاو میش بخورند و دهن و برای علاج مندا الکن اشیا یزید تلخ و زحمت و مانند اینها بدین وقت بکنند و قوام حیات بدن با آتش معده است و آن جوهری لطیف و باریک است معلوم نمی شود و خداوند طعام و جز آن را چگونه در سیکل و سته نوع با دو کی را بران و دوم را بان و سوم را همان نامند و اینها از مقام خود آتش معده را مانند دمی افزونند و نگاه میدارند بدینکه آدمی با اعتبار مراتب سن بر سه نوع است یکی آنکه که از بالا گویند و دوم متوسط که آنرا شده گویند و سوم پیر که آنرا برده گویند و از وقت ولادت تا پانزده سالگی بچه گویند و آن سه مرتبه است یکی آنکه خورش او بمن شیر مادرش بود و آنرا کعبیر گویند و آن تا یکسال است و دوم آنکه خورش وی هم شیر مادر بود و هم غله آنرا کعبیر اندا گویند و آن از بالای یکسال تا تمام دو سال است و سوم آنکه خورش وی فقط غله باشد

که آنرا انا گویند و آن از سوم سال تا تمام پانزده سال است و از شانزده سالگی تا هفتاد سال ایام متوسط نامند و آن بر چهار مراتب است یکی آنکه
 در بالایش باشد و آن تا بست سال است و آنرا پوزه گویند و دوم جوان و آن تمام سی سال است و آنرا جیا گویند و سوم آنکه حواس خمس و صفات و زورش در
 افزایش و برقرار باشد و آن تا چهل سال است و این را سنین پورن گویند چهارم آنکه بتدریج نقصانی پذیرد و آن تا هفتاد سال است و آنرا همین گویند
 و از بالای هفتاد سال پیر گویند و آنچنان کس را سخت نقصانی و صفات و حواس و زورش و پویایی و پیشوند و قوت بر اندام و روی می افتد و در سرفه
 پیاپی میگردد و دوران وقت مزاج کاری کردن نتواند چنانچه عمارت کند که کم و زور و افتادن خواهد شد و بعضی کسان درین سن و سال که مذکور شد در قوت
 و جاسر خوب و تند رست می باشند و چون مریض را قوی بیند در مرتبه دوم بکلی اول علاج و دارو زیادت و در همچنین در مرتبه سوم از مرتبه
 دوم مقدری زیادت در همچنین در مرتبه اول متوسط الحال از مرتبه سوم بکلی بدید همچنین تا آخر مراتب چیزی زیادت کند و چون ضعیف داند زیادت
 قوت و گرمی از او بدید و باید دانست که در وقت کودکی زور را بعم می شود و در هنگام سن سیانگی تلخه غلبه میکند و در وقت پیری باد غالب گشته قوت میگردد
 و درین هر سه مرتبه سن زحمت ساخته و آرد باید کرد و در هنگام کودکی و پیری کار آتش چنانکه دلغ و عمل شوره و تدبیر اسهال نکند و اگر انجین کسان را
 بدانند که غیر غل آتش و عمل شوره و تدبیر اسهال نیکو خواهد شد پس بفرمایند استی و نرمی علاج مذکور بکنند بدانکه وجود مردم بر سه نوع است یکی سخت
 و دوم سخت و لغو و سوم میانگی چنانچه در فصل علامات زیادتی و نقصان اخلاط گفته شد و صفات گفته شده است و باید دانست که سخت فربهی
 سخت لاغری مرض است به علاج دوری باید کرد و فربهی متوسط نیکست نگاه می باید داشت بدانکه ماهیت اوج در فصل مذکور گفته است و نقصان اوج گاهی
 خفگی باشد و گاهی عارضی چنانچه بسبب حدوث مرض و پیری و خردگی و مریض را چون اوج قوی باشد زورش بسیار بود و طبیب هر نوعی از علاج
 وانه و آرد اگر آن تواند از آنکه چون مریض باز و بود هر علاجی که او را کم مضرت رساند و اندازه زور از قوهی و لاغری دانسته نمی شود و بعضی لغوان
 زور بسیار عیاست و بعضی فربان را زور اندک است پس طبیب را شاید که زور مریض از ششی و زور و حرکت کردنش از برداشتن بار اگر آن جز آن
 معلوم کند بدانکه قوی که مردم بسبب آن برسین زیان جوع و قوع نمیکند و با صابت خیر خوش نمیشود و برش انداختن بسیار است آن قوت را بهندی است
 گویند و بعضی که در وی این قوت کامل باشد آنرا سالتک نامند و چنانچه ذکر انواع مردم که یکی سالتک و دوم را جعفر سوم تانس بود و در فصل مناف
 مشروبات مذکور شده است و بدانکه آنچه از ولایت و زمان فصل و مرض و زور کردن و خواب کردن در آن و زور و از مفرای آب و مانند اینها
 کسی انبیا نرساند بلکه نفع رساند اگر چه از روی حکمت و طبیعی چنان است که آن مضر بود آنرا سالتک آنکس گویند و بدانکه بیان پرکت در باب شریع
 خواهد آمد و بیان دار و در فعلیکه فصل این می آید ذکر کرده خواهد شد و بیان اخلاط در فصل کیفیت اجتماع و غلبه اخلاط گفته کرده شد و بدانکه زمین بر سه
 قسم است یکی آنکه آب در وی بسیار بود و چنانچه جوهر و حوض و تال و در آن سرزمین بسیار باشند و اگر چاه و چاه آن در وی کا و دیده شود آب نزدیک است
 آید و در آن باد اندک و سرد بود و درختان و کوههای بسیار و بزرگ در آن زمین باشند و اکثر آدمیان آن سرزمین فربه و نازک باشند و اهل آنرا
 علت کف و باد اکثر حادث گردد و آن زمین را بهندی النوب نامند و دوم آنکه زمین هموار بود و اکثر درختان آن زمین خار و درخت و بسیار و متفرق
 باشد و در آن حوض و چاه و جوهر و چشمهها اندک باشند و بر آن باران نیز اندک بار و باد گرم و تیز در آن زمین بود و کوهها نیز در آن سرزمین اندک
 و خرد بود و متفرق باشند اکثر اهل آن سرزمین تنور باشند و لیکن با قوت بودند و در آن زمین علت باد و تلخ بسیار باشد و آنرا حاکل
 نامند و سوم زمینی که در وی بعضی نشانیهای زمین النوب و بعضی نشانیهای زمین جنگل باشد و گرمی و سردی و باران و باد در وی نه سخت زیادت
 و نه سخت کم باشد بلکه متدل باشد پس هر سه خلط ساکنان آنرا معتدل باشند و این نوع اسما و صهارن گویند باید دانست اگر خلطی که زور آن
 زمین مخصوص است و بعضی از اهل آن زمین جمع شود و آن شخصی در غیر آن زمین برود و بعد خلط مذکور در آن شخص غلبه کند آن خلط را غلبه که در زمین خود
 حاصل میشود چنانچه جانور آبی چون از آب کشیده شود قوی که او را در آب میباشد حاصل نشود اگر شخصی غلبه خلطی باشد و آن شخص در زمینی که غلبه خلط
 بجای

مزبل آن خاطر باشد برود چون آن شخص خوردن و آشامیدن و حرکت و زور و حیث هر کاری که لائق حال خود دارند کند آنکس را خلط مذکور را مدد شود
 و دری را البته از آن خلط ضرری برسد چنانچه اگر در مری غلبه کف است و آن در زمین جنگل مسکن سازد این زمین سبب گرمی شود که رطوبت را بنشاند و
 بر زمینی که مخالف خاصیت زمین و برکت که بیان آن فصل تشریح اعضا خواهد آمد و ستام که ذکر او گفته شد فصل بود و مرض مذکور حدیث احمد بود و نیز مرض مذکور
 بسبب غلبه یک خلط پیدا شده باشد و مرض مذکور تنها بود و بشرکت مرضی دیگر با وی نباشد و مرضی را اگر سنگی و قوت است باشد و در مرضی نشانی
 درازی عمر و ریافته شود و مرضی و طبیب و داروی و تیمار در چنانچه باید بود و مرضی آبسانی دفع شود و اگر هیچ وجه عکس آن باشد لا و او بود و اگر بعضی جرم
 بر عکس آن باشد و بعضی وجه موافق رحمت بدشواری زائل گردد و اگر طبیب مرضی را یکت اوی کرد و دفع ندید و دیگر تداوی باید کرد و چنانچه تداوی کیبارگی
 کند و اگر باید که رحمت مرضی بزرگ است و بدشواری خواهد رفت و میداند که فلان دارو در دفع مرض تاثیر کامل دارد باید که همان دارو بداند و اگر از آن دارو
 شتاب نفع نمیداند باید که آن دارو ترک کند بلکه بوجهی دیگر در اوی و دیگر مددکارا را باشد و در چند روز متواتر باید داد و طبیبی که این سیزده چیز مذکور را شناسد
 دارو کند که دعوت و رنگوی مرضی افتاده باشد بکار و علاج بریدن تواند و الله اعلم فصل الحسنت و تخم در علما تا یک از آن معلوم توان کرد که در
 کرامت زمین که ارم غنصر غالب است و بیان آنکه دارو برای علاج از کرامت زمین باید گرفت و این فصل را بهندی بجم بر بجا کجی نامست
 بدانکه هر زمینی که در آن حفزه و سفال شکسته و فزار و شیب و نمئی و جای سوختن جود و مقبره و تخته باشد و رنگ بنود و زمینی که شوره و گداز باشد
 زمین برای علاج بکار آید و هر زمینی که آب از آن نزدیک بیرون آید و چوب بود و در وی گیاه بقوت نیک بر آید و بلند شود و مقداری سیاه قام آن را
 یازد و دام باشد از تخمین زمین گیاه و عقاقیر برای علاج نیز باید گرفت و لیکن گیاه کرم خورده و زهر آلوده و سوخته و بریده که دم بار بر آید و باشد
 و خشک پایمال شده بکار نیاید و آنکه ازین جمله بسیار است مانده باشد و نیکو بر آید باشد و تر بود و تخم حکم باشد و سبز بود و ازین شمال چنین گیاه اولی
 فوید و او باشد بدست راست برای علاج بستاند و احتیاط کند که بروی سیاه در وقت گرفتن نیفتد و نیز احتیاط کند که گیاه مذکور را شکسته زمین
 نماند بلکه در آن یا در جامه دیگر بستاند و نیز در وی مذکور را در آخر پاس روز نشکند و زمین سه پاس باید گرفت آنچه در اول پاس در گداز سبز و دم
 باشد و تخمین سوم باید و آنست هر زمینی که در آن سنگ خاره بود و گران و سخت سیاه باشد و اگر درختان آن سبز زمین پرور از باشند و زراعت
 آن زمین نیکو و فاکند در تخمین زمین از جمله عناصر رجه و خلاصه مخصوص غنصر خاک غالب باشد و هر زمینی که سرد و چوب بود آب روی نیز بیرون آید و اکثر
 گیاهها و غله آن سبز زمین چرب و نرم باشد و درختان در آن زمین بسیار باشند و درختان نیکه در زمینهای دیگر سخت باشند چون درین زمین و نیز قدر
 نرم باشد و رنگ آن زمین سفید بود و در آن زمین غلبه غنصر آب بود و هر زمینی که در آن رنگها بسیار باشند و در وی سنگهای خرد بود و درختان
 جابجا باشند و رنگ برگ درختان زرد و دام بود و گیاه و غله آن زمین نیز زرد رنگ نماید در آن زمین غنصر آتش زیاد باشد و هر زمینی که خشک بود
 و رنگش محو رنگ تو دهای خاکستری نماید و درختان آن زمین خشک و بی طراوت نمایند و درختان باریک باشند و آن زمین حفزهای بسیار دارد
 دلیل کند که در آن زمین غنصر باد باشد و هر زمینی که نرم و هموار و در وی جابجا حفزه باشند و مژه آب بدان بود و درختان آن زمین بزرگی قوت که
 در وقت چوبشان تخم نباشد و کوههای در آن زمین بلند باشند و رنگ آن زمین سیاه دام بود و دلیل کند که در آن زمین غلبه غنصر طلا باشد و بعضی گفته اند
 که بزرگ و پوست و شیوه و چوب تخم که در وی چوب بعضی درختان باشد که آنرا سارگونین و بارشش و خیر از آن را در شش فصل بنظر لیت بستاند چنان
 در فصل برادرت بخ باید گرفت و در فصل بر کجا برگ درخت و در فصل سردت پوست و در پوست شیر و در فصل لبنت سار و در گداز سبز و سحر است
 سیکوید کاین قول مقول نیست زیرا که بعضی اشیای قمری اند و بعضی شمسی پس باید که اشیای قمری را در سردت و قوی که ماهتاب قوی حال میباشد باید گرفت
 و اشیای شمسی را در گرمی که در آن وقت آفتاب قوی حال میباشد باید گرفت و اشیای قمری را چون در وقت قوی شدن ماهتاب ازین
 که در وی غنصر آب غالب میباشد بستاند اشیای مذکوره سخت چرب و سرد و شیرین باشد و اشیای شمسی را چون در وقت قوی شدن آفتاب

از زمینی که در وی عنصر آتش غالب باشد لیستند سخت ترش و خشک و گرم بودند باید دانست که داروهای اسهال از زمینی که در وی غلبه عنصر آب و یا خاک یا در وی غلبه این هر دو عنصر باشد لیستند فائده تر و دوا در وی قوی را از زمینی که در وی غلبه عنصر آتش و باد و یا یکی از این دو باشد لیستند دفع کمال حاصل شود و داروهای اسهال قوی هر دو از زمین که در وی غلبه آتش و خاک و یا غلبه باد و آب باشد اگر بگیرند نافع تر باشد و زمینی که در آن غلبه خلا باشد داروهای سکنج را اگر از آن بگیرند مفید تر باشد دست خود بشوید و از آن طبیب احتراز اولى ترست و طبیب اشاید که غلبه سکنج را که کند پسندیده افتد و از گفته دشمن و برای تمامی چیزی و فی الحقیقه داروهای آنکه بود با فزاید باشد آنها را مفید تر شمارند مگر شد و در غن تقویر و فلفل و زعفران و بابرنگ که غلبه کنند نافع تر اند اگر داروی نودست ندهد و روئی که بر آن یکسال نگذشت لیستند و معرفت گیاهها از مردمانیکه در جنگل میباشند قوت و غذای خود این گیاهها می سازند و کوبان و سیاحان و مانند اینها حاصل باید کرد و درختی که پوست و برگ سبج و بارش جمله در کار می آید سندن آنرا وقت معین نیست هر وقتیکه در کار باشد لیستند چنانکه درخت پله هر وقتی که خواهد برای شوره ساختن غیره بریده و پیازند و نیز بدانکه در زمینش شوره هست و هر چه از زمین میرود نیز ترش تر در وی میباشد ولیکن شوره که در چیزی غالب ظاهر میباشد بدان فزاید آن داروی را وضعت میکند و فزاید آب ظاهر نیست لیکن در زمینی که آب باشد فزاید آن زمین میگردد و زمینی که در وی آثار عناصر راجعه و خلا بر آب باشد آنرا ساد و معارن نامند یعنی معتدل داروهای قوی و اسهال سکنج که در آن زمین باشد هر یک به تاثیر خود قوی بود و هر دارو یک فزاید و بوی و رنگ و خاصیتش برقرار باشد و فکته بود و یا نه چون که باشد بکار آید و اما گوشت و خون و شحم و ناخن مانند آن از آن جانوران جوان که نیک و بیعت بودند باید گرفت و برای دارو شیر و بول غایط جانوران قوی بگیرند که غلبه را منضم کرده باشند و طبیب را باید که بجهت نگه داشتن داروهای در مقام نیک خانه خواب راست و در دیوارهای آن خانه بنشیند و داروهای در خریطه انداخته بر آن آویزد و چیزیائی که لائق آوندگی باشد در آوندگی بگذارد و آنرا در وقتیکه برای سندن آرد و با گفته شده است در آن اوقات سنده نگاه دارد و الله اعلم و احکم بحقائق الاشیا و فصل بیست و ششم در بیان انواع فزاید و آثار آن و این فصل بهندی است پس بسبب که یکسانی است بدانکه از جمله انواع اعراضی که به حواس ظاهری معلوم شوند و در خلایک نوع است که بجایگاه معلوم شود و آن صوت است و این سبب گویند و در باد و در نوع است یک نوع سابق دوم بجایگاه معلوم شود و آن گرمی و سردی است و این را اسپرش نامند و در آتش سه نوع است و همان سابق و سوم آنکه بجایگاه معلوم شود و آن رنگ است و این را روپ گویند و در آب چهار نوع است سه همان سابق و چهارم بجایگاه ذوق معلوم شود و آن فزاید است و این را رس گویند و در خاک پنج نوع است چهار همان سابق و پنجم آنکه بجایگاه شمع معلوم کنند و آن بوی است و این را گندم گویند و این عناصر راجعه و خلا میان خود را آمیزش دارند از آنکه نزد حکمای هند از عناصر راجعه و خلا صرف و خالص یافته نمی شود بلکه هر عنصری که هست در وی دیگر عناصر نیز مخلوط و مرکب اند هر کدام اینها غالب باشد آن مرکب را بدان غالب نام می برند و فزاید اصلی آب شیرین است و چون آب با عناصر دیگر مخلوط میگردد و فواید مختلف بر هیئت تفاوت مقادیر عناصر حادث میشوند و فی الحقیقت فزاید و در حد و شش است یکی شیرین دوم ترش و سوم نمکی و چهارم تیز و پنجم تلخ و ششم زخمت پس هر چیزی که در وی آب و خاک زیادت میباشد فزاید آن شیرین بود و هر چیزی که در آن خاک و آتش زیاد بود و فزاید آن چتر ترش باشد و هر چیزی که در آن آب و آتش زیادت باشد فزاید آنکی بود و هر چیزی که در آن باد و آتش زیاد باشد فزاید آن تیز ترش باشد و هر چیزی که در آن خلأ و باد بسیار باشد فزاید آن تلخ بود و هر چیزی که در آن خاک و باد بیشتر است فزاید آن تلخ زخمت شاید فائده فزاید شیرین و نمکی و ترش باد را دفع کند و فزاید شیرین و تلخ و زخمت را دفع کند و فزاید تلخ و زخمت را دفع کند و فزاید تلخ و زخمت را دفع کند و فزاید تلخ و زخمت را دفع کند که با دسیان اخلاط ثلثه اصلی براسه است از عنصری دیگر حادث نشده است و تلخ و آتشی است که حد و شش از آتش است و بلیغم آبی است که حد و شش از آب است و بعضی گویند هر چه در عالم است شمسی است یا قمری پس فزاید نیز در نوع باشد و فزاید شیرین و تیز و زخمت را قمری شمارند و تلخ و ترش نمکی را شمسی گویند و فزاید شیرین ترش نمکی چرب و بلیغم است و فزاید تیز و تلخ و زخمت و خشک زود بلیغم و فزاید های قمری سرد اند و فزاید های شمسی گرم و باد و سرد و خشک و بک

تن و رگهای گردنش سخت گردند و اجیبک که نوعی از زخمهای بادلیست و بادلقوه و درد سر و در تن و دوران سر که زوی جمله چیزها در گوش تپزد و آید
 حادث گردند و فزده دهن نیز تپاه گردد و فزده زخم تحت قابض است و شکم البسته گرداند و وجود راحت سازد و از ریم راحت و نخل را صاف کرده و گرداند و بکین
 و گوشت گنده و زیادت بتر و و اشیا آبی را خشک سازد و اگر تنها مدام همین را زیاده در عمل آرند و رسیه و دل سوزش تشنگی و در شکم اتفاح میدارد
 و آواز طلق را بگوید و رگهای گردن را سخت کند و در وجود و بدن گی پیدا آرد و طلقی را چنانکه به سخت کردن شرف در اندام پیدا میشود نیز پیدا آرد و در اندام
 شکنجه پدید گرداند و اما اکنون فزده های بعضی چیز تفصیل گفته می آید بدانکه کاکولیا و کن و شیر و روغن ستور و لسا و جربی و غله شالی و تسال استوی و فزده
 گندم و ماش و کنجد سیاه و سنگ عاثره و باد رنگ خرد و بزرگ و خیار و کدوی شیرین و هند و اند و فزده و خیار و تخم نیلوفر قشقه و بلبلکهار و گلچکان و انگور
 اند و خرماد کهرنی و بار تار و جاردنی و بار انبه و جوز هندی و حبه اقسام مشک و شیرینی که از جنس شکم سازند و بر بار او گلشکری و کنکنی و تخم کونچه و بار
 و گوگرد و برنج مکره و نر و به و مانند اینها و اکثر و لای اینها مزه شیرین دارند و اندر داند و آله و ترنج و انبار و کبیه و گردنده و کنار خرد و بزرگ و بهر چا و بوی
 و ترشک و گو سام و کمرک و بار لپست و بڈهل و ابلیت و لمیو و عینیری و جوات و دودغ و شراب و کاجی و سرکه و مانند اینها و اکثر خیر یا س
 دیگر فزده ترش دارند نمک سنگ و نمک بریا و نمک سوختل و نمک پانچ و نمک شیرین و نمک در تاد نمک پات یعنی نمک پنجه و جو کهار و ساجی و دیگر
 که از گل سازند و مانند اینها فزده نمکی دارند و داروهای پلپا و کرم سزا و کن و بهر دو سخته و سیر و تیری و ترب و کافور و کومحه و دیو دار و در نیک و بار
 و چند که نوعی از خوشبوی است و گوگل و مومحه و کرماری و سونا و پلپو و مانند آن بعضی داروی سال سارا و کن جمله فزده تیز دارند و از کب و هاد کن
 و کرم و چا و کن و مندوک برنی یعنی برای همی و شلخ نورسته از آن هست و زرد و چوب و دار پلد و اند و جو و برن و درختی که آنرا کانی گویند و چچتون و بهر
 کانی و سنگینی که نوعی از بوی است و درونی و نسوت و بندال لکوره و کرمایا و باد و بجان و کرمل و کنیه و مالتی و خجوه و سنگنی و ترایمان و کنگی و واری و
 بهل و کرم و بهر و بهر و مال کنگنی و مانند اینها فزده تلخ دارند و نکود و هاد کن و شمشاد کن و بزرگ و هاد کن و کود و هاد کن و تریمه و شالی و جاسن و درخت
 فوک و بهر و لیسری و بار تیند و و کتاک پچل و تخم ساکون و پاکچان بید و بار و درختانی که گل ندارند چنانچه بر و گار و پاک و بعضی داروی سال سارا و کن
 پیالانده و کچار و جیوتی و بهر و کشتی و پاک و شالی بساری و تپی و مانند اینها که در آب ناکا شسته می رویند و نمک گل او و مانند اینها فزده زخم
 دارند یا بار و انسست که اگر ازین شش فزده دوکان و دوکان را اعتبار کنند پانزده قسم شوند بدین تفصیل شیرین و ترش و نمکی شیرین و نمکی شیرین و تیز
 شیرین و تلخ شیرین و زخم شیرین و نمکی ترش و تیز ترش و تلخ ترش و زخم ترش و تلخ ترش و نمکی ترش و تیز ترش و تلخ ترش و زخم ترش و تلخ ترش و نمکی ترش و تیز ترش
 و اگر سگان سگان اعتبار کنند بیست قسم شوند بدین تفصیل شیرین و ترش و نمکی ترش و تیز ترش و تلخ ترش و زخم ترش و تلخ ترش و نمکی ترش و تیز ترش
 و تیز ترش و زخم ترش و تلخ شیرین و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین
 و نمکی و زخم و اگر چهارگان اعتبار کنند پانزده قسم شوند بدین تفصیل شیرین و ترش و نمکی ترش و تیز ترش و تلخ ترش و زخم ترش و تلخ ترش و نمکی ترش و تیز ترش
 شیرین و تلخ و زخم و نمکی شیرین و نمکی و تیز و زخم شیرین و تیز و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین
 و تلخ و تیز و ترش و نمکی و تیز و زخم شیرین و نمکی و تیز و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین
 و تلخ و زخم و اگر پنجگان اعتبار کنند بیست و یک قسم شوند بدین تفصیل شیرین و ترش و نمکی ترش و تیز ترش و تلخ ترش و زخم ترش و تلخ ترش و نمکی ترش و تیز ترش
 و نمکی و زخم و تیز و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین و ترش و تلخ شیرین و زخم شیرین
 شازند جمله شصت و سه شوند و فائده شمار این پیشتر گفته خواهد شد و کسیکه آنرا گشتی زیادت بود و قوت بسیار باشد ازین چیزها که پیشتر فزده اند و چنانچه
 زینش نکند و الله اعلم و احکم فصل بیست و هفتم در بیان اشیا سیکه جمیع وجوه نافع اند یا مضری یا بوجی نافع و بوجی دیگر مضری
 و این فصل را بهندوی پنهان نامی بداند که بعضی حکما می پندارند که هیچ چیزی نیست که جمیع وجوه نافع باشد و یا جمیع وجوه مضری باشد بلکه هر چیزی که

هست بوجی نافع و بوجی دیگر مضرت از آنکه هر شی که با در واقع بود و تلخ یا بغیر آن و به چربی که تلخ را واقع بود و تلخ یا بغیر آن یا چربی یا قیاس باید کرد
 این قول را رد کرده است و میگوید که جمیع اشیا بر سه نوع است یکی آنکه جمیع وجوه نافع است چنانکه آب و روغن ستور شیر و سرخ و گندم و مانند آن دوم آنکه
 جمیع وجوه مضرت است چنانکه آتش و شوره و انواع زهر و مانند آن و سوم آنکه بوجی نافع است و بوجی مضر و میان این تقبیل همیشه گفته خواهد شد باب بیست
 که نفع و مضر اشیا می نگوید که گفته آمد نسبت صحیح البدن است اما مریض را با اعتبار عرض مرض رو باشد هر شی که جمیع وجوه نافع است ضرر رساند و آنکه جمیع
 مضرت نافع بود پس طبیب باید که مرض شناخته و استعمال آن را نماید یا تا اشیا که من جمیع الوجوه نافع اند اینها اند از علما شالی تسالی سستی سببی
 سیاه و سپید روی و کلون کهرت کا ندوکی و بوله و مانند آن و قسم گنیم حصص گنیم زرد و سفید و سرخ و مهر و جنس خودمان آن از قسم شتران
 آهوی سیاه و سپید و چتیل پاژده و لوه و در لاج و نج و مانند آن و از قسم غله که دودال در دال مناک شتر از جنس بنور و دودال که لسی که لسی را لید
 و منگ و شتی و موخه و عرس و دهری و نخود و شتک از قسم سبزیها سرد و کتوه خرد و بزرگ و سربالی و جویتی و چولائی و مانند این و از روغن نارون
 ماده گاو و از نمک سنگ و از ترشیا ترشی انار و از آمله و از افحال بازو شتن خود را از جماعت و مانند در مقامیکه در اینجا با درسد و استعمال کرد
 آب گرم و خواب کردن در شب و روز بطریقیکه بالا ذکر شده و اما اشیا که من جمیع الوجوه مضر اند اینها اند چنانچه بزده و سمار و آذرخه و مار گوبه
 و شاخ نورسته از ان فی نیزه و انار و نمک و کنتی و کبجاره و جوات و روغن کبج و غله که از وی انگور برآمده باشد و سبزی خشک گوشت بزمیش و گوشت
 کاه و میش و شراب و بار جامن و کر که بپندی آنرا می گویند و آن نوعی از جنس های است سوسمارا که همه یکجا کرده با شیر بخورند یا یکی را از مینا با شیر بخورند
 مضر محض باشد و غله که انگور کرده باشند خوردنش با گوشت حیوانی که در آب دانی مانده چنانکه ماده گاو و گوسفند و مانند آن و یا با گوشت جانورانی که
 در کرانه آب پیدا شد چنانکه گرگ و جاموش و مانند آن و یا با گوشت جانورانی که در آب پیدا شد چنانکه ماهی و باخه و مانند آن مضرت نشاید خورد و
 بسا و شد و شیر و قند و ماش را با گوشت های مذکوره آمیخته و یکجا کرده نشاید خورد و سبزی که بکرم مول باشد و شد مضرت و سبزی که قتیکی نیز باشد و شد
 نشاید خورد و گوشت های خور را از آنکه نامت یا ماش چوشانیده و شراب بخورند و با سرکه نیز بخورند و با سرکه بنی ایخیز نیز ممنوع است سبزی کنور یا فلیمن
 نشاید خورد و سبزی نامی با گوشت خروس و جوات یکجا کرده بخورند و شد با آب گرم آمیخته نشوند و گوشت خام با تلخ بخورند و تلخی و شیر و سرخ را با شراب بخورند و
 سهالی که در آب سرکه بپندی که آنرا سوبیک نامند بخورند و دیگر سبزی که کنوئی یا قند نشاید خورد و هیچ جنس های با هیچ نوعی شیرینی که از نیشکر باشد نباید خورد
 و تراب را با شد و شیر بخورند و بار و رخت جامن و لوز و گوشت خارشپت و گوشت خوک و سوسمارا که آن خورده کافران و مردم اهل فرنگت یکجا کرده
 آن کسان را نشاید خورد که مضرت و تیج های را با شیر بخورند علی الخصوص های حلیم با شیر خوردن سخت مضرت رساند و کیدا و بار تار با شیر با جوات یا با
 دوع یکجا خوردن ممنون است و بار بر بل با جوات و شیر و غلظی ماش و یا با شد و بار و روغن ستور آمیخته خوردن در یک زمان ممنوع است پیش از خوردن شیر و بعد از
 خوردن شیر بدیل ممنوع است و گوشت فاخته بار و روغن تلخ بریان کرده نشاید خورد و روغن ستور چون ده شرب آنرا داون بر زمین داشته باشد بخورد و گوشت
 در لاج سفید و سیاه و گوشت طاوس و لاده و سوسمارا که آنرا بار و روغن پد انجیر یا با سبزم یا با انجیر خفته باشد نشاید خورد و شد را با اشیا گرم فصل بیست
 خورد و در آنکه در آن مای خفته باشد یا سبزی یا ادک را در آن دیگر بریان کرده بودند میان آن طرف سبزی که مینا یا بخت و نشاید خورد و در سبزی پوی که بخت را
 انداخته پزیده باشد بخورند و روغن کبج نیز بخورند اگر کنون چند فائده از طب که گفته می آید با آنکه گوشت هر بل که با آب زچوب تر کرده باشد یا آتش از چوب خفته باشد
 نباید خورد که آن هم قاتل است گوشتی که زرد روغن شرف بریان کرده باشد نباید خورد که آنرا نیز سم قاتل است خورنده را ببلند یا خورنده را که لعلی از علتها
 غنی یا بعلت ابکانت می یا باد مرغی یا آبله و منی متبادر اند و ایضا سبزی خفته را با شد و شیر و بدیل خفته یکجا کرده و یا در یکبوت نباید خورد و اگر کسی بخورد زرد
 و قوت منی او نقصان پذیرد و ببلند و یا آنکه شد و آب متساوی خوردن ممنوع است و روغن ستور و روغن کبج نیز بدست او می نوشند و روغن ستور شد نیز متساوی نباید خورد
 و دیگر آب بار و روغن کبج یا روغن ستور باشد متساوی نباید خورد علی الخصوص اینها باب باران سخت خضراند بد آنکه مخافت لبه فزه یا لبه

در یک جوهر و در چند اجزای میباشد که هر جزوی دافع مرضی است چنانکه از یک درخت نم برگ میخ و پو است و غیره و جهت علاج بکار آید و هر که جزو داروی خنایچه
 و قوم بحسب دفع مرضی کافی میباشد و بعضی میگویند که میان جمیع اشیای مذکوره مزه تاثیر قوی دارد از آنکه در طبهای چنین آمده است که مزه شیرین ترش و تلخ دافع
 بادست پس نسبت دفع بسوی مزه کردن این معلوم شد که تاثیر قوی برای مزه است و بعضی میگویند که میان جمیع اشیای مذکوره مزه تاثیر تمام و قوی مبرج است
 از آنکه هر دارو یک است بسبب مبرج عمل خود چنانکه اسهل آوردن و قوی آوردن با هر دو یا خلط را با اعتدال آوردن یا قبض شکم یا هم طعام یا مزی زیادت کردن
 یا گرسنگی و یا فریبی و یا لاغری یا آوردن یا ضعف پیری دفع کردن یا قوت جوانی برقرار داشتن یا دفع کردن آس یا سائل گردانیدن کف و مانند آن و
 سوختن شکم و غیره نیست گردانیدن و میلانیدن و نرم رازا را گردانیدن میکند و مبرج بر دو نوع است سرد و گرم زیرا که هر شی که هست یا قوی است یا ضعیف
 و اما قوی خاصیت سرد دارد و قوی خاص گرم و بعضی میگویند که مبرج بر سه نوع است گرم و سرد و مبرج خشک و چسبند و ناچسبند و تر که از آنچه گویند
 و عکس آنست که از اینها می رود که مبرج بر مزه داروی غالب آمده تاثیر خود بی اثر در چنانچه بخور بزرگ اگر چه اول مزه زحمت و آخر مزه تلخ دارد و این مزه
 حمه با و اندکی بسبب گرمی مبرج با دفع میکند و کتبی نیز اگر چه مزه زحمت با و اندکی دارد و لیکن بسبب گرمی خود دافع بادست و پیاز اگر چه مزه تیز با و اندکی دارد لیکن
 از چربی دافع بادست و شیر و شکر اگر چه شیرین است و شیرینی فریل بادست لیکن از سردی مبرج خود با و رازا زیادت کند و پسته دراز اگر چه مزه تیز تلخ و اندکی دارد
 لیکن از گرمی سردی مبرج خود دافع تلخ است و آله اگر چه ترش است اما تلخ را می رباید و تنگ سنگ اگر چه شور است از خاصیت سردی خود تلخ را دفع میکند
 و سبزی کهنه اگر چه مزه تلخ دارد لیکن بسبب گرمی خود تلخ را می افزاید و آبی اگر چه مزه شیرین دارد اما از گرمی مبرج خود تلخ را زیادت گردان و دیگر ترش
 اگر چه مزه تیز دارد اما از سردی مبرج خود کف را افزون کند و کتبی اگر چه ترش است اما از سبب تلخی خود دافع بلغم است و شکر اگر چه شیرین است اما سبب
 خشکی خود بلغم را دور کند و غلبه مبرج دیگر داروی بر مزه ترش نیز بچندین بدانند و با جمیع مزه دار و سبب مزه اش دفع باد و چون آن را روی خشک سرد و سبب مزه و با دافع آن
 نتواند بلکه بسبب خشکی و سردی خود با و را افزاید و هر دارو یک مزه اش دفع بود چون آن دارو چرب و گرم باشد بلغم را دور کرد و نتواند بلکه بسبب چربی و سردی خود بلغم را افزاید
 و سبب خود تلخ را افزاید و هر دارو یک مزه اش دفع بلغم بود چون آن دارو چرب و گرم باشد بلغم را دور کرد و نتواند بلکه بسبب چربی و سردی خود بلغم را افزاید
 پس حقوق گشت که مبرج تاثیر تمام و قوی دارد و بعضی میگویند که میان اشیای مذکوره مزه تاثیر تمام و قوی هر مزه هم راست که از اینها که نامند از آنکه چیزیکه خورده میشود
 چون خوبتر هم شود و مزه هم نیک بود دافع باشد و اگر خوب طریقی هم نشود و مزه هم نیک بود ضرر رساند و باید دانست که مزه هم هر چیزی موافق
 مزه اصلی است پس چنانچه مزه باشد مثل مزه های هم نیز ترش اند و با کتبی گفته که مزه هم بر سه نوع بود یکی شیرین و دوم تیز و سوم ترش و سبب مزه ترش میگوید ترش
 مزه هم نیست و مزه هم بر دو نوع است یکی شیرین و دوم تیز سوال چون ترش نزدیک است مزه هم باشد پس بعضی کسان را که بعد خوردن غذا آروغ
 ترشی آید از کجا آید جواب بسبب نقصان گرسنگی تلخ هم نشود و نیم خفته میماند و ترش میباشد از ترشیش آروغ ترشی آید و ترشی آروغ ترشی
 مزه هم نیست و اگر نه لا دمی آید مزه هم نیک نیز باشد زیرا که گاه است که آروغ تلخی هم می آید و مخالف نیز درین متفق است که مزه هم نیک میباشد بلکه مزه
 هم نیک از آنست که چون بلغم نیم خفته میباشد مزه اش تلخی است از آن سبب آروغ تلخی می آید و در کتب پیشینان نیز همین دو نوع مزه هم گفته اند و نیز
 باید دانست که مزه هم شیرین و اگر آن است و تیز سبک از آنکه هر شی که هست مرکب است از آب و خاک و باد و آتش و خلا خاک و باد اگر آن اندک باقی بماند سبب ترشی
 که روی غلبه آب یا خاک بود مزه هم و اگر آن شیرین باشد و ترشی که در غلبه یکی از هر سه عناصر که سبک اند بود و مزه هم آنچه تیز و سبک باشد شیرین
 و لیکن ثابت است که مزه هم هم در نوع مذکورین است و سبب مزه هم که هر یکی از مبرج و سبب و سبب و سبب و سبب خود را علاج است از آنکه از آنکه
 جوهر خود ترش بود و گاهی با اعتبار مزه خود و گاهی با اعتبار مبرج و گاهی با اعتبار سبب و لیکن چون معان نظر کرده دیده شود مبرج و در هر مزه جوهر است از آنکه
 بپاک بی مبرج نیست و مبرج بی مزه نیست و مزه بی جوهر نباشد و حکمای خاوری خواص اشیاء را تجربه و آثار امتحان کرده گفته اند می باید که ایشان را که میگویند
 گفته اند بران عمل نمایند و در چون پخته اند و از نو هم خود تیز و تبدیل و زیاده و نقصان و غلط نیست چنانکه ایشان معجون انباشاد و کون اقبال گفته اند

اگر از انواع کت از بین اسهال نیاید و الله اعلم و حکم فصل سی ام در بیان آنکه از جمله انواع عمل آلات آهنی برای ضربه دران یکی از شش
نوع مذکور است حاجت باشد که ام نوع باید کرد و این عمل به روشی است بدست گرفته است با آنکه علی که از آنجا که گویند و گویند که در آنجا که
بجای یک بقیه و آنرا که تهیه بسیار گویند و حال گوشت گنده که بالای جراحت باشد و علتیکه آنرا از بر گویند و بواسطه علی که کرانه و بر آید و آنرا از حرم
نماند و حسن که بر اندام می افتد و گوشت که جراحت و جراحت بر آن مانده نماید و از جهتیکه آنرا نکند و گوشت و پی روی بلند شده نماید و نوعی از نسبت
که آنرا پلیسک نامند و نوعی از بجای که آنرا استخوانک نامند و علتیکه آنرا از ضرب گویند و نوعی از علت نیمه که آنرا پلیس گویند و جهت بریدن
شاید از علت که رتبه و لیبر که از غلبه هر سه خلط حادث شود و علت پدید که آن نیز از غلبه هر سه خلط باشد و مانع بدو و بار که نوعی از علت های خود
و آنجا که از بر میوه میشود و علت های پستان و او متنه که نوعی از علت های نرمه گوشت است و کتبه که نوعی از آبله است و ناسور و ایک بر بند و بر بند
هر دو از علت های گلو اند و بجای که نوعی از علت های نیمه است و انجی و دنت پت کیکی از علت های پنج دندان است و تالیت که نوعی از علت کام است و
تند گیری و گاو که این هر دو از علت های سنگ مانند و علت های پلین را شکاف باید کرد و هر چهار نوع روپی و بر من و بیکار و آنجا که هر دو از
زبان اند و دنت بید ریبه که نوعی از علت دندان است و کرنته و پرتم که هر دو نوعی از علت های پلک اند و بواسطه و من در مانس گندی یعنی انگور با نخی
که در گوش افتد و دیگر باید که گوشت این جمله علت های بایز را شیب و علت که با و پیری خصیه که از کت بول شود و آنرا مو تر بر و گویند و جلور و جلور
رخته باید کرد و آنچه در رگ و جراحت خلیه مانده باشد و جراحتی که در غیر محل روی کرده باشد و از آن ریم برون آید این جمله را محس کردن شاید و هر که اسر
یعنی زیره های خود از آن سنگ مانند و ریم دندان و ریم گوش و سنگ مانند بزرگ و تیز و جز آن که ران نام خلیه مانده باشد و بچه که درون شکم گنج شده باشد
و یا بچه در دمانده باشد و غائر که خشک شده و شکم احتباس پذیرفته باشد و در دمانده بود این جمله ایبا یک شیب و ریم بدو که بلب غلبه هر سه خلط باشد
و میست و با و یک در و پد آرد و آس که در بعضی اعضا باشد و شکم های بن گوش و پیلپای و خنکی پستان و خونی که بلب غلبه زهر باشد و باشد و بار
و لیبر و ابلیش که نوعی از علت های نیمه است و بار که دس و گوشت نوعی از علت های دندان است و کتبه سالوک که نوعی از علت های گلو است و کرم دندان و دنت پت
و کپس و سنبه که این چهار از علت های دندان اند و علتیکه از تلخه و خون و بلغم در لب شود و اگر علت های خود که بیان آن در فصل آن خواهد آمد این جمله را سحلیه
انچه از ریم و خون و زرد آب و جز اینها در روی بدو برون آرند باید که شیب و خنکی که از زشتی چربی حادث شود و شکست گردد و جراحتیکه و غیره بگاه متحرک بودند
و وقتن باید محل مناسب نوعی از شش نوع کار آلات آهنی گفته آمد شرح این در باب علاج گفته خواهد شد و باید دانست که چهار جز عمل آلات آهنی شش نوع است
یکی آنکه از حد شکاف نقصان کند و دوم آنکه زیادت کند و سوم آنکه محلی که شکاف است باید که در کج کن و چهارم آنکه طبیب وقت شکاف عضوی از عضوی خود
ببرد و اگر طبیب از عدم مهارت یا از طبع یا از گفته دشمن مرض یا از ترس یا از آنکه هوشیاری یا از مشغولی خاطرش بخیر شکاف را از قیاس بقا کند
از عاقلش رحمت مذکور نزد بلکه علت های دیگر حادث گردند و اگر طبیب مذکور باز علاج بشکاف یا بشوره یا با آتش یا بخیزد که کردن خواب اگر مرض احیات
مطلوب باشد از آن طبیب احتراز کند و او را مملک همچو هر آتش پندارد و اگر طبیب شکاف از حد زیاد کند جای خطرناک یا بندگاه یا گری یا بی یا تخوان
برید شود و مرض هلاک گردد و چون جای خطرناک بریده شود و بهوشی روی نیاید و پت حادث گردد و یاده گوی و در دمای بادی و آروغ بسیار پیدا شود
و ترس است گردد و بزرگ آب گوشت خام از جراحت روان شود و جو جس تباه گردد و اگر رگ بریده باشد شکاف شود و خون لعل بزرگ مصفر بسیار رود و با غلبه
و از غلبه او علت های بادی حادث گردند و اگر پی بریده شود و پشت خمیده گردد و جای بریدگی کج شود و مرض مذکور هیچ کار کردن نتواند و در سخت پدید آید
و جراحت بسیار روز بانی که روزی که بریده شود و خواه جای جنیدن باشد خواه جای غیر جنیدن آس بسیار شود و در بسیار پدید آید
و زور کم شود و مرض مذکور عفو را متحرک نتواند کرد و اگر استخوان بریده شود و شب و روز از درد قرار نباشد و شکلی بسیار روی نماید و اندامها بیدار
باشد و بجای بریدگی آس قوی نیز باشد و باید دانست که محل خطرناک پنج ان یکی آنکه در گوشت است و دوم در رگ و سوم در پی و چهارم در

روان گردد و نیز مریض را شاید که نافع می لب کم کن و دھاتهای سفید پوش و خود را پاک و لطیف دارد و صاف و صاف و در اندامهای تنهائی پناه جوید زیرا که بعضی از این
که محبوب ایشان خون است قریب صاحب جوارحت بجهت خمر رسانیدن می آیند و چون مجروح بدینگونه که مذکور شد بماند خود را نگاه دارد از شیر و لبن و مخوطا مانده
و می باید که در خانه که مقام مجروح باشد تمام شب چراغ بر روغن گاویا بر روغن کنجد افروخته باشند و مردمان محافظه نژاد و نبوت بیار مانند دوران خانه گل و
ترارشالی بداند و تا ده روز وقت صبح و شام در آن خانه از شربت نرود و برگ نیب و نمک سنگ و روغن گاو و گاوینا کرده بر آتش سوزند و دھونی در آن خانه بپزند و
باید که میان و جنس گوشتی که بستانند و بچ که بچ و مچ و مندی و برگ کین و دسرون و دیتون و دو ب سب و دو ب سپید و شربت زرد ازین جمله هر چه دست دهد برابر گرفته
و کوفته و در سر مریض مذکور بدارند و کس را نمی باید که مریض را به چرم می باید که مریض جوارحت خود را به گزینج و روغن گاوینا جوارحت خود را به بهترین مچ که جوارحت
و کعبه نرسد و نیز از دھان و انقاس متبرکه که بر رگان استمداد نماید و از قوی و از چشم می دارد و چون بدین طریق از آغاز نگاهبانی خود کنی هیچ تنگی نمودن
آمدن نتواند و در جگه که پیشه بشیر باشد آهو چران آمدن نتواند و طعام مجروح از شالی سال که کند باشد یا اندک روغن ماده گاو یا بید کرده و هر طعمی که خواهد
اگر گرم باید داد و از طعام سرد شده و شبیه خوراک مذکور است و آشام سرخ که در وی روغن و شکر انداخته سازند اگر گرم و دهن را از انقسام شود باقی می ماند
از گوشت و راج و لچ و آهو و مانند آن بجا نیست نفع دهد و شوربای ماکم که از گوشت بز جوان بود و نیز لغایت سودمند آید و از سینه های سبزی چولانی و جوی می و تنج
و سوزنی ترب که نرم و خرد باشد باید داد و پاستن پول و کرید نیز بپزند و از ترشیا ترشی اندارد و آنکه باید داد و ازین چیزها آنچه بختی باشد با روغن باده گاوینا
و در وی قدری نمک سنگ اندازند و جوش سنگ جز آن آنچه ریم رانشک کند و گوشت را بیلاید چنان مضر نیست باید داد و چون مجروح بدینگونه گفته شد
در خوردن و آشامیدن بختی و شستن مانده بود خود احتیاط نماید و در گفته طبیب باشد بر وی برگرد و الله اعلم و احکم فصل سیم و دوم در بیان
کیفیت خون و دھاتهای دیگر و این فصل سیم بسبب برقی بدانکه هر یکی از چهار نوع طعام که خوردنی و آشامیدنی و لیست و خواص است
که مرکب از عناصر اربعه و خلاصه است و شش مزه دارد و تیرت و دلف و بر قبول بعضی و شست و نفع بر قبول بعضی چون بعد خوردن طعام بر طریق ماکم و بوجه
نیکی تمام پذیرد پس خلاصه آنرا که صاف و تنگ میباشد یعنی رس خوانند و حمل صلیب دل است و از دل رست و چهار رگ که نسبت
است و اول است و از آن طرف سر بالا رفته اند و دوه از آن طرف پای فرود رفته اند و دیگر از آن در تمام آن طرف بالای ران پیچیده اند و در دیگر
از آن طرف اندام زیرین را پیچیده اند و رس مذکور ازینها آمده تمام اندام رسانند و از آن اعضاء از وی قوت و قوی بپزند و نسبت به تمام اندام از قوی و
لاعی خوشی تری اندام و روشنی و تیرگی رنگ اندام معاد گردد و سوال رس مذکور کسی است یا قمری جواب رس مذکور قمری است از آنکه رس مذکور شتر
و سبب است در تمام اندام دارد و قوت رساننده دل است و چرب گرداننده تن و این جمله دلیل بر آن است که رس مذکور قمری است و اگر شمسی بودی
آتش بر عکس آن بودی و چون رس مذکور در جگر پیچیده میرسد آتش که در جگر است بختی و رنگ بخشی و خون میگرداند و خون حیض نیز از رس
و مدت حیض نیز از دوازه سالکی تا پنجاه سالگی است و بیشتر از پنجاه سالگی نادرست که حیض آید و خون حیض سیست از آنکه حمل از خون حیض با دوازه
منی پذیرد و منی یا بدو حمل را از شمسیست و قمریست چاره نیست و منی قمریست اگر خون حیض نیز قمری باشد حمل نمائی و منی حمل گفته اند که خون از عناصر
عبارت از خاک و آب و باد و آتش و خلاصه است و دلیل بر آنست که در وی نشانیهای شمسی عناصر یافته میشود و چون بپزد بپزد و در وی است نشان خاک
تری و نشانی آب در رنگ و نشانی آتش و سرعت سراسیم و نشانی باد و بکیمش نشانی خلاصه همین خون جان آدمی و هر حیوان است
و چون معلوم باشد که از رس خون میشود و از گوشت چربی و از چربی استخوان و از آن مغز استخوان از مغز استخوان منی حاصل میشود
منی جوهر همه چیزهای مذکور است و در مای خود خلاصه ندارد پس اصل در صفت دھات رس است پس باید که نگاه داشت رس بخورد و نشانیهای
چیزی که خلاصه آن نیک و بسیار باشد باید که در نگاهبانی جمله دھاتها کرده باشد و باید دانست که بی یک شیار روز از بهنگام خوردن طعام نزدیک
بعضی و بعد از پنج روز نزدیک بعضی رس مذکور حاصل پذیرد و از رس بعد پنج روز خون حاصل میشود مگر خون حیض که از رس بعد یک ماه حاصل میشود و از خون

قوام وجود جنون است بلکه بر قول بعضی حکمای کامل همین خون جان است و خون فاسد که اندک باقی مانده باشد چنانچه ضریضه ساند و غلبه نیست که بخور این
فصل غلبه با او و خون مذکور را نکل گردد اگر برای باز داشتن روانی خون علامهای سر کرده باشند و بسبب آن با در و زرد و آماص در و سپید آرد و علاج او
که روغن ماه و گاو و شیر گرم ساخته بر چاحت بریزند و نیکو شود و الله اعلم و حکم باب دوم در کیفیت خلقت انسان و تشکیک اعضا و این باب
بسم الله الرحمن الرحیم در بیان کیفیت منی رجال و خون جنین انسان که آن ماده حمل است
و این فصل سیمی بر سر سیمونت شده است بدانکه از میان منی مرد و خون جنین زن اگر یکی فاسد باشد حمل صورت نمیدهد و اقسام فساد منی بر سه قسم
یکی از باد و دوم از بلغم سوم از تلخ چهارم از خون پنجم از کف و ششم از تلخ و هفتم از شکر و هشتم از سرکه و نهم از سبب باد فاسد شده باشد
و در و باوی پیدا شود و منی سیاه و ادم و مقاریی نعل بود و اگر از تلخ فاسد شود و در و باوی تلخ و علامت تلخ تا پاک در و منی باشد و منی با بوی بسیار
و رنگ زرد و ادم بود و رنگش نیز تباخته باشد و اگر از کف فاسد شود و رنگ بسیار سفید بود و اگر از خون فاسد شود و اکثر منی مذکور رنگ خون باشد
بوی از وی همچو بوی گوشت گنده آید و از آن تلخ پیدا شود و اگر از سبب باد و بلغم فاسد شده باشد گریه ها و منی افقند و اگر سبب تلخ کف فاسد
گشته باشد رنگ و بوی منی مانند رنگ و بوی ریم بود و اگر سبب باد و تلخ فاسد شود منی نقصان تمام پذیرد و علامت نقصان منی در فصل یاد می نقصان
اخلاط ملته گفته شده است بدانکه اگر سبب هر سه خلط فاسد شده باشد از آن منی بوی همچو بوی باد و غایط پیدا آید از این جمله انواع منی که در و منی
گریه ها افتد با منی که از وی بوی گوشت گنده آید و آنکه بوی ریم شده باشد یا آنکه منی نقصان پذیرفته باشد این هر چهار نوع بود از تلخ و سبب
بیشواری زائل گردند و این انواع را که حجه ساده گویند و آنکه بوی بول و غایط آید آن نوع را دو است باقی سه نوع با در و منی با سالی نیکو شوند و
همین گونه فساد و خون جنین نیز بر سه نوع است و نشانیها سیکه در فساد منی گفته شده اند همان در فساد و خون جنین پیدا آید و چهار نوع فساد منی که علاج آن
و پنج نوع که لا دو است و در خون جنین آن هر پنج نوع لا دو اند و دیگر سه نوع در خون جنین دو اند و اینست تخصیص منی او سبب باد یا بلغم یا تلخ
فاسد شود علاج آن بروغن ستور و روغن کچن و مانند آن که از این منی استنبه گویند و بگری آتش و قوی و اسهال مناسماند اینها و حقنه که از این منی است
گویند باید کرد و از جنین سیکه باد و تلخ و کف زائل شود و اخلاط یا صالح در آید علاج کنند و اما منی که از وی بوی همچو بوی گوشت گنده آید و این علاج مفید است
بسیار رنگی معالکی و خوب که بوی پست و زشت انار و پوست درخت اینجمله فساد منی گرفته و جو کوب کرده بوشانند و چهار شیر خوش مذکور یک شیر خوش بوی و روغن با کوب
پنزد و چهارم حصه روغن مذکور در و باوی مذکور را با آب آس کوبده و کلک ساخته و بوقت بختن در زمانیکه نصفی کاثره مذکور خشک شده باشد در اندازد و بختن
نرم بزند چون روغن صرف بماند و در و طرف چوب نگاه دارند و مقدار یک پیشتر گفته خواهد شد بخوراند و نوع دیگر در و باوی سال سارا کون و سیکه روغن را
بر منطی گفته شده باید بخت و مقداری بخوراند که علت مذکور را زائل گردد و منی سیکه در و منی گریه ها افتد و منی که با افتاده باشد برای علاج آن بسیارند و سیکه تلخ
و منی را در یک نیم من آب انداخته بوشانند چون چهارم حصه آن بماند و جامه انداخته مانند مصفر بپاکانند و پنج پیشتر مرتبه باید چکانید بعد به بسیارند
و در نیم شیر و روغن ستور و چهارم حصه روغن مذکور بپزند و با آب آس کنند و این را بدان شوره آب خاکستر بپا کرده روغن مذکور با آتش نرم بزنند و
نگاه دارند و مقدار یک پیشتر گفته خواهد شد بخوراند نیکو شود و منی سیکه گنده شود و بوی از آن مثل بوی ریم آید برای علاج آن بسیارند و در و باوی پرده کا کون
و او و منی بای نکر و معاد کون این هر دو را منطی گفته خواهد شد بخوراند نیکو شود و برای نقصان منی علامتیکه در فصل زیادتی و نقصان اخلاط بالا در مقدمه
گفته شده و پیشتر گفته خواهد شد در کار بر منی سیکه از وی بوی بول و غایط آید برای دفع این منی اگر قریب الحمد باشد این علاج که گفته میشود باید کرد
بسیارند و خیره و اسیر انگیزد و بر یکدیگر نیکو کاثره ساند و بوی روغن ستور که چهارم حصه جوش مذکور بود یکی کرده روغن مذکور بزند چون نصفی جوش خورد چهار
حصه از دله و باوی مذکور دیگر گرفته و کلک ساخته و در روغن مذکور انداخته با آتش نرم بزند چون روغن صرف بماند نگاه دارند و مقداری از آن بوشانند و معیت باید
و برای این هر سه نوع ساد منی علاج بروغن ستور و روغن کچن باید کرد و قوی و اسهال مناس نیز بکار برند و حقنه تر و من و انباشتن استحباب کرده حقنه است

باب دوم در کیفیت خلقت انسان و تشکیک اعضا

در بیان کیفیت منی زنان

شب دوم و از آن محل شب دوازدهم اولی تربو و اگر از ابتدا ای و در شب پنجم یا یازدهم جماع کند اگر حمل بماند جال از وی خفت باشد و شب سوم از ابتدا ای جماع
 ممنوع است اگر در شب هفتم جماع کند پس زاید و در شبهای طاق و خفرا آید زیرا که در شبها سیکه از ابتدا ای حیض جفت بوند چنانچه دو و چهار شش و هشت خون من
 زن ناقص میباشد پس بضرورت منی مرد و بر غالب آید ناچار از غلبه آن فرزند زریه آید و در شبها سیکه از ابتدا ای حیض طاق بوند چنانچه سده پنج و هفت
 و نه و مانند آن درین شبها خون حیض زن کامل و بسیار میباشد پس بضرورت منی مرد از خون حیض زن مخلوب میباشد ناچار از مخلوب شدن منی
 مرد و خفرا آید فائده در سه شب اول و حیض که جماع ممنوع است اگر در اول شب جماع کند بعد مرد و زن نقصان پذیرد اگر زن در آنوقت حامله گردد بجز زادن
 بچه پاک شود و اگر در شب دوم جماع کند جماع را ضرر نکند و اگر در آن جماع زن بار شود بچه بجز زادن یا بعد از دوم و سیم و اگر در شب سوم جماع کند جماع
 ضرر نکند و اگر در آن جماع زن حامله شود بچه ناقص خلقت و کمسور و بزرگ آید و عمر بچه اندک بود و غالباً بدین و در بار حمل نماند زیرا که خون و است حمل قرار نگیرد
 چنانچه در آنی که روان باشد اگر جنینی اندازند ساکن نماند زیرا که آبیکه جانب شرق روان باشد اگر جنین اندازند نه گز آن جنین جانب غرب و آن شود اگر
 بتدریج بزرگ شود که در آن گشت تا یک ماه خود را نگه داشت که تا آخر آن اگر در یک حیض حمل نماند و حیض دوم همین تدریج کند اگر معلوم شود که حمل نماند است اگر خون
 که پس زاید و در روزهای ابتدا ای علوق جفت باشد گلبه یا شکوفه و شاخ درخت بریاشد منی یا گلشکی یعنی کنکدن را در زبان نیک احتیاط است و آن
 کرده بگوید و اس کرده باشد یا شیره یا ده گاو که یک رنگ بود مخلوط ساخته و یک سوراخ بینی زن که طرف راست است چست قطره بچکاند اگر خوابد که دختر یا پسرین ناس را
 در بینی بسوراخ طرف چپ در روز طاق ناس یا پسرین ناس مذکور بیرون افکند زن نابد فائده چنانکه برای زراعت چون چهار چرخه موجود شود بی ضرورت بند
 یک گشت دوم فصل سوم آب چهارم تخم نیکو چینی برای ماندن حمل نیز چهار چرخه است کی حجم و دوم خون حیض سوم بلغم و چهارم آب منی که عیلت باشد بدین
 چهار چرخه صورت نامیکرد و وجودی پذیرد و باید دانست که چون زن و شوی در جماع نگذشت خود در شرطها سیکه گفته شده اند رعایت کن فرزند کن از ایشان
 آید صالح و خوب روی و تندرست و دراز عمر و موافق مادر و پدر باشد و رنگ بچه سبب عصر آتش پیدا میشود و باقی میان عناصر اربعه که داده بچهای اگر آب غلبه
 باشد رنگ بچه سفید باشد اگر خاک را غلبه باشد رنگش سیاه بود اگر باد و آب و خاک و خلار غلبه باشد رنگ بچه سبز که سببش مائل لیسایی زن باشد و اگر آب
 و خلار غلبه بود رنگ بچه سبز که سببش سفید بود باشد یعنی حکما گفته اند چون در حلاله شمای سفید چنانکه شیر و خجرات و پنیر و سبج بچته بخورد فرزندش سفید
 پوست بود و اگر لیسایی سیاه چنانکه سبزی و گوشت و کنجاره و مانند آن بخورد فرزندش سیاه و ام بود و اگر از هر دو نوع اشای مذکور بخورد فرزند
 متوسط میان سفیدی و سیاهی باشد اگر آتشی که بد آن بنیای چشم مرد و است بمقام چشم خدین نباشد بچه محبوب متولد شود و اگر آتش مذکور بخورد میختم
 چشمش حاصل گردد و چشمش لعل باشد و اگر با تلخه آمیخته بشیمش باشد چشمها لیش ازرق شوند و اگر با تلخه آمیخته بشیمش سفید باشد اگر با باد آمیخته باشد
 چشمها شکر ز باشد بد آنکه خون زن بوقت مجامعت از وجود گذارنده قریب فرج حلیک منی مردی افتد و ترشح گشته جمیع میشود چنانکه سببی که در وی شبن
 بوده باشد چون وی را آتش نهند یعنی که آن سبب در خورده است با آتش که آخته ترشح شود و چون منی مردی را زلال خون مذکور آمیخته کرد و باد از بان خون
 مذکور آمیخته و بخش کن از وی علوق و فرزند حاصل گردد و علوق و فرزند را حکمای هن بسیار بپنداشته اند چنانکه گویند علوق از شامت گنایان و در پدر
 روی نماید فائده مذکر عتیان و کم شتوان کرده می آید اگر منی مرد و خون حیض زن اندک باشد فرزند می که از ایشان آید نیموراد ایستاده نشود و بزرگ و قوی
 آب منی کسی بخورد بعد تیمور ایستاده نشود و آن شخص را بنی آسکه و مو که جوین گویند و هر زنی که فرجش گنده بوی باشد فرزند می که از او زاده شود
 تیموراد ایستاده نگردد و اگر چون او را بوی فرج زن و بوی تیمور خود برسد بعد تیمورش ایستاده شود و شمت حاصل آید و آن شخص را سوگند و عکاس نامند
 اگر حیض عورت اندک باشد و منی مرد بلغم آمیخته بود و وقت مجامعت دل زن بر مرد دیگر باشد و دل مرد بر زنی دیگر بود فرزند می که از ایشان آید قوی
 ایستاده نشود و اما آنکه خود را بگایان نهد و چون خود را بگایان نهد بزرگی قادر شدن تواند تیموراد ایستاده شود و او را گنجک گویند اگر وقت مجامعت
 مرد و زن هر دو در غصه باشند و خوش نبوند فرزند می که از ایشان آید تا که دیگری را در مجامعت نه بیند و منی را شمتونی حاصل نشود و این ایراد می شود

و چون مرد در وقت جماع فرو شود و زن را بالا کند و فرزند می که ازین حال آید عینین بود و او را کجیده گویند و اگر ازین جماع دختر حاصل آید طبیعت و ریه مرد و زن
و باید دانست که در چهار نوع اول ازین النوع منی بسیار در نوع پنجم که عینین است منی نیست سوال چون در چهار نوع اول منی ثابت است پس ایشان را
بغیر علت های مذکوره در رغبت بر زنان نشود و جواب رگ های مسالک آب منی اندازان این اشخاص تقبض پیدا کنند چون ازین عمل های عتیقه میکند رگ های
مذکوره منقبض میگردد و منی ازین منافذ نزول کرده یکجا میشود و شهوت می انگیزد و ناچار می شود ایشان ایستاده بگویند فائده مرد و عورت به نوعی که بسیار
نوع جماع کنند و فرزند برانگونه متولد شود اگر باغوشی و لباس نیک و پاکیزه باشند و فرزند خوش خوی و پاک آید فائده اگر در وزن میان خود جماع کنند هر یکی از
ایشان اصل باشد و فرزند بی استخوان زاده شود و نیز چون عورت را احکام شود و خونیکه ماده ولد است با دانه در رحمش رسد آن عورت را حمل باند و زود زاده
باید و چون وقت وضع حمل رسد و فرزند بی بی و بی استخوان برآید و چون زنی بصورت مار و کرم یا بصورت یزدیه یا بصورت دیگر چیزی یا بز یا چنبره اوش
از شامت زن و شوی بود اگر در حمل باند و زود آید و یا حامله آنچه آرزو کند بیاید و فرزند مذکور کوزلشت و لنگ و مانند ایشان زاده شود و از شامت
گناهان مادر و پدر در اعضا ی کچه نقصان میشود و بچه در شکم مادر باند و بول و غائط برون نمی آید سبب آنکه بول و غائطش بسیار اندک میباشد
در معدن چنین بادی که مخرج بول و غائط است نمیرسد ازین جهت مراط هم نمیکند جنین و شکم مادر صوت کردید و مانند آن نیز نمیکند سبب آنکه بوسی قوت
که بالای جنین محیط میباشد و شمش بسته است و خلق جنین را بلغم گرفته و مسالک بادی که از آن نفس صورت بنده بسته اند نفوس بر آوردن جنین پس
و حرکتش از نفس بر آوردن و گردن خواب فرو بردن مادرش است و صورت اعضا ی کچه چنانچه چشم و گوش و بینی و دست و پای و مانند آنها و دندان که
بر می آیند و باز نمی کنند و باز برآید و جمله بقدرت الله تعالی است و الله اعلم بالصواب فصل دوم در بیان طریقی قرار گرفتن منی در رحم و کیفیت
صورت لمبست جنین از او و این فصل بمنزله ی بگوها او کرانت منی است بدانکه منی مرد قریب است و عنصر آب در و غالب است و دیگر عناصر تیره و
از خون حیض زن شمس است و عنصر آتش در وی غالب است و باقی عناصر سردی اند و قوی که مرد با زن جماع کند حرارت آتش مباد را از مجلس وان
بسیار و بادی متعوف را از مجلسش سائل گردانید و طرف تمییز میکند و منی در فرج افتد و با خون زن آمیخته میگردد و بادی این ماده حمل او را هم بسیارند
اگر منی مرد زیادت بود پس مخلوق گردد و اگر خون حیض زن زیادت باشد و دختر شود اگر منی و خون برابر باشد و خلق مخلوق گردد و بداند که از آب حیض نشانه
شب حمل ماندن ممکن است و رای این حمل ماندن ممکن نیست و از جمله شانزده شب در چهار شب جماع ممنوع است سه ایام حیض و یکی سیزدهم سبب آنکه
حیض باقی دو اوده شب جماع ممنوع نیست و بعضی و این شبهه پس مخلوق گردد و در بعضی دختر چنانکه تفصیل آن گشته و بعضی گویند که برای ماندن حمل
طبیعت شرط نیست بلکه گاه باشد که بغیر طبع حیض میماند و وقت ماندن حمل بغیر طبع حیض ازین علامات معلوم شود که منی آن فریه و زود تاز نماید
و من و دنداناش تر شوند و شوی را بخوابد و حکایت شوی او را خوش آید و شکم پنجم و موی فرد بشته بوند و باز و و پستان و سینه و ناف را نوازد و اگر در
فرج کجید چون مرد یا چنبره آن جماع کند گاه بود که حامله گردد و وقت ماندن حمل در رحم شگفته میشود و چون الوقت منی در رحم بسته میگردد و چون گل نلوف در
روز شگفته میشود و در شب بسته می گردد و چون وقت ماندن حمل گشته باشد اگر جماع کنند حمل قرار گیرد و چوین از سینه و سال تا پنج سال گفته اند
و خون هر بای جمع شده طرف فرج بیرون می آید و گاه باشد که بعضی زنان را بعد از پنج سال هم حیض می آید فائده چون زن بعد از آنکه است
مانده شود و او را تشنگی بسیار آید و رانهایش گران میشوند و در دکن و هیچ یکی از منی و خون از فرجش بیرون نیفتد و فرج خشک گردد و بجهت یقین دانند که
حمل مانده است و نشانه های بعد ماندن حمل پیدا آیند اینها آنکه سر سرد و پستان سیاه شود و خط موی در شکم ظاهر نماید و مویهای پستان پرین
زیرین بچین و قوی آید و بوی نیک خوش نیاید و آب در دهن آید و وجود گران نماید و در دکن و لبها خشک بی آب نمایند و دندان تیر بخیزد و قوت
طبیعت هر کس بعضی کسان را پنج زیادت پیدا شود و بعضی کسان را کم چون معلوم گردد که حمل مانده است زن را باید که از زور و حرکت و مجامعت قاهر
و از چیزیکه لاغری حاصل شود و از خواب روز و بیداری شب و اندوه کردن و سواری بر اسب و شتر و گردن ماندن اینها باید که دوازده ترش گشتن و ستن چرخ

خلقت پیش از سائر اعضا بود و بعضی گویند که اول دست و پایی است و میگرداند از آنکه بالا ایشان چنین موقوف بر تسلیع محاسن است پس باید که اول دست پایی شود که از
تا بواسطه تحریک اینها خلقت را وسیع گردانند و بالا نیند و بعضی میگویند که اول تن میانگی موجود میگردد و بواسطه آنکه دیگر اعضا بمنزله شاخهای او اند و این اصل است
پس بی باید که اول تن میانگی مخلوق میگردد و بعد سائر اعضا است از استخوان خود که نامش مختصر است نقل میکند که استخوان احوال صحیح نه اند از آنکه
بعضی بعضی متعارض اند و بر تقدیر تسلیم ادای مذکور تنی اند فائده یقین نمیبند بلکه جمله اعضا و اعضای اعضا یکبارگی پدید میشوند و بعضی در نظری آید و
بعضی در نظری آید و آنکه بعضی نظری آید از کمال مفروضه میشوند چنانکه در بار فقرک خسته مغز خسته چشم که خسته بدینا شد فقرک خام همه موجود است لیکن پس
نهایت صفر بعضی دیده نمیشوند و بعضی بخت شدن یکی بنظر درمی آید فائده خلقت موی سر و کیش و موی اندام و استخوان ناخون و دندانها از موی پدید است و
خلقت گوشت و خون و چربی و مغز استخوان و دل و ناف و جگر و پسه و روده و مجرای دیگر اعضا یکباره تمام اند از خون مادر مخلوق اند و بالا ایشان چنین میگوید که اول ایشان
و فوق و رنگ از خلاصه طعام بدینا شد و حصول حواس خمس ادرک لذات و حیات و نشو و نما شادی غم و مانند آن بسبب روح است و تفاوت انواع و
اشخاص در رنگ قوت و تحمل و صحت و مرض و عمر از تفاوت زمین و آب و هوای دیار و بینة شخصی نوعی حاصل باشد و زن حامله را چون دل شیر و پستان
راست ظاهر آید چشم راست بزرگ نماید و آن راست گران معلوم شود و میباید که با همای آنرا بهندی بر کعبه گویند خوردن خواب و در خواب کل نیل و ترسند
یا فقرک و یا مات اینها را به بیند و یا بیا بد و یا در خواب کسی در آب بیا بد و یا در خواب کسی از قسم جواب شل مر و اید و زمر و زردی یا از قسم سلج و یا گلد است
و مانند آن بردست بدید و یا بیا بد و روی از آن حامله شدن و تا بان نماید غلب است که نشاند و اگر علامات مذکوره عکس این باشد فقر زن را و اگر فقر
باشد نماید و شکم پیش کشیده باشد و نشانیهای زادن حامله مانند نشانیهای عین که بالا گفته شد اند پس آید این فرزند عین اینا به حامله که در سپاهی او
بلین و میان شکم او نشیب نماید و او در فرزند را یکسانیکه خدا ترس پس بکار باشد اولاد ایشان یکسان باشد و بعضی اعضا ایشان نیز بقدرت الله تعالی سالم
و نامعیوب باشند و الله اعلم و حکم فصل سوم در بیان خلقت جنین مورد اعضای آن و این فصل بهندی می باشد که جمیع بیا کرین است بدانکه بینی و منشا
و قوای افعال و ادراکات و تاثیرات آدمی آتش و باد و آب خاک و قوتها یکسان است و روح و هم گویند و حواس خمس روح است و نیز باید دانست که
چون بینی مرد با خون نفس زن آمیخته در رحم میرسد از گرمی غنچه آتش و جوش می آید تا آنکه جنین چنین صورت می بیند و بروی صفت چرم تویر و حصول بینی
چنانکه چون شیر جو شیده میشود بروی رنجه که آنرا ملالی گویند حاصل شود و چرم می بیند و چربی که بالای همه چرم است بزبان بندی آنرا و کجای
نامند و خصوص این بلون آن و صفت کنند و برای آن پوست بمقا بر پیچیده حصه از لبست حصه عرض پوست و این پوست جای حدوث علت هب و علتیکه آنرا
بدیم کنند گویند است و چرم دوم را لوتها گویند و چربی او مقدارشان زده حصه از لبست حصه مذکور است و این پوست جای خلل کافه است
و پوست سوم را سوتها گویند و چربی آن پوست بمقا بر دوازده حصه از لبست حصه مسطورت و این پوست جای علت چرم دل که نوعی از
لبست است و علت چلکاک نوعی از آن است و سوت نیز است و پوست چهارم را تا هر گویند چربی این پوست مقدار لبست حصه مذکور است
این چرم جای سائر انواع لبست و پوست پنجم را پیدی گویند و چربی این بمقا بر پنج حصه از لبست حصه مذکور است و این چرم جای حدوث
علت بکند روده زده و آماس است و پوست ششم را روینی گویند و چربی این تمام عرض پوست و این چرم جای علت که پنجه و یکی وارید و سیلیای کلکند
خبر است و پوست هفتم را مات بهر گویند و چربی این چرم به پناهی عرض پوست و این چرم جای حدوث بکند روده زده و پوست و پوست و پوست
بمقا بر عرض شش جو و چهار حصه از لبست حصه جو میشود این مقدار چربی محلی است که گوشت در آن محل بسیار باشد چنانکه آن و سرین شکم و جگر و شکم
آنک باشد چرم آن محل کمتر از مقدار مذکور مناسب آن محل باشد باید دانست که شی قریب که گوشت و خون و لغم و غایط و تانی و آب منی را از
ششای دیگر مفصل میاز و هر یکی را از اینها سبک است و نشو و نما نمیدهد و بندی آنرا که گویند چنانچه بر یون چوب خطا میکند در بیان چوب بدینگونه
اجزای چوب را که در میان آن خط میوند بواسطه آن خطها منفصل گردانند چنانچین چوب گوشت بریده شود و اعضا تنائی بگذرد و دیده شود و اعضا تنائی

فصل سوم در بیان خلقت جنین مورد اعضای آن

از اعضا خمس است باوشتی از غذای مادر که بدو می رسد و جمیع آن ماده بسیار در عضو تشل ترانچه میگرداند از عضو آب تری حال می نماید از تشنگی انحراف و
 منحنی می نماید و بسبب عضو خطا طولی و عرضی غمیق گشتن ماده را کور امکان میشود و برنگونه پرورش یافته جملة اعضا و عضای انسانی میگرداند و از آن کس
 سر برنامند و نزدیک حکمای هند هر زمان وقت که ماده در رحم قرار میگیرد و روح با او می پیوندد و سر بر را که آن عبارت از تن آدمی است عضای اند و اعضا
 اعضا اند با آنکه اعضا شش اند و دو دست و دو پای و سر و میان و اعضای اعضا بسیار اند چنانکه جنین و کاسه سر که جای ستنگاه موی است و پنج و گردن
 و شکم و پشت و ناف و آئینهای یگانگی اند و چنانکه گوشها و سوراخهای بینی و چشمها و ابرو و با و زخمها و کتفها و پستانها و پهلویها و آئینهای
 زانو و بازو و پا و رانها و مانند آن که اینها دوگان دوگان اند چنانکه انگشتان و آن است اند و چنانکه سرین که در آن پشینه خواهد آمد و چنانکه هفت جسم و
 هفت کلا و هفت مقامهای اخلاط و جز آن و هفت دھات و هفت صدف و هفت صدر و پا و ضد پر که گوشت و نمصدنی و ضد تن و ضد پوست
 و ده بندگاه و صد و هفت مقام و هفت و چهار و هفت و سه خط و سه خط و زخمه و جگر و پسته و شش و سپر و دل و کوره و با و شانزده کن و با و چهارده چال و سه
 کورچه و چهارده گوشت و هفت صد و نه و چهارده سنگحات و چهارده سیون و شانزده و روده با اما ذکر هفت چرم و هفت کلا و هفت دھات و غلط و
 جگر و پسته و شش و شانزده و دو کوره و فصول سابق گذشته است و مقامها که هفت اند یکی از آن جای با دست و یکی جای تلخ و یکی جای بلغم و یکی جای خون
 و یکی جای طعام خام و یکی جای نچته شدن طعام و یکی جای بول است و زنان را جای محل شیمی زیادت است و روده های مردان سه نیم رخ روده های
 زنان سه رس اند و نه رخنه اینها اند و سوراخ بینی و دو گوش و دو چشم و یک و سه یک برویک سوراخ فرج و زنان را سه رخنه زیادت است و آن سوراخ
 پستان و یکی مجرای خون جنین است و یکی بای بزرگ که آنها را که را گویند و آن در تن آدمی شانزده اند چهار از آن در دو پای و چهار در دو دست و
 چهار در پشت اند و چهار از گلو طون سینه آمده اند و چهار که در دو پای اند و ناخنهای دو پای اطراف آن اند و چهار در دو دست اند و ناخنهای دو دست اطراف
 اند و چهار که از گلو طرف سینه شده و رفته اند اطراف آن قضیب میچیده ماده اند و چهار که در پشت اند اطراف زیرین آن در سرین میچیده مانده است یا سیکه آنرا
 چال نامند بر چهار نوع اند یکی از گوشت و یکی از رگ و یکی از پی و یکی از استخوان و بر نوعی چهار چهار افراد اند چنانکه می شود چهار چهار افراد از هر نوعی
 یک یک فردی در دیگری است داخل گشته در دو بندگاه و دو دست و دو بندگاه دو پای محیط شده مانده اند و استیا سیکه آنرا کورچه گویند و آن شش از گوشت
 و استخوان رگ و پی و کربانند و از آن دشتانگ و دوازده در بند و استخوان و رگ و پی در بند قضیب و چهار پر که لای گوشت که مستطیل میگویند و آنرا
 بند می نامند و اینها بر چهار در پشت اند و راستای صلب یکی طرف خارج و یکی طرف داخل و دو میای صلب یکی طرف خارج و یکی طرف
 داخل و در زما که هفت پنج در سر اند و یکی فرو و قضیب و پستین و یکی در پنج زبان طرف داخلی و طبیب شاید که از شکاف کردن جماعی اند کوره خوشه باشد
 و محل جماع استخوان های که آنها را سنگحات گویند و آن شانزده اند شش از آن در سر و دو پای در پای سکان یکی جای سرین و دوم جای زانوئی
 سوم جای شتالنگ مثل آن در هر دو دست است یکی در دوش و یکی در آرنج و یکی در بند دست و سینه و دم فرو و گردن که ابتدای صلب است و چهار هم بالا
 سرین که انتها صلب است و غیر اینها استخوان مجتمع را پیوسته میارند و آنرا سیون گویند چهارده اند در چهارده سنگحات مذکوره است یا سیکه در این
 و در عدد آن اختلاف است جمهوری میگویند که آن فقه است بعضی شصت و هفت گفته اند و شصت میگویند که میان و قول خلاف نیست زیرا که جمیع سینه
 گفته اند و ادیشان آنست که استخوان بانیکه بدان سرگرم تعلق دارد سیصد اند در هر دو دست و دو پای صدف و پشت و در کمر و پشت و پهلوی و شکم و سینه و سر
 و ده پشته و در گردن تمام شصت است و شصت و سیصد استخوان تن نیست پانزده استخوان در پنج انگشتان یک پای در انگشتی است و ده در کف پای شتالنگ
 کورچه و یک پشته پای و دو در ساق پای و یک در زانوئی و یک در ران و جملة استخوان های تمام بای سی است همچنین در روم بای و در دست و زانوئی اند
 پس جملة استخوان های دو دست و دو پای صدف است اند و یک بالای نیم و یک در روم و در سرین یکی که فرو و صلب یا این و استخوان سرین متصل است به لیس
 استخوان کمر پنج اند و هفتاد و دو استخوان در پهلوی در هر پهلوی سی و شش و سی استخوان و پشت و پشت در سینه و دو احوال که آنرا بند می اچکانند

دوم کوه استخوان است و نیز غلغله خطرناک بر پنج قسم اندکی آنکه آنرا بهندی سدر بران هر گویند و آن نوزده مقام است اگر درین مقامها زخم رسد مجروح
در میان هفته بمیرد و دوم آنکه او را کالشر بران هر گویند و این سی و سه محل است که بر سیدین زخم درین مقامها مریض در یک ماه بمیرد و سوم آنکه او را لیسل
گویند و لیسل بران هر نیز نامند و آن پنج حصیص است محل است که اگر زخم تیر دران محلهها برسد تا ادا دم که تیر درون باشد مجروح زنده بود و بجز کشتن تیر بمیرد و چهار
آنکه آنرا سیکل گویند و آن چهل و چهار است اگر در یکی ازین محلهها زخم رسد عضو آن محل بیکار گردد و پنجم آنکه آنرا رجا گویند و آن بیست محل است اگر در یکی ازین
مقامها زخم رسد و دم درون و اما سدر بران هر که نوزده است اینها اند چهار سنگا کاف و ستمک هشت مائرتا کای که او یکی هر دوی یکی است
یکی نابجی و یکی اوصیت و کالشر بران هر که سی و سه است نیست هشت که در سیدین پنج سیوت رنه چاریل هر دوی چهارم جبه چاراند نیست و
و کتیکه تر و دو پارس سده و دو بریتی و دو بنبت و لیسل کهن که سه است نیست دو او جبهی یکی تهنی سیکل که چهل و چهار است نیست چهار لوتنا
و چهار آن و چهار رایی و چهار کوریج و دو جان و دو تب و دو کر پر و دو لکندر و دو کوی مصر و دو کر کا ککا و دو لوتس سیکل و دو پانک و دو لیل و دو نینا
و دو واروپ و رجا که آن هشت اند و کلیده و من بنده و چهار کوریج سیدین آنکه نوعی که از یاد حیات بدن بدان مر لوط است و آنرا لیسل بران با گویند
و محلههای خطرناکه از همه جا است بر سیدین زخم بدان با و نذکور را آفت و خلل بسیار میرسد به انسیب مردم بر سیدین زخم دران محلهها یا مجروح
هلاک گویا و اتم تالم بماند و باختلاف محلهها بسیرت هلاک و لبطوکان و بدوام تالم آن بنی بران است که مقامهای سدر بران هر تهنی اند بر سیدین زخم دران محل
آتش بسیرت برون می آید متبع آن با و نذکور نیز بسیرت خارج میشود پس بضرورت مردم نیز بسیرت هلاک میگردد و مقامهای کالشر بران هر تهنی
و هم آبی با و نذکور باب و آتش پیوسته است بدین سبب آنچه با و نذکور با آتش منضم است متبع آتش بسیرت برون می آید و بخش آن متبع آن آب تباید یکایک
خارج میشود و آنکه هلاک روی می نماید و مقامهای لیسل بران هر با لیست و قتیکه تیر و نیزه و مانند آن دران محال میرسد تا آنکه تیر دران مقام خلیه است
با و برون آمدن نمیتواند و لیسل بران تیر خون با و برون می آید هلاکت مجروح روی می نماید و مقامهای سیکل که رایی اند و خاصیت سدر بران چون زخم
دران میرسد بسبب سردی آن با و برون آمدن نمی تواند تا هلاکت روی نماید بلکه عضوی دران زخم میرسد بیکار و محوطل میگردد و مقامهای رجا که
آتش و بادی است چون زخم دران میرسد آتش و با و شتعل میشود به انسیب در و عظیم پیامی آید بعضی اطباءی حادث اختلاف محلههای خطرناک
در سیرت هلاک و لبطوکان و دوام تالم بنی بران سیدین که محلی از محلههای خطرناک که گوشت و رگ پی و بن بگاه و استخوان این هر پنج دران محل متبع
آن محل را سدر بران هر نامند چون زخم دران محل برسد در میان هفت روز هلاک کند و قتیکه در دوی چهار ران پنج نذکور باشند که عبارت از گوشت
و رگ و پی و بن بگاه و استخوان است باشند آنرا کالشر بران هر نامند چون زخم دران محل برسد و مدت یک ماه هلاکت سازد و قتیکه در دوی سیزده
پنج نذکور باشند آنرا لیسل بران هر نامند چون زخم درین محل برسد بیکار شود و خلیه درین زخم تیر و نیزه و هلاک بجا و دو قتیکه در و ازین پنج نذکور باشد
آنرا سیکل که نامند چون زخم دران محل برسد عضو یا ریا بیکار کند و قتیکه دران یکی ازین پنج نذکور باشد آنرا رجا که نامند چون زخم درین محل برسد و مدت
پای آرد به آنکه آنچه از احکام محلههای خطرناک نذکور شده حکم آن وقتی است که زخم اندرون محلههای نذکور برسد اما اگر زخم بر کانه های محال خطر رسد
حکم نبرینگونه است بلکه اگر در کانه سدر بران هر زخم برسد و مدت یک ماه هلاک مجروح روی نماید و اگر بر کانه کالشر بران هر زخم برسد عضو مجروح بیکار
گردد و هلاک نگردد و اگر بر کانه لیسل بران هر زخم برسد بکشدین خلیه نه میزد و لیسل بران هر زخم برسد بسیار روی نماید و اگر در کانه رجا که زخم برسد نیزه و رجا
حاصل شود و اما اتم نباشد و نیزه باید دانست که اگر در مقام لیسل بران هر زخم کاری برسد بیکشیدن خلیه و هم هلاک گردد و اگر در مقام سیکل که
زخم کاری رسد تیر هلاک گردد و بدانکه یازده محل خطرناک که در پایی اند یکی ازان محلی است که میان زانگشت و انگشتی که متصل به زانگشت است پایی
و آنرا چه گویند اگر درین محل زخم رسد علت بادی که آنرا اجحیا گویند بر آید و چون نذکور هلاک گردد و یکی ازان محلی است که متصفه رازی نامند
پایی از انگشت سیانی تا پاشنه پایی است و آن محل متصفه راسل تهری گویند اگر درین محل زخم رسد یا خاری خلیه دوی سخت پدید آید که بدان در مجروح

هلاک گردد و یکی از آن محلی است در پشت پای و میان آن و میان چهارم که در فرجه و انگشت است و آنرا کورجه نامند اگر درین مقام زخم رسد و در آنجا
پیدا آید و یکی از آن محلی است در پی بندگاه و انگشت و آنرا کورجه میگویند اگر درین محل زخم رسد و در آنجا پیدا میشود یکی از آن محلی است در
میان انگشت ساق و آنرا کلبه نامند اگر درین محل زخم رسد و در بسیار شود و پای انگشت گردد و یکی از آن محلی است در شصت و درازی که از بندگاه
تا بندگاه و از آنجا است و آنرا اندر لبست نامند اگر درین محل زخم رسد و خون بسیار رود و در مجروح هلاک گردد و یکی از آن محلی است در بندگاه و از آنجا جان گویند اگر
درین محل زخم رسد پای مجروح انگشت گردد و یکی از آن محلی است بالای جان مقدار سه انگشت هم طرف راست و هم طرف چپ و آنرا آن گویند و درین
مخمر رسد تا سراسر بسیار ظاهر گردد و دوشی کردن متعذر است و یکی از آن محلی است در شصت و در آن طرف ظاهر و آنرا از آن میگویند اگر درین محل زخم رسد و
بسیار روان شود و در آن خشک گردد و یکی از آن محلی است متصل بندگاه و آن بالای آری و آنرا لومینا گویند اگر درین محل زخم رسد و خون بسیار جاری شود
و زخم او صاف پیدا شود یا در آن خشک گردد و یکی از آن محلی است میان بند هر دو ران و میبین که آنرا تیب گویند اگر درین محل زخم رسد و مجروح
عنین گردد یا غنی او نقصان شود و این محله در هر یکی از این دو پای اند و در هر یکی از دو دست نیز آنرا بکار آنکه بعضی اسما اختلاف است چه در دست
بجای کلبه من بنده و بجای جان که بر روی تیب کعبه چهارم نامند و محلهای خطرناک از آن دست و پای و احکام نامیده و نیز موافق آن بکار آنکه خون
من بنده زخم رسد و دست شل شود و اگر در هر یک برسد و دوشی و در هر یک رسد تمام باز و بیکار گردد و در آنجا محلهای خطرناک که در این
یکی از آن است که آنرا کورجه نامند اگر درین محل زخم رسد مجروح هلاک گردد و یکی از آن شانه است که از لبست نامند که اگر درین محل زخم رسد مجروح نیز هلاک
چون طبیب حاذق باشد شانه را بجهت کشیدن سنگ شانه را بطرف شگاف کند از آن مجروح هلاک نماند و اما شیکه آنرا موثر است و دوشی نامند و چون
پیدا گردد درین موضع است که آنرا بکار آنکه چون تداوی کنند بدین روش را عمل شود و یا نشود اگر طبیب جاهل بجهت کشیدن سنگ شانه شگاف کند
مخمر و بزرگ گردد و یکی از آن ناف است که آنرا نا بجهت گویند اگر درین محل زخم رسد مجروح هلاک گردد و یکی از آن دل است که آنرا سر دوشی گویند اگر درین محل زخم
مخمر و بزرگ گردد و یکی از آن محلی است که از پستان مقدار دو انگشت فو دست و آنرا استخوان گویند اگر درین محل زخم رسد بجهت شکم مجروح
پیر گردد و در سرفه پیدا آید و مجروح بزرگ و دوشی میبرد و یکی از آن محلی است از پستان دو انگشت بالا است آنرا شصین و شصت نامند اگر درین محل
زخم رسد از آن بطن پر شود و مرض و در سرفه پیدا آید مجروح بمیرد و یکی از آن محلی است که ملتقای استخوان کتف و استخوانهای پهلوی است و آنرا اپلای نامند اگر درین
مخمر رسد و بعد از چندی ریم پیدا کند اکثر مجروح را هلاک گرداند و یکی از آن دوشی است که هر یکی از آن مجرای دم است یکی راستای سینه یکی چپ سینه آن
استخوان گویند اگر درین محل زخم رسد شکم مجروح از بازو پر شود و در سرفه پیدا آید مجروح از آن بمیرد و چهارده محلهای خطرناک که در پشت آن نهانند و آنرا
در استخوان که فرود استخوان صلب آن یکی راستای صلب و یکی چپای صلب هر یکی را از آن دو محل که استخوان نامند اگر درین محل زخم رسد خون بسیار رود
و روی مجروح زرد شود و بمیرد و در آن در بندگاه استخوانهای سیرین اند که وقت ایستاده شان در هر یکی از این محل مناک می افتد و آنرا گند ریاسه
اگر درین دو محل زخم رسد که در دو پای یکا شود و در آن در استخوانهای سیرین طرف پهلوی هر یکی را از آن نسیب گویند اگر درین محل زخم رسد
و در مجروح طرف نصف پیدا رسد و مجروح را غرگشته بمیرد و در آن در بندگاه هر دو پهلوی میان استخوانهای پهلوی و سیرین اند که هر یکی را از آن پارسه
گویند اگر درین محل زخم رسد شکم مجروح چون پر شود و از آن مجروح بمیرد و در آن در پشت آنرا که مخمر و استخوان گویند اگر درین محل زخم رسد
اگر درین محل زخم رسد از بسیاری رفتن خون زخمهای قوی پیدا شود که مجروح از آن بمیرد و در آن در استخوان گردان اند که با استخوان صلب پیوسته اند
و هر یکی را از آن دو محل شش پیکان نامند اگر درین محل زخم رسد دست خشک شود و یا اگر در آن در دو پهلوی اند که بران گردان کتف یا یک
موجود است و هر یکی را از آن دو محل انس نامند اگر درین محل زخم رسد از آن مجروح بازوی گردان و در آن در آنجا محلهای خطرناک که در
گردان و سرت می و بهفت اند و در آن در رگهای گوانا که آنرا و جمنی گویند و اینها نیز مانند یکی طرف راستی نای گوانا یکی طرف چپای گوانا و

کلی از دو چیز پدید می آید یا خون بیرون نیاید بلکه می بقصد می شده درون بدن برود و اما آنکه از مقدار رگی که کشیده می آید یا بیرون می آید یا در این است و این را گویند به شش
 شش زدن و در رگ قتی که رگ گردیده یا زکونه شده باشد اگر درین شش زدن ازین نیز یکی از دو چیز مذکوره حادث گردد و این را کجی نامند و چهارم کشادن
 یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد
 از آن گفته اند که اگر فصد کند خون بیرون نیاید یا آنکه رگ چنانکه باید کشادن کشاده شود و این را ابرس نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 و سرش عرض بود و این را اندر نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 رگ در محیط شش زدن از دو یک حصه طرفی دیگر و در میان رگ شش زدن و ازین نیز خون اندک بیرون آید و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 و ازین شش پدید می آید یا آنکه رگ چنانکه باید کشادن کشاده شود و این را ابرس نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 رگ در بغیر آنکه رگ برآمده باشد و ازین نیز خون اندک بیرون آید و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 یکبار گرد و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 نامند و ازین رگ کشادن زدن آنکه فصد کند و این را ابرس نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 و ازین خون از یکسری باز نماند و اگر ساختی ماند باز روان گردد و این را کجی نامند و چهارم کشادن یا تکیه بسیار کند باشد و ازین خون بیرون نیاید و رگ بسیار و این را کجی نامند
 بنوبه دیگر که کشادن رگی از رگهای محل خطرناک که در بندگاه و بی درگ و استخوان باشد و ازین در بسیار شود و عضوه بسیار گردد و ازین رگ
 فصد می شود و پس باید که در رگ کشادن اهتمام تمام منبذل دارد و غفلت و غلطت بخورده اند و نیز رگ بسیار که گاه و اگاه حرکت نکند و ازین رگ
 مایه همیشه در آب متحرک است و شناختن رگی که می باید کشد و ازین رگ از جمله اینها لغایت صعب و دشوار پس رگ بسیار می باشد و دانش کار درین کار
 تا غلط فاش نخورد و اگر احیاناً غلط خورد و چنانکه رگ کشادن باید کشاید بدین جهت انواع رنج و درد صعب پدید آید و چنانکه در آن رگ کشاید شود و چنان
 فصد می دهد و دفع آن مرض بود پس بخورون و ادرسی و مالیدن روغن و مانند اینها عمل کردن چنانکه فی نفع رساند و حکما گفته اند که در عمل جراحی فصد نمی
 عمل است چنانچه در علاج بداری کردن فصد نمی عمل عمل است انقضای فصد در بعد از کشادن رگ بسیار فصد می خورد و در وقت و ریاضت جماع و آ
 اندوه و خوف و از خواب بیدار شدن و از پیشانی سرد شدن و از منبری و گرمی مغز و خوردن باد و غلط و ازین اول فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 شالین کار ازین تمام لازم دانند و از نگاه رگها و قوت اصلی عاقل گردد و در پیشانی طریقتی فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 و دیگرند برای رگ کشادن فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 که در کشیدن و آنکه ازین نیز فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 گفته اند چنانکه فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 برای خارج ساختن آن بکند و با بسوزان باید عمل کرده الله اعلم و حکم فصل ششم در بیان اصول رگها و فروع آن و چنانکه ازین رگها فصد می خورد و ازین فصد می خورد
 سیمی به سورت است و این اصل را بهندی و چنانکه است و چهار رگ که چنانکه است و این رگها را با لاک شسته است و رگهای سرد و گرمی
 سورت نزدیک بهی طیاره به بال ذات می خورد و لیکن اختلاف میان ایشان با اعتبار است چه با اعتبار آنکه متحرک اند و چه با اعتبار آنکه غیر متحرک اند و با اعتبار آنکه فصد
 باد و جز آن در اینها پدید می آید و چنانکه مجرای آب و غلجه که در تمام اندام سیمی است و سورت شسته اند و سورت میگوید که

فصل ششم در بیان اصول رگها و فروع آن و چنانکه ازین رگها فصد می خورد و ازین فصد می خورد

این هر سه نوع بالذات مختلف اند از آنکه چندی از آن مسکنی به معنی اند و چندی دیگر مسکنی اصل نیست که اختلاف بها و اصل تعلیقات بر آن است و از آنکه چون خلطی از اخلاط اولیه در سر غالب میشود متلون باولی مخصوص میگردد چنانکه بیان آن در فصلیکه آنرا سر اصل میگویند گفته شده است بخلاف آنکه چون خلط مذکور در دماغی یا در سورت غالب شود متلون باولن مخصوص میشود بلکه چنانکه نوشته است متلون باولن است که دماغی و سورت از آن پدید میآید متلون گردد و از آنکه گفته که میان سر اصل و میان دماغی نسبت و چهار میان سورت و سورت است و در هر یکی از اینها چهار طریق مختلف منقسم شده اند اگر این هر سه بالذات متحد میبودند در اصول فروغ اختلاف نشدی و از آنکه نسبت سر و دماغی نافع است و همچنین نسبت سورت و دیگر است که بیان آن پیشتر خواهد آمد از آنکه هر یکی از این سه عملی دیگر دارد و عمل سر گفته شده است عمل سورت و دماغی پیشتر خواهد آمد و نیز در طبهای متقدمه سورت است که این هر سه مختلف بالذات اند و منشای غلط کسانی که میگویند که این هر سه بالذات یکی اند آنست که یکی بدیگری باعتبار محل صورت و دماغی و عوارض نسبت و اینها سخت باریک اند پس رویت میان ایشان تمیز دشوار است بنابر آن وهم میشود که متلا بالذات اند و نسبت و چهار رگ گنی که از ناف رسته اند و طرف بالای تن رفته اند و در طرف فروخته و چهار در تمام وجود پدیدان شده است و دریافتند و او را که حاسه ذوق و سمع و بصر و قوه و آواز کردن و حرکت و قوه و برون و قفاره و عطسه و خنده و گریه و کلام و نبات آن بسبب و مدد دماغی است که از ناف طرف بالا رفته اند و از هر یکی از این ده در مقام دل و و گان و و گان و دیگر منقسم شده اند که جمله اصول و فروغ می گشته اند از این جمله و مجرای باد و و مجرای تلخه و و مجرای باغم و و مجرای خون و و مجرای سیر اند و و مجرای کلام و و مجری بنیائی و و مجری شغوائی و و مجری بویائی و و مجری ذوق و و مجری صورت که بغیر خوراک باشد و منشای خواب و و منشای بیداری و و و خورج شکستگی و و و خورج شیر لپستان اند و همین و و اخیر و و مردان خورج منی اند و بدین سی رگ قوام اعضای تن که بالای ناف است چنانکه شکم و پهلوسینه و شانه و گردن و بازو و ساعد و سائر اعضای فوقانی است و ده رگ که از طرف ناف زیرین فتند و خورج مجرای باد و و مجری غلطی مردان خون حیض زنان اند و این رگها بواسطه گری و در محل تلخه خلاصه طعام را از بول و غائط و خوی جاگردانیده و در خود جذب میکنند و خلاصه طعام میخورند و بدین رگها نفوذ یافته و از آن به ده رگ فوقانی و چهار رگ که در جمله تن پدیدان شده اند دریافتند تا ناف قد شده و در جمیع بدن ساری میشود و بدین رگها اندام تحتانی خلاصه طعام جریان گشته و در مجلس سیر و مجلس بدان میماند و از هر رگی از این ده رگ تحتانی بجاییکه میان بکواسمی آید سی و دو گان و و گان گشتوب میگردد پس جمله این نیز سی رگ میشوند از این جمله و مجرای باد و و مجرای تلخه و و مجرای باغم و و مجرای خون و و مجرای سیر و و و گانها چغسبه اند و آن مجرای طعام اند و و مجرای آب اند و چهار رگ بنمایه چغسبه اند و از این چهار رگ آب منی اند و و خورج آب منی اند و همین ده رگ که در مردان خورج آب منی اند و در زنان خورج خون حیض و و از سی رگ مذکور بر دو گانی که بر پشت بدان چغسبه اند و از آن خورج غائط اند و پشت رگ از این سی رگ مذکور خوی را بچهار رگ که در تمام اندام پخشیده اند میرسانند و قوام اعضای بدن که فرو و از ناف است چنانچه بکواسمی و و و مردان نیوی و ساق پای و زانو و سائر اعضای اندام تحتانی است و چهار رگ و گنی که در تمام وجود پخشیده اند از نسبت خود به چغسبه که پیشتر شد تا از هر یکی از این ده رگ از صد نیز ارگان منقسم گشته و آن رگها مجموعا تمام وجود پخشیده اند و در نهنای اینها با بنجای مویها چغسبه اند و بدان رگها خوی از داخل بدن جریان یافته بمسام مویها شده بر اندام ظهور می یابد و بدین رگها از مایعات چنانچه روغن و خزان درآمده از ظاهر اندام بیاطن آن میرسد و خلاصه طعام شرب نیز درین رگها نفوذ یافته تمام وجود ساری میگردد چنانکه در ساق نیل و فرشمی و قمری سوراخها اند و درین رگها نیز سوراخها اند و بدان سوراخها خلاصه طعام نفوذ یافته در تمام اندام میرسد و وجود را از آن قوت و پرورش میشود و پس که در تمام وجود دست مربوط بدین رگهاست و بدانکه گناه سورت اصل نسبت و دوست که دوازده مجرای نفس است که بندگی آنرا پیران با و گویند و و مجرای طعام و و مجرای آب و و مجرای خلاصه طعام و و و مجرای خون و و مجرای گوشت و و و مجرای چربی و و و مجرای بول و و و مجرای غائط و و و مجرای منی مرد و همین و و مجرای خون حیض زن و و و از این رگها که نسبت و و و اند بسیار است اما دو سورت که مجرای نفس اند پنج آن در دل است و سائر بر لمای دماغی که آن مجرای خلاصه طعام است چغسبه است

اگر در پنج و یا سه روز زخم رسد مجروح و فو و احوال بمیرد و اگر زخم کاری نرسد و احوال نماند ازین بجز خضک در آن نمره و بانده و کوفت شود و بیوشی
و دوران سر و از زده پدید آید اغلب است که مبتلا گردد و دوسر و کجای طعام است پنج آن با مای پیوسته و سر آن با و مینی که مجرای طعام خفیه است
اگر در پنج و یا سه روز زخم رسد مجروح بمیرد و اگر نیمه و غیر خضک در آن شکمش انقباض و باد و سول پیدا آید و او را اصلا طعام خوش نیاید و شکمی متورم شود
و آنکس عین گردد و مبتلا شود و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد مجروح را یکی
سخت پدید آید و بی احوال بمیرد و دوسر و کجای طعام است اگر در یکی ازین دو محل زخم رسد مجروح بمیرد و اگر نیمه و بدین امر ارض مبتلا گردد
که اکثر نمره باز و کوفت شود و بیوشی و دوران سر و از زده پدید آید و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
خفیه اگر در یکی ازین دو محل زخم رسد انعام مجروح سیاه و ام یا زرد و ام شود و ویرا تپ و تپاک پیدا گردد و خون از جراحت وی بسیار خارج
و چشمهاش ملول و ام گردد و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد مجروح بمیرد و اگر نیمه و بدین
زخم رسد مجروح بمیرد و آن مرد و با مراض مبتلا گردد که محل جراحت سیاه و گدشت بر تن مجروح خشک گردد و در رگهاش که رها افتد و دوسر و کجای
که مجرای چربیست پنج آن با کام و سر آن با کام و خفیه است اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد انعام مجروح خونی و بیروان باشد و وجودش بر سیاه
و ماکش خشک شود سخت بیاماسد و مجروح را تشنگی بسیار روی نماید و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
ازین دو جای زخم رسد شکم و شانه متعفن شود و بول بسته گردد و بیوشی پدید آید و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
اگر ازین دو جای زخم رسد شکم باد و متعفن شود و از جهت جراحت بوی بد آید و در دو کانیها که رها افتد و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
سرش چربیست پنج آن با کام و سر آن با کام و خفیه است اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد مجروح عین گردد اگر سبب آنکه جراحت آنکس شود و یاد کرد که محل مذکور سیاه
که عین نگردد و لیکن مینی که با خون آمیخته بود و او را این از دیری انزال شود و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
خون چرب است پیوسته اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد انعام مجروح خونی و بیروان باشد و وجودش بر سیاه و ماکش خشک شود سخت بیاماسد و مجروح را تشنگی بسیار روی نماید و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو
که در آن گذشته دوا پذیر نیست پس طبیب را باید توکل بر رعایت خدای عز و جل کرده دست بر علاج اندازد که خدای کریم رحم بهست از دینیه
باید که چون خلیه ازین محله بیرون آورده علاج جراحت استعمال کند و باید آنکه سروت عبارت است از سروت که عارضه است و سروت و بیاضه چنان
مذکور در آن جا نیست و آن تمام وجود متعفن است و الله تعالی اعلم و احکم فصل نهم در بیان آنکه زن حامله چگونه باید
اگر چنانکه سیاه کن گویند با آنکه زن حامله را باید که از نگاه که عروق در شکم قرار گیرد هرگز نگذین زمان و خوشدل پاک که اسن با جامه نیک پاک با
و گاه گاه صدقه میداده باشد و تقویم و ادب حرمت مادر و پدر و بزرگان خود و اجنبی نگاه دارد و از ایشان دعای نیک توقع نماید و بی اینا زارد
و از آشیای ناپاک چیزی نماند که به المنتظر دور بماند و چیزی نماند که به راساس نکند و غذای بیکس از بدن و دست بر نهادن از زو شای گند
بد بوی را بوی و آشیای که به المنتظر رانند بین و کایاتی که مورت خوف و خزع و اندوه باشند نشاند و اندوه و اغایه خشک کند و بیوشی و آنکه او را خوش بوی
پوشیده نباشد باشد بهرگز نخورد و نیز طعام میکه بر وی غیبت نباشد نباید خورد و البته طعامی را که بروی زخم نظر رسیده باشد نخورد و شانه متن
آن طعام که بروی نظر رسیده باشد چنان است که اگر بر طعامی آشوب نظر رسیده باشد بهر حال آن طعام لطیف و با عالج و مصالح و تکلف بوده باشد در
ذات خوش نیاید چندان غلو نکند حامله مذکور ازین طعام احتراز اولى بود و دیگر از چیز پاکیکه محل از میان نماید و در خانه که در آن چرخ گاهی روشن
نکرده باشد و چندان خالی مانده باشد و در نیاید از خانه بیرون نرود و در خانه تنها نماند و در محل قویور یاد در جاییکه بنور اسفوخه باشند و در درختان
آن محال نیز نرود و غصه بسیار نکند و غیبت و فحش نگوید و از کاریکه بدنامی حاصل آید بجز تر باشد و سخت با و از بلند نگوید و کاریکه از آن نامی بسیار
حاصل شود نیز نکند و نیز حامله را باید که اول ماه و دوم و سوم آشیای شیرین و سرد و با عالج بخورد و بی این مدتی بخورد و بی این ساشی نچسب و شیر داده گاو

و اگر در یکی ازین دو جای زخم رسد شکم و شانه متعفن شود و بول بسته گردد و بیوشی پدید آید و دوسر و کجای است پنج آن با کام و سر آن با سپر خفیه است اگر در یکی ازین دو

مداومت نماید که سخت مفید است و روغن و آب بنفشه بر او چود حامله بسیار نال و در چهارم ماه برنج پخته و جوات پخته و باز و پنجم ماه برنج پخته و ششم ماه برنج پخته و روغن ستور و بعضی گویند در چهارم ماه برنج پخته و شیره و مسکه و شوره بای گوشت جانوران و حتی که برومی آرد و باشد بخوراند و در پنجم ماه برنج پخته با شیره و روغن ستور بخورد و در ششم ماه آشام برنج بار و غنیکه بخورند و در هفتم ماه روغنیکه آرد و آب و روغنی که سال بر نادر کن پخته باشند با آشام برنج بخوراند و روغن نادر که در تنه این میوه است و در ششم ماه زن حامله را حقنه که آنرا استخوان است گویند بدین اوویه که الحال مسطور است بکنند بسیار نیکو روغن آن بگیند و آب آن بمیق بریار و کملی و سولف و کج و نمک سنگ سینچیل و شند و شیر و آب جوات و روغن کج و روغن ماهه گا و هر چه با هم بمانند و بدان حقنه مذکور کنند ازین غایت که کند که در روز و بماند و باشد سیلان یافته سیر و نادر و آب و دیگر در و با احتیاس یافته باشد بجای خود جریان گردد و بعد حقنه مذکور حقنه که آنرا اجناس است گویند بدین دار و با باید کرد بسیار نادر و آب های کاکولیا و کن شیر و روغن کج و بنفشه و روغن حقنه مذکور بکنند ازین با و بجای خود و بسوخت جریان یابد و فرزند با سانی متولد گردد و بعد وضع حمل پنج رجبی و زحمی حامله آرد و بدورین مدت گاه حتی بار و روغن شور بای جانوران و حتی مدام بخوراند و اوام که فرزند نر آید بگیند گویند نکر داشت حامله کنندت است و چرب بماند و آب سانی باز و در نهم ماه سعد خانه برای حامله بطول هشت دست و بعضی چهار دست راست بکنند و در آن خانه جانب شرق یا شمال یا جنوب کنند و آشیای میمون و خوشی آنگاه و چیز بایکدی بمان فراموش و یوشو و چنانچه قرآن و دعا و مانند آن در آن خانه بدارند بعد حامله سادران خانه در آن چون بدول کشاده گردد و کم در کردن آغاز کند و در روزی پیدا شود و شتاب حاجت انسانی شود و مانند بغم از فرج برون آید بدین که وقت زادن نزدیک رسیده است باید که در وقت بدعا و صبر و دعا و خواهی و چه های خرد سال را بنظر حامله در آن و میوه را که هر چه نام باشد یعنی میوه که مذکور نام باشد چنانچه نادر و سید ام است او باید و او بر تن حامله مذکور روغن کج اگر فرصت باشد مقداری مالیده باب گرم غسل دهند و کفحتی نرم نخته و بار و روغن ستور مخلوط ساخته شکم میزدند و بخوراند و بر چهار پایی بزرگ و کشاده جای خواب نرم قرار داده و بالش نرم زیر سر او بکنند و شبان بطلان و با بهایش گرد آورند و چهار عورت که برایشان گمان بد نباشد برای تولید بسیارند و ناخن آنها هموار و صاف بر آینه قریب حامله بنشانند یکی از ایشان روغن کج در محل مخصوص بمالد و حامله را بگوید که زور کند تا بچه برون آید و اما تا مادام که در و نشود حامله را زور نباید کرد و چون بدین که دهن رحم که آنرا که بچه نامی گویند کشاده شده است در و کم و در و در و رانها و در و زده پیدا شده است آنگاه حامله را اندکی اندکی زور کردن فرمایند و چون که زمان برون آمدن بچه نزدیک است است آنوقت بسیار زور کردن فرمایند و چون غصوی از اعضای بچه برون آید بفرمایند که سخت تر زور کن تا که بچه زاده شود و اگر حامله بغیر غلبه در زور زور کن بچه لنگ یا بقیعمان عضو زاده شود و باد و سرفه و دمه و تشنگی و علت سر بچه را نیز باشد و اگر بچه کوز نشست یا با کرمی زاده شود عالجی را که فصل موره که بچه چکتسا گفته خواهد شد بجهت اصلاح آن در کار برد و اگر بچه از شکم برون نیاید باید که دو دو کشف مار که آنرا کاسخی گویند با دو پیچیل کار بند یعنی دو دندان کور در فرجش رسانند و بچه کرمی و لون بر آبی بصل در دست و پای بندند خلاص یابد و چون زاده بود اگر فرزند نر آید بدین بچه به نمک سنگ و روغن ستور طلا کنند بعد آنرا آب پاک کنند و مخلوط بر روغن ستور تر کرده باشند بر تارک بچه نهند و نال بچه دوشیده بر پشت بگشست بر لیسان بسته بگرد و دوم سر لیسان که یک سرش نال بسته باشند در گوی بچه بچیند اگر نال بچه از پشت انگشت کم تر نباشد و رست نباشد بلکه و بینی سخن گویند اگر زیادت بر بنداش بلن و قطع باشد و بچه را انگشت می زد که بران روغن ستور و شند و شیره بر آبی طلا کرده باشند بچشان بعد بر روغن طلا و اندام بچه را طلا کنند و آبیکه دران پوست درخت شیره و آریا سر بگیند بودک یا برگ کیتحه هر که ای که مناسب فصل لاوت و غلبه خلط ملو و باشد انداخته و آوند زریا نقره و یا گلی بر حسب افت از خویش جو شانیه سر و اندام بچه بران بشویند و در گهای و نمکی از ان مادر بچه که مجرای شیر اند بسبب حرکت وقت ولادت باز گون میشوند و شیره و لیسان ناسه روز یا چهار روز یا پنج روز نمی آید باید که بچه را در اول روز روغن ستور و شند و بچه خورند که بر سنگ سخت کرده باشند آنچته بلیسان و در دوم روز و سوم روغنیکه بگیا لکهنه نخته باشند بلیسان و در چهارم روز و پنجم روز شند و

نیکی و اندوختن از نوشیدن شراب زحمتی که از انداختن گویا حادث شود از جهت دفع آن شرابی نوشاند و این شراب ضد شراب است نه ضد زحمات
 دیگر لیکن زحمات مذکور را زائل میگرداند چنانچه زانگی که بسبب کثرت حرکت بود زحمات او تخفیف مییابد و او را آب آشامیدن جمیع کردن مفید و
 این علامت ضد زانگی مذکور را در وقت زحمات او تخفیف مییابد لیکن زحمات را زائل میگرداند و چون هر یکی از دارو و طعام و افعال شراب نوع است مجموع
 انواع این سه شریک میشوند و اگر مریض را کور را با رو یا طعام یا با افعال ضرر حاصل آید و مریض را زیاد شود و مریض را آنرا که پس از این مریض نیز
 زحمات معلوم می شود و اول ندان که غامض است و مریض را شش می شود چگونه آید جواب چون با رو یا طعام یا با افعال مریض را
 ضرر رسد و مریض زیاد شود و ناچار آن دارو و طعام فعل سبب مرض بود و داخل در زمان که خاص است باشد و در مریض را آن پس نیست
 شخصی بول لعل میکند و این بول احتمال دارد که از زحمات پرمیول باشد و احتمال دارد که از زحمات رکبت در آن خون لعل بول کرده شود
 باشد پس نشانی این سه زحمات یکسان است طبیب تشخیص مرض مردم کردن نتواند باید که از جهت عرضی که آن را غلبه و گمان معلوم کند علاج کند
 اگر فائده حاصل آید باید که همان مرض است و اگر فائده نشود و مریض زیاد شود و بداند که مرض دوم است و سنیپ است عبارت است
 از مجموع کیفیت حدوث مرض طریق آن و خلط فاسد که سبب آنست و مقدار آن خلط و غلبه عرض آن و محل فساد که در آن محل خلط مذکور شد
 مرض پیدای آید و متنوع شدن سنیپ است بچند اعتبار است باعتبار عوارض و انواع مرض که آنرا سنیپ می نامند چنانچه گویند که چهار شش نوع آن
 و سنیپ است نیز بر شش نوع است باعتبار غالب بودن عرض یک خلط یا دو یا سه یا باعتبار غالب بودن یک خلط یا دو یا سه چنان که از غلبه باد
 کسی است حادث شود و باد را شش است عرض سنیپ است و سنیپ است میان این سه عرض با یکی غالب خواهد بود و یا هر سه و چنان که غلبه باد
 یا دو خلط یا هر سه خلط مرض حادث شود و باعتبار هر نوعی از غلبه مرض نوعی دیگر خواهد بود پس سنیپ است بدین اعتبار نیز از انواع بود و غلبه باد
 خلط را و غلبه خلط را بکلی نامند و باعتبار عوارض بود و مریض به مرضی دیگر که آنرا سرد و محال نامند و باعتبار عوارض بود و مریض به مرضی
 دیگر که آنرا سرد و محال گویند و باعتبار قوت مرض که آنرا بل گویند چون چیز را سیکه از آن بلغم زشت میشود و اگر جمیع آنچه زشت شده باشد
 و علامتهای حادث زحمات بلغم که آنرا پورپ و پورپ گویند موجود شده باشد و مریض سبب جمیع اسباب خویش حادث شده باشد و علامتهای
 مرض که آنرا پورپ گویند به پورپ باشد یا نه که مریض با قوت است و اگر چنین باشد بداند که ضعیف است و قوت ضعیف است و قوت با دو
 تخمین برین طریق بایشناخت و باعتبار زمان چنانچه فصل غلبه کف سبب است کفیکه در فصل حادث شود و قوی بود و کف که در فصل دیگر چون قوی
 نباشد و چنانچه وقت فجر وقت غلبه کف است و وقت است و وقت غلبه بلغم است و وقت غروب وقت غلبه باد است و در ثلث اول شب
 کف را غلبه است و در ثلث اوسط تلخ و در ثلث آخر باد و چنانچه از متصل خوردن طعام کف غالب می باشد و وقت بهضم تلخ غالب می باشد
 بهضم شدن باد غلبه یکین پس مریض که باعتبار غلبه خلطی در وقتی حادث شود نوعی باشد و آنکه باعتبار غلبه خلطی در وقتی دیگر حادث شود نوعی دیگر
 باشد پس ناچار سنیپ است باعتبار زمان نیز متنوع گردد و باید دانست زحمات بدنی طبیعی هر نوع که باشد از سبب خلط فاسد حادث
 بشود پس خلط فاسد و خلط البیب غذای ناموافق و زمان و حرکت بسیار و مانع آن زشت میشوند چنانکه بالای این تفصیل گفته شد مریض را
 مریض دیگری حادث میشود پس اول ندان سبب مرض و مریض باشد چنانچه از ناپاکی که در وقت بلیا شد رکبت حادث میشود و گاهی از رکبت تب
 پیدای آید و از تب و رکبت و مریض حادث میشود و زانگی که نوعی از زحمات است ظاهر میگردد و آنرا در روگ آماس پیدای آید و از روگ
 آدر روگ و گوهر حادث میشود و از زکام سرفه پیدای آید و از سرفه نقصانی از مریض و معات و از سبب نقصانی اینها زحمات را جر و گ پیدای آید
 و هر زحمتی که هست چون قوی میشود زحمتی دیگر پیدای آید و بعضی زحمتهای که چون دیگر زحمات پیدای آید و خود زائل میگردد و مریض دوم باقی میماند
 چنانچه از تب رکبت حادث میشود و تب زائل میگردد و رکبت باقی میماند و بعضی امراض چنانکه مریض دیگر هم پیدای آید و خود هم

فصل دوم در مرض تب

باقی میماند چنانچه زکام که سر را سپیدی آورد و خود هم میماند و چنانچه بواسیر که در رگها نگیرد و خود نیز باقی میماند و همه این طریقی دو مرض است که در این فصل
 در وجود آدمی از هر نوع جمع میشوند برای آنکه طبیب را شناسد که این نشانههای هر مرضی گفته می آید بگوشتش تمام نموده و نمیدارد علاج کند و البته هم در آن
فصل دوم در مرض تب و آن تشنگی و قسم است قسم اول در بیان علامات آن بدانکه نخستین تب ذکر کرده شد که از جمیع مرضها مرض تب
 و قوی است که پیش از جمیع امراض وجود تب آفرید شده و محیط تمام بدن و فرورگیرنده دل و جوارح حس است و از زحمتهای دیگر قوی تر است و قوت
 ولادت و موت مخصوص تب میشود و جز آدمی از دیگر حیوانات تب را تحمل کردن نتواند و جسم نامی و غیر نامی را تب می آید و تب بهر جنس مخصوص
 نباشد و تب چنانچه تب فیضان را باطل بگویند و تب اسپان را بجهنم بگویند و تب ستوران را الیه تب گویند و تب را در زنان را پیراپ تب
 و تب شیران را بالمش تب گویند و تب ایشان را بار در تب آهوان و مانند آنرا مگر روگ و تب پرندگان را بجهنم تب و تب ماهیان را لاندرب
 و تب ملخ و مانند آنرا بجهنم تب گویند و لیکن تب آب زلکا است و تب زمین شوری وی و تب درخت خشک شدن او و تب انسان بیک
 جمهور حکمای هند بر شست نوع است و نزدیک بعضی بر شست پنج نوع و این هر دو نوع و در هفت نوع موافق اند و قسم ششم را بعضی شش نوع و عتبا
 کرده اند و آن شش نوع اینها اند یکی تب باد و دوم تب تلخ و سوم تب بلغم چهارم تب باد و تلخ پنجم تب باد و بلغم ششم تب تلخ و بلغم هفتم تب هر سه غلط
 ششم تب خارجی که آنرا اکتک گویند و آن بر انواع است پیشتر گفته خواهد شد کسی که اشیا را که از آن غلط غالب میشود مگر تب اگر در چون
 آنکس اخلاط غلبه کرد و در مقام آسای در آمده خلاصه طعام را زشت گرداند و تشنه معده را از جای خود منتقل سازد و آنکس تب پیدا آید و
 حادث شدن باین طریق سبب است و مرضیکه در آن بیکبارگی آتش گر سنگی مرضی از سبب زشتی غلط کم شود و در اندام و جوارح حس
 آتش افزود و دیش بقرار کرد و تمام اندامش در دکن آن مرض تب باشد و علامتهای تب که پیش از تب پیدا آید و آنرا پورپ روپ گویند
 نیست که بگوید که آن مانگی حاصل شود و دل بکجاست و رنگ بدلی گردد و مفره دهن بگردد و چشمها پر آب باشند و گاهی گرمی و گاهی سردی
 و گاهی باد خوش آید و زمانی خوش نیاید و فائده آید و اندام گران نماید و موی اندام ایستاده شود و آرزو بر طعام نباشد و جهان نظر تا بیک
 نماید و هیچ چیزی خوش نیاید و سردی زیادت باشد چون این علامات در کسی پیدا آید باینکه آنکس تب خواهد آمد و این پورپ روپ و پشیت نوع
 تب است و چون در میان نشانههای مذکوره نازده زیادت باشد بداند که تب بادی خواهد آمد و اگر چشمها آتش افروخته شود بداند که تب تلخ خواهد
 و اگر آرزو بر طعام سخت اندک باشد بداند که تب بلغم خواهد آمد و اگر نشانی غلبه دو غلط باشد بداند که تب دو غلط خواهد شد و اگر نشانی غلبه هر یکی
 از سه غلط باشد تب هر سه غلط پیدا آید و علامتهای مرضی که آنرا روپ گویند از آن هر نوع تب گفته می آید علامات تب بادی آنست که چون
 تب بادی حادث شود اندام بلرزد و زورت زبانی شود و زبانی کم گردد و خلق و لب خشک گردد و عطسه بیاید و اندام گران خشن و خشک نماید
 و در دکن و سردی زیاد در دکن و مفره دهن زنجت و بد شود و غلط خشک باشد و باد و شکم گرفته ماند و فائده آید و خراب نبود و علامات تلخ
 آنست که تب با قوت آید و حاجت مستراح زیاده شود و غلط نرم افتد و خواب اندک باشد و قوی آید و حلقوم و لب بینی و دهن بخیته گردد و خونی آید
 سخنهای یاوه گوید و مفره دهن تلخ باشد و تشنگی و تپاکی شود و بخود می چنانکه خوردن بسیاری سخت شدن آن میشود حال آید و رنگ چشم و لب
 و غلط زرد گردد و در آن سر باشد چنانکه همه چیز را در گشت بدین و علامات تب بلغم آنست که مرضی وجود خود را چنان داند گویا که بجای تپید
 و قوت تب اندک باشد و گاهی آید و مفره دهن شیرین باشد و رنگ چشم و لب و غلط سفید باشد و دست و پای چندان نباشد و آرزو بر طعام بسیار
 و مریض خود را سیراند و اندام گران و سرد باشد و قوی کردن خواب و خواب بسیار آید و زکام شود و سر پیر آید و آرزو
 گرمی شود و گر سنگی نباشد و علامات تب که از غلبه باد و تلخ بود آنست که تشنگی بسیار شود و بیوشی باشد و پیش نظر او همه چیز در گشت آید و جهان در
 نظر تاریک نماید و تپاکی باشد و خواب نیاید و سردی در دهن و خلق خشک گردد و قوی آید و مویهای اندام ایستاده شوند و آرزو بخودن هیچ چیز

درون هفت روز و نزدیک بعضی درون چهارده روز به شود یا بمرور نشانی دلیل ترسیدن و درون آنست اگر مل پخته باشد زنده ماند و اگر دعات پخته باشد بمرور و
 و اگر نخلی مل آنست که اگر زحمت روز بروز کم شود و قوت مرض را زیاده کرده و دعات پخته باشد با آنکه مل پخته است و اگر نشانیها بر عکس آن باشند
 با آنکه دعات پخته است و چون مرض از مدت های مذکوره خلاص یافت بدین زحمت نمیرد زیرا که کامل مدت میرساند این زحمت مرض را نیست
 و چهار روز و بیشتر نیست و درین زحمت فاقه نیز ثابت و چهار روز گذشته اند و بیشتر فاقه کنایند و در طبها مذکور نیست با اتفاق و تب خارجی که از آنست که
 گوشتی است که از رسیدن زخم تیغ یا تیر یا چوب دستی یا نشت یا لکه و یا افتادن از بلندی و یا از دعای بد زبان یا از طلسمات افسون گران یا از
 گیاه های زهرناک یا از خوردن و دخیل پس یعنی زهر یک سبب تر شدن یا کنگه گشتن یا سوختن تیزی آن میرود و میرانند نمیتواند اما زهر مذکور تب و زهر
 پیدا می آرد و یا ازین سبب که آرزو بر عورت کند و عورت را زیاده یا از غنچه یا از زنده و یا از سبب دیو پری و مانند اینها حادث گردد
 و باید دانست که این جمله چیزها حاجت خاطر را زیادت میکنند بدان سبب تب می آید از هر خطی که آن تب خواهد بود نشانی آن خلط و ران تب
 یافته خواهد شد و نشانی غلبه هر خطی به تحریر پیوسته است و درین نوع تب بعضی علامات دیگر پیدا می آید و آن ذکر کرده میشوند اگر تب سبب زهر باشد
 گونه مردم سیاه و ام گرم گردد و سهال و تپاک شود و طعام خوش نیاید تشنگی زیادت شود و بیوشی روی دهد و اندام درو کند و اگر تب از آرزو کردن گیاه های
 زهرناک حادث گردد مردم راقی و بیوشی روی نماید و سرد گردد و شامه تباه شود و اگر تب از آرزو کردن بر نفسا رباش دل بقرار گردد و چون پیشان
 گوید و چون پیشان او غموم نگردد و عقل کم گردد و طعام خوش نیاید و در کارهای زشت کردن اگر کسی شرم نکند و او را اصلا اگر سنگی نباشد و خود را
 گرد آورده نتواند و چشم بسته و او را کاهلی کند و سینه او درو کند و اندام او خشک شود و اگر تب از سبب خوف باشد سخن یا ده بسیار گوید و اگر تب
 از سبب اندوه باشد نیز همین نشانی باشد زیرا که سخن بسیار یا دغمتن از تاثیر بادست و از آرزو کردن بر زنان و یا یافتن آن و از اندوه و غم و باد
 زیاده گردد و اگر تب از سبب طلسم افسون پیدا آید عقل کم شود و بیوشی پیدا آید و تشنگی زیادت گردد و دل بقرار شود و تپاک باشد و مرض بسیار
 شود و همه چیز پیش نظر او در گشت نماید و تب روز بروز زیادت آرد و اگر تب از سبب آسیب دیو پری شود هر سه خاطر روز آرد و نشانیهای هر خط
 ظاهر باشد و نشانی آسیب نیز پیدا آید و بقرار شود و گاه خنده کن و گاه بگریه و بلرز و نشانیهای آسیبها فعلی ندارد و گفته خواهد شد اکنون بیان
 یکم کرده می آید بدانکه یکم جری را گویند که گاهی بیاید و گاهی نیاید و باز بود و این تب گاه در همه وقت سرد بالزه می باشد و گاه همه وقت گرم و گاه
 وقتی گرم و وقتی سرد باشد و آمدن این تب بر دو طریق است یکی آنکه پیش از آن تب مرض را می آید باز در شود و خطا اندک ماند و سبب سببه
 یعنی زیاده خوردن یا سستی بسیار کردن یا سبب غسل یا جماع خطا اندک که مانده باشد غلبه کرده و از جمله دعات تا یکبار و دعات در آمده تب مذکور
 پیدا آرد و بطریق دوم آنست که از ابتابت مذکور پیدا شود و این را نیز خطا اندک با یک باد و دعات پیوسته پامی آرد یکم جری پنج نوع است
 یکی سنت جرد دوم سنت جرد سوم انی و سکت چهارم ترتیک پنجم جارت تحک اما سنت جرت آنست که خطا رس دعات را رست کرده پیدا آرد
 و بدانکه علامت او آنست که تب مذکور را هفت روز زیاده روز زیاده روز متصل آید باز ناخوش باشد و سنت جرت آنست که خطا فاس
 خون را زشت کرده آنرا پیا آرد و علامت او آنست که در شب روزی دو کرت بیاید یا در روزی دو سه شب یا در همه روز یکبار و در شب یکبار بیاید
 انی و سکت آنست که خطا فاس گوشت را زشت کرده آنرا پیا آرد و علامت او آنست که در شب روزی یکبار یا یکبار خواهد در روز خواهد در شب
 و ترتیک آنست که خطا فاس چربی را زشت کرده تب مذکور را پیا آرد و علامت او آنست که یک و ناخن کن و یک روز بیاید و جارت تحک
 آنست که خطا فاس استخوان و مغز استخوان را زشت کرده او را پیا آرد و علامت او آنست که در روز ناخن کن و یک روز بیاید و بعضی گویند از سبب یوو
 پری هم یکم جری میشود سوال در مدت غلبه خطا مدام است پس باید که نغمه برای چه باشد باید که مدام تب آید جواب اگر چه خطا موجود است ولی
 زمان را نیز دخل رسیده است این را نظیری می آید که بعضی نغمه در زمین و آب افتاده می بیناشد چون قوت سستی تمامی آید در آن وقت میرود

نوعی

در برون اندام گرم باشد و در بعضی است و پایی بر طرفی بنیدازد و دست شود و اگر خلط فاسد در چربی پور آمده تب پیدا کند بخوبی بسیار شود و قوی روی دهد و
 تشنگی باشد و در بعضی سخنها پریشان گوید و قی کند و از اندام او بوی بد آید و در طعام خوش نیاید اندام مست گردد و هیچ چیز میل کردن تواند و اگر خلط فاسد در
 استخوان آمده تب پیدا کند استخوان شکند و استخوان خشک نیز گردد و قی و اسهال شود و در بعضی دست هر سوی افکند و اگر خلط فاسد در مغز استخوان در آمده
 تب حادث گرداند و در بعضی خود را چنان داند گویا که در تاریکی در آمده است و در پراکنک شود و سر خور آید و سردی باشد و قی بود و تا پاک رونی و در نه بزرگ
 آنرا احساس گویند حادث گرد و در بعضی مریض مذکور عملهای خطرناک را چنان پندارد که بریده میشود و اگر خلط فاسد در ریه و آمده تب پیدا کرد آلت تناسلی شود و قی
 آب منی روان گردد و دیگر نشانهها که از آن تب مغز استخوان گفته شده است آن نیز باشد و تبیکه آنرا خلط فاسد در مغز استخوان و در آمده تب پیدا کند و قی که آنرا
 خلط فاسد در ریه و آمده تب پیدا کند این هر دو نوع را لاله گفته اند و هر آدی که غلبه باد و کف در وقت مساوی بود و غلبه تلخ که بود آنکس از شب تب آید و
 کسی که باد و تلخ مساوی و کف بود آنکس را تب در روز آید و هر چه قوت کجیم که بالاذکر کرده شد در یاقینی و نقصانی اینها باعتبار قوت و ضعف فصل
 و خلط و روز و شب و روز و دل و مریض میباشد گاهی از قوت این چیزها که نبسته شده است از مقدار و قوی آید و گاهی از قی چیزهای مذکور باز
 مقدار و قی آید بطیغیر زیادتی و نقصانی تب باعتبار قوت و ضعف فصل آنست که چنانکه در فصل تابستان کسی را تب سبب زیادتی یا حادث شده یا
 و در روز ناخنده آید چون فصل بر شکل رسد همان باد و در آورده تب را یکروز ناخنده کرده پس آرد و هم برین طریق اگر فصل بر شکل تبیکه آنرا است تب
 گویند یعنی تبی که هفت روز متصل آید و یکروز ناخنده کرده باز هفت روز آید و چون از غلبه باد حادث شود و قی که سرد است برسد زور باد کم شود و در قوت
 ناخنده کرده بیاید یا یکروز ناخنده کند و در روزی یکبار یا دو بار آید یا بنیسان زیادت و کم شدن پهای تلخ و کف از سبب قوت و ضعف فصل نیز قیاس
 و بطیغیر زیادتی و نقصانی تب باعتبار شب و روز آنست که اگر در شروع بر شکل تب سبب باد و در روز ناخنده کرده می آید و بعد گذشتن چند روز باد
 زیادت شده تب مذکور یکروز ناخنده کرده آید و در روزی یکبار یا همچنین اگر در شروع سرد است تب بادی در شبان روزی یکبار می آید و بعد گذشتن چند روز
 قوت باد کم شده و در روز ناخنده کرده آید و همچنین بطریق تب بلغم و تلخ قیاس کنند و بطیغیر باعتبار قوت و کم قوتی خلط گفته میشود اگر کسی را سبب بادی یا قی بلغم
 و در روز ناخنده کرده می آید چون آنکس در روز خواب کند و اشیای باجم انگیز خور و قوت کف زیادت گرد و تب مذکور یکروز ناخنده کرده می آید و اگر تب بلغمی کسی را
 یکروز ناخنده کرده می آید چون آنکس اشیای تیز که دفع بلغم را بخورد و در روز ناخنده کرده بیاید و همچنین گونه تنها که سبب باد و تلخ حادث شود و قیاس کنند و بطیغیر
 باعتبار قوت و قی قوتی دل و مریض آنست که اگر کسی را تب در ریه می آید و بیخیال مریض خوش گرد و تا که تب روزینه می آید یکروز ناخنده کرده بیاید و اگر تب یکروز
 ناخنده کرده می آید چون آنکه گرفت تب روزینه پیدا شود و باید دانست که تب بر دو نوع است یکی را بر اکت جز گویند بر اکت جوی است که او را
 خلطی غالب شده در فصل خود پیدا آرد چنانکه در فصل بسنت رت تب بلغمی و در فصل بر کف بادی و در فصل سرد تب تلخ باشد و در دوم را بر اکت جز گویند
 و این تبی است که خلط آنرا در غیر فصل خود حادث کند چنانکه در کف بادی و در بسنت تب تلخ باشد و این را بر اکت جز گویند و این را بر اکت جز گویند
 بکارت جز نیز گویند بدشواری زائل شود و تب بادی اگر چه بر اکت باشد نیز بدشواری دفع گردد و باقی تمام علاج کردن با سانی دفع شوند و نیز
 تب بر دو نوع است یکی انتریک یعنی تب درونی و دوم هر یک یعنی تب برونی و علامت انتریک آنست که درون وجود مریض گرمی تشنگی و ناپاک
 بسیار شود و سخنها پریشان بسیار گوید و در مریض باشد و همه چیزها اگر دنده در نظر او در آید و بنگاه و استخوان در و کند و خوی نیاید و خلط و غلظت برون نیاید
 علامت هر یک آنست که بالای اندام گرمی بسیار باشد و تشنگی و در و اندام اندک باشد و خوی آید و دیگر نشانهها بر عکس نشانههای انتریک باشد
 و این تب با سانی برود و اما تب درونی نرود و اگر در دوم بدشواری رود بدانکه در علاج تب از شناختن تب خام و تب تلخ و طریق نجه سافتن
 تب خام چاره نیست بنابراین علامات هر یکی از اینها گفته می آید بدانکه علامت تب خام آنست که آب در ریه آید و چنان باشد که مریض ندر آرد
 گویا که قی خواهد آمد و دل را قرار نباشد و طعام خوش نیاید و چشم مواره بسته ماند و آنچه خورده باشد برهنم گردد و در مریض بگردد و اندام گران شود و گویا که

[illegible]

از کثرت فاقه با غلط نقصان شود و گرسنگی پیدا آید و وجود سبک گردد و تب اهل شود و با قری که گردد و در بدن و اگر از فاقه کثرت تب که کم نشاید
 و آشام که از دارو ساخته باشند دادن خلط نیز خفته نگردد و در بعض مذکور را جوش دارد و پاک آنرا که در حصه گوشت بدین با فقه دین نیکو شود و گرسنگی برود و اگر
 تب دفع گردد و دل برقرار آید و خلط روده هم گردد و چنانچه اگر تب بادی باشد جوش بخورل بزرگ دهند تا فاقه تر بود و اگر تب تلخ باشد جوش موخه و بخی
 و لسان العصاره یعنی اندر جو گرفته و جامه بپزیند و در مقاری شکر انداخته و سرد ساخته بنوشانند و اگر تب بلغمی باشد جوش پنبه یا کهنه بشا
 و اگر تب از خلط باشد غلج و خلط کنند و در حالت تب خام حکم منع کرده اند که اصلا در آن وقت دارو نیاید داد و علامت و نشانی تب خام تب
 پخته و قشر علامت افراز تب گفته شد و قتی که تب پخته شود یعنی خلط خام پخته گردد و غلظت در شکم مانده باشد و پخته بود پس در آن حال از روی نم
 برای اسهال باید از تابا اسهال غلط برون افتد و هرگاه که غلط پخته که عبارت از پلهای پخته است از شکم برون نیفتد زبان طبیعت رونما چنانکه
 تب نافع پیدا آید و زور و قوت و اوج مرض کم گردد و اگر تب بسبب تلخه حادث شود و در بعض مذکور قوی گردد و از روی اسهال معتدل آید و بهند و اگر تب
 از سبب بلغم حادث شود و شکم با گرفته باشد و در دکن او را خفته مفید افتد و اگر دانت که غلبه بلغم در سرت ناس دهند تا بلغم برون شود و اگر شکم هم برون
 منتفع شده باشد و در دکن باید که دیو دار قوی و کوبیده و سولف و انگاره و نمک سنگ این شش چیز است و ای گرفته و آب ترشی آس گردد و مقدار
 گرم ساخته بر شکم مرض مذکور طلا کنند و بشود و اگر محرم را بول و غلط بسته گردد باید که فقیه دارو با درون و برش در آن کشاده گردد و این دارو پاک
 فقیه مذکور فصل غلج مرض ادا و رت گفته خواهد شد و نیز فلفل و راز و پیل مول و جاب و جاب برابر گرفته و بار یک آس کرده و در آب اندازند و
 بدین آب محموم را آشام کرده بدین و هر کسی را که از قی و اسهال تب زائل نگردد و طبیعت آنکه خشک بود و اندکی خلط فاسد مانده باشد آن مرض را
 روغن ستور پخته بدین و در تب کسین گفته است اگر تب از کف و تلخه و یا از کف و باد یا از هر سه خلط بود روغن ستور آنکه بدین که کف از صاحب جو
 اند که باشد و در حالت که خلط پخته باشد روغن ستور را مثل آب حیات دانت و همین روغن ستور را در خلط خام مثل زهر نگارند و اگر مرض لاغر بود و
 کم باشد داروی سنبل بدین و اگر مرض قوی باشد تب بسبب زیاده خوردن و شیرینی و جبران باشد فاقه کثرت تب را دفع گردانند و اگر مرض را
 گرسنگی اندک باشد و تشنگی زیاده بود آشام نمک بایزد و اگر مرض قوی و خمر بود و ویرانشگی و قنایاک باشد و قی آید آنرا پشت تراش باشد و شکم بلیسان
 چون ختم شود و جوش متنگ و با شور با و یا برنج پخته بدین و اگر تب از سبب فاقه حادث شود یا از راه راندن و زور کردن مانند آن پیدا آید
 و در بعض اقوت اندک بود و گرسنگی و با زیاده تب باشد شور بای گوشت یا برنج پخته بخوراند و اگر تب از سبب بلغم حادث شود جوش سنگ یا برنج پخته
 خوردن دهند و اگر تب بسبب تلخه حادث شود در جوش سنگ شکر انداخته و سرد کرده بخوراند و اگر تب از سبب تلخه و کف حادث شود جوش متنگ
 و آنرا بخوراند و اگر از سبب باد و تلخه حادث شود و آنرا دان و آله و متنگ جوشانیده بنوشانند و اگر تب از سبب باد و کف حادث شود جوش بزم و متنگ
 بدین و اگر از سبب تلخه و کف حادث شود جوش پوست نم و ترب و متنگ بدین و اگر در حالت تب تا پاک شود و قی آید و تشنگی زیاده باشد و در بعض
 لاغر بود و طعام نخورد و در آن تب مرض را پشت تراش باشد و شکم بلیسان و جمومی را که گرسنگی اندک بود و قوت هم کم باشد آنرا شراب کفنه مان خور
 مفید است و جمومی را که شراب خوردن عادت شده باشد شکم سبب با و منتفع شده باشد برنج پخته یا شور بای گوشت حیوان شتی و یا با جوش متنگ
 و شراب بدین و اگر صاحب تب را کثرت زیاده باشد و چیزی خوردن خوش نیاید و پیاز و سبزی و پیل و راز و پیل گردد و روغن انداخته بنوشانند و
 کسر را که تب بدین باشد آنکس لاغر و سست باشد و خلطش اندک بود و غلظت روان بود و گاهی تبسته گردد و طبیعتش خشک بود و تشنگی زیاده باشد
 و آنرا تشنگی و تا پاک بسیار شود و همچنین مرض را شیر بخوراند و تر و آرام شود و اگر تب نو شیر بخوراند بهمان شیر مثل زهر باشد و در بعض ادویه کباب
 بعد فاقه کثرت تب تا هفت روز غلظت سبک آنکه می باید خوردن و برای تب نافع بود و آدن تب نیز طعام سبک می باید داد و اگر پیش از آدن تب
 و بعد در حالت تب چیزی بخوراند تب زیاده گردد و گفته اند صاحب تب چون وقت خورانی شود و طعام موافق و مغنی بخوراند اگر چه او را آن طعام

خوش نیاید زیرا که اگر طعام مخالفت بخوراند زریان کند و اگر وقت طعام مریض طعامی نگیرد و آنرا نگیرد و آشپزی نپزد و بپزند و مریض
 مذکور را نشاید داد و در غیر وقت نیز خوردن ندهند و جوش سنگ عس و خود کلمتی و موخه می باید داد پول و سبزی پاول و یا جن و کربله و کوزه و سب
 پرا و گوجه و ترب خرد و بزرگ گاهی انجیر یا صاحب تب را سفید است باید داد و گوشت کلمتک لماوس و مکیان و در آج گرم و در نیمه سست بخت گفته اند که
 انبیا صاحب تب نباید داد و سست میگردد و بر قوی که محمود را باز آورد و مقدار سی گوشت جالوران مذکور برهند که مفید آید و محمود او تب نو آب
 بر سر و یا بر اندام دیگر بچین و داری سوز که آنرا آب سوزی کرده باشد بر اندام طلا کردن غسل کردن و روغن بر اندام مالیدن و روغن آب کردن
 آب سرد نوشیدن و جماع و زور و حرکت و مانند آن کردن و آشپزی زحمت و در نیمه خوردن و قوی و اسهال کردن ممنوع است و نیز محمود را غصه اندوه
 و خوف نباید کرد و غله نو و جز آن که فصل نگذاشت مجروح و صاحب بختگی را از خوردن آنها منع کرده شد و است نباید خوردن زیرا که اگر مریض کوه
 ازین چیزها که گفته شد اشته از نماند بدشواری نیکو شود و یا بالاک گردد و محمود تا آنکه قوی نشود آب سرد نخورد و خواب در روز نماند و از غصه و جماعت
 و از حرکت و ریاضت بسیار محترز باشد و از غسل نیز پرهیز کند و اگر در حالت ضعف این چیزها نکند باز تب عود کند و مریض مذکور بالاک گردد و چنانچه چون خوب
 خشک آتش میشود و چنان وجود مریض را تب عود کرده بسوزد و چون تب زایل شده باشد تا آن زمان پرهیز کند که اخلاط معتدل شوند و وجودش قوی گردد
 و یکم بسبب لاغری شده باشد او را طعام بسیار بخت آنکه زود توانا شود نباید خوردن زیرا که محمود در آخر تب یا بعد تب پیش از آنکه قوی گردد و چون چیزها
 مخالفت اگر چه اندک باشد بخورد یا فعلی از افعال ممنوعه که مذکور شده بکند اکثر آنست که سیلان منی پیدا آید و باز تب قوی عود کند و علاج تب یا
 فلفل را از گدازه و سولف و رنکاس هر سه مساوی گرفته اگر مریض مذکور قوی باشد و از زده درم و اگر متوسط الحال باشد نه درم ازین سرخ دارد
 و اگر ضعیف باشد شش درم ازین دارد و بستاند و در میان هشت چن آب جوشانیده و سه و ساخته و مقدار سی قند را ناخته بنوشاند و به روشنی
 بادی زایل گردد و اگر تنها گلوئی جوشانیده هم برین طریق مقدار سی قند را ناخته و سه و ساخته بنوشاند همین فائده دهد نوع دیگر بر این نوع کاه و بهر دو
 مساوی گرفته و جوشانیده هم برین طریق بنوشاند اما مقداری شکو و روغن ستوران ناخته بنوشاند مفید است نوع دیگر سولف و بچ و کوه و دیو و درنگ
 و کشیز و جبر و موخه و جو کوب کرده و برابریست و کار صفت و جامه نیز ساخته و مقداری شکر و یا شکران ناخته بنوشاند تب مذکور دفع گردد نوع دیگر انگور
 و گلوئی و کهار و زریان و کله مساوی گرفته و جو کوب کرده و کار صفت ساخته و مقداری شکو و روغن ان ناخته بنوشاند ازین فی الحال تب بادی دفع گردد و قوی
 علما اجماع بر طب چندان گفته میشود و فلفل و از سیل و گلوئی و سندی مساوی گرفته و جو کوب کرده و کار صفت ساخته بنوشاند تب بادی دفع شود
 نوع دیگر جراتیه و موخه و گلوئی و بالا و کاشی خرد و بزرگ و خار خشک و سرون و تهون و سندی جمله مساوی گرفته و جوشانیده بنوشاند
 همین فائده دهد نوع دیگر بچ و بزرگ و بیا و اوراسن و کلمتی و بیکر مول جمله مساوی گرفته و جوشانیده بنوشاند ازین بستاند و در اندام
 و زریان سر که لب تب بوی باشد دفع گردد و اگر دهن صاحب تب بادی بنمزد باید که انار دانه و شکر را آمیخته و بحق کرده و خاویز بنده و بفرماید
 که مریض مذکور این گوی آورد و لیکن فرو بر و فرو دهن نیکو شود هم برین طریق برای تهامی و دیگر از دواها یک دفع آن باشد غلوه کرده در
 دهن انداختن فرمایند مفید آید و بهر یک از بزرگ کردن و یا حرکت بسیار کردن یا از سبب فائده از باد حادث شود صاحب آنرا شور بای گوشت یا برنج
 سال خوردن دهند و اگر صاحب تب را غلظت سخت شده درون شکم حبس گرفته باشد جوش سنگ آماره و ان غلیظت علاج تب تلخه
 بیاورد که کهاره و سندی و بچ و سبزی و جالسه گاوچکان جمله را مساوی گرفته و جوشانیده و مقدار سی شکو ناخته بنوشاند ازین تب مذکور دفع شود
 نوع دیگر بچ و بزرگ و بیا و اوراسن و کلمتی و بیکر مول جمله مساوی گرفته و جوشانیده و مقدار سی شکو ناخته بنوشاند ازین تب مذکور دفع شود
 جوشانیده و مقدار سی شکو و روغن ان ناخته بنوشاند نوع دیگر انگور و کاه و جوشانیده بنوشاند مفید بود و اگر صاحب تب تلخه و اشکی و فایا که زیاده
 باشد از شند و آب سرد شربت ساخته آنرا به پری شکم بنوشاند و بجزه قوی بکند آرام حاصل آید و مفید آید نوع دیگر بچ و سبزی و رنکاس و شیر دارد

در تب

در تب

در تب

تساوی گرفته بچشاند و صندل باب سخی کرده در آن انا ازند و بنوشانند ازین تا پاک درونی برطرف شود نوع دیگر دانه کله یللی و انگلی و قوی قوی
و جوهر بیان کرده پنج نیمی و لاجالو دبار کله حمله تساوی گرفته و باریک سخی کرده و آب مخلوط ساخته و در آن دانه انداخته در ششم بدارند و بوقت صبح
در آن مقداری شندیار کرده جامه نیز نموده صاحب تب را بنوشانند آرام حاصل آید و اگر گلو و کام و زبان صاحب تب خشک گردد و زبیره ترنج یا
نمک سنگ و شند مال بر پیشانی نهاده آرام یابد و اگر زین مرض مذکور بجهه شود از آن در آن و شکر فانیله ساخته و در زین مرض بدارند و بوقت صبح
چند علاج از طب چغتای و نکسین بیان کرده میشوند بسیار به النسه و سیراب رنگ و چراییه و بالنسه و کشکی و تساوی گرفته و جو شانیده و مقدار
شکر انداخته بنوشانند ازین آرام و قرار حاصل آید و تشنگی و تا پاک و رکتیت و تب دفع گردد و نوع دیگر از آن رو با لیه و سیراب و موخته و کشکی و اگر حمله
تساوی گرفته و جو شانیده و شند انداخته و سرد ساخته بنوشانند ازین یاوه گوی و بیوشی و دوران سر و تا پاک و کشکی که مجموع پیدا شده باشد
دفع گردد و کافور صندل و این سرد و دار و برابر گرفته بچشاند و جو شند و جو شند و ساخته و مقداری شند انداخته بنوشانند
تب تلخه اگر بزرگ و قوی باشد و تا پاک و تشنگی بود ازین حمله دفع گردد نوع دیگر گوی و آله و سیراب و اگر گرفته کافور صندل و یا تنه یا شندیار
بنوشانند تب تلخه که با تشنگی و تا پاک باشد فی الحال دفع گردد و اگر صندل و پنج نیمی و سندی با آن یا میندازد یا ده تر فانیله رساند نوع دیگر سندی
و سیراب و پنج نیمی و موخته و صندل و سیراب و تساوی گرفته و جو شانیده بنوشانند ازین تب تلخه که با تشنگی و تا پاک و در و نا آرزوی طعام باشد دفع
گردد نوع دیگر برنج و کشنی و شکر و در آب انداخته در ششم بدارند و با دانه خوب آس کرده بنوشانند ازین تب تلخه که با تا پاک درونی باشد دفع
نشیند نوع دیگر صندل و یللی و دانه گوی و جو سسه و کشکی برابر گرفته و جو شانیده بنوشانند ازین تب تلخه که با تا پاک و نا آرزوی طعام باشد دفع گردد
نوع دیگر آرد رنگ پاک کرده چهل درم در جوش یللی و پنج نیمی و سندی و ازین تب تلخه زایل گردد نوع دیگر بال و موخته و کشنی و صندل و یللی و
گلی و بالنسه و پنج نیمی برابر گرفته و جو شانیده سرد کرده و مقداری شند و شکر انداخته بنوشانند ازین تب تلخه و رکتیت قوی غالب و تشنگی و تا پاک
دفع گردد نوع دیگر چراییه و آتیس و لود و موخته و اندر جو و گوی و بالنسه و سندی و صندل و خام حمله و تساوی گرفته و بنوشانند و مقداری شند
انداخته بنوشانند ازین تب تلخه که با آتیسار و رکتیت و دمه و سرفه باشد دفع گردد نوع دیگر یللیه آس کرده بار و غن سوز و غن کینه و شکر و
بلیسانند ازین تب که با تا پاک سرفه و رکتیت و دمه و قی باشد البته دفع گردد و اگر تب تلخه با تا پاک باشد آنکس را بالای قصر پاکیزه و شعل
ماستاب بنقلانند آرام یابد علاج صاف ساختن و زین مرض بلبله و برنگ پیل دراز و لود و زرد چوب و داریل و جوی هر سه تساوی
گرفته آس کرده و با شند آمنتی غرغره کنند بعد از باب خالص غرغره کنند تا که دهن صاف شود و تلخی دهن و علت های او دور شوند و دهن صاف و با قوی
و خشکی دهن دور گردد و آرزو بر طعام پیدا آید و صاحب تب تلخه را جوش منگ و برنج و پنج نیمی و مقداری شند یا شکر تری در وی انداخته بخوراند
علاج تب بلغمی پوست جئون و گوی و نم و پوست پنج نیمی و سندی و سیراب و تساوی گرفته و جو شانیده و مقداری شند انداخته بنوشانند ازین تب
بلغم دفع شود نوع دیگر سندی پیل دراز و پیل گرد و ناگس و زرد چوب و اندر جو و کشکی و سیراب و تساوی گرفته و جو شانیده بنوشانند و این نوع
نوع دیگر زرد چوب و چتر و نم و پنج نیمی و آتیس و کوه و اندر جو و سندی و بلبل و سیراب و تساوی گرفته بچشاند و اندکی پیل گرد آس کرده و مقداری
شند مخلوط ساخته بنوشانند ازین تب بلغمی دفع شود نوع دیگر یللیه و آتیس و کوه و جو سسه و دوتی و سیراب و تساوی گرفته و جو شانیده بنوشانند
همین فایده و در نوع دیگر موخته و اندر جو و آله و بلبله و کشکی و پچا السه حمله و تساوی گرفته و جو شانیده بنوشانند ازین نیز تب مذکور
دفع گردد اکنون علاج چند از طب نکسین گفته می آید بسیار به پنج نیمی و سندی و بلبله و پیل و حمله و تساوی گرفته و جو شانیده و در آن آله
چو که کار انداخته بنوشانند نوع دیگر یللیه و بلبله و آله و نسوت و موخته و کشکی و اندر جو و پیل و کر و آله و چتر و سیراب و تساوی گرفته و جو شانیده
و مقداری شند انداخته بنوشانند تب مذکور دفع گردد و سرفه و انواع علت گوی و دفع شود نوع دیگر نم و سندی و گوی و ستر اول و چتر و چتر

علاج تب تلخه و تشنگی

علاج تب تلخه و تشنگی

علاج تب بلغمی

مقداری حق بلبل در انداخته بنوشانند ازین تب مذکور که با بیوشی و دوران سر و نا آرزوی طعام وقتی باشد دفع گردد نوع دیگر آنکه در اول و
 جوانی و کشنده و مویکل هر همه مساوی گرفته و جوشانیده بنوشانند ازین تب مذکور که با درد و تپان قی و انتفاخ شکم باشد دفع گردد نوع دیگر
 بلبل غله و جو کشنده و سنگ آله و صندل جمله مساوی ستده و جوشانیده بنوشانند ازین تب مذکور که با تشنگی و تپان قی باشد دفع گردد نوع دیگر کشنده و بلبل
 هر دو برابر گرفته و جوشانیده بنوشانند ازین تب مذکور که با سوزش بدن تپان درونی باشد زائل گردد و جوش نم و بلبل نیمین فائده رساند علاجی
 که از هر سه خاطر باشد و خوب و ناگرم و آله و بلبل و بلبل و نم و بلبل و دیو دار و کسائی خرد همه مساوی گرفته و جوشانیده بنوشانند ازین
 تب مذکور دفع گردد و اخلاط نیز بخت شوند و آماش نا آرزوی طعام نیز دفع گردد نوع دیگر تر بچله جوشانیده برابر و روغن سنوبیا را کرده بنوشانند
 همین فائده دهد و در طب یکسین چنان گفته است که علاج تب سنپاتی یکی ازین دو نوع کن اول آنکه میان اخلاط ملته هر که کم نقصان نباشد
 آنرا بعلاج مناسبت افزون گردانند و دومی آنکه در میان اخلاط ملته هر که زیاد گشته باشد بعلاج ملائم آنرا کم گردانند و هر دو موافق اخلاط
 بسیارند که معتدل گردد و برای تپهای دیگر خطی را که زیادت به بیند آنرا کم گردانند و آنکه نقصان پذیرفته نباشد ویر زیادت نکنند و بعضی میگویند
 که در تب سنپاتی اول علاج بحبت دفع غلبه تلخ کنند تا باعتدال آید زیرا که تلخ به شوری معتدل گردد و علی الخصوص رین تب و اگر مریض تب سنپاتی را
 بغیر خوردن دار و گرسنگی زور آورده باشد و آنرا طبیب گوشت و برنج پخته بخورد آنچنان طبیب را جابل احمق دانند و اگر در تب سنپاتی تپان زیاد شود
 و طبیب باب سرد و سرشک در اندام مریض بر نهد نیز مریض مذکور نرید و همچنین طبیب را طبیب نشاید گفت و اگر مریض از رنج تب سنپات باز د
 و یا و گوید و طبیب آنرا بر روغن سنوبیا بنوشاند نیز مریض مذکور هلاک گردد و همچنین طبیب این طبیب نشاید گفت و اگر مریض تب سنپاتی را در و پهلوی خیزد
 و تشنگی پیدا آید و کام خشک گردد و طبیب آنرا آب خام بنوشاند آن طبیب را نیز صورت مرگ دانند و حکما گویند علاج کردن برای تب مذکور با تخم
 در ویشا کردن است و آنکه برای تب سنپاتی علاج کنند گوئی که با مرگ جدل میکنند و آنکه از دریای سرخ مریض تب سنپاتی را بدست علاج بردن رود
 آنرا حکیم حاذق و کامل دانند و آنچنان حکیم از دنیا و آخرت بکدام چیز بهر مند گردد و بعضی گویند که در تب سنپاتی اولاً علاج دفع بلغم می باید کرد زیرا که
 چون بلغم دور شود منافذ درونی گشاده گردد و وجود سبک شود و تشنگی فرو نشیند و برای مریض سنپاتی فائده رسانیدن و رسانیدن گرمی آنش چنانچه
 بالا گفته شده است و دار و دینی چکانیدن و غلوه دار و درون و دهن نگاه داشتن و دار و آس کرده که از وی اولیه ساخته باشند لیسانیدن و سر
 دار و در چشم کشیدن شاید که موافق و مفید آید که فائده ناسته روز یا پنج روز یا ده روز زیادت تا دام که اخلاط آرام یابند مریض را کردن فریاد
 بد آنکه مریض فائده بقوت اخلاط میکند چون اخلاط فرو نشیند و روز فائده کردن بتواند و گفت و تلخه شی آبی اند بدن سبب صاحب گفت و تلخه فائده
 بسیار کشیدن نتوانند و صاحب با فائده کردن نتواند چون مریض فائده تا نام مرض کرده باشد باید که غلوه دار و که آنرا کول گویند در دهن داشته
 برون افکند تا که در دست دهن و زبان و حلق نیز دور گردد و لذت و آلفه طعم ادراک کردن بتواند بعد از اثرشالی بپست ساخته بانگ سنگ
 آمیخته بدیند اگر این بپست نیکو بضم شود بانگ مریض مذکور به شده است و بعضی گویند که اثرشالی سردست برای سنپاتی نباید داد و جمهور
 جواب میدهند که اثرشالی با بضم و افزاینده گرسنگی است پس معلوم شد که سردست باید که اثر در جوش و معمول انداخته بدیند مفید باشد نوع دیگر
 جو و کنار و گلتهی و سنگ و ترب خشک و کشنده و ست می هر یکی ده گان درم گرفته و جمله را جو کوب کرده در پشت چن آب انداخته بچوشانند چون
 بکوهه بماند سرد کرده بنوشانند تب سنپاتی دفع شود و گفت و باد و غلط رود و نیز دفع گردد و علق و دهن و سینه صاف گردد و این علاج را بنوی
 ست مشتاک نامند و اگر ست می و کشنده و رین ترکیب داخل زندان ترکیب را چمبشتاک نامند تدبیر کول کشنده و بلبل گردد
 بلبل و راز و نمک سنگ این هر چهار چیز را مساوی گرفته و با ریک آس کرده و در شیره ادرک خمیر ساخته غلوه بند و دیگان غلوه و دهن باید
 مریض مذکور بختی بداد و لعاب از دهن بیند از دو بر حسب غلبه خلط و زور خود مریض مذکور دو یا سه یا چهار کرت بخمین کن گفت که در تب برای کردن پهلوی

علاج تبی که از سه خاطر باشد

تدبیر

سر و گلو و سینه باشد برون افتد و اندام سبک گردد و در بدن باوت و بهوشی و زیادتی خواب یعنی تند را و غلبه دمه و سرفه و پنجهای گلو دفع گردد
 گرانی بدن و گرانی چشم و سیلان آب دهن نیز دفع گردد و فربه دهن نیکوتر شود و حکمای هند برای مرض سنپات کول مذکور سخت موافق و مفید گفته اند
 تدبیر ناس سندھی پیل گرد پیل دراز و نمک سنگ و شهد این سرخ چیز را با شیره تلخی تری حق نموده در بینی بچکانند ازین باغم که زور آورده باشد و باو
 خلل و باغ دفع گردد و نوع دیگر مغز چوب درخت گلچکان و نمک سنگ بچ و پیل دراز و پیل گرد هر سه را متساوی گرفته و آب آس کرده و زنی مرض مذکور
 بچکانند ازین بهوشی را ازل گردد و تدبیر اولیه یعنی داروی یسیدنی نیارند آندو ششانیده آنگو و سندھی هر سه باریک آس کرده باشند مخلوط ساخته آقا
 مرتب گردانند و برکت دست داشته مقداری ملیسانند ازین بهوشی و دمه و سرفه و تب مذکور دفع شود نوع دیگر کا پچیل و پیکار مول و کا کر سنیگی
 و سندھی و پیل گرد و پیل دراز و جو انسا و سیاه وانه هر سه متساوی گرفته و آس کرده باشند مخلوط ساخته اولیه سازند و مقداری که خوشایند است
 نناده بلیدانند ازین دارو سنپات قوی را دفع کند و کمک و دمه و سرفه و علت های گلو را نیز دور گرداند و اگر مرض مذکور را کف زیادت باشد تحقق
 داروهای مذکوره را با شیره ارک آمیخته و شهد انداخته بلیدانند و این را اشتنانکا اولیه گویند و برای علت های سیکه ازین گاو تا سرور میان باشد
 دارو در وقت شام بدهند و از جهت دفع علت های فرو دگلوئی دارو در وقت صبح بدهند و بعضی حکما میگویند که برای دفع علت های سنپات شنب
 نباید دادن زیرا چه شهد با اشپای سر و باغ ترست نه با اشپای گرم و اشپای سرد برای سنپاتی مطلقا ممنوع است و باید دانست چند دارو سیکه ازین
 نوع بودند پیانی مرض را نباید داد چنانچه چند کار صمد بیکارگی دادن ممنوع است و اگر از انواع مختلفه بودند چند کار صمد و انجن و مانند آن هر سه بیکارگی
 دادن ممنوع نیست اگر احتیاج افتد هر سه بیکارگی به عمل باید آورد و اگر با د و باغم یکسان غلبه کرده در کام و گلو و سرفه و مرض بیان و در بین مجله
 خشکی پیدا آید و زبان خشک و سخت شود و جابجا بطرق مذکور حق کرده باشند و در غن ستور آمیخته بر زبان لحاظ کنند مفید بود و چون بعضی را
 خوی بسیار آید کفخی بر بیان کرده آس کنند و بر روی و اندام او بالند خوی نیاید و یا آوند نمک که گفته باشد آس کرده و با بحق پیل دراز و نمک
 بر محل مرض بالند همین فائده دهد نوع دیگر پیل گرد و سندھی و پیل دراز و بلید و لود و پیکار مول و در اندام و کشکی و کوک و کچور و اندام هر سه
 برابر گرفته و باریک آس کرده بر اندام بالند ازین نیز خوی که از اندام بسیار آید و گرفتگی گاو و در دهن با دفع گردد نوع دیگر چراتیه و سیاه وانه و
 کشکی و بچ و کا پچیل جمله متساوی گرفته و باریک آس کرده بر اندام بالند ازین خوی که بسبب سنپات آمده باشد دور گردد فائده چون بعضی سنپاتی
 وقت دادن دارو شود باید که داروهای سمول چوشانیده و پیل دراز آس کرده در ان انداخته بنوشانند ازین تب سنپاتی دفع شود نوع دیگر
 بقیه ماکیان سفید مرض مذکور را بنوشانند و در چشم او کشند و دینی او چکانند ازین سنپات اگر چه قوی باشد فی الحال مرض مذکور دفع شود
 نوع دیگر و سمول کچور و کا کر سنیگی و پیکار مول و جو انسا و بچارنگی و اندر جو و پیل و کشکی هر سه متساوی گرفته و چوشانیده و سرفه ساخته بنوشانند ازین تب
 مذکور دفع شود و گرفتگی سینه و دمه و سرفه و کمک قی و اریک و بدبضی و سوب و در و پهای هر سه دفع گردد و این دارو را بهندی اشتادش
 اندک کثرت نامند نوع دیگر و سمول چوشان و پیل دراز و پیکار مول و ان انداخته بنوشانند ازین سنپات که با آند و باشت دفع گردد و این ترکیب را بهندی
 برستیا و کا کثرت گویند نوع دیگر کچور و پیکار مول کثانی خرد و کا کر سنیگی و جو انسا و گلوئی و سندھی و پیکار مول و چراتیه و کشکی هر سه متساوی گرفته
 و چوشانیده بنوشانند ازین تب مذکور که با دمه و سرفه و گرفتگی گلو و بستگی دل و تشنگی و تپاک و در و پهلوتن را یعنی بی خواب چشم بسته ناند دفع گردد
 و این ترکیب را اشتیا و کا کثرت گویند نوع دیگر و پیکار مول و چراتیه و کشنی و اندر جو و پیل و سمول هر سه متساوی گرفته و چوشانیده
 بنوشانند ازین تب مذکور که با دمه و سرفه و کمک قی و در و پهلوتن و گرفتگی دل باشت فی الحال دفع شود و این ترکیب و تیا اشتادش و انکا کثرت
 نامند و این کا کثرت سخت مفید و موافق است اگر چه تب مملک باشد یا زور یا دفع گردد نوع دیگر گلوئی و صندل و پیکار مول و سندھی و اندر جو و پیل
 و جو انسا و کواله و اسیر و پیکار مول و کشنی و سولف هر سه را متساوی گرفته و جو کوب کرده کا کثرت سازند و سرفه مقداری تب پیل دراز

اشتناک اولیه

در تیا اشتادش و سولف هر سه را متساوی گرفته و جو کوب کرده کا کثرت سازند و سرفه مقداری تب پیل دراز

هر چه متساوی گرفته و جو کو ب کرده در بول ما و گاه چنانچه و مقدار می حق نمک سنگ در و انداخته بنوشانند همین فایده دهد و نیز در و افغان شکم دفعه
 نوع دیگر بخارنگی و پیکرمول و راسن میل و موخه و سندی و سول و پیل و از هر چه متساوی گرفته بنوشانند و در جوش مذکور انگیزه بریان کرده و حق
 نموده و حق پیل و از نو شیره ادرک انداخته بنوشانند تب سنیاتی که قوی باشد و اعراض دیگر که از سبب سنیات سخت باشد و در و پیل و در و دل و
 انتقال شکم فی الحال دفع کرده نوع دیگر ترنج و پیل خام و پاکمان بید و هر دو گشائی و نسوت و پنج بی انجیر هر چه متساوی گرفته در شست حصه آب انداخته
 بنوشانند چون کجه باند کجا میخیزد بنوشانند و در آن مقداری بول ماده گاو و حق نمک سنگ و بر بار و نمک سو پیل انداخته بنوشانند تب سنیات
 که با در و دل و در و شانه و دفع شکم باشد دفع شود این علاج را درین باب نیک مفید دانند نوع دیگر اندکی برنج و روغن سوسن بریان کنن و از آن
 آشام سازند و در مرض را گرم گرم بنوشانند فی الحال تب مذکور که با کلهک و دمه و سرخ باشد دفع شود نوع دیگر گشائی و پیکرمول و بخارنگی و پیکرمول
 و کاکرینگی و جالسه جله متساوی گرفته و جوشانیده بنوشانند ازین تب مذکور که باز یادی که باشد دفع کرده نوع دیگر نسوت و خطل گشائی و ترنج و پیل
 و کرا و اله هر چه متساوی گرفته و جوشانیده و سر و ساخته و مقداری جاکهار سوده در و انداخته بنوشانند ازین جمله تنها یک در آن احتیاج به مال باشد
 ازین بار و دفع شود زیرا که این دار و سهل است نوع دیگر گشائی پیل و نسوت و دانتن و سار پوب که و کرا و اله هر چه بر آب گرفته و جو کو ب کرده و شست چند آب
 کاهه سازند و سر و ساخته و مقداری جاکهار نمک سنگ و روی انداخته بنوشانند ازین اسهال شود و تب مذکور دفع کرده نوع دیگر اگر در مرض ازین حمت
 بیوش کرده و با یک سنجی و پیل و از نو پیل کرده و نمک سنگ هر چه متساوی گرفته و آس کرده و با شیره ادرک که غلط نموده و غلو له ساخته در و بن مرض بداند
 پو شیا کرده و اگ پیل کرده آس کرده ناس بدیند همین فایده دهد نوع دیگر شیره ترنج و انگیزه و سندی آس کرده و در بنی چکانند و در بنی چکانند همین فایده دهد
 نوع دیگر شیره ترنج و شیره ادرک هر دو برابر گرفته گرم کنند و در آن مقداری حق نمک سنگ سو پیل و نمک بریان انداخته و در بنی چکانند همین فایده دهد
 نوع دیگر پیل و زیره سیاه و هر دو گشائی و پیل و از نو پیل کرده و پیل خام و کرج بزرگ و تخم کرج خرد و جویحه و ترایان و سندی هر چه متساوی
 گرفته و جوشانیده بنوشانند تب که با گشائی که در و سینه باشد دفع کرده نوع دیگر کاهه پیل و نسوت و پنج و پیکرمول و زیره و پیل و از نو پیل
 کاکرینگی و پیل و از نو پیل و جالسه و گشائی و اندر جو و سندی و کچو کوشنیز و کاهه پیل و هر چه متساوی گرفته و جو کو ب کرده کاهه سازند و در آن
 شیره ادرک و حق انگیزه بریان نموده انداخته بنوشانند ازین تب سنیات که در آن بن گوش را آس یک سبزی آنرا که نمول نامند حاد و گشته
 بدینان آهسته آهسته بپور یا فته بود ازین دار و هر چه دفع کردند و نیز آس کله و تب بلغمی و دمه و کله و کت بالا انواع امراض بن و تبای آواز حلق که
 آنرا سبزی سر بختک نامند و گشائی سر و کرمی گوش و بیاتی جری و کله و دفع کرده و اگر درین دار و سول نیز انداخته و جوشانیده بنوشانند
 بسیار مفید است و تب مذکور که با بیوشی سخت باشد و در گد و در آن ترکیب را سبزی هر چه است یا در آن نوع دیگر کرج و جیت و جویحه و ترایان
 و سندی و پیل و گشائی خرد و گشائی بزرگ و زیره سیاه و پیل و از نو پیل کرده و زیره سفید هر چه بر آب گرفته و جوشانیده بنوشانند ازین
 اگر گشائی که درین مرض میباشد دفع کرده و علاجهای اینها سنیات گرفته شد اگر از آن بیوشی مرضی نرود و با یک پیون و یا در پای و داغ کنند و
 درین سنیات آس که درین گوش میشود و باید که خون بکشایند و دار و با یک سبزی بلغم و تلخ باشند بر محل آس طلا کنند و زور و مرضی ریافته فی کله
 و کول نیز بکشایند و از دار و با یک خوب و فریل تب مذکور اندر جوش بکشد و جوش سازند و در یک بخش آن برنج کنند از آن شالی سازند
 چون بخت شوند و در بخش را و سرت در آن انداخته آشام برون کنند و آن برنج بخته مرضی مذکور را بخوراند و یا در جوش مذکور منگل انداخته بنوشند
 آشام ساخته و با جویحه بنوشانند و اگر در برنج بخته مذکور و یا آشام مسلوله هم شمع شود بداند که مرضی مذکور نیکو خواهد داشت و خواهد زیست و اگر کله و پیل
 و سندی و سیاه وانه هر چه متساوی گرفته و آس کرده و مقدار می گرم نموده بر سر آس بن گوش طلا کنند یا کوشد نوع دیگر ترنج و دارنی و سندی
 و دیو دار و راسن و جیره هر چه متساوی گرفته و آس کرده و مقدار می گرم ساخته بر آس بن گوش طلا کنند ازین آس مذکور دفع شود و آس

در تب سنیاتی که در گوش است
 در تب سنیاتی که در گوش است

علاج رس رنگ

در جگر تب

در جگر تب

در جگر تب

در جگر تب

در جگر تب

کلو نیز رفع گردد اکنون بیان ترکیب بعضی رسها از طب رس رنگ از برای دفع تبهای مذکور گفته می آید سیاحت کند جگر سنگ جبری و نیز سیاحت
 و سما که هر سه را پاک شده ساخته برابر یکدیگر و با شیره برگ کر یا یکدگر و کحل کنند بعد در ته دیگ مسن از روی مذکور به پری یک انگشت یا نیم انگشت
 بچسباند و بالای او روی مذکور برپوش نهاده هر کوزه هر مقدار یک یک مذکور خالی مانده باشد برگ برگ بپزند و بالای ریگ مقداری شالی بپزند
 و دیگر مذکور بر دیگران داشته ته دیگ آتش کنند تا که شالی مذکور بریان شده و اثر از کوزه و قتی که مرتب شود و درین وقت آتش از ته دیگ دور کنند
 و دیگر مذکور را بر سر دیگران سر و شستن بدین آنگاه دیگر مذکور را فرو داده و کشاده ریگ از روی دور کرده و مذکور کته دیگر
 سخت شده مانده باشد تراشیده بستانند و باز در کحل انداخته و بار یک آس کرده در ظرف زرین یا سیمین یا در ظرف علاج یا کاج
 یا دیگر از قسم دصحات باشد در آن بگذاهند و بوقت احتیاج مقدار یک یا سه یا مقدار چهار حبه پیل در آن حق نموده و مخلوط ساخته بر برگ تمبول نهاده بمرض تب
 سنیات بدین ازین تب از ره دفع گردد و اگر سه روز متواتر بدین تب نماند که بعد یک روز یا دو روز می آید ازین نیز دفع شود و این رس را بپزند سیت
 بعضی رس نامند نوع دیگر سیاه پاک کرده و گندم پاک کرده و هر صاف کرده هر سه برابر و برابر انجمه تخم و معا توره و مقدار انجمه تر کته گرفته سه روز
 کحل کنند و شیره او را که می انداخته باشند چون مرتب شود در ظرف زرین یا سیمین یا هر چه صاف و پاکیزه باشد نگاه دارند بوقت حاجت مقدار نیم
 یا دو حبه با شیره جنجیری یا بشیره او را که بخوراند ازین جمله الفول ع پ نافع و غیر نافع و تب الفول ع سنیات دفع گردد و این رس را با جگر اس
 نامند نوع دیگر سیاهی که از شنگ کشیده باشد و یک حبه و نیز پنج طبقی دو حبه و گندم پاک نیم از سیاه و نسل نمی از گندم پاک بستانند و جمله را
 یکجا کرده با شیره بار یک یا سه بار کحل کنند بعد در روی مذکور درون دیگ به پری نیم انگشت ته دیگ بچسباند و بالای داروی مذکور برپوش
 نهاده هر کوزه ته دیگ را بر یک بپزند و بالای ریگ مذکور مقداری شالی بدارند و بر دیگران نهاده زیرش آتش کنند تا آنکه شالی مذکور
 بریان گردد بعد آتش از ته دیگ برون کنند و دیگر مذکور را بر دیگران سر و شستن بدین آنگاه داروی مذکور از ته دیگ تراشیده بستانند
 و یکبار رس شیره او را که کحل کرده در ظرف زرین نگاه دارند بوقت حاجت مقدار دو حبه ازین دارد و دو حبه سحیح پیل گرد آید بر برگ تمبول نهاده
 بخوراند ازین تب سنیاتی که بالزه بود دفع شود و از خوردن رس مذکور چون گرسنگی غالب شود برنج نیمه بخوراند ازین رس با دو پیغم و تخم که
 فاسد گشته باشد معتدل گردد و این رس را مال کیسرس نامند نوع دیگر سیاه پاک کرده و گندم صاف کرده و مس کشته و نیز یک حبه
 و شک و نسوت و حبه و تخم و معا توره و پنج آگ و سما که بریان کرده و زیر شسته کرده هر سه مساوی بگیرند و مقدار انجمه اچسپال شده کرده
 بستانند و جمله او را کحل انداخته یکبار کحل کنند تا آنکه نیمه گرد و بعد یک تسقیه از شیره و زقوم بدین و یک تسقیه از جوش و دهن بدین بعد
 مقدار یک گان حبه را غول بپزند و قتی که تب نوبازور باشد یگان غول خوردن بدین تب مذکور را نل گرد و و نیز در شکم و گوله و نیز روگ و بوسه
 و سنگ سنی و اجبرن و مند آگن و اروجک و پیوستگی شکم و انواع علت شکم دفع گردد و این رس را بدیا و حصر رس نامند نوع دیگر سیاه پاک کرده
 و زیر شسته کرده و گندم پاک شده و پیل دراز و پیل گرد و تخم او نکلن هر سه برابر گرفته چار پاس با شیره برگ و معنوره کحل کنند بدین ترتیب
 مرتب شود نگاه دارند و مقدار یگان حبه بپزند سنیات را بدین و بالای او انجمه که از پنج آگ ساخته باشد و مقداری تر کته سوده و
 انداخته بنوشانند ازین تب سنیات فی الحال دفع گردد و اگر گرسنگی بهم رسد برنج نیشال که کمنه بود نیمه با جوات ماده گاو و مصری سوده انداخته
 بخوراند و اگر بخوردن این رس مذکور بمرض را گرمی روی دید سر شک آب سرد بپزند و ازین و جامه تر کرده بالای او بدارند و در و بپزند
 و باور ساند و دیگر تدبیری می رسد بکار بپزند و این را بپزند نوع دیگر سیاه صاف کرده و او را با هر سه کهارنی
 و کهار و ساجی و سما که در پنج نمک یعنی نمک سنگ و سونخل و بریا و نمک دریا و نمک کافورنی نمک شور یکدگر و کحل کنند بعد بیدار خورند
 و سندی و انگره هر سه برابر گرفته و این هر سه را غول با شیره و پنج او نکه حق نموده و بار یک ساخته ازین بویه با سه پوش بستانند و درین بویه

بریا نقره و یا نوان فیل بدارند اگر داندی دیگر بدارند اکثر خاصیت داروی مذکور باطل گردد و قیزی داروی مذکور نماید الغرض بوقت احتیاج مقدار و نحوه
یاسته یا چهار صبح خوردن و بنده هر صبح که باشد دفع شود و این رس بسیار معتبرست و مثل این دیگر سی نیست و اگر کسی را زحمت راجع گوشت باشد و هم برای
بود رس مذکور را با پیل دراز و شش بدین صحت یا با و اگر گماید بار و غن کا و و پیل گردید بن زحمت راجع گوشت که با هر شش اید رو باشد دفع گردد و اگر مرض
بند روگی را نقره باشد رس مذکور با پیل دراز و شش بدین مرض مذکور بالا غری دفع گردد و اگر پند روگی فربه یا یک تخم چپال بدین دفع گردد و یا شیره
اورک شیره قلسی سیاه و سنبل و فلفل رس مذکور بدین دود و سرفه و کلهک دفع شود و اگر رس مذکور را با حق تر چله و شش بدین دود و سرفه را
دفع گرداند اگر سبب اختلال مکه مرضی حادث شده باشد پوست بچ آگ بچشاند و در آن جوش سبب می و فلفل آس کرده اندازند و بدین دارو رس مذکور بدین
مرض مذکور دفع گردد و برای دفع انولع کلمه جرج و اجیران جرج یا شیره برگ بالنده و شمع و حقیق پیل دراز این رس را بدین دفع تمام بود و برای دفع تب
با آب گلی بدین دفع بود و همچنین برای دفع هر نوعی از انولع زحمتها س باوی و هر دفع زحمت باوی با و ارس که ماکم آن مرض باشد
رس مذکور بدین مراض را دفع گرداند و این را بهی کلیم رس نامت نوع دیگر یا رند الماس نیات بعد ماکمی کند یا جوف ساخته الماس را در
انداخته مکنند و در جامه بسته در میان جوش کلهقی و کور و وید و کاجه تر هفت شبانه روز آتش بدین تا الماس مذکور صاف گردد و بدین یا رند تخم
پشت باخه و غن برگ بول که سه سال که باشد و شتخا شلخ زرش یعنی مدینه معا و ستره را با شیر قوم آس کرده بر الماس مذکور طلا کنند چنانکه الماس مذکور
وید و نشو بعد در میان بوتگی داشته و ته و بالای او انگشت نهاده بدین و کشیده و آب کلهقی سر و کف بدین هفت کت در هر کت بر الماس مذکور
داروی مسطور طلا کرده و آتش داده و آب کلهقی سر و کف یا الماس مذکور بطریق معمول طلا کرده در گدیز کنند منقور اندازند و از گدیز کنند مذکور سر پوش نهاده
و مهر کرده و آتش اندازند و پس از آنکه سرخ گردد آنگاه کشیده در میان بول خرا انداخته سر و کف بدین و گدیز کنند هفت مرتبه بخت در بول چهار سر و کف بدین
یا رند چولانی و شتی و ویر یا شیره عورت آس کنند و الماس را بدان طلا کرده و در پوت عمیا کنند و بالای بوت سوراخ کنند پس در انگشت نهاده و یکسال
بدین چون بخت سرخ شود در گدیز چهار سر و کف بدین هفت بار این عمل بیا کرد و بعد در کحل آبی انداخته بسیار در هر چه از الماس مذکور آس کرده
نشود و از باز هم این نوع که گفته شده نیز در کار عمل چنان شود که توان سو و این الماس کشته را در ظرفی زرین بدارند پس بیا رند سیاه بکنند
و ویرا تصعیه کنند بوشش چند سیاه کنند و پاک کرده بستانند و در سیاه مذکور بسوزند یعنی گن جاک بباران کنند و سیاه مذکور را اگر سنگ دراز
و طریق گن جاک جارن و کرسنه و گردان این سیاه فصل شش و معاتما و صاف کردن اید معاتما گفته شده در اینجا باید بدین اید سیاه مقدار
بستانند و بدین سی الماس کشته اندازند و باقی نگاه دارند و الماس سیاهی که بر بسته اند و در کحل انداخته هر دو سر و کف بدین بخت که نرم باشد
تا هفت روز تسقید بدین بعد بوت با سر و کف از گل حکمت راست کنند و داروی مذکور در بوت انداخته و سر پوش نهاده بگل استوار کنند و در یک گرم کف
بوت مذکور داشته تسقید بدین چون سر و شود باز در کحل انداخته با بخت پنج و شیره کتانی و باب کتجا که گماید سیاحت داروی مذکور را سه روز هر روزی
باب یکان گیاهی حق کنند باز در بوت عمیا مهر کرده و یک کف سیو سه شالی که زیات از پنج بل نباشد آتش بدین چون سر و شود باز در کحل انداخته
بدان شیره گیاهی حق کرده هم بر این طریق در بوت عمیا کرده و خشک ساخته و در بوت سه شالی که زیادت از کت اول باشد بحد و صحت بدین باز در
کحل انداخته با شیره گیاهی مذکور رخت کرده در بوت عمیا ساخته و در بوت سه شالی که زیادت از کت دوم باشد بخت و بدین باز در کحل انداخته هم بدان
شیره گیاهی حق کنند و در بوت عمیا کرده از پا چک شتی زیره کرده بحد و صحت بدین هم بر این طریق هر بار یکان گیاهی شتی زیاده کرده هم بدان شیره داروی
سابق کحل کرده هر بار تب مذکور بدین تا آنکه پا چک شتی بمقدار بدن می مرغ شود این را اگر کت تب گویند پس سیاه الماس کشته را وزن کنند و وزن
انیمه دیگر سیاه مذکور را انداخته و بشیره همان گیاهی حق کنند و در بوت انداخته و عمیا کرده یا چک شتی بحد و صحت بدین همچنین هر مرتبه پا چک شتی زیاده کرده
تسویه بدین تا آنکه هفت تسویه تمام شود پس سیاه مذکور را از بوت کشیده وزن کنند و چهارم حصه اید و و بطریق زر اندازند و وزن طبق زر همان سیاه

حکایت

حکایت

که بادی کند ملک حارن کرده بودند و تمه باقی مانده بود انداخته در کمال سختی کنند و طعمه سازند و با موزون مذکور میانه نهند و سخت کنند و باز میانه نهند و سخت
 پنج و ده و بیست و پانچ و شصت و در بعضی کرده در بعضی انداخته با پاکشتی زیاده از آن که پیش ازین داده بود و کچیت دهند و بعد پاکشتی که در وقت کلی است
 پوستی او چو شانه بدن جوش دارد و می مذکور را سخت کرده و در بعضی انداخته و خشک ساخته و پاکشتی زیاده از مقدار اول باشد کچیت دهند و در
 سرتی پاکشتی زیاده کنند و از جوش همین پاکشتی کرده و میانه نهند تا آنکه پاکشتی خندان شوند که کوکی را که طول عرض و عمق او یک گز در
 یک گز باشد برگرد و در وی مذکور چو قطیفه عمل شود و آنگاه پاکشتی زیاده ازین نکند و اگر حاجت به تسویه بای دیگر باشد هم بدین طریق بدین مقدار دیگر
 تسویه باید بپزند تا آن زمان که آردی مذکور چو قطیفه عمل شود و بعد از آن تمام دارو سیاه خام دیگر بپزند و جمله را با جوش نج پاکشتی کنند و در بعضی
 عصاره خشک ساخته اول کت بمقدار است عدد پاکشتی بجه و سرتی باید چنانکه من قبل بتدریج زیادت میکردند چنان در سرتی زیادت کنند تا آنکه
 گوشتی را که در طول عرض و عمق آن گز در گز باشد پاکشتی برگرد و در وی مذکور شود و در وی مذکور ر چنان عمل شود که شعله بود و سیاه مذکور بدین
 نزدیک ثابت خواهد شد پس بطریق استخوان اگر در بعضی انداخته و آتش نهاده بپزند و بدانند که مرتب شده است چنانکه طاری چون پراش بریده شود و پدید
 نتوان آنگاه برای آزمودن داروی مذکور را در سفالی بپزند و آن سفال را بکشتن نفسیه به بارند و بپزند چون سفال مذکور سرخ شود و در وی مذکور
 آواز دود و کند و پدید آید که ثابت و پخته شده است چون این رسین شود که مذکور شد پس از جمله سه مایه تر باقی نماند و در وی نفع رساند و مایه
 که در اندیشه نهند هر سه را دفع گردان و پیرا جوان کند و جوان را جوان تر کند و جمله زحمته را دفع کردن تواند و در مرض شش و سعال آب منی و قوت و قوت
 حواس پدید آید و در هر چهار رس مثل این دیگر رس نیست و چهار رس رس است که دفع مرگ باشد و طبیبان شایسته که اگر هیچ چیز دست ندهد بل عمل
 خویش را فروخته این رس مرتب کند رس مذکور نافع تر است از هر چیزی که قیاس توان کرد پس طبیبیکه این رس باشد و او را شناساختن و دانستن
 مرض و دانیدن و دانستن طعم مخالفت و موافق احتیاج نباشد و در میان یکپاس رس مذکور جمیع انواع امراض را خصوصاً سننات دفع میگردان
 و دیگر بدین رس ازین رس آسید و لیو ویری و کفار دفع میگرد و در هر شش نوع عظم زمان و علت های فرج نسا بدین رس نیز زائل گردد و در هر شش نوع
 بست و در هر شش نوع زهر دفع گرد و این رس منی و قوت بسیار افزایش دهد و اکثر امراض چشم را دفع بدهد اگرین و مرد که در وقتیم باشد و ملازمت این رس کنند اکثر
 بسین متولد شوند و در از عمر باشند و اکثر الش خصل قوت حافظ حاصل آید چنین گفته اند که از خوردن الماس عمر افزاید و از سیاه رحمت برود از خوردن
 قوت افزاید هر سیکه دران این هر سه چیز نباشد و او را رس نباید گفت و درین رس این هر سه چیز نیست باین سبب این رس را از دیگر سه مایه بشمارند
 و این رس ضعف نیروی و اکثر زحمته را از وی دفع گردان و اگر رس مذکور مقدار دانند خردل یا لیل گرد و روغن ستور بخورند جمله امراض را بخورد
 چنانچه آتش همین خشک را میسوزد و رس مذکور غیمرگ باقی کل زحمته را دفع گردان و اگر کسی بدم این رس را ملازمت نماید صیال عمر باید و
 درین مدت او را از محنت مرض نشود و ویری روزی یار و دند در ست و با قوت ماند و حواس خمس صحیح و سالم المزاج باشند و چنانکه از خوردن دیگر سه مایه
 گرمی و بعضی چیز یا میشود درین رس مزاحمت هیچ نشود و در دست طبیبی که این رس باشد قوی دل بود و او را بخواند کتابها و شناختن امراض
 احتیاج نبود یقین دانند که ازین رس هیچ زحمت نماند و این رس خزان طبیبان است هر چه بخورند ازین رس بیاید و تا بجای میمانند می کنند که اگر
 این رس در دهان مردد اندازند عجب نماند که نماند که در دوزین جا قیاس باید کرد که مردم زند و چه قدر نفع رساند و آیا امرت جوی گفته است و نفع
 این رس در تحریر افتاده است اگر نشود انگلس با خود باشد و این رس را بهمن وی پسید رس نامند نوع دیگر بر طبیبیکه شش سیاه و پسید رس
 بالاس گفته شده است سیاه را بالاس کشته چهار درم بپزند و چهار چند از سیاه گن ملک صاف کرده بپزند و در کمال انداخته
 سیاه و گن ملک را بجای کنند و در جوش سندی و غلغلین سه روز سخت کنند و غلغل که در خشک گردانند و به یارند و مار سیاه و او را بپزند
 و غلغل سیاه مذکور در شکم مار شکافته اندازند و به یارند و دیگر گلی نو و فرو و دیگر گلی حکمت گرفته مار مذکور در دیگر اندازند و در جوش

چهار رس

سیاه

نمود

ناس دارد و های سیر بچک باشد بدیند ازین گران سوز در سر رخ گردد و جواس خمس غوی و پیشار گردند و آرزو بر طعام پی آید و برای دفع تب ناکور
ناس و غنا نیکه دفع تب اند مضی آب نوع دیگر گل لعل از ان کینه و آبله متساوی گرفته پخته کنند و آب کتند و مقداری گرم کرده همین مرض ناکور طرا کنند
ازین تب که باد و سر باشد دفع گردد نوع دیگر از آنکه سنگ روغن کمنه از ان ماده گا و آس کرده و در بینی مرض ناکور ناس بدیند همین ماده و
نوع دیگر پیل دراز و ملشی و بر بار او مندل و کلمه حله متساوی گرفته و جو کوب کرده بچشانند و در شیر ماده گا و انداخته بنوشانند ازین نیز تب ناکور
دفع شود نوع دیگر کپول آس کرده و با تن کمنه آخته و باغ ساخته بلیسانند ازین خوابی که از تب ناکور آید دفع شود نوع دیگر با و بجان و شب
چوشانیده با رند وقت صبح پوست دور کرده باشد بخواند ازین نیز خوابی که رفته باشد باز آید نوع دیگر اگر در تب کمنه سر سه خط مرض ناکور
و تخصیص بلغم و در میان اینها سخت که بود و غایه تشنگی و تپاک بسیار باشد در ان حال شیر ماده گا و با گو سفید بنوشانند باغ با عتال آید و اگر این
شیر در تب نوبدیند مثل زهر بود اگر بچپول بزرگ در شیر ناکور جو شایند و من ازین دمه و سر فیه و در سر و در پهلوی پس که بات باشد چنان دفع
شود و طریق بچتن شیر با دارو های ناکور و آنست که دارو های نیکه برای بچتن شیر تعیین کرده اند هشت چندان جلد دارو با شیر تانند و چهار چندان ازین
شیر کب چاه انداخته و یکی کرده بچشانند چون تمام آب سوخته شود و شیر خالص بماند جامه بزرگ کرده بنوشانند و در حلیکه ذکر بچتن شیر باغ همین گونه
معلوم باید که نوع دیگر شکر و روغن ماده گا و سندی و خربا و انکور حله متساوی گرفته و جو کوب کرده در شیر ماده گا و که کزبانک باشد بچشانند و سر
کرده و مقداری شکر انداخته بنوشانند ازین تب تشنگی و تپاک دفع گردد نوع دیگر خار خشک و بر بار او کسائی خرد و سندی و قند کمنه حله متسا و
گرفته و جو کوب کرده آب تازه که چهار چندان باشد بچشانند و در مرض ناکور را بنوشانند ازین بستگی بول و غلط و باد و آس دفع گردد نوع دیگر پوست
و پیل دراز و بد معار و تر بچله و شکر تری متساوی گرفته در شیر جو شایند بنوشانند ازین اسهال شود و تب و تپاک تشنگی و در شکم و گران و جود
دفع گردد نوع دیگر مغز بل و پنج بید انجیر جو شایند بنوشانند ازین تب که با در شکم باشد فی الحال دفع گردد نوع دیگر ملشی و کراله و انکور و کسائی جود
و تر بچله و پیل حله متساوی گرفته و جو شایند بنوشانند ازین تب کمنه و تب سببات زائل شود و هر مریضیکه بسبب تب لاغر شده باشد
او را عمل فی و اسهال نباید کرد و اگر خواستند غلط که در شکمش بچته مانده است بیرون افتد شیر را بطریقیکه بچتن گفته شده است بچته بنوشانند و یا
مقدار که از آن در معن گویند بچتن ازین غلط بیرون افتد و اگر تب رفته باشد و در مرض را آرزوی طعام نمود و اندام گران باشد آن مرض را داروی سوسون
بدیند تا تب ناکور خود نکند و آرزوی طعام و گران اندام برود و اگر صاحب تب را وجود خشک شده باشد و از سبب تب با زور آورده بود
روغن بنفشه که غلط فاسد را باعث ازال آرد چنانچه گلیاناک کهرت و کتبیل کهرت بنوشانند نوع دیگر صیدل گهرت خروس جوان بی تخوان
در آبی که شانزده حصه باشد بچشانند چون یک حصه بماند جامه بختیستانند بی که کسائی خرد و کلان و کاکرا سنی که و کنا و کلک متقی و بجا رنگی و آبله کچ
و دیگر کپول و ادویه های بچپول بزرگ جلد صیدل و هر سه متساوی گرفته و جو کوب کرده در شربت چند آب انداخته بچشانند تا آنکه یک حصه بماند جوش
ناکور بگیرند پس این هر دو جوش ناکور را در روغن ماده گا و انداخته و شش چندان روغن ناکور شیر ماده گا و در ان نیز از آن بجا به پوست و جوت
از ان بچپول خرد که هر دو چهارم حصه از روغن باشد آب آس کرده و بحق تر ساخته در ان اندازند و با کش نرم بنهند چون بچته شود در او وند چرب
نگاه دارند آنگاه فصل و وقت سه شناخته مرض ناکور را مقداری که با کم طبیعت داند بنوشانند چون روغن ناکور بضم شود و اگر سنگی ظاهر شود پنج
رسال بچته بخواند ازین روغن هر مریضیکه بسبب غلبه مرض روز بروز خشک و ضعیف شده باشد در شش ناکور و زحمات دمه و سر فیه و دیگر نیز
دفع گردد و در روز و زقوت رنگ و روشنی اندام و اگر سنگی افزونی پ آرد و ازین روغن افزونی بصامت نیز دفع شود و مریضی معتدل حال بد و لاغر
فریه گرداند و این روغن را بهین وی گلت کهرت نامند نوع دیگر انسه و گوی و آبله و بلیله و بلیله ترایان و جواسه حله متساوی گرفته و جو کوب
کرده کاژ صه سازند و در روغن ماده گا و که برابر کاژ صه ناکور باشد انداخته بنهند و بجا به و در روغن ناکور شیر ماده گا و نیز اندازند

نسخه دیگر

نسخه دیگر

بجای تیل چند تا تیل
تولاد تیل
بلا تیل
بیان ترتیب بختن انواع روغن

فصل سوم در مرض اسهال

دفع گردد و این را سر حیا و تیل گویند بوج دیگر پسندل و با بجهول که با ملشی عود و پلوان جمله استساوی گرفته و بحق تر ساخته در روغن کنجد سیاه
که چهار چار از کلک مذکور باشد با ناخته نیزند و چهار چار از روغن مذکور شیر میده گاو نیز از ناخته مرتب سازند و بر اندام مریض مذکور بمالند این تیکه
باز زده باشد و پاک دفع گردد و این روغن را پسندوی چند تا و تیل گویند بوج دیگر پلوان و پنجهیل و نم و گلوئی و ملشی جمله استساوی گرفته و جو کوب
کرده بچوشانند و بوش مذکور در روغن کنجد سیاه انداخته با نش نرم نیزند چون نیم نخته شود و بجه خار شکست و پنجهیل مذکور است و ملشی و نم و اسکنه
و پیا با استساوی گرفته و با بحق تر ساخته نیزند و بی ان از ناخته نیزند و بجه خار شکست و پنجهیل مذکور است و ملشی و نم و اسکنه
این روغن جمله تپهای بادی را دفع گرداند و این را تولا و تیل گویند بوج دیگر پیا را ملشی و مجبیه در دوده و برده و بجا که چندین و کچندین و کف و دیا
و نیت بالا و زرد و چوب و گبر و بجا بجهول جمله استساوی گرفته و بحق تر ساخته در چهار چار روغن کنجد سیاه انداخته نیزند چون نیم نخته شود و چهار چار از روغن
آب جنرات اندازند و همین مقدار شیر میده گاو اندازند و با نش نرم نیزند بوقت حاجت بر اندام مریض بمالند این انواع تپهای گفته که سبب باد و
تله حادث گشته باشد دفع گرداند و این را بلا و تیل نامند بوج دیگر پلوان و پنجهیل و نم و گلوئی و آله استساوی گرفته و بحق تر ساخته در چهار چار روغن کنجد
سیاه نیزند و بجهوش همین دارو باین مقدار روغن مذکور اندازند و با نش نرم نیم نخته مرتب سازند چون باین روغن مریض مذکور را حقه کف تپهای
هر نوع را دفع گرداند و این روغن را نیز تولا و تیل گویند بیان ترتیب بختن انواع روغن با آنکه روغنیکه در بختن آن مقدار روغن و مقدار اسه
جوش دارد و مانند آن که از جنس مائعات باشد و مقدار دارو که از آب آس کرده در روغن اندازند و آنرا کلک گویند بیان کرده فاشده است
باید که درین حال از مقدار کلک چهار چار روغن بستاند و در ترکیب یک مایع و یا دو و یا سه و یا چهار مذکور باشد باید که در آن هر مایع را چهار چار
روغن بکشد و اگر پنج مایع یا زده ازین مذکور باشد باید که هر مایع را هم مقدار روغن بستاند و اگر در ترکیب پنج مایع مذکور باشد باید که از مقدار
روغن چهار چار آب انداخته نیزند یا آنکه حکا گفته اند که روغن ستور و روغن کنجد و هر دارو میکند انداخته برای ایسیدی سازند و دیگر در نیم نخته تمام سازند
بلکه تیرنج نیزند چنانکه تیرنج بختن شود و منفعت زیاده رساند و علامت نیم نخته شدن روغن ستور آنست که کف نکند و از زوی بر نیاید و بوی رنگ
و مزه اش چنانچه باید آنگهان بود و علامت نیم نخته شدن روغن کنجد آنست که آواز نکند و بوی و رنگ و مزه اش چنانچه باید آنگهان باشد که کف
نیز نکند اما بختن روغن بر سه نوع است یکی آنکه نرم نیزند و دوم متوسط و سوم غلیظ اگر بختن روغن غلیظه شود و کلک چنان اخرج شود
که چون آنرا بمالند با انگشتان بختن بداند که روغن نرم نیم نخته شده است و همچنین روغن برای نوشیدن و برای خوردن در طعام بکار آید و بوی
و اگر کلک مذکور بمالند با انگشتان بختن بداند که روغن متوسط نیم نخته شده است و این روغن برای ماسن طلا کردن بر
اندام بکار آید و اگر کلک مذکور بختن سیاه شده باشد و بمالند با انگشتان ریزنده گردد و از زوی فقیله نتوان بست و مقدار می چرب باشد
بداند که روغن سخت نیم نخته شده است و همچنین روغن برای حقنه و چکاندن در گوش بکار آید و مفید باشد و اگر روغن ازین هم سخت تر نیم نخته شود
چنانچه کلک سوخته گردد بداند که این روغن سوخته نافع بود و اگر خواهند که روغن سوخته را با صلاح آرند باید که دارو ها بجه انداخته نیزند و بجه
از سه ناخته نیزند به باشد و باید دانست که نفع روغن ستور که نیم نخته باشد بی یکسال کم گردد و هر چند که در تیرنج نافع او کمتر گردد و اما نفع روغن
که نیم نخته باشد بعد شش ماه و نفع اولیه بعد یک سال نفع کوکل بعد دو سال کم افتد و باید دانست که مریض را در حالت و بعد زوال تپها
که تا پاک انگیزد و یاد بیرغم باشد و طعامی که او را موافق نبود بدهند و از زور کردن و سوار شدن و جماع کردن و غسل بسیار کردن از زیاده خوردن
اگر چه طعام موافق باشد باز دارند تا آنکه قوی که در حالت سستی بود با آن قوت برسد و کسیکه از سبب تپ لاغر شده باشد برای فریاد شدن
او را بسیار بخوراند تا تپ باز عود نکند و الله اعلم و احکم فصل سوم در مرض اسهال که آنرا بهندی استساوی از اسهال نامند و این تپ که در سوم است
قسم اول در علامت اسهال بدانکه این مرض از اشیای دیر بفرم و گران و سخت چرب و سخت خشک سخت گرم و سخت مایع حادث

شود و از آنجا که غلظت اس کرده مثل غلظت و ساند و از اشیا که در تاثیر باد لرزش سخت سرد باشد و از دیگر اشیا میفرماید که بان از آن مضربند بانه سبب
آنکه با مخالف خلط کرده خورده شود یا سبب آنکه در زمانیکه نیا خورده شود و نه شود یا سبب آنکه یکبار باید از آن دو بار کرده شود و چنانچه دو بار خورده
شخصیکه عادتش است یکبار خوردن باشد یا سبب آنکه از مقدار که باید از آن زیاد کرده شود چنانچه زیادت خوردن از مقدار یکبار خوردن را آنقدر بزم میشود و مضرب
و تفصیل اشیا میفرماید فصلیکه بین می آنرا متاستی گویند گذشته و چون طعام شب بضم نشسته باشد باز در روز خوردن آنرا اوده سن گویند این نیز
ایتیسا را حاد کرده و از سبب بعضی نیز حادث شود و از اشیا که بعضی کسان از موافق نیست بدان خوردن نیز ایتیسار شود و از خوردن و غن متوسل
و در غن کجای بسیار از خوردن چربی بسیار ایتیسار شود و اگر در برای اهل یا برای قی یا برای حقنه از مقدار زیاد یا کم و این نیز ایتیسار حادث گردد و از خوردن
و از بسیاری خوف و اندوه و سبب آب مخالف و از بسیاری خوردن شراب و از بسیاری آشنان کردن و در آب از جنس بولاج غلط و از سبب گرم که
و شکم باشد و از فساد و تغییر فصل و از تباهی مزاج هوا چنانچه فصل بر شکل باران نیارد و از زمان اینچنین نیز ایتیسار پیدا شود و بدانکه خلاصه طعام بول
و غمی که آب و خون و کفت و تلخ و مانده از مالت که در بدن میباشند و قتیکه زیادت میشود که سنگی که میماند و با غلط یکجا میشوند با درکت از خوردن
می نماند و اسهال حادث میشود و این رحمت سخت بایست و حدوث و پیشش نوع است یکی آنکه از با حادث شود و دوم آنکه از کف بود و سوم آنکه از
تلخ و چهارم آنکه از سنپات و پنجم آنکه از اندوه و ششم آنکه از خلط روده حادث گردد و در طب جرگه گفته شده است که ایتیسار از غلبه سندی می خوف میشود
از غلظت روده و در سست میگوید که ایتیسار از غلبه سندی و بسیاری رغبت بر نسا و نیا فتن آن حادث میشود و از خلط روده و خوف پیش از حادث شدن
ایتیسار علایم آنکه از آب پدید میآید و از این سبب می پورب روپ گویند اینست که در دل و ناف و شکم و پهلو و در ریه و ریه و جویست گردد و با غلط
بفرغ خوردن نشود و پنجم شکم حادث گردد و طعام مضرب نشود و پنجمه علامت حادث شدن ایتیسار است آنکه از سبب باد پیدا شود و علامتش آنست که غلط
مقداری لعل و با کف و خشک بود و اندکی اندکی کرات باد و از غلط ناکور برون افتد و آنکه از سبب تلخ حادث شود علامتش آنست که غلط
در دوام یا محل ام یا سبب از برای تشنگی زیادت شود و میبوشی باشد و در تمام اندام ناپاک بود و در مرقع خفگی شود و آنکه از سبب تلخ حادث شود علامتش آنست
که غلط سفید و پنجم و با کف بود و سرد باشد و در وقت مستراح مویهای اندام مریض ایستاده شوند و آنکه از سبب سنپات حادث شود علامتش آنست
که غلط رنگ آبکی غسار گوشت باشد یا رنگ روغن که از گوشت کشیده باشند بود و علامت غلبه سندی از اخلاط ناشه که تفصیل مذکور شد است
و این باشد و این نوع ایتیسار به شواری به شود و آنکه از سبب اندوه حادث شود طریق حدوث آن نیست که از بسیاری اندوه سنگی کم میشود و
گرمی اندوه و درون بدن و آمده خون خاص و سبب و اندوه خون فاسد و کور صرف بر یک جنبه یا غلط یا با بومی به و تغییر کرات و مرات سائل میشود
و این را سبب رکت ایتیسار نامند و در هیچ این سبب ایتیسار با دام کم نمی و زنی را که از آن این نوع پایشه است زائل نگردانند و از آن نیز
و آنکه از سبب خلط روده حادث شود علامت و طریق حدوث آنست و قتیکه طعام مضرب میشود و سبب بعضی طعام خلط از جای خود تعال
کرده و شکم رفته و حیات و مل رازشت میگردانند و دعوات و مل که زشت شده است با رنگهای گوناگون از شکم باد و سیلان می یابد و با
که بر یکی از شکم رنج ایتیسار بر دو نوع است یکی خام و دوم پنجه و علامت خام آنست که از سبب خلطیکه حادث شده باشد نشانی آن خلط
در آن یافته شود و غلط مریض چون در آب اندازند فرو نشیند و غلطش جرب یا بومی زشت بود و علامت پنجه آنست غلطش جرب
یا بومی سخت زشت نباشد و وجود شکم مریض سبک باشد و غلطش چون در آب اندازند فرو نشیند و اگر در ایتیسار سنپاتی و دعوات سخت
زشت نشده باشد و زخمی دیگر که مریضی آنرا پدید آید و گویند ظاهر شده باشد نوع مذکور به شواری نیکو شود و اگر سبب این ایتیسار سنپاتی حادث
اساده باشد و اگر دعوات سبب زشتی خلط در نوع مذکور سخت باشد یا اگر مریض جوان بود نیز اساده باشد اکنون علامات ایتیسار
که لا و است گفته میشود اگر ایتیسار غلط مریض مان یا جاسن پنجه یا پاکه جگر و یا ریه و غن متور و یا ریه و یا جری و یا مغز استخوان و یا مغز

از اشیا که

در سبب

از اشیا که

از اشیا که

اسهال

استهال

چهارم

در چهارم از اسهال و در علاج اسهال

در چهارم

و یا گوشت آس کرده که آنرا با حلاج آمیخته بچینه باشند و آنرا بهندی بمسوا گویند یا سبب شیر و یا مثل جنرات یا برنگ سیاه یا برنگ کبود که مقدار
 اعلی داشته باشد یا برنگهای مختلف باشد و جرب بود یا بیش از آن مجرب درفشش بپزد و طاموس باشد و یا بولیش مانند بوی مرده و یا خوشبوی باشد
 بدانند که مرضش لاد و است و چون مریض را تشنگی و تا پاک بود و بیش چشمش تاریکی پیدا آید و بکام و بیوشی در دهان و استخوان باشد و هیچ چیز بر او
 خوش نیاید و یا و گویند و در معده شش چنگی پیدا شود و در آن حال باید که حکیم نزد آنچنان مریض نرود و چنان مریض دست نکند که بدنام گردد و اگر سفره مریض
 اقیساری برون آید و بغیر از در آوردن درون نرود و مریض را لاغری و نقصان زود و در شکم و انتفاخ شکم بود حکیم را شاید که نزدیک چنان مریض نرود
 نرود و اگر مریض اقیساری را در معده چنگی شود و در غایت سرد بود و اگر سنگی نباشد آنرا نیز بکند و اگر در اعلا و در شکم و تشنگی باشد و لاغر
 و تب و تا پاک بود و اینچنین مریض هم بزیاد علی الخصوص اگر سرد بود و درین مرض اگر کسی را آس بدن و در شکم و تشنگی و در سردی و در
 نا آرزوی طعام و بیوشی و بکام و بیوشی پیدا شود بکلیب از این جهت که درین مرض هر که در بندگاه انگشتان دست و پایی چنگی شود
 و بول بسته گردد و غائط سخت گرم بود البته مریض ناکور ببرد و بدانکه اقیساری که آنرا بهندی وی رکت اقیساری نامند چنانچه از بسیاری اندوه عا
 گرد و در این مختل گشته است از غلبه تلخه هر حادث شود و طریقی در وقتش آنست که شخصی که در اسهال غلبه تلخه اقیساری باشد و در آن
 اشیا که از آن تلخه زیاده است که در وقت خور و اقیساری رکت اقیساری گردد و باید دانست که مریض که در آن با زور کرده گشتی را که در شکم جمع شده است
 و با غائط سائل گرداند آنرا بهندی بر و ام کانا مند اگر رحمت نکند و از غلبه باد باشد شکم مریض در دکان و اگر از تلخه باشد مریض تا پاک شود و
 اگر از بلغم باشد غائطش پاک بسیار سیلان یابد و اگر از خون باشد غائطش با خون سائل گردد و این مرض از بسیاری و دوام خوردن اشیا
 خشک پیدا آید و علامتیکه در اقیساری بوند و درین مرض همان علامات باشند آنچه علامات خای و چنگی اقیساری اند همان علامات خای و چنگی
 مرض مذکور اند لیکن میان اقیساری و این مرض فرق آنست که در اقیساری در معده تلخه و بول و خون و اسهال که ذکر اینها در وقت گشته
 سیلان می یابند و درین مرض تنها کف با غائط اختلاط یافته سائل میگردد و بدانکه هر که از اسهال و بول بطریقیکه باید جاری گردد و آتش گری
 زیادت گردد و شکم سبک شود بدانند که مرض اقیساری دفع شده است و بدانکه علامت هر نوعی از انواع تب و اقیساری جدا گانه گفته شد
 و در هر مریضیکه این سرد و رحمت یافته شوند از علامات معلوم کنند که ویران فلان نوع تب و فلان نوع اقیساری حادث گشته است و این علامت
 قسم دوم در علاج اسهال بدانکه طبیب را شاید که از علامات اقیساری که پیش از رخ و تشنگی پیدا آیند و آنرا پورپ و پورپ اقیساری
 گویند معلوم کرده تب ببرد و علاج آنرا حادث شدن ندهند و آن آنست که مریض را فاقه نکند بعد و در ویکه خاطر روده را بچینه گردانند و این آنرا
 یا چن گویند یا آشام برنج بدهند و اگر بخله علامات مذکور و شکم و انتفاخ شکم بود باید که او را آب پلپل در از آب نمک سنگ نوشانده
 قه بکند بعد فاقه کردن فرماید و بعد فاقه دارد و باید که خاطر روده را بچینه گردانند و این آشام نرم و سبک نوشانند اگر علامات مذکور زایل
 نشوند باید که جوش سرد را در کن یا جوش کباد کن بوقت فجر بد و ام نوشانند که علامات مذکور زایل شوند و اگر اقیساری حادث شود و طبیب را
 شاید که ولابد بدانند که اقیساری خام است یا چینه است بی علاج کن و اگر اقیساری خام باشد او را علاج قبض شکم بد و نیز اگر او را در دخی قبض شکم بد و طبیب
 غلبه کرده رحمت ناکور را پیدا آورده است علت پی و پند روگ و دفع شکم و سیلان می و بیست و علت نامی شکم و آب و گویند و سنگینی و بول
 و در شکم و اسهال که نوعی از رحمت ناکور است و در سینه را حادث کند بدین جهت که اقیساری خام و در دخی قبض ندهند که هر چه را
 و سیکه او را باد و تلخه غالب باشد یا دمعات و زور کم بود یا تشنگی زیادت باشد و نیزیکه حامله بود و کسی بقبضش نکند و ایشان اقیساری را در
 قبض دادن ممنوع نیست زیرا که اگر بچینه شین اقیساری در علاج قبض شکم ایشان توقف کف ایشان هلاک گردند و در دخی مریض اقیساری جوش
 سنگ و شوبانی گوشت و دروغ و کشنیز و زیره و نمک سنگ و شش خیر را مخلوط ساخته بدین داین آشام را که هر چه که آشام نامند و درین

در اسهال

پلیا کون تر آس کرده انداخته به نشانند و اگر آشام برنج ساخته مقداری بحق پلیا کون انداخته نوشات نفع آشام که هر چه نیکو بد نوع دیگر
 خام و شقیق و زیره و پازمی و سندھی و کنجد سیاه و حبه متساوی گرفته و آس کرده و مقداری سنگ انداخته و آشام ساخته نوشات ازین علت بسیار
 نفع کرد و این را که هر یک چو که آشام گویند در حالت تب و اقیسار آشام نرم از ان پنج خوراند و مریض نیکو در نافع و مفید و موافق و نفع
 که نشکی میبرد و سبک است و بی الحال خضم شود و گر سنگی افزاید و نشان را صاف گرداند و هر که اگر اسهال یابد و شود و غلط اندک نیک بد شوارح
 برون آید و غلط که جمع شده باشد و را بلیله واده اسهال کنند و اگر غلط نرم بسیار جاری باشد یا یک قتی گناید و فاقه کنند و داری با چمن بدین و اگر
 غلط سخت یابد و شکم اندک به شوری قوتی برون آید بلیله و پیل در از متساوی گرفته آس کنند و در آب انداخته نیکم نوشات و هر مریض بسیاری را که
 گر سنگی بسیار باشد و غلبه اخلاط نیز زیادت باشد و غلط بفرغ برون شود و یا یک که با برنگ تر بچاید و پیل در از متساوی گرفته و به نشانند و نوشات
 اسهال بفرغ شود و اگر از سبب گر سنگی انداخته باشد و داری دافع با و پیل کنند و گر سنگی جو شایند و نوشات نافع بود و اگر در نفع شکم باشد و
 تب و هرن آید نیک سنگ و پیل در از آس کرده با آب گرم نوشات نیکم شود و آنگاه قی بکنانند نافع و مفید باشد و در حالت اقیسار خام فاقه کنند
 و داری با چمن به نین داری با چمن بر انواع است چنانچه دیو داری و موخته و سندھی اقیس و بلیله نفع و دیگر از جو و اقیس و انگور و نمک سنگ و
 نمک سونخل و بچ و بلیله نفع و دیگر از بلیله و بال و بیل نفع و دیگر موخته و پیر و سندھی و بچ و بلیله اقیس نفع و دیگر بلیله و تیس و انگور و بچ
 و نمک سونخل نفع و دیگر از بلیله و بال و بیل نفع و دیگر موخته و پیر و سندھی و بچ و بلیله اقیس نفع و دیگر بلیله و تیس و انگور و بچ
 و بچیل نفع و دیگر شیف و دیو دار و سولف و نمک و دیگر از بچ و ساور و کوه و زرد چوب و دار بید و اندر جو نفع و دیگر بلیله و تیس و انگور و بچ
 و هر دو کشتی و نمکونی و ماشونی نفع و دیگر لوست و زخمت ارب و پند و پوست از در و کرا و همین نفع و دیگر با و می و پختی و موخته و پیل در از
 و اندر جو نفع و دیگر بلول و جانی بیل و زرد چوب و دار بید و اندر جو نفع و دیگر با بنگ و بلیله و پازمی و سندھی و موخته و بچ نفع و دیگر بچ
 و کز و اندر جو نمک سنگی نفع و دیگر از بلیله و بال و بیل نفع و دیگر موخته و پیر و سندھی و بچ و بلیله اقیس نفع و دیگر بلیله و تیس و انگور و بچ
 هر کدام که به و اند و بدست آید جدا و به برابر گرفته و با یک آس کرده و جامه بنیزد و باب نیکم خوراند که خام اقیسار دفع کرد و نفع دیگر بلول و جانی
 و پیل در از و سندھی و موخته و با بنگ همه را متساوی گرفته و آس کرده در آب نیکم انداخته نوشات بهین فامده و در نفع و دیگر سنگی
 و گلوئی برابر آس کرده در آب نیکم انداخته نوشات بهین فامده و در نفع و دیگر با و می و پختی و موخته و پیل در از و سندھی و موخته و با بنگ همه را متساوی گرفته و آس کرده در آب نیکم انداخته نوشات بهین فامده و در نفع و دیگر سنگی
 عدد موخته در ان انداخته بخوشانند تا و ام که شیر خالص بماند و آب مذکور سوخته شود آنگاه بجایه بخیه مریض مذکور را بنوشانند ازین درد شکم و
 خنک و روده دفع شود و هر مریض اقیساری را که از علایج درد شکم و غلط روده دفع شده باشد و با و بجای خود بسهولت روان نشود و گر سنگی بقیه
 پذیرفته باشد و در روغن سقور شود و حبه نمک انداخته مقداری بنوشانند ازین باز و در مجرای خود روان شود و کسی را که غلط اندک نیک و در نفع
 او را نیز همین دار و بدین نوع دیگر جو کهار و سندھی و چنگیری و کنار و جنوات ترش و یا ترشی دیگر و روغن ماده گا و که چهار چرخ از پنجاه و پانزده
 بنزد همین نفع دهد و باید دانست که چون روغن بنیزد و مقداری بنوشانند ازین اقیساری که با و در نفع کرد و نفع دیگر سنگی و بلیله و تیس و انگور و بچ
 و طفل اگر و زیره و چرو و بیل و بلول و انار و آب جنوات جمله او به را در روغن ماده گا و انداخته بنیزد و بنوشانند همین نفع دهد و نیز باید دانست
 که برای دفع اقیسار با و می و بلیله و انول بکار آیند و برای دفع اقیسار که از تلخه حادث شود ازین دار و با پنجه تیز و گرم باشند که از تلخه باقی اسهال
 کنند و برای مریض اقیسار که از تلخه حادث شود و غلبه خلطش دیده بر حسب آن فاقه بکنانند و به بریار و کنگی سر و ن و متعجون خا خسک کشتی
 و ستار و حبه را متساوی گرفته و با آب آس کرده و بجایه بخیه آتش بمانند و برنج را در ان آب بنیزد و شفا انداخته بنوشانند و این نوع را
 جو آگون گویند و اگر این جمله دار و بدست نهند و ازین دست و در از ان او به همین نمط آشام کرده و شفا انداخته بنوشانند و اگر در

مناب با عیس سر و ساخته باشند بنوشانند نیز آتیسار تلخه را دفع گردانند و برای دفع آتیسار تلخه چنان عالمی دیگر است از جنس خوش و از بایک آنرا کار صده گویند
یکه از آن جوش زرد چوبه و آتیس و پازمی و اندر جو رسوت نوع دیگر جوش رسوت و زرد چوب و داربلد و اندر جو نوع دیگر جوش پازمی گاو می چرایند
و یکی نوع دیگر جوش موخه و اندر جو چرایند و رسوت نوع دیگر جوش داربلد و جو النسه و بل بالاد کتین نوع دیگر جوش رکتین و بالاد و موخه
چراخته چو نسا نوع دیگر نیلوفر مسی و صندل و لود و سنبل و موخه و گل نیلوفر قمری نوع دیگر جوش پازمی موخه و زرد چوب و داربلد
و پیل دراز و اندر جو نوع دیگر جوش کراندر جو و سنبل و پچ و درین جوش داروی اخیر اگر روغن ماده گاو آمیخته بپزند آتیسار تلخه دفع گردد
نوع دیگر جوش بل و اندر جو و موخه و بالاد و آتیس جمله جوش بکیر و بدین ازین هر کدام جوش آتیسار تلخه دفع شود و نیز تلخه زرده و در شکم فی الحقیقه
دفع شود نوع دیگر جوش ملشی و ایل و پیل خام و آب بالاد و اسیر و سنبل و باید که جوش این نوع را سرد کرده و مقداری شکر انداخته بنوشانند
زحمت نکور دفع گردد و اگر آتیسار تلخه باشد و ساکن نشود علاج قبض آن بر نوع است یکی از آن نیست که بکیر نیلوفر و گل و معالکی جو خیمه و لود
و موخه و کر و پوست انار نوع دیگر نیلوفر و موخه و ماین و آتیس و پچ جو النسه و پیل و معالکی و موچرس نوع دیگر تخم فخرک و لود و مغزین خام
و برنگ نوع دیگر ملشی و سنبل و پوست درخت ار نو و مغز تخم فخرک و پوست بچ جو النسا و پوست جامن و ماین و پوست بچ ارجن و ماین و پچرس
هر نوعی را ازین انواع که داند خواهد باید که با غساله برنج آس کرده باشد آمیخته بنوشانند ازین انواع آتیسار تلخه را قبض حاصل شود نوع دیگر
جوش موخه را سرد کرده و شکر آمیخته بنوشانند قبض شود نوع دیگر لود و کر و نشسته و کن و پرنک و ادکن ازین هر کدام که دست دهد بکیرند
جوشانیده و سرد ساخته و قدری شکر انداخته بنوشانند قبض شکم حاصل شود نوع دیگر بچ جو النسا و یگان بار گار با غساله برنج آس کرده و قدری
شکر انداخته بخوراند همین فایده رساند باینکه اگر آتیسار تلخه را زده از سبب بلغم بیرون نیفتد و شکم درد کن و مریض ناکور از فاقه و فی مهال
لا غرضه باشد و خشک بود باید که گرسنگی و قوت معلول معلوم کرده مقداری شوره در روغن ماده گاو و انداخته بنوشانند نوع دیگر و اگر بیار و گسانی
و سر و بچ جو النسه ملشی و روغن ستورین و شکر انداخته بنوشانند در شکم نازل گردد نوع دیگر و داربلد و پیل و دار و لک و کتکی و اندر جو
روغن ماده گاو و نیمه بنوشانند ازین آتیساری که از باد و بلغم تلخه باشد دفع گردد نوع دیگر و شیر ماده گاو و روغن ستور قاری شده و شکم و حق اجمود
و لود و حق ملشی انداخته بنوشانند همین فایده دهد و بر آتیساری که کمنه و بی درد و نیمه شده باشد و در آن مریض ناکور اگر گرسنگی زیادت باشد غلط
برنگ برنگ افتد بجهت دفع آن نوع علما می گویند بکار برند یعنی پوست ار لود و زیره گل نیلوفر قمری و متساوی گرفته باریک بآب کنت
بعده در برگ نیلوفر و کما ریچیه و بر لیمان بسته و بگل حکمت گرفته درون آتش اندازند و بنزد چون نیمه شود و برون آرند و سرد کرده و شکر و شیره
آن بستانند و در آن مقداری شکر انداخته بنوشانند آتیسار ناکور دفع گردد و اگر بکامی بحق پوست ار لود و زیره گل نیلوفر ناکور بحق خنثی و بحق
بسته با سنگی بطریق ناکور استعمال کنند نیز همین فایده دهد نوع دیگر شکم درج و بجهت شکافه پاک کنند و بحق بخون نکر و معاد کن شکم را کنت و باریک
نیلوفر و کما ریچیه و بر لیمان بسته و بگل حکمت گرفته بنزد چون نیمه شود سرد کرده و بحق مطبوخ ناکور از شکم کشیده و شیره آن شکر پیچیده بستانند
و در آن شکر انداخته بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر لود و صندل و ملشی و داربلد و پازمی و با ببول نیلگون و پوست ار لود
جمله را متساوی گرفته و با غساله برنج آس کرده و پتاک کنند و سرد کرده و شیره آن شکر پیچیده بستانند و در آن شکر انداخته بنوشانند آتیسار بلغم
و تلخه را و در گاو و اگر ممبرین گوناگون از بر روده و جامن و مانند آن و از دار و های نکر و معاد کن پتاک کرده بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر و باریک
و بر یار و پیل و بالاد و ایل و کشتیز و سنبل و ملشی و شکوفه برگ انار جمله متساوی گرفته و با بخارات آس کرده و بجا نیمه آب آن بستانند
و در آن برنج نیمه و آشام ساخته و نرم نیمه بدین ازین جمله انواع آتیسار تلخه که گرد و مجرب است نوع دیگر رسوت و آتیس و اندر جو و گل و معالکی

ت

در شکم

آس کرده باشد بخورانت همین فائده و به نفع دیگر بود و کجی و مورچس و ملهشی و آتیل جمله را متساوی گرفته و با شیر ترش کرده باشد به نفع دیگر
 و دیگر پنج جوانه و کجی سیاه را با شیر ترش کرده و در آن شده انداخته بنوشانند ازین اسهال خوبی دفع شود و اگر کسی اسهال قیق مات آب با خون
 جاری باشد باید که مغز بیل خام باب آس کرده و در آن شده و روغن کجی انداخته بلیسانند مرض مذکور دفع شود و نوع دیگر از نیشکر بسیار است
 و دیگر کرده در روغن ماده گاو بریان کنند و مرض مذکور را کمین و به نفع بود و ازین رکتیت هم دفع شود و اگر رکتیت اثر را باشد و شکم آلوده بخور
 همین فائده و به نفع دیگر مغز بیل خام و ملهشی و شکر با غصه که برنج آس کرده و در آن شده انداخته بنوشانند ازین اسهال تلخ و خوبی دفع شود و اگر علاج
 قبض شکم که در صدر آمده است باشد و شکم بنوشانند همین فائده و به نفع دیگر که هر مرضی را که گرسنگی بحال خود باشد را مانع از شکم شده باشد که
 غلط و سیلان می یابد یا کف برودن شود باید که در آن وقت سندی و جرات و روغن کجی و روغن ستور و شیر ماده گاو و مقدار می شایم آمیخته
 بخورانت ازین غلطش بفراید و مستراح بفرغ شود نوع دیگر که را بچو شانت چون نخته شود با قند و روغن کجی بخورانت همین نفع رساند نوع دیگر
 ماش چوشانیده با جوات بخوراند و بالای آن بوزه بنوشانند ازین قبض شکم دور شود و اتیسار بادی و خوبی ساکن شود نوع دیگر گوشت خرگوش را
 که با خون آلوده باشد در وال ماش و جوات انداخته بنزد بخورانت ازین نقصانی غلط دفع شود و چون غلط مرض مذکور اندک شده باشد
 اسهال با در و بود و گرسنگی زیاده باشد درین حال علاجی که قابض شکم و افزاینده گرسنگی باشد اشیای مذکوره را بار و روغن ماده گاو آمیخته بخوراند
 همین فائده و به نفع دیگر و در میان علاج اتیسار سر و اسهال یعنی اتیسار یکم بچو آب روان باشد باید که همین مرض را فاقه کنانید و به نفع علاجی که غلط
 شکم را مضحک کند باید کرد و اگر ازین سر و تیر مرض مذکور نشود باید که شیر و روغن ستور و روغن کجی سیاه این به چهار چیز برای خوردن مرض مذکور
 متفر و در عمل حقه که آنرا کچینا نامند بکار دارند و اگر مرض مذکور را در شکم بسیار باشد بسیار در سر و سندی و پیل دراز و پیل گردان
 چهار ادویه را برابر گرفته و آس کرده در شیر چوشانند و شیر مذکور را با پنج نخته بخورانت ازین عمل در پنج شش مرض شکم دفع شود و دیگر داروهای قابض
 شکم و دفع باد و پیازند که گرسنگی بمرض مذکور می باید داد نوع دیگر ماش را بنزد و بار و روغن ماده گاو و جوات ماده گاو و دانگی حق
 پیل گردان انداخته بخورانت همین فائده و به نفع دیگر و چون مرض مذکور را شکم بسیار در دکن و بول بار و درون آید طبیب باید که شیر و روغن کجی و و شکر و بقیق
 ملهشی و آتیل یکجا کرده بنزد و سر کرده و بجامه نخته بستانند و ازین ادویه حقه که مناسب دانست بکنند فائده بسیار شود و ازین دار و جفت تا پاک و
 تب نیز دفع گردد و چون مرض مذکور را شکم بسیار در دکن به نفع که باشد او را روغن کجی به نفع تا با آد آرام گیرد و از آرام گرفتن باد در دبر و بسبب
 نزول باد شکم قبض شود و بجهت این خمی درین رحمت چیز که دفع باد باشد لازم است استعمال آن نوع و دیگر از صبی و اجود و اندر جو و سندی و پیل از
 جمله متساوی گرفته و آس کرده باب گرم بنوشانند هر چه که شکم جاری باشد بدین عمل قبض حاصل شود نوع دیگر است صبی و کچینی را برابر ستوده در روغن کجی
 یا در روغن کجی نخته بخورانت ازین نیز قبض شکم حاصل شود باید که اشیای سکت موافق و چرب و افزاینده گرسنگی بمرض مذکور بخوراند و اگر رحمت مذکور از
 سبب خوف حادث گشته باشد تدبیری که گفت که خوف از دل زایل گردد و اگر اتیسار مذکور از خوردن زهر یا بواسیر یا با فساد کرم شکم حادث
 گشته باشد درین حال علاجی گفت که دفع سبب رحمت مذکور باشد یعنی اگر بسبب خوردن زهر باشد باید که علاجی کنند که مغز بیل اثر زهر را بستاند
 و اگر از سبب کرم افتادن در شکم شده باشد علاجی کنند که بدان کرم دفع گردند و اگر از رحمت مذکور قوی و بهوشی و تشنگی و تب و مانند آن حادث گردد
 علاجی که اتیسار را زیادت نکند و دفع این علتها باشد در کار بند و اگر بداند که اتیسار یا تب از غلط هر سه خلط است باید که اول براس
 دفع تب یا اتیسار را در وی دفع تلخ بکار بندد و در علت های دیگر که از غلبه هر سه خلط باشد اولاً علاجی که دفع باد بود استعمال کنند اکنون چند
 علاج از طب کبیین بجهت دفع اتیسار گفته آید علاج نخستین اتیسار خام بسیارند بلیله و دود و در مزج به موکته و سندی و و تیس جمله را متساوی
 گرفته و چوشانیده جوش مذکور بنوشانند ازین اکثر چنان است که اتیسار خام نخته گردد نوع دیگر پار صبی و انگیزه و اجود و صبی و پیل را از و پیل و

درمان علاج اتیسار و اسهال

علاج از طب کبیین

۱۵۸

چاپ و خیره و سندی و موخته جمله استساوی گرفته و آس کرده و مقداری نمک سنگ در آن انداخته آب گرم بنوشانند ازین قیاسار خام که در دست
 فی الحال نخته گرد و نوع دیگر بلبله و آتیس انکرو نمک سوخچل و نمک سنگ جمله استساوی گرفته و باریک آس کرده با آب گرم بنوشانند
 قیاسار خام ازین عمل نخته گرد و اگر ازین علاجها قیاسار خام نخته نگردد و پس طبیب بعد از علاج دیگر نخته کردن نتواند نوع دیگر سندی آب
 پوستنج بید بخیر آس کرده و از آن شکل نان تکرری بنزد بدهد مقدار این سندی نخته دیگر سندی خام یا کرده و مقداری روغن گاوشکر سرخ
 یا کرده و مانند حلو نخته بخوراند ازین نیز قیاسار را کور دفع شود و قیاسار خام نخته گرد و کسکی بغیر ازید و در شکم برود نوع دیگر خیره و بلبله و نمک
 و کسکی و پارچی و اندر جو و بلبله و سندی جمله استساوی گرفته و آس کرده با آب سرد بخوراند ازین قیاسار که با در و باشت و از نخته و بلغم بود دفع گردد
 نوع دیگر خار خشک پنج بی انجیر و سرکه منبری و جو و پیکرمول ازین همه جوش استند و درین جوش بلبله جوشانند چون تمام جوش ناکه خشک گردد
 این بلبله را با شند بخوراند ازین قیاسار خام که با نفع در و باشت دفع گردد نوع دیگر بیل خام و موجرس و پارچی و گلوی و سندی و موخته هر همه
 استساوی گرفته باریک آس کرده و در روغن اندازند و بنوشانند قیاسار یکله نچ دار و بنوشند ازین روغن دفع گردد کشتنیز و موخته و سندی
 و بالابیل خام جمله را بر گرفته و جوشانند و این کار سه سان و درین کار سه بنوشانند ازین در و قیاسار خام که آنرا آتمان قیاسار گویند دفع شود و خلط روده
 نخته گرد و دفع شکم را نیز دفع سازد و آتش کسکی بغیر ازید و اگر قیاسار غلبه نخته باشد سندی و در کرده جوش باقی چهار چیز بنفشه مفید تمام باشد ازین
 معجون را در معانان نچک نامند و بغیر سندی اگر کسب از آنرا در معانان چارتر تحکام گویند نوع دیگر زویدار چچ و موخته و سندی و آتیس و بلبله
 این جمله استساوی گرفته و جوشانند جوش ناکه بنوشانند ازین هر نوعی از انواع باضمی که باشد دفع گردد نوع دیگر بلبله و سندی و موخته و قندر جمله را
 استساوی گرفته و کوفته غلوهایی و در نیم گان درم بن و و بوقت حاجت یگان غلوه بخوراند ازین غلبه هر سه خلط و قیاسار خام و دفع شکم و بلبله و چکار
 دفع گرد و نوع دیگر شیر و برگهای درخت انجیر مقداری شند انداخته بنوشانند ازین قیاسار خام دفع گردد نوع دیگر پوست کراچوشانیده و درین
 جوش مقداری شند انداخته بنوشانند همین فایده و در علاج بجهت دفع قیاسار نخته ببارنا پوست ارلو و برنگ و ماشی و شکوفه انار جمله را
 استساوی گرفته و جو کوب کرده بنوشانند و درین جوش برنج رتسال که کشته بود بنزد و آشام ساخته با جرات بخوراند ازین جمله انواع قیاسار نخته
 دفع گردد نوع دیگر بود و گل صفاتی و بل و موخته و مغز تخم لغزک و اندر جو جمله استساوی گرفته و آس کرده با روغن گاوشکر و بنفشه بنوشانند بنفشه
 نوع دیگر گل نیلوفر قشقی و بلبله و ماشی و مغز بیل مغز تخم جامن جمله استساوی گرفته و با غساله برنج آس کرده و در آن شند انداخته بنوشانند
 همین فایده و در دیگر بلبله و زبیره و جوشانند و بار کنا جمله را استساوی گرفته و باریک آس کرده و با شند آینه بخوراند همین فایده و در نوع دیگر
 بجا و گل و صفاتی و لود و شیر و بار جامن و موجرس و پوست انار و کرا و مغز تخم لغزک و بیل خام و ماشی و برنگ و موخته و سندی پوست ارلو و برگ
 نورسته لغزک مغز بیل و کنا جمله استساوی گرفته و با غساله برنج آس کرده و غلوه بنزد و هر روز یگان غلوه با غساله برنج نهار بخوراند بنفشه فایده
 و سندی این را شند کنا و کنا نامند نوع دیگر پوست کرا و چیت و در و استساوی گرفته و آس کرده باشد بلبله ازین قیاسار کشته و نخته که از غلبه
 نخته باشد دفع گردد نوع دیگر بیل و کرا و جوشانند و انار و سنگاره و برگ سید و بال و موخته و سندی جمله را بر گرفته و بیهق خشک ساخته با غساله برنج بنفشه
 مخلوط ساخته بنوشانند ازین ادویه اگر چه قیاسار شل آب گنگ جاری بود و بنفشه کیر و این بنفشه گنگا و صحر جردن گویند نوع دیگر موجرس سندی
 و پارچی و موخته و ارلو و گل و صفاتی و لود و آتیس و لجا و و اجرد و مغز بیل و مغز خسته انبه جمله استساوی گرفته و آس کرده با نفع و نوع بخوراند
 همین فایده و در این را نیز کنگا و صحر جردن گویند نوع دیگر پوست کرا و کوره را با غساله برنج آس کرده و در آن شند انداخته بنوشانند ازین اگر چه
 شکم مانند چشمه روان جاری باشد بستره گرد و نوع دیگر باریک آس کرده با روغن گاوشکر و آس کرده و در گردن و ناف و مریض ناکه کور اما کتن بنظر آید
 که مانند دانه کرا نهی او بلند برآمده باشد باید ساخت پس میان آن با شیره اورک پیکند ازین عمل اگر چه قیاسار شل آب روان باشد فی الحال

قیاسار
 و این قیاسار
 و معانان چارتر تحکام
 علاج بجهت دفع قیاسار نخته
 کنا و صحر جردن

قبض گردد و این علاج را بادشاه جلایه او داشته اند نوع دیگر پوست خنجر را با سرکه بنی بار یک آس کرده بشکرم طار کنند از این نیز قوی شود نوع دیگر
 پوست انار با غساقه سرخ آس کرده و شکر در آن انداخته بنوشانند از این اسیار یک از غلبه تلخ و باد و باشت فی الحال زایل گردد نوع دیگر از تیس را و اندر جو
 حله اتساوی گرفته و با غساقه سرخ آس کرده و شکر در آن انداخته بنوشانند همین فائده رساند نوع دیگر کا بچهل اتیس موخه و اندر جو و سندی
 هر سه را اتساوی گرفته و جو کوب کرده بچوشانند و درین جوش مقدار می شود مثل کرده بنوشانند همین فائده رساند نوع دیگر در روغن
 ماد و کا و تخم تر از آن کشیده انداخته و چهار چن از روغن مذکور آب تازه چاه اندازند و بنزد چون بپخته شود بکا و در آن کسی را که اسیار از غلبه تلخ و باد و
 و سوزش بود معذاری ازین روغن بنوشانند فائده تمام رساند و این روغن را و صانیک کمرت گویند و چون کسی را اسیار رخنی یا ش علاجی که بچشت
 رکبت و فصلش بیشتر گفته خواهد شد استعمال باید کرد نوع دیگر پیازند شیرین و بنی در آن آب اندازند و بجه سندی و اپل و تیر بالا و تهون و راسن جلایه
 اتساوی گرفته نیز در آن اندازند و بچوشانند چون آب سوخته شود و شیر خالص بماند و را بجامه بخته بستانند و برای کسی که اسیار رخنی داشته باشد
 بنوشانند فائده تمام بخشد نوع دیگر پوست انار و کر این هر دو را اتساوی گرفته و آس کرده باشد آمیخته بخوراند ازین نیز فائده حاصل شود و نیز ازین
 و در و رکت اسیار دفع گردد نوع دیگر از اتیس موخه و پیل خام و سندی و کشنده و گل و صاقلی و امار و پار صعی جمله اتساوی گرفته و جو کوب کرده بنوشانند
 و مقداری شود درین جوش انداخته بنوشانند ازین اسیار رخنی که یاده و تاپاک و رجهای دیگر باشد نیز قوی دفع گردد و این را بنده
 کتیجا و کا روه گویند نوع دیگر از جو و اتیس پیل بالا و موخه جلایه اتساوی گرفته و جوشانند و بنوشانند ازین اسیار رخنی که با خاطر روده و درد
 و تاپاک بود و خون در آن جاری باشد دفع گردد و این را پیسکا و کا روه گویند نوع دیگر بالا و اتیس و موخه و پیل و سندی کشنده جلایه اتساوی
 گرفته و جوشانیده جوش مذکور بنوشانند ازین خاطر روده فی الحال بخته گردد و تسکین شکم و در بر و در این را سبزی پر از است نوع دیگر جلایه دار و های
 سبزی پراد و جیحه و گل و صاقلی و لود و سندی جلایه اتساوی گرفته و جو کوب کرده جوشانیده بنوشانند همین فائده و در این را سبزی پراد گویند
 نوع دیگر شیرین مغز پیل خام انداخته بنوشانند و درین جوش آبق اندر جو و درش شکر انداخته بنوشانند ازین اسیار رخنی که با خاطر روده و تسکین شکم
 و در و باشت فی الحال دفع گردد نوع دیگر رسوت و اتیس و کر و اندر جو و گل و صاقلی و سندی جلایه اتساوی گرفته و با غساقه سرخ بار یک آس کرده
 و شکر در آن انداخته بنوشانند ازین اسیار رخنی که قوی باشد فی الحال دفع گردد نوع دیگر لاهی و کبج سیاه و زیر و گل نیز در سندی بنوشانند
 که از اپل گویند جلایه شیرین بر آس کنند و شکر در آن انداخته بنوشانند ازین اسیار رخنی دفع گردد نوع دیگر ستر اول را با شیرین آس کرده
 بنوشانند همین فائده دهد و درین مرض شیرین بخت رافع و مفید است نوع دیگر ستر اول را در روغن ماده گا و اندازند و چهار چن از
 روغن مذکور شیرین سیاه نیز اندازند و بنزد و وقت حاجت مریض را بنوشانند همین فائده رساند نوع دیگر برنگ اب غساقه سرخ آس کرده و در آن
 شکر انداخته بنوشانند همین فائده دهد و اسیار رخنی ازین زود زایل گردد و می باید که مریض مذکور را شور بای گوشت حیوانات و شی بخوراند
 نوع دیگر کبج سیاه را با یک آس کرده و پنچ خدان شکر انداخته و با شیر بنوشانند ازین اسیار رخنی فی الحال برود نوع دیگر از شیرین جغرات
 سازند و یک زده مسکه کشیده باشد یا بشک یا بدین هر دو بخوراند همین فائده دهد نوع دیگر نال گیسر آس کرده باشد بخوراند همین فائده دهد
 نوع دیگر فصل سا باب حق کرده و شکر در آن انداخته بنوشانند ازین اسیار رخنی و تاپاک تشنگی و سیلان منی و در وانی خون اگر چه از
 بوی اسیر باشد نیز قوی زایل گردد نوع دیگر از جو مقدار یک سیر یا نیم سیر جو کوب کرده درشت خنجر آب بچوشانند چون یک حصه آب بماند بنوشانند
 کرده جوش آن بستانند و بعد از آن طریق از پوست انار جوش بستانند و بهر دو یا هم آمیخته باز با آتش نرم بچوشانند چون غلیظ شود و در و آوده
 نگاه دارند بجه یک نیم درم باد و غ ماده گا و یا شیرین و زینه بنوشانند ازین مرض رکت اسیار اگر چه بهلاکت رسانده باشد فی الحال
 دفع گردد و هر مریضی را که از اسیار خوردن غذای مخالف تعدی بخته شود باید که برگ پلور و لاهی هر دو اتساوی گرفته و جو کوب کرده بکا روه سازد و جوش آن

سر کنند و بدان مقدمه مریض بشویند نوع دیگر شیرین شکر انداخته بنوشانند و همین شیرین قندش بشویند نیک می آید گوشت میوه گم که بر مریض
 مریض اسید کنند و اگر مریضش بزور می افتد و غنیکه از چای نگیری که مریض گوشت بر مریضش بمالند و گوشت جانوری که در زخم و دیاسه بار و غن
 نمک سنگ یار کرده بوشانند و او را در مریض مذکور را بر روغن گاو چرب کنند و بعد از آن بگوشت مذکور رسید باید کرد بشود علاج اتیسار بلغمی موثره و
 سند می نویسد که مریض و جوانی و خیره و بیخ و کچر و دیگر بول بازمی و کشکی و مغز تخم بلادر و بلید و گل و معالکی و اندر جو و انگور و نمک و پخل و جو که از نمک
 و نمک سنگ جله را متساوی گرفته با بول ماده گاو آس کرده و سوزانده درم را غلظت بپسند و در سایه خشک کرده نگاه دارند و زور و قوت مریض سال
 و اگر سنگی مریض مذکور نمیده بجان غلبه یا ننگان غلظت بخوراند ازین اتیسار بلغمی دفع کرد و ازین کرم شکم و پند روگ و آماس و پیه و گور و سنگریزی
 و بواسیر نوعی که باشد دفع کرد و اگر سنگی افزاید و بندوی این را نا کارا و کنگه گویند نوع دیگر انگور و نمک سوخت و سند می و پخل از پخل کرد
 و بلید و اتیسار بلغمی جله را متساوی گرفته و باریک آس کرده و چون ساخته مقداری باب گرم بنوشانند ازین اتیسار بلغمی دفع کرد و نوع دیگر
 کوته و پاره می و پیچ و موته و خیره و کشکی جله را متساوی گرفته و آس کرده باب گرم بنوشانند فائده تمام بخش علاج اتیسار بلغمی از هر سه خلط بود
 پور سنج که از صدف گرفته در آبیکه ماست چنان باشد انداخته بخوراند چون بچشمه بماند بستاند باز در یک انداخته بوشانند تا که غلظت کرد
 بعد از جو که از نمک سوخت و نمک سنگ و نمک و یا نمک بر یا پخل دراز و گل و معالکی و اندر جو و زیره جله را متساوی گرفته و باریک آس کرده
 و مقدار دوی ازین بحق در جوش مذکور اندازند و بچوبی بگردانند و غلظت سازند پس یک از سرش فرو آورده و سر ساخته داروی مذکور کشیده
 نگاه دارند و بوقت حاجت مقداری از آن باشد و میخیزد بخوراند ازین اتیسار خام و چخته هر نوع که باشد دفع کرد و ازین سنگریزی و زحمات و امکا نیز دور
 و این ابندی کتی و اولیه گویند نوع دیگر پوست گریخته پل گرفته و چوب کرده در شست چند آب انداخته بخوراند چون بچشمه بماند بستاند
 و معال کرده بستانند و باز در یک کرده بوشانند تا که غلظت کرد و آنگاه هر یکی از موچرس و پاژمی و لجالو و اتیس و موته و پخل و گل و معالکی از هر یک
 و دوازده درم گرفته و باریک آس کرده در آن اندازند و بچوبی بگردانند و غلظت سازند پس فرو آورند و سر ساخته و از آن چرب نگاه دارند و سر
 بوقت صبح و شام مقدار یک مناسب داند باب سر بخوراند و بالای آن شیرین بنوشانند ازین جله انواع اتیسار بر رنگی که باشد و از هر خلط که باشد
 و آنکه با خون بود و بی الحال دفع کرد و ازین بول اسیر خونی نیز زایل کرد و زیادتی خون مریض را نیز دور گردانند و این را کتی استک و اولیه این نوع دیگر
 داربلد انگور و پاژمی و کرا و موچرس و گل و معالکی و لود و با متال جله را متساوی گرفته و با غساله برنج باریک آس کرده مقدار سه درم را غلظت سازند
 و در سایه خشک سازند یکی را وقت صبح با غساله برنج یا باشد بخوراند ازین نیز مریض مذکور اگر چه قریب به ملک رسیده باشد بگردانند و این را
 انگور تیک گویند نوع دیگر اندر جو و داربلد و پخل دراز و سند می و لک کشکی این هر شش چیز را متساوی گرفته و بحق تر سازند و در روغن ماده گاو
 انداخته بنوشند چون روغن مذکور مرتب شود مقداری در شام سرخ انداخته بنوشانند ازین اتیسار بلغمی از غلبه سرخ خلط باشد دفع کرد و این روغن را
 کنگه انک که مریض نامند نوع دیگر پوست گریخته پل خام گرفته و چوب ساخته در شست چند آب انداخته بخوراند چون بچشمه بماند بستاند
 و این جوش را در روغن کنگه انداخته بنوشند و بعد شیرین که برابر روغن کنگه باشد نیز اندازند و با شش نرم بنویسند و گل و معالکی و پخل خام و کوته و زهر
 و سند می و کرا و موچرس و لود و با متال جله را متساوی گرفته آس کنند و بحق تر سازند و در روغن مذکور که چهار چنان بحق تر باشد
 نیز اندازند و با شش نرم آسته بنوشند چون چخته شود بچشمه نگاه دارند و مقدار یک مناسب داند و از آنکه موافق باشد چنانچه آشام
 برنج و شور بای گوشت جانوران و شتی و با شل شرب مثل کاجی و غیره بنوشانند و وجود مریض مذکور را نیز بدین روغن چرب سازند ازین روغن

کودک و عروق علاج اتیسار بلغمی

علاج اتیسار بلغمی از هر سه خلط بود

کودک و عروق

کودک و عروق

نوع دیگر بالا و اتیس و موخته و بیل خام و سند می و کشنیر عجله را متساوی گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده بنوشانند ازین باس و دفع شک و تسکین
 خونی که تغییرت یا با تب بود و دفع گردد و این علاج را هر روز یک بار و کار صده گویند نوع دیگر گلو می و اتیس و کشنیر و سند می و بیل و بالا و موخته و پارچه می
 چراتیه و کر او صندل و اسیر و پیراجله را متساوی گرفته و جو شاییده و در جوش مذکور شده انداخته بنوشانند ازین تب و اتیسار و آبیکه از دهن نماند
 و نا آرزوی طعام دارد و سبک و قوی و تشنگی و تا پاک دفع گردد و این را بر یک در چاد و کار صده گویند نوع دیگر اندر جو و اتیس و سند می و چراتیه و
 بالا و جو النسه جمله را متساوی گرفته و جو شاییده و جوش مذکور بنوشانند ازین اتیسار که با تب باشد دفع گردد نوع دیگر اندر جو و در بار و
 کشکی و کجیل جمله را متساوی گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده و مقدار می شده انداخته بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر خار خشک و بیل و کشنیر
 و بیل و پارچه می و در جوانی جمله را متساوی گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر پوست انار و زیره گل و نیافه شسته
 هر دو را باریک آس کرده با غساله برنج بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر بیل و بالا و چراتیه و گلو می و کشنیر و سند می و کر او موخته جمله را
 متساوی گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده بنوشانند ازین اتیسار که با تب باشد فی الحال دفع گردد نوع دیگر گلو می و اندر جو هر دو را جو کوب
 کرده و جو شاییده بنوشانند ازین اتیسار که با تب و آس بود زائل گردد نوع دیگر موخته و اتیس و سند می و کر او هلیله و کشکی جمله را متساوی
 گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده و ازین اتیسار که با آس و تا پاک باشد دفع گردد نوع دیگر در جوش و سمول و حق خشک سند می انداخته بنوشانند
 ازین نیز اتیسار و آس سنگینی زائل گردد و با تا که چورن پو که او کن نیز همین فایده دهد و ذکر پو که او چورن پیشتر گفته است نوع دیگر پوست
 و رخت سونا و مغز بیل خام و مغز تخم جامن و کتفه و رسوت و لک و زرد چوب و بالا و کا کجیل و سرس و لود و موچرس و سنگه سوخته و کل معالکی
 و شکوفه برگ هر جمله را متساوی گرفته و باریک آس کرده و غساله برنج در آن انداخته مقدار سه گان در هر را غلاما بنهند و در سایه خشک کرده
 بدان در روزینه یکی بخوراند ازین اتیسار که با تب باشد و رکبت باشد دفع شود و این را بهندی که توانا و تبک گویند نوع دیگر پارچه می و اتیس
 نم و مجبیه و بالا و کل معالکی و موخته و بیل و سنبل و سند می و در بار با جمله را متساوی گرفته و بحق تر ساخته بدان روغن ماده گا و پیرند چون بچته شود
 مقداری که ملائم طبع و مرض و انت بنوشانند ازین جمله او به علت های نفی و اعلی رافع گردانند و این روغن را بهندی یا تخم و کتفه گویند
 اکنون چند رس از طب رس رتبا که در دفع اتیسار انداخته می آید بنابر سیلاب صاف و هر قدر که خواست بنوشانند و بر بار و کل معالکی که
 نیز بنوشانند و هر دو را با هم بجلی کنند و چهارم از سیلاب زهر کجیاک پاک بگی و برابر این هر سه ادویه را بجرک کشته انداخته چایه با هم چنانکه گویند
 سخن گفت بیه سه روز یا شش روز یک و معالوره و شیر و سر یا چچی بحق کنند بیه و بیارنگل و معالکی و اتیس و موخته و بالا و زیره و سند می و جوانی و
 و کشنیر و بیل و پارچه می و هلیله و بیل و کر او و اندر جو و کتفه و اتار و بیه سیاه این جمله را متساوی گرفته بنوشانند و بدین جوش سیلاب مذکور را تا سه روز بخورند
 کنند بجه و در بالا کن چار پاس آتش نرم بدین چنان مرتب شود نگاه دارند اگر مرض با قوت باشد ازین رس مقدار چهار حبه یا کم یا زیاد بخورند و بالا
 این انبان ازین دارو بدین سند می و اتیس و موخته و دیو دار و بیل و دراز و جوانی و کافور و کشنیر و کر او و در جو و هلیله و بیل و پارچه می و موچرس
 و ماین و انجیر او به را متساوی گرفته و باریک آس کرده و شمه آموخته تا اولیه ساخته بلیسانند و این انبان خاصه این رس است و آنچه مثل این
 رس باشد ازین رس اتیسار ساده و ساده و اتیسار یک از بلغم و غلبه هر سه خا ط باشد نیز دفع گردد و این را بهندی هر یک بخورن رس گویند
 نوع دیگر سیلاب صاف کرده یک حصه و گند معک صاف چار حصه گرفته و شیر و ملشی سته و زکحل کرده و در تان انداخته بیه سه گانه ابریان کرده و در بول
 ماده گا و کل کرده و بان گوید و بار بدان مهر کنند بیه جمله این گوید و بار و دیگی گلی که نوباشد بداند و یک مذکور را کرده و بالای دیگران نهاد و بر دیگ مذکور
 آتش کنند تا آنکه خستمانی گوید و بای مذکور سوخته گردانند و در آن چنان سرد شود و بشیر و مغز بیل خام سه روز بحق کنند و در ظرف زرین بدانند اگر مرض با
 قوت باشد مقدار چهار یا پنج حبه یا کم یا زیاد ملائم طبیعت مرض بدین و بالای آن انبان از جوش سند می و اتیس و موخته و دیو دار و بیل و مغز بیل خام و بالا و موچرس

هر یک از اینها را بر یک در چاد و کار صده

سند می و چراتیه

علاج از طب رس

علاج از طب رس

علاج از طب رس

نبوشتانند یا در جوش سنگداری باقی جمله دویند و نیکو را اس کرده انداخته و مقداری شمشیر و شکر نیز مخلوط ساخته اولیة علاج مریض نیکو بلیسیانند ازین پس
 اتیسار نوعی که باشد دفع گردد و تخصیص اتیسار بادی را فی الحال زائل گردانند و بنوی این رس را لکنته رس گویند نوع دیگر سنگداری و در هر شکلی
 و پیل در از جمله اتیسای گرفته در شیر و موخه یکدور کحل کرده بدارند و مقداری یکجبه بجهت دفع اتیسار بخوراند و بالای او پوست گرانند و جوش و اتیسای
 گرفته و جوش باریک ساخته و باشد آینه مقاری بخوراند ازین جمله انواع اتیسار که خواه از یک خط خواه دو خط خواه از هر سه خط باشد دفع گردد و
 این را بنوی آنت پیرون نامند نوع دیگر سیاه پاک کرده یک حصه گن جاک صاف کرده دو حصه گرفته و هر دو را با شیر و پنجه حیدیه سه در کحل
 کنند و پیل گرد و سما که بریان کرده و نیز سر کبی نوزن سیاه نیکو باید گرفت و بوزن این جمله دویند و معالوفه بستانند و جمله را
 یکجا کرده با شیر و پنجه چار پاس کحل باید کرد و مقدار دو گان حبه را گولی بسته در سایه خشک گردانند پس مریضی که با قوت باشد مرا و رایگان غلوه هر روز
 با بار یا جوش بیل بخوراند ازین اتیسار بادی دفع گردد و اگر مریض نیکو را سنگی سمرس پنج حبه با جوات ماده گاو بخوراند و این را بنوی سه
 حمالک سنگداری رس نامند نوع دیگر سیاه شده و گند معک شده و دو دم و طامای کشته یکدورم جمله ایکی کرده باب حیدیه هفت روز تسقید
 و خشک ساخته در میان گودی که آنها را خالی و صاف کرده باشند در آنند و سما که بریان کرده را حل نموده در آن گودیها را مکنند بعد به بیارند و سفال
 حله مویک سفال برگ تنبول قرار کنند و گودیهای نیکو بران بدارند و بالای گودیهای نیکو نیز برگ تنبول داشته و سفال بالای او پوسته بکشد
 گرفته مکنند و خشک ساخته بدارند پس مقدار یک گز گولی بجاوند و بالای این جوش نیکو را چاک شتی نهاده کجیت بدیند چون سر شود یک پاس کحل
 کرده در ظرف زرین یکمین نگاه دارند و مقدار چهار حبه رس نیکو باشد آینه بخوراند و بالای آن پوست پنج بریار و مغربیل و سندی و پیل در از
 هر سه برار اس کرده بار و غن گاو یا روغن کجند و شمشیر آینه ساخته مقداری مناسب بلیسیانند ازین نیز اتیسار که از غلبه هر سه خط باشد
 دفع گردد و هر نوع که اتیسار باشد بزودی زائل گردد و چون مریض نیکو غذا طلب برنج کمنه پنجه با جوات ماده گاو و یا با شوربای گوشت در آن خوردن
 بغایت مفید آید و این را بنوی لیسک رس نامند نوع دیگر سیاه شده یک حصه گند معک صاف کرده دو حصه کجسته چار حبه ایکی کرده
 بار و غن تلخ چار پاس کحل کرده در گولی نونند و کجی حبه کرده چار پاس آتش دهند چون خود سرد گردید بکشد بعد به بیارند و سما که بریان
 و هر پنج ملک و نیز سر شده و سندی و پیل در از و پیل گرد و برنگ و حیدیه و زیره حمایر اتیسای گرفته و اس کرده هر مقدار یکدور و دوی نیکو بوند
 این دارو هائیز همان مقدار سنده در آن انداخته بیا میند و کحل کنند تا که جمله یکدات گردند پس نگاه دارند و مقدار چهار حبه یا شش حبه یا که باز یاده
 بخوراند ازین اتیسار که بات و سنگداری بود دفع گردد و اگر چه بالای این ایپان دیگر نیکو نیز که همین دارو که باوی آینه اند بجا است
 و این را بنوی کارن ساگر رس گویند نوع دیگر سیاه شده یک درم و ز گشته یکدورم و مس کشته یکدورم و کیه صاف شده و دو حبه رس سه درم
 هر سه ایکی کرده با شیر و پنجه سینبل چار پاس حق کرده مقدار پنجه غلوه لمانند و وقت حاجت مریض نیکو را یک غلوه بخوراند و بالای آن مقدار
 دو درم زیره باب اس کرده و مقداری شکرتی در آن انداخته بدیند ازین هر اتیساری که بات یا غیرت بود دفع گردد و این را بنوی چند پر بجا
 رس گویند و الله اعلم و احکم فصل چهارم در مرض سنگداری و آن شمله و دو قسم است قسم اول در علامات مرض نیکو رس
 بدانکه چون شخصی را در شامی اتیسار یا بعد زوال آن یا بی آنکه از زحمت اتیسار باشد سنگی کم شود و شخصی نیکو غذاست و مخالف خورد
 و بدن سبب خلطی از اخلاط غلبه کرده اگر سنگی رازشت گرداند و بواسطه آن کلامی که محافظه و اساک تلخ است و آنرا اگر سستی نامند زشت شود
 زحمت سنگداری که آنرا اگر سستی گویند پیدا آید و شخصی نیکو را پنجه خورد و بعد آنکه فهم شده باشد یا فهم شده گاهی تنگ گاهی غلیظ با بوی بد باشد و
 در و کرات مرآت از شکش سائل گردد و این مریض بر چهار نوع است یکی آنکه از باد باشد و دوم آنکه از کج و سوم آنکه از بلغم بود و چهارم آنکه از غلبه هر سه خط
 باشد و علامات این مرض که پیش از حد و شش پیدا آیند و آنرا پورپ روپ این مرض نامند آنست که مریض نیکو را شش زیادت شود

دکانه رس

اندر پیرون

حمالک سنگداری

لیسک رس

کارن ساگر رس

چند پر بجا

نوی

و کاهلی پیدا آید و زور کم گردد و قیاسی در شکم باشد و طعام بدی می خورد و اندام گران گردد و چون این علامات ظاهر گردد بابتی که مریض را کور حادث
خواهد شدن و مریض مذکور که از غلبه باد حادث شود طریق حدوث وی آنست که اولاً بخوردن اشیای تیز یا تلخ یا زخمت یا سخت تنگ یا از خوردن غذای
خفالت یا از خوردن اشیای زخمت گران و قیاسی انگیز و اشیای انجم بندی یا از خوردن طعام اندک یا از فاقه یا از نگذاشتن بول غلط و فراطون یا از
بسیاری جماع که با غلبه کند و ازین گرسنگی کم گردد و زخمت مذکور پس آید و اما علامتی که بعد از پیش پیدا آید که آنرا روپ گویند آنست که مریض کور
بدین شوری طعام هم گردد و وقت غذا سنگین خورده بود و پس بسیار گشته بهضم یابد و پوست اندام سخت و خشن گردد و کلو و دهن خشک شود و گرسنگی و
تشنگی باشد و زخمت چشم که آنرا تهر یعنی تاریکی گویند تیر باشد و شود و گوش آواز کند و پهلوی بندگاه که در بان و گردن در دکن و زخمت بسوی چکاری نماید
سینه نیز در دکن و وجودش سیاه و لاغر نماید و مریض نیز تنگی گردد و معتقد بر طریقی که بریده میشود و در دکن و غیبت بر سر فرقه باشد و بقراری و نماید
و هنگامی که طعام و بجز هم شکم متفخ شود و اما از خوردن طعام قوی تر ارم حاصل شود و مریض مذکور چنان پیدا کرد که در او شکم گوله و باد و یاعلت دل یا غلبه است
و لیکن فی الواقع نیاید و غلطی شوری گاهی خام و گاهی خسته و گاهی نرم و گاهی سخت و گاهی غلیظه و گاهی مایه باور و غلط روده و کف یا از خوردن
و عادت و بد و سرفه هم حادث گردد و زخمت مذکور که از غلبه تلخ حادث شود طریق حدوث وی آنست که تلخ بخوردن اشیای تیز و یا ترش یا شور یا شیا
که در وقت بهضم تپاک انگیز و یا اشیای تلخ افزا باشد و یا از بهضمی غلبه کرده و گرسنگی را عور گردانید و زخمت مذکور پس آید سوال بالا مقرر شده است
که آتش گرسنگی از تلخ است چنانچه زیادتی تلخ گرسنگی زیاد گردد و بقصا آن کی پذیرد و درین محل میگوید که غلبه تلخ آتش گرسنگی را تپا و زایل
میگردان پس بیان هر دو کلام ظاهر اسما فایده صریح لازم می آید این چگونه تواند بود و جواب تلخ اگر چه گرم است لیکن چون بخوردن یا عادت طعام
زشت میشود یا عیبت در وی زیاد میگردد و بدین سبب آتش گرسنگی را می کشد چنانکه آب گرم هر چند که سخت گرم باشد چون ویرا بر سر آتش افشانند
بسبب یا عیبت خود آتش را بکشد تا آنکه بالا مقرر شده است که تلخ غذا آتش گرسنگی است محمول بر آنکه چون در تلخ یا عیبت غالب باشد آتش گرسنگی
نیز نمیراند بلکه بفرز و علامت این نوع آنست که رنگ مریض زرد گردد و غلظت زرد و نیلگون و خام و سیر و دام و کثرت و یا بوی زشت سائل گردد
و مریض را از فرغ ترش بسیار آید و در سینه و در حلق تپاک شود و از زور طعام چندان نباشد و تشنگی پیدا گردد و زخمت مذکور که از غلبه بلغم حادث شود
حدوث وی آنست که بلغم از خوردن اشیای دیر بهضم و یا سخت چرب و یا سخت سرد و یا سخت شیرین و یا اشیای سخت بلغم انگیز و یا از خوردن طعام زیاد
و یا از خواب کردن و در روز و یا از متصل خوردن طعام و یا از بی وقت خوردن طعام معده سرد شده و مزاج فاسد گردیده آتش گرسنگی کم گردد و غلظت کور
حادث گردد و علامت این نوع آنست که مریض را طعام بدی شوری بهضم گردد و آب از دهن سائل باشد و مزاج متفی شود و رغبت بر طعام اصلا نباشد
و دهن صاف نباشد و مریض اکثر شیرین باشد و در مریض پیدا شود و سینه را چنان پندارد و گویا که بروی بار نهاده اند و کم گران باشد
و از فرغ شیرین و بی مزه بسیار آید و اندام سست گردد و در دکن و زخمت بر جماع تیز نباشد و غلط یا غلط روده و یا کف بیرون آید و اگر چه این امر
مریض مذکور فریه باشد آخر الامر بسبب این مرض لاغر گردد و زخمت مذکور که از غلبه هر سه خلط باشد طریق حدوث وی آنست که مریض سه خلط بخورد
اشیای که افزاینده هر سه خلط اند غلبه کند و گرسنگی را کم گردانند زخمت مذکور را پیدا آید و علامت این نوع آنست که در مریض علامت سیری از خلط
ظاهر شود و از روده مریض مذکور آواز قراقرز و کاهلی پیدا شود و وجود او لاغر گردد و در دکن غلظت نرم و پیچ و چرب با خلط روده و یا آواز بسیار و در دکن
برون آید و برون آمدن غلظت بطریق مذکور یعنی را بعد یک ماه و بعضی را بعد دو ماه و بعضی را بعد دو ماه و بعضی را بعد دو ماه و بعضی را بعد دو ماه
چیز و باشد و در وقت شب زور آن فرو نشاند و بعضی نیز غرض لغایت صعب است و با وجار صعب تمام بر او شود و علامت سیری و ث آن بسیار را در او
میگرد و بیان آن عنقریب گذشته است اگر درین مرض پیدا آید بماند که لا و است قسم دوم در علاج مریض مذکور که با یک خلطی را که
سبب حدوث این مرض باشد قوت مریض معلوم کرده برینا سبب حال فاقه بکنان آنگاه در جوش دارد و با یکله فزاینده آتش گرسنگی اندام را شام میزد

در علاج مریض مذکور

سندھی و پنچول آد کھرت گونین نوع و دیگر پنچول خرد سندھی و پیل دراز و پیل گرد و پیل لیل و نمک سنگ راسن و جو اکھار و ساجی نیر سیاہ و برنگ و کچھ جملہ راتساوی گرفته و آب آس کرده بحق ترسانند و در روغن ماده گاواندازند و سکت که نوعی از کاجی است و شیر و ترنج و شیر و ادک و جوش ترب خشک و جوش کنار و شیر و خرمای هندی یا جوش آن و شیر انار و ان و دودغ ترش و آب جغزات ترش و شراب خالص سوپر که نوعی از سرکه نندی است و نکود که نیز نوعی از سرکه نندی است و دیگر اشیای ترش هر چه بمردستاند و هر یکی ازین اشیای ترش باید که بار بار روغن کورانند و با آتش نرم بنزد چون نخته شود و آون چرب نگاه دارند و وقت حاجت مقداری ازین روغن بطن ناکور بنوشانند و بالای آن مقداری روغن و پاک بنوشانند ازین کرنگی زیادت کرد و زحمتهای شکم و نفخ شکم و سرفه و علتشای بادی جلگی رفع گردند و این را ککھ پنچول آد کھرت گونین نوع و دیگر جاب و جیره و پارسی و پنچول و پیل دراز پنچول خرد و هر یکی ازین ادویهها چار پل یعنی پهل و هشت درم و موکھه شست پل یعنی نو و شش درم و سرکه چونکه سته پل و برگ اسپند و الھی و کنیر و حقون و کچ و آگ و کرم و سهو و هر یکی سته پل بستانند و جملہ را جو که ب کرده در چار من آب بپوشانند آنجا که مقتضایانند جوش ناکور یکبار و این جوش را یوزن ناکور و بحق کنگی سی شش درم و اقیس نیز پل مقدار و پیل دراز پل شست درم و بارنگ و اندر جو و اکھار و ساجی و نمک بریا و نمک سنگ هر یکی است و چهار درم انجمله را آب آس کرده و بحق ترسانند و در میان ده سیر روغن ستور یعنی یک او صک باندا زن و چهار چن از روغن ناکور آب جغزات نیز اندازند و دو چن ازین کاجی ترش نیز انداخته با آتش نرم بنزد چون نخته شود و در طرف چرب نگاه دارند و وقت حاجت مقدار یک نام طبع مرخص اند و بنوشانند و بالای آن آب گرم دهند چون روغن ناکور ضم کرد و بعد مقدار سی آشام بدین ازین روغن جملہ انواع سنگری و لبو اسیر و هر یک نوع گولہ که در شکم میاشد و پیہ نیز دفع گردد و مرخص ناکور را طعام چرب و گوشت ناکور سخت چرب و فربه باشد بخورند و اگر باندند که از روغن ناکور کرنگی سخت زیاده شده است روغن ناکور باشد آمیخته بخورند و این روغن را بندی الکن حکمت نامند نوع دیگر سندھی را آب آس کنند و بدان روغن ماده گاو بنهند و مقداری ازین روغن بخورند ازین باد که محبتش شده باشد بجای خود جاری گردد و سنگری و پنڈروگ و سرفه و تب انجمله دفع گردند نوع دیگر بحق تر از آن سندھی و جوش و پنچول انجمله او و یا را در روغن ماده گاوانداخته بنزد و مقداری بخورند ازین جملہ نوع سنگری دفع شود و این روغن را بندی سنگری نامند نوع دیگر سندھی و پنچول و جیره و کبیل و خار خشک و پیل دراز و کشت نیز و پیل خام و پارسی و جوانی جملہ راتساوی گرفته و آب آس کرده بحق ترسانند و در روغن ستور اندازند و چهار چن ازین روغن شیرہ برگ چانکیہ یا بایانداخت و چهار چن از روغن ناکور آب جغزات نیز اندازند و با آتش نرم بنزد چون نخته شود و آون چرب نگاه دارند و وقت حاجت مقدار یک نام مناسب و اندازین روغن بنوشانند ازین عمل سنگری و لبو اسیر و سوزاک بول و پروا و اکا و انیسار و برون آمدن نفخ و نفخ شکم دفع گردد و این روغن را بر سبت چانکیہ کرنگی گونین نوع و دیگر کشنیز و پیل و بریا و سندھی و موصلی جملہ راتساوی گرفته و جو که ب کرده بپوشانند و مقداری ازین جوش بنوشانند ازین کار طبع سنگری بادی و نفخ شکم نیز دفع گردد و علاج سنگری که از ناخته حادث شود بسیارند رسوت و اقیس و کر و اندر جو و سندھی و گل و صاعکی جملہ راتساوی گرفته و باغسا که برنج آس کرده و در آن مقداری شند باناخته بنوشانند ازین روغن لبو اسیر غنی و کثیت و انیسار هر چه دفع شوند نوع دیگر پارسی و اندر جو و جیره و سندھی هر چه راتساوی گرفته و جو که ب کرده و جوشانی و بنوشانند و یا خشک آس کرده و در آب گرم انداخته بنوشانند ازین سنگری که از غلبہ تکہ بود و یا از غلبہ بلغم بود و باد و بادش در فی الحال دفع شود نوع دیگر سندھی و اقیس و موکھه و گل و صاعکی و رسوت و کر و پارسی و کنگی جملہ راتساوی گرفته و باغسا که برنج آس کرده و مقداری شند باناخته بنوشانند ازین روغن بنوشانند ازین نیز سنگری و اسهال خون و لبو اسیر و پروا و اکا و در موقعه و ناپاک هر سه دفع شوند و این را کر و چورن نامند نوع دیگر چرت و کنگی و سندھی و پیل دراز و پیل گرد و موکھه و اندر جو هر سه راتساوی گرفته و از مقدار یک دار و دو چن پوست پنچ جسته بستانند و شاند زده چند ایک دار و کر بستانند جملہ را بار یک آس کرده و بارند و وقت حاجت مقداری ازین چورن در شربت قند انداخته بنوشانند ازین سنگری و گولہ و

علاج سنگ مثنی که از تریخه طاش شود

تواند و گویا اندکی شود و وقتی آید و زحمتهای سبب خاطر رود و حادث میشود حادث گردد و غایط بسیار و نرم و با کف برنگ بسا باشد و گویا این نوع بواسیر به شکست و نه ترشح کن و این نوع نیز حرم و ناخن روی چشم و بول و غایط سپید و نام و چرب نباشد و اگر علامات هر یکی از سه غایط یافته شوند بدینند که زحمت مذکور از غلبه هر سه غایط حادث شده است و بواسیر که خلقی باشد در آن نیز نشانیهای هر سه غایط باشند و بواسیر که از سبب خون حادث شده باشد علامتهای بواسیر تلخه در ویافته شوند چرا که بواسیر خونی مثل بلر و دیوچه و پائس باشد و قنیکه غایط با درشت یا زور برون می آید کرده بواسیر خونی شده و باین سبب خون زشت و گرم بسیار جاری میگردد و سبب زیاده وانی خون مریض مذکور برنگ غول رود میشود و درجهای که از نقصانی خون گشته پیدا میشوند و خوبی روی و از آنرا مژاقل میشود و در نقصان میگرد و در مرض لاغر شود و خواص من یکا میگرد و غایط سخت میشود و باد و مجرای خود جاری نمیکرد و اگر خون سبب با درشت شده بواسیر پیدا آورده با سه غایط سخت و خشک سیاه برون آید و خون این بواسیر قوی عمل نموده و با کف سائل گردد و غایط با درشت نشود و در کم و در مسقر و در آن پیدا شود و مریض مذکور سخت لاغر گردد و اگر خون سبب با درشت شده بواسیر پیدا آورده با سه غایط چرب نرم سفید و در گران برون افتد و خون این بواسیر غلیظ و در دوام و چسبیده باز شتهای خون سیاهان یا با در علامات بواسیر که از خون سبب تلخه زشت شده پیدا آورده با سه غایط که گفته نشده زیرا که علامت این نوع بواسیر طلق علامت بواسیر خونی است و آن بالاخر شده و چنانست مذکور و عینه نیست با آنکه هر پنج نوع باد و هر پنج نوع بلغم در یکی از سه بخش و بر زشت شده مرض بواسیر پدایم آید بدین سبب هر نوعی که بواسیر با سخت بدست و تمام بدن رنج پدایم آید و زحمتهای دیگر را حادث میگرداند اگر شود بدین شوری به گردد و بواسیر که بخش شود که طرف خارج است حادث شده باشد و حیرت العبد بود و علاج نبرودی به شود و اگر بخش سیاه باشد و سبب غلبه و غایط حادث شده بود و از حدش یکسال گذشته باشد و علاج کردن به شود و لیکن بدیری بواسیر و دشواری و این ایندی که چسبه ساد و گویند و آنکه بخش علی باشد و آنکه از غلبه هر سه غایط حادث شده باشد و آنکه گفته در برینه بود و آنکه خلقی باشد و او است مریض این مرض فی الحال پاک گردد و اگر آنکه مریض این مرض را اگر سنگی نیک باشد و هر چهار یا طبعی ذکر آن در صریح کتاب گشته است چنانچه می شناسید باشد مادام که حیات مریض باقی مانده باشد یا رنج مذکور زنده ماند و هر صاحب بواسیر را که دست و پای و در برونات و خایه آساید باشد و پهل و دل درد کند و او است کسی را که درین هر دو محل درد باشد و بیوش شود و وقتی آید و در گران و تشنگی و بیکی مقید آید بدین شود و پاک گردد و هر صاحب بواسیر که تشنگی و آساید و در سول بود و در غبت بر طعام نبود و از بواسیرش خون یادت برود و زحمت نیز از قسم اتیسار بادی بود و داند نیست و بدین آنکه بواسیر که در بینی یا در گوش یا قنطریب یا ناف و مانند این محلهما حادث میشود مثل سر خراطین و نرم میباشد و علاج آن در علاج زحمت عضوهای مذکور گفته خواهد شد و بدین آنکه میان باد که نوعی از باد است تنها یا بلغم یا بلغم پیوسته و با غم را زشت گردانید و در حرم کیلها پدایم آید و از آنرا حرم کم کیل گویند اگر کیلهای مذکور از غلبه تنها باد حادث شود در دکن سخت باشد و اگر از غلبه باد که تلخه آمیخته باشد حادث گردد و کیلها سیاه و قوی و نام باشد و اگر از غلبه باد که با بلغم آمیخته باشد حادث گردد و کیلها مانده خسته کنار گردد و در چرب و برنگ حرم مردم باشد و عینا که برای زحمت بواسیر علاج نبرودی کنند و اگر در علاج بواسیر تلخه ترانید کل قوی گرفته و غایط اندک اندک جمع ساخته مرضیکه آنرا بهی می پدید کرد و گویند و آن نوعی از زحمت شکست پیدا آید و غایط با درشت و در علاج زحمت مذکور بدین آنکه علاج بواسیر بچار طریق است یکی شوره دادن و دوم داغ کردن و با آتش سوزن سوزم یا آتش آهین بریدن چهارم دار و دادن و باید دانست بواسیر که قریب العبد بود و غایط از آن حادث شده است غلبه اش اندک باشد و زحمتهای که بواسیر بواسیر پدایم آید این نیز کم باشد آنرا دار و پائیکه قسم چهارم است باید کرد و بواسیر که دراز و نرم و بخش عمیق باشد آنرا شوره باید داد و بواسیر که سخت و خشک و محکم و پیر بود از زحمت دفع آن داغ و آتش باید کرد و بواسیر که دراز و باتری و چکی باشد و بخش تنگ بود آنرا آلت آهین بریده دفع باید کرد و بواسیر که سبب غلبه باد و بلغم حادث شده باشد آنرا عمل آتش و یا عمل شوره را عمل باید ساخت و بواسیر که سبب تلخه و خون بود آنرا بشوره که سخت تیز بود و در باید کرد و طبعی که کجبت دفع بواسیر عمل آتش یا شوره را

در علاج زحمت مذکور

باید که دین کار مهارت و تجربه تمام از استاد دیده باشد و خود عامل بود تا بقدر مناسب عمل کند و پیش از آنکه اگر عمل را غ و آتش و شوره بر قدر مناسب
و موافق آید غلط و مضطرب را غ برون آمدن تواند و رغبت بر طعام بود و گر سنگی زیادت شود و وجود سبک گردد و مرض اوقت پیدا آید و خاطرش تنگ و ناراض
و رنگ روی و اندام نیکو شود و روزی که اشتهار از قدر مناسب زیاده شود و در معده چنان در پی آید که یک یا دو شکافته و بریده میشود و تب
آیا که تشنگی پیدا آید و خون از بواسیر بسیار روان شود و مضرت آنکه از نقصان خون پیدای آید ظاهر گردد و اگر از قدر مناسب عمل را غ با تشنگی شود
کم افتد بواسیر سیاه گردد و در محل عمل خارش پیدا آید و با و بسته گردد و قوت حواس خمس کم افتد و رحمت برقرار ماند و زایل نگردد و باید دانست بواسیر
که از معده خارج شده باشد علاج آن که بدار بود و چند نوع است نوع اول سحیح زرد چوب در شیر قوم تر کرده طلا کنند بگرد و نوع دیگر خال خال
و چون زرد چوب و پلپل در از متساوی گرفته و با بول ماده گا و آس کرده طلا کنند به گرد و نوع دیگر در انتن و چتر و مساجی و کرباری جمله متساوی گرفته
و با بول ماده گا و آس کرده طلا کنند به شود نوع دیگر پلپل در از زدنک سنگ کو تخته و تخم سرس جمله را متساوی گرفته با شیر قوم یا شیوه آگ کرده
طلا کنند به شود نوع دیگر گیسو زرنج و نمک سنگ کنیز و رنگ و کرباری و بهر دو آگ زقوم و دانتن و چتر و شیر قوم جمله ابر گرفته و در روغن
تلخ پنجه روغن مذکور را بر بواسیر طلا کنند فی الحال بواسیر را کوبیده گردد و اما داروهای بواسیر یک درون معده باشد نیز بچن انواع است نوع اول
هر روز بوقت صبح بلیله باقی سیاه بخوراند و از ترشی و اشیای با دکنین جماع پرهیز لازم داند به شود نوع دیگر صند و بلیله پنجه را و دیگران با بول
ماده گا و کبوتر شانه تا که بول مذکور خشک گردد آنگاه کشیده نگاه دارند و زرد و گر سنگی مرض دیده بر قدر مناسب نهاری مقدار شمشیر بخوراند فائده
تمام و به نوع دیگر پنجه چتر را با غساله برنج آس کرده و شمشیر در آن انداخته بخوراند فائده تمام و به خون بواسیر از زرد و نوع دیگر پنجه ستر اول آب
ماده گا و آس کرده روزی بوقت صبح نهاری بنوشاند بواسیر مذکور دفع شود نوع دیگر سحیح بلادر و پست جرابی نمک با دوغ ماده گا و آخته بخوراند فائده
تمام و به نوع دیگر آوندو گلی را به سحیح پنجه طلا کنند و دوغ شیرین یا ترش را در آن انداخته بخوراند و این نوع را مقداری بکارت بنوشاند و
باز پنجه نیز بخوراند و به روزی که عمل بکنند بسیار فائده رساند نوع دیگر پلپل در از زدنک چاق پنجه و بلیله و رنگ سنگ صند می بهر دو ابر گرفته و در روغن
طلا کنند و دوغ در وی انداخته بخوراند و در روز و شب چند مرتبه این دوغ بنوشاند و طعام دیگر بخوراند تا که بواسیر دفع شود و آوندو و بواسیر
بدار وی مذکور هر روزی راست کرده و دوغ در وی انداخته بخوراند و بنوشاند و بهر طریق مذکور هر روزی بنوشاند همین فائده رساند نوع دیگر سحیح
و بار یک آس کرده درون آوندو طلا کنند و دوغ در آن انداخته بخوراند و بنوشاند و بهر طریق مذکور هر روزی بنوشاند همین فائده رساند نوع دیگر سحیح
و کعبیر و چتر و همه متساوی گرفته و جو کوب کرده بنوشاند و چوش مذکور بنوشاند و برابر این چوش شیر ماده گا و آخته باز بنوشاند و بار یک آس کرده
باشد سر کرده بنوشاند همین فائده رساند نوع دیگر پوست پنجه که بر قدر که داند جو کوب کرده و آب که بهشت چندان باشد بنوشاند چون آب یکصد باشد
بجای پنجه بنوشاند بعد چند چوش دیگر بدار تا که غلیظ گردد آنگاه مقداری شمشیر و سحیح سیلپا و کن در آن انداخته بخوراند همین فائده رساند و نکود
چون را که بیشتر در علاج رحمت با گرفته خواهد شد و از نیز دفع این رحمت داند نوع دیگر در فیض این رحمت را چهار لون در دوغ انداخته بنوشاند
نافع بود نوع دیگر پنجه چتر و اسوخته تیزاب آن کشیده بخوراند و در آن ماس بنوشانیده بنوشاند به شود پنجه اگر در تیزاب ماس جوشانیده
خورند و بهند و یا تیزاب چتر و در شیه گا و انداخته و جوشانیده بنوشاند به شود نوع دیگر بادل چتر و کشتی کلان را اسوخته تیزاب چتر و کشتی کلان
در روغن گا و انداخته و جوشانیده بنوشاند نیکو بود نوع دیگر بر صبی می کشت گنیه سیاه بخوراند و بالای آن آب سرد بنوشاند این گسنگی افزاید
و بواسیر دفع شود نوع دیگر سمول دانتن و چتر و بلیله صند پل بنوشاند و جو کوب کرده در چهار دون آب سرد بنوشاند چون یکدون آب
بماند بجای پنجه بنوشاند بعد صند پل قند کمنه در آن اندازند و در آن چوب انداخته در توده کا بکست مدت یکماه بخوراند بعد بکشد و بجای پنجه بدار
و بهر صبح نهاری مقدار بنوشاند ازین جمله انواع سنگری و بواسیر و پشه روگ و ادا و رت و نا آرزوی طعام دفع گردد و سنگی افزاید و این را بنوشاند

و در روغن گا و آس

و معمولاً در شش گونه نوع دیگر پیل دراز پیل گرد بزرگ ایلیا لکا و لود هر یک است و چهار درم و پنج خطل شصت درم و مغز باکسیخته با ششی
 ده پل یعنی صد و شصت درم و پوست بلیله نو شش درم و کله شانه زده پل جله ابو کوب کرده در چهار دهن آب بچشانند چون یکدرون بماند بکاس
 بنجته بستانند بعد دو سبت پل قند کند در وانا از نوزاد و آوندی که در وی روغن گاو ناخسته باشد انداخته در توده کاهکت بدارند و مدت پانزده روز
 چون بکزد و بکشند بجا بنجته نگاه دارند و هر صبح دم مقداری بنوشانند ازین بواسیر و پیه و نقصان گرسنگی و سنگریزی و علت دل پنهان روغن کاس
 و راجه روغن سیست و گول و علت های شکم و کرم دفع کرد و زور افزاید و رنگ بدن نیکو شود و این را پیلپا داشت گویند و اگر علت بواسیر غلبه باد
 حادث شده باشد در آن حال نوشایی بن روغن و رسانیدن گرمی آتش وقتی واسهال و هر یکی از دو نوع حقنه کی استخوان سبت و دو مرتبه است
 سفید بود و درین حجت اگر زود تری شود عمل سهال مفید باشد و اگر زور خون بود و در ویکه خلط را باعث الی و استعمال باید کرد و اگر غلبه بلغم باشد
 و کله می بخوراند و اگر غلبه سینه غلبه باد و ویکه دفع هر سه خلط باشد بدین و برای دفع هر نوعی از انواع بواسیر چون شیر ماده گلیله و آروزی
 آن نوع جوشانند بنفید نوع دیگر اگر نیز از عدد بلاد را که پاکیزه باشند و کرم خورده و بوسیده و سوخته و مسوده بنوشند کسی در مدت یک ماه بطریق
 گفته می آید بخورد و غذا برنج رتسال و یا قندی بنجته باشد و روغن ماده گاو سازد بواسیر هر نوعی که باشد دفع کرد و بواسیر دیگر نیز فراموش نرساند
 و صد سال عمر باید و بطریق خوانیدن بلاد و انیست که یک بلاد را بگیرند و پنج قطع کرده در مقداری در آب انداخته بچشانند تا آنکه مقدار پنجم
 بماند آنگاه جوش مذکور را بجا بنجته بستانند و در آب کام و زبان روغن گاو طلا کرده در اول روز بنوشانند و چون دو نیم پاس بگذرد و پنج سال
 و یا قندی بنجته باشد و یار روغن ماده گاو بخوراند و برای این پنج چیز دیگر بخوراند و در دوم روز از بلاد بطریق مذکور جوش ساخته بنوشانند تا آنکه
 یگان بلاد زیادت کنند که روز پنجم جوش پنج بلاد بگیرند و در ششم روز جوش ده بلاد بخوراند و پیشتر هر روزی پنجگان پنجگان بلاد زیادت کنند تا
 آنکه در زیاده دم از هنگام شروع بهفتاد بلاد بشوند و در شانزدهم روز ازین هفتاد بلاد پنجگان کم کنند و پنجمین هر روزی پنجگان پنجگان کم کنند تا آنکه پنج بلاد
 بماند بعد از آن هر روزی یگان بلاد کم کنند تا یکی بماند پس جوش این یگان بلاد را در سی ام روز بنوشند و تیرتبی که افزوده بود و همان ترتیب
 نقصان کنند اگر کسی تا ده ماه در خوردن بلاد مداومت نماید بشرط آنکه هر ای ترتیب ماه اول از سر گیرد و آنکس هزار سال عمر باید و باید نیست
 بر مری که این عمل خوردن بلاد در میان باشد بعد گذشتن آن تا دو ماه نزدیک زن نرود و غرض که در خوردن بلاد تا یکسال جماع ممنوع است
 و نیز باید دانست که غیر از پنج سال سستی و شیر ماده گاو و روغن ماده گاو غذای دیگر نباید خورد و اگر روغن بلاد را تا یک ماه هر روزی یگان بل بخوراند
 شرط خوانیدن بلاد درین عمل نیز نگاه دارند تا آنکه که در خوردن بلاد تا یک ماه میشود حاصل آید و چنانچه از خوردن بلاد تا دو ماه عمر و صد سال شود
 و از خوردن روغن بلاد نیز عمر و صد سال شود و پنجمین هر یک که زیادت کند بمقابل آن عمر صد سال زیادت کرد و تا ده ماه و در طریق کشیدن روغن باید
 در فصلیکه بندی آنرا و بر نوبه گویند گفته خواهد شد و چنانچه جمیع انواع علت سبب را که در پیشتر از پنج بر یک بنشیند اگر بواسیر جمیع انواع بواسیر
 از پنج بر یک و چنانکه انواع بر سرور که دوا پذیر بود و زود چوب دفع میکند همچنان بواسیر یک بر یک مقعر باشد عمل شوره و دفع قلع گرداند و بر
 دفع حجت بواسیر روغن ماده گاو بنجته که گرسنگی زیادت کند نیز مفید است و صاحب حجت بوسیدنشاید که بول و غائط و ضراط نگاه دارد و جماع و بسیار
 سواری اسپ نیز بسیار منع است و نیز بر دوا می نشیند و غلظت که محاطی باشد که از آن بواسیر جدوش یافت است از آن غلظت احتراز نماید بدانکه اطباء گفته اند
 که اتسار و سنگریزی بواسیر بر همه میان خود با متقارب اندازانند و روجبات اینها فرقی اندک است و غالباً یکی از دیگری حادث میشود اگر بعضی را در
 امراض گرسنگی کم باشد این امراض یا غلبه قوت باشد و اگر گرسنگی زیادت باشد این امراض کم افتند پس مریض این امراض دوائی و غذا سبب گرسنگی زیاد
 کند و باور و مجرای خود روان گرداند تمام استعمال باید کرد و هر چه گرسنگی را کم کند و باور مختبیس گرداند از آن بر نیز نماند و لهذا دوا و غذا و حجت بواسیر
 بسیار دفع است زیرا که رنگ روی را صاف میگرداند و بدان سبب خلاصه طعام بطریق بهتر حیان یافته تمام اندام از راه منافذ میرسد و فهم میگردد

علاج از طبیب

و گرسنگی و قوت مرض می افزاید درنگ اندام روشن و نیک میگردد و اندر وقت و خوشی او را پیاپی آرد اگر کتون چند علاج از طبیب بکسیر درین باب گفته می شود
 بسیارند سرخ نمک برگ هر دو انگ را در ترشی آله دروغن کجند تر کرده و راوند انداخته و مهر کرده بسوزند و خاکسترش بستانند و این خاکستر را مقدار قوت مرض
 اندکی آب گرم یا با شراب یا با ترشی یا با گلاب یا بشوربای گوشت جانوران شتی یا بشوربای گوشت بز بخورند ازین الفلح بواسیر پادی دفع گردد و این
 بهندی نو نوا چیا گویند نوع دیگر با لادن جی بهر دو متساوی گرفته و با غساله سرخ آس کرده و قوری شده در وی انداخته بنوشات ازین بواسیر تلخ و خوش
 اتیسا خوبی دفع گردد نوع دیگر موی سگرمی کشف مارینی کاچلی مار و چرم و گربه و بچ آگ و برگ سمین هر همه را متساوی گرفته و جو کوب کرده بر آتش نمند و در
 آن بر بواسیر رسانند بسیار نافع بود نوع دیگر قافله جنگلی و زرد چوب نمک سنگ و شیر زقوم هر همه را متساوی گرفته با بول ماده گا و آس کرده بر بواسیر
 علامت فائده رساند نوع دیگر بیل دراز و زرد چوب خر مهره و ساجی و تخم کرج و زرنج و چیت و مغز تخم ناکیس و ترب و لوتیای سبز و نمک پات و خیال خرب
 و تخم دعا توره و جو الکهار و تخم قافله جنگلی هر همه را متساوی آس کند و تسقیه از شیر آگ و شیر زقوم بدهند بعد از بول ماده گا و تسقیه دهند چون شود
 نگاه دارند و نخست بواسیر را بترن یا بخران یا شگاف کنند آنگاه بران داری مذکور را بگذارند ازین عمل در چند روز بواسیر منقطع شده و در وقت باز آید
 و ازین عمل گرفته و در باد و با سوز و گند مالا و اچکی و بکشد و در حبابه بکشد تا که از غلبه غلط بلغم شده باشد و معیت که از بلغم باشد نیز دفع شوند و هر بواسیر که
 از بریدن و شکاف کردن و سوزختن و از شوره دادن نزد بدن عمل که مذکور شد بر وی دفع گردد و این علاج را بهین می رسد و چو گویند نوع دیگر
 سند می و پاپیل دراز و پاپیل و پاز صی و انگیز و چتره و نمک سوچل و پیکر مول و زبیره و مغز بیل خام و با برنگ جانی و بهر پرومک یا نمک
 سنگ و تنزیک جمله را متساوی گرفته آس کنند و در آشام برنج و یا شراب و یا آب گرم انداخته بنوشانند ازین رحمت بواسیر سست می و اتیسا و انا
 دفع گردد نوع دیگر کرج و مصلی و بلیله و چرایه و گلابی و کر و سورن و چتره و نمک سنگ و بندال هر همه را متساوی گرفته و با یک آس کرده با دروغ
 ماده گا و بنوشانند و برنج پخته با دروغ ماده گا و بنوشانند اگر درت یکماه برنگونه ملازمت نمایند چنانچه بار و رخت بچته شده می ریزند و همین بواسیر منقطع شده
 فرود آید و جرب است و این را بهندی پانین یا به گویند نوع دیگر با لادن و سند می و برنگ با معاد و اجود هر همه را متساوی گرفته و آس کرده با قند که مقدار یک
 ازین دارو باشد آینه به باد و در وزینه مقداری بخوراند ازین بواسیر و نفخ شکم دفع گردد نوع دیگر کرج و چتره و نمک سنگ سند می و انار و جو و انا و جمله را
 متساوی گرفته و با یک آس کرده با دروغ ماده گا و بنوشانند بواسیر منقطع شده و فرود آید نوع دیگر زرد چوب بندال برابر گرفته و با یک آس کرده و
 بار و روشن تلخ آینه به بر بواسیر طلا کنند به شود نوع دیگر گربین ماده گا و یا پست جو یا بسویق جو گرمی آتش یعنی سب بر بواسیر رسانند ازین در و پرو
 و آرام پیدا یید نوع دیگر بلیله را بار و روغن گا و بریان کنند و با بیل دراز و قو بخوراند ازین باد و مجرای خود روان شود و مرض راحت حاصل آید و اگر
 باید مذکور و شوت و در تن را با قو بخوراند همین فائده رساند نوع دیگر کجی سیاه و بلاد را آینه به بخوراند ازین گرسنگی زیادت گردد و علت بیست
 بواسیر دفع شود نوع دیگر کجی سیاه و بلاد در بلیله وقت هر همه متساوی گرفته و آس کرده غلوه با بسته بازند و یکی روز بنوشانند ازین دارو علت بواسیر
 و سبت و پندروک و دمه و سرفه و پیه و تب دفع گردد نوع دیگر سورن را بگل حکمت گرفته نیزند و بار و روغن کجی و نمک سنگ آینه به بخوراند علت بواسیر
 ازین برکنده شود نوع دیگر سب می و بیل دراز و بیل دراز هر همه متساوی گرفته و با آب آس کرده کلاک سازند و در روغن ماده گا و انداخته بنهند و سه جند
 ازین روغن مذکور تیزاب از ان چوب پله چکانیده نیز یا نازند و با آتش نرم بنهند چون بچته شود نگاه دارند و در وزینه مقداری بخوراند بواسیر ازین
 دفع گردد نوع دیگر بندال اسوخنه خاکستر کف نیس از ان خاکستر تیزاب بکشد و درین تیزاب با دجنان بنزدایس این با دجنان را باقی سیاه و بفرماند که نفس
 بواسیر شکم پر گردد بخورد و با وی آن دروغ بنوشانند اگر بدین طریق هفت روز بخوراند بواسیر کجی نازد و با آب بنوشد و دفع گردد نوع دیگر کجی کاه و بهر بچ
 که می را با غساله سرخ آس کرده و دران شده انداخته بخوراند ازین بواسیر خوبی و خوش استخاضه دفع گردد بدانکه بواسیر که آسیده و سخت شده
 مانده باشد آنرا خون کشانین بن بکاک باید بوجه نافع آید علاج بواسیر که در کون آنرا گرمی پوست محقق بچ آگ با حق سبجیا محقق راسن که با آتش

باین بند برای منقطع شدن بواسیر

علامت هر نوعی از انانواع

[illegible]

دفع گردند و این ترکیب لود انبرت رساین نامند نوع دیگر پلشت پل چوب سارگیه چار پل و پنج قهوه چ پل مصلی سیاه چ پل و ترنجبین است
 پل جمله را جو کوب کرده در یک دن آب بچوشانند و ششوی حصه آن جامه بپزند و بستانند و در آن هشت پل روغن ماده گاوه و شانه زده پل آب بن کاشی
 و مانند آن که خواب طرز گشته باشند اندازند و در آن می کشند و بپزند چون مانند جلاب شود فرو آورده سر کنند بعد به نسوت و در آن برنگان آمد و سبک
 و پیل دراز و پیل گرد هر یکی شش ورم گرفته آس کرده در وی اندازند و چهار پل شکر تری و چهار پل شمش خالص نیز اندازند و بکفیه بشیند و مخلوط سازند
 و در آن چرب نگاه دارند حالت مرض فمیده مقداری که مناسب وقت داند بخوراند ازین جمله انواع بواسیر و سبب و اماس و پل روگ میپزد در شکم
 و در دغدغه و پنهان سول و علت های شکم جلگه زایل گردد و آنچه در ترکیب کن کحه لوه غذا گفته شده است درین ترکیب نیز همان غذا باید داد و آنچه بر میزد
 ایام خوردن ترکیب کن کحه لوه گفته در ایام ملازمت این ترکیب نیز چیزهای مذکوره ممنوع است چنانچه کر یا و کاجی و چیزیکه بر سر اوج و جوف کانت باشد نهین
 چچیا و لوده نامند بدانکه خون بواسیر را تب ای حال بنایلیست زیرا که اگر آن خون را در ابتدا ای حال به بناند غلبه زحمات نفخ شکم و سائر زحمات
 از غلبه خون حادث میشوند پس آئیند بیکه خون بدانکه خون بواسیر برودن رفته است و مریض نیکو رخت فعیف گشته و در آن حال به سبب خون باید کرد
 و آن بچند نوع است نوع اول صندل و چرایت و جواسا و سندی هر سه را قسای گرفته و جو کوب کرده و کاه رطبه ساخته بنوشانند ازین وانی خون باز نماید
 نوع دیگر گنجی سیاه یا مسکه ماده گاوه و چند گاه بخوراند نهین فائده دهد چرب است نوع دیگر زیره از ان گل نیلوفر قمری با شکر تری بخوراند فائده تمام
 حاصل آید نوع دیگر تخم قاقلم جلگه یا یک آس کرده بر بواسیر طلا کنند بهین فائده دهد و اگر کس سالی یعنی بندال اباریکه آس کرده بهسکه گاوه
 طلا کنند بهین فائده دهد نوع دیگر آتین کر و اندر جو و رسوت هر سه را برابر گرفته با غساله برنج آس کرده و قمری شمد در آن ناخته بنوشانند بهین
 دفع سه نوع دیگر چچیه و زیره قمری و پوست بچ سینبل و تلک که نوشی از لود دست و چند و سندل هر سه را برابر گرفته با آس کرده بپزند و بنوشانند
 بهین فائده دهد نوع دیگر چرانی و اندر جو و پارصی پل خام سندی رسوت هر سه را برابر گرفته و باریک آس کرده بنوشانند ازین خون بواسیر بپزد و در دفع
 نوع دیگر اندر جو و پوست بچ کر و اندر جو و پل و نیل و لود و گل و صغلی هر سه را برابر گرفته و باب آس کرده در روغن ماده گاوه انداخته بپزند و مقدار
 روغن مذکور را بنوشانند بهین فائده دهد و این روغن را کتجا و کسرت گویند نوع دیگر کاه بولی و بیا و داربلد و پتوون خالصک و شکوفه و زیت
 و در رخت کار نوع دیگر رخت از ان از هر یکی دو گان پل گرفته و جو کوب کرده و در آبیکه شست چند آن باشد انداخته بچوشانند چون یک حصه باشد
 جامه بخیه بستانند و در یک پرسته روغن ماده گاوه اندازند و بپزند بعد به جوی و شک و پیل دراز و پیل گرد و پیل و لود و دار و اندر جو و پل
 و ککوی و سندل و زعفران و کاکچیل و قهوه و مومچه و برنگ و اتیس و مسون و زیره از ان گل نیلوفر قمری و قمری و مومچه و کسالی و مغز پل خام
 و مومچرس پاشمی هر یکی سه درم گرفته و باب آس کرده و کاک ساخته در روغن مذکور اندازند و با شش نرم بپزند و بعد به شیر و چکری و سبزه و شیر و سوا
 و سبزه در روغن مذکور نیز اندازند و بپزند چون بپزد و نگاه دارند وقت مرض فمیده مقداری که مناسب داند ازین جمله انواع بواسیر اعتبار در دفع
 و آمانش در وروانی خون و بکلی بول فساد باد و نقصان کسکی و نا آرزوی طعام دفع شود و زور و خوبی تن کسکی و عقل فراید و جواسن ظاهر این
 قوی گردند و این روغن را ادا که بهی کسرت گویند نوع دیگر پوست کر آمد پل جو کوب کرده در وودون آب انداخته بچوشانند و ششوی حصه آن بجا بخیه
 بستانند آنگاه درین کار صده مقداری پل قن کمنه انداخته جلاب کف بعد مومچه و مومچرس و لود و پارصی و باریکچه و گل حاتلی با لود و برنگ و
 سندی پیل دراز و پیل گرد و تر چله و رسوت و قهوه و اندر جو و مومچ و اتیس و مغز پل خام هر یکی سه پل گرفته و باریک آس کرده و جامه بنموده در جلاب
 مذکور اندازند و با شش نرم بپزند چون بپزد و غلیظ گردد و در وود و اندر جو و سوا و پل شمش خالص نیز مقدار روغن ماده گاوه انداخته بشیند و در آن چرب
 نگاه دارند مقدار یک مناسب داند و زینه نهین و مریض مذکور بخوردن دهند ازین جمله انواع بواسیر و سبب و اماس و پل روگ و نا آرزوی طعام و بکسکی
 و اماس و بادیر قان دفع شود و بالای روغن مذکور از شیر و روغن ماده گاوه و شمد و روغن و آب دیگری شست و بات آنچه موافق داند بنوشانند و از غایب

ملاحظه دارد و موافق دانند بجهت در این ترکیب را بهندی گیتی را و لویه گویند و اگر بواسیر از او برآید که به عمل آتش و یا شوره و یا به بریدن
 پاکت آهن و دفع نماید و یک طریق بریدن بواسیر است که بحق زرد چوب را بشیر زقوم یا میند و لیسان باریک بدان تر کرده بر بواسیر محکم ببنند و همچنین چند
 کرت عمل مذکور باید کرد تا که بواسیر بریده شود و بقیته و این لیسان را بهندی چهار سوت گویند و این عمل داخل در اعمال شوره است عمل دوم مذکور در
 و بلاد و مال گنجی و تر بچله و دانتن و قاقاقه تلخ و چتره و نمک سنگ هر سه مساوی گرفته بشیر زقوم و آب بسایند خشک کنند چند کرت بهین هر دو شیر
 آس کرده خشک کنند و بر غنایه مقدار این جمله در و با باشت غلظت سازند بدان لیسان را تر کرده بر بواسیر بنند و همچنین چند کرت لیسان را تر کرده بر بنند
 بواسیر منقطع شد و بقیته و اعمال شوره بر انواع است نور غا و ل کھاتا پادل که گلهای او سیاه باشتند و آنرا مکه نایز گویند بوقت سعد که ماه
 و فصل کچک نمک باشت غسل کرده و بهای پاک پوشیده و صافه داده آنرا بریده ببارد و سوخته از آن خاکستر سازند و بقدرد و سیر ازین خاکستر باید کرد
 یک دو ن آب انداخته باید جو شانی تا آنکه خوب جو شیده شود پس تیراب او باید گرفت و این تیراب خاکستر خر مهر و چهار پل انداخته بار دیگر جوش داده
 غلیظ ماند جلآب باید ساخت آنگاه ساجی و جوالکهار و سندھی و فلفلین و پنچ و اتیس و نمک بریا و چتره هر یکی به شکان ماهه گرفته و آس کرده و در جلآب
 مذکور اندازند و زیرش آتش کنند چون غلیظ شود و فرو آرد و کشیده و راوندیکه از آهن باشد باندازند و نگاه دارند و بر بواسیر بچسبند و ماس بر نه
 آن بطریقیکه بیان آن فرموده اند از این ی چهار اوهیایانست خوابا داس تعال کنند بواسیر منقطع شد و بقیته و این شوره سخت تیرست عمل شش
 آتش کند و اگر از دادن شوره سخت در و پیا آید باید که در ریغن ماده گاوشیره یا کوشیره و انار و آله که هر یکی ازین سه شیره چهار چند ریغن مذکور باشد بنیازند
 و نیز چون غلیظ شود بجای در و ملا کنند به شود بد آنکه بواسیر در ریغن و گوش و چشم و بینی هم پیدا میشود اگر در عملی ازین محلهما حادث گردد پس بخیان
 و او بهای دیگر که بجهت ملا کردن بر بواسیر و برگرفته شد و اند بر بواسیر آن محلهما ملا کنند و بحق زرد چوب و نمک سنگ دار با و و صوالله و کبیس
 یکجا کرده بر آن بریزند و مفید آید و بواسیر محلهای مذکور را مل کرد و اگر بواسیر بینی ببارد و ریغن مذکور را مل کرد پس عمل شوره و یا پاکت آهن و
 باید کرد و طریق عمل شوره آنست که شوره را بر آلت نقره یا مس داشته یا بر قتیله مخلوج سخت کرده بر بواسیر بینی برسانند و اگر مرضی از آنرا بهند
 چرم گیل گویند پاکت آهن بر نه و در آن شوره سخت کنند نیز ازل کرد و اکنون چند رس بجهت دفع بواسیر از آن شوره رس تیار گرفته می آید یا رس سیاب صاف کرده
 و دانه درم و گن جک سده بست و چهار درم رس کشته می شوش و درم و آن رس کشته می شوش و درم و سندھی پیل دراز و پیل کرد و گره صافی و تن
 و چتره هر یکی بست و چهار درم و سه ها که و جوالکهار هر یکی سده درم و نمک سنگ شصت درم و پنجه را یکجا آس کرده و شیر زقوم و بول بقبره هر یکی از اینها می و با
 اندازند و با آتش نرم بنیزند تا آنکه غلیظ شود و بعد خشک کرده آس کنند و نگاه دارند و موازنه دو ماهه نما بر سر و زنجیر انداخته از پنج و انگزد و برنگ نمک
 سنگ و زیره و سندھی و پیل دراز و پیل کرد و کوته و هلیله و چتره و اجود بحق باریک سازند لیکن واری و دوم را از اول سو قوم ملازم و چهار درم را
 از سوم بقدر واری اول زیادت بگیرند و در قن کنند که دوچن جمله در و با باشد یا بنیزد و سه گان درم را غلظت نماید و بجای انبان بالای رس مذکور
 یکجان غلظت باب گرم بخوراند و یا از مقداری آب گرم بنوشان از پنجه انواع بواسیر علی الخصوص بواسیر وادی بزودی را مل کرد و موازنه یکرا با انبان
 موافق به بند نفع تمام کنند و این را بهندی ارش استخوان رس ناست نوع دیگر سیاب سده و سر کشته و مس کشته و پولاد کشته و اجود کشته و آن که
 نوعی از آهن است نیز کشته و ریسم آهن کشته و سونما کھی صاف کرده و گن جک صاف کرده هر سه برابر گرفته و خبر از رس کشته که چاری حصه سیاب شاید
 کنند و یک دو چند از سیاب گرفته جمله او در شیره کتوار سده روز سخت کنند بعد در لویه عمو انداخته و مهر کرده و ناسته روز آتش کا پاکت جو برسانند به کوشه
 و سائیده نگاه دارند و مقدار یک ماشیه باشد که تری مرضی بواسیر البفران که باب سر و زنجیر و از پنجه انواع بواسیر علی الخصوص بواسیر که از غایب تلخ حادث
 شده باشت دفع کرد و این رس را بهندی چکن نمک آس گویند و برای دفع بواسیر بینی مفید و بخیر و رس که در فصل ایتسا گرفته شد و ناسته کشته که بوزن
 رس مذکور باشت از پنجه مقدار سه گان جبه و زینه نما بخوراند و بجای انبان بالای آن بحق هلیله و پنجم گان و سندھی که هر سه برابر باشد مقدار

علاج از آن شوره رس تیار

در کاهنجی مذکور انداخته بنوشانند ازین آگوارگی و آروغ که ترش و دود آمیز باشد فی الحال منفع کرده و گرسنگی سخت افزوده شود نوع دیگر سندی جو که با
 هر دو برابر گرفته و آس کرده روزی بوقت صبح باروغ منقور آنخته بخوراند همین فایده و بلوغ دیگر بلیله و پیل را زو سندی هر سه برابر گرفته و آس کرده نهار
 بخوراند ازین غلبه اخلاط دفع گردد نوع دیگر شخصی که دم دارد که میرا ناگواری طعام است باید که در جوش سندی بنوشاند و صفی آید و اگر شخصی اخلاط
 باشد و گرسنگی کم بود بلیله سندی و قند هر سه را مساوی گرفته و آس کرده با دوغ ماده گاو نهار بخوراند و بعد چون گرسنگی سیه باشد طعام بخورد
 و بالای طعام پیل دراز و پیلول چاب چتره و سندی پیل گداز بر گرفته و بار یک آس کرده با یک و نیم بخت بخوراند لغایت نافع آید نوع دیگر
 سندی و بلیله و گوی هر سه برابر گرفته و جو کوب کرده بنوشانند بعد از آن پیل دراز و پیل گداز چتره و سندی پیلول بنوشانند و برابر گرفته و با یک
 آس کرده درین جوش اندازند و اندکی حق خج و قیر یار کرده بنوشانند بسیار صفی آید و امراض عصبی را دفع کند و ازین هر فیه نیز ازل گردد و علامت
 بدیهی آنکه صاحب این زحمت آگهی که از بسیاری زور کردن و یا زور دادن و یا از مجامعت کردن بسیار مانده شده باشد و آنرا که
 زحمت اختیار و با سول و یا دمه و یا تشنگی زیادت و یا کمک بود و یا وجودش یاد گرفته باشد و آنرا که لاغر بود و آنرا که بلغم کشیده باشد و خردگاه
 و کسی که از بسیاری خوردن شراب مریض شده باشد و همچنین پیران را و آنرا که در شب بسیار بیدار بوده باشد و آنرا که فاقما کرده باشند خواب کردن روزی نافع
 بفرماید که در روز هم خواب کند اما یکپاس ازین خوب نیست و باید دانست که در ابتدای بچگی دارو نباید داد اگر چه بچگی یا سول شکم باشد
 زیرا که آتش گرسنگی که بیب فساد و فاساد افتاده است خلط فاساد را و طعام ناگواریه را و داروی را منضم کردن نخواهد توانست نوع اول بلیله و پیل
 و نمک سیاه هر سه برابر گرفته و آس کرده با آب خوات یا باب گرم غلبه خلط و هوای مل و سکن بنوشانند این عمل هر چهار نوع بدیهی ازل گرداند
 و نقصان گرسنگی و نا آرزوی طعام و نفخ شکم و گول و باد و در شکم رانی الحال ازل گرداند نوع دیگر چتره و چاب چتره و سندی پیل دراز و پیلول هر سه برابر
 گرفته و با آب بسایند و یا میخچه بگیند و در آن برنج سخی و مانند آن خجته و آشام ساخته بنوشانند ازین گول و بدای و نا آرزوی طعام دفع گردد و اگر
 افزاید نوع دیگر که در وقتین و کربخ خرد و کربخ بزرگ و یا رشی و جو اساو و کواله و مری و بچ و سنجیل هر سه را مساوی گرفته و یکجا کرده خاکستر سبز و با بول
 ماده گاو چکانیده شوره آن لیسات و با مقدار آب گرم بنوشانند ازین درد و نقصان گرسنگی و مانند آن ازل گرداند نوع دیگر سندی پیل گداز و پیلول دراز
 و اجود و انگور و نمک سنگ زیره سیاه و سپید هر سه را مساوی گرفته و آس کرده بداند و در وقت خوردن طعام اول یا یک و نیم بخت و در وقت سحر مقدار
 ازین دارو بخوراند این آتش گرسنگی بسیار برافزود و علت های بادی و گول و شکم دفع گرداند و این را باندی هنگام شکم چورن گوی نوع دیگر
 یک و نیم گز و دو حصه صبح سه حصه پیل دراز و چهار حصه سندی پنج حصه جواری و شش حصه بلیله و هفت حصه چتره و هشت حصه کوته پس جمله را با یک گز
 بعد با جرات یا آب جرات یا شراب یا سرکه هندی یا شوربای گوشت یا آب گرم یا بن ازین ناگواری و نفخ شکم و پیله جمله علت های شکم مثل
 بواسیر سرفه و گول دفع گردد و این علاج مخصوص رانیه فایده و در این علامت را باندی آنکه چورن گوی نوع دیگر پیل دراز و پیلول و کشنی و زیره سیاه
 و نمک سنگ و نمک بریا و قیر و تا میسن و فاکسیریک و گان پل و نمک سوخ و پیل و سندی پیل گداز و زیره سپید هر یک یکان پل و بچ
 و الایچی هر یک شش گان درم و نمک دریا هشت پل و زاناردان چهار پل و املت و پیل جمله را یکجا کرده و محرق ساخته بداند و مقاری بادی و غ یا
 آب جرات یا شراب یا سرکه هندی یا شوربای گوشت جانوران و حتی بخوراند ازین آتش گرسنگی بسیار افزون گردد و زحمت بواسیر سنگینی
 و نیست و آس و بکند و زهره سور و دفع گردد و جمله علت های سینه و دل و بستی اول و غالط و زحمت پیله و دمه و سرفه و گول و باد و علت های شکم و کج
 فی الحال زائل گردد و این را باندی بجهاسکرن لون گوی نوع دیگر نمک سنگ یک حصه پیل دراز و سه حصه چاب چهار حصه چتره
 پنج حصه سندی شش حصه بلیله هفت حصه جمله را یکجا کرده با یک آمیز کرده و با الیالی که بدان بجهاسکرن خوردن شود و حتی شکر هندی و سرکه
 و آب جرات بخوراند ازین آتش گرسنگی افزون گردد و این را باندی بد و نمک چورن ناسد نوع دیگر انگور و نمک سنگ و دو حصه پیلول و

و پیل دراز چار حصه و چاب پنج حصه و جوانی شش حصه و بلیله هفت حصه و اناردان هشت حصه و املیت نه حصه و خیره ده حصه و سندی یازده حصه و بلیله
و دوازده حصه و نبات و باریک آس کرده بدارند و مقداری با مالعات خوردن دهند ازین نیز آردوی طعام هر پنج نوع گوله و علت های سینه و دل و استیلا
نوعی از رحمت بادست و نفخ شکم و بول و قوی و پرقوی هر همه را من دفع گردانند و این را بپزدی سنا و وادس چورن نامن نوع دیگر جو الکهار و ساجی
و خیره و پارصی و کرسج و سرینج نمک و دانه الایچی خرد و تریج و بچارنگی و برنگ انگرد و پیکر مومل و کچور و داربل و نسوت و مومک و خربای سندی جوانی
تج و اناردان و بلیله و زیره سیاه و تریاک و کچیل و زیره سفید و املیت و دیو دار و بلیله و ایتیس و باد صاع و سوه بر و کوال هر همه انتسادی بگیرند بعد کچیل
و کچال پاول و سجنه و کچال روپله سوخته شوره اینها بستانند آنگاه بریم آهن اکر اکر گرم کرده در بول ماده گاو و سکنجین تاریزان شود بعد داروهای مذکوره و
شوره خیرهای مذکوره و بریم آهن اجد اجد باریک آس کرده بعد کچیل مذکور جلیک کرده بسایند تا که با هم آمیخته گرد و پس این سنجق و در شیر ترنج سب بار و در
سکه سندی سب بار و در شیر ادرک سب بار تسبیح بادند چون مرتب شود نگاه دارند پس مقداری که مناسب اند روزی بخورند ازین اردو گشتی سخت
افزاید و بعضی گوله و پیله و جلیله های شکم و زیادتی روده و تهیلا و باد و خون فاسد و دیگر زحمتهای بزرگ انی الحال دور گرداند و گشتی فته را باز آرد
و این علاج در ضم طعام مثل آتش سوزان است اگر پنج مطلبوخ را در آوندی کنند و مقدار سب درم ازین دارو در ان از اند و مقدار سبانی که ماده گاو
بدون طعام مذکور را آب گردانند و این را بپزدی بر آنگاه چورن گویند نوع دیگر از بلیله و املیت و سندی و پیل گرد و پیل راز و خیره و جو الکهار و کچیل
و تریچله و اناردان را هر یکی سه گان درم گرفته باریک آس کرده باقی که سب شش پل یا شش آمیخته غلوها بپزند و بقدر مناسب حال فمیده بگان غلو
روزی خوردن دهند ازین آتش گشتی افزاید و این را جو الکهار چورن گویند نوع دیگر سنجق پیل کرده چار حصه و پیل راز پنج حصه و سندی
شش حصه بگیرند و مقدار جله اردو یا شکرتری بیامیزند و مقداری روزی بخورند آتش گشتی زیاد شود نوع دیگر پیل گرد و خیره و پیل راز و بلیله
و اناردان و سندی و انگرد و نمک سیاه هر همه برابر گرفته و آس کرده بخورند آتش گشتی بسیار افزاید و این سنجق را هر چار چورن گویند نوع دیگر
سندی و اندر جو پیل راز و بر و کچالی و خیره و کچیل و پارصی و جو الکهار و سرینج نمک هر همه انتسادی گرفته و آس کرده با شراب یا با جرات یا با آب گرم
یا با سکنجین بنوشانند این اردو گشتی افزاید و باد و در کین و این سنجق را انار چورن گویند نوع دیگر پیل راز و پیلول چاب خیره و سندی سب
دوازده گان درم و باب آس کرده و کلک ساخته در یک سرتور اندازند و یک پل شوره و چهار چن از روغن مذکور آب جرات نیز اندازند
و بنیز چون مرتب شود نگاه دارند و روزی مقداری بخورند ازین آتش گشتی میفرایند و گوله بادی دفع شود و این روغن را الکحه کتیل کهرت گویند
نوع دیگر از روغن ماده گاو و شیر ادرک و سکه سندی و آب جرات هر یکی یک حصه گرفته در دیگر اندازند و بلیله راز و انگرد و احمد و زیره سیاه
و سبیل و سوه و بریم نمک سنگ نمک بریا و نمک پچا و نمک سیاه و جو الکهار و خیره و کچیل چاب پیلول جوانی و سندی و کچیل هر یکی سه گان درم گرفته
و باب آس کرده نیز اندازند و باب آتش نرم بنیزند چون مرتب شود نگاه دارند و مقداری روزی خوردن دهند ازین جلیله های بلغمی تب بلیله ترند
دفع شوند و گشتی زیاد گردد چنانچه صاف گردد و درخت افتد و اندر سوخته و دیگر دانه چمن این روغن زخمها را سوخته دور کنند و این روغن را کچیل کهرت
گویند نوع دیگر پیل گرد و پیلول و سندی و پیل دراز و جوانی و برنگ کچیل و انگرد و نمک سیاه و نمک بریا و نمک سنگ و چاب و نمک بریا
و جو الکهار و خیره و تریج هر یکی شش گان درم گرفته و سنجق تر ساخته در یک سرتور اندازند و دو چن روغن مذکور جوش سمول و دو چن از جوش مذکور
شیر ماده گاو اندازند و بنیزند چون مرتب شود نگاه دارند و روزی مقداری خوردن دهند ازین روغن حمت نقصان گشتی سنگینی و نفخ شکم و خاطر روده و لاغر
اندام و رحمت پیله و سب و سرفه و کفیرک و بول سینه بکند و جلیله های باد و بلیله و علت کرم رانی الحال دفع گرداند چنانچه آتش سبب خشک رانی سوز
همچنین این روغن جلیله زخمها را من دفع گردانند و این روغن را بپزدی مر جا و کهرت گویند نوع دیگر سنجق تر از ان کشینر و زیره و روغن ماده گاو و بنیز
و مقداری که مناسب است دانه بخورند ازین روغن گشتی افزاید و از روغن طعام آید و تا پاک و قوی و آرد و ج را زائل گردانند و این روغن با صفا نامی که گشتی

علاج از طب سبب رشتگر

و یک غلوایه سخن ساخته و در چشم معلول بکشتن زحمت مذکور دفع کرد و نوع دیگر تج و ترج و اسن خود و سبب و کوکوت و کوه هر چه برابر گرفته با تری بسایت
 و مقداری گرم کرده بر اندام بمالند زحمت مذکور دفع شود اگر داروهای مذکوره روغن کنج بر اندام بمالند همین نفع دهد و اگر درین زحمت تشنگی باشد و آب و سرکه
 باید که جوش قریل و یا جوز بویه و یا ناگرم و کوه سرکه یا بنه فاند رساند و اگر در دفع تشنگی باشد دیو دار و کوه و کوکوت و سولف و انگزه و نمک سنگ همه هشتا
 گرفته با تری آس کرده و گرم ساخته بر شکم طلا کنند همین نفع رساند نوع دیگر بلبله و کوه و انگزه و اندر جو و نمک سیاه و ایتیس و کوه هر چه برابر گرفته و
 باریک آس کرده مقداری بآب گرم بنوشانند ازین بپزی و در بسوچکا و نا آرزوی طعام دفع گردند و کلیانک بون که در دفع علت های بادی بیشتر
 گفته خواهد شد اگر آس بآب گرم بنوشانند همین فایده دهد نوع دیگر بلبل و ملاز و اجود و کچکی هر چه استساوی گرفته و باریک آس کرده بآب گرم بنوشانند همین
 فایده دهد و اگر بماند که مریض تنی و اسهال و فاقه بطریق بهتر کرده است و او اگر سنگی پیدا شده است باید که آشیانی که در فو زنده آتش در تنی و زود فو باشد
 خوردن دهند و برای نفع اسک بلنکا همین علاجه باید کرد اکنون چند رس بجهت دفع زحمت مذکور از طب سبب متا گرفته میشود و مابین گن معاک
 صاف کرده و جو الکهار و ساجی و تنکار و هر چه تمک این سه دره خیر استساوی بستاند و مقدار این هر دره خیر یک نو بریان کرده بگیند و نمی تر و تقیها بدین
 لبه در دیک انداخته و کجی خیر کرده بر یکدان نمند و زیرش چراغ و ان آتش تا یکپاس کنند تا آنگاه فرو آرند یا هفت تسقیه از شیر و در کن او و خشک کرده
 نگاه دارند و یک درم رس مذکور باشد بخوراند و بالای این رس انبان مقدار سه درم سندی باقی خوردن و هفت ازین سنگی افزاید و شکم تنقبض گردد
 و این رس ابدی اگر کنوار رس گویند نوع دیگر گن معاک صاف کرده بست و چهار درم و سیاب صاف و کرسنه کرده و دوازده درم و مس کشته کرده
 و هفت گشته سه درم حله الکحل انداخته الکحل کنند تا یکذات شود و بوی سرگین ماده گا و فراز کنند و بران برگ بیدار و بر روغن تر کرده بگسترانند و بحق در او
 مذکوره را در آورند آهین کرده و با تش در دویان آورده بر برگ مذکور فرو ریزند و بران دار و برگ دیگر بر روغن چرب کرده بگسترانند و برین برگ
 سرگین دیگر فراز کنند و بر و دست نهاده زور کنند تا دار و بنبط گردد و چون سرد شود بیرون آورده باز الکحل کنند و با شیر و جنجیم که مقدار یک ل و یک
 باشد غلوایه ساخته و آوند آن انداخته بر یکدان نمند و زیرش آتش نرم کنند و بکفگیر آهین بگردانند تا آنکه خشک شود و جده در کحل انداخته بحق کنند
 و جوش پیل در از و پیل و چاب و چتر و سندی که هر چه استساوی باشد پنجاه تسقیه بدیند و بهر تسقیه آن مقدار جوش داروهای مذکوره بدیند که جمله
 داروی مذکور بدان تر و نمیزد و بوی پنجاه تسقیه از شیر و املیت بدیند و خشک کرده آس کنند و بمقدار جمله دارو و اسما که بریان کرده و شوده اندازند
 و نمی از سها که نمک سیاه یا ر کنند و بوزن این جمله دارو و پیل گرد سوده نیز اندازند و باریک آس کنند و بوی هفت تسقیه از تری سبزی نخود که با جامه سبزی
 و آنرا بوی میگویند بدیند چون مرتب شود آس کرده بدارند و بخوراند این رس سخت هضم گرداننده است تا اگر شخص را طعام سیکه ویر هضم باشد و شیرینی و شیر
 شکم پر کرده بخوراند و بالای آن دوغ ترش یا سرکه هندی یا مانند آن بدیند میان و پاس کل هضم شود و اگر این را در پنج نخته خلط کرده مقدار دو سیاب
 بدارند که اخته شود و اگر این را بجهت دفع زحمت امیران و مندان کن بسوچکا و علت های شکم و گوله و زحمتهای بادی و بلی بدیند جمله امراض مذکوره را دفع
 و این رس از زنتات منتهای بهیرون جوکی است که برای سنگن ای که خوردن گوشت و سخت و دست می داشت ساخته بود و این رس را اگر سیاه رس
 گویند نوع دیگر سیاب صاف کرده و کن معاک زهر و اجود و تر حله و ساجی و جو الکهار و چتر و نمک سنگ زیره و نمک سیاه و برنگ و نمک دریا و سندی
 و پیل گرد و پیل در از زهر همه استساوی گرفته و بوزن یک کجین گرفته و باریک آس کرده با شیر و جنجیم که مقدار یک ل و یک باشد و بوی هفت تسقیه از تری سبزی
 پیل گرد غلوایه نمند و بوی روزینه خوردن و هفت و بالای این بحق بلبله و بحق سندی و قند یکجا کرده بخوراند ازین نقصان که سنگی و جمله خستاد نوع
 و این رس را اگر کن تندی گویند نوع دیگر سیاب صاف کرده و کن معاک زهر همه استساوی و بمقدار سه درم رس مذکور پیل گرد گرفته و یکجا کرده باریک
 آس کنند و بست و یک تسقیه از شیر و کمانی بدیند چون مرتب شو یگان یگان جبه را غلوایه بدیند و سیکه روزینه مریض را بخوراند ازین نفع انواع
 ناگوارگی و زحمت بسوچکا دفع شود و این رس را اجیرن کنتک رس گویند نوع دیگر سس کشته و پیل در از زهر استساوی گرفته و آس کرده

سبب

باشند مقدار دو ماهه روزی نه بخورند ازین نقصان کرسکی دفع گردد و الله اعلم و احکم فصل هفتم در مرض کرم و آن شش قسم است قسم اول علامات
رحمت مذکور بدانکه کرم در وجود آدمی پیدای آید و نوع ست یکی برونی که بر ظاهر تنی در جامه و موی حادث میگردد و آن نیز بر دو قسم است
یکی راهبندی چون دود را جلگه مانند و حدوث این هر دو از چرک اندام است و ازین نوع در اندام خارش و قطعه پیدای آید و دوم درونی که در خول
پیدای شوند و این قسم از خوردن طعام در ناگواری و از خوردن قند و ساسر چیزهای شیرین از میوه ها و طعام ها و از خوردن اشپای ترش از خوردن مایه
و از خوردن طعام میکه از غله مسخوق سازند و از بسیاری خواب کردن در روز و از کثرت استغراق و ترک حرکت و زور و از خوردن تو بر تو و از خوردن خلط کرده
چیزهای را که خوردن آن برین طریق ممنوع است پیدای میگردد و این قسم درونی نیز بر سه نوع است یکی آنکه از غايط پیدای میگردد و دوم آنکه از بلغم حادث
میشود و سوم آنکه از خون پیدای میشود اما آنکه از غايط پیدای میشود و حدوث وی از خوردن غله ماش و طعام میکه از غله مسخوق سازند و نکما و قند و سبزی
باشد و اما آنکه از بلغم پیدای میشود و حدوثش از خوردن گوشت و ماش و قند و شیر و جوات و اشپای ترش باشد و اما آنکه از خون حادث میگردد و حدوثش
از خوردن غذای مخالف و از خوردن در حالت بیهوشی و از خوردن سبزی باشد و علامت پیدایش کرم در داخل بدن آنست که تب و درد شکم و سینه
دل که از اسهال و روک گویند و نا آروزی طعام و نقصان کرسکی و اسهال پیداشود و گوشت بدن متغیر گردد و در کرمها سیکه از غايط پیدای میشوند مقام آن
یکوای است از راه و بر فردا فتنه و چون بسیار شوند از مقام خود انتقال کرده جانب سرری آیند آنگاه مریض را آروغ و نفس بابوی نجاست آید و
کرمهای غايط گاه که در عریض گاه سپید گاه سیاه و گاه زرد و نرم و سطحی پیدایشند و این کرمها بر پنج نوع اند یکی را کیکر یکی را سوسر یکی را دود و یکی را
یکی را سبزه نامند و ازین سر پنج نوع گاهی اسهال شود و گاهی شکم متقبض گردد و درد شکم و لاغری و زردی و خشونت اندام پیداشود و مویهای اندام
ایستاده شوند و کرسکی کم گردد و در مقدار خارش پیداشود و کرمها سیکه از بلغم پیدایشوند مقام آن آماسی است چون بسیار شوند و تمام اندام ملتهب
بعضی را سبزه یک طرف دم پر میباشد و بعضی مثل خراطین بعضی مانند انگور مثالی و بعضی یار یک و بعضی در اندام بعضی سبزی و بعضی تلخ و بعضی شیرین و این
کرمها بر هفت نوع اند یکی را آو را بشسته و یکی را هر دیا و یکی را راجحه و یکی را او و یکی را در بجه و یکی را سیم و یکی را اسکنده نامند و از هر یکی این هفت نوع
سیان آب دهن و سوزش دل و فی و بعضی و نا آروزی طعام و بیهوشی و تب و انتقال شکم و لاغری و آماس مرض نمیشود و اما اگر کرمها سیکه از خون
پیدایشوند مقام آن دگمائی است که مجرای خون مت و کرمهای مذکور سخت یا ریک چنانکه در نظر نیاید و در داخل دبی پای پیدایشند و این کرمها بر
شش نوع اند یکی را کیساد و یکی را اوم بند بنشین یکی را رومند و یکی را رادین و یکی را دوسور و یکی را ترا ترا نامند و ازین شش نوع رحمت نیست حادث میگردد
قسم دوم در علاج رحمت مذکور بدانکه برای دفع رحمت مذکور بهار و دای رسا و کن روغن تو بر پنجه بنوشانند تا فی کند بعد از دای سبال که تیز باشد
داده اسهال کنند و حقه استخوان و نرم من نیز کنند و طعامها و روغنهای پنجه که مری کرم اند بخوراند و داروهای که دفع کرم بر انواع اند نوع دیگر
سرس و شیر و خار باز گوشت و استخوانی بتانند و در آن شند انداخته بخورند کرم دفع گردند نوع دیگر شیر و کنوای باشد بخورند صحت یابد نوع دیگر
طعامی را که در آن اشپای تیز انداخته پنجه باشد بخورند صحت یابد نوع دیگر جوش تخم بله قد ری شند انداخته بخورند یا تخم مذکور را با غساله برنج
آس کرده و در آن شند بخورند صحت یابد نوع دیگر جوش تخم بله قد ری شند بخورند یا تخم مذکور را با غساله برنج
بازنگ آس کرده باشد بخورند کرمهای شکم جلگی دفع شوند و اگر سرگین اسپ خشک کرده و با بزرگ را باشد بخورند همین فایده دیگر نوع دیگر که در سالی
آس کرده و با آرد گندم آمیخته و سهالی پنجه بخورند و بالای آن سرکه بپزند و بنوشانند همین فایده دهد و با بزرگ اگر هم برین گونه بخورند همین فایده دهد نوع دیگر
بازنگ را جوکوب کرده بپوشانند و بجز را در آن جوش تر کرده خشک کنند بعد از آن کچر روغن کشیده با طعام موافق بخورند کرم بیرون افتد
نوع دیگر بیشک خارش را بشیر و بزرگ هفت تسقیه بپزند بعد هفت تسقیه از جوش تر بپزند و بالای آن جوش آید بنوشانند کرم
بیرون افتد شیر و بزرگ کچ را باشد بنوشانند کرم دفع شود نوع دیگر پیلول ابابول بر آس کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر قلعی را در آب جوات

فصل هفتم در مرض کرم قسم اول در علامات رحمت مذکور

قسم دوم در علاج رحمت مذکور

تا هفت روز بسایند و آن آب را مقداری بنوشانند که هائیکه از ناله و بلغم حادث شده باشند دفع شوند و اگر در سر بونی و دهن و چشم و در جراحات کرم افت
همین دارو بکار برند و اگر گریب اسهال خشک باشد یا شیره گسگری که تر باشد کرات تسقیه دهند از شیر و پنک نیز تسقیه بدهند و خشک کرده
باریک آس کنند و بجا میخته بستانند بخت دفع انواع کرم بی و سر و دهن و چشم ناس از آن بدیند کرم دفع گردد و بخت دفع کرم جراحات بحق مذکور را
در محل جراحات بزنند که مافات دفع شوند و اگر بحق مذکور را بخت دفع کرم دهن و چشم بکار برند نیز نازل گردد و بخت دفع کرم هائیکه بی موی سر و ریش بخورند
و بحق پیشک مذکور ناس دهن برای دفع این کرم هائیکه در واره های باخورد و دیگر در واره های برای کرم دهن و دندان و فصل علاجه ای این
و دندان برای دفع کرم های خونی و فصل علت میست بیشتر گفته خواهد شد و در واره های سر و دهن برای دفع جمله علت های کرم بهر طریق که از استعمال آن
مفید است و صاحب کرم را طعام نیز تلخ و مانند آن بخوراند و در جوش کلمتی و شوره و نمک سنگ جو کهار و مانند اینها انداخته بدین مقید بود
اکنون چند علاج برای دفع زحمت کرم از طب کسین گفته می آید و این نراسانی را باب شبانه باریک حق کنند و در آن مقداری قند انداخته و قند صبح
نهار بنوشانند که کرم های شکم فی الحال بیرون افتد نوع دیگر سه پرخته تر چله و یک پرخته برنگ زرد و هائیکه فروزنده آتش گری انگین اند و معمول هر چه
دست دهد بگیرند جمله اجوب کرده در شست چند آب بخوشانند و یک هفته چون باند بگیرند بعد در یک سه پرخته روغن ماده گاواندازند و چهار چند از روغن
بول ماده گاواندازند و نمک سنگ را باب آس کرده و بحق تر ساخته نیز اندازند و پسند چون بخت شود نگاه دارند و در بعض مذکور را مقدار کمی بنوشانند
نخوردان این جمله انواع کرم های شکم دفع گردند و این روغن را پسندی برنگ کهرت نامند نوع دیگر پیل دراز و پیل و نمک سنگ و زیره سیاه
و چاب و چتر و تالیست و رنگ کیسه برنگی بست و چهار درم و نمک سیاه شصت درم و پیل گرد و زیره سفید و سندجی هر یکی دو اوزه درم و از آن زمان
چهل هشت درم و املیت بست و چهار درم حله اباریک آس کرده جامه بین کنند و مقداری باب کرم با شراب خوردان دهند از این گریب زیاد شود
و زحمت بواسیر و سنگرخی و گوله و علت های شکم و بکنند و کرم دفع شوند و بخت زیادتی گریب بهتر از این دارویی نیست و این را پیما و چون
نامند نوع دیگر جوش موخه ناگربار موساکنی و دیو در واره پوستی سهجته بستانند و در آن مقداری برنگ و پیل دراز آس کرده اندازند و بنوشانند
از این کرم هائیکه از راه دهن و مقعد بیرون آیند و بسیار روز بار بار باشند بروی دفع شوند نوع دیگر تر چله و پنج و دان و تن و نسوت و کیسه برنگه را
برابر گرفته و باب آس کرده در روغن ستور اندازند و چهار چند از روغن بول ماده گاواندازند چون بخت شود نگاه دارند و وقت حاجت مقدار سه
خورون دهند که مافات دفع شوند و این روغن اتر چله و کهرت نامند نوع دیگر یک خام شسته بست و چهار درم و دهن کشته بست و چهار درم و پنج چله برنگه
دارویی شوش درم و گلولی و دوازده درم و کچ و چاب و سندجی و پیل دراز و چیه و سیاه دانه و برنگ هر یک شش درم حله اباریک آس کرده بجا میخته
ببازند بعد یک پرخته تر چله دیگر نیم دون آب انداخته بخوشانند چون یک پرخته باند بستانند و درین جوش نیم پرخته شکر انداخته بجلاب کنند و در واره
مذکور که آس کرده داشته شده است در جلاب اندازند و برای خوشبو و تریج و دانه لایچی و ناکیسر مقداری نیز اندازند و سه درم را غلظت بدهند و برنگه
گری و آس و گوله و انواع علت های شکم و یرقان و پیتر و گ و بواسیر و بکن روت و زهر دفع شوند و آب نی افزای و برای چشم دفع رسانند و آن کرم
طعام جرب بخورند و در کربا و باد کشودارند این علاج ایشان را مفید است و این را تانیس تیاک نامند اکنون چند بر باری دفع زحمت کرم از طب کسین
خرم گفته می آیند سیاب و قند و اندر و داجم و و نسل و تخم پله هر سه را برابر گرفته و در کحل انداخته یا شیره بنال یک و زنجی کنند و مقدار یک درم روزی نه خورند
فرمانند و بالای آن در جوش موساکنی شکر سفید انداخته بنوشانند از این جمله که مافات دفعند و این را کرم کتک رس گویند نوع دیگر سیاب
صاف کرده یک درم و گند صاف کرده دو درم و داجم و نسته درم و برنگ چهار درم تخم کاین بی درم و تخم پله شش درم حله اباریک آس کرده بدارند
و یک درم روزی نه باشد خوردن و دهن و بالای این جوش موخه بنوشانند از این کرم مافات دفع شوند و این رس را کیت مر در رس گویند علاج کرم های
برونی که در چرم می افتند یعنی پیش سیاب یا شیره برگ در صاف کرده حق کنند بعد بر سر و تن باند جمله پیش دفع شوند و اگر سیاب یا شیره برگ باندول

علاج از طبعی سبب

علاج کرمهای روده و بیماریهای مزمنی که
علاج از طب بریناگرند

سرمه علامه گفته و اگر خون نهم بچندین بار باید که بحق داروهای مذکوره بر روی بپزند و فی الحال خون از روانی باز میان نوع دیگر نماید اما شش بخور
ازین رکتیت دفع گردد و طعام نهم شود و اگر سنگی افزاید و سرفه و اتیسار نیز دفع گردد نوع دیگر اتیل و سنج اکل و تیره و گل نیلوفر قمری و سنج کیده و منشی
و پد مانکه و بر روه و برگ بر که نوره سته باشند و انگور و خرما و میانه نیشکر که هر دو طرف نیشکر گذاشته آنرا سته باشد هر سه را مساوی گرفته و جو کو
کرده بچوشانند و جوش مذکور بگزیند و یک شب در افتک بدارند چون روز شود باشند و شکر بچوشانند رحمت مذکور که با پرمیو باشد فی الحال اکل گردد
نوع دیگر دانه الیچی را با یک اس کنند و دو حصه شکر در آن اندازند و بخوراند ازین بوی بد که بخوبی آهین از دم مریض رکتیت باید فی الحال زائل گردد
نوع دیگر گل سنبیل و گل کعبه و گل کچال و گل بزرگ هر سه را برابر گرفته و با یک اس کرده باشند و شکر انداخته بخوراند رکتیت دفع گردد و اگر شیریه بانسه بحق
بلیله یا پیل و راز را هفت تسقیه بدین واس کرده باشند بخوراند همین فائده دهد و اگر رکتیت از راه مری خون سائل گردد باید که آله را در روغن ماده گاو
بریان کنند و با یک اس کرده بالای تارک مریض مذکور نهند صحت یابد و روانی خون مذکور باز ماند و اگر شیریه گل انار را با شیریه گاه و دو ب سفید صفا و
و بلیله که ازین چهار چیز شیریه گرفته باشند و بدان ناس و هیز رحمت مذکور که از غلبه سته فاطه حادث گشته باشد فی الحال اکل شود و اگر درین مرض خون
از مقعد جاری بود عایاجیه در فصل بسیار برای رکتیت گفته شده است استعمال کنند و اگر خون از قصب برون آید عایاجی که برای دفع پرمیو که از غلبه شیریه
گفته شده است بکار برند نوع دیگر پنچول تن شیر گاو چوشانده و جوش مذکور را سه و کرده بپزند رکتیت زائل گردد نوع دیگر خار خشک و ستر اول
و کهار هر سه را برابر گرفته و در شیر چوشانده بچوشانند صحت شود و خونیکه بلور و روان بود ازین دارو فی الحال دفع گردد نوع دیگر صندل و قهوه و بود
و اسیر و تیره و گل نیلوفر قمری و تالیس تیر و بل مویحه شکو و بالا و پا شعی و کرا و اتیل و سند می و گل و معانی و اتیسار رسوت و مغز تخم نخل و جویون و مویرس
و بل مجبیه و دانه الیچی خرد و پوست انار هر سه است و چهار دارو را برابر گرفته و اس کرده بدارند و مقابری روزینه و غساله بر سر انداخته و مقداری شمر
یا کرده بخوراند ازین جمله رکتیت و بواسیر و تب و بیوشی و مستی که مثل مستی بسیاری میباشد و تشنگی و اتیسار و مری و خون استحا حله جله دفع گردند و حله که
افتادن خواهد بایستد ازین راه بندی چند تا در چورن گویند نوع دیگر یک حصه روغن ماده گاو که تازه بود و دو حصه شیریه ستر اول باندازند
و بقدر شیریه مذکور شیریه ماده گاو نیز اندازند و جو کو و کعبه و صندل و صاسید و کاکولی و کعبه کاکولی و انگور و ملشی و منکونی و ماشونی و بلانی کنند و
رکتیت سته را مساوی گرفته و بحق تر ساخته نیز باندازند و بپزند چون نچته شود و سر دهند و بحق را بحق مذکور شد شکر اندازند و بچایم بنجته بدارند
در روزینه مقداری مریض اخور و دهن ازین رکتیت و باد و خون و نقصان مری دفع شود و این روغن اباجیرن دانند و این نیز سوزش مریض تب و
نخه و در دفع و سوزاک بول که از شستی تخمه باشد فی الحال دفع گرداند چنانکه با آب و پر گند و کن و دیگر قوت و اگر سنگی و خوبی رنگ نرمی بشیر و خوبی رنگ بید
افزاید و این روغن اصم است اولی که در تانسان نوع دیگر بانسه ابانج و بار و گل و برگ جو کو ب کرده بچوشانند و چهار حصه جوش مذکور و یک حصه
روغن ماده گاو باندازند و گلهای بانسه بحق تر ساخته نیز باندازند و بپزند چون نچته شود بدارند و مقداری شمر و دوی انداخته بچوشانند ازین نیز
رکتیت دفع شود و این روغن ابانسا و کهرت گویند نوع دیگر روغن ماده گاو را بجوش بانسه که آنرا بنط سابق گرفته باشند و بشیر و بویحه و بویحه تر از آن
چرا تیه و کرا و مویحه و ملشی و صندل و بالا و کلید و کرسیر و اسیر و پد مانکه و تر ایمان و اتیل و مری و برگ نوره سته از آن جای که هر سه را مساوی گرفته
و با یک اس کرده باشد بپزند چون نچته شود مقداری باشند و شکر و روزینه بخوراند ازین علت مذکور اگر چه دیرینه و بزرگ باشد دفع شود و سرفه که از تلخه
شده باشد و بلیک علت های دیگر که از بلغم و رکتیت باشد نیز زائل گردد و از حلق صاف شود و گوشت نیز رود و این روغن اصم ابانسا و کهرت بان
نوع دیگر پنچ اسگند و صندل و خشک پنجاه پل ستر اول و بار یک و سرون و پیرا و گلوئی و برگ نوره سته از درخت لزان و تخم نیلوفر قمری و کدو
و بار کهار و اسن هر یکی ده پل بگزیند و جمله را جو کو ب کرده در چهار دون آب انداخته بچوشانند چون یک دون باند بچایم بنجته و صاف کرده بپزند و در
یک سخته روغن ماده گاو باندازند و انگور و پد مانکه و مویحه و پیل و راز و رکتیت و بویحه و ناک کدو تخم و پنجه و نیلوفر قمری که بود میشود و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو

بامیه خارج از طاقت بود چنانچه کشیدن گمان زور تر و کجاست عبارتست از خوردن طعام گاهی زیاده و گاهی کم از مقدار خوردنی وقت و غیر وقت
و طریق حدوث رحمت مذکور یعنی چهار چیز منطبق بر آنست که اول یکی از بیکی ده و ساسین یکجا سن هر سه نایاب فاسد میگردد و خصوصاً کف غلبه
آن از دیگر اخلاط زیاد شود و از ان منافذ خلاصه طعام مسرود میشود ندیس خلاصه طعام در تمام اندام سرایت نکند و از عدم سرایت خلاصه مذکور خون
نقصان یابد و از نقصان خون گوشتها و از نقصان گوشت چربی و از نقصان چربی استخوان و از نقصان استخوان مغز استخوان و از نقصان مغز استخوان منی
از نقصان منی اوج نقصان میپذیرد و رحمت مذکور پیاپیگردد و یا آنکه از کثرت جماع منی نقصان شود و از نقصان منی مغز استخوان و از نقصان مغز استخوان
چربی و از نقصان چربی گوشت و از نقصان گوشت خون رس کم میگردد و رحمت مذکور پیاپیگردد و علامت این مرض که پیش از رخوت پیدا میشود
آنست که دم پیدا آید و اندام درد کن بدکفت از دهن برون افتد و کام خشک گردد و وقتی آید و نقصان پذیرد و تنگی بسیاری خوردن و نمائندیش
سرفه و تند رفتن پیدا شود و چشمها سفید شوند و غیبت خوردن گوشت بسیار شود و غیبت زمان شهور شود اگر چه مریض مذکور را منی نقصان
شده است و مریض مذکور در خواب بر فراغ و اگر کسی بوزنه و طاقوس شاهین طولی خود را سوار بیند و آب حوضها و جوهرها خشک در خفا شکل را سوزان و بشکنند
در خواب بتنبه و علامت این مرض که با از رخوت پیدا آید آنست که در پهلو و کتف درد بسیار رخیزد و در کتف دست و کتف پای سوزش مثل آتش پیدا آید و
نوعی از تب که بمندی آنرا سیر لیک چرخ گویند حادث گردد و اگر درین رحمت غلبه باز زیاده بود علامتش آنست که آواز خلق تباہ شود و در دهان کوفت
بسیار شود و درین هر دو عضو نقصان پیدا آید و اگر غلبه تلخه زیاده بود تب ناپاک بسیار شود و اسهال بود و خوی یا خون افتد و اگر غلبه بلغم افزون باشد
سرگران شود و آرزو بر طعام نباشد و سرفه پیدا آید و گوافتد و اگر در مریض مذکور هیز زیاده چیزی که علامات غلبه هر سه ظاهر باشند یا از جمله آن سرفه
و تپسا و در پهلو و تبابی آواز خلق و ناآزروی طعام و تب که آنش اندوبند یا از جمله آن تب و سرفه و افتادن خوی مخلوط بخون که این سه علامت باشند قوت
و فریبی مریض سخت کم افتاده باشد مرض مذکور لا و او بود و اگر با وجود این علامات قوت و فریبی مریض سخت نقصان پذیرفته باشد بدو ابگر دو هر مرضیکه
بسیار خورد و روز بروز لاغر شود و کمکش جاری باشد خصیتین او آماس گیرند از این لا و او شمرند و هر مرضیکه شمش سپید شود و آرزو بر طعام نکنند و
آورده ساس که نوعی از رحمت و سهبت او را پیدا آید و منی بسیار کند ولی به شوائبی آنرا نیز لا و او دانند و علاج برای مریض مذکور باید کرد که جوهر نفس
که سنگشین بجای باشد و فریب بود و رگفته لطیف باشد و رحمت مذکور از بسیار جماع کردن از بسیاری اندوه و از پیرومانه شکنجند و در گردن از سبب بسیار
راه راندن از غلبه ضعف جراثیم و تخمگی و ترقیق درون سینۀ میشد و علامات هر یکی از این انواع مذکور گفته می آید بدانکه اگر از کثرت جماع این رحمت
حادث شود و نشانیهای نقصان منی که بالا گفته شده است پیدا آیند و از نقصان منی دیگر معاتما نیز متبرتب گردند و اندام مریض مذکور زرد و خشک گردد
و اگر از اندوه بود و جوهر دست گردید و غلبه تحریر باشد دوم بسیار آید و جز نشانیهای نقصان منی دیگر هم علامات راجع که از کثرت جماع حادث میگردد پیدا آید
و اگر از سبب پیروی حادث شود مریض مذکور لاغر گردد و حرکت و کار کردن نتواند و بلرزد و آرزو بر طعام نکند و آواز خلقش مانند آواز یکله نکاسه
شکسته آید و بلغم در حلقش حبسیده باشد و بلغم مذکور اکثر اوقات مرآت انداختن خواهد بود بی چیزی بیرون نیفتد و اندام گران باشد و هیچ چیز خوش نیاید و آنکه چون
دینی روان شود و اندام خشک گردد و عقل و زور و حواس خمس نقصان شوند و اگر رحمت مذکور از بسیار راندن راه حادث شود و ترنج خشک و حسنا گرد
و پوست اندام ورشت روشن گردد و کر شود و دهن و سپر و گل و خشک شوند و اگر از زور کردن و کار قوت رحمت مذکور پیدا آید اکثر نشانیهای همین نشانیها
راجع و که از بسیار راه راندن شود باشد و جمله علامات آور وجهت جز ترقیق در سینۀ تیر باشد و اگر از جراحت پاخیلی خون بسیار رود و مریض مذکور را در یک
یا دو طعام آنیک خورد و راجع که مذکور که او را پیدا آید لا و او باشد و اگر سبب ترقیق درون سینۀ از عملی چنانچه کشیدن گمان زور و رحمت و بد شدن بزرگان
و گشتی گرفتن باز و آرزو از خود و از بدن افتادن و گرفتن ستور چون ستور در حالت دوندگی باشد و سخت آواز بلند کردن بسیار و رفتن و بسیار
شنا کردن بسیار ریاضت و ورزش کردن بسیار جماع کردن خوردن طعام خشک اندک مانده این کارها کردن رحمت راجع و که آنرا در جمعیت گویند

پیدا آیند و علامات او آنست که سینه چنان درد کند گویا که شکافته و سوخته میشود و در پهلو درد خیزد و وجود خشک گردد و باز زردستی و زرد خوبی رنگ تن
 گرسنگی روز بروز کم گردد و تب پیدا شود و اندام در کون و فرحت و خوشی نماید و کف سیاه دام و زرد دام بابوی زشت گاهی غلیظ و با گره و با پی تنگ
 با خون از دهن کرات مرآت برون افتد و اسهال شود و این علامات پیش از خروج و در وقت و مرض مذکور با غلیظ باشد و بعد از خروج و در وقت و مرض مذکور با غلیظ باشد و اگر درین مرض
 در سینه درد خیزد و خون قی شود و سرفه حدوث نماید و مریض را غرر گردد و بول با خون آمیخته کن و در پشت و پهلو درد باشد و لیکن جمله نشانیهای مذکوره
 با غلیظ نباشد و مریض را زردی گرسنگی باشد و رحمت مذکور حدیث العمد بود و شایان داری باشد لغایت الله تعالی زائل گردد و اگر علامات مذکوره با غلیظ
 جمله بعکس باشد پس مرض مذکور را پذیر نباشد و او در کف حفظ خدای تعالی حواله بکند و او را از مرگ او بخت کند که غم آخرت بخورد و اگر راجه و گویا
 اگر چه طبیب حاذق و احوال علاج کند مریض مذکور از پنجاه روز زاده نترسیم و دوم در علاج مرض مذکور بدانکه اگر در مریض بر دست خود باشد و گرسنگی
 نیک بود و فربه نباشد و قوی و تن آرد بود باید که یار و یاری جنگلی سال بر نکارد و کن روغن بزبدیش بزند و مریض مذکور را بخوراند تا اندامش معده اش
 چرب گردد و بعد به علاج نرم قی و اسهال بکند تا مناس نیز بدهند و غذای مریض مذکور از جو و گندم و برنج سال شور بای گوشت بسازند و اگر گرسنگی
 مریض از زاده بود و حتماً یک لب بیا جر و گرسنگی آید حادث نشد باشد غذائی دهن که فربه گرداند و مریض این را زائل کند باشد چنانکه گوشت زراغ
 و بوم و اسود و گربه و خراطین و مار و شیر و سوسمار و شاهین و موش و اگر گرسنگی دیگر حیوانات که گوشت خوار اند یا خرنده باشد لیکن گوشت جانوران مذکوره را
 با روغن سرشت و تنک سنگ و دیگر حواجج به طریق که خوب بچخته شود بپزند و بخوراند و نیز باید که مریض مذکور را بنوعی این گوشت بخوراند که درین معنی آگاه
 نباشد بلکه مثلاً اگر گوشت زراغ بپزند بگویند که گوشت و سبزه است و اگر گوشت مار بپزند بگویند که گوشت مای بام است همچنین انفراد گوشت
 حیوانات دیگر بکنند تا مریض را اگر بهت بخاطر نیاید و شراب ارش ساخته بوشان بحت یا بد نوع دیگر جو در شیر زرد جوش گلوی و آگ که هر دو را برابر گرفته
 باشد جو شاییده کیشب بدارند و بعد خشک کرده و سائیده از آن جو آرد سازند پس از آن آرد و طعام ساخته بخوراند و اگر مریض مذکور را غرر و باید
 در آشام برنج روغن بزبدیش اندازند و بنوشانند نوع دیگر است معی و فلفلین چاب و برنگ هر سه را متساوی است و یار یک کس کرده باشد
 و روغن ستور بخوردن دهند نوع دیگر جو یا گوشت خوار اند گوشت اینها را بچوشانند و بچوش مذکور روغن بزبدیش چون بچخته شود با شکر و عسل
 بخوراند نوع دیگر انگور و شکر و پیل در از هر سه را برابر گرفته و آس کرده باشد و روغن کنجد آمیخته بلیسانند نوع دیگر پوست بچسبند و بچسبند سیاه
 و ماش هر سه را متساوی گرفته و باریک آس کرده از آن نان بپزند باشد و روغن بزبور زن دهند مریض مذکور صحت یابد و فربه گردد نوع دیگر در شیر
 بچ اسکنده را انداخته و بر نمطیکه شیر را با دار و جو شاییده و فصل تب گفته شده جو شاییده بنوشانند و یا از شیر مذکور روغن بکشند و از آن با شکر آمیخته
 بوقت فجر بنوشانند و بالای آن شیر باشد که آمیخته بنوشانند نوع دیگر پوست بچسبند و بچسبند و جو که صغیر نوع سبب هر سه را متساوی گرفته و آس کرده
 و از آن آبته ساخته بر تمام وجود مریض مذکور بمالند نوع دیگر بالنسبه با بچ و بزرگ و شلخ گرفته و جو کوب کرده بچوشانند و جو مذکور با روغن بپزند و
 گلهای بالنسبه این باب آس کرده و بچسبند و بنوشانند و با شکر نرم بپزند و روغن حریف بماند از آن با شکر خوردن دهن و لیکن مریض مذکور را باید
 که از ضرات پرهیز کند و ازین رحمت راجه و گرسنگی و سرفه و پند روگ نیز دفع گردد نوع دیگر در برون کسج و بلادر و بل و سبب و سبب و جو
 و گلهای کنار و بجانگی و پاز معی و قهوه و سونف هر سه را متساوی گرفته و جو کوب کرده و جو شاییده بچوش بکیند و در روغن ماده گاو که چهارم حصه
 آن باشد بپزند و بعد به بلید و چاب و قهوه و در نو دار و نمک سنگ هر سه را متساوی گرفته و آب آس کرده و بچسبند و بنوشانند و بنوشانند و بنوشانند
 مقداری روزی نه خوردن دهن ازین نیز مرض راجه و گرسنگی و پند روگ دفع گردد نوع دیگر سیر یا در شیر انداخته بچوشانند و بنوشانند و بنوشانند و بنوشانند
 اندک بخوراند و بیشتر بر روزی اندر یک سیاه از آن نوع دیگر اگر پیل و از زویانچ گاشکری در شیر انداخته و جو شاییده بپزند و بنوشانند
 بخوراند فایده سیر مذکور حاصل نماید نوع دیگر سلاجیت صاف کرده مریض مذکور را بخوراند صحت یابد اکنون باید دار و برسد

در علاج مرض مذکور

رحمت مذکور از طب بکسین نوشته گفته می آید بدانکه اگر مرض مذکور برزور باشد و غلبه اخلاط فاسد در او بسیار بود و اول آنرا بخ تدریج فاعده کنونی قی اسهال
و حقه و ناس نوشانیدن دارد و چون ازین تأثیر یاد در وقت مریض مذکور صاف شود و بعد اسهال از وی بگذرد اگر مریض مذکور را غلبه باشد این تدبیر را
نباید کرد و اگر باک گردد و بر راجع بدین تدبیر یا منی کمی افتد و قوت کمی بسبب منی است چون منی کم شود مریض که اسهال و سختی قوت گردد و حیات کم شود
بقوت است و کمی از آنکه در دفع دیگر پیل دراز و جو و گاهی و سببی را نار و آله هر سه را مساوی که جمله بقیه باشد و گوشت بز و حقه جمله کباب اگر در وقت
آب انداخته بچشانند و چون کچمه باند صاف کرد و جوش مذکور بگیرد و در آن روغن گاو انداخته بنزد چون بخت شود روزی مقدار بخوراند ازین رحمت
راجع و کشتن نوع پنیس فک گردد و این جوش را بپزدی که رنگ جو کچمه گین نوع دیگر گوشت بوزنه خشک ساخته و آس کرده در شیر بپزند و در
روزی نه نوشانند ازین رحمت مذکور اگر چه قوی باشد فی الحال برود و جرب است و اگر بهر بگونه گوشت آمو و یا گوشت بز را با شیر بخورد و دهن
نیز صحت یابد نوع دیگر و ممول و بریار و اسن و بکیر و ل و دیو دارد و سببی هر سه را مساوی گرفته و جو کوب کرده بچشانند و بعد جوش ابجا نیمه مریض را
نوشانند ازین رحمت مذکور که بادیه و سرفه و در پهل و در سرباشد دفع گردد نوع دیگر پوست ارعن و پوست خج کشکری و تخم کونجه این هر سه را
مساوی گرفته و آس کرده در شیر داده گاو بنزد و در آن روغن نر و شمد و شکر انداخته نوشانند نوع دیگر سرن و کد حیر و سید اخی و بالنه جوک و
رکبک خشک بچون و ستر اول بلای کن و منسپی و کسائی خرد و کسائی بزرگ و بند عاسنیگ و سکنونی و بار شولی و کونجه و بریار و سید ابر و بر گرفته و
جوشانده یا آب آس کرده بخوراند مریض مذکور نیکو شود و اگر بدین ادویه روغن نیمه بخوراند صحت شود نوع دیگر و ممول پیل و راز و کشنی و سببی و
تج هر سه را بکیر گرفته بچشانند و درین جوش تخم خج و سبج و دانه الایچی خرد و ناک انداخته نوشانند نوع دیگر مریض ابگویند که گوشت و شیر و روغن بز را با سببی
بخورد و گو سپندان را بچاند و سکن گو سپندان نیمه رحمت مذکور دفع شود نوع دیگر شش و دم لک آب انبویه آس کرده روزی نه نوشانند ازین نقصان خن
دفع شود نوع دیگر جنونی و در و بجهی و اسکنه و خار بار گون واری و لاهی و بریار و بلای کن شش و سبج کتان باشد و نیم هر سه را مساوی گرفته
آس کنند و با آن و حقه از تخم سیرند و روزی نه باشد و جرات آینه لطریق آینه بر اندام مریض بمالند ازین مریض مذکور قوی و فری گردد و این علاج را بهندی جنونی و
او برین نامند نوع دیگر کشکری که چند و سبج و چند پیل دراز و سبج و دانه الایچی خرد و چهار چند و تخم خج چند بگیرند و بار یک آس کرده باشند و روغن بادیه گاو
بلیسانت ازین دانه سرفه و تپ و در پهل و نقصان کشکری و ناز و روی طعام و سوزش دست و پای و روانی خون که از دهن باشت دفع شود و او را که در از
زبان رفته باشد نیز ازین باز آید و این چون راست پیل و چورن گویند نوع دیگر تالپستری و قلع فل گردد و چند و سببی و سبج پیل دراز چا چند
و سبج و چند و سبج و سبج از سببی تالپستری شش چند از پیل دراز کشکری بستاند و جماع آس کرده و آینه بداند و مقداری روزی نه خوردن
ازین دانه سرفه و ناز و روی طعام و در قریل پند و گوی و سبج و تپ و روانی شکم و در بند با و شکم جلد دفع شوند و کشکری افزاید اگر از
شکر خج بکشد و در آن بمق دار و های مذکوره انداخته غلبه نماید تا حق سابق بکشد باشد و این چون را بهندی تالی ساد چورن گویند نوع دیگر
تالپستری و حقه و سبج و قلع فل و دانه انار و ترکیب هر یکی یکان پل و اجمود و کخیل و جوانی و ابلبیت و پیل و برنگ ناک کیده و جاب و سبج کشنی و زیره
و تخم و سبج و دانه الایچی خرد و سبج و سبج پل بستاند و آس کرده باشد کشکری که دو چند و بار باشد آینه بداند و مقداری روزی نه خوردن و
ازین پنیس و ق و علت و ل و آینه کشکری که قوی از رحمت با دست و سوزش بول زردی اندام و لیک و هر ششاد نوع رحمت با دست و سبج پیل نوع رحمت
کچمه و هر سبب نوع علت با دست و هر یازده نوع علت گلو و تپ و در و ناسور و بک و روتای آواز حلق و در و ناز و جلی دفع شود و این چون را بهندی
مها تالی ساد چورن گویند نوع دیگر کافور و جودانه و تخم و سبج و گلول و جوز بویه هر یکی یکچ و قلع فل و دو چند و ناک کیده و سبج پیل دراز چا چند
و پیل دراز تخم و سبج و شش چند بستاند و جماع بار یک آس کرده و مقدار وزن جمله ادویه شکر تری بیامیزند و مقداری روزی نه خوردن و
برای صفحت مللین چون غرق و قوی است و رحمت و ق و سرفه و تبای آواز حلق و دمه و گوی و سبج و ق و علتهای گلو دفع گردد و در این چون را

علاج جنون راجع

نار وانی خون که از دهن باشت مذکور در حال

نار وانی ساد چورن

تومی بوده باشد تدریج دفع شود و زور و گوشت و منی و هفت دعوات روز بروز افزون گردد و اگر سنگی زیاد گردد و این روغن را بنده ای چهار و یک است
گویند نوع دیگر در سمول اجوب کوبیده جو شانه و پخته جوش مذکور و یک پخته جوش گوشت بز و یک پخته شیر ماده گا و این جمله ادویه یک پخته روغن کوبیده
انداخته بعد بریاب آب سائبه محقق تر ساخته نیز اندازند و باقیش نرم بنمایند چون نخته شود نگاه دارند راجرج که از رسیدن خم حادث شده باشد
از خوردن این روغن جلگه و رشود ازین دمه و سرفه نیز دفع شود و این روغن را بنده ای بالا که کعبه کهرت نامند نوع دیگر صندل و یالا و کعبه و کوه
پاشی و حبیبک و دیباک و کعبه و حبیبک و چوب ناز و دیوار و کپور و دانه الیچی خرد و نازک کیده و سرخ و ملیک و انکلی و چمر و کنکابل و برنگ و موخه و زردچوبه و ارطیه
و کلینتر و کلینتر و فلفل و عود و زعفران و تخم و زینکا و نازک هر همه مساوی گرفته و آب آس کرده در روغن کعبه بنزدند چهار چوب از روغن کوبیده جوش
نیز اندازند و شیر و یک نام که برابر روغن مذکور باشد نیز اندازند و بنزدند چون نخته شود بداند و وقت حاجت مقداری بر اندام مریض بالانداختن با هر
دوب و راجرج و جمله انواع دروشم دفع گردد و ازین فواید اندام نیز حاصل آید و عمر دراز شود و نیز آنکه کس این روغن را بر اندام خود مال و خلایق او را
و دست دارند و این روغن را بنده ای چنانکه تیل گویند نوع دیگر در سمول اجوب کوبیده جوش مذکور و یک پخته شیر ماده گا و این چهار چوب روغن مذکور بوده باشد بنزدند
و محقق از ان لمشی نیز انداخته باقیش نرم بنمایند چون نخته شود و بجای نخته استان باز در روغن مذکور دیگر شیر و محقق تر بر مقدار اول بنزدند و بنزدند
نخته استان همچنین محقق تر و شیر مقداری که در اول کثرت انداخته بود بنزدند و در روغن مذکور بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند
مریض مذکور را بنوشانند و بر اندامش نیز طلا کنند و در بنی او چکانند ازین عملها راجرج نیز دفع گردد و این روغن را سبیا و تیل گویند و اگر مریض مذکور
بابتی تا پاک بود و دلش را ناله باشد از الیچیا و تیل که در فصل علاج زحمت بچکان گفته شده است استعمال باید کرد نوع دیگر تخم الی و سولف کعبه پال
و بریاد و سنگی و دما شونی ماکیه فی هر چوبین پل دراز و خشک هر دو کشائی و کارا سینگ و سیم آماد و انگور و جینی و کبکرمول و عود و ملیک و کلینی و
برده و حبیبک و کعبه کپور و موخه و کعبه صبره و سید و همامین و دانه الیچی خرد و بجای بھول و فلفل که بلالی کن و بیج باشد کاکولی و کبکرمولی و کاکینگیا
هر یک مساوی گرفته و جو کوب کرده در چهار چوب آب ناخته بنزدند و باقی بعد از نخته که هر یک بوزن یک نیم درم باشد نیز اندازند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند
مانند که شیر دارد و با سولف آماد و ملیک و کعبه کپور و دانه الیچی خرد و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند
و در کوبه و درش پل روغن کعبه بریان کنند لیکن نرم بریان کنند چنانکه سوخته نگردد پس در جوش داروهای مذکوره بجا به پل شکر سفید انداخته و آب کف
الهامی مذکوره در جلاب اندازند و بنزدند چون غلیظ شود فرو آورده و سرکن پس مقدارش پل شد و چهار پل محقق بنزدند و پل پل را زویک پل
ناگ کیده سرخ و سرخ و دانه الیچی خرد و باز آن نخته و آس کرده نگاه دارند و مریض مذکور را تا راجرج از دست و طعام مقداری بنزدند و این همچون رساین ست پری
و دفع گردانند و ازین دمه و سرفه و لاغری که بسبب رسیدن خم شده باشد دفع گردد و سرفه و خردک را فریکن و آواز خلق که تبا شده باشد نیک شود و
علاقت دال سینه و سینه و زردی رنگ تشنگی و محتمای بول و علت های منی دفع گردد و عقل و حفظ و خوبی رنگ اندام و غرور و وقوت باه افزاید
حواس قوی تیز گردند اگر کسی پیر خانه بر آرد که در ان خانه مدخل باد نباشد و در ان بماند و هیچ اندیشه را بر خود راه ندهد و این دارو بخورد پیری بد
و موی سفید سیاه گردد و از سر جوان شود و این علاج را بنده ای چون بر ساول گویند نوع دیگر کایام لبا شیر ماده گا و آس کنند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند
و بعد هضم شدن دارو بیج نخته از ان مثالی سالی شیر ماده گا و خوردن دهند ازین راجرج که از سبب تر قیدن سینه حادث گردید و آنرا آورده و محبت
گویند دفع شود و اگر مریض را در پهلوی مشانه و غلبه تلخه و نقصان گرسنگی باشد یک خام را با شراب بنوشانند مریض باشد و نیز از جهت دفع زحمت
و رجعت موخه و اقیس و پاشی و کارا هر همه را مساوی گرفته و بار یک آس کرده با شراب بنوشانند مریض بود نوع دیگر سمول رسیان شیر ماده گا و بنزدند
بنوشانند بعد از ان سمول از شیر ماده گا و بنزدند و سولف از ان کشیده و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند و بنزدند
بلیست ازین آواز خلق نیک شود و راجرج دمه و سرفه و در پهلوی و در سرفه و در سولف دفع گردد و این علاج را دسمول سرت کعبه کهرت گویند نوع دیگر

پیل در راز و پیلول چاب چهره و سندی و جو که هر سه به استسای گرفته و آب آس کرده در روغن ماده گاو که چهار چندان باشد بن ازند و شیر گاو که چنانچه
از روغن کوبیده باشد نیز بن ازند و آب آس نرم بنزد چون سر شود در آن شمشیر اندازند و بخوراند ازین و از حلق نیک شود و در روغن نیز فروغ کرده و این روغن را
که هر تک کهرت نامند نوع دیگر ملشی و بریار و گوی و پیل و خرد جمل در و حاصل در دیگر می کنند و در چهار چندان انداخته بچشانت تا آنکه بچشکان
آنگاه بجا می خورند و جوش مذکور بستانند و جوش مذکور در روغن ماده گاو که یک ادعا باشد باز ازند و شیر ماده گاو که چهار چندان روغن ماده گاو باشد و شیر
آند و شیر بلانی کند و شیر و شکر که هر یکی بمقدار روغن مذکور باشد نیز باز ازند و بچشکان چنان ساخته نیز باز ازند و بنزد چون بچش شود مقداری
رو زینه خوردن و بنزد این را جوگ یا جمیع علتها نیک با توجه آن انداخته گردند و این روغن را یا اس کهرت گویند نوع دیگر خسک و جو انسی و منگونی
و ماشونی و موسانی و بچشکان و یا کعبی و یا اس کهرت یک یگان بل گرفته و درده چنان آب انداخته بچشانت چون بچشکان بماند بکشد و در یک چهره روغن گاو
باز ازند و روغن مذکور شیر نیز باز ازند و کچور و کچور و پیل در راز و ترایمان و بسم آند و چنانچه و کشتی و اندازد و کلبه سیریک یگان درم باب
آس کرده نیز باز ازند چون بچش شود مقداری رو زینه خوردن و بنزد این تپه تپا که دوران سر و راجوگ و در پیل و سر و در کتف تشنگی و قی و اتیسار هر سه
و قی و در و این روغن را که کهرت نامند نوع دیگر یک چهره شیر و آند و بستان و چهار درم بچش پیل راز و بستان و چهار درم روغن ماده گاو و در و
درم شکر جمل را یکجا کرده با آتش نرم بنزد چون سر شود در آن نو و شش درم شمشیر انداخته نگاه دارند و مقداری رو زینه بلیسانند ازین نیز راجوگ و سر خور
و رکتیت و تب و در و پیل و در و دل دفع شود و این را ناز و اول گویند نوع دیگر بریار و اس گنده و کعبه و ستر و دل که جمیع هر سه به استسای گرفته و در
باشیر ماده گاو و بنوشانت ازین رحمت مذکور دفع شود نوع دیگر و آن الاچی خرد و تیرج و تچ و انگور و پیل در از هر یکی ششکان درم و شکر تری بلشی و خربا
هر یکی دو ازده گان درم و جمل ابار یک آس کرده و باشد آخته یگان یگان درم را غلوها بماند و یکی رو زینه خوردن و بنزد این رحمت مذکور و در و در
و تب که کتیت و قی و بیهوشی و قی که بچش سبزی خوردن و بیاض و دوران سر و دانی خون که از دهن باشد تشنگی و در و پیل و ناز و آرزوی طعام و
پیه و ماندگی و در و ناز و دفع گردند و خوشی و آرام حاصل آید و آب منی افزاید و این علاج را لیل و لکلی گویند نوع دیگر و روغن ماده گاو و جوش ملشی و گلشکری
باز ازند و در و پیل در راز و چهره هر سه به استسای گرفته و آب آس کرده نیز باز ازند و بنزد چون بچش شود مقداری رو زینه بخوراند نوع دیگر روغن را
بچش بریار و گلشکری و ازین بچش تر از آن ملشی بنزد چون بچش شود مقداری رو زینه بخوراند ازین علت سینه و در بچش و رکتیت و باد دفع آید
و این روغن ابندی بالا کهرت نامند نوع دیگر در آن ای سر و گلشکری را بوقت سده نگامیک ماه در کعبه نکهت باشد کندیده بپارند و در خانه بدارند
که در آن مدخل زمان نباشد در روز اول مقدار سه درم گرفته و آس کرده باشیر ماده گاو و بنوشانت و مقدار سه درم هر روز زیاده گفت تا بهفت روز چون
بهفت روز مقدار بستان و چهار درم باشد بعد از ده نکتند و بنزد این بستان و چهار درم رو زینه بخوراند و پیل و راز و کعبه و ستر و دل و تپه تپا و ششکان و جوش شیرینی
و دیگر بخوراند و نیز ملشی مذکور را باید که از جمیع پر بنیک بلکه در خانه بماند که اصلا در آنجا مدخل زمان نباشد و اکثر طبیبان حاذق این علاج را ساین گویند
و ازین دار و رحمت پیری نیز دفع گردد و شکر اندام دفع شود و عمر دراز گردد و زهری حاصل آید و اگر چه در رحمت راجوگ و توالع آن که سخت زشت اند اگر چه
آمده باشند جللی دفع شوند و این علاج را ناکسلا بیده گویند نوع دیگر خسک اس گنده هر دو را استسای گرفته و شیر بن ازند و بستان و کچور و بنزد
ازین رحمت مذکور و تب زائل گردد نوع دیگر پیل در راز و کاسنی که هر دو بیا نچ و برگ و شلخ و بار و بار کشتی و پاکهان بید و پادل و دیو در خشک بید
هر یکی شانزده درم و پنج کاسنی یک ادعا کچ و دانتق و پنج چهره هر یکی بستان و پنج بل بستان و جمل ابرو کوب کرده در آبیکه چهار چندان باشد بچشانت
چون نمی آن بماند بجا می خورند بستان بعد در آوند چرب که آنرا بر روغن و شمشیر ملا کرده باشد جوش مذکور باز ازند و در و بستان بل شکر و در بستان بل آده این
و در بک پیل در راز و در و انگور و ابابا که در تخم باد رنگ سونف و نم و چینی هر یک یگان بل و سار چوب که کعبه آنرا باریک آس کرده پزیده باشد و جمل
دیو در و چهار بل یک چهره و شمشیر و آوند مذکور نیز باز ازند و در هر کوزه زیر کاهکت بدارند بعد از پانزدهم روز بپزند و در کسلی ملشی بیده و در

در

بسیار کند ازین چیزها گرسنگی کم گردد و بادها ساکن شده و دیگر اختلاط را فاسد گردانیده این نوع سرفه را باید از علاج این نوع نوبات و اگر مریض این
نوع سخت لاغر بود و لااویا باشد و اگر سخت لاغر نبود و با گرسنگی و زور و قوت و توانائی بود و رحمت مذکور حدیث احمد بود و یا سخت غلبه باشد و هر چهار پایه
طبیعی که ذکر آن بالا رفته است میبایست با هم انداخته و در علاج نیکو شود و صحت یابد و اگر مریض مذکور را توانائی و گرسنگی میانگی باشد و مرض نه بسیار
حدیث احمد و نه بسیار ویرینه بود پس برین حال مریض مذکور تا که دارو بخورد نیکو باشد و چون ترک دارو کند مرض عود کند و سرفه که از ترقی بن سینه عاود گردد
اگر حدیث احمد بود و با غلبه باشد و مریض با قوت و گرسنگی بود و هر چهار پایه طبیعی موجود باشند نیز مریض مذکور صحت یابد و اگر این چیزها میانگی باشد تا آنکه از خورد
نیکو شود و به ترک دارو مرض عود کند و با آنکه میان پنج انواع سرفه هر یکی که برای سیر عاود گردد و با یکی زائل نگردد و بلکه با و ام که از خورد زائل گردد و ترک دارو عود کند
و باید دانست که برای دفع سرفه دارو شتاب باید کرد و اگر تاخیر کند از آن همه تنقی و پرمیور و اجزای این رطوبتها عاود گردد و باید که در علاج فیض خیر نماند
و الله اعلم قسم دوم در علاج رحمت مذکور بدانکه مری که جوش خشک باشد اگر سبب غلبه باد و از رحمت سرفه باشد و باید که او را و غلبه دفع باد است
بنوشاند و شیر جوش منگ شور برای گوشت جانورانی که بر لب آب یا کرانه آب و در آبی مادامی باشند و غلظت برنج سال مستحق و جنس جوگرم و چون باش
نم گوشت خورده و بن روز جوش بمول برنج چخته و آشام کرده بنوشانند ازین علما آتش گرسنگی افروخته تر گردد و قوی حاصل نشود و سرفه باوی دفع گردد و اگر بخور
جوگرم کرده بنوشانند و جوش مذکور با حقیق پیل در از آنجمله بنوشانند همین فائده رساند و اگر جوش پنج پایه و یا جوش ماهی سنگی روغن ستورین و یا روغن
سند می آس کرده و روی اندازند و بنوشانند همین فائده رساند نوع دیگر کچور و کا کر سنگی و پیل در از و بجا رنگی و موخته و جو انسه هر همه استسوی گرفته و اگر
باقدر روغن کنج یا چخته بلیسان نوع دیگر بجا رنگی و انگور کچور و کا کر سنگی و پیل در از و سند می هر همه استسوی گرفته و با رنگس کرده با قدر روغن
بخور از نوع دیگر سند می کشائی و کا کر سنگی و کچور هر همه استسوی گرفته و با رنگس کرده با شکر و روغن کنج یا چخته بخور از نوع دیگر کچور و کچور
بجا رنگی و روغن ماده گاو بنیز چون مرتب شود با شور بای خروس یا در ج روغن مذکور بنوشانند ازین انواع سرفه باوی فی الحال دفع شود و این بهندی
و سولاد و کشت گویند نوع دیگر چیت تر از آن بجا رنگی و روغن ماده گاو و با آن از نه و چهار چندان روغن مذکور جغات ماده گاو و دو چندان روغن مذکور شیر و کشائی نیز از آن
و بنیز چون مرتب شود مقداری روزی بنوشانند ازین سرفه باوی دفع شود و این روغن کنج یا چخته کاری کهرت نامند نوع دیگر چیت و پیل و سند می
و غلظت بنوشانند و جو اساکچور و پچکر مول و کپیل و کشی قریج و بجا رنگی و گامی و کا کر سنگی و راسن هر یک سه درم با رنگس کرده با رنگس کشائی
با پنج و یک جوگرم کرده و در آن انداخته بنوشانند پس یک ادعک این جوش بستانند و در آن بپزد و یک درم شکر انداخته جلاب کنند چون جلاب شود دارو
مذکوره که چیتی کرده نگاه داشته است در وی اندازند و پیل و پست درم روغن پیل در از و بنوشانند هر یکی بوزن روغن مذکور از آن در مخلوط کرده و سرفه را نین
آنگاه چهل هشت درم شد با آن آنجمله نگاه دارند و مقداری بلیسان ازین سرفه باوی و درم علت سینه و گولر دفع شوند و این را نیز کنج یا چخته کاری اولیه
گویند علاج دفع سرفه تلخه بر انواع است نوع اول کا کونی و کشائی و سید و همای و بانسه سند می هر همه استسوی گرفته و در شیر ماده گاو انداخته بنوشانند
بنوشانند ازین سرفه سبب تلخه حادث شده باشد دفع شود و اگر داروهای مذکوره را در گوشت بز انداخته بنوشانند و مقداری بنوشانند و یا آنکه تلخه
و شال در آن انداخته بنیزند و جوش مذکور بنوشانند همین فائده دهد نوع دیگر هر دو کشائی و سید و همای و بانسه جوش هر چهار چیز بایند و در آن شکر انداخته
بنوشانند سرفه مذکور دفع شود نوع دیگر خرا و پیل در از و انگور و شکر و از کشائی هر همه استسوی گرفته و آس کرده باشد و روغن ماده گاو بلیسان سرفه تلخه دفع
نوع دیگر انگور و گلچکان و خرا و غلظت هر همه استسوی گرفته و آس کرده باشد و روغن گاو بخور از آن سرفه تلخه نیز دفع شود نوع دیگر شیر گاو و شیر
عیش و شیر بز و شیر ماده گاو و شیر ماده هر همه برابر گرفته و مقداری ازین شیر و روغن ماده گاو انداخته با کش نرم بنیز چون یک جوش خورده باشد آنگاه چیت
از آن آله مقار چهارم حصه آن باشد نیز از آن در و بنیز چون چخته شود نگاه دارند و مقداری روزی بنوشانند و در آن سرفه تلخه دفع گردد و این روغن
که چیت سرفه کهرت نامند نوع دیگر رنگ نرسته از آن در خان شیر و بگیرند و در آب انداخته بنوشانند و جوش مذکور را در روغن ماده گاو که چهار حصه

قسم دوم در مقام حج و عمرت مذکور

علاج دماغ سرخس

[illegible]

علاج جھت دفع سرفه بلغمی

علاج بکبت دفع سرفه که از ترتیب آن در ورن کینین حاصل شده باشد بد علاج دفع سرفه با ورن

شیرین دارند و افزاینده قوت اند چنانکه چوئی کون و عن نریده بخورند و در جوش داروهای مذکوره برنج نیمه آشام ساخته و سرفه کرده بنوشانند
نوع دیگر نشکر و سرولی و باجول گل نیلوفر سی و صندل ملطی و پلپل را زردانگو و لک کار کاسنی و ستاول هر یک یک حبه و دینا و فدا را یک از خربزه و کینر
و اس کرده چهار چند جلد دارو با شکر تری یا میزند و نگاه دارند و مقداری روزینه بار و عن و شکر بخورند ازین سرفه که از ترقیدن روع سینه حادث
گشته باشد دفع کرد نوع دیگر چیده و مرمری و سمن چیده و پازمی پلپل دراز و زرد چوب جلد برابر گرفته و با یک اس کرده بار و عن و شکر بلیسان ازین
مرض که صحت یاب نوع دیگر بیشه و نشکر و کلک آن روغن گاو سبز و مقداری روزینه خوردن دهند ازین نیز مرض مذکور صحت یابد نوع دیگر
و شکر و سرولی و حق از آن نیلوفر سی باجول صندل انداخته بخورند و مقداری سرفه کرده مرض مذکور را روزینه بنوشانند ازین سرفه که از ترقیدن
درون سینه حادث گشته باشد دفع شود عملی ح سرفه که از سبب راجع و حادث شده باشد یا از پلپل و زردانگو و لک با نیمه آشام لک کاسنی
همه استساوی گرفته و اس کرده بار و عن و شکر بلیسان و مقداری صحت یابد نوع دیگر بیشه و نشکر و کلک آن روغن گاو سبز و مقداری روزینه بنوشانند ازین
باز ازین و چهار چن که آن شیر مده گاو نیز یا ازین و با شکر نرم بپزند چون نیمه شود مقداری روزینه بنوشانند ازین نیز صحت شود و اگر سنگی پیدا آید و
این روغن اسپیا و کهرت گویند نوع دیگر بیشه و نشکر و کلک آن روغن گاو سبز و مقداری روزینه بنوشانند ازین نیز صحت شود و اگر سنگی پیدا آید و
داروهای کاکولیا و کن جلد یاوشانیده چهار حبه جوش را یک حبه روغن ماده گاو با نازند و بحق ترازان کاکولیا و کن نیز یا ب سخن کرده با نازند و با شکر
نرم بپزند چون نیمه شود نگاه دارند و مقداری روزینه بخورند ازین سرفه که از ترقیدن سینه و راجع و حادث شده باشد دفع کرد و این روغن را بنوی
کل و کهرت نامند نوع دیگر بیشه و نشکر و کلک آن روغن گاو سبز و مقداری روزینه بنوشانند ازین نیز صحت شود و اگر سنگی پیدا آید و
جوش مذکور را در یک حبه روغن گاو با نازند و سمن می و کاشنی و کچور پلپل و زرد چوب و لک کار کاسنی جلد استساوی گرفته و با اس کرده نیز در روغن مذکور
از نازند و با شکر نرم بپزند چون نیمه شود نگاه دارند و جلد کاه و ساجی و سنگ سنگ نیک سیه و سنگ بریا و سنگ ری و نیک سیه اس کرده نیز از نازند و در روغن مذکور
مقداری انداخته و مرض مذکور را بنوشانند ازین سرفه که راجع و حادث شود و این روغن را در و نیمه آشام نوع دیگر در روز یک وقت سنج سگده از
محل نیک مقدار صندل بستاند و جو کوب کند و در یک دن آب انداخته بخورند چون ششم حبه بماند یا نیمه بستاند و در یک سحبه روغن ماده گاو
با نازند و جوش و صندل گوشت بز و چهار چن از روغن مسطور شیر مده گاو نیز یا ازین و بحق ترازان کاکولیا و کن و کچور پلپل و زرد چوب و لک کار کاسنی جلد استساوی گرفته و با اس کرده نیز در روغن مذکور
چوک و دانه الاچی خرد و ملطی و سکنی و ماشونی و چوئی پلپل و زردانگو و لک کار کاسنی جلد استساوی گرفته و با اس کرده نیز در روغن مذکور
سرفه کرده چهار چن پلپل و شکر با آن آمیخته نگاه دارند و مقداری روزینه بخورند دهند ازین صحت و ناقوتی و در شتی رنگ نقصان گوشت لاغری که سبب
سیدن خم شده باشد و زحمات بادی و رنج دل مانند زائل گردد اگر چه در وقت دار و خوردن مرض مذکور ازین چیز پیریز کنند هم نفع تمام بخش این علاج
برای پیران و کودکان بغایت نافع است و اگر این دارو را پیفتاد ساله بخورد از سر جوان گردد و جمیع بسیار کردن تواند و آب منی او نقصان پذیرد و همچنین اگر زنی
مازمت این دارو نماید جوان گردد و پیران زاید و اگر عقیمه خورد باردار گردد و اگر کسی این را تا سه ماه بخورد با صحت عورت جمیع کردن تواند و موشش صفت شود
و روغن مذکور همه موافق و مفید است و این روغن را اسکن جها و کهرت گویند و در و بخت دفع دمه که در سرفه باشد بلیله و سمن می و بجانگی و کاشنی
و سکنی و ماشونی هر سه استساوی گرفته بخورند و در جوش مذکور پلپل دراز ازین و بحق ترازان کاکولیا و کن و کچور پلپل و زرد چوب و لک کار کاسنی جلد استساوی گرفته و با اس کرده نیز در روغن مذکور
بجانگی و سمن می و کاشنی و کچور پلپل و زرد چوب و لک کار کاسنی جلد استساوی گرفته و با اس کرده نیز در روغن مذکور
او رک باشد انداخته بنوشانند صحت یابد نوع دیگر بلیله و سمن می و موشش صفت شود و اگر کسی این را تا سه ماه بخورد با صحت عورت جمیع کردن تواند و موشش صفت شود
بخورند ازین صحت و سرفه زائل گردد و نوع دیگر بلیله و سمن می و موشش صفت شود و اگر کسی این را تا سه ماه بخورد با صحت عورت جمیع کردن تواند و موشش صفت شود
و بلیله را بخورند همین فایده و بلیله و سمن می و موشش صفت شود و اگر کسی این را تا سه ماه بخورد با صحت عورت جمیع کردن تواند و موشش صفت شود

علاج سرفه که از سبب راجع و حادث باشد

علاج سرفه که از سبب راجع و حادث باشد

زائل گردد و سنگی افزاید نوع دیگر سندی شش حصه پیل در پنج حصه پیل کرد چهار حصه و ناک گیسو حصه پنج و دو حصه و دانه الایچی یک حصه بکینر و جله اباریک
 آس کرده بمقدار جله او به شکر تری یا میزند به مقداری روزینه بخوراند ازین سرفه و بواسیر و گور و سنگری و ورم و نازدوی طعام و زخمهای گلو و اعراض فحش گردد
 و این بخون اهنی بکرا چون نامند نوع دیگر پیل کرد سرفه در پنج حصه و ناک گیسو حصه پنج و دو حصه و دانه الایچی یک حصه بکینر و جله اباریک بکینر
 بکینر جله آس کرده و باقی آنخسته غلظت نماید و روزینه خوردن و هند ازین ورم و سرفه که بازور باشد چنانکه در حالت سرفیدن طعام از راه دهن از
 معده بیرون افتد و آنکه هیچ دار و زائل نگردد بدین انواع دار و به شود و آنکه طبیبان و از آنکه ورم و سرفه چنانکه میاید شده باشند نیزه گردد و این اهنی
 و جاده که گویند نوع دیگر پیل کرد یک حصه جو کوب کرده در شش حصه بول بر نانداخته بچوشانند تا آنکه یک حصه بماند بوی به بجا به خسته بستاند باز در یک ناخته بچوشانند
 چون غلیظ شود و سرفه کرده باشد آنخسته بدارند و مقداری روزینه بلیسانند ازین ورم و سرفه برو و این علاج را اهنی اولیه نامند نوع دیگر گشایی با بچ
 و برگ شاخ و بار صیدل بکینر و جو کوب کرده بچوشانند تا آنکه چهار حصه بماند جوش مذکور در یک حصه چتره و روغن ماده گاو اندازند پیل از پیل چتره و پیل
 جو کوب و نمک سنگ سیاه و لاسن سندی و فلفلین هر یک یکان پل گرفته و آب آس کرده نیزه باندازند و نیزه بخون مرتب شود مقداری روزینه بخوراند
 ازین هر پنج نوع سرفه ورم و کلمات زکام زائل گردد و هر کدام این روغن بخورند زخمهای مذکور گردانند و آنچنانکه گوشت شتر نه جانور دیگر آنخسته اندازند این اهنی که کنگ
 کهرت گویند نوع دیگر با نسبه پنج و شاخ و بر مقدار پیل در دو حصه و پوست بلبله چهار پیل اند چهار پیل بکینر و جله اباریک جو کوب کرده در چهار حصه آب ناخته بچوشانند چون
 یک حصه بماند بجا به خسته بستاند و در یک حصه چتره و روغن ماده گاو اندازند و چهارین از روغن مذکور شتر نه جانور دیگر اندازند بجا به سینه در چوب دار بلبله و چوب
 کجی کک کاکولی و کجی کولی و صندل و لاشی و لاکونی و ماشونی و دومی و فلفلین سکنده و سندی کجی کک کاکولی و دانه الایچی خرد و سونف و لاکونی و سونف و لاکونی و سونف
 مساوی گرفته بمقدار چهار حصه از روغن مذکور و آب آس کرده نیزه باندازند و آب آس کرده نیزه بخون مرتب شود مقداری روزینه بخوراند ازین جله زخمهای
 سرفه و لاغری و کلمات و منفع شود و آواز معلق نیک گردد و این روغن اهنی یا لاسن و کهرت نامند نوع دیگر گشایی با بچ و شاخ و برگ با بچ و شاخ
 صیدل بکینر و جو کوب کرده در میان یکدو آب اندازند و بچوشانند چون چهار حصه بماند بجا به خسته بستاند و باز در یکی کرده بچوشانند تا آنکه
 مقدار چتره یک غلیظ شود و در جله اباریک و کجی کک کاکولی و کجی کولی و صندل و لاشی و لاکونی و ماشونی و دومی و فلفلین سکنده و سندی کجی کک کاکولی و دانه الایچی خرد و سونف و لاکونی و سونف
 با آن یا میزند به شکر تری یا میزند به مقداری روزینه بخوراند ازین سرفه و بواسیر و گور و سنگری و ورم و نازدوی طعام و زخمهای گلو و اعراض فحش گردد
 شش حصه پیل در پنج حصه پیل کرد چهار حصه و ناک گیسو حصه پنج و دو حصه و دانه الایچی یک حصه بکینر و جله اباریک بکینر جله آس کرده و باقی آنخسته غلظت نماید
 علاج الفتکار اولیه گویند نوع دیگر ورم و کلمات و منفع شود و آواز معلق نیک گردد و این روغن اهنی یا لاسن و کهرت نامند نوع دیگر گشایی با بچ و شاخ و برگ با بچ و شاخ
 درست و ناخته بچوشانند سونف بلبله جله او را جو کوب کرده در چهار حصه آب ناخته بچوشانند چون چهار حصه آب بماند بلبله مذکور را از آنجا که
 جدا کرده بدارند پس جوش مذکور را بجا به خسته بستاند و درین جوش صیدل قند کمنه انداخته و لابل کمنه بعد از بلبله می مذکور را درین جابل باندازند
 پس روغن ماده گاو و روغن کجی هر یکی بقدر چهار پیل از آنند پس حق پیل در از نیزه مقدار چهار پیل باید انداخته و زیر دیگر آتش نرم گفت تا آنکه غلیظ شود
 بقوام آید آنگاه فرو دارند چون خود سرد شود مقدار چهار پیل شد خالص چهار پیل شکر تری باید انداخته و حق و تری و دانه الایچی ناک گیسو یک پیل
 انداخته یا میزند و نگاه دارند و روزینه از آنجمله دوی و بلبله و مقداری جابل مذکور که مناسب حصه و بلبله مسطور بوده باشد در روغن مذکور را بخوراند و با الایچی
 شیلوه گاو یا شور بای گوشت و بار روغن گاو مقداری بخوراند ازین هر پنج نوع سرفه و انواع ورم و سرفه منع شود و ازین منع پیری نیز زائل گردد و خوبی در
 زور و عقل و عمر افزون گردد و دق و کلمات گور و کجی کک کاکولی و کجی کولی و صندل و لاشی و لاکونی و ماشونی و دومی و فلفلین سکنده و سندی کجی کک کاکولی و دانه الایچی خرد و سونف و لاکونی و سونف
 و این علاج را اهنی اکست هر تکی نامند نوع دیگر ورم و کلمات و منفع شود و آواز معلق نیک گردد و این روغن اهنی یا لاسن و کهرت نامند نوع دیگر گشایی با بچ و شاخ و برگ با بچ و شاخ
 نرم شود آنگاه جوش مذکور را بجا به خسته بستاند و درین جوش صیدل قند کمنه انداخته و لابل کمنه بعد از بلبله می مذکور را درین جابل باندازند
 بقوام آید آنگاه فرو دارند چون خود سرد شود مقدار چهار پیل شد خالص چهار پیل شکر تری باید انداخته و حق و تری و دانه الایچی ناک گیسو یک پیل
 انداخته یا میزند و نگاه دارند و روزینه از آنجمله دوی و بلبله و مقداری جابل مذکور که مناسب حصه و بلبله مسطور بوده باشد در روغن مذکور را بخوراند و با الایچی

در این

و غائط و دیگر چیزها که جس آن منع است و از بسیاری فائده کردن رحمت بکمال مسخره و در حدیث می شود و بکمال الوهیت که سبب از اسباب داخل بدن محبت شده با و از
 برادرین از شکم برمی آید و طریق حدوثش آنست که با دقاسد باطنی که فاسد گشته است پیوسته آنرا پیا می کند و علاماتی که پیش از حدوث رحمت مذکور پیدا می شود
 که گلو سینه گران نماید و فرقه دین زحمت شود و شکم متشنج گردد و آواز کند و این مرض پنج نوع است یکی آنجا که دو دم جلا و سوم مجده را و چهارم که بجهل و پنجم مهابکا اما
 اینجا بادلیست که بر طعم و شراب بسیار خورده شده است محبتش مجتمع گردد و تمام قصد صعود از راه خلق با و از برون آید و جلا بادلیست که سبب از اسباب
 محبت گشته بالزیدین سرد سینه با و از بدن و بر سر کتی و دو بار پیوسته از راه دین بر آید و میان هر دو کت بسیار فرجه باشد و قهقهه بادلیست که سبب از اسباب
 و اقصای خلق مجتمع گشته از راه دین با و از نرم و زور اندک برون آید که بجهل بادلیست که سبب از اسباب داخل بدن محبت گشته است که دریده با و از برون آید
 دین برون آید و این نوع سخت بدست و موجب حدوث بسیار زحمتهاست و چهارم که بادلیست که سبب از اسباب داخل بدن محبت گشته است و پنجم گشته با و از
 با شکستن مجلهای خطرناک از زانیدن اعضایی بر پی برون آید و هر دو نوع اخیر لا و اندا اگر صاحب بکمال لاغری بود و آرزو بر طعام نباشد و وقت آمدن بکمال
 چشمهاش بطرف آسمان شوند و چنان در و کتند گویا که کسی او را می کشد نیز بار و به نگرند و اگر مریض انیمض لاغری بود و آرزو بر طعام نکند بلکه دیدن طعام هم
 او را خوش نیاید و آنرا بکمال بسیار باز و علی التقاب آید نیز بار و به نگرند و اگر مریض انیمض اخلاط فاسد با غلبه جمع شده باشد و مریض سبب آید
 خوردن طعام یا بسبب جمتی دیگر لاغری قوت باشد نیز بار و به نگرند و اگر مریض جلع ضعیف شده باشد و در وقت ماندن شدن سبلی او را بکمال یا
 و به پدید آید لا و بادلیست که سبب از اسباب داخل بدن محبت گشته است و چهارم که بادلیست که سبب از اسباب داخل بدن محبت گشته است و پنجم گشته با و از
 به و او به نگرند و اگر مریض بکمال از علامات مذکوره که در مریض بکمال پدید آید و او را می کشد و به نگرند و اگر مریض جلع ضعیف شده باشد و در وقت ماندن شدن سبلی او را بکمال یا
 نفع این رحمت آنست که مریض افزاینده مادی بگوید یا چیزی عجیب نموده صاحب این رحمت را به طریق که باشد بیکان بترکات از رحمت مذکور دفع شود و اگر در
 شیرین می خورد می آس کرده انداخته به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 جانوران شتی پست زائونک سنگ انداخته به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 نیز صحت یابد نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 چکانند مریض صحت یابد و اگر در شیرین زائونک سنگ انداخته به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 سندی و آله و پیل و از هر همه استادی گرفته و آس کرده باشد بلیسانند صحت یابد نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 بخوراند صحت یابد نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 سودن گیرد و هر دو را برابر گرفته و آس کرده باشد بلیسانند به شود نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 بخوراند به شود نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 نوع دیگر که بجهل درخت خرا و پیل را از هر دو را آس کرده باشد بلیسانند صحت یابد نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 و دو آن بطریقیکه خوانند و دو در نعلیکه از این بنی و صوم پان گویند گفته خوابیش بخوراند صحت شود و اگر سرون گاد را بار و غن تر کرده
 بر آتش نهند و دو و آن به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 مذکور را بخوراند صحت یابد نوع دیگر به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 که آن کریمت که بوی زشت دارد و آنرا پیل را نیز گویند و سیریز حج و انگیزه و جوانی هر همه استادی گرفته و بار یک آس کرده و در بول برودیش
 به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت
 و پیل را از هر دو را استادی گرفته به نعلیکه جو شانین شیرین را در گفته اند و جو شانین به نعلیکه مریض مذکور صحت یابد نوع دیگر اگر در شوربای گوشت

در معادن رحمت مذکور

چ

شیرین چنانچه کولیادکن نیز آس کرده اند از دور و غن بپزند چون بخت شود در بینی بچکانند یا بنوشانند فی الحال صحت یابد و این روغن را بنوی ماری
 کجیاد کسرت نامند نوع دیگر بچارنگی و سن می هر دو را برابر گرفته و آس کرده باب گرم بنوشانند ازین مرضیکه آنرا دمه و هلمک باشد صحت یابد
 نوع دیگر سندی و شکر و بچارنگی و نمک سیاه هر سه استساوی گرفته و آس کرده بخوراند و بالای آن آب گرم بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سندی
 و هلیله آب گرم بنوشانند به شود نوع دیگر بچکارمول و جاکهار و پیل گرد و باریک آس کرده باب گرم بنوشانند ازین دمه و هلمک دفع شود نوع دیگر
 بوش و سمول بنوشانند ازین نیز هر دو زحمت مذکور که باشد بنگلی باشد دفع شود نوع دیگر براضی را شراب بزیطی که نوشیدن آن در فصل که
 بنوی آنرا داری گویند گفته خواهد شد بنوشانند زحمتی مذکور دفع شود نوع دیگر بوش و سمول روغن گاو باندازند و آب جزرات نیز اندازند
 بعد پیل از دمه سیاه و جاکهار و هلیله و ناگزید و جاک و کالیسنا که نوعی از هلیله است هر سه استساوی گرفته که جلد چهارم حصه از روغن مذکور باشد
 نیز اندازند و بپزند چون بخت شود و مقاری روزینه خوردن و بن ازین دمه و هلمک بملکی نراکل کرد و این روغن را و سمول و کسرت گویند نوع دیگر برای حساب
 و دمه و هلمک با نساد کسرت بنوشانند صحت یابد یا آنکه شیانیکه افع باد و بلغم باشد و اشیا نیکه گرم بوند و اشیا نیکه با و در مجراش جاری گردانند
 و از جهت دفع هلمک ریض را بخوراند و صاحب هلمک او صاحب همه را شخصی که آنرا این هر دو مرض مذکور بوند روغن کجیاد و اندام بایده گرمی آتش
 برسانند و اگر صاحب مرض مذکور قوی باشد و چندان لاغر نباشد باید که آنرا قوی و اسهال بکنانند و اگر لاغر و ضعیف بود علاج سخنم بکار رتبا باغلا
 آیند اگر زحمت مذکور از سبب باد یا تلخه حادث شده باشد باید که در شیرین چهار چندان آب انداخته بنوشانند چون آب سوخته شود شیر باندازند و آن بخت
 سندی انداخته بنوشانند صحت یابد و علاجهای نیکه برای دفع و دفع می آیند از جهت دفع این زحمت نیز بکار بربند و الله اعلم و احکم فصل سیزدهم در مرض دمه
 که آنرا بنوی سواس گویند و آن مثل بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور بدانکه از چیزیکه زحمت هلمک پیدا آید از آن چیز زحمت
 این حادث شود و آن نیز هر پنج نوع است یکی آما سواس و دوم آرد سواس سوم کعبین سواس چهارم نمک سواس پنجم جعد سواس ششام یا پیشانی
 حدوث دمه ظاهر شوند آنست که سینه و دیگر اعضا درد کن و شکم متعجب گردد و آواز کن و بون میزه شود و در بنا گوش که بنوی آنرا پیبری گویند و در پیل
 لایق حدوث زحمت مذکور آنست که چون بلغم فاش شده با باد اقتران یابد یا بهامی و سونی را سسد و سانسوچ طری با و برون بدن تواند از آن حمت
 حادث گردد و اکنون بیان هر نوعی از انواع خمس مذکور گفته می آید اما سواس نفسی است که با و از بن بود چنانچه افسس است و سست که مربوط باشد و
 از آن عقل تباه شود و چشمها بگردد و کشاده مانند و یکبار بر هم زدن مقدمه و بول غایت بسته گردد و در بین کشاده مانده و صاحبین و سخن تمام کرده
 گفتن تواند و این نوع لا و است اما آرد سواس نفسی است که از و پیر باشد و در مغز آنرا گرد آورده و برون تواند و مجرای آن که درون حلق است بلغم است و در
 و باد فاسد ریض نرا سخت گرفته باشد و در آن نظر ریض سوی بالا باشد چشمهاش روی تغییر کند و از غایت در و بیوش بود و دهنش خشک شود و هیچ طریقی
 تواند یافت و درین نوع چنانچه راه نفوس که درون حلق است بسته شود همچنان راه باد که درون مقع بست نیز مسدود گردد و این نوع نیز لا و است که در و طریقی
 بزودی خاک گردد اما کعبین سواس نفسی است که ساختنی متوالی بقوت تمام آید با و زمانی قوتش نرازل گردد و باز بقوت متوالی آید و گاه بقوت تمام بر توالی آید یا بر یک
 نرازل گردد و اصلا عفون و در آن نوع عملهای خطرناک چنان در و کف گویا که بریده میگردد و شکم متعجب شود و از اندام غوی جوان گردد و بیوشی روی نماید و شانه چنان
 در و کن گویا که سوخته میشود و چشمهای مرضی مذکور بگردد و لاغر شود و این نوع نیز لا و است و اگر درین بیوشی زرد گردد و دهن خشک شود و رنگ نام تباه گردد و
 مرضی یاوه گوئی کن فی الحال بداند که بزودی خواهد مرد اما نمک سواس نفسی است که با و از بن باشد و آواز بجا آواز خرخره بود و آنرا باد و راههای خود طریقی
 معکوس داخل خارج گشته یعنی غریکه در آمدن شاید برون آید و در آن طری که بیرون آمدن باید و آید و در و کف گویا که بر گرفته ز کام منیس پیا آورده حادث گرداند و درین
 مرضی اندکی بیوشی باشد و در چنان ز کام مرضی مذکور رانج بسیار باشد و گلبه بفتد و بدشوارسی سخن گفتن تواند و در ریض مذکور با وقت غلطیدن از آرامش
 از آنکه با و هر دو پیل را در وقت غلطیدن میگردد و بوقت شستن چیزی قرار شود و گرمی مرضی مذکور را خوش آید و چشمهاش و در پیشانی مرضی مذکور

در علامت زحمت مذکور
 سواس
 در علامت زحمت مذکور

استعمال کنند مفید بود یا نه آنکه بر روغنی که از آبشیر و دار و کچین گفته شده اگر داروی مذکور تر یافته شود بشیر که آن بگیند و بدان روغن بنزد و اگر تر یافته نشود
داروی مذکور خشک بگیند و آنرا در آبیکه میشت چنان باشد انداخته بچاشند تا که کمیصه بماند آنگاه جوش مذکور را بجا میخیزد بستاند و بدان روغن بنزد و بدان
نقعه و غره دارو با یکدیگر آبندی کول و کند و کجه گویند در جمیع انواع رحمت مذکور نفع است اگر رحمت مذکور از باد باشد از آنکه سنگ در معده گنج
نقعه بکنند اگر از تلخ باشد از شش و روغن گاو و اگر از بلغم باشد از حقیق سنبل و فلفلین و جواکهار ازین غره بلغمی که در گاو و کام و زبان پنج دندان باشد
دفع شود و از حلق نیک گردد و الله اعلم و حکم فصل پانزدهم در مرض نازاری طعام که پسندی آنرا از روی یک گوشت شتر بر دو قسم است
قسم اول در علامات رحمت مذکور بدانکه رحمت مذکور بر پنج نوع است یکی آنکه از غلبه باد حادث گردد و دوم آنکه از غلبه تلخ و سوم آنکه از غلبه
بلغم بود و چهارم آنکه از غلبه هر سه خلط حادث گردد و پنجم آنکه از اندوه و ترس و حرص و غصه بود و از خوردن طعامی که طبیعت مائل بر آن غذا نباشد از یون
اشیا نیک بوی زشت دارند و از دیدن آن طبیعت را نفرت پیدا آید اما آنکه از باد پیدا آید علامت او آنست که دل و اعضای دیگر در
و غره دهن زخمی شود و در دندان مثل حالتیکه بر آید دندان سنگین بر آید می شود حادث گردد و آنکه از تلخ حدوث می یابد علامت او آنست که در دل
تا پاک پیدا شود و غره دهن تلخ و ترش و نگی گردد و مرض را تشنگی و بیوشی رونماید و آنکه از غلبه بلغم پیدا گردد علامت او آنست که در حلق و کام خارش
پیدا آید و دهن بالز و جفت شود و از کف دهن میریاش و سائل گردد و غره آن کف شیرین باشد و مرض است را حادث گردد و آنکه از ترس خلط پیدا شود
علامت او آنست که نشانیهای هر سه خلط در وی یافته شود و آنکه از اندوه و ترس و حرص و غصه حادث می یابد علامت او آنست که دل میقرار شود و آب بکند
سائل گردد و هر خلط که سبب آن چیز یا غلبه کن نشانیهای آن ظاهر گردد و قسم دوم در علاج رحمت مذکور بدانکه اگر رحمت مذکور از غلبه باد باشد
هر پنج اخته باید کرد و اگر از تلخ بود در وی سهل داده اسهال بکنند و اگر از غلبه بلغم باشد قی باید کشانید و اگر رحمت مذکور از سبب غصه و اندوه و ترس باشد
آن باشد تدبیری باید کرد که مزاج را خنثی باشد و داروی رحمت مذکور بر پنج نوع دیگر نیز هست نوع اول پیل دراز و برنگ جواکهار و زینکا و بجا رنگی
در اسق و دانه الایچی و آنکه که از آب کوه باشند و نمک سنگ سنبل و هر چه را بر آب گرفته و بار بار آس کرده بار و غن ماده گاو و یا آب گرم و یا آب شرب یا باکشی
خوردن و دهن ازین رحمت مذکور که از باد باشد دفع شود نوع دیگر حقیق بلغمی را با شربت قند آمیخته و نوشانی به قی بکنند بعد از حقیق نمک سنگ
و شکو شمش و روغن گاو یا کج کرده و خلوط ساخته ببلند رحمت مذکور که از تلخ باشد دفع گردد نوع دیگر از لاهریض را جوش نم نشانیده قی
بکنند بعد از کوه و دانه الایچی و روغن سوسن و رانقاساوی گرفته و جوشانید جوش مذکور را بجا میخیزد و در آن مقداری شش انداخته بنوشانید ازین رحمت مذکور که از غلبه
بلغم باشد دفع گردد و در مرض مذکور صحت یابد نوع دیگر پیل گرد آس کرده با مقداری شش آمیخته بخوراند ازین نازاری طعام که از غلبه بلغم باشد
دفع گردد و در وی نازاری طعام دارو با آب آس کوه تلخه آن در دهن نیز باید کرد و این عمل را پسندی کول گویند و دارو با آب آس کوه
بدان غره نیز باید کرد و این عمل را کجه و صا و ن گویند و کول مذکور بر انواع است نوع اول گوته و نمک سیاه و زیره و شکر تری و پیل گرد
و نمک بر یا راجله استساوی گرفته و آب آس کوه و یا شمش و روغن کجی آمیخته ملطیف را باید که زمانی در دهن بدارد بعد از بیرون افکندن نوع دیگر
کشنیرو دانه الایچی و پیل و پیل دراز و صندل و یا بجزول هر سه استساوی بگیند و آس کوه بار و غن کج و شمش آمیخته ملطیف را بفرمایند
که زمانی در دهن بدارد و بعد از بیرون افکندن صحت یابد نوع دیگر بود و چوخی و بلبله و سنبل و فلفلین و جواکهار هر سه استساوی بگیند و آس کوه
باشد و در روغن کجی آمیخته ملطیف مذکور را بگیند تا زمانی در دهن بدارد بعد از بیرون افکندن صحت یابد نوع دیگر زیره و شکر و دانه و شمش و
شیر و ادویه که بطریق قهقه ساخته ملطیف مذکور را بفرمایند که زمانی در دهن بدارد و بعد از زمانی بیرون افکندن صحت یابد ازین علامت مذکور
که از یک خلط و یا دو خلط و یا از هر سه خلط باشد دفع شود و اگر خضایی پسندی وقت شربت سازند و حقیق دانه الایچی و تاج و پیل گرد و زیره و شکر
باشند و در آن شربت اندازند و ملطیف مذکور را باید که این دارو را زمانی در دهن بدارد و غره کرده بیرون اندازد و فی الحال نازاری طعام

علامت رحمت مذکور

قسم دوم در علاج رحمت مذکور

در خنان شیر آس کرده و پیه شیره مذکور بستاند بپول دوازده و شش بدن آیمخته بنوشانند مریض صحت یابد نوع دیگر پنج قساق سرخچته و سرخ کرده باشد
 بخوارند ازین قی که با تشنگی بود اگر دیرینه عهد باشد زائل گردد و مریض ناکو صحت یابد و از ستر اولی کحت و کلیاناک کحت و ماکلیاناک کحت نیز زحمت
 که با تشنگی باشد زائل گردد و مریض صحت یابد و الله اعلم و احکم فصل هفتم در مرض مستقفا که بندی آنرا تشنگی گویند و می شمل بر دو قسم است
 قسم اول در علامات مرض مذکور بدانکه مستقفا عبارت از تشنگی است که بسیار زیاده باشد و بنوشیدن آب تسکین نیابد و آن بر هفت نوع
 یکی آنکه از باد باشد و دوم آنکه از تلخ و سوم آنکه از رسیدن نغم و چهارم آنکه از نقصانی خلاصه طعام و پنجم آنکه از بلغم و ششم آنکه از بدبوی و هفتم آنکه از خوردن
 طعام سخت چرب و ترش و یکی و دیگر نغم حادث گردد و طریق حدوث چهار نوع اول آنست که از ترس و بسیار زور و حرکت کردن و از کم افقیدن قوت
 از خوردن اشیای تلخه انگیز و مرکب گشتن با فحالی که از آن تلخه غالب آید تلخه غلبه کرده و یا باد که نیز فاس گشته است پیوسته کام و زبان و گلو و سینه و رگها
 بجای خلاصه طعام خشک گردانیده از نوع مذکور پیدای آرد و طریق حدوث سه نوع است که بلغم فاس و طعام نامضم یافته و طعامهای مذکوره
 بخورای آب را بسته و فاس گردانیده سه نوع مذکور را پیدای آرد و علامات زحمت مذکور که از باد باشد آنست که مریض لاغر گردد و سفره و باکوش
 و در دهن و منافذ درونی بسته گردانند و دهن بی غره شود و از بنوشیدن آب ستر تشنگی سخت زیاده حاصل آید و علامات زحمت مذکور که از تلخ باشد آنست که غیبت
 بر طعام نباشد و بیوشی و تپاک یا یاده گونی پیدا آید و چشمها ملول گردند تشنگی سخت زیاده باشد و دهن و کام بغایت خشک گردند و مفره دهن تلخ گردد و
 مریض اگر کبابی شود بسیار رغبت بود و علامات زحمت مذکور که از نقصان خلاصه طعام باشد آنست که مریض ناکو و شرب روزی آب بپوشد و او را فریاد
 و تشنایهای فتنه مان خلاصه طعام آنست که در فضلی که آنرا بخت می رسد و کعبه و دصوات و مل برده و حجبی بکسانی گویند گفته شده اند و روی نیز بوند
 و بعضی اطمینان گویند که این نوع از سه خاطر حادث میشود و علامات زحمت مذکور که از بلغم حادث شود آنست که اندام گران گردد و مفره دهن شیرین شود و خوب
 بسیار آید و روز بروز مریض مذکور لاغر گردد و علامات زحمت مذکور که از بدبوی حادث شود آنست که دل در دهن و گندناز دهن سائل گردد و اندام سست باشد
 و علامات فساد هری از هر سه خلاصه طعام گردد و اگر دین مرض مریض قدرت بر بسیار حکم نباشد و گلو و کام و دهن خشک گردند و روی تیره گردد و دیگر
 و مراضیکه آنرا این مرض موجب است پیدا روند و بدشوار می گردند و مراضیکه ازین مرض حادث گردند نسبت به سیلان باند دهن را جوگون و سه و نه بسیار
 و اگر مریضی از امراض لاغر شده باشد و میرا مستقفا حادث شود تشنگی سخت و تیر باشد و بارها قی کن و زحمتها نیکو آید از این مرض اندیز نباشد یعنی مذکور
 بدو آب نگیرد و او را بنجاسا پارد و الله اعلم و احکم قسم دوم در علاج زحمت مذکور بدانکه بخت دفع مستقفا که از باد باشد طعام و شراب دفع باد بود
 و نرم و نه و پنجم و سر و باشد مریض مذکور را بخوراند و وقتیکه تشنگی مریض او دین نوع زیاده شود و آب چن آن خورد که شگش میگرد و باید که میل دازد را
 باب آس کرده مریض مذکور را بنوشانند و قی بکنانند و فاقه دین نوع نیز نفی تربست و اگر از رویانقره و یا آهن یا کلوخ را گرم کرده و آب سرد کنند و مریض
 این نوع را مقدار می این آب بنوشانند قرار شود و اگر شربت شکر و شربت جوش را در آن معاد کن یا بکرم بنوشانند نیز صحت یابد و یکی با دوی دفع گردد
 و بخت دفع مستقفا که از تلخ باشد اشیاییکه شیرین و تلخ و الیج و سر و باشد مریض اید بهند نوع دیگر یا رگها و شکر و صندل و سیر و کشنید و اگر نگو
 و ملتی هر سه را برابر گرفته و باب آس کرده و بجای نخته بجای آب بنوشانند صحت یابد نوع دیگر چون بدانکه مریض را
 را بجای نخته مریض را بنوشانند به شوبه و اگر جوش بیوی کن روغن ماده که پنجه مریض را بنوشانند نیز صحت یابد نوع دیگر آنکه مریض را
 و خرمایا و اسیر را باب آس کرده و بجای نخته و مقاری شمر در آن انداخته بجای آب بنوشانند صحت یابد نوع دیگر چون بدانکه مریض را
 با هم فتم شده است و غساله برنج شمر انداخته بنوشانند مستقفا که از تلخ باشد دفع گردد و بخت دفع مستقفا که بلغمی تشنگی و اندر جوهر و برابر
 گرفته و باب آس کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر پیل و اهری و گل و دعاکی و پیل و راز و سلپول و جاب و حیره و سنه و صی و بیج و بجم هر سه را
 برابر گرفته و جوشانیده جوش مذکور بستانند و بنوشانند ازین مستقفا که بلغمی دفع گردد نوع دیگر جوش نم که گرم باشد مریض مذکور را نوشانید

قسم دوم در علامات مرض مذکور

قسم دوم در علامات زحمت مذکور

بوی خون چشم از شراب بختم از زهر لیکن پنج نوعی ازین هفت نوع بغیر غلبه تلخ نباشد و علاماتی که پیش از حروث مرض مذکور پیدا میشوند که در اول و شود و فافه بسیار آید و سستی و ماندگی روی نماید و در اک حواس حس مثل گم کردن نشانیهای غلبه خلطیکه از ان حادث خواب است پیوسته ظهور نماید و علامات حوت مذکور که از باد باشد آنست که پیش از نظر او سینه و زردی و اول و ام آید و بیوشی گردد و بزودی بیوشی شود و ان اام بلز و در اول نیز پیدا شود و رنگ بدن سیاه و ام اول و ام شود و علامات زحمت مذکور که از بلغم حادث شود آنست که پیش از نظر مریض تا یک سیاه و بجا آید و بیوشی گردد و بعد از در بر بیوشی باز آید و چنان دانند که پیش از بچم تر پیچیده اند و آب از دهنش سائل گردد و در انش صقیب شود و علامات زحمت مذکور که از تلخ باشد آنست که پیش از نظر مریض لعل یا زرد و ام باشد و غلط نرم شود و در رنگ ان اام زرد گردد و علامات زحمت مذکور که از غلبه هر سه خلط حادث شود آنست که علامات هر یکی از هر سه خلط در او ظاهر شود و در یکا یک سرعت و ریض را بیوشی روی نماید چنانچه بیوشی با دصرع سرعت باشد و دیگر نشانیهای با دصرع درین نیز بود لیکن در با دصرع چشمها گشاد و گشت از دهن بیرون می آید و درین نوع نباشد و علامات زحمت مذکور که از دیدن و رسیدن بوی خون حادث شود آنست که تن مریض و چشمهاش اگر ان وسخت گردند چنانکه اعصابی گردان و درون و فوار کردن توان و بلکه بر هم تیزند نفس سست و آهسته بیرون آید چنانکه معلوم نشود و کف نفس می آید بعضی گویند از دیدن و رسیدن بوی خون بیوشی از ان جهت پیدای شود که در خون غلبه خاک آب غالب است و در آب خاک قوت تم زیاد ترست و چون بوی خون بگردد و روی قوت تم غالب شود و بیوشی گردد و بعضی این قول ارد کرده اند و اگر خون مورت بیوشی از ان سبب بودی که روی قوت تم غالب است پس بدین خون بیوشی حاصل نیست ری چنانکه رسیدن بوی خون بیوشی حاصل میشود و بدین مریض حال میسر حاصل میشود پس جواب آنست که گویم الله تعالی اجل جلاله در خون خاصیت نهاده است به سبب آن مردم را از دیدن آن و از رسیدن بوی آن بیوشی پیدا میشود و علامات بیوشی که از خوردن حادث شود آنست که پاره گوئی و لغزش و در رفتار پرا آید و علامات بیوشی که بخوردن زهر حاصل شود آنست که در ان اام لرزش حادث شود و خواب و تشنگی پیدا آید و پیش از نظر تاریک نماید و بیوشی حاصل شود و نشانیهای هر نوعی از زهر فصل زهر گفته خواهد شد و بدانکه بیوشی از غلبه تلخ و قوت تم است و دوران سر از غلبه باد و تلخ و قوت روح است و مریضی که از ان تر است را گویند از غلبه باد و قوت تم است و خواب از غلبه کف و قوت تم است و بیاب و آنست که هر نوعی از بیوشی که باشد ممکن است که بغیر و از انکل گردد چنانکه نوعی از بیوشی که از غلبه خلطی باشد و قوتیکه آن خلط کم نیست بیوشی مذکور را نکل گردد و اما سناس که نوعی از بیوشی است زوال آن بغیر و امکان نیست و اما خلط فاسد که مورت آن است تر نشستن غلبه آن بغیر علاج ممکن نباشد و بیکیا بیوشی است که چون مردم سببی سخت ضعیف و لاغر گردد و اما خلط فاسد که در جمیع تن منتشر اند و در دل مجتمع گشته و جانش اسیکار گردانیده و قصد خروج کرده اند پیدای آید چنانچه چون بعضی را ازین بیوشی شود بغیر علاج ممکن نیست که بیوشی آید و الله اعلم قسم دوم در علاج زحمت مذکور بدینکه بخت دفع بیوشی آب سرد بر ان اام مریض بریزند و در آن و مذیکه باب سرد کرده باشد مریض را بنشانند و بارم و اید و دیگر جوهر یا نیز بنوشانند و آب سرد و چنانچه صندل سوخته بر ان اامش طلا کنند و مریض را با د بچم و برسانند و در شرابهای سرد خوشبوئی انداخته بنوشانند و داروهای شیرین چنانچه کاکولیا دکن و مانان و شیرین جوشانیده بنوشانند و برنج رشتال و بنود سنگ و مشک مانا اینها بخوراند و برای دفع زحمت مذکور داروهای تیز تال بدیند و قی یکسان نوع دیگر مغز تخم کنار و پیل دراز و سیر و ناگ کیسیر بهبه انتساوی گرفته و با آب سرد آس کرده بنوشانند و صحت شود و الکیل دراز آس کرده باشد بخوراند نیز صحت شود نوع دیگر سندی گلوی و یک کول و پیلول بهبه انتساوی گرفته و جوشانیده و با جوش پیل دراز آمیخته بنوشانند ازین بیوشی سستی دفع گردد و مریض را صحت شود نوع دیگر آله راجه شاییده با انکیر و سندی یکا کرده با سید و شند و در ان انداخته بلیسانند ازین بیوشی و دمه و سرفه دفع گردد نوع دیگر در جوش شبول شند و شراب انداخته بنوشانند به شود و بیوشی که از فساد خلطی حادث شود برای دفع علاجه یکای دفع تب آن خلط گفته شده نیز نیکند تا اگر از سبب تلخ بیوشی شود برای دفع علل ج تب تلخ کف و اگر از سبب باد شود برای دفع آن علل ج تب بادی کنند و اگر از بلغم شود برای دفع آن علل ج تب بلغم کنند و اگر از هر سه خلط شود برای دفع آن علل ج تب هر سه خلط کنند و برای دفع

مردم در علاج زحمت مذکور

فصل نوزدهم در تمهیدات که از خوردن شراب است

زحمت مذکور که از سبب خوف حادث شود علما جماعتی سر و بدن صحت خود را اگر بیوشی از سبب شراب شود شراب بیکر نباشد و یا بفرغ خواب کردن بدین
 تا بهوش باز آید و اگر بیوشی از سبب شراب شود علما جماعتی دفع زهر اند و فصل آن گفته خواهد شد در کار برین و اگر بیوشی که آنرا سنیاس گویند شود علما جماعتی
 بجهت کشیدن و چشم و چکانین و بینی و رسانیدن و دوران برای دفع سنیاتی گفته شده اند بکار برین و درین مرض دران نام مرض سوزن بجا نیند و
 موی سرش بکنند و اندامش بدنان بکنند و خوشه کوچکی که اندیش بکنند این دیگر بیکر نباشد تا بهوشی شود و اگر مرض مذکور بهوشی شود و بهوشی
 و دیگر دفع بهوشی کلیان کورت و شیر غرات مفید است بدانکه دوران سراز غلبه باد و تلخ میشود باید که برای دفع آن علاج که دفع باد و تلخ باشد
 بکنند برای آن چنان علاج دیگر است نوع اول جو انس جو کوب کرده و جوشانیده جوش مذکور را باروغن سنبله و زنجبیل و بوشان و دوران هر دفع شود
 نوع دیگر تر بچله استسوی گرفته جوشانیده و در جوش مذکور و غن سنبله و زنجبیل و بوشانیده و اگر شیراده گا و برای مرض این نوع نیز بهین مرض مذکور
 دفع شود نوع دیگر مغز پنبه دانه در دوغ ماده گاو انداخته آشام سازند و کشنیز و انگنه بریان کرده و زیره و نمک سنگ لاری انداخته بوشانیده نوع دیگر
 سحیح طویل راز و سولف و سن جی و بایله هر سه او از درم بستان و بهفتاد و دو درم قند کنند دران انداخته مقدار چهار درم را غلوه لمانند و بکی
 خوردن و بهندارین دوران هر دفع شود و اندام و احکام فصل نوزدهم در تمهیدات که از خوردن شراب است و درین یکی از این بهی در حقیقت
 که ترادات گویند و این فصل نیز مثل بر دو قسم است قسم اول در علایات مرض مذکور بدانکه اطبا چنین گویند که غلبه بدات بدن را فواید
 رساند و حیات نجش بچین شراب نیز انواع فواید رساند و حیات را بد و نجش لیکن آنرا چون بتا پیری ناما کم بوشانیده زهر قاتل باشد
 و زهر که بدات مملکت است چون تندی نیک خورده شود منافع بسیار رساند پس شراب که بدات نافع است چون به تندی نیک نوشیده شود و چهار فواید
 کامل از حلی اصل این چنانکه اگر شخصی شراب ابر مقدار قوت و بهوای ناما کم با گوشت و لعام حرب و شیرین در خلوت بی آنکه او را اندیشه و خوف و غصه و مات
 نباشد بخورد و قوت افزاید و مانند این منافع بسیار حاصل آرد و اگر در حالت گرسنگی زیاده از مقدار قوت و بهوای ناما کم خورده شود و در حالت تشنگی
 با تشنگی جمع شده انواع امراض پیدا کند عقل قیامی حواس حس ضعیف و زایل گرداند و شیرای پویشیه را بطور آورد و باید دانست که شخصی را
 که غلبه بلغم باشد تلخه کم گردد و آنکس قریه و گوشت خورده از خوردن شراب و اشتیاق بآن نرسد و اگر عکس این بود بوشانیدن بزودی بالوع ر بهما
 گرفتار گردد و شراب بچهار مرتبه است و مرتبه اول عقل علم بر جای باشد و خوشی و حق و تواضع با خلق و محبت با زنان پیدا آرد و خورانه
 سخنهای گزیده گوید و خواب کردن آرام گرفتن خواهد بود و مرتبه دوم سخن اندک گوید و عقلش تفاوت پیدا شود و گاهی خواب کند و گاهی بیدار شود و مرتبه سوم
 محرم ناما کم را نشناسد و ادب هیچ صاحب حق نگاه ندارد و میان خوردنی و ناخوردنی امتیاز نتواند کرد و سخن بسیار زیاده گوید و عقلش بکل زایل گردد
 و در مرتبه چهارم بهوش گردد و تشنگی بسیار شده و عاقل آساند که تقدیر بوش که مرتبه چهارم رسد زیرا که هیچ عاقلی که باک نفسش و باشد در
 جنگی که شیران باشد در نیاید بلکه مقتضای عقل آنست که شراب تقدیر بوش که اثرش از مرتبه دوم تجاوز نکند و اگر شخصی بخورد شراب بغیر صاحب طعام
 یا در حالت غصه یا در حالت ترس یا در حالت تشنگی یا در حالت اندوه یا در حالت سخت گرسنگی یا در وقت مانده گشتن یا بزور کردن یا راه راندن یا
 یا بسیار بر سر و یا بر دوش گرفتن یا در وقتیکه گمش طعام میریابد و یا بعد خوردن طعام که آنرا در حالت بهنجمی خورده باشد یا در حالت گرمی قناب
 یا آتش بسیار کشیده باشد یا در حالت کم قوتی ملازمت نماید بجماعت مدتی و پدید پانا اجیرین و بان بهیم مبتلا گردد و مدتی بر چهار نوع است یکی آنکه از باد
 حادث شود و دوم آنکه از تلخ و سوم آنکه از بلغم و چهارم آنکه از زهر سده خاطر پیدا آید اما نوعی که از باد باشد علاتش آنست که مرض ابلهک دم حادث شود
 خواب نیاید و لرزش دست و سرد و پهلوی بسیار زیاده گوئی نیز حادث گردد و اما نوعیکه از تلخ باشد علاتش آنست که مرض ابلهک دم تا پاک و
 تب و اقیسار دوران سر و اندکی بهوشی حادث شود و رنگ بدن زرد گردد و اما نوعیکه از بلغم باشد علاتش آنست که فی بود و رغبت بر
 طعام نباشد و آب از دهان سائل گردد و در این میان چنان پیدا کرد که اندامش را بجامه تر چیده اند و اما نوعیکه از زهر سده خاطر باشد علاتش آنست

گوشه های که از سر سته خلط در آن بودند و باید دانست که این مرض غیر غلبه هر سته خلط نباشد لیکن میان خلط هر که غالب باشد مرض مذکور را بسوی آن نسبت
کنند چنانچه اگر با غالب باشد با دانی و اگر تلخ غالب بود کف دانی و اگر سته خلط غالب باشد بسویات دانی گویند و نشانی پدید است که کام با
غلبه شود و اندام گرم و بدن بی مزه گردد و در غلبه بر طعام نباشد تشنگی و تن را پدید آید و در کف دانی بگشاید سته شود و بول غلط بسته گردد و علامت
پایان این است که شکم منتفخ گردد و قی و آروغ و ناپاک شود عادت نا بجمیع است که دل تمام اعضا در کف دانی و کف دانی بسیار گردد و آروغ درون کف دانی و بیرون
و قی و تب و در سرفه ناپاک نیز حادث گردد و در غلبه بر طعام و شراب نشود و اگر تشنه بودی ازین امراض مبتلا گردد و در وی ستری بسیار و یارگی باشد و
و لب بریش شکج یافته از لب بریش کم شود و رویش چنان نماید که گویا که از لب روغن چرب کرده اند آنکس که روغن نارد و اگر لب دندان و زبانش سیاه
و یا سبز و یا زرد گردد و چشمهاش محل شوند و بکشد تب و قی و در دیها و سرفه و در آن سحر حادث شود و نیز بار و به نگو و سدم دوم در علاج مرض مذکور
بدانکه اگر زخم دانی از سبب غلبه باد حادث شود و نک سیاه و سدمی فلفلیین هر چهار بار یک اس کرده و شراب اندازند و مقداری آب نیز
اندازند و بنوشانند و بخت یابد و اگر از شکم و شیره انار و ترنج شربت ساخته بنوشانند و مشورهای گوشت جانوران شتی که چرب باشد مقداری ترشی را
از آنخته بنوشانند و بخت یابد و نوع دیگر آنکه سیاه و کاکر اسنیک و سدمی فلفلیین و نم سیر می اجمود هر سه را متساوی گرفته و با یک اس کنند و مقداری
ازین چوب در شراب انداخته بنوشانند و به شود و هر که از زخم سبب تلخ حادث شود باید که از جوش اشیا شیرین تر با زرد و در آن
و شکم خوشبوی انداخته بنوشانند و به شود و اگر در شراب شیره نیسکه بسیار انداخته مرض مذکور را ازین شراب کم کرده بنوشانند و بعد از زمانی قی بکنند
صحت یابد و اگر در جوش منگ یا مشک ترشی انار و یا انداخته بنوشانند نیز به شود و اگر در شیره انگور و خربا و بچالسه و جوش منگ یا مشک انداخته
بنوشانند نیز به شود و نوع دیگر در شراب نی آب انداخته و در آن شد انداخته بنوشانند و به شود و با حمله برای دفع این نوع علاهای سرد استعمال کنند
و اگر از سبب بلغم بود باید که در دمای قی و در شراب انداخته بنوشانند تا قی کن و به شود و اگر اشیا نیکه افزوده آتش گرسنگی باشد چنانچه سدمی و
فلفلیین اس کرده و در شراب انداخته بنوشانند و بخت یابد و درین نوع مرض مذکور را بر قی و قوت آن فاقه بکنان مفید است و مریض این نوع
غله جو بدهند نوع دیگر و جوش تر بچله سحمی و فلفلیین انداخته بنوشانند و بخت یابد و اگر در جوش ترب که خشک باشد و یا در جوش
کته شمر انداخته بنوشانند و بخت شود نوع دیگر آنکه سیاه و زیره سفید و زیره سیاه و ستریک المپت و شکر برکی یکجمله و تاج و دانه الایچه
و پیل گرد هر یکی نیم حصه بستانند و جمله را اس کرده بار بار تا بمقداری روزی خوردن و به ازین زخم مذکور را نعل گردد و ساقه درونی صاف شوند
و گرسنگی افزاید و این را بهندی آشتا کاک لون گویند و اگر زخم مذکور را که از سر سته خلط باشد باید که علاج هر سته خلط را استعمال کنند و بخت یابد
و باید دانست که اگر زخم مذکور دانی از علاهای مذکوره زائل نگردد باید که قدری شیر بنوشانند و از شراب قیری کم کنند و هر روزی از
شیر قیری زیاده کنند و شراب آب تر بچ که گدازند تا آنکه شراب بکلی رها گردد و زخم مذکور زائل شود و لیکن اگر زخم مذکور از غلبه بلغم باشد باید که
که اولاً مریض دانی و فاقه بکنانند چون بداند که خلط بلغم کم افتاده است و وجود مریض سبک گشته است آنگاه شیر بنوشانند و ترتیب مذکور
زیاده گردد نوع دیگر خربای بهمنبر که باشد و انگور و ستریک خربای بهندی و انار و بچالسه هر سه را متساوی گرفته و اس کرده و شکم سفید
یادی یار کرده مریض را بلیسان ازین جمله انواع زخمهای شراب بکلی دفع شوند نوع دیگر چاب و نک سیاه و ناز و سدمی و جوی بهمنبر
متساوی بگیند و اس کنند و این سحمی را با شیره ترنج تر کرده خشک گردانند و مقداری ازین دار و در شراب انداخته بنوشانند از زخمهای شراب
خلاص یابد نوع دیگر تر بچله اس کرده و در آن مقداری شمر انداخته و وقت خفتن مریض را بلیسان ازین جمله انواع زخمهای شراب خلاص
یابد بشرط آنکه در پیرینه باشد نوع دیگر یا لاد و سیر و یا نیکه کل نیل و و مانند آن از گلهای دیگر که نرم باشد و گل کفش هر سه را متساوی گرفته
و اس کرده بر اندام مریض مذکور بمالند و بخت یابد نوع دیگر سار حاد کن و پد یا نیکه جمله را اس کرده و آب سحر مخلوط ساخته بر زخم اندام بریزند

در علاج مرض مذکور

بر اندام مایه بوند عارض است و کمال است و معالقت میکنند و مریض مذکور را در میان باغ و رسایه درختان که آنجا درختان گل آفتاب بود قرار گیرانند
 و در خانه مریض مذکور که در آن ممکن بود دیوارها بسوقت آن سوال و نیزان کنند و زیر چهار پایی او نیز سوال نمایند و فریاد کنند و بجا آید و آب می بایست
 سرشک بزنند و گلهای نیلوفر قمری نیز فرازنند و در آن بخلطانند و در خانه که نزدیک است است که در هاست و در روی قنار با باشد و آب در روی بجد
 و بیندی آنرا و صا را من پ گویند بدارند و جانه مذکور را بمنزل و گلاب و اسیر و کافور که باب آنرا آس کرده باشند سرشک بزنند و
 در آن خانه مقداری جوهر دیانند و در خان کید نهال کنند و اگر مریض را در آید که نرادر آوند بزرگ کرده باشند در آن محقق بالا و اسیر و پدیا که
 انداخته باشند بلباس اندیز صحت یابد و اگر مریض مذکور روغن گاوکا که از آب حقیق تن خچیرل و سرون و جویبی کن نخته باشند بنوشانند و روغن کنجد
 که آنرا نیز به حقیق مذکور نخته باشند بر اندام مریض طلا کنند نیز صحت شود و برای تاباکی که از استسقا یا از غلبه خون یا تلخه و یا هر دو حادث گردند
 نیز همین تیسیر پاکند و چون تلخه غلبه کرده و در اندام ساری گشته تا پاک پیدا آرد و علامتش آنست که مریض چنان داند که اندامش را با آتش میسوزند
 و بر وجود او از نخته اند و رنگ تن چشمهاش اصل همچو رنگ مس شود و از اندام و دهاش بوی آهن آید و برای دفع این نوع ناپاک علاج
 تا پاکی که از کثرت خوردن شراب حادث شود بکند و اگر از این علاج ناکمل نگردد باید که مریض را شور بای گوشت حیوانات خوشی که در آن شیر که انداخته
 انداخته باشند بنوشانند و گاهی دست و پا بیا که آنرا و روشنی نامند بکشانند و صحت یابد و علامتها یکی دفع تب تلخه اند نیز بکار بندند و چون
 شراب نیاید تشنگی غلبه کرده و از حار و سوزش آتش معده را افزون گرداند آتش مذکور که افزون گشته است در تمام اندام ساری گشته و علامت عام
 و بلغم سوزنده و رول وجود و درون آن تا پاک پیدا آرد علامت آنست که گله و کام و دهاشک شوند و زبان از دهن بیرون افتد و سخت
 بتراری روی نماید بکیت و دفع این نوع ناپاک علامتها یکی دفع ناپاک شراب است بکند و آب سرد یا شربت نبات و یا شیر یکد روی نبات انداخته باشند
 و یا شیر و نه شکر شکم پر کرده و خوراند و شراب آب بر یک بکیت و دفع ناپاک بنوشانند و نباتات و چون تا پاک بافتاد و زیادت خون حادث گردد علامتش آنست
 که نشانیهای زحمت سید یورن که در فصل آن گفته خواهد شد پیدا آیند بکیت و دفع این علامتها یکی برای دفع سید یورن مذکور گفته خواهد شد
 و بکار بندند چون از نقصان و معات تا پاک حادث گردد علامتش آنست که بیوشی تشنگی پیدا آید و خون جمعیت و سست شود و مریض را هیچ کاره
 نباشد بکیت و دفع این علامتها یکی دفع رکبت اند و علامتها یکی چرب که دفع با داند و بکار بندند و چون از سبب آن خم و ناخوردن طعام بسیاری اندوه
 تا پاک شود علامتش آنست که درون بدن ناپاک سخت شود تشنگی و بیوشی و یا و گوی پی آید و بکیت و دفع این نوع علامتها یکی برای تا پاک
 شراب گفته شده اند و در کار بند و نیز تیسیری کنند که از آن مریض مذکور را زحمت و بیوشی پیدا آید و شور بای گوشت یا مرغ نخته بخوراند و چون
 زخم و محلی از محلهای خطرناک برسد و از آن تا پاک حادث گردد و لا و لا و لا و لا که بر روی کپاشد در روی مریض سخت سوزان باشد و دهاش و طلا
 سوزناید و لا و لا و لا و لا علم و حکم فصل سوم در زحمات نوعی از دیوانگی که باندی آنرا اندام گوی و دیوانگی که از سبب دیوانگی و تشنگی
 آنرا بجهت تو آنرا و نامند و آن تشنگی بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور است و آنرا عبارت است از زوال
 عقل که بواسطه مسدود ساختن خلط فاسد را بگهای درونی را که از آن ادراکات حواس بدل میرسد پاد می شود و طریق
 حد و نش آنست که از خوردن طعام مضر و از خوردن طعام ناپاک آید و چنانچه پس خورده سنگ از خوردن طعام زهر آلوده از شامت گناهان و از
 از ارش خاطر با و از کثرت غم و اندوه نماند آن و از دیگر عوارض کیدل عارض شوند و آنرا در افراط بدارند و از کثرت زحمت خوشی یا از بلباس
 افتاد و از مرکب شدن عملی که خارج از قدرت و طاقت باشد چنانچه کشتن و گرفتن با کسی که با وی طاقت مقابله نباشد و کشتن گلهای
 پر زور و خرافات گشته و غلبه کرده و در دل که عمل عقل است و در آید و گهای را که باین دراک حواس بدل میرسد و در ساخته زحمت مذکور را
 پیامی آرد و علامت مرض مذکور آنست که چشمها بر جانشان بیقراری و یا و گوی پیدا آید و حفظ او را که نخلد پیدا یابد چون این نشانیها می گویند که

فصل چهارم در زحمات نوعی از دیوانگی
 قسم اول در علامات زحمت مذکور

بوست و از خوردن و گمان قصه کن و پاک بماند بدان که آنرا که صرب که نوعی از جن است سخت شده است و چون شهابی دیوانه باشد بدین
 بازیاری و خوبی بود و دیوانه نام کوثری خود را بسیار یاد و لباس لعل و بار یکا پوشیدن خواهد بود و بخت روان شود و سخن اندک گوید و بزرگ بود
 گوشت را بگوید که چیزی از من بخور تا بدینم بداند که میرا نوعی از جن که آنرا چجه گویند سخت شده است و چون دیوانه گاه و بگاه بر زمین میخیزد و
 که آنرا کافران بنام که شنگال خویش میزند و آب را بخورفته بنام که شنگال خویش چنان که کافران میزنند و بزرگ و دیگر رسوم کافران که
 هیچ کسی را نرنجاند و گوشت و گنج و شیر و مرغ خوردن خواهد بداند که نوعی از جن که آنرا پتره گویند سخت شده است و چون دیوانه بزرگ
 مار بزرگ و غلط و غلطان روان شود و گرانهای و بن بلیست بسیار غصه کند و پاره روی روغن کند و شیر و شیر مرغ خوردن خواهد بداند که سکر
 که نوعی از جن است سخت شده است و چون دیوانه رغبت بر گوشت و شراب بسیار کند و بی شرم و سخت دل و نامهربان و دلا در روز و آفر بود
 و در بخت کند و پلید بماند و پاک بگوید بداند که اسل و سخت شده است و چون دیوانه با اهل علم و استاد شده و بزرگان و بزرگان او
 و بید بر همان بخاند و پاک بماند و پنهان گشتی خود را بچرخه دارد و رام درخته بماند بداند که او را بر همه اکتس سخت شده است و چون دیوانه لباس از
 تن دور کند و لاغری و پیر بود و بچرخه گشتی نور و سخن یاوه و شتاب بگوید از انانام او بوی زشت آید تا پاک بماند و یکبار قرانگه و طعام بسیار
 و در میان چکما و عملیکه کسی را نجانا باشد سیه کنان بگرد و سخن گویند و گریان بماند بداند که او را بشلج دیو که نوعی از جن است سخت شده است
 اما دیگر نوعی از جن که آن را دیو که نامن در سنگا میکند آن را پون تخته گویند سخت شود و نوع و نیت بوقت خوب آفتاب و آخر شب
 سخت شود و در سبب سنگا میکند آنرا شمی گویند سخت شود و چجه سنگا میکند آنرا پروده گویند سخت شود و نیز که سنگا میکند آن را اوس
 گویند سخت شود و در سبب که سنگا میکند آنرا نچمین گویند سخت شود و در اکتس سخت شود و پشاج که سنگا میکند آنرا بوقدس گویند سخت
 و بایه و النست چنانچه گرمی و سردی و اشیاء است میکن چنانچه گرمی آفتاب و بلوریکه آنرا سوریج که است گویند گرمی آید و چنانچه
 سرد و در قالب ساری و خیط میگردد چنانچه در موجود آدمی درمی آید و محیل میشود و کیفیت در آمدن او پس معلوم نشود و دیگر دیوانه چون درخت
 روان شود و گشت که از بدن بیرون می آید بزرگان یسید و فرود برد و خواب بسیار کن و ناگهان بر زمین افتد و سخت بزرگ و چشمهاش بزرگ و
 ترسناک دیده شوند چنان باشد که برون خواهند افتاد و بالای درخت و پیل و بلند می سوار شود و بخت بداند که بدوایه خواهد شد و دیو
 از دیوانگی که باشد چون تابعد است سیزده سال تمر شود و بعد از آنکه نگرند و دوم در معالجات زحمت ناکور بداند که اگر مرض نماید سبب غلبه باد
 حادث شود و باید که غنای پخته و غنای کمه لیس که در بنوشات و اگر از تکه غلبه حادث شود سه سال کنند و اگر غلبه بلغم بود قی بکنان و مرض
 وین مرض راحت نیز باید کرد و آنچه فصل دفع باد صرع و اروهای آن گفته خواهد شد درین مرض نیز بجا بندد زیرا که خلط فاسد و سرد صافی را
 که درین مرض زشت گردانیده این را پیدایم آورد و باد صرع نیز آن و صعات را زشت گردانیده آنرا پیدایم آورد و در هر محلی که خلط فاسد
 و درین زحمت و رانده آنرا پیدایم آورد و باد صرع نیز در آن محل آنرا حادث میگردد و باید که مرضین مرض را نگاه علاج در کارند چنانچه از
 آب آتش و درخت کوه و خف و چاه نگاهبانی بطریق بهتر کنند و اگر مرض را در شیر و برامی بحق کوخته و شهد انداخته بلیسان صحت یابد اگر شیر
 بزرگ و بحق کوخته و شهد انداخته بلیسان و اگر آب آس کنند و بجا بخورند و در آن بحق کوخته و شهد انداخته خوردن بن صحت شود و نوع دیگر
 شیر و برامی شیر بزرگ و صاف و بار می برشته آمیخته بنوشات و شود نوع دیگر که است بخیار که گل و سفید یارشد و وقت سحر یارند و
 مقدار شست و درم آس کرده در شیراده گاه و انداخته بنیز و شیر ناکور را سرد کرده بنوشات و بالای آن آب سرد بنوشات و شود نوع دیگر که
 و انگور و تخم و کزبر و بزرگ و دیو دار و مجیبه و تر بچله و مال کنگی و اسپند و سندی فافیس و تخم سفید بزرگ و درین سرد و در سب و در سب
 هر سه را سنسای گیرند و با بول گاو بنیز و آس کرده مقداری خوردن و درین و چشماش کشند و بینی نیز چکانند و در اندامش مالند و در شش نیز

در معالجات زحمت ناکور

کنسکرت نامن نوع دیگر با لنگنه و نم و سونا و بلطی و سجنه هر سه استسای گرفته و جوکوب کرده چو شانه و بجا بنیچه و صاف کرده دروغن کنی که چهارچین از دروغن کور باشد انا از نرو و بچون ترازان اروهای مذکور و چن از دروغن بول بقبریزان از نرو و بنیز چون بنیچه شود مقداری بر اندام و مریض کند از بین نمل باد صرع برود البته در این دروغن را کتبه بجهیا و تیل گون نوع دیگر سجنه و کوکبه و سفید زیره و سن معی و فلفلیون انگار و هر سه استسای گرفته و آب آس کرده دروغن کنی بنیز بان از نرو و بنیز چون نیم بنیچه شود چهارچین از دروغن مذکور بول بریزان از نرو و آب آتش نرم بنیز چون غنجانند فرود آید و نگاه دارند روز یک صدقه داده مصرف راناس بدین صحت یابد و این دروغن اسکا سیتیل نامن نوع دیگر نیم پرستخه دروغن کنی در و باس جیونی کنی که هر دار و بقدر یک پل باشد با آب آس کرده بان از نرو و یک و ن شیک و بنیز بان از نرو و بنیز چون بنیچه شود مقداری مریض باد صرع را در بین بنیز بان از نرو و باس بنیز در این دروغن را جیونی چمک گونیا کنول بعضی رسا برای دفع این مرض از طب سس تنگ رسته گفته است آید یا بنیز سیاه و آس بنیچه و سهر تال صاف کرده و کن معک صاف کرده و رسوت جمله ابرابر گرفته در بول صبیان یک و زنج کن و غلو له بن و در از صفای روزن غلو له و چون کن معک بگیرست و آس کنن و در آون آس بنی سخی کن معک فراز کنن و بالای آن غلو له مذکور بدان بنی سخی از آن کن معک بالای غلو له اندازند و بالای آن و آس بنی کور سر پویش آس بنی نهاده مقدار ربع ساعت زیر آتش کنن چون کن معک فخته شود آتش مذکور و کنن و سر شود فرود آید پس مقدار پنج حبه درین صرع را خورن بن و بالای آن اپان از بنی انگار و سن معی و فلفلیون نمک سیاه که هر سه استسای سته و آس کرده بان مقدار و نیم درم یا بول آدمی و دروغن ستور بنوشان از بین نمل باد صرع و انما و دیوانگی دفع شود و این استسای بجهیا و ن رس گون نوع دیگر سیاه سته و ابجرک سته و آس بنی کشته و بر بنیچه پتیل کشته و سونا کنی صاف کرده و زهر سته کرده و پم کسیر جمله استسای استن و دیگر زبانت قوم حق کنند و با شیره پتیه و شیره بجا یعنی بنگ و شیره پنچ بیدار و شیره کور و عقیق و شیره سنیت شیر پنچ سوزن و شیره سنجها و در هر یکی یک و زنج کنن و غلو له بن و دروغن لنگنه دروغن شفت مقداری کن معک آس کرده اندازند و در و یکی اندازند و غلو له مذکور دروغن مذکور بطریق و لکاجه از بین کنن چنانکه غلو له مذکور دروغن غرق شود و بنیز دیگر بار بیدار آن نشانه مقدار یکپاس آتش بنیچه کنن چون بنیچه شود غلو له مذکور را برین شیره و آس کرده مقدار بخود غلو له سب بند وقت حاجت یک غلو له با شیره و ادک بخورن و بالای آن در جوش بمول حق پیلن را از آس کرده انداخته بنوشان این باد صرع و دیوانگی و انما و غیره چنانکه از طلوع آفتاب ظلمت شبی رود و در و این رس استسای بر وجه بنی رس گون نوع دیگر کشیک مسک و زهر و انگار و خون حصن خردل و پنچ و سیر و تخوان سر آدمی جمله را یکی کرده و کوفته بر آتش بدارند و در و آن بدایع مصرف رسانند ازین عمل سبب یو و پری و باد صرع برود نوع دیگر پنچ خطل که آنرا با سته بنی آس کرده باشد مصرف راناس بن ازین باد صرع دفع شود و آسیت یو و پری نیز نائل گردد نوع دیگر بجهیت دفع این مرض سیر یا باروغن کنی و یا ستر اول را با شیره داده گا و مصرف را در آنم بخورن به شود نوع دیگر اگر باد صرع از غلبه پنجه حادث شود باید که داروی سبیل داده اسهال بکنند و اگر از باد حادث شود حقنه باید کرد و اگر از غلبه بلغم پیدا آید داروی مقیته داده تی بکنند صحت یابد و الله اعلم و احکم فصل بیست و دوم در زحمتهای بادیه که آنرا بنی بی بات روگ گویند آن مثل بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور باید دانست که باد قحی و عفری نیست بخلاف بلغم و تلخه که منول از عنصر آب و آتش اند و با ذات خود بی باطلی دیگر در جمیع بدن نفوذ میکند بخلاف دیگر خلط که بغیر باد و در بدن ساری شدن نتواند و لهذا باد را در سبیل خلط گفته اند چنانچه تلخه پنچ نوع است باد نیز پنچ نوع است یکی را پران یا گویند و جای او در دهن است و حیات بدن مربوط بدن است و هر چه خورده شود آنرا درون شکم می برد و اگر نوع فاسد شود بکمک دمه و قی و مات آن حادث گردند و دوم را اوان یا و نامن و جای آن درون سینه است از آنجا صاع گشته بطرف دهن برود می تابد و کلام انواع الحانها از آنست و اگر این نوع فاسد شود دهنی از زحمتهای بادیه را که محل حادث آن گلو و دهن زبان و گوش و چشم و سرت پیدا گردند و سوم را سمان یا گویند و جای آن پکواسه آماسه است

علاج از طب رس از تنگ رسته

فصل بیست و دوم در زحمتهای بادیه

قسم اول در علامات زحمت مذکور

و با تشنگی بپوشیده می باشد و بعد از آن غذا هضم می شود و خلاصه طعام و بول و غائط از مجرای دیگر علی حدیث می شوند و اگر این نوع فاسد گردد زحمت گولند
 و بسیار مانند آن حادث گردد و اگر تشنگی کم شود و چهارم را بیان با و گویند و این در تمام بدن ساریست و خلاصه طعام را در تمام بدن میسانند و خروج
 خونی و خون جز آن از بدن بیرون می آید از آن است و این نوع عمل سه نوع سابق و نوع محکم که ذکر کرده می آید نیز میسین و اگر این نوع فاسد گردد زحمت از
 زحمتهای که تمام وجود را در میگیرد پدید آید و پنجم را بیان با و گویند و جای آن یکپایه است و خروج بول مسمی و غائط و ضراط و جنین خون و غیره از مجرای
 نیست و اگر آن نوع فاسد گردد زحمتی از زحمتهای که جای آن در و مانند است پدید آید و اما فساد دینی و زحمت بر میوز از فساد هر دو با و بیان با و بیان
 باشد و چون هر پنج نوع فاسد گردد مردم هلاک شود و با فساد اگر در آسمان باشد قوی میبوی و تشنگی و در دسینه و در و پهلوی پدید آید و اگر در
 باشد شکم آواز گشتن و تنگی شود و در ناله و در خیز و بول غائط بدستوری بیرون آید و در حلیکه استخوان صغیرین و صلت با یکدیگر پیوسته است و در
 پیدا شود و اگر در عملی از عملهای خواص خمس با و فاسد شود حاسه تباه شود و اگر در خلاصه طعام که در چرم است باشد خشک گردد و در اندام بپوشد گونه اش
 متغیر گردد و چنان سوزش پیدا آید چنانکه سخت کردن خردل بر آید و اگر در خون باشد اندام در دکن گویا که سوزناوری بخالت بپوشد و بپوشد
 اندام بطرقه و اگر در گوشت باشد برین زحمتی که آنرا که خفی روگ گویند حادث گردد و اگر در چربی باشد نیز که خفی روگ حادث گردد و لیکن بالذکر که در
 و اگر در رگ باشد برادر گردد و مقبض گردد و جذب شوند و در بسیار شود و اگر در پی باشد اندام سخت گردد و چنانکه مریض آنرا چنانند که تواند و در بدن
 و باز در بعضی مذکور چنان پیدا گردد که اندامش را اسیکشت و اگر در بندگاه باشد بندگاه فاسد شود و کار یکبرای آن بندگاه سخت است بهر جهت
 و حاصل نمیشود و اگر در استخوان باشد استخوان شک شود و در دکن و بطرقه و اگر در مغز استخوان باشد دایم در و بود و اگر در مری باشد خشک گردد و اسهال از آن شود
 و اگر در تنزل شود بپایان میرسد و باور بسیار شود و باطله با و آن قوت دارد که در هر جزوی از اجزای بدن و آری پس با و فاسد بر آن قوت باشد که در
 هر جزوی در آید و در وی فساد می آید و با و فاسد را اگر بعد از فساد و تلخ برسد سوزش و بیبوشی پیدا شود و خونی از اندام بر آن روان گردد
 اگر در از بلغم فاسد برسد و در اندام شری و گرافنی و کاس پیدا آید و اگر در از فساد خون رسد و حلیکه که فاسد باشد چنان در شود گویا که در فساد
 بیخود باشد و اگر در سوزش مریض مذکور را خوش نیاید و فسیکه بعد از تلخ حادث گردد و چون فاسد شود و فسادش را تلخ و در
 فساد و تلخ برسد قوی شود و ناپاک پیدا آید و اگر در فساد و بلغم رسد لاغری و سستی و زحمت تند را پیدا آید و گونه بدن متغیر گردد و در و دان با و چون فاسد گردد
 و فساد از اندام در فساد و تلخ برسد بیبوشی و ناپاک و سستی و در آن سر پیدا آید و اگر در فساد و بلغم برسد از اندام خوی بسیار آید و مویها ایستاده شوند و اگر در
 مریض نقصان پذیرد و اندامش سخت شود و در آن سر پیدا آید و چون همان با و فاسد گردد و فساد از اندام فساد و تلخ رسد از اندام خوی بسیار روان گردد
 و ناپاک و بیبوشی پیدا آید و اندام گرم گردد و اگر در فساد و بلغم فاسد برسد مویهای اندام مریض مذکور ایستاده شوند و بول غائط با بلغم آمیخته گردد
 و چون ایوان با و فاسد گردد و فسادش را از فساد و تلخ بدو برسد و در اندام خوی و گرمی بسیار پیدا آید و اگر مریض عورت بود و چون احتیاض نزد آن گردد
 و اگر از فساد و بلغم بدو برسد و در فساد از آن مریض مذکور گران گردد و چون بیان با و فاسد گردد و فسادش را از فساد و تلخ بدو برسد مریض مذکور را
 ناپاک و سستی پیدا آید و از بیقراری دست و پا هر سوزند و فسادش را اگر در فساد و بلغم برسد اندام مریض مذکور گران گردد و در بندگاه سخت شده باشد
 و مریض را عصارا چنانند که نتواند بدانکه از خوردن طعام اندک غایه خشک و بیخوشی و از کثرت جماع و بیداری شب از کثرت جماع و بیداری شب از کثرت جماع
 و از بسیاری فاقما کردن و از بسیاری آشنا کردن و از بسیار زور کردن و از گشتی گرفتن باز و از تر از خود و افتادن از بلندی از بسیار
 راه راندن و از بار گران برداشتن و از نقصانی و عاقتها و از اندوه کردن و فکر کردن و از سبب بسیار لاغری و از نگاه داشتن بول غائط و ضراط
 و مانند آن که جنین آن مسموم است و از رسیدن زخم در مقام خطرناک و غیر آن و از سوار شدن بر اسب تند و تیز و درشت تیز و دویدن مانند اینها
 فاسد شود و در یکسانیکه خالی باشد در آمده و برگردانیده انواع زحمتهای چنانکه منقبض و منبسط گشتن سخت شده ماندن خشک گشتن اعضا و

و این زحمت از زخم کردن آواز بلند و از خوردن خاییدن اشیای سخت و درشت و از نشسته و قهقهه بآواز سخت بلند و از فازه آمدن با غلبه از بار کردن بر سر کردن
و از کج غلطیدن با دفا سگشته پیدی آرد و این نوع را اوست گویند و علامت این مرض که پیش از حدوث پیدی آید آنست که بوی ای اندام
ایستاده شوند و سه بار در دو سه ماه یکبار شوند و او غلبه بسیار آید و چرم حلیه که آنجا زحمت مذکور حادث خواهد شد که اگر در دوران محل رسیدن آنجا یکبار
سوزنا میشود و تخوان های زخندان و رگهای گردن گرفته شوند و اگر مرض مذکور درین مرض لاخ و کم زور شود بلکه چشم برجم زدن نتواند و سخن را
بالکنت گویند و بجای نیکو نگار و دلا و دلا بود و اگر این زحمت تا سه سال باز زیدن سر یا پدید هرگز و این پدید و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا
کوفی گویند و در نیمه با و نیز نامن و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر پیدی پاشنه پایهای که آنرا کن را گویند و آمده زحمت مذکور را
پای یک و از این آن و ساق پای بیکار گردند و بسیار درد کن و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا لبسواچی گویند و طریق حدوث وی آنست
که با دفا سدر پیدی و سنا که آنرا کن را گویند و آمده زحمت مذکور را پای اگر داند و این مرض دستا بیکار گرداند و درد کن و یکی از زحمتهای بادی
زحمتی است که آنرا لجا نوده و کشتک نامند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر که مدد از خون فاسد یافته باشد و در آن فاسد آمده زحمت مذکور را
پای آرد و این در زانوهای آسانی که شکل شرفال باشد با درد بسیار پیدی آید و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا کهنج نامند و طریق حدوث وی
آنست که با دفا سدر که در آمده و جای گرفته و پیدی بزرگ از ان پای راست و چپ که آنرا کن را گویند کشیده و منقبض گردانیده زحمت مذکور را پای آرد
و از این پای بیکار شود و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا سبک و کهنج نیز گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر که در آمده
و جای گرفته پیدی بزرگ از ان هر دو پای که آنرا کن را گویند کشیده و منقبض گردانیده زحمت مذکور را پای آرد و از این زحمت هر دو پای بیکار گردند
و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا کلاهی طبع گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر شده در سبک گاه پای در آمده و آنرا سبک گویند
زحمت مذکور را پیدی آرد و از این وقت روان شدن پایهای مرض مذکور بزرگ و در مرض مذکور همچو لنگان روان شود و یکی از زحمتهای بادی زحمتی
که آنرا بات کشتک گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در شتالنگ آمده زحمت مذکور را پای آرد و از این مرض چون وقت روان
شدن پای کج افتد و در دوران پیدی آید و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا با و راه گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در دوران
لخته فاسد و خون فاسد یافته و رگ پای در آمده و سوزش پای در آمده زحمت مذکور را پای اگر داند و از این در وقت روان شدن کف پای
در آمده و سوزش پیدی آید و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا پا و هر کچه گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در از بلغم فاسد یافته
و در پای در آمده زحمت مذکور را پای اگر داند و از این پای که گرد و گاه گاهی در ان حالتی پیدی آید چنانچه در دندان بآید سگ پینه بریش پیدی آید
و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا او با پاک گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در سبک گاه کتف در آمده و رگهای و پیدی
محل ساختن منقبض ساخته و گردانیده و در ان در دپ را آورده زحمت مذکور را پیدی بسیار و از این در رگهای و پیدی محل مذکور در پیش
و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا زحمت با و هر کج گویند و طریق حدوث وی آنست که تنها با دفا سدر و یا با دفا سدر که در از بلغم فاسد
یافته باشد در صلاح گوش که آن محل سمع است در آمده زحمت مذکور را پای آرد و از این زحمت کلام می آید و وضعین شنوده شود و یکی از زحمتهای
بادی گنگی است که آنرا سمکسک گویند و یکی از زحمتهای بادی لکنت است که آنرا کیک گویند و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا گنگ
گویند و طریق حدوث این سه نوع که با دفا سدر و یا با دفا سدر که مدد از بلغم فاسد یافته باشد در مجرای صورت و در آمده و آنرا بسته گردانیده و از ان سبک
پیدی آرد و یکی از زحمتهای بادی زحمتی است که آنرا کن رسول گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در گوش در آمده زحمت مذکور را
پیدی آرد و از این در گوش در دپ آید و تخوان زخندان و سگ گوش کردن و سبک جان درد کند و گویا که آنرا کسی می شکند و یکی از زحمتهای بادی زحمتی
که آنرا تونی گویند و طریق حدوث وی آنست که با دفا سدر در محل بول و غا و در آمده زحمت مذکور را پای آرد و از این در دوران محل مذکور

و نمک سنگ خازن پیل از هر سه استساوی گرفته آس کرده در روغن گاوی بچشانند ازین جمله صفت های بادی دفع شوند نوع دیگر سنگ خازن
که بچشانند و جوش آن در روغن گاواندازند و سنگ خازن را نیز باریک آس کرده باندازند و چهار چندان روغن مذکوب شیر گاویم باندازند و بنیز چون نمک
مقداری روزینه مریض را بخوراند ازین باد های فاسد دور گردد و آب منی و گوشت و زور زیادت گردد این روغن اهنمدی اسکند صفا و کف است
نوع دیگر دارو های دسول هر یک چهار پیل جو و کنار و کف می هر یک یک پسته بستانند و جو کوب کرده بچشانند و جوش را در یک پسته روغن گاواندازند
و جبهه دارو های مذکور با آب آس کرده بنیز باندازند و شیر هم یا رکنند و بنیز چون نخته شود روزینه مقداری مریض را بخوراند ازین باد های فاسد
دور گردد و این او مولا و کفرت گویند نوع دیگر گوشت بز که جوان باشد سی پیل دسول شصت و شش و یک پیل بستانند و در یک وون بلاندر
بچشانند چون چهارم حصه جوش بماند بجا میخیزد بستانند در یک پسته روغن گاواندازند و بحق تر از آن دارو های حیوانی کن و صفتی و ستر اول و
شیر گاو نیز باندازند چون نخته شود مقداری مریض را بخوراند ازین جمله صفت های بادی و زحمت اردت و درد گوش و کرمی گوش و کفرت
زبان شلی و کرمی گوش و آب انک استرک دفع شوند این روغن اچا که در کفرت گویند نوع دیگر جوش بریار و صحت آن روغن کج باندازند
و شیر گاو نیز یا رکنند و بنیز چون نخته شود روزینه مقداری مریض را بخوراند و بر اندامش نیز مالند و بینی اش چکانند ازین جمله صفت های بادی دفع شوند
این روغن بلاندر گویند نوع دیگر بریار و ارنی و پنج بی انجیر و سر و کشتی و خار شک بل و گلشکری و ستل و سولف و پارصی و بشارنگی و پالی
و اسکند و کپور و کن و صیبارنی و چگون سرون و پیالسنه و روغن که گل آن تی از دست و دیگر بنیز هر یک ده پیل گرفته جو کوب کرده در چهار چندان آب
انداخته بچشانند و جوش یک پیل بماند بجا میخیزد بستانند و در دو پسته روغن کج باندازند و دارو های حیوانی و راسن و نمک سنگ و دیو دار و کوکحه و جعفر
و پیل و جمیع و ناز و و تیرج و جاتیری و دانه الیچی و موکحه و بال هر سه را متساوی گرفته و با آب آس کرده بنیز باندازند و چند از روغن شیر گاویم
یا رکنند و با شش نرم بنیز چون نخته شود نگاه دارند و مقداری مریض را روزینه بنوشانند و این مریض را ناسنهند و صفت کف و بر اندامش مالند
و روغن کور سخت بز گیسست جمله صفت های بادی و زحمت الویات و کرمی ادمان ادا و رت را دفع گردانند و این روغن را هم با بلاندر گویند نوع دیگر جوش
بریار و جوش دسول و جوش جو و کنار و جوش کف می و شیر سرگی را از روغن کج بستانند در روغن مذکور باندازند و دارو های کاکولیا و کن
و نمک سنگ و و قیر و ناز و دیو دار و جیخه و پد و انک و کوکحه و دانه الیچی و کلید و سکنج و تکر و پنج و اسکند و سولف و کد صیرنه هر سه را
متساوی گرفته و با آب آس کرده بنیز باندازند و بنیز چون نخته شود در آوندند یا نقره یا گلی کرده نگاه دارند و بکار بندند ازین جمله صفت های بادی دفع شوند
که بار ندارد باشد اگر مقداری با و بدین هیچ زحمت بادی گرفتار نگردد و زنی که بچه نمی زاید و مری را که منی او نقصان شده باشد اگر این روغن بخورد
از بچه زانند و مری زیادت گردد و کسی که با و فاسد و محل خطرناک مزاحمت داده باشد و کسی که از سیدن زخم عضوی بیکار شده باشد کسی را
که ضعف آورده بود این روغن بکار بندند نفع آید ازین زحمت که کرمی و عالت چشم و کوله و سر فزائل گردد و اگر روغن کور ادا و رت شش ماهی بخورد و زیاده
روغن دفع گردانند و این روغن جوانی بر پای مانده بود و زور جوانی بفریاد این روغن لا کون استمال با و شاه و امرا و دنیا داران است و این نیز هم با بلاندر
گویند نوع دیگر سرون و چگون بریار و ستر اول و پنج بی انجیر و کشتی و گلشکری و پیالسنه هر یک یک پیل بکیند با آب آس کرده در یک پسته
روغن کج باندازند و چهار چندان روغن شیر بنیز یا رکنند و بنیز چون نخته شود نگاه دارند و بکار بندند ازین روغن اسپ یا پیل با گرفته را بستانند
و اگر این روغن را آدمی بخورد و سینه و دل پهل و در و نیم و سر و با و ریان و زرویی اندام و سنگ مثانه و سرگران سهری دفع شود و جوش من که کم افتاده باشد
با اعتدال رو و درین سمت و در زیادتی خون اردت و کلمک و رگنیت نیز دفع گردند و عورات عقیمه قابلیت حمل پیدا آید اگر یا ده شتر را این روغن بپزند
بچه زیاده بوقت زادن نمیرد و این روغن ابشن تیل گویند نوع دیگر تیرج و اسکند و دیو دار و راسن و سولف و گلشکری و دانه الیچی و دیو دار و
من بل و کرمی و نمک سنگ کاکولی و کج کاکولی و سیب و مامی و صفتی و بلاندر کد و جیخه و گوگل و انکو و اگر و سندن می کشند هر سه را

آتش کنند و بدارند و سوزیند یکماه یا بیشتره ادرک مریض را بخوراند و بالای آن جوش نپول نبوشند ازین جمله زحمتهای بادی دفع شوند و این کلمات ناسن من والله اعلم بالصواب فصل است وسوم در زحمت سرخ باد که از آب رکت ناست مثل برده قسم اول در علامات زحمت مذکور بداند که از خوردن نمک از ترشی کوفه تیز باشد از شور و از طعام که گرم یا چرب باشد و از خوردن بالای بعضی دراز گوشت که گنده و یا خشک باشد و از گوشت جانوران آبی و جانوران که کرانه آب باشند و از کجابه و کجید سیاه و از آبش کجی و سبب از ششها و نیشکر و از جوات و از سرکه بندی و از شراب هر نوع که باشد و از دوغ و از چیزهای مفرکه ذکر آن فصلیکه بندی بهتانی گویند گذشته است و از غصه کردن و از بیدار بودن و رشت از خفتن در روز و از کثرت جمیع و از پیاده راه رفتن از زور کردن از فساد فصل چنانچه در شکل بدان نیارد و در گرمی باشد و در سردی باران بیارد و باد و خون فاسد گشته زحمت مذکور را پیدا آورد و غالباً در کسانیکه از کوفه باشد و خوردنیهای مذکوره از افعال مسطوره زحمت مذکور را پیدا آرند و گاه باشد که این از اشیای مذکوره برای غیر شخاص مسطوره را هم حادث گردد و از سواری کردن بفیل است یا اشتیر یا خوردن غذاها یکتا پاک نخفته نهضم کردن خون تمام اندام فاسد گشته و ریخته شده و باد و پیوسته زحمت مذکور را پیدا می آید و علامات زحمت مذکور که پیش از حد و پیش پیدا آیند و از پورب روپ گویند آنست که خونی از اندام بسیار شود یا اصلاً مریض را خونی نباشد و اندام سیاه گردد و در کس و جانیکه زخم رسد و در بسیار کند و بندهای دست و پا هست گردند و کاپی پیدا آید و اندامها و گریه و خارش در وجود پیدا آید و در اندام جای اندامها چنانچه بگزیدن ز نوران پیدا آید این حادث گردند و باز برود و گوشت اندام غیر گردد و در اندام چنان در و شود و گویا که دران سوزنهای میمانند و در اندام آماس پیدا آید لیکن گاه سخت گاه کم افتد و محل آس خشک و سیاه باشد و گاه یکبار آنرا دهمی گویند و گاه ای بنگاه انگشتان است و پانتهی مریض متحرب شوند و وجود مریض اگر آن سخت شده بماند و بزرگ گردد و اشیای سرد مریض را خوش نیاید اگر درین مرض غلبه خون زیاد باشد در اندام آماس محل ام بالسیار در و حادث گردد مریض را از خوردن چیزهای خشک یا چرب که باشد آرام حاصل نشود بلکه بیقراری پیدا آید و محل آس خارش و ترشح گردد و اگر درین مرض باد و خون فاسد بد و از تلخه که سخت فاسد بود یا این و مریض آساک و تنگی و بیپوشی مستی که همجوشی سپاری باشد پیدا آید و از اندامش خونی و آن گردد و در اندام آماس محل ام حادث گردد و در محل آس مذکور بچینه گردد و اگر کسی براندام مریض دست نهد مریض را خوش نیاید اگر درین مرض خون باد و بلیغم که فاسد تر باشد نبوند و مریض چرب گردد و در چنان سرد شود گویا که بجا میانه تر پیچیده اند و دران خارش زیاد پیدا آید و در اندک بود اگر درین مرض باد و خون اند و از تلخه و بلیغم که فاسد تر بود برسد و علامات هر یکی از خلط و خون پیدا آیند این حمت در ابتدا در انگشتان پا پیدا شوند بعد سرایت کرده بتیج و رسا تر اندام طوری پیدا آید چنانچه اثر زهر موش در اول رجای کشیدن یا شد بتیج و تمام اندام سرایت کرده منتشر میگردد و اگر درین مرض پست پاناز یا پست است تا مرقین بطرقه و ترشح گردد و گوشت زرد و مریض کم افتاده باشد بداند که مریض او است اگر این مرض یکسال شود بدار و خوردن زور نیارد و تبرک دارد و عود کند اگر این مرض از غلبه یک خلط باشد و حدیث الحمد بود و امراض دیگر از آنکه نماند آید پیدا نیارده باشد بدار و بر گردد و آثار این مرض که آنرا ایدرونا مندر نیست که مریض خواب نیاید و رغبت بر طعام نباشد و بیپوشی و کلمات ناپاک استی و مانند گی و تنگی و دمه گوشتش گنده گردد و سرس در کس و داندش متاکم گردد و گویا که دران سوزنهای میمانند و در اندام مریض جای مانده گردد و او را مرض لبر پیدا گردد و در محل جمعش در و اندک باشد انگشتان که گردند و اندامش بطرقه دران آلهها میخندد و محل خنط در و شود و زحمت از طوطی گردد اگر مریض این آثار هم باشد یا از جمله آثار مذکور بعضی باشد مریض تا آنکه دبار و خوردن ازین او مخلص بود و تبرک دارد و مریض مذکور عود میکند چون ازین آثار هیچ یکی نباشد مریض مذکور بدار و بر گردد و قسم دوم در علاج زحمت مذکور بداند که اگر درین زحمت مریض است دست زینند و غلبه باد اندک است یا

فصل است وسوم در زحمت سرخ باد که از آب رکت ناست مثل برده قسم اول در علامات زحمت مذکور

قسم دوم در علاج زحمت مذکور

تخت خون فاسد که منافذ و رونی را مسدود ساخته است اندک اندک بار بار بکشاید از آنکه خون یکبارگی بکشاید با غلبه کین بعد ده و ده های فی و سهال خود را
 تری بکنند اگر غلبه باول بسیار بیند باید که روغن مستور که گفته باشد در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر
 سبزی سکنه طره و کشیر که آب کوب کرده و شیرین کرده هشت چنان باشد باند از دو آب که چهار چند شیرین باشد نیز باند از نیکو شانه چون تمام آب بخفته
 شود و شیرین باند بجا می بخشد و بنشیند و خوردن و هند صحت یابد هر چنانکه با دارو شیرین کن گفته اند بهرین طریق بنشیند نوع دیگر سرون را در شیرین
 انداخته بنشیند چون بخفته شود سر و کف بدیهه شد و شکر در آن انداخته در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 آن باشد انداخته بجا می بخشد و بنشیند و خوردن و هند صحت یابد هر چنانکه با دارو شیرین کن گفته اند بهرین طریق بنشیند نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 صحت و کار استیک و خا خا که چوب ناز و دیوار و اسن و سنج که بهرینه متساوی باشد نیز اندازند و بنشیند و در وجود و در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر
 صحت یابد نوع دیگر جو صحتی و پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 صحت شود نوع دیگر خربل و تکر و دیوار و سرون و اسن و زینا و کوکبه و سولف بهرینه اباب حشرات با شیر آب آس کرده و محلی که اندام بخفته
 یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 غلبه تلخه زیاد باشد باید که انکود و کواله صحتی و در دمی و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 صحت شود نوع دیگر ستر اول و پلوان تر بچانه و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 جوش گوی شود و شکر انداخته در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 در آن انداخته بجا می بخشد و بنشیند و خوردن و هند صحت یابد هر چنانکه با دارو شیرین کن گفته اند بهرین طریق بنشیند نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 برنج یکبار کرده محلی که بخفته باشد یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 سال و پنج تل سبزی و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 سندی آس کرده بار و روغن گاو مخلوط نموده بغیر آنکه گرم کرده باشد در محلی که بخفته باشد یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 باید که این دارو را گرم کرده سخت کنند اگر در مرض مذکور خون غالب بود باید که از اندام در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 در این مرض گفته شده اند کار بر بند دیگر علاج های سر و نیز استعمال کنند اگر در این مرض غلبه تلخه باشد باید که جوش ناز و دیوار و اسن و سنج که بهرینه متساوی باشد نیز اندازند و بنشیند و در وجود و در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر
 شد انداخته در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 و شکر نیز انداخته در این روغن کشیده و شیرین کنی کرده بنوشانند صحت یابد نوع دیگر سمول اوج کوب کرده در آب که هشت
 و سکنه طره و کشیر که آب کوب کرده و شیرین کرده هشت چنان باشد باند از دو آب که چهار چند شیرین باشد نیز باند از نیکو شانه چون تمام آب بخفته
 و سکنه طره و کشیر که آب کوب کرده و شیرین کرده هشت چنان باشد باند از دو آب که چهار چند شیرین باشد نیز باند از نیکو شانه چون تمام آب بخفته
 که بخفته یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 کین و پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 مقداری گرم کرده محلی که بخفته باشد یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 بخفته یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 یا ترقیده باشد کرات سخت کنند در این صحت شود نوع دیگر پوست بیدار و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 در این مرض غلبه تلخه و غلبه کین باید که انکود و کواله صحتی و در دمی و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت
 خط بکنند و دفع این مرض بر نوعی که باشد باید که انکود و کواله صحتی و در دمی و کین و کده برده جمل را با آب آس کرده و مقداری گرم کرده کرات بر آن امراض مملکت

بعده تا ده روز بمقدار عدد ووز اول هر روز زیاده کند بعد از آن ترتیب مذکور نقصان کنند تا عدد ووز اول بمقدار غذای برنج سختی نخه باشد و لیس
 این را در دوا خوردن و نه ازین بات رکت و تب ناغده ناگواری و پشه و علقتهای شکم و بواسیر و سرفه و دهنه را جوگن آکاسی علت سینه دفع کردند و
 اگر سنگی زیادت گردد نوع دیگر پول در ترچله و ستر اول و گلوئی کوشی هر سه امتسادی بچو شانند و جوش مریض انوشانند ازین سرخ باوه و تپا یک
 نماد نوع دیگر درین مریض غلغله شالی که در زمستان نخه میشود و قوی شود و گوشت کم کند باشد یا شیر باوه گلو یا جوش منگما غذای مریض سازند و گوشت
 آمو و بز و نماد آن نیز نخه سر و کرده بخوراند معلول را در خانه که باور نیاید بماندن فرایند و جای خواب از جامه نرم کنند و از کثرت غصه جماع
 و زور احتراز گردان فرایند و بگویند تا از خوردن اشیای ترش و گرم و شور و از اشیای دخیل و بکند و بر سر کپسندی و جوات و از خواب کردن روزی
 احتراز نمایند اکنون بعضی ارباب برای دفع زحمت مذکور از طب سازند و گفته می شود بسیارند و ترچله و کوشی و ترچ و دیو و دوز و چوب گلوئی و نم
 بر همه امتسادی گرفته بچو شانند و جوش مریض انوشانند ازین بات رکت و خارش و جویق قهقهه ای که سبب خون در اندام میگردد دفع گردانند این را
 منخستجا و کار حبه گویند نوع دیگر مجیبه و موخته و گلوئی و کوخته و سندی و بکارنگی و کوشی خرد و ترچ و نم و زرد چوب و داربلد و ترچله و
 پول و کوشی و مرهبری و برنگ بجا روخته و ستر اول و ترایان و لیل را زور و دوز و بره و چراسیه و بالنده و بکند و دیو و دوز و پار و معنی سار کوشی و ترچ
 و نسوت و مایه پادج و کچی و کر و الو و سوره و بکاین کچ و تیش بالا و قطل و جواسا و کلیه که از زردیکا و بدعا بر همه امتسادی گرفته و جمع کرده بماند
 هر روز و زده گان ورم از آن بچو شانند در جوش مقدار سی و پنج لیل دراز و گوگل باندازند معلول را انوشانند ازین سر سبزه نوع بیست
 علت سرخ باوه بادلقه و علت اندام نهانی و زحمت پلپا و کرمی و عضوی که آنرا بکبری گویند و علت های چشم و شکم دفع گردانند این سر سبزه
 گویند و رطب چیتا من می آرود که ترچله هر یک یک و ترچله و گلوئی و دو ترچله در آب که هشت چند آن دار و با باشد باندازند و در آب و نم
 این کرده بچو شانند چون کچمه مانا بجای نخه بستانند بعد گوگل حکم کچم یک چرخه درین جوش انداخته بچو شانند تا آنکه گوگل گداخته گردد
 آنگاه بجای نخه بستانند و باز بچو شانند تا آنکه جلاب ار شود و بعد ترچله سی شوش ورم و دانتق نسوت هر یک درم و گلوئی و زرد ورم سندی
 شانزده درم و لیل از شانزده درم برنگ شانزده درم آس کرده و در جلاب کورانان از دوزیرش آتش کنند تا آنکه غلیظ شود و بعد فرو داده بمقدار
 روغن مخلوط کرده و در آوند چرب بدارند و مقدار سدر معلول را روزی نه خوردن بهن بالای آن شیر گرم یا آب گرم بچو شانند درین علاج از هیچ چیز پرهیز
 ازین سرخ باوه اگر چه از غلیظ و یا سته خلط باشد دفع گردد و نیست نیز و جوالی برقرار بماند این را کسورک گویند نوع دیگر بر سر آروما
 ترچله هشت درم هر یک سی شوش ورم بستانند و آب انداخته بچو شانند و جوش بجای نخه بستانند بعد و جوش و زده درم کند و معک و سی
 و شش درم گوگل چمن شوش ورم روغن بیدار خیر ادر و آوند این انداخته با شش نرم بچو شانند تا آنکه غلیظ شود و سوخته نگردد چون نخه نگاه دارند و قوت
 مریض دیده مقدار یک درم یا دو یا سه درم این را روزی نه خوردن بهن و ازین غلبه تلخ باوه و بلغم دفع شوند اگر شخصی به سبب باد و لنک یا شل شده باشد
 بخوردن این علاج نیکو شود و ازین علاج هر پنج نوع سرفه و دمه و بر سبزه نوع میسب و گوگرد و سول و جملیه های شکم و انبات اگر چه دوا پذیر نبوده و
 و شخصی که این ادم بخورد و مویهای سفیدش سیاه شوند باید که غذای برنج و سبزی و غن سبزه و روغن کبجد و شیر باوه گاو کنند این را بهند
 سنگنا و گوگل گویند نوع دیگر کچره کچره سیاه و نمک سنگ یا مسکه گاو میش و بول باوه گاو و شیر آن آس کرده گرم کنند و بر حلیه تر قید
 یا نخه باشد سخت کنند و کوشی از چکیدن باز ماند نوع دیگر جوش تا لکهاره بنوشانند و غذاش بهتری تا لکهاره و برنج نخه سازند بات لیس
 دفع گردد نوع دیگر بیدار خیر و بالنده و خا خسک گلوئی و کچم کچم و ستر اول و جوشانیده جوش مریض انوشانند ازین بات رکت اگر چه درین
 باشد و در آن انگشتان مریض تر قیده باشند زائل گردد نوع دیگر جوش کچم و گلوئی و بچق لیل دراز انداخته مریض را انوشانند
 و غذا که مد مرض نباشد بخوردن دهند اگر مریض این دار و زانما بست و یک روز بخورد و مرض زائل گردد نوع دیگر مریضی علاجه از کسب گفته میشود

ستاول گلشکری و بد معارض پنج تیره و کده پره و گلوی بلبل و راز و اسگند و خار خشک هر یک صد بست ورم سته آس کند با آن شکر کنی وزن
جمله او را باشد و شند یک پسته و روغن گاو یک پسته و تخم الاهی و تخم و تیرج که هر یکی دوازده ورم باشد آمیخته در آوند چرب انداخته نگاه دارند که سنگی
مریض بده مقداری روزینه خوردن و هند ازین زحمت بات رکت در اجروگ و بواسیر که از تلخه باشد و خشکی و لاعنی و علت های باد و نفخ و تلخه و نفخ
اگر کسی این اندام بخورد جمله علت ها دفع شوند و شکم و راندام بفت مویها سفید نشوند و این اجوک سارمت گویند نوع دیگر کلهک میوه قریه و میوه
و ملسی و موم که هر یک به متساوی باشند در روغن کنجد که چهار چندان دارد و باشد باندا زنده چهار چندان در روغن بنفشه نیز اندازند و روغن بنفشه و روغن
نخچه شود و راندام معلول طلا کنند و صحت یابد این است و نیتل گویند نوع دیگر گلوی صدف و کوب کرده و آب که چهار چندان باشد انداخته بخورد
چون یک حصه باند سته و در یک پسته روغن ستور باندا زنده و چهار چندان روغن شیر ماده گاو و نیز باندا زنده کاکولی و کلهک کاکولی و جیوک
و کلهک ستاول و دو دوی و ملسی و با جلول پنج اسگند و و سرون و کشی و روده و برده و مسید و صافیت خار خشک هر دو کنی و گلوی
پرنیک بانند راسن هر یک به متساوی بمقدار چهارم حصه روغن مذکور گرفته با آب آس کرده نیز اندازند و روغن را با نش نرم بنزد نگاه دارند
و مقداری محلول از روزینه بخورند و بر اندامش طلا کنند و بدین نام هند ازین روغن بات رکت و کلهک و و تاپاک و زالفه و اورستنج و بات کنتاک دفع شود
این روغن را حما کر و حی کهرت گویند نوع دیگر شیر و جوش گلوی که هر یکی چهار چندان روغن ستور باشد و روغن کواندا زنده
و چهارم حصه از روغن گلوی آب آس کرده نیز اندازند و روغن مذکور را بنفشه و مقداری مریض بخورند و بر اندامش طلا کنند و بدین
نام هند ازین بات رکت و بر قان پند روگ و تپ اگر چه کمند باشد دفع شود این را نیز کر و حی کهرت گویند نوع دیگر سندی آهین گشته هر یک
بست و چهار ورم سونا کھی صاف کرده سی و شش ورم کھی شصت ورم گوگل صاف کرده صد و بست ورم هر یک ایکی کرده با مقداری روغن ستور
مخلوط ساخته بگویند در آوند چرب کرده نگاه دارند و بر قدر قوت مقدار یک نیم ورم یا دو نیم ورم مریض از روزینه خوردن هند ازین بات رکت
و هر یک نوع عیبت و برص بکند و بواسیر سنگری و جمله علت های مثانه و منی و پند روگ و زحمت همه با سس پیلای و نفخ شکم و اجروگ و جمله سوسا
و علت های سینه و بدنه رو دفع گردند و منی و زور عقل و عمر و کرسنگی افزاید و رنگ اندام نیکو شود و پنج مویها مستحی گردند و آواز حلق نیک شود و خواها
شکسته نیک گردند و درست چنین بیالاید این را سینه گوگل گویند نوع دیگر یاد رنگ چیت و سندی و فلفلین و کور و بچه و دیو دار و نیل و ل و موه
و کچور و تخم و سونا کھی نمک سنگ جواکهار و زرد چوب دار بلد و کشنیر و پیل و آتیس هر یک سته ورم لیستان آس کرده بدارند و شش ورم
سلاجیت صد و بست ورم گوگل صاف کرده بست و چهار ورم آهین گشته چهل و هشت ورم شکرد و زنده ورم بنسل و چون مقداری تخم و تیرج
و دانه الاهی برای خوشبو لیستانند با تخم مذکور یکجا کرده در باون انداخته مقداری روغن ستور با آن یار کرده بگویند تا آنکه کل یکذات شوند آنگاه در
آوند چرب کرده نگاه دارند و زور و کرسنگی مریض بده و دریافته بیدرم بایک نیم ورم یا دو نیم ورم روزینه خوردن هند بالای این جوات یا دوی یا
اب سرو یا شور یا ی گوشت جانوران جنگلی یا شیر بنوشانند و راشای این پنج چیز بر نیز نیست ازین بات رکت و شش نوع بواسیر بکند و مریض
و پند روگ هر زحمت که از باد و تلخه و بلغم پیدا شود و کلهک و کجنگی و ناسور و کور و صحنی سنگ مثانه و سوزاک بول سیلان منی و هر یک نوع پند روگ
نوع زحمت منی دفع شوند اگر کسی مدام این را در کار بر مویها سفید نشوند این را چند بر بجا گوگل گویند نوع دیگر پوست بلبل
بش شد ورم چیت سی و شش ورم دانه الاهی و تخم و تیرج و موه و رنگ هر یک شش ورم ناکیس سته ورم سندی و فلفلین و نیل و ل و آهین گشته و پند
و زهر و سیاب و کند خشک هر یک دوازده ورم لیستانند و جمله یکجا کرده آس کرده بدارند و دفع کنند شش ورم گرفته جلاب کنند و حق دارد و در آن باندا
و زهرش آتش کنند چون غلبه شود بار روغن گاو آمیخته در آوند روغن گاو بدارند بر قدر قوت مریض چهار حصه یا شش حصه یا هشت حصه بخورند
مقداری هر روز زیادت بکنند تا آنکه مقدار خسته گنا شود آنگاه همین قدر بخورند و زیادت نکنند ازین حمت با و رکت و هر یک نوع عیبت دفع شود

اگر کسی دوا را این بخورد زحمت بفرم برود اگر کسی یکسال بخورد از جمله علتها خلاص یابد اگر پنج سال بخورد مجده حتمی بر می نفع شود و غم زیاد کرد
 در آشنای خوردن این دارو هیچ برهنه شیطنت هر چه خوش آید بخورد این را بجای و گنگا گویند نوع دیگر سیاحت دوم و گنگا چاروم و در حلقه
 شش و دم جیتیه هشت و دم گنگا صاف کرده ده درم لیستند و جله ایکی کرده بار و غن بید بخورند و میخند بکوبند و مقدار دو نیم درم غلو مانند بیکلی و
 بخورند و بالای آن جوش سندی و پوست بید بخورند و ازین بات رکت و حلقه حتمی باد دفع شود کسی که از غلبه باد شکم سخت باشد
 باید که یک غلو خوراند و در غن بید بخورند و شش ملا کرده گرمی آتش برسانند نیکو شود و این را پانار س گمبید و الله اعلم فصل هشت و
 چهارم در زحمت آوردن تنبیه مثل بز و شمشیر است قسم اول در علامات زحمت مذکور بدانکه طریق و روش این زحمت آنست که
 از سبب خوردن مائعات و آشپزی سرد و چیزهای گرم و آشپزی خشک و آنکه میخیم باشد و آنکه چرب باشد و از خوردن بالا پنجم و از آنکه خورد
 و از بسیار خواب کردن در روز و از بسیار بودن در شب از کثرت شوی و از بسیار زور کردن از غصه و اندوه باد فاسد شده و کف چربی مخاط و در
 و استخوانهای ران بنگاه آن آمده و گردانیده تلخ را مخلوب ساخته زحمت مذکور پایی می آرد و ازین راهها گران و کرد و سخت گردند چنانکه بعضی آنرا
 از جای جنبانین ن تواند دور کند و اندام نیز در گن و گران گردد و در بعض چنان دانند که اندک ش انجامه تر چیده اند و تن را وقتی تپ حادث شود
 و در اطعام خوش نیاید اگر این علامات با قوت باشد بدانند که مرض مذکور حادث گشته اگر با قوت نبوده بعضی از خواب بسیار آید و بیای ندرش
 و لیست او شوند و بدانند که زحمت مذکور حادث خوابش غرق در غیظ و عاف بر غم آنکه این زحمت با ولایت روغن بر اندام مریض طمانند
 پایینی بعضی گران گردند و سخت در گن چنان گران گردد که مریض آنرا نبرد و شوری از جای بر دهن و نماند و از آشپزی سرد اگر زیر پایش شرب
 سردی آن در نیاید و درین مرض پاهای مریض بازند و چنان در گن گویند که کسی این سوز نهان پیدا کند و در آن ورزش پاید بشود و بداند که
 لا و است اگر زحمت مذکور این چیز را باشد حدیث احمد بود و از آنکه اگر در ششم و دوم و علاج زحمت مذکور بداند که درین مرض قی کیان
 و روغن بر اندام مریض بالی حقنه کردن ممنوع است و مفر و نیز فاقتناید گرمی آتش بر اندام مریض ساندن بی آنکه اندیش ابروین آید و
 آنرا سیب خشک گویند قطع تمام دارد باید که برای دفع این مرض علاجی کنند که از آن بلغم دفع شود و باه بفراید بداند که این مرض از غلبه بلغم و باد
 طبیعت باید که اولاً علاج برای دفع بلغم بکند بعد برای دفع باد و کار بندد و درین مرض غذای مریض از غله گسسته چنانچه کدو و شالیک و
 بیج سختی و سال از گوشت جانور آن شوی و از سبزی جقوه و کاهنیکها و کونیه و پول سازد باید که غذای مذکور خشک بی روغن شود و مریض
 بدین اگر درین مرض بلغم بعد از دفع شود و باد دفع نگردد بلکه زیادت گردد و از افزایش آن مریض خواب نیاید و کمر در گن و قضای حاجت
 بد شوری شود و پوست اندام شش و سخت گردد باید که بر اندام مریض روغن بالند و سید کنند و داری دیگر که دفع باد باشد نیز در کار بندد و بجهت
 دفع این مرض اگر تنبیهی بر جویند آبش سرد باشد و رویش نیز باشد از طرفیک بدان طرف میل آن آبست سوی طرفی دیگر از آن آب آید و شالیک
 اگر جوی نزدیک نباشد در حوضی که آبش سرد و صاف باشد آشنا کنند ازین غلبه بلغم فرو نشیند و زحمت مذکور زائل گردد نوع دیگر که
 پنج اسکنده و یا پوست پنج آگ یا پوست پنج نیم یا دیو دار ازین جمله کرام که دست دهند آس کرده باشند و صحن شرف و گل خنی آمیخته بر محل
 علت مذکور سخت کنند و اگر محل علت مذکور در زیادت باشد باید که علاج مذکور را بران سخت کرده بالند ازین علت مذکور اگر چه باد و
 دفع گردد نوع دیگر بلاد و گلوئی و سندی و دیو دار و بلبله و کد میر نه و دسول هر چه متساوی گرفته جو شانیده جوش مریض انوشا است بد شود
 نوع دیگر پیل دراز و پیل بلادر متساوی گرفته آس کرده و غلیظ ساخته بدارند باشند آمیخته بمقدار دو درم یا سه درم روزی نه مرتبه بخورند
 نوع دیگر تر چله چاشنی و پیل هر چه متساوی گرفته آس کنند باشند آمیخته بخورند و صحت یابد نوع دیگر اسنوت و بلبله و پیل کرد
 و سولف و آنکه بخورد و اسکنده و گلی و آتس بد و عار و کسالی هر دو دست همی و کس و جوانی و پیا بالند و رنگ دیو دار هر چه متساوی گرفته

قسم اول در علامات زحمت مذکور

قسم دوم در علاج زحمت مذکور

بگویند که بچشانند و جوش مرض را بنوشانند ازین زحمت مذکور و النوبات و در شکم و پشت و زیادتی روده و بات رکت و کاس و در دیگر از باطن باشد
 دفع شود نوع دیگر گوگل و در بول ماده گاو آینه بنوشانند مرض صحت یابد نوع دیگر پیلان را از باقی که است بنوشانند بخورند بدین طریق در روز
 اول سه عدد یا پنج یا هفت یا ده بر مناسب حال مرض بخورند و بر روز دیگر که در هر روزی از آن مقدار عدد زیادت کرده بخورند بنوشانند و تا ده روز دیگر
 بطریق زیادت کرده بخورند و تا ده روز دیگر بطریق زیادت در هر روزی نقصان کرده بخورند تا جلد نسبت روز نشوند این اسلی بر صحت
 گویند مرض راحت شود نوع دیگر و در واهی تر چیده و پیل دراز و موخته و چای تلخی هر سه را متساوی آس کنند و باشد که مرض را بخورند
 دیگر نوع دیگر ساجیت با گوگل یا پیل دراز یا سندی هر سه که دست دهد بگیرند و با بول ماده گاو و یا با جوش بول مرض بنوشانند و بشود
 نوع دیگر ککاک کوخته و بالا و ناز و دیو دار و ناکینه بری و آکنده که هر سه برابر باشد بار و عن بر شفت بنهند و مرض ابر مناسب از رو کس
 باشد آینه بخورند صحت یابد و این روغن کشته و مثل گویند نوع دیگر حیره و اندر جو و تلخی و یا طبعی و در و چوب و سرون هر سه متساوی و
 با آب آس کرده باب گرم بخورند مرض به شود نوع دیگر پوست آله و تلخی هر دو متساوی گرفته و آس کرده با بول ماده گاو و یا با آب گرم بخورند
 مرض راحت شود نوع دیگر ستر اول و بر یا را و اسن و بول و اسکنده هر یک صد و نسبت ورم و پنج که بر پنه سپید بنوشانند
 ورم در آب که چهار چرخ آن باشد بچشانند چون کینه میان جوش بچانه بنشیند و در آن روغن ماده گاو که سی صد نسبت ورم باشد بنفش
 و جوی پیل دراز و انگور و انگور و سنجدی و ملتی و نمک سنگ هر یکی نسبت و چهار ورم باب بار یک آس کرده نیز از آن روغن بنوشانند
 ماده گاو و فی از روغن بید انجیر یا ناز و بنفشه و بنفشه شش و سی صد نسبت ورم قند با آن بیامیزند و نگاه دارند و چوب و در سنگی معلول است
 روزیته بخورند ازین زحمت مذکور و در که از سبب آن مردم جای مانده باشد و در دفع زنان و زیادتی زحمت با دفع گردد و شهور
 زنان و مردمان افزاید این علاج نعمان را باشد و اگر بایم بخورند بسیار فایده دهد این روغن را سه کجا را که حرکت گویند و الله اعلم بالصواب
 فصل نسبت پنج در زحمت النوبات مثل بر قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور و با ناله خوردن طعام مفرد و از گرم سنگی و از بسیار
 شسته ماندن و از ناکردن حرکت و زرد و از خوردن اشیای که بر اتصال آن حرکت کردن با و فاسد خلاصه طعام را که به سبب اشیای مذکور
 خام مانده است زشت گردانیده بمقامهای بلغم ریائیده در گمانیکه از دهنی گویند ورمی آورند و در گمانی مذکور که خلاصه طعام معلوم به سبب
 فساد و بلغم و تلخ و نیرست میشود و منافذ درونی را مسدود گردانیده زحمت مذکور را پایی آورند و خلاصه مذکور بر نگامی گوناگون شیده مثل صمغ کشمش و
 که آنها خاطر روده گویند و خلاصه مذکور بنفشه است علامت این مرض آنست که اگر فی انا تموشنگی و ترپ آس تن پیا آید و مرض طعام فاسد شود
 و رغبت بر طعام نبود چون مرض مذکور از بنفشه است مفر تر بود و در دست و پا و در شست انگشت از نو و بند معا و را نه و محل جمیع آنجا که سبب
 و آس با در و پیا آید میان این عملها عملیکه در غلبه زحمت مذکور زیادت بود و در وی چنان در و آید گویا کجا کرد و مان نشیند و بنفشه و در
 و در هانش بنفشه شود و آب از آن سائل گرد و دوش سخت گرد و آواز و در دکن و در لقی بول زیادت کند و او را خواب نیاید و تلخی و تا پاک و تی و
 و در آن سر و بهوشی و گرفتگی دل و گریانی حادث گردد و مثل این امر من یگر پیدا آید اگر درین مرض غلبه تلخه زیادت باشد و عملهای مرضی
 بسیار کند و اگر غلبه بلغم باشد و وجود مرض سخت گران گردد و چنان دانند که دوش را سحانه تر چیده اند و در وی خارش پیدا آید اگر غلبه دو
 خلط زیادت باشد علامات و خلط پیدا آید و اگر تمام وجود آس گیر و بداند که مرض مذکور از غلبه هر سه خلط است اما علاج زائل نخواهد شد اگر
 مرض مذکور از غلبه یک خلط باشد و یا بر بنفشه و غلبه دو خلط باشد تا آنکه مرضی دار و بخورد و صحت یابد و چون دار و ترک کند باز مرض گردد
 قسم دوم در علاج زحمت مذکور بدانکه برای دفع این زحمت مرضی را فایده کسان و گرمی آتش برسانند و اشیای تیز و تلخ و او را بنفشه
 گرمی بخورند و مسهل بدهند و قهقه کنند و رسانیدن گرمی که آنرا سید گویند آنست که ریگ اگر مخروده بالا برگی بیخبر که آنرا برجامه خوانند

فصل نسبت پنج در زحمت النوبات
 قسم اول در علامات زحمت مذکور
 قسم دوم در علاج زحمت مذکور

در زحمت مذکور

موسم و مروج العالج زحمات مذکور

در رحمت گوله و در رحمت گوله و در رحمت گوله

از اکل گرد و نوع دیگر و بلیه و جیده و جوگهار و پیل راز و امینش کو تخته هر سه انساوی گرفته آس کرده مقداری باب گرم ملین انوشات ازین جهت
 مذکور دفع شود و این را بچا و چورن گویند اکنون چند رس بحبت دفع رحمت مذکور از طب رنگ بر گرفته اند نیز سیاب صاف کرده یک حصه
 و پیل یک حصه و سما که بلیخته و کت معک و حصه و پیل و راز و حصه و سندی و حصه بمقدار جمله دار و با ختمال که پوست آن در کرده باشند
 بستان و ازین جمله که سیاب اولی که کت و باقی دار و با آس کرده و بجا میخیه با جلی مذکور بیا نیند و بر قدر قوت ملین مقدار و حیة یا سه خورند
 تا سهال شود ازین رحمت داورت و اناه دفع گردد و شکم صاف شود این را بنی ناراج رس گویند نوع دیگر شکر و سما که در سببی پیل راز
 از هر یک سه درم و چو کت اجتنال هر یک دانه درم بستانند و جمله اباریکس کتند یا شیر ماده گاو آمیخته در شراب و اندازند و بنیزند تا آنکه غلیظ شود
 و نگاه در گول انداخته تحقیق کرده نگاه دارند و بر قدر قوت ملین مقدار بلیخته یا دو حصه خورند و من ازین رحمت مذکور داورت و گوله و پیل
 دفع شود این را بچا بصدی رس گویند و الله اعلم بالصواب **فصل سی ام در رحمت گوله و آن شتل بر دو قسم است قسم اول در**
علامات رحمت مذکور بدانکه از انسداد خلط گرمی مثل فندق و شکم حادث گردد و آنرا بنی گوله گویند و آن بر پنج نوع است یکی آنکه
 از غلبه باد باشد و دوم آنکه از غلبه تلخ سوم آنکه از غلبه بصری چهارم از غلبه سبز خام از غلبه خون حادث گردد و چهارم نوع اول هم مردان را
 حادث شود و هم زنان را نوع پنجم نزدیک جمهور اطباء مردان را حادث شود و بوی گویند که از خون جنین پیدای آید مخصوصی ای زنان است و
 گوله از خونی دیگر حادث میگردد آنهم مردان را باشد و هم مردان را محل گوله پنجست یکی سینه دوم ناف سوم مثانه و چهارم سر و پهلوی و علامات آن
 آنست که آروغ بسیار آید و غائط بدشواری آید و سنگی کم شود و طعام نفهم گردد و در غیبت بر طعام نباشد و اگر بعضی چیزی نخورده باشد چنان اند
 که شکمش طعام محبت و شکم متفخ گردد و او از آن وضع پیدا آید و آن علامات قبل حدوث مرض مذکور با غلبه نباشد و بعد حدوثش غالب شود
 و گوله باوی از خوردن اشیاء خشک از نگاه داشتن بول یا غائط یا فراط و از کثرت اندوه یا زور یا فاقه کردن از رسیدن زخم فانی قوی و از اندک نندن
 غائط و شکم بواسطه اسهال و جز آن حادث گردد و علامتش آنست از محلی محلی از مقداری بمقداری از شکلی شکلی گردیده باشد و گاهی بیلا و گاهی
 در ناف و گاهی در سینه و گاهی در مثانه و گاهی خرد و گاهی بزرگ و گاهی گرد باشد و گاهی طویل باد و بسیار و گاهی باد و اندک و غائط و فراط و عوار
 برون شوند و هین و گلو خشک گردد و درنگ اندم سیاه و ام و سبز و تپ از و در د پهلوی و سینه و شکم و دوش پیدا آید و این نوع از مضمتن
 طعام غلبه کند و بعد خوردن طعام پیش از آنکه نفهم گردد و زور و رش کم افتد و گوله که از غلبه تلخ باشد از خوردن اشیای ترش یا گرم یا فشانک یا انگیر
 و در وقت نفهم و از خوردن اشیای نیکه فربه نماند و از خوردن اشیای تیز یا چنانچه خردان شوره و از اندام نوشیدن شراب از بسیار خوردن گرمی آتش
 یا آفتاب یا غصه کردن آنکه از فاش شدن خون حادث گردد و علامتش آنست که تپ تا پاک دشتنگی و بسیار خوی پیدا آید و رنگ و بی دیگر نام عمل شود و در
 اشیای نفهم در بسیار باشد و بعضی محل مساس محل کردن نتواند و گوله با نفی از خوردن اشیای نفهم و از بسیار است سه ماندن از خواب کردن
 و در روز و از کتب شدن مدگر چیز یا یک یا بفرایند حادث گردد و علامتش آنست که بلبه سخت بود و تپ و از زه پیا شود و بعضی چنان اند که جودش با بجا نماند
 پیچیده اند و آب از هین الی گردد و در غلبه بر طعام نباشد و اندامش گران گردد و سرفه پیدا آید و درین نوع اندک در بود و گوله خونی طریق عدلش نیست
 که چون زجر یا زنی که حلس ساقط شده باشد و دردت نفاس قه کند یا اشیای خشک خوردن یا بول غائط را نگاه دارد یا بخت اعتبار من نفاس از
 در اندام نهد یا خون بر دستوی شود یا اشیای دیگر را که مفراند متکب گردد و با فاسد گشته خون نفاس مجتمع گردانیده گوله سازد و علامتش آنست که در
 سول یا تا پاک دیگر نشانیهای گوله بکشد پیدا آید و آثار محل که برای زن حامله میباشد درین نیز پیدا گردد و لیکن چون درین در شکم با و جنب عضوی از اعضای او
 در جنبه بخلاف گوله که تمامی می جنبه و از جهت دفع این نوع علاج بعد از ماه باید کرد چنانچه گوله از غلبه آنکه خلط باشد و در سه خورند و شویچین از
 غلبه و خلط حادث شود چون از غلبه و خلط پیدا آید علامات آن و خلط که از آن حادث شده باشد ظاهر گردد و سوال چون مرض گوله از دو خالی نباشد

باشربانچو را ندر این بر نوع گوله که باشد دفع شمع نوع دیگر نمک بر یا دانه انار و نمک سنگ چتر و دست بمی زیره و انگور و نمک سوچل و چاکها و ملیت کوکمه
و تریاک هر سه متساوی شده آس کنند لیکن باب بعد در روغن ماده گاه و اندازند و برابر روغن مذکور شیر و ترنج و چهار چند از روغن خجرات نیز اندازند
و بپزند چون بخت شود نگاه و اندازد و در سنگی مریض بده مقدار ی روزینه بنوشانند از این که علت سینه و پیه سول فاع شود نوع دیگر سول فاع و اندازند
و تریاک جوانی و جاب و نمک سنگ انگور و ملیت و زیره و اجود هر سه متساوی شده و آب آس کرده در روغن ماده و کاکه چهار چنان باشد باندازند
شیر و سیر و نمک و تریاک و سکه سندی و جرات ترش و شیر و تریاک هر یکی مقدار روغن مذکور باشد نیز اندازند چون بخت شود و در سنگی مریض بده
مقداری بنوشانند از این گوله و سنگی و بوا سیر و در غلغل مانع و سیت یوت و پت سرفه و باد صرع و نقصان گرسنگی و پیه و سول علت های بادی فاع
نوع دیگر ساق کچن و ساق کچار و چوب پله و ساق سرفش و ساق جو و چتر و تریاک هر یکی را سوخته خاکستر را متساوی گرفته در بول بقر و شمشیر
و خربل و گامیش انداخته تیر آب بچکانند از آنرا و دانه آبی انداخته و کوکمه و نمک سنگ حلتی و سندی و فلفلین و بزرگ اجود و نمک بر یا آس کرده با تیر آب
مذکور بیا میرند و با تش نرم بپزند بخت شدن فرود آرند مریض اباجرات یا با شراب یا با روغن یا سکه سندی یا آب گرم یا جوش کلتی بنوشانند
از این گوله بادی و علت های بادی دفع شوند نوع دیگر و انتن و زرد چوب و پار صعی و سندی و فلفلین و تر کچله و حقه و نمک سنگ اندر جو هر سه
متساوی گرفته آس کرده بعد وقت که در بول بقر انداخته جاب سازند و بحق مذکور را در آن انداخته غلغل باندازند و بی روزینه مریض بخوراند
و بضم شدن دار و مریض اطعام بخوراند از این گوله و پیه و علت شکم و سینه دفع گردد و گرسنگی زیادت گردد و سنگریزی و پند و روگ نیز برود و اگر گوله با درود
سوزش و سوزشیک بوقت بختن و لی میشود بختن بود باید که بخت دفع آن خون بقصد یا بدیوچه بکشایند مریض گوله را شور بامی جانوران که
در وشت میباشند با روغن و حق سندی یا ر کرده بنوشانند برنج را جوش دارد و با کفریل با و انداخته آشام ساخته بخوراند و جوش کلتی که در آن شیر
انداخته بخت باشد نیز مفید است و برنج شالی که کهنه باشد بخت نیز بخوراند نیز مفید است مریض را به محل گوله برگردان بخت گرم بسبب که در آن است
سوخته باشد سید کردن مفید است اگر درین مرض غلط بختن شود یا بشواری بیرون آید باید که آن و غن مسهل ابر اندام طما کنند و نیز بخوراند
تا اسهال شود احتیاس فرط و غلط دفع گردد نوع دیگر نمک دریا و درک سرفش زرد و پیل گرد شده مقدار انگشت فندک سازند و مقد مریض را بده
صحت بود و شلخ نورسته از آن کرج و کواله هر دو متساوی در روغن کجد یا ماده گاه و بریان کنند و مریض بخوراند شکم بسته کشاده گردد نوع دیگر است
و سندی باب آس کرده مریض را بنوشانند از این احتیاس غلط و بول فرط بفرغ شود نوع دیگر سله یا قند مریض را بخوراند از این بول غلط و ضرر اطل
بفرغ شود نوع دیگر نسوت و دانتن و درونی و نمک سیاه و گول هر سه متساوی شده با بول بقر یا شراب یا آب گرم یا با شیر و انگور برق بر وقت
مریض مقداری بنوشانند از این شکم بسته کشاده گردد و اگر بچ پیل و نمک سنگ آس کرده با بول ماده گاه یا شراب یا آب گرم یا با شیر و انگور مریض بخوراند
تیر شکم بسته کشاده گردد نوع دیگر نان خور با شیر ماده گاه یا با ش بخت را با روغن ماده گاه و یا با روغن کجد مریض را بخوراند از این احتیاس غلط و
بول و ضرر دفع شود اکنون چند علاج از طب سید سیدی دفع گوله گفته می آید بداند مریض این مرض افاقه کنایند دارو های گرسنگی افزا شایع
و چرب خورانیده و سندی که آنرا گنی سید گویند و سندی که آنرا ساسا لون سید گویند و سیدی که آنرا سبب شکم سید گویند یا پانه و سیدی
بازوی راست اگر گوله جانب پهلوی است باشد قصد در بازوی چپ کنند اگر گوله جانب چپ باشد بجان است بکشایند مفید است درین فعل از گوشت
قدید و سید که آنرا از زمین بکشند چنانکه بند آلوده مانند آن و از سبزی خشک غله که در و ال دارد چنانچه نخود و ماش را حتر از نماید که مضر اند عسل الح
گوله بادی انگور بانی سندی و نمک سوچل و دانه انار و ملیت هر سه یکجا کرده مریض بخوراند و بالای آن آب گرم بنوشانند از این گوله بادی و
وز جمت سول فاع شود نوع دیگر پیو سندی و فلفلین و جلت چتر و دانه الاهی و نمک سنگ نیمه و پیل و اجود و متساوی گرفته آب
آس کرده در روغن باندازند و جوش کنار و جوش ترب شیر ماده گاه و جرات و شیر و انار و نمک سندی روغن گوله باشد نیز اندازند چون بخت شود

بوقت ارجح باشد آنچه نامهای رنگ از آن در روغن ماده گاو یا در روغن گنجه مریض را بخوراند و بالای آن شیر ماده گاو بنوشاند از این رحمت دل
 دفع گردد و نوع دیگر بلیله پنجاه عدد که بخت باشد و نمک مسوخل است و چهار درم گرفته و بخیق تر ساخته در یک پسته روغن ماده گاو باندازد و بخوراند
 بنزد چون بخت شود مقداری روزینه مریض را بخوراند از این رحمت دل و سره و درم گوله دفع گردد و باد در مجاری خود روان گردد و این است
 بلیله کهرت گویند و اگر در روغن که چهار چندان باشد آنچه بنزد از آن علت آتیز که نیز دفع گردد و نوع دیگر اگر گندم بخیق پوست و زیت
 ارجح باشد و شکریا بنزد و نامهای رنگ ساخته در روغن ماده گاو بنزد و باشد خوردن و بنزد از این رحمت دل اگر قوی باشد دفع شود
 نوع دیگر بخیق و بخیق دشت ارجح روغن ماده گاو بنزد چون بخت شود مقداری روزینه مریض را بخوراند از این رحمت دل دفع گردد و این روغن را
 ارجح کهرت گویند و الله اعلم بالصواب فصل فی دوم در کفری سیدیه که آن را آرد که گویند و این شمل بر دو قسم است قسم اول
 و رعلا مات رحمت مذکور بداند که از خوردن غله و میوه و غله خشک و گوشت و پیله و سپر زیاده است باشد و باد و نفهم فاسه گشته
 از رحمت مذکور بلیله آرد و از آن سیدیه سخت گردد و بیا مس و در کفری مس و آن مریض را خوش نیاید و شکم متشنج گردد و بول و غلط از او بیرون نشود و
 تا از روی طعام و سول پیدا آید و الله اعلم قسم دوم در رعلا مات رحمت مذکور بداند که از جفت دفع این رحمت مریض افادگی بماند و شیره و تخم یا کهرتی
 و یا سبزه و یا بلیله یا از قوم شیر و دودار و یا یک و از این دار و البستان و در آن هر چه نکات بخیق انگیزه بریان انداخته مریض را بنوشاند از این رحمت مذکور
 دفع شود نوع دیگر جاث البلیت و جوا کهار و حقه و انگیزه بریان هر چه متساوی سته و یا یک آس کرده و سرکه هندی روغن کجاندان و مریض را
 بنوشاند از این رحمت مذکور دفع شود و از جفت دفع این رحمت سید و روغن کفری و خون کشا و حقه و زرد من در کار بندد و الله اعلم
 فصل فی سوم در سوزاک بول که آنرا سوزاک گویند شمل بر دو قسم است قسم اول رعلا مات رحمت مذکور بداند که از زرد کردن
 و از روان کردن اسه و یا شتر و یا مکرپی و یا کهرت و از روانیدن آن و از خوردن بای و گوشت حیواناتیکه در کانه آب باشند و از خوردن
 اشیای تیز و گرم و یا خشک از باد و مت نمودن آبشامیدن شرب یا از میوه و یا از خوردن در حالت تبخیمی غلط در مشاء فاسه گشته مجرای
 بول البسته رحمت مذکور بر این آرد و آن بهشت الفول است سیله آنکه از غلبه باد و آب و دوم آنکه از غلبه تلخه سوم آنکه از بلغم چارم آنکه از غلبه
 سینه غلط باشد تخم آنکه از رسیدن زخم و مجرای بول یا از بریده شدن آن تخم آنکه از ننگ داشتن بول و تخم آنکه از ننگ داشتن بول و تخم آنکه از ننگ داشتن
 حادث میگردد و اما آنکه از باد و فاس باشد علامتش آنست که در بزرگراه ران که متصل بجان است و در مشاء و نیمو سخت و درد شود و مریض مذکور آنکه
 بول باران اگر از تلخه باشد علامتش آنست که مریض بول زردگون یا خون آمیخته با درد و سوزش باران بکند و آنکه از تلخه باشد علامتش آنست که
 مریض بول سپید غلیظ بکند و مشاء و نیمو ران گردد و بیا مس و آنکه از غلبه سینه غلط باشد علامت هر یکی از این سه غلط پیدا آید این نوع لاد و است
 و آنکه از رسیدن زخم و مجرای بول و یا از بریده شدن حادث گردد و در آن سوزاک بول با دمی پیدا آید این نوع سخت است و آنکه ننگ داشتن
 غلط حادث گردد و علامتش آنست که شکم متشنج گردد و در کفری بول بسته گردد و آنکه چون مردم غلط را نگاه دارند و یا بیرون نیاید و گریه و شکم متشنج
 و در وید آرد و راه بول را بسته گرداند این سوزاک را بپخته گریج نامند و آنکه از ننگ داشتن یعنی حادث شود و طریق حدیثش آنست که بول را در
 و غلط بلای بیرون آید و در مشاء و نیمو سخت و درد شود و آنکه از سفت شدن مشاء و زرد کردن حادث شود علامت آن در فصل سنگ مشاء گفته خواهد شد این
 نوع را آخری است گویند و الله اعلم قسم دوم در رعلا مات رحمت مذکور بداند که علایق نوعیکه از غلبه باد باشد خار حسان یا کعبان بعید
 و دانق هم و کشتی و بالا و ستاول و لاسن اسپند و سرورن هر چه متساوی سته و در آب که شست چنان باشد انداخته بخیق بماند و چون بخیق
 بماند نگاه دارند و محلول در روزینه خوردن و بنزد از این سوزاک بادی دفع شود نوع دیگر بخیق و سوت و دار و بای باران و عا و کفری مریض را بنوشاند
 سخت شود نوع دیگر دار و بای بداند که معاد کفری و بن ماده گاو یا روغن گنجه مقداری روزینه خوردن و بنزد از این سوزاک بادی دفع گردد و این چکان

فصل فی سوم در سوزاک بول
 قسم اول رعلا مات رحمت مذکور
 قسم دوم در رعلا مات رحمت مذکور

این

معدن غن حقنه انباش و تیرست نیز بکنند صحت شود نوع دیگر جوش خارخسک روغن گاو باندازند و شیر ماده گاو باندازند و بحق ترازان سوزاک
وقتی هم باندازند و روغن اینچنین نخته شود مریض را بخورات ازین سوزاک بول بادی دفع شود و علاج تو عی که از تلخه باشد ازین بول حاد و
از تلخه بول کاکولیا و گن نکر و دوا گن انچه دست و دلبستان و بجوش بحق ازان روغن گاو بپزند و بدان حقنه نروغن انباش و تیرست
بکنند ازین سوزاک بول که از تلخه باشد دفع شود و اگر دواهای مذکوره باشد که نخته بخوراند همین فائده رساند نوع دیگر دواهای همال
شیر و نیشکر یا شیر و انگور یا شیر و ماده گاو یا و هر چه نخته بخوراند یا نخته مریض را بنوشانند اسهال شود و صحت یابد علاج نوعی که از بلغم باشد
از دواهای سرد و گن مستاد گن او کفا و گن بریاد گن هر چه دست دهند جوشانیده جوش مریض را بنوشانند ازین سوزاک بلغمی کلی دفع گردد
و اگر دواهای مذکوره را با آب آس کنند و بجای نخته شیر و بستاند دران برنج نخته آشام سازند و مریض را بنوشانند همین فائده دهد اگر جوش بحق
و دواهای مذکوره روغن ماده گاو و روغن کچنه نخته تر و زینه مریض را بخوراند و باندامش با المذیف بود و رحمت مذکوره دفع شود اگر رحمت مذکور از
علیه بر خط باشد برای دفع آن دواوی سوزاک بول بادی و دواوی سوزاک از تلخه باشد و دواوی سوزاک بول بلغمی و کار بر تلخه رحمت مذکور
از زخم بود علاج آن یا شیر فصل سدیورن گفته خواهد شد و بجهت دفع آن دواهای نیک و دفع باد بوند نیز استعمال کنند و اگر رحمت مذکور از تلخه
غاطط شده باشد بجهت دفع آن روغن کچنه باندام مریض با المذیف بکنند و مریض را دوا گاو بپزند و حقنه بکنند و دواهای نیکه مریض را باندازند
استعمال کنند اگر رحمت مذکور از سنگ باشد بود علامت کچنه دفع سنگ باشد بود و شیر گفته خواهد شد بکار بردن اگر رحمت مذکور از سبب فساد
منی باشد علاج آن در باب تشریح اعضا گفته شده است بکار بردن کنون چند علاج از تلخه بکنند گشتی که گشتی خارخسک سندعی و آله هر چه را
مستادوی سده و کوب کرده جوشانیده مریض را جوش بخوراند ازین سوزاک بول بادی دفع شود نوع دیگر سوزاک بول نیکه و کانسج و ارین
و جوش شالی و پنج نیشکر و کسیر سده جوشانیده و جوش شکر و شکر از تلخه مریض را بنوشانند ازین سوزاک که از تلخه باشد دفع شود نوع دیگر
دوا بول و تخم الاچمی آله هر چهار راسته با آب آس کنند و شیر و بجای نخته بستاند و باشد و شکر و مریض را بخوراند ازین سوزاک بول که از
تلخه باشد دفع شود نوع دیگر تخم حیار و دوا بول و صلتی هر سه راسته با آب آس کرده و شکر و شکر دران انداخته مریض را بنوشانند
ازین سوزاک که از تلخه باشد دفع شود نوع دیگر بلیه و خارخسک که و ال و پاکچان بجهت و جوشانیده مستادوی سده و جوشانیده جوش کنند
و دران شکر انداخته مریض را بخوراند ازین سوزاک که با سوزگی و درد بود و بول دفع شود نوع دیگر سوزاک بول نیکه و کانسج و ارین
و خارخسک بلالی گن و شکر و آله هر سه مستادوی سده و با آب آس کرده و روغن باندازند و روغن را بنوشانند و شکر مقداری و زینه مریض را
بخوراند ازین سوزاک بول که از تلخه باشد دفع شود و این راسته اولی که رحمت گویند نوع دیگر خارخسک بجهت بلیه و جوش و بول و ارین و نیشکر
هر سه مستادوی بستاند و جوش آن بگیرد و دواهای مذکور بحق ترسانند و بجوش بحق مذکورین روغن گاو بپزند و باندازند با تین کنبی از
روغن باشد یا که در مریض را زینه بخوراند ازین سوزاک بول که از تلخه باشد و سوزاک بول که از سنگ باشد حادث گردد و سنگ باشد نیز از
گردد و این اثر کنگک و رحمت گویند نوع دیگر آلیچی خرد و باریک آس کرده با بول بقر یا با شراب یا با شیر و کسیر مریض را بخوراند ازین رحمت مذکور
که از بلغم باشد دفع شود نوع دیگر تخم تید و آس کرده با غساله برنج با دوا مریض را بخوراند ازین رحمت مذکور که از بلغم باشد دفع شود
نوع دیگر بلیه و آس کرده با غساله برنج مریض را بخوراند ازین سوزاک بلغمی دفع شود نوع دیگر کانسج و سوزن پارطی و صلتی و دوا جوش
مستادوی گرفته و کوب کرده جوشانیده جوش مریض را بنوشانند ازین رحمت مذکور که از غلبه هر سه خطا باشد دفع شود نوع دیگر شیر و ماده گاو
مقداری گرم کرده و دران قند انداخته مریض را بنوشانند ازین سوزاک که از غلبه هر سه خطا باشد دفع شود نوع دیگر شراب شکر و روغن و
انداخته مریض را بخوراند ازین سوزاک که از سبب بلغم باشد دفع شود نوع دیگر شیر و ماده گاو یا شیر و نیشکر یا نخته مریض را بنوشانند

از این سوزاک که در آن بول با خون آمیخته برودن آید دفع شود نوع دیگر صلاحیت را صاف کرده باشد و بعضی انجوراند از این سوزاک که از نگشتن
منی حادث شود دفع گردد نوع دیگر دانه الایمی که در هر دو متساوی گرفته آس کنند با شیر مده گاو آمیخته و مقداری روغن یا کرده بعضی انجوراند
از این رحمت مذکور که از سبب حبس منی بود دفع شود و بجهت دفع سوزاک که از نگشتن منی حادث شود اگر بعضی قوی باشد و اول از زواید
باشد بفریاد یا تارتوگی کند باز نوع دیگر خار خشک انجوشانند و در جوش جواهر انداخته و بعضی انبوشانند از این رحمت مذکور که از نگشتن
غالب بود دفع شود نوع دیگر خنجر کوه و از کوه و تخم الایمی و تخم و کچ و کرا و گوی جمله انتساوی سته با آب آس کرده شیر را با جامه نخی بست
و در آن آسالم برنج کرده بعضی انبوشانند از این سوزاک بول که از نگشتن غالب شده باشد دفع شود اگر چه چشیدن این اردو باستاند و در آن
شده انداخته و بعضی انبوشانند نیز همین فائده دهد و بجهت دفع سوزاک بول که از نگشتن غالب شود روغن ابرو و جودمال و سیب کنند و حقنه نیز بکار
نوع دیگر تخم قیاء و درم و نمک سنگ سده و درم سده آس کرده و در سرکه سندی انداخته و بعضی انبوشانند از این سوزاک هر نوع که باشد دفع شود
نوع دیگر خار خشک و از بروج و به و کانس و جالسه و پاکمان بجهت بلبله هر چه انتساوی گرفته و جو کوب کرده بچوشانند و جوش بگیند چون سرد شود
در آن شده انداخته و بعضی انبوشانند از این رحمت مذکور اگر چه قوی باشد یا بسبب آن مرضی قریب هلاک رسیده بود و سنگ شانه دفع شود نوع دیگر
شیر و گشائی و جوش کلخی بعضی انبوشانند از این سوزاک هر نوع که باشد دفع شود نوع دیگر شیر و گشائی چهار پل بعضی انبوشانند از هر چه سوزاک
صحت یابد نوع دیگر جوش کلخی بعضی انبوشانند از این جمیع انواع سوزاک برون نوع دیگر تخم خیار و کجند سیاه بار و روغن و شیر مده گاو
آمیخته بعضی انجوراند هر چه سوزاک دفع شوند نوع دیگر تر چیده و درم با آب یا میز و مقداری نمک سنگ با آن یا کرده بعضی انجوراند از این همه
سوزاک زایل شوند نوع دیگر جوش کلخی و به و خرد و کانس و فیشک و فی نیز و تخم سترولی قن انداخته و بعضی انبوشانند از این سوزاک که برون
نوع دیگر شکر و جواهر و در انتساوی سته و بعضی انجوراند از این هر شست نوع رحمت مذکور دفع شوند نوع دیگر انگور و نبات مصری و در
متساوی گرفته بللیسات و در آب جغرات انداخته و بعضی انبوشانند از این جمله سوزاک که برون نوع دیگر سچین دانه الایمی پاکمان بجهت بلبله از دفع
و نمک سنگ تخم خیار و صلاحیت هر چه انتساوی گرفته و در ساله برنج انداخته و بعضی انبوشانند از این سوزاک اگر چه هلاک باشد دفع شود نوع دیگر
آب کشته و تخم دانه الایمی هر چه انتساوی گرفته باشد و بعضی انجوراند از این همه سوزاک که برون نوع دیگر سچین که به پرنه صدف استاول و بریا
و اسکن به جوش کانس و به و خار خشک سمن و گشکری و گوی کلخی هر یک به پل سته جو کوب کرده و در آب که چهار چندان باشد اندخته
بچوشانند و جوش چون بکشد باند بجامه نخی بستند و در رو و بر چقه روغن گاو باندازند و جوشی و در آن انگور و نمک سنگ پل سمن از این سوزاک و پل
جوانی چهار پل سته با آب آس کرده و در روغن نیز اندازند چون نخته شود بجامه نخی بستند آنگاه قن بی و پل روغن بیایند یا آن یار کنند یا شش نرم
بپزند تا آنکه جامه غلو طر و در بی نگاه دارند و غلو طر را روغینه خورند و پس از این سوزاک هر نوع که باشد در گشائی شکم و در کوه و صیتین بنور و در
اندام نهائی زمان و رحمت گوله و نبات رکت جمله دفع شوند و قوت باه افزون گردد و چون کسی که از او تخم بخورد و مویش سپید نگردد و این معنی شایان
بادشایانست و این را سوکهارک چاک گویند نوع دیگر گیاه خشک بلنج و برگ و بار بست و بهشت پل سته جو کوب کرده و در آب که شش چند
آن باشد انداخته بچوشانند چون بی این باند بجامه نخی بستند و در آن بهفت پل گوگل باندازند و یا قش نرم بپزند چون طریق جواب شود آنگاه
سحیح سندی و غلین تر چیده و موخته که هر یک یک پل باشد بیستاد و باندازند و زیرش قش نرم کنند چون غلیظ شود و فرو در آند و در آوند
خوب نگاه دارند و مقداری سته و درم بعضی انجوراند از این انواع سوزاک بول و پر و سوسو و تر کحات و غن و خاصه و نبات رکت و جامه غلینای باوی
و علت منی و سنگ شانه دفع شوند این را بهندی کوکهر و گوگل گویند اکنون چند رس بجهت رحمت مذکور از طبیب سن تنگ گرفته می آید سیمین
و توتیای سبب صاف کرده هر سه متساوی سته و در کحل اندازند و آب بنادان و زنجیر کرده غولمانند و غولهای مذکور را در روغن تلخ انداخته و قش نرم

بپزند

نوعی که در این فصل مذکور است از علل است که در این کتاب مذکور است

تا یکسایس بریزد و بوی برودن یکبار یک آس کنند و بعد از آن چهار حبه روزینه باشند آنچه معقول است و اگر اندک بالای آن بحق تلشی که بخار کهنه سیاه و طبع است
 پنج بیل که هر سه را قشای گرفته باشند در آب گرم انداخته بنوشانند و با حق نمک سوختل در شراب انداخته بنوشانند از این سوزاک بول که با سوسنی
 و در و خون باشد دفع شود نوع دیگر یک حبه دکن بک صاف کرده چهار حبه سته و در کول انداخته بحق کت تا یک ات شوند و اگر
 خست که محو گردانیده باشند بان از نا و چهار حبه سیاه مذکور سما که بکیرند و با شیر ماوه کا و حق کرده سته را هم کنند و در شراب نو با ناز و در
 شراب بالای نماده هر دو را با لیسیمان به بندند و بکل حکمت بگیرند و با حق شتی گچیت و در و بوی برودن و سوزاک ناکور را با خست آس کرده و اگر
 مقدار چهار حبه روزینه بر لیس را خورون و بندد بالای آن نوزده بیل گرد آس کرده با روغن گا و بنوشانند و بعضی صحت شود و الله اعلم بالصواب
فصل ششم در بستگی بول که آنرا موزکعات گویند مثل بر دو قسم است قسم اول در علل است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 بندی یکی را بات کن که دوم را بات استیلا سوم را بات بست چهارم را موزکات پنجم را موزکات ششم را موزکات هفتم را موزکات هشتم را موزکات نهم را موزکات
 موزکات دهم را موزکات یازدهم را موزکات یکسایس و در این موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 چون و م اشیا می خشک خور و بولون غائط را نگاه دارد از آن با و فاسد گشته و در آمده مانند چرخ کلال گردیده و راه بول سده و ساخته آنرا
 در و پیا آرد و درین نوع بول بیرون نیاید اگر بیاید آنکه با و در بیرون آید و این نوع سخت بدست و بات استیلا است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 و بر مجموع شده آنرا تنفع ساخته و مجرای بول و غائط را سد و گردانیده و بریر شان کرده بلند که از جای خود نقل بود و پیا آرد و حادث شود و بات بست
 بستگی است چون مردم بول را نگاه دارد از آن با و در شان فاسد گشته و درین وی راس و سار و در و پیا آید و درین نوع مثانه شکم بسیار درد کند و این
 نوع سخت بدست و بعضی از این بر شواری خلاص یابد و موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 و درین نوع بعضی اندک اندک بول کن و در و هم اندک باشد و موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 مرض پان با و در شان فاسد گرد و مجرای بول راس و سار و پیا آید و درین نوع به سبب آنکه پان با و در محل خود فاسد گشته است و در مجموع و
 مجتبی میگردد و شکم مجتمع و مجتبی میشود و درین نوع در و پیا آید و در و موزکات است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 و درین نوع بول روان نشود اگر بعضی روز کرده بول کند با خون آنچه اندک اندک به سستی بیرون آید و موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 و از آن با و تلخه فاسد گشته بول الم گردانید و درین نوع بول اندک اندک بستگی و سختی و در و بیرون آید و موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 و در شان فاسد گرد و از آن بول درون مثانه مفصل میشود و بوی سنگ مثانه گری خود گرد و که از جای خود نقل بکن یابد و درین نوع
 و در و پیا آید و درین نوع بول بد شود و پیش از بول و پان آن می تیره و ام مانند آبیک از خاکستری بکانت بیرون آید و او سنبات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 روز کند و بتیاب خود از آن تلخه یا با و هم در شان فاسد گرد و در شان و و بر و نیم و سوزش پیا آید حادث گردانید و درین نوع بول دو دام تلخه خون آنچه یا
 اصل ام با خون آنچه به شواری اندک بیرون آید و گاه باشد که بعضی بجای بول همین خون بول کنند و موزکات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 یا هر دو را در شان بخت گردانید و در و پیا آید و درین نوع بول غلیظ یازد و یاصل یا سید یا متلون بدین هر سه نوع خشک بچ حق کورچه یا حق سکه
 با و در و تا پاک بیرون آید و بر نکعات بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 پیا آید و درین نوع بعضی را بول با غائط آنچه به بوی آن به شواری شود و بستگی است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است که در این فصل مذکور است
 یا او را و صحت مثانه یا مثانه اش که شش پیل و از آن مثانه باز گشته مانند حمل شده و شکم باشد پیا آید و درین نوع قطرات بول بکانت بکانت بکانت
 و در و بود و چون مثانه شلیبیه بول با و در و سائل گردانید و درین نوع سخت بدست مردم ازین خلاص که پان با و درین نوع با و فاسد گشته و درین نوع

در علاج زحمت مذکور

تا پاک و سول شود و گونه بول تغییر کرد و اگر با فساد و باد و نفخ بود مانند کران کرد و با ماسه بول چرب غلیظ و سپید شود اگر درین نوع یا قسا و باد یا تلخه نبرد باشد
 بلغم فاسد و بن مانند بند و علاج به نکر و اگر درین مانند و درین شایع پیش نیافته است باشد که بدار و به نکر و در چون کی از ایشان پیش نیافته باشند
 به علاج بنفشه و علامت پیش آنست که مریض آبپوشی و وسیله آرد و اندام با صواب هم دوم در علاج زحمت مذکور به اندک جوش سال بریا کون
 و خار خشک البساید و شیر که چهار چنان باشد یا ناز و به چو شانه تا آنکه سوخته گردد و شیر باند آنگاه شیر را بجایه نجیه بستانند یا شکر یا کرم و کرم
 خوردن هندی ازین موثر کلمات که از غلبه کج و باد و حادث شده باشد دفع گردد نوع دیگر بر گین آب یا خر که تر باشد شده در جامه انداخته بشین
 و شیر مقدار چهار پل مریض انجور ازین جمله انواع زحمت مذکور دفع شود نوع دیگر مویله و دیو دار و هلمتی و مریضی هر سه امتسای
 سه بدارند و زینه مقدار سه درم با آب آس کرده بجایه نجیه مریض انبوشان ازین زحمت مذکور نیز دفع شود نوع دیگر شیر و آله چار پل با
 شکر یا کرم و مریض انبوشان ازین زحمت مذکور نیز دفع شود نوع دیگر تلخ و بنفشه و کج و پاکمان بجم غمخیا هر سه امتسای سه بدارند
 آس کرده و شیر یا ده گاو انداخته و شکر یا کرم مریض انبوشان در مرض مذکور زائل گردد نوع دیگر کج و خار خشک استخوان کلنگ
 تخم تال ککماره و با برنگ سنج دوت چیت و دیو دار و هلمتی هر سه امتسای بستانند آس کرده مقدار دو نیم درم در شراب انداخته مریض انبوشان
 ازین زحمت مذکور دفع شود نوع دیگر دروغن که از شیر کشیده باشند شصت و چهار پل مریضی و پل شکر نیز شصت و چهار پل شکر و انگور نیز شصت
 چهار پل و بقیه تخم کونجه و بقیه پیل و از بقیه تخم ککماره هر یک و از ده پل بستانند جمله مخلوط ساخته یک ذرات بکنند مقدار ده درم معلول از روزینه
 انجور ازین و بالایی شیر یا ده گاو انبوشان ازین جمله انواع موثر کلمات و جمله ممتنهای خونی و غلتهای فرج زن عقیمه آن ازل گردد این انجور
 گویند و خشکی که از آب کینرک جماع منی اش کم افتاده باشد چنانکه منی و بول با خون مخلوط برون آید باید که آنرا از جماعت کردن پرهیز کرد
 فریاد بر نکشت جوگ مذکور را انجور ازین و دیگر دار و به یکا ز قوت باه باشد نیز انجور ازین و دیگر شود و برای موثر کلمات دروغن اندام مریض بالند
 و بکنند و داروی سهل داده سهال کنند و آنگاه حقه امتسایست بکار برند و برای این مرض شیر و دروغن آشام شور یا کرمی شست و شراب
 سفیدست و بخت دفع زحمت مذکور دار و بهای سنگ مانند که در فصل آن گفته خواهد شد و موثر کلمات داد و درت که فصل آن گفته شد است نیز نکات
 اکنون چند علاج برای زحمت مذکور از طب سبکین گفته می آید کشینه و کاجنکها هر دو مساوی گرفته جو کوب بچوشانند و جوش مریض انبوشانند
 ازین بول بسته کشاده گردد نوع دیگر بنج زور و جاباب بسایند و شب و افشاک بدارند و وقت صبح در جامه نجیه معلول از روزینه خوردن و
 ازین بول بول فی الحال دفع شود و دار و بهای سر تر یا کج بچوشانند و جوش را بجایه نجیه بستانند و مقداری سلاجیت در آن انداخته مریض انبوشانند
 صحت یا بد نوع دیگر شاول و پاکمان بجمید کاه و ب و چتر و کشتی و ککماره و جاب الایچی و خار خشک هر سه امتسای سه بدارند و برای مریض
 مریض انبوشان ازین جمله انواع بستی بول دفع شود نوع دیگر بچوش سنجق تر کشینه و خار خشک و غن گاو بنیزند و مقدار مریض مریض را
 خوردن و بن ازین بستی بول فساد منی و بول دفع شود نوع دیگر بچوش تر بجا ببول که کبود رنگ باشد و کالوی و تخم خیار و تخم زرد و باد رنگ
 و هلمتی و سلاجیت و بچوش پاژمی و بادل و کده پرنه لعل سوسید و بدار یکند و بنج کالنس و بنج رام سر و گو کج و پاکمان بجمید و بنج شاک
 و بنج فی نیزه و بجلاده و بنج سرس هر سه امتسای سه بدارند و دروغن گاو بنیزند نگاه دارند و مقداری معلول از روزینه خوردن هندی ازین شایع دفع
 این و غن را بجمید بر یا کهرت گویند نوع دیگر بلای کن و کرا و جوی و ترنج و پاکمان بجمید و سبجه و گل نمکند و بنج بل و بچیل و کده پرنه و
 تخم و راسن بر یا کونگنی کسیر و بنج نیلوفر سمنی سنگا ره و بنج کالنس و بنج کالنس در و بهای سال بر یا کون سبک شده
 جو کوب کرده بچوشانند و جوش او در یک سبجه و روغن گاو بانازند و شیر و ستر اول یک سبجه و شیر و آله یک سبجه و شیر و سبجه یا نازند و کرم
 شش پل هلمتی پیل را زوانگور و بچا السنه الایچی و جوالسنه ریکا و زعفران و ناگ کیمه تال ککماره و دار و بهای اشش برگ هر یک سه درم بکینند

و

و با آب آس کرده نیز اندازند و با شش نرم بنزد چون بچته شود نگاه دارند و زور و گرگی معلول دیده روزینه مقاری بخورند ازین جمله انواع بتلی بول علی الخصوص
 بتلی بول که از تلخه باشد و سنگ مثانه و درد سر که اسمری و مریضیکه از خون حادث شود و مرض دل و گوی که از تلخه پیا آید و رکت بات و دیگر استهای تلخه و دوسه
 و سرفه و از جهت لاغری و ضعف که از رسیدن زخم یا از زور کردن و یا از کثرت جماع و یا از کشیدن کمان سخت پیا آمده باشد و بی کردن خون و
 تشنگی و تاریکی که پیش چشم نماید و باد و از ره و باد و صرع و چوینت و درد سر و علت فرج زمان و افتادگی گلو و خون چش و فسادنی جمله دفع شود و
 حفظ زیادت شود و فریبی و قوت باه بفرزاید و اندام روشن شود این روغن در دفع فساد و باد و اثری تمام دارد و کسبیکه این روغن بخورد و در خانه او
 فرزند نرینه شود و روغن مذکور بهر نوعیکه استعمال کنند خواه با طعام خواه تنها بنوشند و خواه در بینی بچکانند فائده رساند این ابهندی بدار می گهرت
 گویند اکنون یک رس از طب رس رنگر برای علت مذکور گفته می شود و یا از سیاه پاک کرده بکچته و گن و عک صاف کرده و در حقه نوتیای بنز
 صاف کرده نیز بکچته اولاً سیاه را با گن و عک در کحل انداخته بجلی کنند تا یکذات شوند بعد با نوتیای سبز بکچته تا سه روز که هر پرت سبید
 استغیه دهند و آنگاه در دوش آب نه انداخته مبر کنند و در یک که آنرا از سر که سندی پیر کرده باشند باز اندازند و زیر یک آتش کفت چون سر که سندی
 خشک شود و فرو دارند بعد سر و شدن داروی مذکور را با یک آس کرده نگاه دارند مقدار و وجهه مریض بخوردن و سبید بالای آن نسوت دارند
 رجوع به هر دو مقیای باشد آس کرده باشد شکم و شیش یا کرده مریض انوشانند ازین جمله انواع بتلی بول دفع کردند و الله اعلم بالصواب فصل سی و ششم در سنگ مثانه
 که از اسمری گوشتیکه بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور که قبل حد و شش پیا آید آنست که مثانه متفخ گردد و در وقتیکه از بر گردد
 و در شود و بوی بول مریض همچو بوی بول بزر باشد و علامتش که بعد از حد و شش پیا آید آنست که دماغ و در زری که از در میان هر دو
 حایه آمده است در خایه و نیمور و پس درین مثانه در سیداشود و چون سنگ مثانه از راه بول یکسو شود بول صاف مانند رنگ حمزه گویند
 که بتلایع برون آید و چون برسیدن و کچیه سنگ مثانه مضطرب شده و بجای بول را بخراشد و بول با خون آمیخته برون آید و چون مریض با سپ سوار شود
 یا بدود و یا حبست نرند و یا مانند این عملها بکنند و در مثانه سخت و در سیداشود و زحمت مذکور بر چهار نوع است یکی آنکه با دغاب یا بلغم پیوسته آید از آرد
 دوم آنکه تلخه فاسد یا بلغم پیوسته آنرا حادث گرداند سوم آنکه از تنه فساد یا بلغم پیا آید چهارم آنکه از فسادنی حادث گردد و علامت سنگ مثانه با دغابی است
 که در سنگ مثانه گردید و آن در سخت شود چنانکه مریض و ندان با یک یک نرند و مریض بوقت بول کردن نیمور را با باله و ناف را بشکست بخت بفرزند
 و بولش بتلایع نشود و بک قطر قطره برون آید و در وقت بول کردن چون زور کند و ضراط با غلط برون آید این نوع سنگ مثانه سیاه بول و ام با خارا
 همچو گل که م بود و علامت سنگ مثانه که از تلخه باشد آنست که در مثانه سخت سوزش بود و او شنبات که نوعی از بتلی بول است حادث گردان این نوع سنگ
 محل باز و یا سیاه و ام یا رنگ شده و بشکل و قدر تخم باد در بود و علامت سنگ مثانه بلغم آنست که در مثانه سردی و گزنی و در و چنانچه خارها کسه
 میخاندند پیا آید این نوع سنگ مثانه چرب بزرگ همچو پیخته ماکیان و سید و یا رنگ گچکان بود این سه نوع از بسیار خواب کردن در روز و از خوردن حالت
 بدیضمی از خوردن اشیای سرد و چرب شیرین پیا آید این سه نوع اکثر برای کودکان بود و سنگ مثانه کودکان با سانی کشیده شود از آن که جبهه کودکان خرد
 بسیار شد و مثانه و گوشتیکه بالای آنست اندک میباشد حاجت به بسیار شکافتن نمیشود و بول رنگافتن شتاب برون میشود و علامت سنگ مثانه
 از فسادنی باشد آنست که در مثانه درد شود و سوزاک پیا آید و حقیقتین میباشند و وقت حدوث این نوع مریض بول بیرون میدهد و اگر این نوع مریضان بول
 حد و شش آنست چون از بسیار جماع یا از بسیار ترک کردن جماع یا از آرزو کردن دل بزر زمان منی مقام خود را بگذارد و بیرون نغیفته و با دغاب منی مذکور
 و برنج نیمور و در میان این سه نوع و خشک گرداند و مثانه مذکور پیا آید این نوع را سر که اسمری گویند چون از بالیدن و پیلیدن بدست
 و از فساد و باد این نوع شکسته همچو سنگ نر باشد و آنگاه آنرا سر که اسمری گویند و چون مثانه مذکور با سیاه سست شکسته شده همچو یک که در آنگاه آنرا
 سنگ اسمری گویند چون باد در راههای خود جاری میباشد نرهای سر که اسمری خرد میباشد برابر بول و آنرا نیز با نرهای کوبیده با باد و یا سیاه

در علامات زحمت مذکور

معدن در علاج زحمت مذکور

پیری ریزه از محل خود تجاوز کرده در بیرون بماند و بیرون نیاید یعنی ضعیف و لاغر گردد و اندام دروگنده و شکم سوزان شود چنانکه اندام در بعضی از آن بزرگ
و تازوی طعام پیدا آید و گونه زرد گردد و اشتیاق و آروغ و تشنگی و سه و بیضی سوزان و قی پیدا آید و اگر مرض سنگ مثانه و باد و مجرای خود جاری یا
بول بغیر از بیرون آید از مرض مذکور سخت فراحمت نرسد و اگر باد و مجرای خود روان نشود بلکه باز گونه جریان یابد یعنی سخت فراحمت نرسد و اگر درین
مرض خصیتی نماند یا ماسد بول بسته گردد و در بسیار باشد و چون بول روان گردد و بار نیزهای سرگرا سمری و یا بارنگ سکتا سمری بیرون آید یعنی
بعللاج نباشد و قسم دوم در علاج زحمت مذکور بدانکه گفته اند که زحمت سنگ مثانه بمنزله مرگ است اگر زحمت مذکور دیرینه باشد به دوا
زائل نگردد باید که از طبیب حاذق شکاف کنند و اگر حدیث العهد بود و آب بگرد و باید که پاکه آن بچید و مکرر و اندیشه و ستاول و خار خشک و
پرو کشتی و درخت ارعن و کپوت و ریزیکا و اسیر و کچک که در زمین مالوه آنرا گوچک گویند و درخت سونا و برن و بار ساگون و چونار و کلجی و
بارکاتک هر همه را متساوی ستده جو کوب کرده بچشاند و جوش در روغن ماده گاو باندازند و بحق تر از آن داروی او کھا و کن نیز اندازند و در روغن مذکور
نیز چون نخته شود مقداری معلول را در زینه خوردن و بند ازین سنگ مثانه شکسته شده دفع شود اگر این داروهای جوش بحق را بسوزند از آن
نمک سازند یا ازین جمله داروهای جوش ستده مرض را بنوشانند و یا بدان آشام ساخته بدین نیز نافع آید نوع و دیگر پنج و بجه خرد و بزرگ و پنج کانس
و پنج فی نیزه و پنج تیره و تال کھا و پاکه آن بچید و پنج رام سرد بلالی کند و بارانی کند و پنج شالی سال و خار خشک و سوما و پادل و پادری سرد
و سرد و کد و عینه و سرس هر همه را متساوی ستده جو کوب کرده بچشاند و جوش را در روغن گاو باندازند و چهل و هفتی و تخم بھار بھول و تخم نیر و
تخم خیار و خیار باد رنگ هر همه را متساوی ستده بحق تر ساخته نیز اندازند و روغن این پنج نخته شود مقداری معلول انورون و بند ازین سنگ مثانه
که از نخته باشد شکسته شده دفع شود نیز ازین جمله داروهای جوش و بحق تر را بسوزند و از آن نمک سازند و مرض را بخوراند و جوش این داروهای نیز بنوشانند
و جوش آن آشام ساخته نخته بخوراند نافع آید نوع و دیگر داروهای بر باد کن و کگل و لالاجی و طبل گرد و ریزیکا و زرد و جوب و جیره و دیو دار و کوچه هر
متساوی ستده چشاند و جوش را در روغن گاو باندازند و بحق تر از آن داروهای او کھا و کن نیز اندازند و روغن این پنج نخته شود مقداری
رو زینه معلول را بخوراند ازین سنگ مثانه بلغمی فی الحال شکسته شده بیرون افتد و نمک جوش این داروهای آشام کبدین جوش نخته باشد نیز بکار نافع و
بار نخته از گریه و انگور و بارکاتک بار ساگون تخم بھار بھول هر همه متساوی ستده آس کنند و با شربت قند مرض را بخوراند ازین سرگرا سمری نفع شود
نوع و دیگر تخوان کانتک اشتر و خرد و خار خشک موصلی و جود و پوست بچ کرب سندی هر همه متساوی گرفته آس کرده با شرب یا سرگرا سمری
بخوراند ازین سرگرا سمری دفع شود نوع و دیگر تخم کرج را بار یک کنند و با شربت شربت ریز مرض را بخوراند ازین سنگ مثانه هر نوع که
باشد شکسته بیرون افتد و دفع شود نوع و دیگر گنجه سیاه و جیره و برگ کبیده و جود و گاه پانی هر همه متساوی ستده بسوزند و تیزاب از آن بکھانند
و نمک سازند و بول مثل انداخته مرض را بنوشانند ازین امری دفع شود نوع و دیگر پادل و کشتیرا بسوزند و از آن تیزاب بکھانند و نمک ساخته مرض را
بخوراند ازین سنگ مثانه دفع گردد نوع و دیگر خار خشک و هفتی هر همه متساوی ستده آس کرده مقدار سه درم روزی نه مرتب مرض را بخوراند ازین جود
مذکور نیز دفع شود نوع و دیگر پوست بچ سبجه و بھنگره هر دو را متساوی گرفته آس کرده مرض را بخوراند ازین جود و دیگر پنج کون برای
آس کرده در شرب یا با شرب یا آب گرم مرض را بخوراند ازین زحمت مذکور دفع شود اگر بدین داروهای شربت نخته مرض را بخوراند ازین جود دفع شود
بجبت سنگ مثانه باوی و داروهای روغن که دفع سنگ مثانه با وسیت و بجبت سنگ مثانه بلغمی و داروهای روغن که دفع سنگ مثانه بلغمی است و
بجبت سنگ مثانه که از نخته باشد داروهای دفع سنگ مثانه نخته است و بجبت سنگ مثانه هر سه خط حله داروهای هر سه روغن مذکور بستانند و سوخته
خاکستر ساخته بول تیزاب بکھانند و بدان تیزاب پاکه ششی که آنرا کوفته باشد تر ساخته خشک کنند و این سوخته باز تیزاب بکھانند و در آن بحق
داروهای او کھا و کن سندی و فلین انداخته بنهند و نمک سازند و مرض را بخوراند نافع آید اگر علت مذکور ازین علل جاسی گفته شده اند و از حقنه که

آنرا انقدر نیست گویند بهنگامی که از طبیب حاذق شکاف کرده بکشایند و طبیب را باید که ششین دوسه و از شایای چرب منقح آنچنان و در آب
قی و همال خوراند و شش منقش کند و او را مقداری لاغر هم گرداند و در تمام وجودش روغن مالیده گرمی آتش برساند و صدمه دهان و آلتها
شکاف و لوازم آن که ذکر آن در فصلیکه آنرا اگر و بجز نیه گویند گذشته است حیا کرده بدارند و مرض را استقامت میدهند و آنرا بخت است
او را بر زانوی پای راست نهاده آنرا بخت چپ او را بر زانوی پای چپ نهاده با جامه بپوشانند و شکمش را بروغن بمان و بچپای ناف بکف دست
و شست مالش داده شست را محکم بچلانند تا آنکه سنگ مثانه از زیر ناف قریب و بر آید نگاه انگشت شصت وسطی را که ناخنهای آن بریده باشد و
آنرا بروغن چرب کرده بود و در بر مرض در آن سنگ مثانه را میان و بر و نمیزد بدارند و مثانه را بطریقیکه در آن پنج نفیقت و در آن و در آن و در آن
و بعد و انگشتان مذکور آنرا از قعر گردانند چنانچه همچو گره بر آید بعد است راست آلت شکاف را گرفته و در زیر یک از دبر بمیان خایها آمده است
آلت را مقدار یک جوگنداشته شکاف بر قدر مناسب سنگ مثانه کرده برون آرند و بر خطی که سنگ مثانه مذکور شکسته نگردد از آنکه اگر ریزه آن برون ماند
باز پالایش یافته بزرگ گردد و اگر معادله سنگ مثانه شکسته گردد باید که شخص کرده زیر پا برون کشند بعضی گویند لازم نیست که چپای در شکاف کنند بلکه
اگر سنگ مثانه طرف راست باشد طرف راست شکاف کنند و اگر طرف چپ باشد طرف چپ شکاف کنند اگر مثانه بسیجی بگوید برای اخراج سنگ مثانه بریده
گردد و مجروح نزدیک و اگر چه مثانه یک طرف بریده شود اگر چه سبب اخراج سنگ مثانه یک طرف بریده شود بدشواری بگوید و بگوید چنانچه بعضی
و اگر چه سبب اخراج مذکور مثانه بر دو طرف شکافته شود و مرضی هلاک گردد باید که بکشیدن سنگ مثانه مرضی او را بکشد از آب گرم بر کرده باشد و بکشد
و سبب آن برسانند تا خون برون آید و در مثانه جمع نشود و چون بدانند که خون برون آید مرضی آنچنان شکاف شکاف شد و روغن طلا کنند و در آن
و او را بیکه بول را صاف کنند شیر گرم کرده باندازند و از خون در مثانه جمع شود باید که مرضی را بچوش در خنان شیر و آنرا بچوش و بول را بکشد
و نفس خفته که آنرا بچپ بست گویند بکشد و چون بدین تدبیر خون از مثانه برون آید مرضی را آشام برنج یا روغن یا شور بانا شود
هر روزی دو بار بخوراند بعد آن تا ده روز برنج را نرم بریده یا شیر یا ده گاو که در آن قند انداخته باشد بخوراند و بعد از آن سیر دهم روغن را
برنج خفته یا شور یا بای گوشت جالوران شتی و ترشی آنرا در آن و آنرا بخوراند تا آنکه فراهم شود باید که محل شکاف روغن گاو و روغن بکشد که آنرا بسیج تر
از آن لوده و همتی و مجبیه و بیکه در روغن بریده باشد طلا کنند و سید نرم کنند و لوده و همتی و مجبیه و بیکه در روغن بکشد که آنرا بسیج تر
بر محل مذکور سخت کنند و بچوش در خنان مذکور بشویند و اگر بدانند که در مثانه خون منجم شده است خفته که آنرا آنقدر است گویند که روزه خون ساکن گردانند
اگر بول طرف شکاف برون آید و بجای خود روان نشود باید که بچوش و در روغن بکشد که در فصل آن خواهد آمد بکار بدارند و اگر سکر الاسمری که خورد باشد
باریزه سکر الاسمری بر بول و یا بر سببی دیگر از محل خود تجاوز کرده و ریزه و ریزه بدارند و سیر و برون نیاید باید که آلت آهن که آنرا بکشد گویند و بنور
و آورده بکشند و اگر بدانند که ریزه بزرگ است باره سوراخ بول برون نخواهد آمد و باید که در محل ریزه بود شکاف کرده بکشند و طبیب شاید که بعد
و از هم شدن شکاف معلول را تا یک سال از جاع کردن از سوار شدن بر بند سی و درخت و اسب پیل کردن از شنا کردن و آنچنان و از شایای دیر خشم
و آنرا در آن و آنرا در وقت شکاف از بریدن رگیکه مجرای بول است و از رگیکه مجرای منی است و از بریدن و بر و در زیر یک از دبر بمیان خایها آمده است
و از بریدن و بنا که خصیتین یک طرف مثانه رفته است هو شیار باشد زیرا که اگر رگیکه مجرای بول است بریده شود معلول ببرد و اگر رگ مجرای منی بریده
شود معلول نیز ببرد و و اینها گردد و اگر در ریزه بزرگ بریده شود و در بسیار کند و اگر در بنا که خصیتین بریده شود و قصب خشک گردد و از آن بریدن
و در در محل های خطرناک گفته خواهد شد اکنون چند علاج بجهت دفع رحمت مذکور از طبیب بکسین گفته می آیند خا خا کسین پنج یا شش و سببی و
پوست درخت برن هر چه را منسادی گرفته جو کوب کرده بچوشانند و بچوش معلول را بنوشانند ازین سنگ مثانه باوی دفع شود و نوع دیگر پوست
برن را جو کوب کرده بچوشانند و در جوش قند و بچین سببی خا خشک جو کوبانند و خخته مرضی آنچنان شکاف ازین رحمت مذکور که از غلبه باد باشد اگر چه در ریزه بود

و دفع شود نوع دیگر بوی برن را بر زدن از آن تیزاب بچکانند و جواکهار و مان انداخته بچوشانند تا آنکه شوره شود بعد آنرا آسن کرده با قند آمیخته مرض را
 بخوارند ازین رحمت مذکور اگر چه سخت بزرگ باشد دفع شود نوع دیگر پوست برن که محل نیک صاف برآمده باشد نه اندک زرد یا بلبوده بسیار زرد
 و آنرا نیز گرم بخورده باشد مقدار صد پل بستانند و آب که چهار چندان باشد بچوشانند چون بکچقه بماند بستانند و صد پل در آن قند انداخته جلا
 کنند بعد بچشم خیار و خیار و باد رنگ و خار خشک و پیل و راز و پاکهان بچسبند و تخم فشر و بچه و تالمکهار و نسل و جواکهار و مجبیه و انگور
 و لایح و سلاجیت و پلید و برنگ هر یک دو دانه و درم گرفته آسن کرده و در جلاب مذکور انداخته کفچ زیند چون غلیظ شود نگاه دارند و در و در سنگی بعض
 و بیده مقداری روزی بخوراند و احتراز کردن فرمایند ازین سنگ شانه که از غلبه هر سه خط باشد شکسته بر وزن آید و این را برن که کما گویند نوع دیگر
 بچوش بچ نی نیزه و اسیر و پنج و بچه هر دو بچقی تر از آن خار خشک روغن گا و بنیزد و مقداری روزی مرضی بخوراند ازین سنگ شانه هر نوع که باشد
 و سوزاک بول و درم که در مجرای بول بود دفع شود نوع دیگر کتقی و نمک سنگ و برنگ شانه اسپند و جواکهار و تخم فشر و خار خشک هر سه را
 ستادی شده آسن کرده در روغن گا و باندازند و جوش نزن نیز اندازند و روغن این چند چون بچقه شود مقداری روزی مرضی بخوراند ازین سنگ شانه هر نوعی
 که باشد و سوزاک بول استی دفع شود این روغن را کلتا و کیمیت گویند نوع دیگر پوست برن صد پل شده با آب که چهار چندان باشد
 بچوشانند چون بکچقه بماند بچیه بستانند و یک چقه روغن ماده گا و باندازند و برن بچ کید و پیل و پنج و روهای تن بچ بول گلموی پاکهان بچید و تخم خیار و
 پنج بچونی و پنج نی نیزه و پنج و روهای تن بچ بول و شوره و شاق کچد و شوره پله هر یک سه درم با آب آسن کرده نیز اندازند و روغن این چند چون بچقه شود
 تر و در سنگی معلول بیده مقداری روزی بخوراند چون بداند که روغن مذکور مضم شده است آب جوات یا قند که آمیخته مرضی را بخوراند ازین سنگ شانه
 و سرکه اسمری و سوزاک بول دفع شود و الکفون چند رس از طب رس رتنگ برای دفع سنگ شانه گفته می آید یا رند سیاب صاف کرده بکچقه
 و کند حک پاک کرده و دوحه در کمر انداخته کچی کنند بعد به پنج که بچینه را با آب آسن کنند و از آن کچی مذکور را بچیه تسقیه دهند و در میان شراب گل اندازند
 و قند کنند و با یک دشتی کچیت دهند چون سرد شود برون آرند بچیدان پاکهان بچید آسن کرده با آن سیامیند و دو ماهه معلول را روزی بخوراند و
 بالای آن پنج گول گلموی را با جوش کتقی آسن کرده مرضی را بنوشانند ازین سنگ شانه که از تلی باشد دفع شود این رس بهندی پاکهان بچ
 گویند نوع دیگر زهر و انگور و پاکهان بچید و در روغن و دانتن و چتره و پلید هر سه را ستادی گرفته با ریک آسن کرده بچامه بچیه بستانند و یا سلاجیت
 که بچید یک داری مذکور باشد آمیخته با رند و در و در سنگی مرضی بیده مقدار سه یا چهار چندان بخوراند و بالای آن شوره ساق کچد و درم شده باشد
 آمیخته مرضی را بنوشانند ازین سنگ شانه که از بلغم شکسته برون دفع شود نوع دیگر جواکهار و زهر و پاکهان بچید و نمک سنگ هر چهار ستادی گرفته آسن کرده
 مقدار دوحه و شیر ماده گا و یا در بول ماده گا و انداخته مرضی را روزی تا هفت روز بخوراند ازین سنگ شانه سخت همجو روین باشد شکسته
 برون افتد نوع دیگر پنج چیت یا غسانه برنج آسن کرده مرضی را بنوشانند ازین سنگ شانه هر نوع که باشد دفع شود نوع دیگر کشت را با شیر بخوراند
 تا آنکه شیر سوخته گردد و بعد با سیاب پاک کرده و کند حک پاک که هر یک ستادی مس مذکور باشد آمیخته و سه روز بشیر منده می تخم کنند و چند
 تسقیه دهند بعد در و در شراب انداخته هر چند و در یک یک اندازند و بالای آن نیز آبهای نهند و بالای آن یک یک باندازند و دیگر کشت و دیگر کشت
 بنشانند و زیرش یکپاسش تیر کنند بعد فرو آرند و بچید و در شدن آنرا و مذکور کشیده آسن کرده نگاه دارند و در مرضی بیده دوحه یا سه حبه یا چهار حبه
 روزی خوردن دهند و بالای آن پنج ترنج را با آب آسن کرده مقداری بنوشانند اگر مرضی این را و تا یک ماه بکار بندد و در حش دفع شود و آنرا بهندی
 تر یکرم گویند نوع دیگر بچقی پنج گور و عقیق مقدار سه درم باشد و شک بمرضی را تا هفت روز بخوراند ازین سنگ شانه که از هر نوع باشد
 دفع شود و الله اعلم فصل سی و ششم در سیلان منی که از این بهندی بر بگویند شکل بر بچیمت قسم اول در علامت رحمت مذکور با آنکه از کثرت جلیس
 و از بسیاری خواب خوردن شیر و جوات و گوشت حیوانات آبی و آنکه در کرانه آب باشند و از خوردن غله و نواز خوردن قند

فصل سی و ششم در سیلان منی و علامت رحمت مذکور

و در پشت پیدایید و کبود بود و یک در و طاف باطن چنگی مذکور باشد ششم را برتری گویند و آن چنگی است که یک چنگی بزرگ در میان آن باشد و او بر او آن
 پنجگیهاست که در و باشند ششم را همسور کا گویند و آن چنگی است که بر یک قور و اندک حدس باشد ششم را چنگی گویند و آن چنگی است که نعل
 و یا سفید بود و در گرد آن آبلها همچو آبلها نیک از سوخته شدن باقیش پیدایند باشد ششم را بدار کا گویند و آن چنگی است بر قدر شکل باری کند
 باشد سخت بود و در هم را بدو هم کا گویند و بیان آن علمی و فصل آن آورده شده است خواهد آمد بیان این هر دو نوع هر نوع که باشد اگر در سر و یا در
 کتف و یا در پشت و یا در و بر و یا در محلی دیگر از محلهای خطرناک پیدایند و یا آثار خود باشد و مریض را غر و بد و اب و نگار و اگر علامات سیلان منی
 که قبل حد و پیش پیدایند مریض را بول بسیار شود باند که رحمت مذکور حادث شده است چون از سیلان منی نوعی از ده پنجگیهای مذکور باشد
 دیگر آثارش نیز باشند منی و بول و جز آن بسیار بیرون آید آنگاه آنرا مده میگویند و این لا و است و مریض این اگر روان گردد دل می بردان
 نائل بود که استاده شود و اگر استاده شود دل وی بران نائل بود که نشین اگر شسته باشد دل می بران نائل بود که غلط اگر غلطیه باشد دل می بران
 نائل شود که خواب کند و بخت دفع سیلان منی هر نوع که باشد اگر فی الحال عالم چنگی یا خرمه میگرد و بجملاج به شود اگر مریض از سیلان منی بهیو
 قی و دمه و تب و سر و آبل و بسیار پیدایش شود و وجودش اگر آن باشد و در و پذیر نبود و سیلان منی با دمی هر نوع که باشد نیز لا و است که با و فاس
 بسیار پیچیده و غیر استخوان منی را که آنها قوام بدن اند فاسد گردانند و از نام جذب کرده با بول بیرون می آرد اگر مریض بول زرد یا خون آمیخته بکند
 اگر پیش از حد و پیش این علامات سیلان منی پیدایش شده باشد فشر سیلان منی نبود بلکه کتیت باشد و چون بول مریض صاف و تلخ یا زنجت گردد
 که درت و پیش زائل گردد باند که فشرش اصل ششم دوم در علاج رحمت مذکور باند که بر سیور و نوع ست حلقی و غیر خلقی اما خلقی آنست
 که از ابتدا در خلقت مردم به سبب فساد داده باشد علامتش آنست که مریض را غر و خشک بود و در سنگی اندک و تشنگی بسیار باشد و یکجا ماندن توانایی
 دل او نائل بر انتقال از محلی به محلی بود و غیر خلقی آنست که از ابتدا ای خاقت نباشد و علامتش آنست که مریض فریه و چرب بود و در سنگی بسیار
 تشنگی اندک باشد و تشنگی و غلطیدن و خواب کردن بسیار خواهد و مریض بر پیوسته خلقی را غذا یا نیک از ان لاغری و تشنگی زائل گردد و بخوراند و مریض
 بر پیوسته خلقی را فافه بکنانند و دیگر اشیا نیک از ان سبک و لاغری و بکار بندند و مریض را از سر که منی و شراب مکنی و سکت و روغن کاو
 و روغن کنجد و از نیشکر و آنچه از ان سازند و از قنبر و شکر و آنچه از ان سازند از حیوانات و از ماش و از نوشیدن آب بسیار و از طعماسیکه
 برنج سحوق سازند و از گوشت حیوانات که در آبادانی و یا در کرانه آب باشد احتراز فرمایند و غایه شالی سختی و سال و خور و گندم و کود و دان گشتی و
 خور و در که هر یک از غذای مذکور که گفته باشد و نخورد و سنگ را بر می کشند و سببهای تلخ و زنجت و روغن سر شفت و روغن کتان و روغن بنکوت
 و گوشت حیوانات و شتی که قابض بول است خوردن فرمایند و لیکن به از گوشت مذکور در گفتند اگر مریض فریه و چرب باشد باید که پیش از خورانی
 دارد های مقیا و سهل داده قی و اسهال بکنانند و از جوش سر ساد که حقه که آنرا استخوان گویند بکار بندند و اگر مریض را غر و خشک باشد پیش از
 خوراندن دار و قی و اسهال بکنانند و حقه نیز بکار بندند و برای دفع پیوسته حق آبله و زرد چوب باشد یا کرده مریض از زرد چوب خوراند
 ازین جمله پیوسته دفع شوند نوع دیگر حق که از حقه و پوست ربوبش و بلیله و جتوتن و کعبه همه متساوی گرفته و دیاسته درم باشد روزی مریض را
 بخوراند ازین جمله پیوسته دفع شود نوع دیگر نم و کداله و جتوتن و مری و و اگر او کایچل و بلیله از بهشت و در و برگ یا پوست یا بار یا گل یا نیش و سبب
 گرفته جو کوب کرده جوشانیده جوش این مریض را بنوشانند ازین انواع سیلان منی دفع شوند نوع دیگر جوش پوست یا رجات مریض اینها
 ازین او دو که میگویند نوعی از پیوسته دفع است دفع شود نوع دیگر جوش پوست یا رجات مریض اینها دفع شوند نوع دیگر
 جوش پوست نم مریض را بنوشانند ازین سبب دفع شود نوع دیگر جوش نم مریض را بنوشانند ازین سنگ شانه دفع شود نوع دیگر جوش
 سار و خت که مریض را بنوشانند ازین سبب دفع شود نوع دیگر جوش یا مریض را بنوشانند ازین لون می دفع شود نوع دیگر جوش

در علاج رحمت مذکور

[illegible]

واندام را بشویند خوی بد دفع شود نوع دیگر بچون بلیله بارگ بل با ناک کیسیر بر اندام بالند بوی بنزائل گردد نوع دیگر بک غیلان اباب
آس کرده بر اندام بالند و بالای آن بلیله آس کرده بر اندام بالند بجه آرد جو روغن کبجد آمیخته بدان البته بکنانند غسل کنند ازین بوی اندام دفع
گردد نوع دیگر بک مانی وزرد چوب و برگ کونچه و دوب هر چهار را بتساوی گرفته و آس کرده بر اندام بالند ازین بوی و دانه های باریک که در سبک
تالستان به سبب زیاتی خوی از اندام پیدای شود دفع گردند و اندام علم بالصواب فصل سی و ششم در رحمتی که آنرا اوروگ گویند
مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علایمات رحمت مذکور بدانکه چون از بزمی و از خوردن غله گند که آنرا صاف نکرده باشند و از غله
خشک و گند چنانچه کور و کون و شایخ خلطی از اخلاط فاسد شده مسام را بنزند و باد بران و باد اپان و تشنگی گرسنگی از رشت گردانند رحمت مذکور
را پیدا آرد و آن بر شست نوع است یکی آنکه از غلبه باد باشد و دوم آنکه از غلبه بلغم است و آنکه از غلبه سینه خالص است آنکه از زیادتی سینه
ششم آنکه از غلبه زحمته که از بدنه که گویند بفتح آنکه از تشنگی شدن روده به سبب خارجی یا داخلی ششم آنکه از نوشیدن آب سرد بعد از پاهمال
یا خفته یا بعد نوشیدن روغن پیدا آید و علامت مرض مذکور که پیش از حدش پیدا آید آنست که قوت کم افتد و گونه اندام متغیر گردد و خطمیکه
در عرض شکم میباشند زائل گردند و در طولش رگها نمودار شوند و نشانه در کمر و دران سوزش پیدا آید و پاهای پاهای مسند و مرض را هیچ چیز
خوش نیاید و معلوم بکند و غذا نیکه خورده است مضمر یافته است یا نه و علامت مرض مذکور که بعد از حدش پیدا آید آنست که شکم سخت متنفخ گردد
و نقصان گرسنگی و گرسنگی اندام و بی غلط و ضراط پیدا آید و مرض لاغر گردد و بی بسیار حرکت کردن نتواند و علامت رحمت مذکور که از باد حادث شود
آنست که دست و پای ذناب بیاماسد و شکم در کمر و پشت درد کند و بندهای وجود نیز بکنند و سرفه خشک پیدا شود و وجود چنان نماید گویا که کسی را
می ساید و وجود بفل گران گردد و بول و غائط و خیم و رومی ناخن و چرم سیاه بول و دم شوند و شکم یکایک سخت متنفخ گردد و گاهی متقاضش چیزی کم افتد و
چنان درد کند گویا که دران سوزند و میخایند و آنرا می شکافند و در شکم گمای باریک سیاه دام نمودار گردند و بر شکم چون دست زند آزار بر آید و باد
در شکم مضمر باد و در توان گران برگردد و چنانکه بزور دست بر متان منوخ آرد از بر می آید و علامت رحمت مذکور که از تلخه حادث شود آنست که تب
و بیوشی و تپاک تشنگی و دوران سر و اتیسار پیدا آید و مفره و بن تلخ گردد و چشم و ناخن موی و چرم اندام بول و غائط زرد دام گردانند و گلبانگ
موی بر شکم نمودار شود و خوی سائل گردد و در شکم خونی پیدا آید و به ساس نرم نماید و آنچه در شکم مرض باشد از خون و چربی و گوشت گدانه آب گردد
و بیاماسد و خواب زیادت باشد و دل سوز و آب از بین سائل گردد و یا از روی طعام و در سرفه پیدا آید چشم و چرم و ناخن بول و غائط سپید
شوند و شکم چرب و سخت و گران نماید و مرض چنان داند که کشش را بجا نبرد و تر سیده اند و گلبان سپید بر شکم نمودار گردد و در شکم مرض مرین نوع تدریج بزرگ
شود و علامت رحمت مذکور که از غلبه بر سله غلط باشد آنست که بیوشی بد فعات پی بر پی و تپاک شود و مرض زرد و لاغر گردد و بیوشی از تشنگی خشک
شود و بوقت صراوت بیدان با و سر و وقت ابر و یاران غلبه این نوع باشد و طریق حدوث این آنست که چون مروم ناخن یا بوی یا بول و غائط و
یا خون جنین نوعی در طعام یا آب یا خزان بخورد و چنانچه بعضی عوارض لیمه برای شوهر آن خویش می کنند و یا هر یک که سیرت هلاک نمیکند چنانچه بر هر یک
آنرا دو کمی پس گویند بکار بر و یا آب زمین خود که مضرب باشد بنوشد هر سه غلط فاسد شده خون گشته نوع مذکور را پیدا آرد و این را تدریج
او در دو کمی او در تیر نامند و علامت رحمت مذکور که از زیادتی سینه پدید آید آنست که شکم بزرگ گردد و خاصه که طرف پهلوئی چپ بزرگ گردد و سستی تیغ چنان
گرسنگی و تشنه های نوع ثلثی و نوعیکه از تب حادث شود پیدا آید و مرض سخت زرد پی قوت شود و طریق حدوث این نوع آنست که از دام خوردن بیشک
در وقت هضم تپاک انگیزد و از دام خوردن انجکندی بلغم و خون فاسد گشته پیر را افزون گردانند و از آن رحمت مذکور حادث گردد و این نوع را بتمه و در
گویند و اگر از اشیای مذکور بلغم و خون فاسد گشته چکار زیادت کنند و رحمت مذکور را پیدا آرد آنگاه آنرا جگر دمالی گویند و درین شکم و پهلوئی را
سخت بزرگ باشد و علامت رحمت مذکور که از بدنه که حادث شود آنست که از آروغ مرین بوی نجاست آید و طریق حدوث این نوع آنست

فصل اول در علایمات رحمت مذکور

نخورانند نیز نفع آید نوع دیگر نیز هر یک آنرا مصلی گفته نامند و یا هر یک آنرا کند که گویند مریض را مقدار می روزینه علی الذم خوراند نافع
 آید نوع دیگر نیز به برای این نوع هر گونه که بخورد نفع آید و بجهت دفع مرض اور و گ از غلبه خلط بود هر نوعی که باشد روغن بیدارچین یا بابل
 بقرب یا شیر ماده گاو آمیخته تا یک ماه یا دو ماه روزینه نوشانند و درین مدت مریض را آب نوشانند صحت یابد نوع دیگر یا شیر ماده گاو و بول گاو و میش تا
 هفت روز روزینه نوشانند و دیگر طعام و آب بخوراند و با شیر بیشتر تا یک هفته نوشانند و دیگر طعام و آب بخوراند یا حیق پیل دار از تا یک ماه یا شیر ماده گاو
 روزینه بخوراند لیکن آنرا تا پانزده روز روزینه مقدار می زیادت کنند و بعد بر ترتیب زیادت تا پانزده روز نقصان کنند و طریقی نقصان زیادت
 گردانیدن پیل و از چند محل بالا گذشت است و شیر که آنرا با شیر اورک آمیخته نوشانیده باشند نوشانند صحت یابد نوع دیگر سنگ سنگ و
 اجمود هر دو متساوی گرفته و آس کرده در روغن دانق انداخته مریض را اندک اندک بخوراند روزینه نوشانند صحت یابد نوع دیگر بیدارچین و بول بیدارچین و
 حیره هر سه رسته و شیر ماده گاو انداخته مریض را روزینه بخوراند صحت یابد نوع دیگر حیق انگور و ساجی که هر دو متساوی باشند مقدار
 روغن لنگنی سده هر سه را با شیر ماده گاو و مریض را روزینه نوشانند صحت یابد نوع دیگر پوست سجد و پوست سرون و نسوت و کدو هر سه هر سه را
 باریک آس کرده یا شیر ماده گاو آمیخته مریض را روزینه بخوراند صحت یابد نوع دیگر یک نر پیل و از هفت تسقیه شیر قوم بدین عده دو گان
 یا سه گان یا چهار گان روزینه معادل را بخوراند تا آنکه کل پیل دراز سپری شوند ازین مریض راحت بود نوع دیگر پیل دراز و پیل دراز و پیل دراز و
 گرفته و آس کرده به شیر قوم تسقیه دهند و بدارند و مقدار می از آن در شیر ماده گاو انداخته روزینه پسی سازند و مریض را بخوراند صحت یابد
 نوع دیگر حیق پیل که یک سخته باشد در یک ادعک روغن گاو که آنرا گرم کرده باشند انداخته چک زنند و در آن چرب انداخته تا پانزده روز
 در کاه کت جویدار نهاده کشیده بجای آمیخته روغن بستانند آنگاه این روغن را بجوش پیلید و جوات ترش که متساوی باشند بپزند و بدارند و پانزده
 روز یا یک ماه مقدار می از آن روزینه مریض را نوشانند صحت یابد نوع دیگر یا شیر ماده گاو را با شیر قوم آمیخته با نش نرم بپوشانند و بپزند و مسکه
 بیرون کشند بعد مسکه را با شیر قوم دیگر بپایند و گرم کنند تا آنکه شیر قوم سوخته شود و روغن خالص بماند آنگاه بجای آمیخته بستانند و بدارند
 و مقدار می از آن روزینه تا یک ماه یا نیم ماه روزینه بخوراند صحت یابد نوع دیگر چای چیتیه و دانق نشین کوخته و کلید و نسوت و بزرگ آله و پیلید و پیلید
 و اجمود و زرد چوب و تلی گنگی هر سه یک نیم گرم و تخم کرم و الوه سبت و چهار درم بستانند و جله را با آب آس کرده در یک سخته روغن گاو بدارند
 و شیر ماده گاو و شیر قوم که هر یک نو دوش درم باشد تیر بدارند و بنیز چون بچته شود نگاه دارند و مقدار می مریض را یا یک ماه یا نیم ماه روزینه بخورند
 صحت یابد این هر سه روغن تلوک کهرت که بالاند کور شده دفع شرش نوع اور و گ گوله و بده روده و استیلا و اناه و سبت و انما و باد صرع اند و
 اسهال رند نوع دیگر یا موتر اسو یا ماشاب شوره یا بار شست شوره زقوم آمیخته روزینه نوشانند بسیار فائده و بد نوع دیگر یا جوش
 دار و های اسهال حق اورک دیوار که متساوی باشند آمیخته روزینه مریض را صحت یابد نوع دیگر یا جوش پیل که کرم گوی و تخم شقاق قلیخ
 و نسوت و سند می و فلفلین و شرف و نمک سنگ هر سه متساوی گرفته یا شیر قوم یا بابل بقرا آس کرده مقدار از آن گشت فیتیه سازند و بار و غنچه
 و نمک سنگ هر سه متساوی بود مقدار را چرب کنند و در آن فیتیه مذکور اندازند مریض صحت یابد و بر ای شکی باد و غا ط و بول همین فیتیه درین نافع آید
 و بجهت تجدد و بیدار کردن روغن بر وجود بالند و سید کنند و جوات و برنج بچته مریض را شکم پر کرده بخوراند بعد در ساعد دست چپ طرف باطن چرب
 بیدارچین و گ بکشانند محل علت را بدست بالند تا خون آنجائی طرف مقصد داخل گشته از راه رگ مذکور بیرون آید بعد شوره و صدف دریائی با روغن
 که بچته مریض را نوشانند نیکو شود نوع دیگر یا جوش سجد و حیق پیل و از و نمک سنگ حیره که هر سه متساوی باشند آمیخته مریض را نوشانند صحت یابد
 نوع دیگر پیل و چینه و سند می و جوا که هر یک سنگ سنگ هر یک و از ده درم سده و با آب آس کرده در یک سخته روغن ماده گاو اندازند و شیر
 ماده گاو و جوش کسار و جوش کرسج و جوش رویش که هر یک دو چند از روغن کچر روغن مذکور باشد نیز اندازند و روغن را بنیز چون مرتب شود

نگاه دارند و مقداری روزینه معلول را بخوراند ازین زحمت مذکور بختی در وقت قصان گرسنگی و گوله واد اورت و آماش پذیرد و سرفه و زکام و دم واد و
 و تب ناخه دفع شوند و این روغن را کیست که صحت گویند و اگر درین نوع گرسنگی کم باشد باید که نمک واد چورن بخوراند و علامت هاییکه برای دفع این نوع
 گفته شده اند برای دفع علت جگر و الی بکار بندند و بخت دفع این در باطن ساعد دست راست قریب بند آرنج رگ بکشانند بعد از ریختن
 جانب چپ چهار انگشت گذاشته شگاف کنند و مقدار چهار انگشت روده بیرون کشیده به بنیند اگر بدانند که در روده سنگ نریزه یا موسی یا غلط یا
 جز آن راه را بسته روده را شگاف کرده آنرا بیرون بکشند و شگاف روده نور چکا گیرانیده و روده را با بشند و روغن چرب کرده در جایگاه آن
 بنهند بعد شگاف شکم را بد و زند برای دفع بر سر او ای او دینز بهین عمل بکنند اگر در روده خار مای یا نریزه استخوان خلیده مجرای غلط را
 بسته باشد بیرون بکشند و شگاف روده را از مورچه های بزرگ بگیرند با تمام شگاف بسته گردد و بعد تن مورچه ها را شکسته بیرون اندازند و در
 بانجا بگذارند و روده را بجای آن بنهند پس شگاف شکم بد و زند بعد قلعش آس کرده با گل سیاه آمیخته بر شگاف بر سر او ای در بد که روز نمانده
 بجای بندند معلول را در خانه که در آن خل باد نباشد بدارند تا آنکه فراهم شود هر روز در آوند یک بار روغن بچند باشد یا بر روغن سنونوق و لاریک و
 ساعت ماندن فرمایند کیصه شیر کیصه آب خطا کرده بچوشانند چون آب سوخته شود و شیر بمیاند و مرض را بنوشانند بخت جلود ریاید که واد وجود
 معلول را روغن که دفع باد باشد چرب کنند و آب گرم بالای شکم بریزند بعد میان نعل ناف و سینه موضعی شکم مریض بگنجد یا بجای آن بر شیمی یا بد و ال چرب بچند
 مریض را محکم بگیرند و بغل بجانب چپ چهار انگشت باشد سوراخ بکنند آنگاه آلت مذکور را کشیده در سوراخ مذکور با شوره روغن یا همین یا
 سی یا بر جانور یک آن طرفین بریده مثل با شوره ساخته باشد در آوند و بوقت دم آب را کشیده دور کند و لیکن یکبارگی نباید کشید و اگر
 مریض را تشنگی و درد اندک و تب و دینه و سوزش پاهای پیدا آید و گاه باشد که شکم مریض باز تاب برگردد و بلکه مقداری یا شاتر ده روز
 در میان گذاشته بهشت بار بکشند چون آب شگاف بکشند باید که بر محل سوراخ بحق نمک سنگ که آنرا بر روغن بچند آمیخته باشد طلا کنند و بنهند
 و هر بار که آب بیرون آید سینه موضعی شکم مریض را که بگنجد و غیره و الک بسته باشد از کثرت سخت به بند تا باد و شکمش در کید تنفس سازد اگر در وقت
 داند تا سه ماه شیر مذکور غدهایش سازند و در سه ماه دیگر برنج نچته با ستور بای گوشت حیوانات و شتی که در آن آمل و آماردان انداخته باشند و شنی که
 بخوراند و پیشه تا شش ماه دیگر غدهایش همین دهند و لیکن بر حسب فرازی و قوت مریض مقداری زیادت کنند اگر کنون حد علاج بخت زحمت مذکور
 از طب جکوت گفته می آید هر که زحمت مذکور از غلبه باد شود باید که آنرا پیل گرد آس کرده با روغن آمیخته روزینه بنوشانند هر که از بلغم شود باید که آنرا جوانی
 و نمک سنگ و زیره و سند می و فلفلین با روغن آمیخته روزینه بدهند هر که از غلبه هر سه خلط باشد باید که آنرا مقداری روغن ترش باشد آمیخته
 روزینه بنوشانند و هر که از زحمت مذکور از پیه باشد باید که آنرا با روغن و روغن بچند و شند و تچ و سند می و سولف و کوکحه و نمک سنگ آمیخته
 روزینه بنوشانند هر که از بهشت نوع جلود شده باشد باید که آنرا با روغن و سند می و روغن بچند و فلفلین انداخته روزینه بنوشانند هر که از
 جمله بهشت نوع زحمت مذکور بد که در شود باید که آنرا در روغن پوپیر و جوانی و زیره و نمک سنگ انداخته روزینه بنوشانند و هر که از نوع
 سر پرای شود باید که آنرا در روغن پیل دراز و شند انداخته روزینه بنوشانند و هر که از نوع بکجه در شود باید که آنرا در روغن سنگی و فلفلین و کاه
 و نمک سنگ انداخته روزینه بنوشانند یا بجمعه با روغن برای دفع گرانی وجود و نا آرزوی طعام و اتیسار و نقصان گرسنگی سز جزی که از غلبه باد و کف باشد
 سخت نیک است نوع دیگر نمک سوچه و نمک دریای و کاه و جوانی و اجود و پیل دراز و سند می و انگ و سریان و نمک بر یا هر سه انفسادی
 سه بار یکبار س کرده بدارند و مقداری ازان بار روغن آمیخته روزینه بالقوه اول بخوراند ازین زحمت مذکور که از باد باشد و گوله و دینه موضعی و سنگ مری و زیره
 و پذیرد و بکشد نفی الحال دفع شود و این را بهندی سیام و را و چورن گویند و برای دفع زحمت مذکور که از پیه حادث شود علامت هاییکه
 برای دفع گوله گفته شده است در کار بندند اگر کنون علاج بخت دفع زحمت مذکور از طب بکشین گفته می آید سیر من دیل باب که

بجای

چهارچین آن باشد بچوشتان و چوشت بکینه بماند بجامه بخت بستان بعد در یک معاک و غن کعبه باندازند و سندی و غلین و تر بچله و دانق و انگزو
و نمک سنگ زیره و چتر و دیو و ارنج و کوکبه و سحبه و کد مچنه و نمک سونچل و چوبیل و جوا این هر یک و از دودرم و نسوت و هفتاد و دودرم و نسوت
جمله باب باریک آس کنند و روز رحمت مذکور باندازند تا آتش نرم بنزد چینه شود و فرو آوده نگاه دارند و روز گسنگی مریض و بیده مقدار سه
روز نیم بپوشانند ازین جمله انواع مرض مذکور و سوزاک بول و نفخ شکم و زیاده و کرم و سوز و درد شکم و نا آروزی طعام و
جگر و امی و سینه و بجهاد و دود و جو و جبهه و امراض برون کسب که بخوردن این رنگ تا یک ماه مداومت نماید هر نوعی که از هشتاد نوع مرض با دکر و اربا باشد
زایل شود و این و غن ارسونکات تیل گویند نوع دیگر بزرگ پهل و زرد چوب برنگ و تر بچله هر یک ازین دار و کوکبه و کسب و حصه و تیل حصه
و نسوت چهار حصه بستان و آس کرده باندازند و در بول بقرا نیمه مرض انجور است تا اسهال شود و برنج که آنرا چینه باشند با شور بامی گوشت
حیوانات و شتی بخورند بی آن تا شش روز بحقیق سندی و غلین و شیر باد و گاه و انداخته روز نیم بخورند بپخته روز باز چوب چهل مذکور داده
اسهال بکنند بعد اسهال برنج که آنرا نرم چینه باشند با شور بامی گوشت حیوانات و شتی بخورند بی تا شش روز بحقیق سندی و غلین و شیر باد و گاه
شیر باد و گاه و انداخته روز نیم بخورند و هم بدین طریق ازین عمل بکنند تا آنکه صحت شود ازین جمله انواع رحمت مذکور و یرقان و پنهان و روگ و
آماس دفع کردند و این را بتول و چورن گویند نوع دیگر جوا و سب و کشتیز و تر بچله و زیره و سیاه دانه و پهل و سب و کچر و بریار و نسوت
و زیره و سب و سندی و غلین و چوب و جبهه و برنگ و جوا و کسب و ساجی و اجود و برنج نمک هر یک یک حصه و دانق سه حصه و نسوت و غنقل هر یک و حصه و تیل
چهار حصه بستان و جمله باب باریک آس کرده نگاه دارند و روز نیم مقداری مریض را با دودم و چورن ازین جمله انواع رحمت مذکور دفع کردند و اگر گویا
این عجوبه با جوش کنار بخورند هرگز از رحمت انا باشد با شیر انجور است هرگز از رحمت بادی باشد با شیر بیکه آنرا برتا گویند بخورند هرگز از مستراح
بقراغ نشود و آب جنات بخورند و صاحب بواسیر را با دانه انا را به بند و برای دفع و در شکم با شیر و برنگ با بهن و برای دفع بیهی باب گرم بند
و برای دفع و در شکم و بجهت بر و پنهان و روگ و سرفه و سگی گویا و سنگینی و بیست و نقصان گسنگی و تب و زهر دمان حیوان چنانچه مار و موش و کمان و دیوانه
و زهر بنیاتی و زهر یک از اجماع و حیر حاصل شود و چنانکه فیون و روغن کبچر مریض را در آوند مذکور بخورند و در نهال کنانند این را انار این چورن
گویند نوع دیگر ساقی کبی و ساق سر شفت و ساق بخورن قوم و دسمول و چتر و چوب گچوکان و تر بچله و غنقل و نسوت و کد مچنه و سب و حاشی
و اگر گویند و غن هر یک و دویل بسوزند و خاکستر آنرا هفت کرت با بول بقرا بچکانند تیراب بستان و در آن آتیش پاژمی و زرد چوب و اربل و سندی
و جوا و کسب و نسوت و کسب و پنج نمک و سیر و تخم سحبه و کوکبه و بجاده و پهل و زرد چوب برنگ و تر بچله و کسب و دیو و دودم و دانق و انگزو و ابلبیت
هر یک سه درم سنده باریک آس کرده باشند انا از جنات ترش و سرکه بندی و روغن ستور و روغن کبی و چوبی که هر یک یک معاک بود
نیز انا از آتش نرم بنزد تا آنکه شوره شود بعد فرو آوده نگاه دارند و روز نیم مقدار دودم با شراب یا با بول بقرا یا با فرسی مریض انجور است
ازین جمله انواع رحمت مذکور با سه باریک گویا و سول گسنگی سینه و راجوگ و پنهان و روگ و پسیو و بجهت کرم و کرم و سنگرینی و ادا و رت و سوزاک بول و
با دودم و شکم که آنرا به گویند دفع کردند از این را بیکه کسب و گویند نوع دیگر شیر آگ بست و چهار درم و شیر زقوم هفتاد و دودرم و ککاک و کسب
کسب و بدعاه و اسین و کد و تخم نیل و نسوت و دانق و تیلی و چتر و هر یک یک حصه و روغن باد و گاه و باندازند و بنزد چورن
چینه شود و گاه دارند و معلول را خورند اسهال کنند اگر یک قطره ازین بخورند یک کرت مستراح خواهد شد چورن قطره بخورند و دوبار مستراح
خواهد شد چورن یک قطره یکبار مستراح شود و یک قطره را بالای نام شخص که شکمش نرم باشد ملاک البته صاحب مستراح شود و این اس کسرت
گویند علاج حقود و باید که شیر و تخم سحبه با شیر آمله یا ر کرده مریض را بنوشانند صحت یابد اگر با سه بزرگ باشد دفع شود نوع دیگر کوکبه و
تج و سندی و چتر و دانه و جوا و پاژمی و اجود و پهل در از هر هفتاد و سی سنده آس کنند مقدار سه درم باب روز نیم مریض را بنوشانند بخت یا

نوع دیگر اگر کسی که کوفته در دیگ باندازند و دیگ را مهر کرده بر دیگدان نهند و زیر آتش کنند تا آنکه سوخته شود و بعد آس کوفته
ببارند یا بجرات مرغی را بنوشانند بیه اگر چه دیرینه باشد دفع شود نوع دیگر اگر کسی که آنرا بریان کرده باشند صبحی و غلغلی کوفته و جو الکهار و
یک سنگ هر سه را متساوی ستند و آس کوفته با شیر و برنج مرغی از وزینه بخوراند ازین پیه دفع شود و اگر سنگی افزون کرد نوع دیگر آنست
خمره را بسوزند و بار یک آس کوفته ببارند و با شیر و جعفری روزینه مقدار سه درم بخوراند ازین پیه اگر چه مثل باخه باشد دفع شود نوع دیگر
پوست بچ که با روغن آس کوفته مرغی را بنوشانند ازین پیه اگر چه دیرینه بزرگ باشد دفع شود نوع دیگر گل سیاه بزرگ را با آب کس کرده و
بشرب الا که چندی پیش ببارند و وقت صبح مرغی را بنوشانند ازین پیه دفع شود نوع دیگر برنگ جوانی و حبه هر یک یک حبه زیاده در دست می کشند
هر یک و حبه انسوت چهار حبه ستند و بار یک کس کرده ببارند و با آب گرم یا بول بقر روزینه مرغی را بنوشانند اگر چه پیه تمام کرم را گرفته باشد
ازین نوع دفع شود و از بجز آن را برنگا و چورن گویند نوع دیگر سحیح بطلاده و بیلید و زیره را با آب قند میخورد مقدار سه درم غلغله باندازند
در روزینه بخوراند ازین میان هفت روز به کوفته اگر چه بزرگ باشد نوع دیگر حبه انسوت و دانق و تر چله و بجلاده هر سه را متساوی بستانند و
مقدار جله ادر و هانک سنگ نیز بستانند و جله ادر یک آس کوفته با شیر زقوم که آنرا خالی کرده باشند غلغله مذکور را بنهند و شاخ مذکور را بگل کس
بگیرند و در آتش انداخته بجز آن عمل شود بپیران کشیده سه و کنند و در روزان بیرون آورده آس کوفته ببارند و مقداری مرغی را با آب گرم
روزی بخوراند ازین علت کوب و پیه و افزونی چکر و پند و گوشت انا دفع گردان این را اکس یک حبه بولن گویند نوع دیگر حبه خنثی و بزرگ
معالی چند عاقل که از جهت رحمت فلان کس ترا خواهم برکن چون روز شود وقت فجر برود و از پنج برکت بیده اندازند معلول راحت شود نوع دیگر
کلبه و ساق کبوتر و تا لکهاره بسوزند و خاکسترش را بان یا کوفته تیزاب بچکانند و با تیزاب روغن کبوتر بچکانند چون بچکانند نگاه دارند و
بر وجود مرغی ببالند و مقداری بنوشانند صحت یابد این را کس فی چهار عمل گویند نوع دیگر برکس مقدس و کسار و سیر شده و سوزان
جو کوب کرده با آن بچکانند چون حبه آب بماند بان رخ سیر و روغن ماده گاو اندازند و چهار چندان روغن شیر کوسه بنزد اندازند و صندلی و غلغلی
تر چله انگور و جوانی کوشنیز و نمک بر یا و زیره و دانه انار و زیره سیاه و غلغله و الکهار و بچکر معلول و برنگ حبه و سوسیه و سیاه و آنکه کس با آب
ستند درم ستند آس کوفته باشند در روغن مذکور نیز اندازند و روغن را بپزند چون بچکانند نگاه دارند مقداری مرغی را در شیر باره گاو یا در روغن بامی
جوان شوی انداخته بنوشانند ازین رحمت مذکور و پیه و جکارت و در سینه و پهلو و شکم و بیاض و قن و قن و پند و سگ ایتسا و قن دفع شود
این روغن اتماتیک که کس گویند اکنون چند علاج نوع مذکور از طب حکمت می آید شیر و پیلید و بیلید هر سه را با آب یک کس کرده
یا بول بقر بنوشانند ازین پیه دفع شود نوع دیگر پیلید را با آب آس کوفته در روغن ماده گاو باندازند و روغن را بپزند چون بچکانند
نگاه دارند و بر قدر سنگی معلول از روزینه بنوشانند ازین پیه دفع شود و اگر سنگی زیادت کرد این روغن را بپیلید کس گویند نوع دیگر
گل رخت تار را سوخته تیزاب بچکانند نمک بکشد و با جو الکهار آمیخته بخوراند ازین پیه دفع شود نوع دیگر درخت پله یا سوخته از خاکستر
تیزاب بچکانند شوره سازند آنرا با جو الکهار آمیخته مرغی را بخوراند ازین رحمت مذکور ازین چکیده شود نوع دیگر شمشیر و ویش و بیلید با آب
یا بول بقر روزینه مرغی را بخوراند ازین جمله انواع ادر و روغن و پیه و پلاسیر و گول و کرم دفع شوند و نباتات نوع دیگر دیو دار و سحیح و
هر سه را متساوی گرفته آس کوفته ببارند و روزینه ببول بقر بخوراند ازین جمله انواع ادر و روغن و آناس شکم دفع شوند نوع دیگر و سوسول و
دیو دار و سند می و گابی و کس پیرنه و بیلید ستده و جو کوب کرده بچکانند و جوش این را روزینه بنوشانند ازین آس جلد و و آناس کوبیده
که بادی باشد برود نوع دیگر بیلید و سند می و دیو دار یک صیغه و گلولی هر سه را متساوی ستند جو کوب کرده بچکانند و با جوش بول بقر آمیخته
مرغی را بنوشانند ازین مرض مذکور دفع شود نوع دیگر با جوش تر چله و سوسول بول بقر آمیخته مرغی را بنوشانند ازین مرض مذکور دفع شود

در روغن

میستند از رحمت مذکور پیدا آید و آن بیفتن نوع است یکی آنکه از فساد با و حادث شود و دوم آنکه از فساد و تلخه نسوم آنکه از فساد و تلخه چها و آنکه از فساد
 خون چها و آنکه از چربی شحم آنکه از خیس بول مفتخر آنکه از روده حادث گردد و علامت رحمت مذکور که پیش از همه پیش پیدا آید آنست که مثانه و
 و میور و کور و دکن و ضراط و غلغله و پیرون نیاید و خصیتین آساید شود و علامت رحمت مذکور که از غلبه باد باشد آنست که خصیتین
 مثل مثانه متغی باشد و چرخ خصیتین نه سخت خشک گردد و گاه گاهی بی سبب و در آن و روید آید و علامت رحمت مذکور که از غلبه تلخه باشد
 آنست که خصیتین سحر گار خفته باشند و لب سخت بزرگ شوند و بخته گردند و سوزش در آن بود و مریض را تب پیدا آید و علامت رحمت مذکور
 که از غلبه بلغم باشد آنست که خصیتین سبز و گران و چرب و سخت بوند و اندکی در و و خارش گفتند و علامت رحمت مذکور که از غلبه
 خون باشد آنست که خصیتین آبله ای سیاه و ام حادث گردند و درین نوع علامتهای تلخه نیز باشند و علامت رحمت مذکور که از
 پیه باشد آنست که خصیتین سحر گار نارنجی و نرم باشند و علامتهای نوع بلغمی درین نوع نیز باشند و علامت رحمت مذکور که از خیس بول
 باشد آنست که خصیتین در و گند و نرم باشند و در وقت مشی آواز کنند چنانکه مشک که در وی مقداری آب باشد و بجنبانیدن
 آواز کند و علامت رحمت مذکور که از انتقال روده پیدا آید آنست که خصیتین در و گند و مثل مثانه متغی باشد لیکن طویل باشند و چرخ خصیتین
 بشیند و نیمه در و باشد آواز کند بالار و در و چون بگذارد باز خصیت چنانچه بود همچنان بود طریق حدوث این نوع آنست که از خورون اشیای
 با و انگیزه غسل کردن در آب سرد و از برداشتن بار گران و از گشتی گرفتن باز و آورو و از افتادن از درخت یا از بلندی یا فاسد شده و
 روده می آید آنرا کشیده در بندگاه ران که قریب خانه است می آرد و روده در بندگاه بچو گویند و می شود و اگر درین محل بجای با صلاح تواند
 روده فرو داده و درین نوع مذکور حادث شود این نوع سببی به انتر و ده است و است قسم دوم در علاج رحمت مذکور بدینکه
 درین مرض سواری بر اسب و پل شتر و مانند آن و حرکت و فاقه و غذای و ریضم مفردت مریض را از آنها احتراز کردن فرماید و اگر رحمت مذکور که
 از غلبه باد باشد باید که روغنیکه آنرا بجوش و حقیق تر از آن بنسوت بخته باشد مریض را بنوشاند و بر آنرا امش علامت و آنگاه مریض آسوده
 و در وی مسهل داده اسهال کنند بجهت تا بکوبد روغن بیدنجیر یا شیر آمیخته بنوشاند پس از آن حفته که آنرا نرسن گویند بجوش و حقیق و او را
 وافع با و اند بکند و غذای مریض شور بامی گوشت و برنج بخته سازند و باز حفته انباش بر و غلیکه آنرا به حقیق تر و جوش ملتی بخته باشد
 بکند و این علامتها گفته شد و ند وقتی بکند که نوع مذکور خام باشد و اگر به بختگی در آید و دارو با نیکه بدان بختگی حاصل شود و خصیتین سخت گردند
 چون بخته شود و زرد بکیمیا و و خصیه است شگاف کنند تا ریم و زرد آب آنچ در آن مجتمع شود و باشد بدون آید و آنگاه دارو با نیکه از آن شگاف
 فراهم شود و در کار بندند اگر رحمت مذکور که از غلبه تلخه باشد چون بخته نشده باشد باید که علامتها و دارو با نیکه برای دفع تب کرنته و فصلش
 خواهد آمد بکار بندند و چون بخته شده باشد باید که شگاف کرده آنچ از ریم و جز آن باشد بیرون آرند و روغن و شهد و شگاف ملا کنند
 تا آنکه صاف شود و بعد روغن که از آن محل جراحت پالایش یافته فراهم شود و در شگاف مذکور طلا کرده فراهم گردانند و اگر رحمت مذکور از
 غلبه خون باشد باید که خصیتین و بویچه سخت کرده خون بکشایند و در وی اسهال را با شمش و شکله آمیخته بخوراند تا اسهال شود و علامتها
 که برای دفع تب کرنته خواهد آمد بجهت دفع این نوع نیز بکار بندند لیکن علامتها بجهت دفع کرنته خام گفته خواهد شد بجهت دفع این نوع
 چون خام باشد بکار بندند و علامتها بجهت دفع تب کرنته گفته خواهد شد بجهت دفع این نوع چون بخته شود بکار بندند اگر رحمت مذکور
 از غلبه بلغم باشد باید که علامتهای مریض بلغم با بول ماده گا و آس که در خصیتین سخت کنند و بیا جوش دار و بلد با بول ماده گا و آمیخته مریض را
 بنوشاند و علامتهای که بجهت دفع کرنته بلغمی خواهد آمد برای دفع این نوع بکار بندند بختگی آنکه بجهت کرنته بلغمی کرنته مذکور را بدست مایید
 نرم گردانید و هم گفته اند و درین نوع این علاج کنند چون این نوع بخته گردد باید که شگاف کرده ریم و جز آن بیرون آرند و روغن کفدر که آن را

در علاج از رحمت مذکور

به حق تر جای باد و انگه و جیون بکنه باشد بر محل شکاف طلا کنت تا آنکه صاف شود و بی دروغی طلا کنت که بدان بالاسن یافته بر گردد
 اگر زحمت مذکور از چربی باشد باید که معتین اسید کنند و داروهای سرد کون داروهای آسان بول بفر کرده بران سخت گنت و چون این نوع
 پخته گردد باید که خصیتین بجای آید بر شش بنهند و مریض استظهار دهند و با آلت شکاف کنت که آنرا برده نیز مانند شکاف کنت و چربی و
 آنچه در آن باشد بیرون آرند لیکن چنان شکاف کنند در زیر که میان شش و بی شکاف نماند و بی بحق کسبش نمک سنگ بر شکاف
 سخت کرده شش بنهند و چون محل شکاف صاف شود آنگاه روغن کنی که آنرا بر نریخ و نمک سنگ و با او ریخته باشند بران طلا کنند تا فرام
 شود و اگر زحمت مذکور از حبس بول حادث شده باشد باید که خصیتین اسید کنند و بجای مجید و فرو و خصیه را شش و چادر خصیتین بالقی
 که آنرا بر آب بکشد گویند و در شکاف یکسراشوره در آورند و دو م و خصیتین بالقی بکشد بقوت نفوس بول کشید و دور کنند بی در و نمک
 از آن شکاف صاف گردد و سخت کرد و خصیتین بی به بنده چنانکه خصیتین سخت فرو بماند و به شلپه گردند و اگر بماند که نوع مذکور شروع شد
 است بول بالای خصیه بر آید است و لیکن درون در نیامده است و برای دفع آن علایم آنکه بجهت دفع نوع بادی گفته شد و اندک بار بنده
 و داغ بر شکل مادنوبه بند و اگر زحمت مذکور از روده حادث شود به پیوند که خصیه راست بزرگ شده است یا خصیه چپ اگر خصیه راست
 بزرگ شده باشد باید که در با گوش چپ محل خطرناک گذشت که بکشاید و نیز درین نوع اگر خصیه است بزرگ شود باید که سیانه انگشت از آن دست
 چپ جرم را بریده داغ کنند اگر خصیه چپ بزرگ شود باید که در میان انگشت از آن دست راست جرم را بریده داغ کنند و بجهت دفع نوع بطنی
 بادی هم برین طریق داغ کنند لیکن اینجا بی بریدن جرم داغ باید کرد اکنون چند علاج بجهت دفع زحمت مذکور از طب بگوید گفته می آید
 باید که مریض اگر کل بار روغن بیدانجیر یا بول بقر آمیخته روزینه بنوشاند ازین زحمت مذکور که از غلبه باد باشد دفع شود نوع دیگر
 مریض از روغن نرین بنوشاند و بدان ناس و هند و حقه هم بکنند ازین نیز نوع بادی دفع شود نوع دیگر صندل و حلتی و نیل و قهوه
 اسیر و بجا ببول را با شیر ماده گاوی اس کنند و خصیتین سخت کنند ازین زحمت مذکور که از تلخه باشد دفع گردد و سوزش و آسان و در کمر
 و نوع مذکور باشد نماند نوع دیگر پوست و خف بر از آن و پاکر و کمر و شش یا ریاب اس کرده بار روغن ماده گاوی آمیخته بالای خصیه بکشد
 ازین نوع که از تلخه باشد دفع شود نوع دیگر اسنا و حلتی و گوی و پنج بی انجیر و کمرتی و خار شک جوی کوب کرده بنوشاند و جوش بگیرد و روغن
 بیدانجیر در آن انداخته مریض را بنوشاند ازین نوع که آنرا انتر برده گویند دفع کرد و نوع دیگر روغن بیدانجیر که آنرا بکوش و بحق بر بارانجینه
 باشند با شیر ماده گاوی آمیخته مریض را بنوشاند آنرا انتر برده گویند از تلخ شکم و در آن دفع گردد اکنون چند علاج زحمت مذکور از طب
 چنانکه گفته می آید جوش بر بار او شیر ماده گاوی انداخته بنزد بلیله که آنرا درون روغن بیدانجیر ریایان کرده باشند و بحق را با شیر آمیخته
 مریض بنوشاند ازین نوع بادی که با درو باشد فی الحال دفع کرد و نوع دیگر پوست پنج بی انجیر و راسن و و بودا و چای را با شیر ماده گاوی
 اس کنند و گرم کرده بالای خصیه تا هفت روز سخت کنند ازین نوع بادی که با درو بود دفع کرد و نوع دیگر تخم و شش اس کرده بالا
 خصیه سخت کنند ازین نوع بطنی دفع کرد و نوع دیگر ناز و گرم و کوکته و دیو دار و سنجی با سر که پندی یا در بول ماده گاوی بار یک اس کنند و
 گرم کرده بالای خصیه سخت کنند ازین نوع بطنی دفع کرد و نوع دیگر بلیله را با بول ماده گاوی انداخته بنوشاند و اس کرده با بحق نمک سنگ آمیخته
 بارند و بوقت فجر روزینه بخوراند ازین نوع بادی و بطنی هر دو دفع شوند نوع دیگر روغن گاوی و نمک سنگ را در نسی اندازند و با گلیم
 آنرا مالش دهند و در آفتاب بدارند تا آنکه سیاه شود و بی به آنرا خصیتین سخت کنند ازین مرض مذکور دفع کرد و نوع دیگر سولف و
 گاهی و دیو دار و صندل و زرد چوب و ار باد و بر و زبر و تچ و زبر چله و گل عفران و گوگل و تچ و جود و کوکته و ترح و الاهی و راسن و سندی
 چهره و بر یک کنگ و و چهره یا کنگ و نمک سنگ تگرد و را و تیس که هر یک سه درم سده با ریاب با آب اس کرده در یک چقه روغن ماده گاوی اندازند

و دیگر آلتش باشد بخورند و چون بدانند که اندکی آلتش مانده است بعد از آن بکشد آهسته و در کتند و در غده و هندی و اگر این مرض از طرف
 اسفل باریک و از طرف اعلی پر باشد به تیرس باشد یا از ریز یا آهسته گردید و غش بر چلی بگیرد که در وقت سوختن به بریدن و با هر صبح بریدن
 بعد از آن بکشد آهسته و یا آلتش از بار یا اندکی اندکی بنزد تا مرضی هلاک نکند و اگر گاهی این مرض بخت کرد و باید که به یکدیگر دفع چنگی باشد
 بکشد بنده و بعد شکاف بخت کند مرض مذکور بخوش برگ اسپن و برگ چای و برگ کتیر بشویند و به شیر این برگها را آس کرده بر محل مرض سخت کنند و به
 صاف شدن روغن گنجد که آنرا بچق تر از آن بجانگی و برنگ و پامعی و تر بچله بخت باشد ملا کنند آنچه از آلتش در آن باشد بیرون آورند و بر آن
 زرد چوبه و دو خانه و لود و قهقه و منسل و زرنج باشند آمیخته سخت کنند تا صاف شود و آنگاه تخم کچ بر آن طلا کنند تا به شود و طبیعت را شاید
 که این از شکاف آنچه از آلتش باشد بخت کند که تمام بیرون آید از آنکه اگر آلتش چیزی مانده باشد آلتش یافته بزرگ گردد نوع دیگر شاخ زعفران
 شکاف کرده بر کاله کند و یا نمک سنگ آس کرده در جامه کرده بپزند و یا از شیشه غلوه سازند و آنرا گرم کرده بدان و بدان محل مرض
 کنند نافع آید نوع دیگر شیرین بوی را بر محل مرض ملا کنند و برگ سبزی مذکور گرم کرده بر محل مذکور به بندازین آید و چنگی بگیرد مثل
 آن باشد دفع کرد نوع دیگر سبزی بوی و نمک شور را با دفع و سرکه هندی آس کنند و گرم کرده بدان آید که مرض سخت شود
 نوع دیگر با شیره درخت کوخته و نمک شور را آس کرده بر محل مرض ملا کنند و بالای آن سکه ای درخت بر آس کرده گرم کرده بدان صحت کند
 آید و ارتفاع و آس استخوان دفع شود نوع دیگر منسل زرنج و سندی و جاکهار و برنگ هر سه متساوی است و آس کنند و با خون بوقلمون آمیخته
 بر محل مرض ملا کنند ازین رحمت آید هر نوع که باشد دفع شود نوع دیگر تخم مسجونه تخم ترب و سرشت و تخم کلسی خود پوست بچ کینه با دفع
 آس کرده بر محل مرض بخت کنند مرض صحت یابد و الله اعلم بالصواب فصل هجدهم در مرض بیل و سوم در مرض بیل که آنرا به بی شلیک گویند
 مثل بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور باید دانست به سبب آنکه خلط فاسد غده کبد و گوشت و چربی
 و رگها را فاسد گردانیده آس را در بدن بران سپیدی آید و آس مذکور از آن انتقال یافته میان پیرس و از آن بران و از آن نولساق و از
 ساق بیارسی که تقراری یابد و زحمت مذکور حادث می گردد و آن بر چهار نوع است یکی آنکه از غلبه با و با شاد و دوم آنکه از غلبه و سوم آنکه از
 غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه هر سه خلط باشد و علامت نوع باوی آنست که آس سخت و سیاه بود و جابجا بطرق قد و بی رسیدن و بکد مانند آن
 نگاه بکشد در دکنه مرضی را پ حادث گردد و علامت نوع که از تخم باشد آنست که آس نرم و زرد و با سوختگی بود و مرضی را پ باشد
 و علامت نوع یعنی آنست که آس چرب و بزرگ و سپید بود و در دانه کد و علامت نوع یک از هر سه خلط باشد آنست که آس گره دار و
 خار دار و بزرگ بود و این نوع علا و است و اگر مرض مذکور استقرار یک سال یابد هر نوع که باشد لا و اگر دو مرض مذکور هر نوع که باشد افزون
 خلی نبود و این مرض اکثر در ولایتی که آب حوضهای آن تمام سال بماند و در آن ولایت غلبه سردی بسیار باشد بود و دوم در علاج
 زحمت مذکور بدانکه برای دفع این مرض فاقه بکنانند و داروهای آس کرده بر محل مرض سخت کنند و سپید نیکند و داروهای اسهال و
 اسهال بکنانند و خون بکشانند و علامتهای گرم که دفع بلغم اند بکار بندند و اگر مرض مذکور از غلبه با و باشد باید که محل آس بر غنچه دفع
 با و باشد چرب کنند و سپید و آینه نیز کنند بعد از آن در ساق پا از شش اندک مقدار چرب گشت گذاشته رگ بکشانند و مرضی را حقنه کنند
 و در غده و هندی و درین مرض و غن بید انجیر بالول بقر آمیخته تا یکماه مرضی را بنوشانند و شیرین بچ بخت بخوراند نافع بود نوع دیگر جوش سبزه
 بار و غنی که آنرا بچق تر از آن نشوت بخت باشد روزی نه مرضی را بنوشانند نوع دیگر بچ کسو ندی آس کرده با روغن ماده گاو مرضی را
 روزی نه بنوشانند زحمت باوی فی الحال دفع شود نوع دیگر معاتوره و بید انجیر و سمنه لود و ک مصیره و مسجونه و سرشت هر سه آمیخته
 و آس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین نوع مذکور اگر چه دیرینه و زشت تر باشد فی الحال دفع شود و بچ بند و بیدال آس کرده با روغن و نگاه

نشد که به یکدیگر دفع چنگی باشد

قسم اول در علامات زحمت مذکور

قسم دوم در علاج زحمت مذکور

مریض را روزینه بنوشانند نافع آید نوع دیگر پنج بن مذکور میارند و در ساق پای معلول بنند نیکو شود نوع دیگر چتره و دیو دار و سحبه هر سه
 متساوی شده و با بول بقر آس کرده و گرم ساخته بر آس سخت کنند نیکو شود و اگر مرض مذکور را تلخ باشد باید که شیرستانه گله بکشان
 و بخت این نوع علاجه ای رفع اید و دفع یسب که از تلخ باشد بکار بند نوع دیگر مجبیه و سحبه و اسن و صلی و سندی که معینه جمله را با
 سرکه هندی آس کرده بخل مرض سخت کت نافع آید و اگر زحمت مذکور از غلبه بلغم باشد باید که رگ را نکشت از آن پای بکشانید و درین نوع
 بحق بلیله یا گوی روزینه با بول بقر بنوشانند نافع آید نوع دیگر گلی و بلیله و سندی و برنگ دیو دار و چتره و هر پنج را متساوی گرفته آس کنند
 گرم کرده بخل مرض سخت کت مریض را صحت شود نوع دیگر سرف و سحبه و دیو دار و سندی با بول بقر آس کرده بخل مرض سخت کت ازین
 مریض صحت شود نوع دیگر که معینه و سندی و سرف با سرکه هندی آس کنند و گرم کرده بخل مرض سخت کت مریض به شود نوع دیگر گوش
 پوست سوخته با بول بقر مریض انوشانند نوع مذکور دفع شود نوع دیگر تخم صافور و روزنه یا پنج یا هفت یا ده دانه با آب سرکه آس کنند
 و مریض را بنوشانند و روزینه بقر روز اول تا ده روز زیاد کنند و یا زهر بدین ترتیب نقصان کنند و در انشای خوردن این دارو شیر
 با سرخ پنجه بخوراند ازین نوع مذکور اگر چه سخت دیرینه باشد دفع شود نوع دیگر پنج بن درخت بنال را آس کرده بار و غن بنوشانند پنج بن مذکور
 در ساق پای مریض نیز به بندند نوع دیگر بحق زرد چوب و قدر با بول بقر آس کنند و با شند آینه مریض انوشانند مرض مذکور که یکسال باشد
 دفع شود و میست و خارش نیز دفع گردد نوع دیگر که معینه و تر بچه و پیل را از راتساوی گرفته آس کنند و با شند آینه مریض انوشانند ازین
 مرض مذکور اگر چه دیرینه باشد دفع شود نوع دیگر بحق پوست بد معار را با بول بقر یا با سرکه هندی یا با شرباب یا با آب گرم مریض انوشانند
 صحت یابد نوع دیگر بحق بر یا را و گلی روزینه نهار با شیر ماده گاومریض را بنوشانند اگر چه زحمت مذکور را و با شند دفع شود نوع دیگر رگ
 جنک با سرکه هندی آس کنند و گرم کرده بدان سید کنند ازین مریض صحت شود نوع دیگر بلیله را در و غن سید انجیر بریان کنند و
 با بول بقر آس کرده مریض انوشانند در میان هفت شب مرض مذکور دفع شود نوع دیگر بلیله را از رسته درم و چتره شش درم و دشتن
 دوازده درم و بلیله بست عدد جمله اباریک آس کنند و با جاب قند که بست چهار درم باشد یا سینه زنی بر درشان باشد آینه مریض
 انوشانند مریض مذکور دفع شود و این علاج را پس با دمودک گویند نوع دیگر بلیله و بلیله و آله و پیل را از دیو دار و سندی و که معینه هر یک
 بست و چهار درم و بمقدار وزن جمله دارو باید معارسته و هر چه را یکی کرده با ریک آس کنند با سرکه هندی سه درم روزینه بخوراند و بنوشانند
 دار و طعام بخوراند ازین زحمت مذکور و دیگر زحمت که از غلبه با و یا بلغم باشد و پیه دفع گردند و گرسنگی زیاده شود نوع دیگر سندی و بلیله و بلیله
 و جاب و ابله و برن خار شک کشنیه و گوی هر چه متساوی است به آس کنند و بمقدار حقین جمله دارو با بحق به معار یا سینه زنی یا زهر روزنه درم با
 سرکه هندی مریض انوشانند بنوشانند دار و طعام بدین زحمت مذکور و فربهی و انوبات و گوله و میست و بنفشه زحمتی با دنی
 و بلغمی دفع شوند و این را بد معار هم چورن گویند نوع دیگر سندی و بلیله و دیو دار و هر پنج نمک چتره و جاب پهلوان گولن به و چتره
 جو الکهار و پارسی و کچور و لاهی و بد معار هر یک سه درم با آب آس کرده در و نیم سیر و غن ماده گاومر و با نازند و بمقدار وزن و غن برن چش
 و ممول و جوش کشنیه و آب جنات نیز از آن در و غن این زحمت چون پنجه شود نگاه دارند و مقارنه درم روزینه معلول انوشانند ازین صحت ناگو
 که از با و نیم میا از زخم باشد اگر چه در خون و گوشت و پی در آمده باشد دفع شود و بچی و گن با لا و اید و آس خایه و سار سنی و آس جود و بول سیر
 گرم شکم و میست نیز دفع شوند و گرسنگی زیاده گردد و این و غن را سور تسیر و کهرت گویند نوع دیگر رگ سبنا و و تر یک برک ارنی و گو که در و غن
 که معینه و پا لکان بجمید و پوست درخت بحر به هر یکی یک پل استانند از مقدار جمله دارو با کجاره سرف و و چتره بلیله و بلیله اباریک
 آس که به یا پنجه بار و غن سرف بال لب به با آس شام بر پنج سال که مقدار یک سبوبات مخلوط ساخته در آن رواند اخنه و آن را با غن که با هفت

تداوین کانی خواهد شد که سنگی در مصلول دیده و ریزه ها از درم نکند و پیش سته در میان آن سه درم روغن شمشاد انداخته بنوشانند چون منجم شود
 پنج سال نخته با جوش سنگ شوی بای کجست خوردن پس برین نظر اگر بستی و یک درم بخوراند زحمات پیلایا اگر چه درین سه سال باشد و نوع منجم شود
 پنج دانق پنج نسوت هر یک یک پل بلبله و آمله و برنگ چتره و انیس سیک نیل یا آب آس کوه در چهار پل و غن که و باندازند و بمقدار غن
 شیر قوم اندازند و روغن اسپند چون نخته شود نگاه دارند و یک قطره مرغین انوشانند تا سه سال شود ازین زحمت مذکور فی الحال دفع گردد
 نوع دیگر برنگ پیل کدو آگ و سندھی و چتره و دیو دار و الایچی و سرخ نمک هر سه متساوی گرفته و آس کوه در روغن کجی باندازند و غن
 بنزد چون نخته شود بارند و مقدار ی روزینه مرغین را بنوشانند پنج تن طلافی الحال مرض بیکار دفع گردد و این روغن بر کجا و تیل گویند
 و معلول را نان جو و گوشت باغ در روغن تلخ بخوراند نوع دیگر شیر مرغ پله بار و غن تلخ آمیخته مرغین را بنوشانند صحت یابد نوع دیگر
 که رخم یا شیر عورت و پیلایا شیر گوسپند درین مرض بیکار نخته شود نوع دیگر سرون آمله بار و غن تلخ بر سنگ اسپند و کحل مرض نیم ماه
 یک ماه طماق کند ازین مرض مذکور دفع شود نوع دیگر مندی بست و چهار درم و آهن کشته بست و چهار درم و سونا کخی صاف کرده بست
 و شش درم کخی شصت درم جمله آس کرده با ساجیت که شش درم بود و گوگل که صد و بست درم باشد آنچته و کوفته و غلوه بسته باشد
 و روزینه یک درم یا یک نیم درم یا دو درم یا سه درم بر قدر زور و گر سنگی معلول را دیده وقت صبح خوردن و بعد ازین مرض مذکور و آس و آمله و شکم
 و ابرو و ک و جمله ناسور ها و آمله و بده روده و گرفتگی سینه درکت بات و نیست و بر من بکند رو بو اسیر و سنگرینی و مرض مثان و فسادنی و
 پند و روگ و سار امراض شکم دفع شوند و موی سیاه و دراز گردند و عقل و گر سنگی و قوت باه و زور را فرایند و رنگ و جو و تابان شود و او را خلق صا
 گردد و استخوان شکسته نیکو شود وزن حامله بسیار فایده رسد و در انشای خوردن این دارو یا که معلول را از شیر و قند و گوشت و کناره نخته
 اشیای بدضم و باغمانی پخته کنند و این را سینه گوگل گویند و الله اعلم بالصواب **فصل چهارم در مرض بده روده** مثل بر دو
قسمت اول در علامات زحمت مذکور بدانکه آماسی که غلط فاسد گشته و خون و گوشت ریخته را فاسد گردانیده و در استخوان
در آمده پیدا آرد و آن مذور و یا طول بود و پیش مرغین عارض یا شد و در بسیار کند و آنرا بهندی بده روده گویند و آن پیش نوع است
یکی آنکه از فساد و باد باشد و دوم آنکه از فساد تلخ و سوم آنکه از فساد و بلغم و چهارم آنکه از فساد و هر سه خلط و پنجم آنکه از زخم و ششم آنکه از فساد خون جانشکود
اما آنکه از غلبه باد باشد علامتش آنست که سیاه یا سبز بود و سخت باشد و در بسیار کند و گاهی کم شود و گاهی بزرگ گردد و گاهی نخته شود
گاهی نخته نشود و گاهی نخی نخته گردد و آنکه از فساد تلخ باشد علامتش آنست که لعل همچو گل نخته یا سیاه و ام و با سوزنی بود فی الحال بر آن نخته
و مرغینش را تب حاد گردد و آنکه از فساد و بلغم باشد علامتش آنست که شکلی نمین و سپید و ام و سرد و چرب بود و در اندک کن و باخار
باشد بعد از مدتی مدید بر آید و بدیری نخته گردد و آنکه از غلبه هر سه خلط باشد علامتش آنست که بزرگ و به شکل جرس باشد و رنگ زنگ بود و
نخشی آن فی الحال نخته گردد و نخشی بعد از بدیری نخته شود و اگر نوع با دی نخته گردد و پیش تنک باشد و اگر نوعی از فساد تلخ باشد و نخته گردد و پیش
زرد بود و اگر نوع غنی نخته گردد پیش سپید بود و اگر نوعی از غلبه هر سه خلط شود و نخته گردد و پیش رنگ و نخشی از آن تنک و نخشی از آن غلیظ بود و آنکه
از رسیدن زخم حاد شود علامتش آنست که تب و تپا و تشنگی و سار علامت نوع تلخ پیدا آید و طریق حدوث این نوع آنست که چون در خللی
زخم رسد و مجروح اشیای مضر را مکتب شود و حرارت که در محل زخم بسبب با و منتشر گشته است خون و تلخ را فاسد گردانیده نوع مذکور پیدا آید
و آنکه از سبب فساد خون حاد شود علامتش آنست که سیاه و ام بود و گرد و بر گرد و نقش دیگر آسهای خرد باشد و در بسیار با سوزش بود
و دیگر علامات نوع تلخ درین نوع نیز باشد و بدانکه زحمت بده روده که پیش طرف ظاهر ترن باشد آنرا مانع بده روده گویند و آنکه و پیش طرف
باطن تن باشد آنرا انتره بده روده گویند و طریق حدوث این آنست که چون مردم اشیای مضر را که میان آن در فصلیکه بهندی باقی است

بده روده در مرض بده روده

قسمت اول در علامات زحمت مذکور

مربک شود و یا غده یا شک و با گنده و یا اشیا یک در وقت مضم تا پاک انگیزند بخورد و یا جماع بسیار کند و یا زور زیاد و از قدر طاقت کند و یا بول و غائط
 خراطه یا دیگر چیز یا بهس آن ممنوع است نگاه دارد یک خلط یا دو خلط و یا سه سته فاسد گشته گرگی را بشکل کوله در مبر و یا در دهن مثانه و یا در ناف
 یا در طرف راست شکم و یا در چپ آن یا در بندگاه ران یا در گرده یا در پیه یا در جگر یا در دل یا در سپر زید آرد و اگر مرض مذکور در مقعد باشد غلط
 میشود و اگر بر دهن مثانه باشد بول اندک اندک بدشواری بیرون آید و اگر در ناف باشد بکک آید و شکم آواز کند و متغی گردد و اگر در طرف راست
 یا چپ شکم باشد نیز شکم متغی گردد و آواز کند و اگر در بند ران پیدا شود پشت و کمر بسیار درد کند و رگهای آن کشیده شوند و اگر در گرده باشد
 سینه متعقب گردد و اگر در پیه باشد نفس بغیر برون نیاید و اگر در دل باشد تمام اندام متعقب گردد و در بسیار کند و سرفه پیدا آید و اگر در
 جگر باشد بکک و دمه و تشنگی شود و اگر در سپر بود تشنگی زیاده باشد و اگر مرض مذکور بجلی از محلها که بالا س نافع اند باشد و بخته شده تشنگی بیم
 از طرف دهن بیرون آید و اگر بجلی از محلهای زیر ناف بود و بخته شده تشنگی بیش از طرف متعقب بیرون افتد چون ریم از طرف متعقب بیرون آید
 گاه باشد که معلول نیکو شود و اگر ریم از دهن بیرون آید مرض البته بمیرد و اگر مرض بد در دل و ناف و ماس و مثانه شود اگر چه در منش
 طرف ظاهر تر باشد اما و او بود و اگر در غیر این محلها بود و منش طرف ظاهر تر باشد گاه باشد که معلول بجلج نیکو شود بدانکه مرض بد در
 در محله از محلهای خطرناک بود خواه خام باشد و خواه بخته و خواه بزرگ بود و خواه خرد لا و او بود و گاه باشد که بجلج بدشواری برگردد و آنکه در
 شکم متغی بود و بول بسته گردد و مرض راتی و دمه و تشنگی پیدا آید و در بسیار باشد لا و او بود و آنکه از غلبه هر سه خلط باشد نیز لا و است و دیگر
 پنج نوع دوا بنظر اند و باید دانست از علامتها یک بخته شدن تشنگی آن معلوم شود و بیان آن در فصل بختکی خواهد آمد و بختکی و نیم بختکی و خجائی
 بدیه روده از ان علامات نیز معلوم شود و الله اعلم قسم دوم در علاج زحمت مذکور باید که پوست بخت بخت سخته را آس کنند و بارغین
 کجند و روغن ماده گاو چیری بیا میرند و گرم کرده بار با بخل مرض سخت کنند ازین زحمت مذکور که از غلبه باد باشد دفع شود نوع دیگر گوشت
 حیوانات آبی و آنکه در کرانه آب باشند و داروهای کاکولیا دکن و نمک سنگ و پوست خور باروغن کجند آمیخته آس کنند و گرم کرده بار با بخل مرض
 سخت کنند ازین نوع بادی دفع شود نوع دیگر بختکی بخته و بشیر پنج سید کنند در دفع نوع بادی نافع آید نوع دیگر بخل مرض خون کشانند
 در دفع نوع بادی نافع آید و اگر نوع بادی بخته گردد باید که شکاف کرده گل ریم بکشند و شکاف را با جوش خجول بزرگ که در آن حین نمک سنگ
 انداخته باشند بشویند و حین نمک سنگ و داروهای بجد را دکن و ملتی را باروغن کجند آمیخته شکاف را بپزند در دفع نوع بادی نافع آید نوع دیگر
 تراشالی و ملتی و کلیس یا شیر ماده گاو آس کنند و گرم کرده بخل مرض سخت کنند ازین نوع که از غلبه تلخه باشد دفع شود نوع دیگر دومی
 و اسیر صندل هر چه استساوی سته و با شیر آس کرده بخل مرض سخت کنند نوعی که از غلبه تلخه باشد دفع شود نوع دیگر جوش کنه سر و شیر ماده گاو
 و شیر و شیر که را بخل مرض بریزند ازین نوع که از غلبه تلخه باشد دفع شود نوع دیگر جوش کنه سر و شیر ماده گاو و شیر
 و با شک آمیخته بخل مرض بریزند در دفع نوع تلخه نافع آید نوع دیگر حین فسوت و بلبله ابا باشد آمیخته معلول را بخوراند نوع تلخه دفع شود و
 از بخل مرض بدیو چون بکشانند در دفع نوع تلخه نافع بود و اگر این نوع بخته شود شکاف کرده ریم بیرون کشیده بعد بچوش پوست و دختان
 میزد و راحت را بشویند و از ان کجند و ملتی و زرد چوب را با یک آس کنند و با شند آمیخته شکاف را بپزند تا آنکه صاف شود و آنکه روغن
 ماده گاو که آنرا بشیر ماده گاو به حین تر از ان کجند و ملتی و زرد چوب بخته باشد بخل شکاف طلا کنند تا آنکه فرا می شود نوع دیگر بختکی تر از ان
 برگ نورسته کربج و بار و برگ جامی و برگ نم و برگ بول و داربلد و زرد چوب و موم و ملتی و شکلی و پنج دبه و برنگ و پوست انجیر و جید و کچند
 و اسیر و با بخل و کلیس یا بضم و کلیس یا بفتح و فسوت که هر یک سته در م باشد یک پسته روغن ماده گاو و بریزند و بخل شکاف طلا کنند
 فرا هم کرد و ازین ماسور و کتیر یا در جرح تیغ و جز آن نیز بر گردند و عضو یک یا تش و یا بشوره سوخته باشند فرا هم شود و این و غرض است

قسم دوم در علاج زحمت مذکور

که چنانکه کهرت گویند و باید دانست که بر یک و یا بخت و یا با هم و یا با تش یا با بول ماده گاو بر محل مرض سیدکند در دفع تخیلی
 نافع است و بخت نفع این نوع نیز جوش تر پخته و سخته و برن و دسمول که در آن گول انداخته باشند بنوشانند موی و اسهال نیز گمانند و خون
 که می تخی بکشانند و این نوع چون پخته شود باید که شکاف کرده ریم و بر آن برون کشند و شکاف را بچوش که در آن بشویند بعد بچیت زردی و
 و نسوت و کجند و بخت جویشند یکجا کرده شکاف را بر آن بچکشند تا صاف شود آنگاه روغن کجی که آنرا بچیت از آن بچکری و در آن من و نمک سنگ
 و نسوت و بد معار و آگ و تلک و پخته باشند بر آن طلاکت مریض را صحت شود و اگر مرض مذکور از فساد خون یا از رسیدن خم بود بخت دفع علاجه
 که بخت دفع تخی گفته اند استعمال کنند به شود و بدانکه اگر تر برده چون ناچخته باشد در دفع آن نوشانیدن جوش بر نادر کن که در آن سحیح و کما کن
 انداخته باشند و نوشانیدن روغن گاو که آنرا بچوش بر نادر کن سحیح تر از آن که کما کن ناچخته باشند بنوشانند روغن گاو که آنرا بسحیح تر از آن جوش بر نادر
 مسهل نچته باشند و حقه استخابن و حقه کردن بروغن که آنرا بچوش و سحیح تر از آن بر نادر کن و در او های مسهل نچته باشند
 و کشادن رگ در بهایوی چپ زیر بغل مجازی بستان نافع است و چون بدانند که تر برده نچته شده است و طرف ظاهر مرتفع شده است و نچته
 است باید که شکاف کرده علاجهای دفع تخی که فصل آن خواهد آمد بکار بندند اگر گرم باری تعالی باشد فراهم شود و اکنون چند علاج دفع
 مرض مذکور از طب ختاس گفته می آیند و ممول و گله می و بایله و دیو دار و ک. معینه و پنج سخته و حله انتساوی گرفته و جو کوب کرده بوشانند جوش
 معلول را بنوشانند مرض مذکور که از غلبه باد بود و یا آب و یا سوختگی بود و یا آس بدن باشد دفع شود و نوع دیگر دیو دار و ک. سوسنی ارنی
 و ترنج هر سه انتساوی سته آس کنند و بار روغن گاو آمیخته بخوراند از این مرض مذکور که از غلبه تلخ بود دفع شود و نوع دیگر روغن باد و گاو را صحت
 با آب بشویند بخل مرض طلاکت از این مرض مذکور که از غلبه تلخ باشد دفع شود و اگر پوست هر پنج درخت مذکور با آب آس کنند و با مسکه با دگاو
 آمیخته به محل مرض طلاکت نیش همین فائده دهد نوع دیگر سحیح تر از آن پودریک تجیه و مملتی و بد با تلک و زرد چوب و روغن ماده گاو و بنیزند
 بخل مرض طلاکت از این نوع که از غلبه تلخ حادث شود مانند نوع دیگر جوش پوست پنج سخته و ترنج و شرف انداخته بنیزند و آنهارا با جوش جو کونار
 کلشی بخوراند برای دفع مرض انتر برده مفید بود نوع دیگر سحیح تر از آن پرنیک گل و معاوی و لود و کاسچیل و دعو و روغن گاو و بنیزند و شکاف
 مرض انتر برده طلاکت فراهم گردد نوع دیگر جوش پلپل دراز و زیره و خنظل و بار نیدال معلول را بنوشانند از این مرض انتر برده دفع شود نوع دیگر
 جوش که صیغه سپید و پنج برن معلول را بنوشانند از این انتر برده که خام باشد دفع شود نوع دیگر پوست پنج سخته جو کوب کرده بوشانند
 و آنکه و نمک سنگ بجوش انداخته وقت صبح مریض بنوشانند صحت یابد و از این انتر برده دفع شود نوع دیگر پنج پاڑمی را با غسال شنج آس کنند
 و باشد بخوراند از این انتر برده که خام باشد فی الحال دفع شود نوع دیگر سحیح کسپس نمک سنگ و سلا جیت با جوش پوست برن
 آمیخته مریض را بنوشانند از این انتر برده نچته یا ناچخته و زیر رگ و در دفع شود نوع دیگر سحیح کله بایله بایله یک دانه درم و سحیح پلپل دراز
 بست و چهار درم و گول بست درم سته جمله را خلط کنند و مقداری روزینه مریض را بخوراند از این انتر برده که نچته و پزیده باشد به شود و
 ناسودتخوان و بکند و روغن مال و جراحت ریمناک که آنرا سچ دار و نیشوارین به شود این ترچله ترک گول گویند نوع دیگر جراحت شش درم و زرد چوب
 و دانه درم و دار هلد بست و چهار درم جو اساد و دانه درم و کشتی شش درم و گوی پانزده درم و اگر البست یک درم حله اباریکاس کنند
 و هفت تسقیده از شیر با نسه بدهند و بدارند و روزینه سته درم باشد به مریض بخوراند از این جمله انواع انتر برده و بدیده دفع شود
 این ابجوتیا و چورن گویند نوع دیگر جوش و سحیح تر از آن ردهای بر نادر کن غن کما کن و بنیزند چون نچته شود بدارند و مقداری مریض از روزینه بنوشانند از این
 انتر برده همانند و تش که سنی افزاید و در سه و سرتج نوع گویند دفع شوند و این روغن ابر نادر کهرت گویند نوع دیگر سحیح تر و جوش و ممول و
 ترچله کشتی و نسوت و جو و ترب و سخته روغن بیداری بنیزند و بدارند و مقداری معلول از روزینه بخوراند از این سال شده مرض مذکور دفع شود و

گویند و چنگی را شپشیده از آن سیم کشیدن و آنرا برین نامند و باز داشتن خون از سیلان و آنرا سوتا استخوان گویند و در نشانند چنگی سوزش
و آنرا زربان نامند و بستی داروهای سخت کردن بخت صاف شدن چنگی و آنرا حکار کا گویند و جوش بکار بستن و آنرا لکها نامند و فقیه بکار بستن و آنرا
ابرت گویند و دارو که باب و جبران مسخوق باشد استعمال کردن و آنرا کلک نامند و طلا کردن روغن پنجه بخت صاف کردن چنگی آن را
رس کران گویند و پیرا کردن داروی مسخوق بخت کار نکور و آنرا چورن گویند و رسانیدن و در جراحت و آنرا دعوین نامند سخت کردن و آنرا
و آنرا گوشت سیالاید و آنرا بسیارن گویند و جوش داروهای یک از آن گوشت برآمده بریده گردد و آنرا در کرم نامند و سخت کردن محل مرض بلند
سخت شده باشد و آنرا دکان کرم نامند و شوره سخت کردن و آنرا چهار کرم نامند و عمل آتش و آنرا کن کرم گویند و سیاه کردن محل مرض بلند
از آنکه سپید شده باشد و آنرا کشن کرم نامند و سپید گردانیدن آنرا بعد از آنکه سیاه شده باشد و آنرا پانکرم گویند و سیاه کردن محل چنگی را
بغلوه که داروهای آنرا بسیارن نامند و رویانیدن موی و آنرا روم سخن گویند و تب بیک از آن موی رخیه بخت و آنرا روم ساتن نامند و حقنه
کردن و آنرا پست کردن نامند و حقنه که از راه سوراخ و کر بکنند و آنرا ترست نامند و بستن اعضا و آنرا بنده گویند و تهاون برگ محل مرض آن را
سیروان بدنه گویند و تدریری کردن که از آن کرم دفع شوند و آنرا کرم کهن گویند و تدریری که از آن مود فری گردد و آنرا نکین گویند و تدریری که از آن
از زهر دفع شود و آنرا بخت نامند و صاف گردانیدن سر از آن لایش اباس تبر خنک آنرا سر و بختن گویند و تدریری نوعی از آن که از ششک است
نامند و بخت صاف کردن بار و آنرا کوک گویند و نوشانیدن و در و آنرا دعویم بان نامند و طلا کردن روغن و شمشیر جراحت و آنرا کثرت بدنه
گویند و کشیدن خلیه بآلت و آنرا چتر بدنه گویند و خوراندن غذای مناسب و آنرا اهار گویند و تدریری فطرت و بختی که از آنکه نامند و در تن
و انواع بند با و استعمال کردن در چنگی با جراحت نوعی که نام آن باشد تدریری فاقه بدنه ازین جمله تدریری فاقه و چنگی هر نوع که باشد مفید است
مگر آنکه مریض او دریا آروغ بسیار باشد و یا شنگی و اگر شنگی غالب بود و یا آنکه مریض پیرو یا بچه و یا لاغر و یا زن حامله بود و یا آنکه از فاقه سخت خوف
باشد و یا بعلی اندک ماندگی حامل آید و یا آنکه از خشکی و بخت حادث شده باشد ایشانرا فاقه مفرد است نکند تدریری بخت باید که بخت دفع آماس
چنگی چون حدیث الحمد بود و در بسیار کند پوست سموره را لبه که مندی آس کنند و آنرا با مقداری روغن ستور آنخته و گرم کرده بر آس
چنگی سخت کنند ازین آماس مذکور که از غلبه باد باشد دفع شود نوع دیگر پوست سرس و دوا توره و پنج چار بنشیند بد معار و است و پنج چولانی
هر هفتادوی سده باب آس کتد و بر آس سخت کنند ازین آماس که از غلبه باد باشد دفع گردد نوع دیگر پنج و برگ دوا توره و نمک سنگ
آس کرده بر آس سخت کنند مرض مذکور که از غلبه باد باشد دفع شود و در دفع و نشیند نوع دیگر پنج سخته باب آس کرده و گرم ساخته بر آس
بادی سخت کنند دفع شود نوع دیگر قیر را باب آس کرده و گرم ساخته بر آس بادی سخت کنند دفع شود نوع دیگر بیلید و حلتی و کاکولی
و پنج نیلوفر و ستراول و با بجمول و ناکینه صندل هر هفتادوی سده باب آس کتد و بر آس چنگی که از غلبه تلخ باشد و حدوث الحمد و با
در دود سخت کنند زائل گردد نوع دیگر پوست جو و حقیق مصلی باروغن ستور و شکر آنخته بر آس که از غلبه تلخ باشد سخت کنند زائل گردد و آسای که
از رسیدن زخم و یا از غلبه خون شده باشد آن نیز دفع شود نوع دیگر پوست بر و کلور و درخت ارزان و پاک و بنیس و سکه پستان و صندل و
رگنچین و مجید و مصلی و گل سرخ را آس کنند و باروغن ستور که آنرا صد بار شسته باشند آنخته بر آس سخت کنند ازین آماسی که از غلبه تلخ
باشد زائل گردد و فساد خون و سوزش و در چنگی و پند و گو نیز دفع شود و این را برین کرو و دوا و گویند و بخت دفع نوع تلخ سخت کنند
بکار بندند و آس کرده سخت کنند و بخت دفع آس زهر عالمه جایکه در فصل هر گفته خواهد شد نیز بکار بندند فاقه دارو مسخوق که سخت کرد
باشد بر آس در شب سخت نکند و آنکه آنرا در شب سخت کرده داشته باشند در روز سخت نکند و در و بیکه سخت کرده باشد خشک شدن
چون بدانند که خشک شدن شروع کرده است فردا آورده دیگر سخت بکنند تدریری که بیکه بدانه شیر و روغن ستور شود و شیر و روغن ستور

جوش داروهای مدعوم کرم جوش درختان شیردار یکجا کرده بر آماس بریزند ازین و آماس چنگی که از غلبه تلخه و یا خون یا زهر و یا از شئی خارج باشد
 دفع شود نوع دیگر خون بخورد و روغن ماده گا و دوسر که سندی و شور بای گوشت و جوش اروها نیکه دفع بادانیکه کرده و گرم ساخته بر محل آماس برزند
 ازین و آماس چنگی که از غلبه تلخه و باد باشد دفع شود نوع دیگر روغن کجد و بول ماده گا و دوتیز آب سرکه سندی شراب جوش اروها نیکه دفع بلغم اند
 یکجا کرده و گرم ساخته بر آماس بریزند ازین و آماس چنگی که از غلبه تلخه و باد باشد دفع شود یا بد و آنست چنانچه با آب گش فرو نشیند بمحیطین از نختن با باد
 مذکور بر محل و در فرو نشیند تدبیر اینچنینک باید که بر محل آماس بادی و بخی کجد ملا کنند ازین محل آماس مذکور نرم گرد و غلبه خلط فاسد فرو
 نشیند و تدبیر اینچنینک بر محل آماس که از غلبه تلخه یا خون و یا زهر و یا از شئی خارجی بود روغن ستور که آنرا صابا رسته باشند ملا کنند ازین فائد
 مذکور حاصل آید لیکن این تدبیر پیش از رسید و بلایان و اپناه و پاتن و لیسرانون و قی و اسهال بکند تدبیر سید از جمل چنگیها که این تدبیر در آن
 نافع است آماس چنگی است که از غلبه باد و بلغم بود و چرب نباشد و سخت بود و تدبیر بلایان طریقیش آنست که اول روغن ابر محل آماس ملا کنند
 و سید کنند بعد به بی نیزه یا سنگ بش یا بکفت یا بکف دست یا باطن انگشت ابهام آنرا بالند و این تدبیر برای آماس چنگی را بکند که سخت
 باشد و در اندک کند تدبیر اپناه چنگیها نیکه در آن این تدبیر نافع است چنگی است که خام یا نیم پخته باشد باید که آنرا اپناه بکند یا اگر چنگی خام یا
 فرو نشیند و در شود و اگر نیم پخته باشد بطریق بهتر خام پخته گردد باید که این تدبیر بخت دفع آماس بادی بداد و نیکه دفع باد باشد کف دست
 دفع آماس بلغمی بداد و نیکه دفع بلغم بود بکند تدبیر اینچنین اگر لیاقت و تدبیر بای دیگر که بعد از آن مذکور اند تدبیر اسهال آماس چنگی دفع
 باید که بداد و نیکه از آن آماس پخته شود پخته گردانند و طریقیش آنست که در و نیکه از جهت پخته گردانیدن چنگی خام و فصل که از این تدبیر برگ
 گویند گفته شده اند بستانند و آس کرده با جوات و دوغ و شراب و سرکه و سکت و سرکه سندی بیامیزند و قدری محو نمک سنگ روغن کبابند
 و پخته لسی گردانیدن و شیر گرم بر آماس سخت کنند و بر آن برگهای بی انجیر نهاده بی بندند ازین آماس خام پخته گردد تدبیر لیسرانون چنگی که
 خام باشد و حدیث آنها بود باید که بر آن دیوچه سخت کرده و یا کلکها زده خون بکشند ازین و در فرو نشیند و چنگی پخته نشود و یکبار فرام شود و
 چنگی که از زهر باشد خون کشانیدن در دفع آن سخت نافع است و چنگی که پخته شده شکسته باشد و سیاه و ام و سخت بود و نجشی عریض باشد و باد و
 و آماس بود و نجشی ازین مرتفع باشد نجشی منقبض خون کشانیدن دفع آن نیز نافع بود تدبیر آنچیز باید که چون مریض لاغر و خشک بود و دمی اندام وی یا
 عضوی از اعضای او بیکار شده باشد و یا بسبب چنگی او را راجه و گشاده باشد و روغن را بداد و نیکه دفع خلط بود که از غلبه آن چنگیش حادث
 شده باشد پخته مریض انوشانند تدبیر لیسرانون چنگی که این تدبیر نافع است چنگی است که در آن گوشت مرتفع شده مانده باشد و خون فاسد سیاه
 از آن بیرون آید باید که مریض از آن قی بکند و اگر چنان چنگی از غلبه کف باشد قی کنانیدن در دفع آن مفید تر باشد تدبیر چنگی که در دفع
 آن این تدبیر نافع است چنگی است که از غلبه باد و تلخه باشد و دیرینه گشته باشد باید که مریض آنرا اسهال کنانند تدبیر دیگر چنگی که در دفع آن
 این تدبیر نافع چنگی است که اصلا پخته نگردد و آنکه اگر گاهی پخته شود نجشی آن پخته گردد و اکثر آن پخته نشود و در پی و یا در رگ و یا در شکم بود باید که آنرا
 بریده و در کف تدبیر بچسبیدن چنگی که در دفع آن این تدبیر نافع است چنگی است که در خلش میم بود و لیکن آنرا در دفع چنگی که در کف از آن
 جاری بدوام باشد و دایم باید که شکاف کند تدبیر و از آن اگر چنگی صبی یا سپر یا لاغر یا شخصی را که از عمل شکاف سخت خائف باشد و یا از
 حادث شود باید که آنرا شکاف نکند بلکه بد شکاف دارد و باید که سخت کردن آن چنگی منشق شود و در پیش بیرون آید و میان آن فضا نیکه آنرا است
 مسک گویند گذشته است چنگی سخت کند تا منشق شود و در پیش بیرون آید و نیز اگر چنگی در محل خطرناک باشد باید که مثل شکاف داری مذکور
 گردانید منشق گردانند تا در پیش بیرون آید تدبیر لیسرانون طریقیش آنست که باکت آهن یا ساجه آبریشی که درشت باشد یا بجایه کنان یا بخلج
 و یا بکف در یاو یا بچو کهار و یا نمک سنگ و یا بر برگ سهو و دانه آن مل چنگی را چنان سوزانند که از جمیع جانب هموار شده شود و چنگی که

سخت و پیکر و دو قفیع بجوان باشد و یا سخت بود و درونش گوشت برآمد و یا بشد یا بنگام فراهم آمدن بطرفه آنرا یکی از آلات مذکوره بر مناسبت
حال خراشیده شاید تا بر کجکس طرح قیض آنست که بشاخ کریم که نرسیده باشد و مانند آن و یا بموی اسب و یا بخوک و یا بانگشت و یا بالستارین که
آنرا اکجکس گویند بختی را که از آن ریم بطریق استوار روان شود و یا آنکه در پیش تنگ و درونش صمغ بود و یا آنکه بمواری باشد لیکن طریقه
غائر بود بختی را که بر موی دیده شود و در پیش بختی دیگر شود یکی از آلات مذکوره بر مناسبت حال شخص کنند تا بر سرین بختی که معلوم شود که درین
آن چیزی خلیه است در آن تدبیر مذکور را بکار برند و با تکیه مناسب باشد خلیه را از آن کشیده و در یکتند تدبیر محبت بختی بختی بدانند که
بصورای کردن فراهم خواهد آمد باید که در آن تدبیر مذکور را بکار برند و آلات این را که خلائیدن در آن محل شاید بجلالت و سورای کرده الالیش شلیده
بیرون آرند تدبیر سیون جراحی که بسیار شکاف یافته باشد و در پیش و بغیر گشته بود تدبیر مذکور را در آن بکار بندند و بموی باتار ابریشم
بدوزند تدبیر سیون همان عضو که شکسته بود و یا بریده گرد و در آن تدبیر مذکور را بکار بندند و عضوی که سوراخ یا مقطوع بود و بطریق دیگر است
پیوندانند تدبیر برین بختی که در محل خطرناک باشد و در پیش تنگ بود در پیش یک بسیار باشد در آن تدبیر مذکور را بکار بندند و با تکیه از آلات شلیدن که در
آن فصل مسرک گشته است شلیده بیرون آرند و بدانند که چه تدبیر بر لب گفته شده است که در و چون سخت کنند خشک شدن ندین لیکن چون ارد
از جهت شلیدن کشیدن بر بختی سخت کنند باید که خشک شدن بایند تا بختی منقبض ساخته ریم بیرون آرند و نیز درین تدبیر دار و بار بر دهن
بختی سخت کنند تدبیر سیون استخوان چون جراحی از سبب بریده شدن رگ و جز آن خون جاری شود و نیست باید که تدبیر مذکور را
بکار بندند و بار و یا یک از آن خون از جویان بایست استعمال کرده باز دارند و در وی مذکور و طریق استعمال آن فصلیکه آنرا بمندی سونت بر می گویند
و از افتاده است تدبیر بر این طرح قیض آنست که در وی سرور را بشیر اس کرده و بار و در غن متور که از اصدکات بابسته باشد یا ساخته بختی که از فساد خون
یا تخم بود و یا سوزش باشد و در غن شروع کرده بود سخت گفت و یا داروی مذکور را بشیر اس کرده و بار و در غن مذکور یا ساخته بختی که در غن بریندازین
سوزش بختی فرو نشیند تدبیر انکار کا طرح قیض آنست از کثانی که فریل با دارند و از کثانی که ترش اند بخت دفع بختی که از غلبه تلخ باشد و از اشیا که
از آن روغن بیرون آید چنانچه سرشت و کین و تخم گمان و مغز تخم گمان و مانند آن بخت دفع بختی که از بلغم باشد پس سازند و بختی که غائر باشد
کوشش کم افتاده باشد و از آن زرد آب بچکد و چنان در و کند گویا که در آن سوزنهای خلائند و سخت و خشک بود و بجهت دور کردن سخت کنند
تدبیر کا که بختی که منتقل نبود و در و کند و از آن بوی زشت آید و بچکد و در آن تدبیر مذکور در آن بکار بندند و بچوش و بار و یا یک از آن جراحی
صاف شود و ذکر آن فصل مسرک گشته است صاف گردانند تدبیر بر بختی که آنرا کتله گویند اگر در گوشت بود و درونش ریم مانده باشد و در پیش تنگ بود
تدبیر مذکور در آن بکار بندند و بار و یا یک از آن فنیله بخت صاف کردن ساخته میشود و ذکر آن فصل مسرک گشته فنیله سازند و بختی مذکور آرند
تدبیر یک کاک و بختی که گوشت گنده بسیار باشد و در غلطی که مورث آنست با خامه بود تدبیر مذکور را بکار بندند و از دار و یا یک از آن فنیله بخت
صاف کردن می کنند کاک سازند و آنرا بختی مذکور سخت کرده صاف گردانند تدبیر کتله بختی که از غلبه تلخ باشد و کتله بود و تپاک باشد و
بختی بود تدبیر مذکور در آن بکار بندند و بار و یا یک از آن بختی صاف گرد و در غن مستور بپزند و مخلوج را بدان تر کرده بختی سخت کنند تدبیر تل
بختی که بر آن گوشت برآمده باشد و خشک بود اندک اندک بچکد تدبیر مذکور در آن بکار بندند و بار و یا یک بختی که از آن صاف گرد و در غن سخت
با کج بپزند و مخلوج را بدان تر کرده بختی مذکور طلا کنند تدبیر رس که با بختی که بر طلا کردن روغن صاف نشود و در آن تدبیر مذکور را بکار بندند
و در جوش دار و یا این تدبیر مذکور را بکار بندند و در جوش دار و یا این تدبیر بختی بختی و بهر حال و شیر و ترنج انداخته بپزند و در جوش سازند و آنرا
باشند بختی بختی مذکور سخت کنند و تاسه رو طبع بدانند و از آن شسته دور گردانند اگر بختی صاف شده باشد و اگر نه باز سخت کنند تا صاف
شود تدبیر چوین بختی که غائر باشد و خلط فاسد و چربی زشت گردانیده آنرا پیاورد و بود و از آن بوی زشت آید و در آن تدبیر مذکور را بکار بندند

کسیس و کورجه و قویای سبز و پوست فی نیزه و تخم بنوار و رسوت را با آب آس کت و در آورند و تا یکماه زیر درخت ارجن دفن کرده بدارند بعد از آن محل
خجلی مذکور سخت کنند رنگش نیک گردد و تدبیر بر قیاس آن خجلی که رنگش سیاه شده باشد تدبیر مذکور را بکار بندند و پوست بضمه بکین با رنگ
و صدف و ریام و وارید را با بول گوسفند آس کرده غلوه سازند و خشک کرده بدارند و محل خجلی مذکور باین تدبیر بروم سخن خجلی که بران بود
بر نیامده باشد در آن تدبیر مذکور بکار بندند و دندان فیل را نیز با کرده و در آورند و تا اخته و مکرده بسوزند چنانکه بیرون نرود و آنجا که از رسوت بار کرده
باشند گوسفند سخن ساخته سخت کنند موها بر محل خجلی مذکور بروین نوع دیگر کسیس و برگ نورسته از آن که ریخ را با شیوه یا که تیغه آس کرده محل مذکور
سخت کنند نیز ازین موها بر آید تا بر بروم ساسن خجلی که بران موها باشد و بواسطه آن فراهم نشود تدبیر مذکور در آن بکار بندند
و موها با ستره و یا بمقرض یا بموچک و در گردان آنگاه دار و سخت کرده فراهم گردانند و اگر روغن بیدار را با شیر زقوم آمیخته بر محل مذکور طاک کنند
موش زائل گردد نوع دیگر چوبه سنگه با ترشی آس کرده بر خجلی مذکور سخت کنند موهاش زائل شود نوع دیگر دم باغی و کیده و بر تال تخم
سنگوت را سوخته خاکستر کنند و آنرا در روغن کنج که چهار چنان باشد با نازند و آب که چهار چندان روغن مذکور باشد نیز اندازند و روغن آفتاب
آفتاب بنزد چون خیمه شود آنگاه بر محل خجلی مذکور طاک کنند موهاش زائل گردند تا بر نسبت خجلی که از غلبه باد باشد و در بسیار کن و در صورت سهل
از وجود تدبیر مذکور در آن بکار بندند تدبیر او تر نسبت خجلی که سبب آن موثر است یا موثر که جبهه یا فساد منی یا استخاضه حادث شود و خجلی که
در شکاف مشانه بود در آن تدبیر مذکور بکار بندند تدبیر خجلی که در آن نسبت شایسته تدبیر مذکور در آن البته بکار بندند و بی که نام آن
خجلی باشد بران بندند تا فی الحال صاف شود و خون و مصله نباشد محل خجلی سخت نگردد و گونه اش تغییر نشود تدبیر تیر و آن با خجلی که سخت
باشد و کم گوشت بود در آن تدبیر مذکور بکار بندند و خجلی مذکور چون از غلبه باد باشد برگ یا انجیر و بھوج تیر و برگ کنج و برگ زرد چوب برگ کنج و
برگ کھار بران به بندند و چون از غلبه خون و یا تلخ بود برگ درختان شیر و در برگ بنامانی که درون آب برویند چنانچه بیلو قمری و قمری بران بندند
و چون از بلغم باشد برگ پاڑھی و مهری و گگوی و کھار و زرد چوب و بی انجیر و ارغوان بران بندند و برگ که خشک و خشن و رخنه دارد و کم خورد و کسته
نباشد نرم و چرب بود باید که بجهت بستن آن بران بکار بندند تدبیر کم که در کم خجلی که در کم افتد در آن تدبیر مذکور بکار بندند و بھوج و بھوج
آزما بشویند و چون تر از آن کن مذکور بران سخت کنند که مازائل گردد نوع دیگر خجلی که در آن روغن و کنج و آگ و نم و پیاز پوست این سرخ را با بول بقر آس کرده
بر خجلی مذکور سخت کنند که مازائل گردد تدبیر بر نکھن بدنه خجلی که در برینه باشد و بسبب آن مرض را جروگ پیدا آمده باشد در آن تدبیر مذکور
بکار بندند و اشیا یک از آن فربسی حاصل شود خوانیده فربه گردانند تدبیر یک که خجلی که از سر شده باشد در آن تدبیر مذکور بکار بندند و تا
سیر خشک بکار بسته سر صاف گردانند تدبیر سر و سخن خجلی که در مگلو و یا در قد مایا و سر باشد و یا آماس خارج بود در آن تدبیر مذکور بکار بندند
تدبیر سر و سخن خجلی که با درد و از غلبه باد و خشک است یا در گردن و یا در سر باشد در آن تدبیر مذکور بکار بندند تدبیر که خجلی که در دهن باشد در آن
تدبیر مذکور بکار بندند چون خجلی مذکور از غلبه باد یا کت بود کنول شیر گرم بکار بندند چون از غلبه تلخ یا خون بود کنول سر و بفرمانند اگر کنول بجهت صاف
شدن خجلی مذکور بفرمانند باید که کنول دارد و باید که از آن خجلی صاف گردد بکار بندند و اگر کنول بجهت گوشت گرفتن محل خجلی مذکور بکنان باید که در و یک
از آن محل خجلی گوشت بیالاید بکار بندند و از تدبیر کنول غلبه خلط و در خجلی و تا پاک آن فرو نشیند و رسم دندان و زبان برود و دهن صاف شود و
داروهای کنول و محل سر که گفته شده اند بطریق کنول شیر گرم گفته خواهد آمد تدبیر و معوم یا آن خجلی که در گلو یا در گردن و یا در سر بود و یا از غلبه
یا باد باشد و یا آماس در بود و بچک و در آن تدبیر مذکور بکار بندند و مرضی دارد و باید که فیل خلط مذکور باشد بنوشانند تدبیر کھرت و شدت
جراحی که حدیث العمد بود در آن تدبیر مذکور بکار بندند و روغن سنبل و روغن رابران طاک کنند ازین در و تا پاک برود فراهم شود تدبیر سر و سخن خجلی که در
پوستش تنگ بود و در و چیزی خلیه مانده باشد کشیدن آن بدست ممکن نبود در آن تدبیر مذکور بکار بندند و با لقی از آلات خلیه را بکشند

تدبیر یا جراحی بر نوع که باشد صاحبش از غذای سبک چرب شیر گرم بر قدر مناسب مرض بدهند تدبیر را کجیا چنگلی یا جراحی است هر گونه که باشد
صاحب آنرا از جن نگاه دارند و طریق نگاه داشتن آن فصلیکه آنرا بر لقی باسی گویند گذشته است تدبیر بد صان طبیب شاید که جمیع انواع
تدبیر نکور را چنانچه که بخواهد و تکه کانه و مان آن بطریق بهتر بداند و چنگلی نوعیکه ملائم آن باشد بکار بندد و تا چنگلی بطریق بهتر بداند و تا چنگلی
و در و های اکثر این تدبیر فصلیکه آنرا مسرک گویند گذشته است و بدانکه چون زخم در سر و یا در پهلو برسد و شکاف طولی بود و درم گوشه
آن و بر آن گردد و باید که آنرا بدوزند و اگر زخم اندک باشد آنرا چسباند به بند ملائم آن کج گردد و چون گوشت و یا بینی زخم بریده فصل شود و یا بریده
نورشته گردد و باید که آنرا بر جا داشته بدوزند و روغن کچن بر آن ملائمت و پنبه بر روغن تر کرده بر آن نهند و چون گوش بریده شود روغن نازک و بد
در آن گوش نیز اندازند و اگر حلقوم بریده شود نیز آنرا بجا نمانده بر طریق بهتر بدوزند چنانچه فرجه نماند به روغن کوسید بر آن ملائمت و بجمع زدن ملائمت
و از حرکت باز دارند و اگر زخم در دست و یا در پا برسد و شکاف طولی بود و درم گوشه و شکاف بریده باطل لطیف راست و چپ تر از یکدیگر بدوزند و جگر آن
بر حسب حال ببندند و روغن کچن بر آن بریزند و فصلیکه جراحی است و پنبه بر آن انداخته و آنرا که طرف شکم بود و غلطیدن ندرین ملائمت
و یا بر بغل فصل گردد و باید که آنرا در روغن کچن که گرم باشد انداخته بسوزند و بر آن پی ببندند و روغنیکه آنرا بچون تر از آن منسل و غلطی کل نیلوفر قمری
و پنبه بر آن در دو چوب بچته باشد بر جراحی بریزند و این روغن را چیت تا و تیل گویند نوع دیگر منسل کالاسنیکه و منگونی و ماشونی و پرنیک کلم
و زنبکا و پونال و تر چیده و کل نیلوفر قمری هر سینه و چیز است و به شیر و بچون تر از آن روغن گاو و روغن کچن و لبسا و چربی هر چهار چیز
یکجا کرده بنزد و بر دست و پا بریده که آنرا سوخته باشد بریزند ازین نیز فراهم نشود و چون جراحی در چشم رسد چشم شکسته شود هیچ تدبیری قابل صلاح
نبود و اگر از محل خویش جدا کرده فروخته شود باید که آنرا بر مقابل مجلس آرد و بر آن برگ نیلوفر قمری فراز کرده و بدست مقداری زرد نموده و مجلس روغن
ستور و شمشیر بر آن ملائمت و بر روغن که آنرا به شیر و بچون تر از آن منسل و با جھول و جھول و جھول بچته باشد به پنبه تر کنند و بچشم نهند و ازین روغن اس
بدهند و چون زخم شکم برسد و چربی بچفته از شکم بیرون آید باید که کلک سیاه و خاکستر و نخت و نخت چنانچه تنید و در این بر آن بریزند و خویش را بر سیاه
پاکت آهن که آنرا گرم ساخته باشد بنزد و شمشیر بر آن ملائمت و پنبه بر آن انداخته و آنرا که طرف شکم بود و غلطیدن ندرین ملائمت
بنوشانند و شیر که در آن شکم و منسل و کلک خار خشک و در دقتی انداخته جو شایند و باشند نیز بنوشانند و روغن کچن که بجهت دفع گرما که از فساد چربی پیدا
شوند آنرا سب و کر نته گویند گفته شده است بر آن بریزند تا فراهم شود و چون چربی ناکور را بریده دور نگذارد شکم مجروح متعجب گردد و آواز کند و بول و
غائط و شراب که خورده و نوشیده باشند بر آه زخم بیرون آید اگر رنگ چمن مجروح سپید گردد و روی و دستها و پایهاش که سرخ گردند نفوس نیز بر سر بیرون
آید و نهانش محل شوند و شکم خون مجتمع شود و انتفاخ پیدا آید به نگر و اگر به سبب زخم خون در آس مجتمع شود باید که مجروح را قی بکنند و اگر در
بکواسی مجتمع گردد اسهال فرماید و درین هر دو صورت غذای مجروح برنج پخته یا جوش جو و کنار و کحتی سازند و با آنکه از برنج آشام سازند و در آن قی بکنند
انداخته بنوشانند و چون به سبب زخم خون از شکم بسیار رود باید که مجروح را خون کوسید و مات آن بنوشانند و اگر شکم بر زخم پاره شود چون بول غلط
و غلط بچاری خویش روان باشد مجروح هلاک نشود و چون روده بیرون آید باید که به شیر بشویند تا آنجا از خون و گرد و خیز آن بر آن باشد و در روده
بعد از آن روغن بر آن ملائمت طبیب ناخن را بر اینده و روغن ابر در دست ملائمت و آنرا در شکم با سبکی و آرد و اگر روده پاره شده باشد باید که بچون چکان بر
محل شکاف سوده را بگیند و تنها آنرا بریده دور کنند بعد از آن روده را در شکم در آرد و درین صورت اگر فصلی خدا باشد مجروح بریده و اگر روده که برین است
خشک شده باشد آنرا به شیر سرشک ده تر گردانند و روغن بر آن ملائمت و شکم در آرد و چون روده بسیار بیرون آید زخم بسیار تنگ بود چنانکه روده در آن نیاید
طبیب باید که مناسب حال مقداری شکاف دیگر کند تا نگاه روده را در شکم در آرد بعد از آن انگشت بر گوی مجروح بال و در شکم بر آن نهد و در
را که زور آور باشند بفرمایند تا دستها و پایهای مجروح گرفته بچینانند تا روده بجای خویش مستقر آید و در قرار گیرانیدن و مجلس تاک یا مایه که در

تغوی با همه منهار و در محل خود استقرار نیابد و چون هلاک گردد و چون بدانت که روده در محل خویش قرار گرفته است شکاف شکم را بدوزند و روغن ماهی کاهوشند
 را تر کرده بران بپزند و روغن گاوه شیر گرم باشد بران بپزند و چون مجروح را اگر سنگی باشد در شیر مقداری روغن بیاخیزند و خفته نوشانند از این غلط
 نرنگد و جاری شود و خطر طبلوغ شود و از درخت و صوف و اسکن و سنبیل و سالی و سپید و ساسینک و از جن و درختان شیر و از چنانچه بر دگر است
 بستانند و طلا کنند و پنج بریار این بستانند و به حق تر و جوش آن روغن کنی بپزند و بر جراحت طلا کنند و بریزند تا آنکه به شود و مجروح را می باید که یکسال از
 سوار می جماع و دیدن و زور کردن مانده آن خود را نگاه دارد تا جراحت پاره نشود و اگر زخم خایه بیرون آید باید که سرشک بسوزد و چشم و پایهای مجروح
 زنده را از آن خایه را دور و در آن در آن و شکاف را بدوزند و لیسان ابریشم و جز آن در کمر لغین بپزند و بهی هر خایه نهاده طرفین را به لیسان نازک کنند
 و روغن ماهی کاهوشند و روغن کنی که خام باشد بران طلا کنند بلکه روغن کنی را به حق تر از آن اگر و اگر و الاپی و برگه جای و در کتجن و وید با نیک و منسل و دیو و گلابی
 و قوتیای سبز خفته خایه را بدان ترکند و بران بپزند تا فراهم شود و چون زخم تیر و جز آن در سر برسد باید که پیکان و جز آن را که خلیه مانده باشد و الا
 بکشند و از موی فقیه ساخته و شکاف در آن اگر فقیه در میانند و غریزه بر آید و کور چکی بیرون آید و باد غلبه کرده مجروح را هلاک سازد و روغنیکه از آن
 جراحت فراهم شود و شکاف بپزند و چنانکه شکاف فراهم شدن گید و باید که یگان یگان موی از فتنه بارها بکشند تا آنکه تمام فراهم شود و زخمی که غلیظ بود
 و منش تنگ بود باید که بعد صاف گردانیدن آنرا از خون روغن کنی در آن با شور و کاه و ترش بیاخیزند و بر آن روغن کنی بپزند و بر آن روغن کنی بپزند
 فراهم شود و نیست به حق تر از آن مجبیه و زرد چوب و سندی و فلفلی و قوتیای سبز و رنگ کشی و بلبله و گلابی و کزنج و وید با نیکه بپزند و بکار بندند نوع و دیگر
 به حق تر از آن برگ تالیش و پد با نیکه و چمر و زیکا و عدس و منسل و زرد چوب و داربله و تخم نیلوفر قمری و اسیر مصلی بپزند و بکار بندند نوع و دیگر
 وید مجاری و بلبله و قوتیای سبز و براسمی و برگ مصلی و لود و زیکا و تالیش و چمر و گل نیلوفر و منسل و مجبیه و اسیر و رنگ برگ نم از آن درختان شیر و از چوب
 و تنید و ازین دار و با هر چه دوست و بد بستانند و حق تر از آن روغن کنی بپزند و بکار بندند و چون اندام خراشیده گردید باید که طلا دار و هائیکه از آن
 در روغن شود و بکار بندند بعد از آن حق دار و هائیکه از آن فراهم شود بران بپزند و باید که روغنما یک جهت صاف شدن جراحت گفته شده اند روغن
 که مناسب فصل و حال مغزین و دفع غلبه باشد که غلبه آن در جراحت بود و بکار بندند و در هوای سر با جهت فراهم شدن جراحت که در آن غلبه تلخ باشد
 روغن گاوه بکار بندند و روغنما یک جهت دفع بده رده که از غلبه تلخ باشد فصل آن گفته شده اند جهت صاف شدن و فراهم شدن جراحت آن را
 بکار بندند و چون محل زخم رسد و در و لیسان کند باید که روغن مستور که شیر گرم باشد یا بلاتیل را بران بپزند و به حق تر از آن لجاو و زرد چوب و پدجاری
 و بلبله و قوتیای سبز و براسمی و پد با نیکه و مصلی و لود و برگ زیکا و تالیش و چمر و منسل و گل نیلوفر و مجبیه و اسیر و رنگ برگ نم از آن درختان شیر و از
 و چارولی و تنید و روغن کنی بپزند و بران بپزند و بکار بندند و براسمی فراهم شدن زخم داروی زخم و شیرین و سر و چوب تاهفت و زرد چوب و زرد چوب و زرد چوب
 بدین اربابان آمدن مذکور فراهم نشود و روهای نخلی که بالا ذکر شده است ملائم حال دیده استعمال کنند و این اربابان که تخریفات و اندام جهت دفع نخلی و
 زخم نخلی است نباشند و آنرا او و شست بران گویند اکنون روهای نخلی و زخم که زشت باشد و آنرا او و شست بران گویند گفته شده است
 بد آنکه شعله را که دشت برن شده باشد اولاً آنرا قی و اسهال کنند و طعمها را که خون اندام از آن خشک شود چنانچه جوشالی کنند و نحو و غش
 سازند و خون بکشند و بچش اگر که معادکن سر سادکن نخلی و جراحت را بشویند و بر روغن کنی که از آن به حق و جوش اگر که معادکن سر سادکن
 چخته باشد نخلی و جراحت را صاف گردانند نوع و دیگر و انتن هر دو نوع و کزنج و چمر و زرد چوب و برگ نم و زنج و کسیر و قوتیای سبز و نسوت و به حق
 و منسل و سرری و نیل و زرد چوب و داربله و نمک سنگ و کنی و بجم کدم وید صا و زرقوم و کرباری و برگ جای و حنظل و چون و برگ و کزنج خرد ازین جمله
 هر چه دار و با دست و بد بستانند و حق تر و جوش آن روغن گاوه و روغن کنی را بپزند و بر نخلی و جراحت طلا کنند صاف گردند و اگر این دار و با با آب
 آس کنند بر جراحت نخلی سخت کنند نیز صاف شوند نوع و دیگر رنگ سنگ نسوت و برگ بیاخیزند و آس کرده بر نخلی و جراحت که از غلبه باد

[illegible]

نخچه بستند و در آن یک سینه کوفته و در آنجا بجا میخیزد و در یک کوزه باز میخیزد تا آنکه مانند آب شود بوسه
 صحت تر بچله و نسوت و سندعی و غلبه و کوی و دانتن و اسکنده و برنات تیرج و الی ای خرد و ناکسیر هر یک یک پل باشد و در آن از زرد و نیمه زرد
 غلیظ شود و آونای چرب نگاه دارند و مقدار سه درم یا دو نیم درم را غلیظ و ساخته و بار دهن تر کرده بخوراند ازین دشت برن وادشت برن وادشت برن
 که گردند و میت و دمه سرفه و یکم اثر زرد و پیه و اجروک و پاند و و آب و خون آتخانه و بواسیر و گول و ناسور و بکبت و برهشت و مرغ و بادگی و زرد
 و بات رکت و الویات دفع شوند و استخوان شکسته بسته گردد و نوع دیگر صحت تر از آن سر میخیزد که باری و چیت و انار و و سیر و سین و و زرد و ناکسیر و
 تلخ و نیمه بچله ناسور طلا کنند ازین ناسور و دشت برن وادشت برن از دانه بون و نیمه خون اسپرت مل تلخ گویند و باید دانست روغن و تلخ
 که بکبت فراهم شدن و صاف گشتن دشت برن وادشت برن گفته شده آن بکبت فراهم شدن ناسور نیز بکار آید از آنکه خون چند عالج بکبت
 و ناسور از لب فیروز شاهی نوشته میشود و ستر السورند و خاکستر آن را بر وزن آن نخچه بر ناسور و جراحت طلا کنند به شوند نوع دیگر استخوان
 گوشت بر السورند و خاکستر آن را با شیر عورت آن نخچه بر ناسور و جراحت طلا کنند به شوند نوع دیگر مغز برادین بستند و آنرا با شکر که بچله آن بشوید
 مغز برک گوار و صحت گردد و سنگ بیامیزد و بر محل ناسور و جراحت سخت کنند فراهم شوند نوع دیگر مرده سنگ محید و درم و برن و آن را در آن
 و زرد و چوب محید و سین و و شکری و نیمه کوزه هر یک و درم ستد و یکجا آس کنند و با بست و چهار درم سرکه مخلوط ساخته بستند تا مرهم شود و
 بر محل خنکی سخت کنند و بر آن می بندند ازین دشت برن وادشت برن و ناسور دفع شوند و اگر خاکستر زردی آدمی را با شکر آن نخچه بر دشت برن
 سخت کنند دفع شود نوع دیگر خاکستر سمر خرا بار و غن زیتون یکجا کرده بر خنکی سخت کنند خنکی دفع شود و الله اعلم بالصواب فصل حمل و فوهم در
 زحمت بکشت شکل بر دو قسم است قسم اول در عداست زحمت مذکور بدانکه این مض برنج نوع ستی که آنکه از غلبه باد باشت و دوم آنکه از غلبه تلخ
 و سوم آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه بر سه خلط و پنجم آنکه سبب دیگر خرفسا و خلط چنانچه خلط آن استخوان مانند آن حادث شود و علامت مرض
 مذکور که قبل حدوث پیدا آید آنست که سر و گردن و با است تپاک و خارش در آن پیدا و در طریق حدوث این نوع بادی آنست که چون درم
 مرکب شای باوانگیز شود با و فاسد شده و بر و بر محل که میان آن و میان دبر زیاد و از دوا گشتن فرجه نباشد مستقر آید و گوشت و خون
 آن محل را فاسد گرداند و نوع مذکور یاد و در برای حدوث این عمل مذکور آنکه لعل که چنان رو کند گویا که آنجا سوزن نامی خلط و یا آنرا می بریند یا پیشگاه
 پیدا آید و اگر بکبت دفع این فی الحال علاج بکبت نخچه گشته شکسته شود و با انواع درد مذکور باشد و در آن رخنه ها بچور رخنه های غریب بکبت و از آن یکم
 با کت و ارم بکشد و اگر این نوع نخچه شده است شود بول و غائط و ضراط بر راه رخنه های مذکور بیرون آید و این نوع را سبتونک گویند از آن سبتونک
 بزبان هندو غریب گویند و هرگاه که درین نوع رخنه ها بچور غریب باشد این را نیز سبتونک نام میزنند و طریق حدوث نوعی که از غلبه تلخ باشت آنست که چون
 مردم مرکب شای تلخ انگیز شود و با و فاسد شده و بر و بر محل مذکور مجتمع و مستقر شود و خون و گوشت آن محل را زشت گرداند نوع مذکور یاد
 و در ابتدای حدوث این نوع در محل مذکور آنکه لعل و ارم و تلخ و قلع شکل گردان استر چنان در رو کند گویا که آنرا باشت میسوزند یا آید اگر بکبت دفع
 این فی الحال علاج نکند نخچه گشته و بشکند و با انواع درد مذکور باشد و در یکم گرم با بوی بد از آن بکشد و اگر این نوع نخچه گشته زشت شود و غلط
 و بول و غائط از ریش نیز بیرون آید این نوع را استر گویا که نامند و اکثر گویا که بزبان هندو گردان استر گویند و این نوع نیز شکل گردان استر میباشد
 و طریق حدوث نوعی آنست که چون مردم مرکب شای بلغم انگیز شود بلغم قریب و بر و بر محل مذکور مجتمع و مستقر شود و خون و گوشت آن محل را فاسد
 گرداند نوع مذکور پیدا آید و در ابتدای حدوث این نوع در محل مذکور آنکه سبب که با خارش و درد اندک بود پیدا آید اگر بکبت دفع این علاج فی الحال کنند
 نخچه شده شکسته گردد و با و در اندک و خارش باشد و دریم غلیظ و از آن بکشد و چون ازین نوع سخت نخچه گشته زشت شود و غلط و بول و غلط و
 نیز بیرون آید این نوع را بر سیر و ارمی گویند و طریق حدوث نوعی که از غلبه بر سه خلط حادث شود آنست که چون با و فاسد تلخ را قریب بر و بر و

فصل حمل بقمه در زحمت بکشت
 سید الشفا اسکندر شاهی

نخچه

سخت کنند ازین چنگی هر نوعی که باشد دفع شود نوع دیگر چوش تر چیده و بشیه و بجنار و چنگی نیمه را بشیه و بسیار فایده و دفع و دیگر چوش بکند و بپزند و یا بحق پوست تار و یا بحق سپاری بر چنگی مذکور بریزند ازین هر نوعی که باشد دفع شود نوع دیگر بجنار و تر چیده و دانه و دانه و براده و براده و جلد رسته و یکجا کرده اسکت بر چنگی مذکور سخت کنند ازین چنگی نیمه هر نوعی که باشد دفع شود نوع دیگر تر چیده و براده و دانه و دانه و جلد رسته و یا کسبش را با شمشاد آمیخته بر چنگی مذکور سخت کنند ازین چنگی هر نوعی که باشد دفع شود و بعد شستن چنگی را با آب بحق کسب بریزند ازین چنگی هر نوعی که باشد دفع شود نوع دیگر بچرخ کبر را اس کرده بر چنگی مذکور سخت کنند ازین چنگی اگر چه باور و سوختنی و روانی یکم باشد دفع شود نوع دیگر بحق مویخه را بر چنگی روزینه بریزند فراهم شود نوع دیگر استخوان سر آدمی را با آب بحق کرده بر چنگی مذکور سخت کنند فراهم شود نوع دیگر بچوش و بحق ترازان بکسیار و سال و جوی و دار و پای انبار و کن و عن ستور بپزند و بر چنگی مذکور طلائند ازین چنگی اگر چه باور و آماش سوختنی و روانی خون باشد دفع شود و این روغن اگر خجاک و کثرت گویند نوع دیگر بحق تر و جوش چرانیه و خم و تر چیده و پلول و کچ و سار چوب کعبه که لعل بود و بکسیار روغن گاو را بپزند و بر چنگی نیمه و طلائند ازین چنگی مذکور هر نوعی که باشد دفع شود و این روغن را بکسیار و کثرت گویند نوع دیگر دو خانه کیمیه و زرد چوب و جسته و شراب سحبه بستانند و بحق تر ساخته روغن کجدر را بدان بپزند و بر چنگی نیمه و طلائند ازین چنگی مذکور هر نوعی که باشد و باخارش و در دو آمان دفع شود و این را کار و صاف و کوبیده نوع دیگر بحق ترازان دارد و با نیکو آنرا سرب کند گویند و سوره و رنگ و مقلتی روغن کجی بپزند و بر چنگی نیمه و طلائند ازین چنگی که هر نوعی که باشد دفع شود و این روغن را اگر چینی تل کوبیده نوع دیگر پوست جوی و برگهای شمشاد آله و کچ و با جوی و نیل و شمشاد و تخم الماچی و تیس و مغز تخم لغزک و مقلتی و لک و اگر بود و صندل و برنگ و نسوت از هر یک سه دم بستانند و با بول بز اس کرده و بحق تر ساخته بدان روغن کجی که یک پر سخته باشد بپزند و بر چنگی مذکور طلائند ازین هر نوعی که باشد دفع شود و این روغن را جوی و آبل کوبیده نوع دیگر از تخم شقایق جنگی روغن را بکشد و آنرا بحق ترازان سندی بپزند و بر چنگی نیمه و طلائند ازین هر نوعی که باشد دفع شود و بریزند و شمشاد فراهم کرد نوع دیگر بر چنگی نیمه روغن نیکو از غنای که از جهت دفع مرض نیست و فصل آن گفته خواهد شد و روغنهای که برای دفع ناسور و فصل آن گفته شده اند نیز استعمال کنند و الله اعلم بالصواب فصل چهل و نهم در نوعی از چنگی قضیب که آنرا سکه و کعبه گویند مثل بر و دهم است قسم اول در علامات رحمت مذکور بدانکه چون مردم از بخودی بخت و راز کردن نیمه گرم آبی که آنرا بنامی جلیسوک گویند بر نیمه سخت کنند از آن خطا فاسد شده رحمت مذکور پیدا آرد و آن بر نیمه نوع مست کبی ساسک کعبه گویند و آن چنگی است که تخم و انهای شمشاد بر نیمه حادث گرد و در حدوث این از غلبه باد و بلغم باشد و دهم را شمشاد گویند و آن آماسی است که بر نیمه پیدا آید بچوشنگی که بدان زرگران روشنگری می کنند بود و حدوث این از غلبه باد باشد ششم را اگر سخت گویند و آن چنگی است که بچوشم شالی بر نیمه پیدا آید و حدوث این از غلبه بلغم است و چهارم را کعبه یا کعبه گویند و آن چنگی است که بر نیمه مانده تخم جوی و پدید آمدن حدوث این از غلبه خون و تلخ بود و پنجم را کجی است که چنگی است که شل چنگی کجی که از سیلان منی حادث میشود ششم را سموره حر و تپک گویند و آن آماسی است که بعد آنکه در بسبب سخت کردن گرم مذکور و نیمه پیدا آید پلیدن یا بالبدن نیمه را بدست حادث گرد و این از غلبه باد یا می آید و هفتم را سموره تنیک گویند و آن آماسی است که بعد سخت کردن گرم مذکور را بر نیمه بسبب آنکه نیمه را سخت بشاید حادث گرد و آن نیز از غلبه باد بود و دهم را او ساخته گویند و آن چنگی است که در آن دانه های بلویل بر نیمه رسیده آید و در میان آن بطرقه و آن چنان در دکنه که موی اندام ایستاده شوند و حدوث این از غلبه بلغم و خون بود و نهم را کچ که کعبه گویند و آن چنگی است که در آن یک دانه بزرگ باشد و اگر دیگر و آن دانه های خرو بوند و حدوث این نوع از غلبه خون و تلخ بود و دهم را اسپرس با آن ناسند و آن آنست که نیمه بسبب سخت کردن گرم مذکور گرد و حدوث این از غلبه خون باشد

فصل پہلے میں رومی انجمنی و نصیب

قسم اول در علایم از حمت مذکور

و باز در هم را نه اگر گویند و آن چنگی است که در آن دانه های محل و ام مقدار سنگ یا ماش بوند و این نیز از غلبه خون و تلخ بود و دوازدهم راسد و تنگ
 باشد و آن چنگی است که در آن رخنه های باریک بچرخنهای غریب بوند و حدوث این از غلبه خون و یا باد بود و سیزدهم را بکنایه گویند و آن آنست
 که جرم نیورنجیه کرد و در آن سوختگی بود و از آن مریض است و پدید آمدن این از غلبه خون و تلخ است و چهاردهم راسد و تنگ است و پدید آمدن این از غلبه
 بالنس را گویند و این نوع از جمل شش النوع است و در فصل تفصیل آن گذشته است و شانزدهم را بالنس یا ک گویند و آن آنست که گوشت
 نیورنجیه کرد و در آن دانه های یک از غلبه پسته غلبه پیدا آید بوند و حدوث این از غلبه پسته غلبه است و هجدهم را بکنایه گویند و این نوع از غلبه
 که در فصول سابق گذشته است نوعی است از غلبه پسته غلبه است و در پیوسته گرم مسطوح حادث گرد و پیوسته هم با تنگ کالک گویند و آن چنگی است
 که گوشت در آن گنده و سیاه است در بریده گرد و در این نیز از غلبه پسته غلبه حادث گرد و میان این همیده نوع بالنس را پدید و بالنس با ک تنگ کالک بزرگ
 این چهار نوع را دوازدهم باقی چهارده نوع بملاج برگزیده و اندک علم بالنس و سیم و دوم در علاج جرحمت نکر و بر باد نکر و دفع جرحمت نکر و سه سال
 خون کشا نین بدیوچه یا بقصد و طلاء کردن روغن تنگ ککوت و روغن کمنه که بروندت دو سال و یا زیاد که گذشته باشد و بخشن شیر و سخت کردن
 و دروهای دفع چنگی که با شیر ترس کرده و نوشا نین جوش تر چله که با گول فلو بود و کالک استن تا بیک دفعه زهر بوند و سخت کردن رسوت و بلبله با بالنس و
 بخورن دفع است و برای دفع سر ککلیا آنرا با برگه سموره و مانند آن بخراشتن و حق دار و نمیکه از دروهای نکر و دها کون آن بریزند و بحق تر از آن دروهای
 نکر و روغن کجند بزنند و بر آن طلا کنند و از هم شود و برای دفع اشتیعا کما دیوچه را بر آن سخت کرده خون بکشند اگر فراخ شود و یا اگر دروهای نیکه بخت دفع اگر
 بلغمی گفته شده اند بکار بند و برای دفع رخته بدروهای نیکه دفع چنگی بر مناسبت حل ناری سیه انپاه کنند و برای دفع کنبه کالک آنکه چنگی یا نیکه کاف
 کرده و بریم پیرون تارند آنکه آنرا صاف گردانند بعد از آن حق تر از آن تر چله و نین و و انبار بر روغن کجند بزنند و بر آن طلا کنند و برای دفع اچمی خون
 بدیوچه بکشند و جوش دروهای نکر و دها کون روغن نیکه بر آن طلا کنند و برای دفع مروت بلاتیل را شیر گرم کرده بر آن بریزند و دروهای نیکه
 که دفع باد اندازد کنت و روغن با آن آنخسته و گرم کرده بدان انپاه کنند و برای دفع سموره تنگ چون حدیث العهد بود خون بدیوچه بکشند و چون چنگی
 یا نیکه کاف کنند و روغن شمر را بر آن طلا کنند تا فراخ شود و برای دفع او منته چون چنگی یا نیکه کاف کنند و بحق تر از آن دعو و اسکند و تقیم و سالی و
 تنید و روغن کجند بر آن طلا کنند و برای دفع ککلیا کاجون حدیث العهد بود خون بدیوچه بکشند و روغن شمر گرم بر آن بریزند و برای دفع اسبیس آن خون
 بدیوچه بکشند و دروهای کالک کولیا کون مانند آنرا اس کرده بر آن سخت کنند و شیر و شیر و نیشکر و روغن ایکما کرده بر آن بریزند و برای دفع الودک و انادون
 باشند بآلت آس که زابلس گویند کشیده و در کنند بجای حق دار و های نکر و دها کون با شمد آنخسته بر آن سخت کنند و برای دفع سستونیک نیکه برگ سموره
 و مانند آن بخراشتند و در هم دار و های نیکه فصل مسک بیان آن گذشته است بر آن سخت کنند و بحق تر از آن دروهای نیکه کاف بر روغن کجند بزنند
 بر آن طلا کنند و برای دفع کنبه کالک آن گفته خواستند بکار بند و برای دفع سستونیک و نیکه دفع رکت بار و دها و فصل آن بیان آن گذشته است
 بکار بریزند و برای دفع بالنس را پدید و بالنس با ک بزرگ و تنگ کالک کجی را بحق تر از آن دار و های نیکه و در دها و در دها و در دها و در دها و در دها
 نیکه و طلا کنند اگر چه نوع نیکه را دوازدهم اگر فصل حق بویک شود و این انپاه تنگ نامند و اندک علم بالنس و سیم و دوم در علاج جرحمت نکر و بر باد نکر و دفع جرحمت نکر و سه سال
 آنرا کشت روگ گویند و جرحمت برص که آنرا اشیت کشت گویند و شمل بر دو قسم است قسم اول در علامت جرحمت های نیکه و
 یا نیکه از بار با خوردن میشای و برضم یا نیکه یا اشیا می چوبید یا اشیا می مفر که بیان آن فصل متاهتی آن گذشته است و از خوردن غله یا شمش ترس
 و طحای که از غله مسوق سازند و کجی بقی و از خوردن در حالت بدخیمی و از نگاه داشتن بول و غائط و مات آن که حبس آن ممنوع است
 و از زرد کردن یا جاع کردن بعد از آنکه طعام خورده باشد و تحمل سردی و یا گرمی درای و از کشیدن فاقه آن مقدار که نشاید و از خوردن یا ده
 از این که باید و از فطامی راب بیکه گرمی آنرا شش یا شش بسیار خورده باشد و از بسیار خواب کردن و روز و آزار خاطر بزرگان از شامت گناهان

مردم در علاج جرحمت نکر

فصل پنجم در جنت میست و بر

وسیلان نمی دفع گردند و نقل و عمر افزاید و برای دفع تکرار و بلغم بهتر از این دار نیست و این را لکک گنجد و گسترش گویند نوع دیگر سارچوب که صیقل
در آب که هشت چنان آن باشد انداخته بخوشانند چون کچمه بماند سه در شانزده بل روغن سوزانند و چهار بل تر پیله با آب آس کرده نیز اندازند و در
بیرند چون بخت شود و بعضی نوشانند و بر آنرا مش طراکت از این جمله انواع طبیعت دفع گردند و این روغن الکحه گنجد و گسترش گویند و این روغن از
طب لکک منقول اند نوع دیگر غله بچو که پوستش در کرده بود و در بل بقر تمام شب بدارن چون روز شود خشک کنند باز در شب دوم در بل بگذارند
بدارن همچنین تا هفت شب روز و در خشک کنند بعد بر بیان کرده هشت سال سازند و با جوش سال سارا در کن یا جوش و خشت خا در و بعضی بخورند
از جمله انواع طبیعت و سیلان نمی و غلبه بلغم و آس که در تمام بدن شده باشد دفع گردند لیکن غذای مریض تا آنکه فراخ شود طبیعت ناکو بچو مسطور
نوع دیگر غله بچو و جوش و روهای سال سارا در کن یا لکک بجا و کن انداخته در شب بدارن و در خشک کنند تا هفت شب باز در خشک کنند و بر بیان کرده
از آن هشت سال سازند و یا آنکه غله بچو آسپ یا ماده گاو و بخوراند و بچو از گسترش غله بدون آسپسته بستانند بعد از آن بر بیان کرده هشت سال سازند و یا آنکه بچو بچو
بچو بچو آن چتره و بزرگ موخه که چهارم حصه است ناکو باشد یا نمیزد و از در جوش کعبه یا جوش یا نیم یا کر و الو یا و مس یا گوی یا ناخته مخلوط سازند و
شکر و شبنم شیره انگور و انداخته و شیره ابلبیت و ناک سنگ نیز بدارند و بخوراند و این امتنع گویند از این جمله انواع طبیعت دفع گردند و اگر بجای غله بچو
گنجد استعمال کنند فایده خوبتر حاصل یابد اگر بچو جوش و روهای دیگر که دفع طبیعت اندر جوش سبب انتقال کنند و بر طریق ناکو بچو می سازند نیز فایده
نوع دیگر بچو و چتره و دیو واریک و کبوتر و انقوت و سنبل و فلفله و بیک شش بل نیم گنجد و تر بچو هر یک چهار بل سده و باریک آس کرده و بدارن
بعد بیاوند و چوب و دون آن صیقل بپل و در از و شنب و روغن ماده گاو و بالند و صیقل و روهای ناکو و بچو بل تن کنند و بر قدر مناسب طالع آب گرم
در آن باندازند و هر کرده زیر گاه که تا هفت شب بدارند پس بیرون کشند و در و گسلی دیده مقداری مریض را روزی نه نوشانند از این جمله انواع طبیعت
وسیلان نمی و پندروگ آس دفع شوند و این را ارشست گویند اگر هم بدین طریق از در و های سال سارا در کن یا از در و های ناکو و جوش است
کرده نوشانند نیز فایده ناکو حاصل آید نوع دیگر جوش سارچوب شیف و کعبه کعبه سولی که انداخته بدارن چون در جوش یک شیره روزی نه نوشانند
مریض صحت شود و این آس و گویند اگر هم بدین گونه جوش سال سارا در کن یا ناکو و جوش سارا در کن کرده مریض انوشانند نیز صحت یابد نوع دیگر
از این سارچوب های باریک سازند و بر پنج ناک با آب آس کرده بر آن تعویف کنند و باقیش پاکدشتی گرم ساخته در جوش ناکو و شکر کنند و همچنین تا شانزده
عمل ناکو بکار بندند آنگاه شانزده کرت همچنین باقیش انگشت چوب کعبه کعبه نیک گرم ساخته در جوشهای ناکو و شکر کنند بعد با آنکه آهن بچو کرده
در بچو هفت بخت بدارند و مقدار چهار حصه آهن صیقل و مقدار نیم درم از جوش مسطور بمانند و روغن گاو و بخوراند و بیشتر مقداری از جوش
سوزنی زیاد و کنت تا یک درم صیقل ناکو و یازده درم جوش مسطور شود آنگاه زیاده کنند و در شای خوردن این دار و بعضی از ترشی و ناک بدارند چون در
بهم شود و بعد از آن طعام بخوراند از این جمله انواع طبیعت و سیلان نمی و زیادتی پی و آس و پندروگ و ناکو و باد صرع دفع گردند و اگر کسی این را صیقل بخورد
صد سال عمر یابد و اگر دو بست بل بخورد و دو بست سال عمر یابد همچنین پس بر صیقل صیقل سال عمر یابد و این را البسکرت گویند نوع دیگر انقوت
بد معار واری و مالی و کبوتر و سارا و دیو و دیو و تر بچو شیف بر سه انقوتی است و در جوب کرده بخوشانند و جوش را در طعام چوب بدارند و از آنجا
تیرای آهنی در ناکال که انداخته بدست تا آنکه لعل شوند بعد از آن در جوش ناکو و شکر کنند و همچنین تا بست و یک کرت گرم ساخته سر کنند آنگاه آنچه
از بر کالهای آهن بزرگ مانده باشد بر کال ناکو گرم ساخته در جوش مسطور چند کرت سر کنند تا آنکه قابل صیقل شوند بعد آس کرده در جوش
ناکو و بدارند و جوش را باریک های آهن صیقل آن در و یک انداخته باقیش پاکدشتی بخوشانند تا آنکه جلاب و از شوه آنگاه صیقل و روهای سیلیا و کن
که و چند از آهن ناکو باشد با جلاب خلط کنند و در جوش از در و های روغن مسطور انداخته و کعبه فرو و در جوش مسطور و روغن شبنم نیز اندازند
و بچو هفت و گردان کنند و در آن آون را مکرر کرده چند روز نگاه دارند تا جوش آید بعد از روز و گسلی دیده مقداری بخوراند و بیشتر روزی نه بخوراند

نوع دیگر حق خول و نمک سنگ قند که همه مساوی باشند یکجا کرده بر اندام سخت کنند و بران پوست کس به بندند ازین بیا و کا و چرم دل ازین دفع شود
نوع دیگر گسان الصافی را بالبول ماده گا و اس کرده بر اندام سخت کنند ازین چرم دل دفع شود نوع دیگر بار مره را بهر دوست بال اندازین
چرم دل دفع شود نوع دیگر زرد چوب و سونامک مساوی شده با شیر و گین ماده گا و اس کرده بر محل مرض بال اندازین که رو خارش دفع شود
نوع دیگر گچی و گچ را مساوی بگیرند و اس کنند و باشد آمیخته مریض را بخوراند که دفع شود نوع دیگر روغن تلخ را به حق تر از ان تخم و گچ
و تخم و معا توره بپزند چون نخته شود بر اندام بال اندازین که رو خارش دفع شود نوع دیگر روغن دیو دار بر محل
تلخ آمیخته مدتی در تاب بدارند بعد از ان در محل مرض سخت کنند و مریض را در تاب بدارند ازین خارش و دفع شود نوع دیگر روغن دیو دار بر محل
مرض بال اندک دفع شود و اگر این روغن را بر سر بالند در دهن نیز دفع شود نوع دیگر مغز تخم بید بخیر را صفت استقیه از شیر قوم بپزند بعد از ان بال اند
اس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین که رو خارش دفع شود و در دفع دیگر انواع صفت نیز نافع است نوع دیگر زیره دوازده درم و سبب شتر و سبب
و باب اس کرده به حق تر سازند و بدان روغن تلخ بپزند و روغن مذکور را بر محل مرض طلا کنند ازین که رو خارش دفع شود نوع دیگر نمک سنگ تخم
بهار و شرف و پیل در از مساوی شده و با سرکه بپزند اس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین خارش و دفع شود نوع دیگر خاکستر تخم
صفت کرت بیکان تیر آب بستانند و بدان روغن لکنته بپزند و بر اندام بال اندازین بهن دفع شود نوع دیگر کچک یا هستی و برگ ذیت و جات
و تخم ترب ار و زرنه با و دفع اس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین بهن دفع شود نوع دیگر تخم ترب کوکچه و برگ شرف و زرد چوب و ناکیس حلیه است
ستد با و دفع ترش اس کرده بر محل مرض بال اندازین بهن اگر چه در برینه باشد دفع شود نوع دیگر گندک جواکهار و زرنه بهر سه را بالبول و اس کرده
بر محل مرض بال اندازین بهن دفع شود نوع دیگر آرمه و قیر و نمک سنگ هر سه مساوی شده با سرکه بپزند اس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین بهن
دفع شود نوع دیگر کوکچه و برگ مال پیل گرد و نسل هر سه را مساوی گرفته و اس کرده در آونایی با روغن کج یا صفت روز آمیخته بپزند و بر اندام
مرض بال اند و در تاب بنشانند و تا صفت روز متواتر طلا کنند و در تاب بنشانند ازین بهن دفع شود و اگر تا یکماه بر محل مرض طلا کنند بر من نیز دفع
نوع دیگر تخم کج کسوندی تخم بنوار و زرد چوب نمک سنگ حله را مساوی بستانند و باب خجرات یا با سرکه بپزند اس کرده بر محل مرض بال اندازین که
خارش و بهن دفع گردند نوع دیگر برگ نرم از ان بالند زرد چوب اس کرده بر محل مرض تاسه روز سخت کنند ازین خارش و دفع شود
نوع دیگر برگ گنج و زرد چوب مساوی بستانند و با آن مقاری سهاگ یا کرده و بار یک اس نموده بر اندام مرض بال اندازین بهن دفع شود و با روغن
نوع دیگر تخم تره و برگ آگ را مساوی شده با سرکه بپزند اس کرده بر محل مرض سخت کنند دفع شود نوع دیگر خاکستر تخم را با شیر و برگ گونیا آمیخته بر اندام بال اندازین
سیاب سره و قیر حله را با شیر آله یا یک بسایند و بر بهن سخت کنند دفع شود نوع دیگر تخم تخم و تخم کبوتر هر سه را مساوی بکوبند و از ان به تپال خیره روغن بکشند و از ان بر اندام
و دو و چرم دل دفع شود نوع دیگر تخم شفا قل تلخ و کبوتر تخم کبوتر هر سه را مساوی بکوبند و از ان به تپال خیره روغن بکشند و از ان بر اندام
ازین بچک و رو خارش و کوکچه و زرد چوب و مالک بن دفع شود نوع دیگر حق تر از ان زرد چوب و به شیر و از ان برگ آگ روغن تلخ بپزند و بر محل
بال اندازین که رو خارش و بچک دفع شوند و این روغن را از او یک سیل گویند نوع دیگر صند و شستاد و شست درم روغن تلخ را به حق تر از ان افلیمن
دیو دار و کوکچه و زرد چوب و حبه و نخل و دار بلد و کچند و پو ست بچکین و زرنه و نسل هر سه که هر یک شش درم باشند و ببول بقر که چهار چند از روغن
مذکور و شیر آگ و شیر و گین که هر یکی برابر روغن باشند و با و نخل بپزند و بر اندام بال اندازین و دو و بچک و رو خارش و از ان فراموش شود
و اندام نرم شود و اگر بر محل مرض کلک زده روغن مذکور را طلا کنند اگر چه سه سال و در برینه باشد بیان اندک و دفع شوند و ازین روغن که رو خارش
از ان سیل است که ازین برود و اگر عورت و راوان بلوغ یا یکماه بدین روغن ناس بگیرد اگر چه پیر شود و پستانهایش فرو و نفعند و اگر شفته بپزند و این روغن
حقه بکند و در روزی سی و دو کرده را جواب گوید و فتن تواند و فاند بپشت و این روغن دفع هر شوره نوع صفت نافع است و این روغن را مر جاتیل گویند

و برقان و بند روگ و نقصان گرسنگی دفع شوند و این را رس انبوت چورن گویند نوع دیگر مغز جویندی چهار پل بود و با شیر و جوزهند کمی شانه
 پل باشد یا منیزند و جلاب کنند و در آن محق کشنیز و پیل دراز و موخته و ج و تیرج و الایچی و ناکیس که هر یک یک درم باشد با نازند و غنچه زده و راونداندا
 بدارند و روزینه مقداری خوردن فرمایند ازین الملیت و راجوگ و دود و پر نام سول و کیت دفع شوند و زور و نسی جفر آید و خواب بفرغ آید و
 این را ناکیس که نوع دیگر محق پیل دراز چهار پل و روغن بنور چهار پل و سنزول هشت پل شکر شانه زده پل و شیر و روغن بستانند و جلاب
 سازند و در آن محق ج و تیرج و الایچی و کشنیز و سنجدی و بنسلجون و هر روز زیره و بلبله و آله هر یک سه درم و محق پیل گرد و زیکا و ناکیس هر یک یک
 نیم درم اندازند و کفچه زده و روغن و دود و سول و سول پل بان شمد یا منیزند معلول را بر قدر و زور و گرسنگی روزینه بخورند ازین پر نام سول و
 سول و ناز و روی طعام و تشنگی و سوختگی و قی و بیوشی و کفچه ترش جلد زده گردند و گرسنگی منفراید و این را کهنه سیلی گویند نوع دیگر محق سنجدی پل
 و شکر یک پخته و روغن بنور هشت پل و شیر سه پخته جلد ایکی کرده و راوندانداخته و نخته جلاب سازند و در آن محق آله کشنیز و موخته و زیره و پیل
 و بنسلجون و ج و تیرج و الایچی و سیاه دانه که هر یک سه درم و یک نیم درم محق پیل گرد و یک نیم درم محق ناکیس اندازند و کفچه زده و راوندانداخته
 سه پل شمد بان جلاب کنند و مقدار زور و گرسنگی معلول دیده خوردن و منیزند ازین الملیت و هر وی روگ و الوبات جلد دفع شوند و این را بهند
 سوختگی که نوع دیگر گلی بانسه برگ کرخ و تر جله هر پنج تنسای سده آس کنند و چند تسقیه به شیره آله و چند تسقیه بکوش که بدست
 و آس کرده بدارند و باشد و با غساله هر پنج آمیخته بخورند ازین الملیت که از فساد و کفچه و بلغم باشد دفع شود و این را پچها و چورن گویند نوع دیگر
 چورن پیل دراز و برگ بانسه مرغین را بنوشانند و صحت شود فائده مریض از آن کفشی از اشیا می تیز و ترش و گرمی انگیزه و اشیا می و نیم هم خنک از گردن فرمایند
 اشیا می تلخ تمام بخورند و غذایش بر پنج نخته و نان و شور با بسازند و آنرا با جوش آله و شکر بریناسب حال یا کرده بخورند و منقش اهل شود و اگر درین
 مرض از جهت پیدا آوردن رغبت بر طعام به شیره ترنج و شکر و محق پیل را زکول بکنان و لبه که سندی و دود و شیر و ادراک محق زیره و انگیزه پیل گرد
 غنچه بکنان رغبت بر طعام حاصل شود و بعد زوال مرض مرغین آنایک سال با پرینیزانند فرمایند الکلون چند رس بکیت دفع زحمت مذکور از طب
 رس تا اگر گفته می آیند سیاب پاک کرده و گندم صاف کرده هر دو متساوی بگرد و بجای کنند و بان مس کشته و طلق کشته این کشته هر یکی بمحی سیاب باشد یا بنیز
 و محق کنند و در و شراب کرده و کف کنند بعد و روگ که اندازند و بمقدار سبب پاک کشتی فود و بالایش آتش افروخته تسویه بدهند چون سرد شود بیرون آرند
 بعد و بلبله که بجهت آله و وجهه و بلبله سه حصه بستانند و در آب که هشت چند آن باشد انداخته بخورند چون کفچه باند یا بنیزه بستانند و در آب
 مذکور است و پنج تسقیه بدین جوش بدهند و بست و پنج به شیره بجهت تیر بدهند و خشک گردانیده و آس کرده بدارند و مقدار پنج حبه و زینه باشد بخورند
 ازین الملیت دفع شود و این را الیل یا بلا رس گویند نوع دیگر شیره زده و شیر ماده گاو هر یکی صد پل و محق آله هشت پل سده و در یک
 انداخته با آتش نرم بخورند تا آنکه جلاب شود و بعد از آن هشت پل شکر بان یا منیزند و کفچه زده و راوندانداخته بدارند و مقدار شش درم
 روزینه بخورند ازین مرض مذکور دفع شود و این را کهنه که همانند گویند نوع دیگر یک حبه سیاب کشته مرغین از روزینه بخورند و بالای آن با لیل و الکلون
 با آب آس کرده بنوشانند ازین مرض مذکور دفع شود نوع دیگر سیاب کشته و آس کشته و مس کشته هر سه را متساوی بستانند و بمقدار سه حصه بنشیند
 بکشد و مخلوط کرده بدارند و روزینه سه ماهه با شیره خوردن و دهن و بالای آن محق برگ بلبل و کنگی و سنجد می باشد آمیخته بلیسانند ازین جهت
 مذکور از پنج بکنده شود نوع دیگر طلق کشته و مس کشته هر دو متساوی بستانند و آمیخته بدارند و روزینه دو حبه باشد بخورند و بالای آن جوش پیل
 و پیل و کنگی باشد که آمیخته بنوشانند زحمت مذکور دفع شود و اعلی با صواب فصل پنجاه و سوم در نوعی از نخلگی که آنرا بسبب گویند
 مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامات زحمت مذکور که بدانند از خوردن تمام نمک اشیا می و از اشیا می ترش و اشیا می گرم کنند
 و از اشیا می تیز خلی از اخطا غلبه کرده خون و گوشت و پوست را فاسد گردانیده این مرض را پیدا آرد و مرض مذکور بر هفت نوع است یکی آنکه

فصل پنجاه و سوم در نوعی از نخلگی قسم اول در علامات زحمت مذکور

فصل اول در علامات زحمتهای مذکوره

قسم دوم در علل زحمتهای مذکوره

قسم اول در علامات زحمتهای مذکوره بدینکه از خوردن اشیای تیز و یا اشیای ترش و یا اشیای شور و یا یکی و اشیای مضر که اگر آن در فصل
 بهتابی گذشته است و یا سبب باشد آن و از نوشتن آب مخالف و از رسیدن باد و مضر و اندام و از نخوست ستارگان طومانی و با
 خون پیوسته و انهای خشکی باشد و انهای عدس بر اندام پیدا شود و نشانههای قبلی در پیش پیدا آیند آنست که تب و خارش اندام پیدا آید و خون
 هیچ چیز خوش نیاید و اندام مقداری به باسد و گونه آن تغییر شود و پیشمال عمل گردد و اگر مریض ناکو از غلبه باد باشد و انهای سیاه و قلع و ام و خشک
 و باد و بسیار باشد و بدیری بخت گردد و اگر از غلبه تلخ بود و انهای سیاه و ام و زرد و ام و ملول و ام و نرم و باد و بسیار و ناپاک باشد و بخت گردد و ناکو
 و گسهای گشتان است و پایی شکست و سرفه و بیقراری پیدا آید و اندام باز درونی و بخت شدن بکاری ماندگی محل شود و زبان لب کام خشک گردد
 و تشنگی بسیار شود و رغبت بر طعام نباشد و اگر از غلبه خون باشد تب ناعه و ناپاک تشنگی و نازاری طعام پیدا آیند و همال شود و درون بدن خسته
 و دیگر علامات تلخ نیز درین باشد و اگر از غلبه بلغم باشد اعضا سیاه و مریض سلبه باد و اندک خارش بسیار بوند و بدیری بخت گردد و از درون بدن تشنگی
 گردد و اگر فی وجود و در سردی نماید و از بر طعام نباشد و خواب غلبه و مریض نام را چنان اندک گوید که بجا نبرد و چیده اند و اگر از غلبه سینه باشد
 و انهای نیلگون با اندک برآمدگی بوند و میانه و اندام غایب بود و در بسیار کن و بدیری بخت گردد و از درون بدن تشنگی بسیار بوند و بدیری بخت گردد
 و بیقراری روی نماید و از روی و زحمتهای تند را پیدا آید و علاج کردن این نوع سخت و دشوار است و باید دانست چون حمت مذکور هم بر چرم بود و بیشتر
 سیرت نکرده باشد و انهای آن با بون شکل چنان بود و چون شکسته شوند آب بیرون آید و چون تا خون سیرت کن و انهای ملول ام بوند و برود
 بخت گردد و چرخ سخت تنگ بود و چون شکسته گردد خون بیرون آید و چون تا گوشت سیرت کند و انهای سخت و جرب بوند و بدیری بخت گردد
 و جرم و انهای سلبه بود و در اندام در و شود چنانچه سوزنمار و میخکند و مریض را هیچ چیز خوش نیاید و خارش و تب و تشنگی پیدا آید و چون تا چربی
 سیرت کن و انهای غرض در و نرم و جرب مقداری بوند و در بسیار کنند و بیوشی و تشنگی و تب ناپاک حادث گردد و بیقراری وی نماید چنانچه
 معلول هیچ چیز خوش نیاید و این نوع سخت بد است مین نوع میان صد یکی است و چون تا مغز اتخوان سیرت کند و انهای خرد مقداری مریض تشنگ
 باشد و در بسیار کنند و سخت بیوشی روی نماید و هیچ چیز مریض را خوش نیاید و محلهای خطرناک چنان ورد کنند گوید که آنرا میزند و این لا دو است
 مریض را هلاک سازد و چون تا سیرت کند و انهای سیاه و جرب بوند و در بسیار کنند و در حالت خامی چنان نمایند که بخت گذشته اند و مریض را هیچ چیز
 خوش نیاید چنان پاره گوید که انهایش بجا نبرد و چیده اند و بیوشی و ناپاک روی نماید و راتخوانها چنان رد شود چنانکه بگزینان نبور و بشود و این لا دو است
 اگر مریض مذکور هم در پوست و یا در خون بود و بیشتر سیرت نکرده باشد و از غلبه تلخ و یا بلغم و یا از غلبه هر دو خلط و یا از فساد خون باشد و علاج آن که با سانی
 زائل گردد و اگر از غلبه باد و یا از غلبه تلخ و یا از غلبه بلغم بود و علاج پذیر باشد لیکن بدینشوری زائل گردد و اگر از غلبه سینه خلط بوند و اخلاط مذکور
 سخت غالب فاسد بوند و از ان و انهای مریض برنگ لیس و یا برنگ بارجمون و یا برنگ تخم کتان باشد لا دو بود و چون حمت مذکور نوعی باشد از
 مریض بونی چشم مریض خون سائل گردد و در سینه و کفک بیوشی و غلبه تب یا ده گونی و بیقراری و تشنگی و ناپاک باشد و بدینشوری مریض بیرون آید و وقت تشنگی
 بکوبد از خرخره آید و مریض باک گردد و علاج نیکو نشود و اگر درین مریض نفس با و از بلن براده نی آید تشنگی حادث شود و لا دو بود و اگر بعد از مریض کوب
 منفصل مریض چنانچه بد است و اینج و شتالنگ یا با سناکاس مذکور به و زائل نگردد و بدینکه مبارکی مریض است که انهای آن سخت باریک بوند
 چنانکه فی امکان نظردیده نشود و آن از غلبه بلغم و تلخ باشد و درین مریض تب و سرفه و نازاری و ام و ملول بود و اندام علم قسم دوم در علل زحمتهای مذکوره
 خرمای است و در و جوب با با با آب سرد اس کرده نبوشان ازین زحمتهای سبب از حدوث بازمانا نوع دیگر شد و آبک شبانه نبوشان و زحمتهای
 علت مذکور نشود نوع دیگر صندل را با شیر و ملومی اس کرده نبوشان ازین نیز از حدوث بازماند اگر تمام شیر مذکور نبوشان همین فائده و بدین
 مریض مذکور حادث گردد باید که جوش برگ پیل و یا نشه و نم بستان و در آن حقیق کج و اند و جو و مصلتی اند از مریض انوشان دق بکنن یا آنکه شیر

باید

برخی و یا شیر و سبزی ملوچی باشد آمیخته نوشانیده قی بکنند و بعد عمل قی داروی مسهل خوراند به اسهال کنند تا زین عمل غلبه فوشت آبهای مریض
نکور یا خشک شده فراخ شوند یا چخته گردند و لیکن رو نکند و باید اندکی باشد و علاج سهل بزودی زائل شوند نوع دیگر پوست فی نیزه و برگ تلخ
کوب و پیچیده دانه و چغره و آرد جو کوخته و بر آبی ازین دانه ها سرچ دست دهد بستاند و آس کرده بار و غن ستر آمیخته بر آتش نهاده دوری مریض
آبهای آن برسانند فی الحال خشک شوند نوع دیگر جوش پلور کلید و موخته و پارس می کشی و سارچوب کعبه و پوست نم و پیرا و آمله پوست درخت
کشائی که هر همه تساوی باشد بنوشانند ازین رحمت بالا که از غلبه باد باشد دفع شود نوع دیگر چمچ و پوست درخت بر و پیرا و مشرف و کلید را
متساوی ستاده و آس کرده بار و غن ستر آمیخته بر آبها سخت کنند ازین رحمت مذکور که از غلبه تلخ باشد دفع شود نوع دیگر جوش کلیدی مریض
انگور و مری و دانه انار که هر همه تساوی باشد باقی سیاه آمیخته مریض را بنوشانند ازین دانه های مرض مذکور چون بخت آمده باشد فی الحال
چخته گردند و زائل بزودی شوند و باز غلبه کنند نوع دیگر کچک بار کسار باقی آمیخته مریض را بنوشانند بخوراند ازین دانه های مذکور که از غلبه باد و تلخ
فی الحال چخته گشته برود نوع دیگر جوش پنج پلور و مری مریض را بنوشانند ازین مرض مذکور که از غلبه تلخ باشد دفع شود نوع دیگر جوش نم
و پیرا و پارس می و آمله و صندل و پلور کچک و اسیر و بانسه و جوالسا و کلیدی هر همه را متساوی ستاده سر کرده بار و غن ستر و شکر آمیخته مریض را بنوشانند
ازین مرض مذکور که از غلبه تلخ باشد دفع شود نوع دیگر جوش انگور و کبهار و خرا و پلور و بانسه و زراش شالی و صندل و جوالسا که تساوی باشند
باشکار یا که بنوشانند ازین مرض مذکور که با غلبه باشد و با سونگی و تپ سبب بود و شود و این علاج را بحدت دفع دیگر بنگید که از غلبه تلخ باشد
نیز بکار بند نوع دیگر پوست سرش کلید و درخت از ان و بر و سکه پستان که همه برابر باشند بار و غن ستر آمیخته بر دانه ها سخت کنند
ازین رحمت مذکور که با سونگی بود دفع شود نوع دیگر نسوت و پیرا و برگ نم و صندل کچک و پیرا و کلیدی و بانسه اسیر و جوالسا
مریض را بنوشانند ازین مرض مذکور که از غلبه تلخ و با سونگی بود دفع شود نوع دیگر جوش مری و بار کبهار که هر دو متساوی باشند یا شکر و
بسنده شکر آمیخته مریض را بنوشانند ازین دانه های مرض مذکور که از غلبه تلخ باشد فی الحال دفع شود نوع دیگر جوش جوالسا و پلور و کلیدی که هر چهار را متساوی
ستاده باشند بنوشانند ازین دانه های مرض مذکور که از غلبه بلغم و یا تلخ باشد دفع شوند نوع دیگر جوش چراتیه و موخته و بانسه و تر بچه و نم و پلور
که هر همه تساوی باشد سر کرده باشد آمیخته بنوشانند ازین مرض مذکور که از غلبه بلغم باشد دفع شود نوع دیگر سارچوب کعبه برگ نم و پوست
سرش کلید هر همه تساوی ستاده و آس کرده بر دانه های مریض کور سخت کنند ازین مرض مذکور که از غلبه بلغم و یا تلخ باشد دفع شود نوع دیگر جوش بانسه
باشد آمیخته بنوشانند ازین دانه های مرض مذکور که از غلبه بلغم باشد دفع گردد نوع دیگر پوست خوب یا جوات آمیخته بر دانه های تلخ از غلبه بلغم باشد
سخت کنند ازین دانه های مذکور چخته شده فراخ شوند نوع دیگر جوش پلور و کلیدی و موخته و بانسه کشنیز و جوالسا و چراتیه و نم و کلیدی و پیرا که هر همه
باشد مریض را بنوشانند ازین دانه های تلخ باشد چخته شوند و آنکه چخته شده باشد بحدت فراخ شوند و این از همه علاجها مفید تر است نوع دیگر
جوش نم و پیرا و پارس می و پلور و کلیدی و بانسه و جوالسا و آمله اسیر و کچک و صندل که هر همه تساوی باشند یا شکر آمیخته مریض را بنوشانند ازین
رحمت مذکور که از تلخ باشد اگر چه با تپ سونگی و مری بسبب بود دفع شود و اگر دانه های آن بوی بیرون آمدن غایب شده باشد آنرا این
علاج بیرون آورده فراخ گردان نوع دیگر جوش پلور پنج چوالی لعل و زردچوب و آمله هر چهار را متساوی ستاده و آب آس کرده و بیامیزد چخته مریض را بنوشانند
ازین مرض مذکور که هر نوع که باشد اگر چه با تپ و سونگی بود دفع شود و پیرا و کلیدی مبارکی نیز دفع گردند نوع دیگر جوش تر کلید و آمله و بلبله و بلبله
برگ نم و پلور و بانسه و پوست نم و بار و غن ستر آمیخته مریض را بنوشانند ازین مرض مذکور که هر نوع که باشد زائل گردد و مبارکی فی الحال دفع شود
نوع دیگر جوش جوالسا و پیرا و کلیدی مریض را بنوشانند ازین مرض مذکور که از غلبه بلغم باشد دفع شود نوع دیگر شیر و برگ کبج و برگ و
شیره آمله باشد و شکر آمیخته مریض را بنوشانند ازین دانه های مرض مذکور که از غلبه بلغم باشد دفع شود نوع دیگر جوش انبراد کن مریض را

شدن گوشت فاسد را ترشیده و در کف از آن روغن کنی. باریان طما کف و حقیق تیر و خیمه می بینند تا دیکه نشود و اگر بدین علاج فواید شود باید که کل
در این کف و روغن کف را در سوت و گور و چمن و نسل و چوبی را با ترشی آس کرده سخت کنند تا صاف شود و آنکه حقیق تر از آن دارد باید و اگر در دیر چوب
رسوت روغن کف و خیمه طما کف تیر و خیمه و روغن برای دفع انسلی علاجه های بدیده یعنی بکار بندند و برای دفع بارگاه اگر خام بود باید و چون بشانند پوست بچ
چوب حقیق را باید که معینه و سال هر چه استسادی است به آب گیس کرده و محل مرض سخت کنند و معین اصحت شود و اگر ازین علاج به نشود باید که روغن کف
بر محل سخت کرده سید کنند آنکه عمل باین بکار بند و چون بخت شود شکاف کنند بعد از آن بزرگ پول و نم و کف با آب گیس کرده و بار و روغن سوراخ می شود
طما کف و عصا بپزند و از جهت شدن شکاف جوش پوشت و درختان شیدار و سار چوب کچیک بکار بندند و چون صاف شود حقیق تر از آن صافی
روغن کف و خیمه بر آن طما کف و معین اصحت شود و برای دفع سرکه از این علاجی که برای دفع سیدوار بدیده شده است بکار بندند و برای دفع باد
که آنرا در عروق بوالی گویند رگ پای بکشاید بعد از روغن کف با کافور و سید کف و نوع دیگر موم و روغن ستود چوبی و لبها و مغز استخوان با جوی کهار
بیانند و گرم کرده سخت کنند ازین بوالی فی الحال دفع شود و برای دفع السک با ترشی یا با سرکه هندی فرجه های انگشتان البشوند بعد از
پول و نم کف و روغن کف و روغن کف از پول از پول اگر جلد را آب آس کرده سخت کنند ازین مرض کف و دفع شود و نوع دیگر حقیق تر و شیرین کف کانی
روغن کف و خیمه بر السک طما کف و بالای آن حقیق کف و گور چمن و نسل بریزند ازین فی الحال دفع اصحت شود و برای دفع علت کف سخت کرده
بنا خورده اشیده و در کف بعد از روغن کف که آنرا گرم کرده باشند آنرا بسوزند فی الحال دفع شود و برای دفع اندر پست یعنی باد خورده هر جا که باشد کف
بعد از توپای سید کف و نسل آس کرده و محل بار خورده سخت کنند ازین رحمت مذکور دفع شود و روغن های سیرا نید نوع دیگر سونا و دیو و آب
آس کرده و محل بار خورده سخت کنند دفع شود و نوع دیگر حقیق تر از آن جانی کف و کف و روغن کف و روغن کف و روغن کف با خورده طما کف دفع شود
نوع دیگر محل بار خورده کف که و یا با چاک شتی خراشیده و حبه آب گیس کرده بر آن سخت کنند با خورده دفع شود و این علاج مجرب است و یکی دفع از کف کاف
باید و چون بکشاند بعد از جوش نم آنرا بشوند بعد از آن شیشه کف و سب روغن کف و حقیق نمک سنگ میوه بر آن سخت کنند ازین مرض کف و دفع شود
نوع دیگر پول و نم و روغن چوب و زنجبیل و استسادی است و آس کرده سخت کنند از کف کاف دفع شود و نوع دیگر مملتی و کل بنی و قری و کف و روغن کف
و کف و جلد استسادی است و آب گیس کرده سخت کنند ازین از کف کاف دفع شود و برای دفع دانک و روغن کف و دمام و در سوزند ازین سید کنند و روغن کف
بکشاید و عمل سیرا نید و بکار بندند و تیراب خاکستر که کت نیز لبشون و برای دفع بلیت یعنی کف کف و بوی و غیره نگام علاجه های دیگر در سید کنند
آنرا رساین شمار نگفته خواهد شد و برای دفع لیس و خال نخست بابت آس امراض مذکوره را ترشاند آنکه بشنود و یا با آب گیس بر مناسب حال
روغن و سیرا نید و برای دفع بچه و نیک و نیک و در محل کف این امراض باشد رگ آن محل بکشاند آنکه محل امراض مذکوره را به با چاک شتی بخورند و روغن
درختان شیر در آب گیس کرده بر آن سخت کنند نوع دیگر سیرا نید و کف و مملتی و زور و چوب آب آس کرده بر آن محل مرض بخرش این سخت کنند
ازین نیز امراض مذکوره دفع شوند نوع دیگر شگاف و اگر کف و بدار یکند و در ابله آب بار یک گیس کرده و محل امراض سخت کنند ازین نیز امراض کف
دفع شوند نوع دیگر بر کف و پوست چارولی و تین و زور و چوب جلد آب آس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین نیز دفع شوند برای دفع
مماسه قی بکشاند و در شفت زور و تین و لود و نمک سنگ جلد آب آس کرده بر محل مرض سخت کنند و جهت دفع این علاجی که برای دفع نیک کف شده است
استعمال کنند و برای دفع بدم کف نخست جوش نم بنوشانند و قی بکشاند و روغن کف و حقیق تر و جوش نم روغن کف و خیمه و با شند و میوه و با شند
ازین مرض مذکور دفع شود و نوع دیگر نم و کف و در آب آس کرده بر محل مرض سخت کنند ازین دفع شود و برای دفع بیور کف نخست روغن
ستور بر قافه طما کف سید کنند بعد از لبها و لود و نمک سنگ جلد آب آس کرده سید کنند و کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده
روغن ستور را بر قافه و تحلیل طما کف و سید کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده و کف با آب گیس کرده

و مانند آن سخت گشتن ازین هماسه کفنه دفع شوند و روی روشن گردد و نوع دیگر کشیدنی و یک و دو سه راسه است و ای سته آب آس کرده کافه سخت گشتن
هماسه ازین برکنده شود نوع دیگر به حق تر از آن زرد چوب و داربلد و مصلی و اگر گشتن در آن مانده جمیع و گل نیلوفر و قمری کوفته و زعفران برکت و کمر
مساوی گرفته باشند و به شیر و روغن کجی بخت طلا کنند ازین هماسه کفنه و نیلکا و خال دفع شوند و روی روشن شود و این روغن اسرار و تل گویند
نوع دیگر به حق تر از آن بزرگ و صندل و گل نیلوفر قمری و زیره سفید و ناکبیه و روغن کجی بخت بر روی و اندام طلا
ازین کفنه و خال زنجیر برکنده شود و اندام روشن گردد و این روغن را کنگر تل گویند نوع دیگر به حق تر از آن زعفران و صندل و پتیرج و کمر
و پد مانک و گل نیلوفر قمری و گورچین و زرد چوب و داربلد و جمیع و مصلی و کلبیه و لود و لقم و کوفته و گل سرخ و رکنین و چون برنگ اگر هر یک
سه درم باشد در یک چرخه روغن کجی بخت چون بخت شود بارند و بر روی و جز آن طلا کنند ازین کفنه و خال هماسه مانند این دفع شوند و این
روغن لائق حرمانه باد شایان ست و این را کنگر تل گویند نوع دیگر دوازده درم صمغ قیر و دوازده درم روغن ستور و سبت و چهار درم
و شش درم شیرین مخلوط ساخته بارند و بر ترقی کی پای سخت گشتن ازین پای صاف بچوب زبان گرد نوع دیگر شایخ زقوم و جاکهار و نمک یا و
نمک و نخل را چوب کوب کرده در کمی تلخ انداخته تا سه روز بارند به مقداری از آن روزیه کشیده آس کنند و بر ترقی کی پای سخت گشتن ازین
نیز پای بچوب زبان شود و مجرب است نوع دیگر شیره برگ صبر پای طلا کنند ازین ترقی کی پای بچوب گل نیلوفر و روغن پای گاهی فاسد نگردد نوع دیگر
روغن بیدارنج و نمک سنگ سولف و جمیع هر سه است و ای سته آب آس کنند و با مسکه گاو شیرین نمیده بر پای سخت گشتن ازین پای بچوب نیلوفر
گرد نوع دیگر و بوم نمک سنگ گوگل کلخ و گل سرخ و قند و روغن ستور و شمشیر است و ای سته آب آس کرده بر ترقی کی پای سخت
کنند و سید کنند ازین میان هفت روز دفع گردد نوع دیگر در محل ترقی کی پای موم را شیره گرم ساخته سخت کرده سید کنند ازین موضع کور
و در آن دفع شود نوع دیگر به حق تر از آن بوی در ماسن نم و کلبیه و کاشی و زیره و روغن کجی را بنیزد و آن بحق تر از آن نمک سنگ یا کرده
ترقی کی پای طلا کنند ازین پایا نیکو شوند و این روغن را ابوکال تل گویند نوع دیگر به حق تر از آن کشته مانک و به حق تر از آن تخم دها توره و روغن تلخ
بخت بر ترقی کی پای سخت گشتن دفع گردد و این روغن را نمک سیل گویند بعد بکشانیدن بقصد یا بدو به سر را به روغن که بان نمک سنگ یا کرده
باشند یا بچوبش نم نشیند بعد از آن برگ پاول و نم و بالسه با بول بقا آس کرده سخت گشتن ازین او نکحکا دفع شود نوع دیگر گوشت کبیر نم
و چون جلد است و ای سته و با بول بقا آس کرده بر سخت گشتن ازین نیز او نکحکا دفع شود نوع دیگر بخاره کبی که گشته بود و خیال آسان
با بول آس کرده بر سخت گشتن ازین نیز او نکحکا دفع شود نوع دیگر برگ دها توره با بول بقا آس کنند و با شیر زقوم و شیر آگ و روغن کجی بخت
بر سخت گشتن ازین او نکحکا دفع شود و خاشی که از آن بشود دفع گردد نوع دیگر به حق تر از آن زرد چوب و داربلد و چور و چاند و تر بچله نم
و صندل که هر سه است و ای سته باشد روغن کجی را بنیزد و بر سر طلا کنند ازین او نکحکا دفع شود و این روغن اسرار و تل گویند نوع دیگر کفنه را
در سفال گلی انداخته بریان کنند و محق ساخته و آس کرده و بار روغن کجی آئینه بر سر طلا کنند ازین او نکحکا دفع شود و خاشی که از آن رسیده
می آید بکند نوع دیگر زیره گل نیلوفر قمری و آند و مصلی هر سه است و ای سته با یک آس کنند و بر سخت گشتن ازین او نکحکا دفع شود نوع دیگر
بشیر بچکه و به حق تر از آن حبه روغن کجی بنیزد چون بخت شود بارند و بر سر طلا کنند ازین ارنگ خارش سید سبت و برص دفع شوند و این روغن
کجی تل گویند نوع دیگر به حق تر از آن تخم کچک بول بقا روغن تلخ بنیزد و بر سر طلا کنند ازین دارنگ دفع شود نوع دیگر به حق تر از آن چره و بچ
و انق و بچ لکوره غنیه که هر سه است و ای سته باشد روغن کجی بنیزد و بر سر طلا کنند ازین ارنگ دفع شود و این روغن اسرار و تل گویند نوع دیگر
به حق تر از آن تر بچله و کلبیه براده آبر و مصلی و بچکه و نمک سنگ که هر سه است و ای سته باشد روغن کجی بنیزد و بر سر طلا کنند ازین ارنگ دفع شود و این
روغن اسرار و کجی است گویند مجرب است نوع دیگر به حق تر از آن تر بچله و بچکه و گل نیلوفر قمری و کلبیه و ریح آهن کنند که هر سه است و ای سته باشد روغن

و حدوث این از غلبه باد باشد و سبب راونت هر که گویند آن آنست که سبب سخی گرم و یا سبب بداند آنها سخت بر تیزی حال می شود و این از غلبه باد
 و تلخ باشد و چهارم را بجهت کثافت و آن آنست که دندانها سخت در کنند شکسته می بینند و دهن نیز گزرد و حدوث این از غلبه باد و بلغم باشد و پنجم را
 دنت سر را گویند و آن آنست که در دندان ریخ بسیار جمع شده و سخت گشته بماند و از آن گونه دندان متغیر شود و پنجمی از ضعیف شود و حدوث این از
 غلبه باد و بلغم باشد و ششم را کپا گویند و آن آنست که دندانها ریخ سخت گشته بماند و نیزه های دندان با ریخ شکسته می بینند و از دندانها ازل گردند
 و حدوث این از غلبه باد و بلغم باشد و ششم آنست که از اسهال و رقیق گویند و آن آنست که دملانی از دندانها سیاه یا کبود رنگ گردد و حدوث این
 از غلبه تلخ و خون باشد و ششم را کواک گویند و آن آنست که با فاسد دندان در آمده و تیرج آنرا گردد و از آن لاد و است و پنجم از زبان
 پیدا آید و حدوث یکی آنست که زبان بر قد و خوش و خار و در پوچ برگ ساگون شود و اگر گردد و حدوث دوم آنست که از غلبه تلخ بود و آن آنست که
 زبان نرود و لم شود و با سوزگی باشد و در آن خارهای تنگ لعل نام پیدا آید و حدوث سوم از غلبه بلغم بود و آن آنست که زبان طبر و گران گردد و با
 خارها پوچ خارهای بل پیدا آید و این هر سه نوع را کتک گویند و حدوث چهارم از غلبه بلغم و خون باشد و آن آنست که سحر زبان از طرف اسفل تا افسد و پنجم
 گردد و زبان خشک شده بماند و این را لاشاک نامند و حدوث پنجم نیز از غلبه تلخ و بلغم باشد و آن آنست که در پنج زبان پوچ سبز زبان یا دانی یک
 رقیق بر و نیزه و در و غارش بسیار کند و تا پاک بود و لعل آن سبیل گردد و آنرا کچک گویند و از آن در کام پیدا آید یکی را کتک گویند و آن آنست
 که در کام آسانی که طولی و پوچ بود و آن نفوخ باشد و حدوث گرد و بلشک و سبب فاسد بود و حدوث این از غلبه تلخ و بلغم باشد و دوم را تندی که
 و آن آنست که در کام آسان سبب نامند بار کند و دری حادث گردد و با سوزگی بود و پنجمه گردد و در و چنان شود گویند که در آن سوزنا می خندان و حدوث
 این از غلبه تلخ و بلغم باشد و سبب راد هر که نامند و آن آنست که در کام آسان سخت و لعل و ام باد و در و تپ پیدا آید و حدوث این از غلبه
 خون باشد و چهارم را لاشک کجیب گویند و آن آنست که در کام آسان شکل باخته تیرج حادث گردد و در دندان و حدوث این از غلبه بلغم باشد و پنجم را لاشک
 و آن آنست که در کام آسان پوچ گل نیلوفر می پیدا آید و حدوث این از غلبه تلخ و بلغم باشد و درین نوع نشانیهای از بدخونی بود و ششم را لاشک
 گویند و آن آنست که در کام گوشت بسبب غلبه بلغم فاسد گشته و بر آمده و قرو و شسته گردد و ششم را لاشک نامند و آن آنست که در کام گری مانند
 کن بر آمده و قرو و شسته گردد و حدوث این از غلبه فاسد چربی باشد و ششم را لاشک نامند و آن آنست که کام سخت خشک گردد و تیر قد
 از آن حادث شود و حدوث این از غلبه باد که ماز تلخ یافته باشد بود و ششم را لاشک نامند و آن آنست که کام پنجه شود و حدوث این از غلبه
 تلخ بود و پنجمه از آن در گلو پیدا آید و پنجم را از جمله سبب مذکور در فنی نامند و آن آنست که باد و تلخ و یا بلغم و یا هر سه خلط و یا خون غلبه کرده و گو
 گلو را فاسد گردانیده و در گلو دانه های از آن گوشت پیدا آید و از آن گلو مسدود شود و این لاد و است مریض ازین فی الحال پاک گردد و یکی
 ازین پنچ از غلبه باد حادث شود و آن آنست که در سوط حلق نزدیک پنچ زبان گوشت فاسد بر آید و گلو را مسدود سازند و در بسیار کن و آثار
 فساد باد درین نوع باشد و دوم از غلبه تلخ پیدا آید و آن آنست که در گلو دانه های گوشت فاسد بر روی بر آید و در بخت پنجه گردد و تا پاک بود
 و تپ پیدا آید و سبب از غلبه باد و بلغم حادث شود و آن آنست که در گلو دانه های گوشت فاسد بر آید و سخت بوند و گلو را مسدود
 سازند و بعد از ویری اندکی پنجه گردد و چهارم از غلبه هر سه خلط حادث شوند و آن آنست که در گلو دانه های گوشت فاسد بر آید و از طرف زبان
 پنجه گردد و علامات هر سه نوع سابق درین باشند و این نوع سخت بدست و پنجم از فساد و خون حادث شود و آن آنست که در گلو دانه های
 لعل ام و از گوشت فاسد بر آید و گلو را مسدود سازند و علامات نوع تلخ درین نوع نیز باشد و ششم را از امر افند که در گلو پیدا آید و سبب ازین
 و آن آنست که در گلو سبب سوزش پوچ کن را بر آید و حدوث این از غلبه بلغم باشد و آن بغیر بریدن بآلت آهن بر نگردد و سبب ازین سبب
 که آسانی پوچ سبز زبان و گلو قریب پنچ زبان پیدا آید و حدوث این نوع از غلبه فساد خون باشد و چون این نوع پنجه گردد و با لاشک و ششم را لاشک

این

نامند و آن آنست که در گلو آماسی طویل و مرفع پیدا آید و گلو را مسدود سازد چنانکه بسبب آن غذا در حلق فرو نرود و این نوع لاد و است بعضی از این لادها را
 بدان رود و حدوث این از غلبه بلغم بود و ششم را پلاس گویند و آن آنست که در گلو آماسی با و زود و مه پیدا آید و از آن محلها میخیزد چنانکه گویا که آن را
 می برند و حدوث این از غلبه باد و بلغم باشد و علاج این سخت و دشوار است و دهم را یک برم گویند و آن آنست که در گلو آماسی کزده مرفع و سخت و گران
 با تپان سوزنی و خارش حادث گردد و پنجم را کزده و حدوث این از غلبه بلغم و فساد خون باشد و یازدهم را برن ند گویند و آن آنست که آماس بلند و
 گرد و گلو با سوزنی بسیار و تپ قوی حادث گردد و حدوث این از غلبه تلخ و خون بود و اگر با فساد تلخ و خون فساد باد و پیوند و در و چنان کند گویا که آنرا
 بیشنگا فندید و آن سوزنهای میخیزد و دوازدهم را سکنه گویند و آن آنست که در گلو میخیزد گوشت فاسد بر آید و سخت بود و گرد و گرد آنها گوشه شست
 فاسد بودند و گلو را مسدود سازد و در و های گوناگون درین باشند و حدوث این از غلبه هر سه خلط بود و این لاد و است فی الحال بعضی از این لادها
 گرد و سیزدهم را کلو و نامند و آن آنست که در گلو گوی میخیزد و اندک بر آید و مستقر بود و در و اندک کند و حدوث این از غلبه بلغم و خون باشد و این غیر برین
 بابت آهن آن نشود و چهاردهم را کبیرده گویند و آن آنست که از غلبه هر سه خلط تمام کلو آماسید گردد و جمیع آثار با و نشانیهای بدیده که از
 غلبه هر سه خلط بود و درین باشند و پانزدهم را کلو کعه نامند و آن آنست که تمام کلو آماس بسیار بر آید چنانکه طعام و آگ فرو نرود و نفس دشوار
 برون آید و بابت باشد و حدوث این از غلبه بلغم و فساد خون باشد و شانزدهم را سکنه گویند و آن آنست که گوشه شست گردد و از حلق تپان شود
 و نفس تنگی پیدا شود و حدوث این از فساد باد و بلغم باشد و هفدهم را نامند و آن آنست که در گلو آماسی طویل شود و تنگی تمام
 گلو را بگیرد و حدوث این از غلبه هر سه خلط باشد و این لاد و است مرضی اهلک گرداند و بیست و یکم را براری گویند و آن آنست که در گلو آماس پیدا شود
 و با سوزنی پیدا بود و گوشت آن مل کنده شود و از آن بوی بد آید و مرضی این نوع را پهلوی غلیظین مقدار سی قرار شود و بسیار غلیظین قرار
 روی نماید و حدوث این از غلبه تلخ و فساد خون باشد و چهار از آن درون دهن خلط پیدا آید این یکی از غلبه باد بود و آن آنست که نامی از غلبه تلخ و فساد
 و خلط حادث شوند و چنان در و کنند گویا که در آن سوزنهای میخیزد و دهم از غلبه تلخ حادث شود و آن آنست که در تمام دهن خلط و نامی از غلبه تلخ
 بیضی لعل بعضی زرد پیدا آید و پوستهای آن تنگ بودند و دهم از غلبه بلغم حادث شود و آن آنست که دانه و تمام دهن و خلط پدید آید و خارش
 کنند و باد و دانه بوند و گوشت آن هم بگونه دهن باشد و چهارم از فساد خون حادث شود و آن آنست که در تمام دهن و خلط و نامی از غلبه تلخ و فساد
 سوزنی پیدا آید و پوستهای آن تنگ باشد و بعضی مر این نوع را قسم دوم گویند و اما علم قسم دوم در علاج زخمهای مذکوره - علاج امر اول
 لب بداند که برای دفع مرض لب که از غلبه باد حادث شود و دهن سوزن و در دهن چربی و کلسا و موم هر چه با گرم کرد و بر لب بگذارد و بیضی سخت شود
 نوع دیگر و از و های سالون مثل انابه که تنگ است نیز مرض مذکور دفع شود نوع دیگر عمل ناری سید و بکار بند و مرض مذکور دفع شود نوع دیگر
 حقیق تنگ و صوب پهلوی و در و گلو و ملتی بر لبها بریزند ازین نیز مرض باوی دفع شود و برای دفع نوع مذکور و از و ها و عللها که دفع باوند
 تیر کار بند و بخت دفع مرض لب که از غلبه تلخ یا غلبه خون یا از رسیدن شی خارج حادث شود و بدین خون بکشانند و دیگر عا بها که دفع
 بدو و تلخ اند بکار بند و بخت دفع مرض لب که از غلبه بلغم حادث شود و خون بکشانند و غل ناس پر چکان بکار بند و در و ها و بعضی انوشانه
 و غل سید و کول بکار بند نوع دیگر سوزنی و ساجی و جوا که از و تنگ بر یا به همه منساوی است و داس کرده و باشند و منجه بر لبها سخت کنند ازین
 نوع باغنی دفع شوند و بخت دفع مرض لب که از فساد چربی باشد سید بکنند و به پیشق گردان و کاک که نه مقداری خون بکشد و در و از آن دار و
 از آن صاف گردد بکار بند و بعد از آن حقیق برنگ تر بچله و بود باشند یا کرده سخت کنند فراهم شود و علاج امر اول - علاج امر دوم
 دفع سید و نخست خون بکشانند بعد جوش سندی و سر شفت و تر بچله و رسوت و موقت را بکیند و در بعضی افرا ب تا مقداری از آن در دهن
 باندازد و برنگت مویخه و تر بچله جلد را با آب آس کرده و عمل مرض سخت کنند دفع شود و برای دفع دنت بیت نخست خون بکشانند و بر چنگ نمک و

قسم دوم در علاج زخمهای مذکوره

گردانند و بحسب دفع امراضی که در تمام بدن و خلق حادث گردند و علاج دفع این مرض خون از غلبه باد باشد نمک آس کرده بر دانه های پستی سخت کنند و این
دفع باد بود و بحق تر و جوش آن روغن کنجد برین روغن بامیه و روغن بادام تلخ در روغن دانه برون اندازد و بدین روغن بار با غرغره بکنند
و ازین ناس نیز بدین نوع دیگر و خوب درخت سال و جارد بیدانجیر و سنگوت و مغز تخم کچک و گوگل برن و چمر و کلیه قیر و ناز و جعول هر سه را
مستوی سته و آس کرده بار و روغن کنجد برین و جامه کتان را بدان تر گردانند و بر شکم و درخت شونا آنرا بچیند و سونده و دود آن روغن انبوشان
ازین دود و غلبه باد و بغم و نوشید و امراضی که در بدن زایل گردند و این دود را اسنیجک محصوم گویند و چون از غلبه تلخ باشد باید که اولاً باقی دل سهال و
مریض احسان گردانند و علاجهای سرد و شیرین که دفع تلخ اند بکار برند و چون از غلبه بلغم باشد علاجهای دفع بلغم بکار برند نوع دیگر این
پارچه می مویحه و دیو دار و لنگی هر سه مستوی در بول بقر بچیند و جوش بامیه مالکیان مریض انبوشان دفع آید و ازین دیگر امراض که
غلبه بلغم باشد نیز زایل گردند و باید دانست از جمله امراض بسبب آنکه از فساد خون و یا گوشت و یا از غلبه هر سه خلط باشد و از جمله امراض
بسیج دندان که آنرا سو که خن نامند و ناسور که از غلبه هر سه خلط باشد و از جمله امراض کام مریض پیدا و از جمله امراض گلو مریض سرگین مریض بلغم
و مریض بلاسن مریض بدار کا و مریض کلوما و مریض بالستان و مریض سنگی و مریض فنی لاد و اند طبیب را شاید بحسب دفع امراض توکل بخند
و مریض انجیر کرده بدو اگر در موشغول گردانند و چون بحسب دفع امراض مذکوره چند علاج از طب چنانست منصفه می آید بحق گوته و دار هلد و مویحه
پارچه می و لنگی و تخم و زرد و خوب همه ادویه دندان بالستان ازین چکیدن خون از دندان و خارش و درد آن دفع شود نوع دیگر بحق بل و
باشد و روغن ستور اینخته غلوا با باند و بفرمانند تا وقت حاجت یکی مریض بر دندان خود ببالند و بدو ازین درد دندان دفع شود نوع دیگر بحق
انگزد و کاسچیل و کاسچیل ساجی و گوته و بل را در دندان بالستان ازین درد دفع شود نوع دیگر جوش پوست بچ کرنب و بل بجز پوست بچ هر دو
و چارسته بستانند و بار و روغن کنجد اینخته مریض ابدین تا زمانی داشته غرغره کرده برون اندازد ازین کرم دندان بمیزند و در شش دفع شود
نوع دیگر انگزد را در دندان که آنرا کرم خورده باشد بار در دوش دفع شود نوع دیگر پوست بچ ترنج و بچ هر دو را مستوی سته و باب آس کرده
غلوا بندند و در زیر دندان یک بار در کرم دندان و در دفع شود و همه که میامیزند نوع دیگر بحق تر و جوش بولسری و لود و زقوم و پیا باشد
رخی که اول و پوست درخت سال که سر و مستوی سته باشد روغن کنجد برین و ازین عمل ناس بکن و غرغره بکار برند و آنرا از جنبین باز
ماند و مستوی گردند و این روغن ابل و قیل گویند نوع دیگر یک سخته روغن کنجد برین که در چند آن باشد و بحق تر از آن زرد و خوب و ابل و قیل از
ونک سنگ و دیو دار و بزرگ چتره و بل و برگ رمس و ناک سوچیل انگور و مجیحه و مملتی و بریار و بچ و نیش و مویحه و اسیر و صندل که هر یکی یک
پان باشد برین روغن انبوشان با بیه و غرغره بکنند و برانام مریض ملا کنند ازین آنچه که مال و لا و کنفقا لوس ارید و بار کا و مانس باک
و مویحه و کلوما و در جمال بکتب جمله امراض سرد دفع شوند و این روغن را در ابل گویند نوع دیگر یک سخته روغن کنجد برین و جوش لک خام
که هر یکی یک سخته باشد و جوش لود و مجیحه و پد مانگه زیره گل نیلوفر قمری و کاسچیل و مملتی که چهار سخته باشد و
سحق تر ازین جمله دار و با یک بل باشد برین روغن بامیه و روغن بادام تلخ در روغن دانه برون اندازد ازین دندانها از جنبین
بماند و مریض کپیا و ستیا و کسن دفع شود و بوی بد که ازین بعضی کسان می آید برود و این را الا حصا و قیل نامند نوع دیگر ساج و کاسچیل
سته و در یک دود آب انداخته بچیند تا آنکه چهار حصه آب بماند آنگاه جوش را بجامه بنجیه بکنند و در یک انداخته بچیند تا آنکه بچ جا شود
بعد از آن بحق جا و تری و کافور و سپاری و کلکول هر یک دوازده گرم بکنند و در آن با نازند و غلیظ ساخته غلوا بستانند و این روغن را
بفرمانند تا یکی در روغن اندازد و زیر دندان بار و ازین امراض دندان و گلو و کام دفع شوند و این را کعبه ا و کتکا گویند نوع دیگر ساج و کعبه
و پوست رنچ هر یک یک صندل سته و جوب کرده در چهار دود آب انداخته بچیند تا آنکه چهار حصه بماند آنگاه بجامه بنجیه بنجند و در یک

فصل پنجم در زحمتهای گوش

در علل زحمتهای گوش

بدرده و دهن و دیگر امراض و بر روی چنانکه گفته و جز آن و مضمنا نیک در پوست اندام پیدا آیند و کروبات و کرمی اندام دفع شوند و در
از جنبیدن بازماند و سخت شوند و سبب که از غلبه باد و بلغم حادث شده باشد نیز دفع شود و چون بدین و غن ناس بگیرند مویها سپید نگردند و
شکلی بر روی نیست و این و غن که در او تیل گویند نوع دیگر به حقیقت تر از آن زرد چوب برگ جامی و ملتی و نیلو فرفری روغن که در این پند و انرا
بجای مض ملا کنند و غوغه بکنند ازین بختی و من دفع شود و این روغن را هر دو را و تیل گویند نوع دیگر یک چرخه روغن که در این پند و انرا
باشد به حقیقت تر از آن ملتی که یک پل باشد و نیلو فرفری که سی پل بود نیز بدین مریض را ناس دهند ازین سیلان لعاب از دهن دفع شود و از این
روغن بر بختی و دهن بار ملا کنند فرا هم شود و این را حشمتی تیل گویند نوع دیگر بچوش و به حقیقت تر از آن بولسری و پیایانسه و لود و کر و الوه سال
و غنیلان و کعبه و ریونج و درخت کسائی روغن که نیز پند و احتمال کنند چون این را مریض در دهن دارد و اندام از جنبیدن بازماند و سخت شوند
و چون بدین مریض را ناس دهند امراض دهن و کام و گلو دفع شوند و این روغن را بکلا و تیل گویند نوع دیگر زرد چوب و کوه و بلبل و کوه
برابر و بلبل بقرانند خسته بچوشانند و جوش نکند و را بجای خسته بستانند و مریض را بگویند تا مقداری در دهن داشته برون اندازد و دهن بوی بدین
دفع شود فائده چون از خوردن چوبه دهن سوخته شود و بار روغن که در این پند و غوغه بکنند به شود نوع دیگر پوست نیشکر سوخته و با مسکه
گاویش آستخه در محلی که بخوردن چوبه سوخته شده باشد سخت کنند فرا هم شود و الله اعلم بالصواب فصل پنجم در زحمتهای گوش
مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علل زحمتهای گوش که در این پند و غوغه بکنند به شود نوع دیگر پوست نیشکر سوخته و با مسکه
و آن آنست که باد فاسد درون گوش آمده در و پیدا آرد و گاه باشد که باد فاسد از تنه فاسد یا از بلغم فاسد نیز بدین و دوم را که ناسد گویند
و آن آنست که درون گوش باد فاسد شده و آزار بدهد و از آن هر دم آوازهای گوناگون همچو آواز برن و دلخ و خر و در آن بشنود و سوم را که در گوش
و آن آنست که باد فاسد در دهن فاسد گرفته منفذ صوت را مسدود سازد و قوت سامع را از اکل گرداند و مردم که در دهن و چهارم را که در گوش و آن آنست
که سبب باد فاسد شدن درون گوش از بسیار زرد و حرکت یا از نقصانی مغز یا از خوردن غذای خشک یا از نوشیدن آبهای مضر و یا از ناس گرفتن
نه بران طریق که شاید در گوش مردم همچو آوازی آید گاه باشد که باد فاسد بدین از تنه فاسد یا بلغم فاسد یا خون فاسد یا از هر سه یافته این نوع را
پیدا آرد و پنجم را که در گوش و آن آنست که از رسیدن زخم در سر یا ز خوردن غولها یا از حادث شدن بدرده درون گوش که به قیقت یا خون یا
زرد آب از گوش بیاید و حدوث این از فاسد گشتن باد درون گوش بود و ششم را که در گوش و آن آنست که باد فاسد بدین از تنه فاسد یا بلغم فاسد یا خون فاسد
گوش خارج پیدا آرد و هفتم را که در گوش و آن آنست که در گوش بلغم بسبب غلبه خلط خشک گشته باشد و ششم را که در گوش و آن آنست که در گوش
که بلغم بسبب فساد و تلخ در گوش خشک گشته مانده باشد از بسیار خوردن گرمی آفتاب یا آتش ز آب گشته از طرف بینی بکشد و ازین در دهن پیدا آید
و ششم را که در گوش و آن آنست که از فساد خون و گوشت پستنی بکشد که در گوش باشد درون گوش که در مفاصل و آن گوناگون آنچه
در دهن گوناگون پیدا آرد و گوشت درون گوش را بخورند و اگر درون گوش گرمی چنانکه گوش خوک و نه را پا از خارج در آید مردم را سخت بقرار
از آن روی نماید و چون گرم نکند و بچیند درون گوش سخت در پیدا شود و چون ساکن باشند در دهن که شود و از جمله سبب و شست امراض گوش
دو نوع بدرده است که درون گوش حادث شود و حدوث یکی ازین دو نوع از رسیدن شی خارجی بود و حدوث دوم از فساد خلط باشد و علامات انواع
بدرده و فصلش گذشته اند و در و دوم را که در گوش و آن آنست که در گوش ترو چکان نماید و سیم و چهارم را که ناسد و آن آنست
که از در آمدن آب در گوش و یا از پنجه گشتن بدرده که درون گوش باشد از گوش بوی بد آید و یا ازیم غلیظ بالومی بدانان بکشد و فرق پو تکران که در
آنست که دریم پو تکران غلیظ و دریم کران سر و نیز بکشد و از جمله سبب و شست امراض گوش چهار نوع
بواسیر و شش گذشته اند و از جمله امراض گوش هفت نوع را پست و علامات جمیع انواع از پند نیز فصلش گذشته اند و بدینکه در نمره گوش زمان

امراضیکه حادث شود پنج اندکی را تو تک گویند و آن آنست که در نازک چون بسیار و در باد رسوخ نرینه گوش چنین می افتد باشد و
 بخوابد که سوراخهای نامکوره را یکبارگی کشاده گردانند بدان سبب سوراخهای گوش چنین سخت و پریان از دمازان نرینه گوش با آن سخت سیاه لعل آمد و
 و چرم آن تیره و در وقت این از فساد و باد بود و دوم را تپک نامند و آن آنست که از سبب انداختن شی گران در سوراخ گوش یا از رسیدن حبه نرینه
 گوش یا آساید سخت و سیاه و هم شود و سوزش و درد کند و پنجمه گرد و در وقت این از غلبه تکیه و فساد خون بود و سوم را نشته گویند و آن آنست که
 چون زنی خوابد یکبارگی زور و تکلیف سوراخ گوش را کشاده گردانند بدان سبب رسوخ گوش چنین می افتد و از آن نرینه گوش به آن سخت گرد و
 و خارش و اندکی درد کند و در وقت این از غلبه باد فاسد که سدا و بلغم یافته باشد و چهارم را دو کفه بر دهن نامند و آن آنست که در نرینه گوش سوراخ
 بر محل نشده باشد چون آنرا کشاده گردانند و بجهت آن چیزی در آن باندازد از آن نرینه گوش به آساید و خارش و درد و سوزش کند و پنجمه گرد
 و در وقت این از سوراخ غلط باشد و پنجم را ریحی گویند و آن آنست که در نرینه گوش زنی از فساد خون بلغم که با سوراخهای شرف می افتد و از آن
 نرینه گوش و طمانی کچا حادث گردند و در وقت این از فساد و خارش کنند و الله اعلم قسم دوم در علاج امراض مذکوره بدانکه در مرض گوش از هر دو جمیع
 و حرکت غسول و یکم بسیار از سرکه هندی و از جرات و از دیگر توشه ها که از خواب و از غصه و اندوه و اندیشه و از توشیدن شراب و از انداختن
 مذکوره امراض گوش افزاینده و بجهت دفع جمیع امراض گوش روغن ستور بر مناسط جل بعد آنکه مریض طعام خورده باشد بنوشاند و بالای مریض ستور
 آب گرم بنوشاند و این دو تا سه روز این عمل بکانتد و دفع جمیع امراض گوش آید و باید دانست که علاج بجهت دفع کرسول که تپک و در آن جمیع بار هر
 یک طریق است و آن آنست که مریض را چوب ساخته پوست پنج میل نخل سید انجیر و پوست پنج اگر و کدو پخته و پوست کیتجه و دو و اتوره پوست سبزه پری
 و اسگنده وانی که این همه را در سرکه هندی انداخته و جوشانیده باشد و غلیظی سید بکار بندند و دفع کرسول که از غلبه باد و بلغم باشد نافع آید و
 از گوش تپک گوش خوک گوش گوسفند و گوشت مای هر چه دست و پا بستند و در شیر انداخته و بوشانند و بدان عمل بندند بکار بندند و دفع کرسول
 نافع آید و اگر عمل نمادی سید و سید بکار بندند و با یکدیگر میل با داند بکار بندند نیز نافع آید و نوع دیگر است که تیل که در آن چهل بار بگذشته است
 بکار بندند و دفع کرسول نافع آید نوع دیگر گشائی را با پنج و بار بستند و چوب کوب کرده یا شیر بکار گردانند و جوشانند و با یکدیگر بکار بندند و با
 چربی خوشن میخته و شیر گرم ساخته در گوش مریض بکانتد و از این کرسول دفع شود نوع دیگر که گامی درخت از آن با روغن ستور چوب گردانند
 از آن دونه سازند و بر آن اخگر نموده بالای گوش بدارند تا روغن ستور گداشته قطرات آن در گوش بکانتد از این نیز کرسول دفع شود
 نوع دیگر روغن ستور و روغن کج و چوبی بسیار را بجمیع تر از آن پنج چوالی و بار اگر و پنج کونیا و بنفشه و از دیوار و سرکه هندی پوست آبی نرینه
 و سبزه که هندی دیگر اشیای خوش باشد بپزند و آنرا در گوش مریض باندازند از این کرسول دفع شود نوع دیگر شیر و سرکه و سرکه سبزه سید و سرکه
 و کید را گرم کرده در گوش مریض بکانتد از این کرسول دفع شود نوع دیگر شیر و سرکه و سرکه سبزه سید و سرکه سبزه سید و سرکه سبزه سید و سرکه
 مریض بکانتد از این کرسول دفع شود و چوب ست نوع دیگر پوست آبی نرینه را با بول بز و شیرین س کرده و محیق تر سازند و بدین محیق و به بول
 مذکور روغن کجی را پسینند و شیر گرم کرده در گوش باندازند از این کرسول دفع شود و روغن صحت یا بد نوع دیگر از سرخی از جیمای نمول بر که سبزه سبزه
 چوب بستند و بر آن جامه پیچیده با روغن کجی ترکیب کنند و پسوزند و بر آن آوند بدارند آنچه از روغن از آن بکاید بکاید مقداری از آن که شیر گرم
 بار یا در گوش باندازند از این کرسول دفع شود و روغن صحت یا بد نوع دیگر از سرخی از جیمای نمول بر که سبزه سبزه سید و سرکه سبزه سید و سرکه
 نیز فایده سلطوره حال آید و این روغن را از دو کاتیل گویند نوع دیگر که نوره از آن آگ با ترشی چنانکه سرکه هندی و در آن آس کنند
 مقداری نمک سنگ روغن کجی بدان میخیزد و در شاخ زقوم که آنرا جوفت کرده باشند باندازند و دیگر که شاخ زقوم را بر آن نموده و به یکبار
 زقوم آنرا پیچیده و گل حکمت گیرند و در آنش انداخته بپزند چون بپخته شود و شاخ مذکور را کشید و پیشیند هر چه از آن بیرون آید بستانند و بپزند

در وقت این از سوراخ غلط باشد و پنجم را ریحی گویند و آن آنست که در نرینه گوش زنی از فساد خون بلغم که با سوراخهای شرف می افتد و از آن

انسان در گوش مرضی بچکانند ازین که در فی الحال دفع شود نوع دیگر شیره و ترنج و نوزک ادرک در گوش مرضی بچکانند ازین که رسول برود
نوع دیگر که در آس کرده و گوش باندازند بصحت یابد و اگر سکه هندی را گرم کرده در گوش اندازند همین نفع رساند و اگر که رسول اباد فاسد
که در دوازده فاسد گرفته بود پیدا آورده باشد باید که علاجه ای که مزمل تلخ اند بکار بندد نوع دیگر روغن ستور را بشیر که ده چندان باشد به حقیق تران
داروهای کاکولیا و کن سبزید و در گوش مرضی باندازند و در دفع که رسول که از غلظت تلخ باشد نافع آید و اگر که رسول اباد فاسد که در دوازده فاسد
گرفته پیدا آورده باشد باید که بروغن شرف یا روغن سبکوت مرضی باندازند ازین که رسول بلغمی مانند نوع دیگر چوبش داروهای تلخ در گوش
مرضی باندازند ازین که رسول مانند نوع دیگر به حقیق تران داروهای سساکون و روغن کنی یا سبزید و در گوش بچکانند ازین که رسول ازین
برکنیده شود نوع دیگر از شیره ترنج و شیره سیر و شیره ادرک و سکه هندی هر چه دست دهد بستانند و در گوش مرضی بچکانند ازین که رسول
و اگر بدین اشیا روغن کنجد را بپزند و در گوش بچکانند نیز صحت یابد نوع دیگر در دفع که رسول بلغمی عمل ناس عمل کول نیز بکار برند و اگر
که رسول اباد فاسد در دوازده فاسد گرفته پیدا آورده باشد باید که علاجه ای که رسول تلخ که آن قبل گفته شد را اندیز بکار بندند تا آنکه این علاجه امیل هر
چهار نوع مذکور اند اکنون علاجه ای که مخصوص بگری گوش اند بیان کرده ای آیند بارهای تلخ خام که خرد باشند بگیند و آب آس کرده به حقیق تران بچکانند
سحق و بشیراده گا و آب روغن کنجد را بپزند و در گوش مرضی باندازند ازین که گوش نفع شود نوع دیگر روغن کنی را به حقیق تران شکری که کوبند و
و به شیره بپزند آنرا با بوش کند و می گرم باشد یا سبزید و یک ذات سازند و بوی سرد شدن روغن را عملی کنند بعد از آن روغن مذکور را بشیر که چند
آن باشد و بچوبش تل و به حقیق مذکور دوم بار بپزند و در گوش مرضی باندازند ازین که گوش دفع شود نوع دیگر در دفع که گوش علاجه ای پسبکه مرض
از امراض بینی است و آن خواهد آمد و علاجه ای دفع باد نیز بکار بندد علاج دفع کرن سرو و پوتو کرن و گرم کرن یک طریق است فان آنست
که بچوبش را که بعد بعد و گرم یا سساکون و روغن گوش را بشویند و به حقیق یکی از دو نخای مذکور در گوش اندازند نافع آید نوع دیگر جبهه یا یعنی نری
و شیره عورت که فرزند داشته باشد ساسیده و گوش بچکانند نافع آید نوع دیگر به حقیق پوست درختان شیر دار را باشد و شیره که بچکانند گوش
باندازند نیز نافع آید نوع دیگر پوست سال را باریک آس کنند یا شیره یا سساکون و گوش اندازند نافع آید نوع دیگر یک لک و رسوت و
سال اباریک آس کرده و گوش اندازند نافع آید نوع دیگر به حقیق تران سوال در قوم و جفون و نوزک و پنج پایه و عوکی خرد و روغن کنی بپزند و
در گوش اندازند نافع آید نوع دیگر به حقیق تنب و و لیل و لود و جفون و آله را با شیره که بچکانند گوش مرضی باندازند نافع آید نوع دیگر شیره
نوزک و کیمچه و کلپکان و در گوش مرضی باندازند نافع آید و اگر به حقیق تران اشیا مذکور روغن کنی بپزند و در گوش مرضی بچکانند نیز نافع آید
نوع دیگر به حقیق تران برنگ و ملتی و مجای و در معاون و سدون و جفون و لود و لک و شیره که بچکانند گوش مرضی باندازند
نافع آید بلکه این علاجه امیل هر سه نوع اند اکنون علاجه ای که مخصوص بچکانند ازین که رسول ادرک کرده ای آیند رسوت را با شیره عورت آس کنند و باشند
در گوش مرضی باندازند در دفع کرن سرو و پوتو کرن نافع آید نوع دیگر شیره سساکون و روغن کنی و سنگ و شمشاد و قند و در خانه را آینهخته
در گوش مرضی باندازند در دفع پوتو کرن نافع آید نوع دیگر در گوش مرضی برسانند ازین بوی باندازند گوش دفع شود نوع دیگر
و در دخت با و بجان و گوش مرضی برسانند در دفع کرن نافع آید نوع دیگر روغن تلخ را در گوش مرضی باندازند در دفع کرن نافع آید
نوع دیگر به حقیق تران با جمل ماده گا و آینهخته و گوش مرضی باندازند در دفع کرن نافع آید و بچیت دفع کرن گوش علاج دفع کرن بچکانند
بندند یا بدین است که بچیت دفع کرن حقیقی بکند و در دار و با بنوشانند و عمل کول داروهای بکار بندند و روغن شرف را در گوش
باندازند و بچیت دفع کرده گوش علاجه ای دفع بدیده که نفعش گذشته اند بکار بندند و بچیت دفع کرن تل روغن کنجد را در گوش مرضی
بچکانند تا بلغم که خشک شده مانده است نرم گردد و بعد از آن سید بکنند و تا ز آب شود و آنگاه بآلت آهن و جران کشیده و در کینه بچیت دفع

جاری

و اگر مریض را با اینها نماند در دفع امراض مذکوره که از غلبه بلغم و باد باشد نافع آید بلغم و باد که با شکر و نمک و گوشت و روغن
 شود نوع دیگر است و چنانکه مولی پیل در راز و سیرا اس کرده و باقی در روغن کبچا است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 مریض مذکور هر نوعی که باشد دفع شود و مریض اگر چه در سینه بود زایل گردد و باید دانست که مریض گوشت چون سیرا گوشت که با روغن کبچا و نمک
 به دو زایل نگردد علاج حکمت امراض مزه گوشت حکمت دفع بر روغن کبچا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 و به شیر و روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 سیرا و نمک و روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 طلاکت و حکمت دفع امراض مزه گوشت حکمت دفع بر روغن کبچا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 یکجا که در سینه بود زایل نگردد و باید دانست که مریض گوشت چون سیرا گوشت که با روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند
 و حکمت دفع بر روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 بر حکمت تر از آن که در روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 و بر حکمت به معار و نمک و اگر آب اس کرده بر زهره گوشت طلاکت از این به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک
 و بر زهره گوشت طلاکت از این به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک و بر زهره گوشت طلاکت از این به شوی
 نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک و بر زهره گوشت طلاکت از این به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن
 در روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 شود و در روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 از این زهره گوشت و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 جرات سازند از آن مسکیر و آن آرد و بر زهره گوشت طلاکت از این به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک
 و باب گوشت جانوران آبی روغن کبچا و نمک و سیرا و نمک است و مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند نافع آید اگر مریض را با اینها نماند
 به به نام و حکمت سعال را بر آن بر حکمت اگر آب است چون زهره گوشت طلاکت از این به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک
 بار به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک و بار به شوی نوع دیگر به حکمت تر از آن چهره و اسکن به و به شیرا گوشت و نمک
 و الله اعلم بالصواب فصل پنجم در امراض منی که بهین بی آنرا ناسار و گوشت به شکل بر دو قسم است قسم اول در علامات
 امراض مذکوره بدانکه امراض منی که بهین بی آنرا ناسار و گوشت به شکل بر دو قسم است قسم اول در علامات
 باشد پس در دگر دگر گاهی خشک شوند و گاهی تر گردند و با سوزش بوند و مریض بوی و مزه و چیر و نیاید و علامت است پریست که منی از امراض
 منی است و ذکر آن مختص خواهد آمد در بین نیز باشد و این مرض چون خام باشد اگر بی سوزش و آرزوی طعام حادث شود و بلغم از منی سائل گردد
 و منی بطریق بهر مفهوم نشود و چون بخت شود بی سوزش و آرزوی طعام حال آید چون منی بر حال اصلی باز آید و دوام آید که آنرا تپش گویند آن است
 که با دو کام و گاه است از تلخ و بلغم و منی که سبب فساد و بد بوی گشته باشد بوی بد گیرد و بدان سبب از سوزش خای منی و از دهن بوی بد گیرد و
 آنکه آنرا ناساک نامند و آن آفت که داخل سبب فساد شدن تلخ و سخت بخت گردد و تر باشد و از آن بوی بد آید و چهارم آنکه آنرا کرپت ناساک گویند

فصل پنجم در علامات امراض منی که بهین بی آنرا ناسار و گوشت به شکل بر دو قسم است

و این از غلبه خون است و در آن پیرست و اگر این نقطه تا دو پرده چشم سرایت کند و یا سبط و یا دیرینه باشد به علاج به شوازی اکل گردد و سوسوم را
چهار کساست گویند و آن است که پرده سفید دقیق در سیاهی چشم پاشود و تمام سیاهی او گیرد و این از غلبه سوسوم است و در آن وقت و چهارم را حکما
نماد و آن است که در سیاهی چشم به شکل تشک گوشت برآمد و در آن محل آب گردد و چون آن بکشد و پیچیده و مضل را در امراض چشم در تمام
چشم حادث گردند و بخند آن چهار نوع مضل است که چشم چنان در و کند گویند که در آن سوز نماند و چنانکه در آن
سنگ نرزه و چنان افتاده است و خوش گردد و با سریش اندک بود و تشک سرد از آن سائل گردد و در و کند و از در چشم سوسوم میباید اندام بسپارد و شوند
و این اپاتما که چنان گویند و در آن از غلبه باد باشد و دوم نوع است که چشم خنجر گردد و در و ام شود و سوزش کند و آب گرم بسیار از آن
سائل گردد و مضل را غلبه بر می آید و این اپاتما که چنان گویند و در آن از غلبه تلخ باشد و سوسوم نوع است که چشم گران آید و آب
خارش کند و در آن بسیار برون آب زرد و غلیظ بچکد و در مضل را غلبه بر می آید و این اپاتما که چنان گویند و در آن از غلبه تلخ باشد
و چهارم نوع است که چنان لعل گردد و مضل های لعل و ام بر دیده پیدا آید و آب لعل ام از چشم سائل گردد و دیگر علامات نوع تلخ پیدا آید و این
که اپاتما که چنان نامند و در آن از غلبه خون باشد و این چهار و اند و پیران و خنجره سفید امراض اند که در چهار نوع اوده مندان یکی است که چشم کاما
چنان در و کند گویند که در آن کشیده و بیرون آید و چنان بر آن داشته بطریق چاک می گردانند و در آن سوز نماند و چنانکه در آن سوز نماند و در آن وقت
و از این ششگان چشم یکم که در دو نیم سر و در آن چنانچه آزادی شکند و در آن از غلبه باد باشد و دوم نوع است که چشم چنان در و کند گویند که از آبش
میسوزند و در آن شوره انداخته اند و چنانچه در و آب از آن سائل شود و دیده از آن بچکد و جگر نماید و مضل های لعل ام در آن افتد و یکم با کاما است و در آن
و در مضل مضل را در و ام آید و در و سر و بیوشی شود و در آن از غلبه تلخ باشد و سوسوم نوع است که دیده یکم با کاما است و در آن سوز نماند و چنانکه در آن سوز نماند و در آن وقت
که سنگ نرزه و چنان افتاده است و خارش کند و با سریش برون آب از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
باشد و در آن از غلبه تلخ بود و چهارم نوع است که دیده با لعل ام بچکد و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
غلو که سیاه را در خون خالص و در آن کوه اند و چشم به کاما است و در و ام بسیار کند گویند که در آن سوز نماند و چنانکه در آن سوز نماند و در آن وقت
بقیاری حال آید و این بر چهار نوع نیز و پذیراند باید و است که چون آبکد بر رانند و در آن غلبه تلخ باشد و سوسوم نوع است که دیده یکم با کاما است و در آن سوز نماند و چنانکه در آن سوز نماند و در آن وقت
و باید که اوده مننه را بنویس و در آن سائل شود و در آن از غلبه تلخ باشد و سوسوم نوع است که دیده یکم با کاما است و در آن سوز نماند و چنانکه در آن سوز نماند و در آن وقت
یا ز نماند چشم را در آن نوع بادی که چشم و در تپاه گردند و در نوع تلخی بود و چشم روز و در نوع تلخی حادث شود و بعد از یک روز و در نوع خونی بی نیم روز
تپاه و فاسد گردند و چشم را از سفید امراض مذکور سوختگی گویند و آن است که چشم به کاما است و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
و با سریش باشد و آب از آن سائل گردد و این از غلبه سوسوم است و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
علامات سوختگی باشد و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
منقبض تپاه گردانند و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
بر و نوع اوده مننه را بنویس و در آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
چشم غلبه کوه سخت در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
و باز کردن به شوازی تواند و دیده یکم با کاما است و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
گوش یا در سر یا در کله یا در پشت یا در رگهای اتفاقی که از اینها سائل گویند فاسد گشته و چشم و یکم با کاما است و در و ام چنانچه از آن سائل شود و در و ام چنانچه از آن سائل شود
اوده مننه گویند و آن است که از خوردن اشیا ترش و تیز تلخ فاسد شده و دیده را مشغول بسوزی که با آنک سیاهی مخلوط بود و تمام دیده را در و ام چنانچه از آن سائل شود

[illegible]

که مزبل باد باشد و گوشت حیوانی که سیانه آب و کرانه آب باشد و اشپای ترش لیستان و شیر گرم و چشم بچکان و یا آنکه روغن ستور و روغن کنجد و لبان و غیره
را بگیرند و شیر گرم و چشم بچکان و یا آنکه جامه را بدان هر چهار چیز که شیر گرم باشد بزنند و یا آنکه شیر ماده گاو را قری گرم کرده و چشم بچکان و یا آنکه
به مسوار و یا شیر برنج سیکن و غدا یک درین امراض نافع است انبست که گوشت حیوانی که در آب دانی باشد چنانچه گوسپن و خزان حیوانی که در میان آب
و یا کرانه آب میباشد بنده و بار و روغن ستور و زردی انار و ان و یا آنکه بخته ستور بای آن بگیرند و آن برنج بخته از آن سخی و مانند آن بخورند و نفع و یا
شیر ماده گاو را با ستاول و سندی و مانند آن که در دفع مرض چشم نافع آیند یا کرده بچکان و یا آنکه برنج سخی بخته و مانند آنرا بخورند و بالای طعام و روغن
روغن ستور که به حق تر و جوش دار و بای بار کن معاد کن یا به حق تر و جوش دار و بایک فریل باد و بایک بخته باشد بمقداری بنوشانند نافع آید و چون خوبند
که گیشانی از آن مریض بکشاید باید که بین طعام خوراند عمل فصد بکار بندند و در آب و یا بایک بدان عمل تربت بکار بایست انبست روغن ستور و لبان
منفر استخوان باد و بایک فریل باد باشد بنزد بین روغن عمل مذکور بکار بندند و در آب و یا بایک بدان عمل تربت بکار بایست انبست روغن ستور و لبان
بایست انبست روغن ستور را به حق تر از آن سوزن بنزد و بین علمای مذکور بکار بندند و در آب و یا بایک بدان عمل تربت بکار بایست انبست روغن ستور و لبان
برگامی سید انجیر که نرم و ندرسته باشد و پوست درخت مذکور که به پنج کثائی بنزد و بین شیر عمل مذکور بکار بندند لیکن بجهت عمل کجای شیر مذکور که مقدار
گرم باشد بکار بایست و بجهت عمل انجیر شیر مذکور را سرد کرده بکار بندند نفع و یا شیر شیر گوسفند را به نمک سنگ بالا و ملتی و پیل و راز که حمله اردو
به شصت حقه شیر مذکور باشد و آب کنی از شیر مذکور بنزد تا آنکه شیر مذکور با ندو آب سوخته گردد و از آن بجا به بخته لیستان و بدین شیر عمل مذکور بکار
بند نفع و یا شیر شیر گوسفند را آب که چهار چاق آن از شیر مذکور باشد و به بالا و دیگر و مجیده و پوست درخت که در حله اردو به شصت حقه شیر مذکور باشد بنزد و بجا
بخته لیستان و بدین شیر علمای مذکور بکار بندند و نیز بجهت دفع مرض با نا ا بکک و مرض با نا او مهندته ملتی و در جوش ملیح و دیو دار را با شیر مذکور
و غلو لیسته باد و آب ساید و چشم مریض کشت و دفع هر دو زحمت مذکور نافع آید نفع و یا دیگر خون سبک کدان و چشم کشت نافع آید نفع و یا دیگر
عمل یک حقه نمک سنگ و حقه پیل از چهار حقه و سندی هشت حقه لیستان و آب اس کرده و غلو لها لیسته نگاه دارد و آب ساید و چشم کشت نفع
دفع هر دو زحمت مذکور نافع آید و بجهت دفع هر دو زحمت مذکور بن عمل انجیر که پیشتر خواند آمد بکار بندند و بجهت دفع مرض ثوبات و مرض بات
جوجی تدبیر باد و در آب و یا بایک بجهت دفع مرض با نا او مهندته با نا ا بکک گفته شده است بکار بندند و نیز بجهت دفع این هر دو مرض به شیر و جوش بنده درخت
که بخته و چوبل بزرگ و گوشت پنج پایه روغن ستور را بنزد و مریض را بنوشانند نافع آید و بجهت دفع مرض سحکا چچک روغن ستور را بشیر گوسپن و به
شیر و ترنج و آب به حق تر از آن نمک سنگ دیو دار و سندی بنزد و چشم مریض بکشد و دفع مرض مذکور نافع آید نفع و یا دیگر روغن ستور را به حق تر از آن که
جویی کن و آب بنزد و مریض را بنوشانند و بدین عمل نرین بکار بندند و دفع مرض مذکور نافع آید و غلیظ که از آن مثل گوشت و زخم در نعل خوانند
عمل اس بکار بندند و دفع مرض مذکور نافع آید نفع و یا دیگر و شیر سرد و مقداری حین نمک سنگ با ناز و بدین شیر عمل بکار بندند و دفع مرض مذکور
نافع آید اگر شیر را از روغن دیو دار یا کرده بنزد و در آن حین نمک سنگ با ناز و بدین عمل بکار بندند نافع آید نفع و یا دیگر سندی را با شیر گوسپن
و شیر نرین که سید باشد و روغن ستور ساید و چشم مریض بکشد و دفع مرض مذکور نافع آید نفع و یا دیگر نمک سنگ سندی را با لبان و حیواناتیک
با کرانه آب میباشد ساید و چشم مریض بکشد و دفع مرض مذکور نافع آید و بجهت دفع دیگر امراض چشم که از غلبه باد حادث گردند و باد و در آب و یا بایک
و دفع مرض با نا ا بکک و با نا او مهندته گفته شده است بکار بایست و بجهت دفع مرض با نا او مهندته خون بکشان و سهال بکشان و روغن ستور را
به پنج و به پنج مثالی ساسموال الایچی و یا کحان کجی و در آب و روغن ستور و روغن کنجد و روغن ستور و روغن کنجد و روغن ستور و روغن کنجد و روغن ستور و روغن کنجد
و صندل و زرد چوب ملتی بنزد و بدان عمل ناس عمل ترین عمل کجی بکار بندند نفع و یا دیگر و غنی که از شیر کشتیده باشد مریض را بنوشانند
بدان عمل ناس عمل استخوان عمل کجی بکار بندند و دفع مرض مذکور نافع آید لیکن بعد از سوم روز از حدوث مرض مذکور تا سیر این روغن بکار بایست

نوع دیگر صمغ پلاس یا صمغ و زیت سال بستاند باشد و شکر سائیده و چشم کشند در دفع مرض مذکور نافع آید نوع دیگر بوش حلتی وید یا شکر شود
 آسینه مرهم سازند و آنرا در چشم بکشند در دفع مرض مذکور نافع آید نوع دیگر چوبش کوکجه و کف دریا و گل بنید و قوی و بریک آلوده الی ایچو بسیار را بستانند
 و از آن مرهم سازند و در چشم بکشند در دفع مرض مذکور نافع آید نوع دیگر کسبیس الی ایچو گل سرخ و اسیر خرمنه را با شیر عورت آس کرده و چشم مرهم
 بکشند صحت یاب نوع دیگر بود و آنرا و شکر و کوکجه و حلتی را با شیر عورت سخن کرده و چشم مرهم بکشند صحت یاب و اگر این را با شیر عورت آس کرده
 و چشم و چشم داشته باشد به بند نیز صحت یاب نوع دیگر صندل گل معاوی را با شیر عورت سائیده و چشم مرهم بکشند صحت یاب نوع دیگر حلتی وید
 بود و یا در بار و غن ستر بریان کرده و بار یک سخن ساخته و چشم مرهم بکشند نافع آید نوع دیگر تخم کھار و تخم آمله و تخم هلیله آس کرده و چشم
 مرهم بکشند صحت یاب نوع دیگر کچیل را با آب آس کرده و چشم مرهم بکشند نیز صحت یاب نوع دیگر و غن ستر را با حقیق تر از آن تر حیدر حیدر
 بنوشانند نافع آید نوع دیگر توک کهرت مرهم بنوشانند صحت یاب و بجهت دفع امراض ملا و کهرت و مرهم سکنتا تدا سیر و علاجهای که را
 تا آب کجک و تباه و دمنه گفته شده اند بکار بندند باین مرض خون نکشانند و نیز بجهت مرض الملا و کهرت روغنی که آنرا از حیدر کهرت و یار غن کهرت
 توک کهرت گویند و بار و غن ماده گا و گو گفته باشد مرهم بنوشانند و نیز بجهت دفع مرض سکنتا مرهم را در وی سمل خوراندند اسهال بکنانند تا غلبه
 خفا و نشیت بوزانند و در غن بلور و لب و مر و ارید و زرد و زرد و خرمنه را سائیده و یا شکر آسینه و چشم مرهم بکشند صحت یاب بجهت دفع
 مرض صوم و راهی مرهم را در غن ماده گا و بنوشانند و علاجهای که بجهت دفع مرض رکیت و مرض لیسرب تلخ گفته شده اند بکار بندند و بجهت دفع
 کھیاک آب کجک او بماند مرهم را تا سوزناخته شود و روغنی که آنرا اکتک کهرت گویند بنوشانند و ناسی که آنرا اوسبرگ گویند و عمل
 استخوان و عمل بتیاک هر یکی از این سه خشک بود و در کھیاک عمل کوه که هر یکی از این دفع با هم باشد و عمل فضا بکار بندند و از سونا و مر و او بل و سحر
 و بل و کیتجه بگمای نورسته و نرم بستانند و آنرا جو کوب گردانند و بدان چشم را سب بکشند نافع آید نوع دیگر تنک سنگ انگر و زرد حیدر ساج
 و زیت کجکان وید یا کھ و رسوت و قویای سینه حله استادی گرفته و بر س سائیده و با و فتید کرده و بارند و آب سائیده و چشم مرهم بکشند نافع آید
 نوع دیگر بایله و زرد و حلتی و رسوت حیدر یا آب آس کرده و فتید کنند و بارند و آب سائیده و چشم مرهم بکشند نافع آید نوع دیگر حلتی وید یا کجک
 و زرد و حیدر برنگ حله استادی است آس کنند و غلوه لها بسته بدارند و وقت حاجت یک غلوه سائیده و چشم مرهم بکشند صحت یاب نوع دیگر بارالا
 و کوکجه و وید و دار و خرمنه و یا حلی و حیدر و سن و حلی و غلوه لها بسته بدارند و آب سائیده و چشم مرهم بکشند صحت یاب نوع دیگر حلتی وید یا کجک
 بکشند صحت یاب نوع دیگر تخم کاه و بجهت و گل جای و گل کرج و گل سحبه بر س سائیده و آب آس کرده و غلوه لها بسته بدارند و چشم مرهم بکشند
 صحت یاب نوع دیگر تخم کرج یا تخم سحبه را با آب سائیده و چشم مرهم بکشند صحت یاب نوع دیگر گل سر و کتالی و رسوت و کچیل و تنک سنگ و
 سنل سیر و سینه حله استادی است و آب آس کرده و غلوه لها بسته بدارند و آب سائیده و چشم مرهم بکشند نافع آید و بجهت دفع مرض با کس
 او را وجود مرض را بعلل اسهال فضا حاد گردانند و دار و هلیله بجهت مرض کجک او بماند و چشم مرهم بکشند بجهت دفع این مرض نیز در
 مرهم بکشند نافع آید نوع دیگر خوک سبز نیم خفته باشد بستانند و شکر و شیر ماده گا و سیاه تر کرده بدارند و در روز خشک کنند و بچین تا سفت روز
 بکنند بوزانند و آنرا سوزخته خاکسترش بکنند و اگر بل و سنجیا لو و گل جای را نیز سوزخته خاکسترش بکنند یا کستر خون کوب بستانند
 و این در و آب گرم که چهار چن آن باشد یا نیمه و نیز آب بار یا کچکان تا آنکه تر آب مذکور کرج و نیز بل و ام شود و بوزانند و بچین تنک سنگ قویای سینه
 گو چینه که دفع سخن تر آب مذکور باشد یا نیمه و در و آنرا این انداخته بچینانند تا آنکه شوره گردد و بعد در و آنرا این بدارند و چشم مرهم بکشند در دفع مرض
 مذکور نافع آید نوع دیگر یار کتالی که مبنی بجهت باشد بستانند و تخم آن کشیده و در کسب و حقیق سمره و سمل را در آن اندازند و مهر کنند و تا هفت روز
 بدارند و بوزانند و بچین تنک سنگ مذکور از آن سینه و چشم مرهم بکشند نافع آید و بجهت دفع کهن بر تم کف دریا و کسبیس رسوت و گل جای حیدر یا آب آس کرده و غلوه لها ساخته

و شکر بوشند. البتة و همه اسباب نه چشمه مرض بکشد صحت یابد نوع دیگر خرمه و اندام و انگور و ملتی و تخم کتان و شکر یکجا ایضا بسانند و چشمه مرض بکشد
صحت یابد نوع دیگر نیزه خام و بنبر و بلاد و خسته و رخت تاژ و جوزین بی همه امتساوی البتة و سوخته خاکستر کفند و از آن نیز یکجا بکشد و بدین
نیز اسحق و ندان بهتر است تقیه به بنبر و از آن اسحق مذکور اسباب نه چشمه مرض بکشد صحت یابد و بجهت دفع مغل چکا در مایه محل مرض سوزن فلان آب
از آن بیرون کشند بعد از آن گوشت ماده گاو را خشک کرده آس کنند و بار و غل و غلو را نیده بدان خارج محل مرض را که به سبب سوراخ کردن مریزین بدان
آب از آن شده باشد برگردانند مرض صحت شود و بجهت دفع مرض سوختگی که اسهول و صفاک مریض را و غل کشته نبوشانند عمل سید عمل فصد
عمل کحیک عمل استو بر عمل پنیاک عمل اسهال بکار بندند درون و بیرون مریض اصاف گردانند بعد از آن نمک سنگ روغن ستور و یا تراب و حشرات
یا چکر روغن و یا نمک سنگ و شیر عورت که از او روغن می انداخته سخن کرده باشند و یا یکماه هم در او نهد و نیکو داشته بوند و چشمه مریض
بکشد نافع آید این هر دو مرض مذکورین را نکل گردانند نوع دیگر گل سرخ و سارچوب بکشد و یا باشد سخن کرده و چشمه مریض بکشد صحت یابد نوع دیگر
روغن ستور و نمک سنگ مس با شیر عورت سخن کرده و چشمه مریض بکشد صحت یابد نوع دیگر از دانه انار و کرواله و انبلوره و کنار شیر و بستانند
و یا سخن نمک سنگ یا کرده و مرهم ساخته و چشمه مریض بکشد صحت یابد نوع دیگر سندی و نمک سنگ آتاکماه در روغن ستور یا از آن شیر عورت
سخن کرده بدان عمل استو بکار بندند نافع آید نوع دیگر گل چای و نمک سنگ دانه پیل دراز و مغزیای برنگ آس کرده و غلو لها ساخته و یا نکل
باشد ساند و چشمه مریض صحت یابد و بجهت دفع مرض بویاس عمل فصد عمل پنیا بکار بندند و علاجه و تدبیر که برای دفع تفصیل
گفته شده است نیز بکار بندند نافع آید نوع دیگر سندی و نمک سنگ ساند و چشمه مریض بکشد نافع تر آید و بجهت دفع مرض
اکثر این مریض را و غل کشته نبوشانند عمل فصد عمل اسهال عمل ناس سحرنگ عمل فصد که از آن استهین است بکار بندند تا غلبه خلط فرو نشیند
بعد از آن عمل و در عمل ترین بر مناسب خلط نیز بکار بندند نافع آید نوع دیگر موخته و زرد چوب ملتی و برنیک شرف و بود و کوکبه و کاجیل
سخن کرده در آله جامه ببندند و در آب تر کرده بدارند و بدان عمل استو بکار بندند نافع آید نوع دیگر برگ باران را جوشانند و جوش بستانند
از آن مرهم سازند و چشمه مریض بکشد نافع آید نوع دیگر جوش تمکله و جود و گل بستانند و از آن مرهم سازند و چشمه مریض بکشد صحت یابد
نوع دیگر و دوتیای بنبر و روغن ستور و کالنه مسی سخن کنند و چشمه مریض بکشد صحت یابد و علاجه و تدبیر که بجهت دفع مریض بکشد
شده اند نیز بکار بندند و در مریض از آن حشم که از آن خراشیدن شاید و تدبیر خراشیدن است که اول مریض را و غل کشته نبوشانند و چوب گردانند
قی و سید بکار بندند بعد از آن در خاک مدخل با و دقت بدارن نمود مریض استان بطلات بعد از آن طبیب بر نرا نگشت و لبه نگشت شهادت از آن
است چپ جامه نرم بپایه و هر دو یک مریض را باز گویند یک اینرا نگشت و دوم را با نگشت شهادت حکم کرده و بکشد چنانکه یک بکشد بعد از
بجامه که از آب شیر گرم تر کرده باشند مقداری سبک کنند پس قطرات آب که چشمه باشد بجامه دیگر بچسبند بعد از آن چون سخت بودی آنکه بر آن
ککات ده و یا آنرا بریده و یا شکاف کرده باشند به برگ سه پوره و یا باله آس بچسبند چون نرم باشد بعد از آن کک شکاف بخراشد چون آنچنین
باز است مقداری عمل سید بکار بندند و نسل کسب و سونا که می سندی فلفلی و نمک سنگ رسوت را با شیر عورت ساند و بر محل مرض سخت کرده
بسیار پس تاب گرم بشوید و روغن ستور را بر آن طلائک و علاجه که برای به شدن جراحت گفته شده اند تا بهفت روز بکار بر و بعد از خراشیدن
محل مرض اگر خارش نکند و نیامد و خون از آن آید و در و هموار شود و بخت که عمل خراش چنانچه باید شده است و اگر خون مانده آن محل
نکند و بکشد و از آن آس عملی حادث گردد و چشمه مریض ترساید و یک سیاه و سخت و گران گردد و خارش کند و چشمه بسیار مریض کنند بدات که عمل
خراش چنانچه باید شده است بلکه مقدار کم شده است طبیب شاید که باز مریض را و غل کشته نبوشانند و چوب گردانند عمل سید بکار بندند تا غلبه خلط فرو نشیند
شاید بخراشد و چون مریض کارستی که مرض که از آن خراشیدن گویند حادث شود و چون پلک چشم باز گشته شود و مویهای پلک بریزند و پلک بسیار ترسند و

ازین در و بر و در چشم فراهم شود و چون بفراموش شدن ملایب بماند که از پرده مذکور بقیه مانده است باید که از او پاکیزه کرد و بجز چشم کشیدن ازین پرده
 دفع شود و پرده آرم را باید برید که سبب باشد و چون قوی باشد و سبب بچو خجرات و یا عمل نرم و یا کبود و بود باید که از او پاکیزه کرد و از آن خراشیده و از چشم پاکیزه
 زایل کرد و دیگر تدبیر پاکیزه پیش گفته خواهد شد بکار بند و تدبیر بریدن مرض سر حال آنست تدبیر پاکیزه پیش از بریدن پرده مرض آرم می باید کرد و پیش
 از بریدن این مرض نیز بکنند بعد از آن آلت آهن که آنرا ملین گویند و در گمانا خاییده آنرا بر دارند و بآلت آهن که آنرا منیلا گویند بخیالیش را برینند
 و چون رگها درین مرض نرم باشند و سخت نباشند باید که داروهای خراشنده را در چشم مرض کشند و دفع سازند و تدبیر بریدن سر حال آنست که چون این
 مرض کشیدن داروهای خراشنده زایل نگردد باید که همچو آرم آنرا بریده و در گردانند و تدبیر پاکیزه بریدن مرض آرم می باید کرد و بعد بریدن مرض سر حال
 و مرض بجرع تنگ نیز بکنند و تدبیر بریدن مرض پر تنگ آنست که عمل سید را بکار بندند بعد از آنکه یک نیمه محل مرض انگذارند و نیمه دوم را در وسط آن آلت
 آهن که آنرا ملین گویند بخیالیش بر دارند و داشته بشود و اگر زیاده از نیمه بریده گرد و ناسور در چشم پیدا شود و آنرا بر دیده از آن آه و دائم سائل گردد بعد از آن بقیق
 نمک سنگ آب شده آه بخته بر آن سخت کنند و با انگشت بسایند و داروهای مناسب حال بر آن سخت کنند و عصاره بنهند و بعد از آن بجز از مرض کوبیده
 ماند و است بجهت دفع آن کف دریا و خرچهره و مر و ارید و صدف و بلور و پیم را که می کشند و در جوش که تخته و براده آهن مس که هر چند تسادی شده اس کرده
 بجامه خنجره در سر و آنش بر نگاه دارند و مقداری روزی در صبح و شام چشم مرض کشند ازین مرض مذکور خراشیده دفع گردد و ازین مرض آرم و مرض سر حال و
 مرض سر حال مرض بجرع تنگ و مرض سر حال مرض طبل نیز دفع گردند و تدبیر بریدن مرض اسویرم و مرض سر حال مرض سر حال مرض سر حال مرض سر حال
 کرده عمل سید بکار بندند بعد از آن محل مرض سوزن خاییده آنرا بر دارند و بآلت آهن که آنرا ملین گویند بریده و در کف نمک سنگ بپوشانند و در
 بر آن سخت کرده با انگشت بسایند و اگر چیزی بقیه مرض مذکور مانده باشد باید که چون خون از سیلان باز ماند و محل کور بآلت آهن می باشد و در طی که زیاده
 مدتی نرسد و داغ بپزند و در دفع بازده مرض مذکور مرضی را عمل می و اسهال دفع است آنرا بکار بندند و در طی که نشاء مرضیکه ازین بازده مرضی باشد بجهت
 دفع عاجها پاکیزه دفع مرضی و برای مرضی بکنند اگر از غلبه آن عاجها باشد نیز بکار بندند و تدبیر دفع مرضی بکار بندند که از عاجها دفع است که در و از آنل گردد و در کف و
 عود که آنست که نخست مرضی را در غنای جرب خوراند و جرب گواند بعد از آن نشاء و بپاشد باز گویند که در شکاف مستطیل طولی پاک بقیق بقیق
 بخواهند بکنند و بکین شکاف چنان کنند که از شکاف و شکاف طرفی پاک بماند و یک شکاف طرفی پاک بماند و یک شکاف طرفی پاک بماند و یک شکاف طرفی پاک بماند
 و در طرف موی مذکور را بپوشی که آنرا بپوشانی بسته باشند به بند تا پاک باز گویند و در شکاف روغن شده حل کرده می بندند و عاجها پاک بجهت
 فراموش شدن و راحت گفته شده اند و فراموش کردن شکاف فراموش شود موی که در آن شکاف را درخته بودند بکشند و اگر ازین تدبیر این مرض زایل نگردد
 حجتی که آنجا مویهای پروال بسته باشند بشوره بسوزند و اگر بدین هم فراموش نشود با تش داغ کنند و بکین عمل شوره و آتش تدبیری باید کرد که دیده
 معرفت نرسد و اگر بدین تدبیر مرض مذکور زایل نگردد باید که پاک مرضی باز گویند و بسته آلت آهن که آنرا ملین گویند بپوشانی مویهای پروال بسته جابر شده
 بریند و باید که باب اس کرده بر آن سخت کنند و در دفع مرضی این اسهال کنایه و در و داروهای نوشانیدن و روغن و غذای جرب خوراندن داروهای روغن چکان
 و داروهای چشم کشیدن و فراموش داروهای چشم سخت کردن عمل سخت نیز دفع است بکار باید نیست و دوا ندره مرض بنیانی چشم که عمل آلت آهن چنانچه بریدن و
 شکاف کردن و رگ کشاوند و آن منفع است است ادا و دوا ندره اندکی را در جوش می گویند و علاج این در مرض تباه بکنند گفته آمده است و دوم بایست که
 درشت گویند و بجهت دفع عاجها و تدبیر پاکیزه بجهت دفع تباه بکنند گفته شده اند جرح عمل آلت آهن بکار بندند و نیز روغن را بقیق تر و جوش
 تر بچند خنجره مرضی را بپوشانی دفع آید و سوم را که در درشت گویند و بجهت دفع این عاجها و تدبیر پاکیزه بجهت دفع تباه بکنند گفته شده اند
 جرح عمل آلت آهن بکار بندند و نیز روغن را بقیق تر و جوش انسوت خنجره مرضی را بپوشانی دفع هر دو مرض اخیر و روغنیکه آنرا بقیق تر و جوش
 که نوعی از کوده است بجهت باشد باز روغن کنند مرضی را بپوشانی دفع آید نوع دیگر بقیق گیر و نمک سنگ و بلبل را زرد و ندان ماده گاو که از اسه
 که نوعی از کوده است بجهت باشد باز روغن کنند مرضی را بپوشانی دفع آید نوع دیگر بقیق گیر و نمک سنگ و بلبل را زرد و ندان ماده گاو که از اسه

و سائید و بخورد و در کرده باشد یکجا کرده و چشم کشند ازین هر دو مرض مذکورین دفع گردند نوع دیگر گل کشته را باشد سوده و چشم را بین کشند صحت یابد
نوع دیگر که کرم کور را آس کرده و باشد آمیخته چشم را بین کشند صحت یابد نوع دیگر گل کوزه و گل آس و گل سال و گل مغز و گل پرنیک و گل نیلوفر سی
قری و رنگا و کپک و از و بلید و آمله جمله استساوی باریک است کشند و باشد آمیخته و رنی نیزه نگاه دارند و چشم را بین کشند هر دو مرض مذکورین
دفع شوند نوع دیگر با شیر و گل جویون و گل مغز و رنگا و باریک است کرده و باشد و روغن ستور آمیخته غلوه کرده نگاه دارند و سائید و چشم را بین کشند
ازین شب کوری و روز کوری دفع شود نوع دیگر زرد و گل نیلوفر سی قری و گیه و باب آس کرده و جگر باریک است کرده غلوه ساخته بدارند و
سائید و چشم را بین کشند ازین شب کوری و روز کوری دفع شود نوع دیگر رسوت و تالبتیر و سول گیه و رانیثیه و کمرین ماده گاو و شتر و شتر گ
آمله تر کشند و شک گوانید و سحوق ساخته بدارند و چشم را بین کشند ازین روز کوری دفع شود نوع دیگر سر سید یا با نمک یا بخا یا نمک یا بی و هر که کشند
و بعد شک نموده و آس کرده و چشم را بین کشند ازین روز کوری دفع شود نوع دیگر گل کمار و ملسی و دارند و لوده و رسوت جمله آس کرده و باشد آمیخته
و چشم کشند ازین روز کوری دفع شود نوع دیگر سر سید و نمک سنگ پیل در از و رنگا جمله ابابول تر است کشند و فیکه کرده بدارند و سائید و چشم را بین
کشند ازین شب کوری دفع شود نوع دیگر صابون را و چشم را بین کشند شب کوری دفع شود نوع دیگر جری در و روغن جگر از ان بز و حین نمک سنگ
پیل در از و شتر و شیر و آمله را یکجا کرده بخاشند و در مرم ساخته و در از و خوب کشند نگاه دارند و چشم را بین کشند ازین شب کوری دفع شود
نوع دیگر رنگا و پیل در از و استخوان و مغز استخوان و جگر و رانیثیه و باب آس کرده و چشم را بین کشند ازین شب کوری دفع شود نوع دیگر
جگر و سمار را شکاف کنند و حین پیل در از و در ان اندازند و بگانه کور را بخل در گرفته بنیزند و مرض را بخارند و حین پیل در از ان کشند و چشم کشند
ازین شب کوری دفع شود و اگر بجای جگر و سمار جگر بستانند و در ان حین مذکور در از و بنیزند و مرض را بخل بخارند و حین پیل در از ان کشند و چشم کشند
شب کوری دفع شود نوع دیگر پیه و جگر و رانیثیه بستانند و بچ بریان کرده بار و روغن ستور و روغن تلخ یا کرده و مرض را بخارند ازین شب کوری دفع
نوع دیگر سر سید و نمک سنگ سندی و فلفل یا آس کرده و چشم را بین کشند ازین روز کوری دفع شود نوع دیگر رسوت و شل از و خوب و دارند
و صندل جمله باب جگر باریک است کرده بری به بند و سائید و چشم را بین کشند ازین روز کوری دفع شود و شش مرض از و از و دفع مرض کور
النوع تر اند که آنرا تا اوم و در کنند و فرام شوند و بترک دوا خود کنند و چون غلط فاسد که مورت آنست که در پیر و اول یا دوم باشد باید که اول یا بعد
خون کشند و درین حال عمل فصد ممنوع نیست و چون غلط فاسد تا پرده سوم برایت کرده باشد عمل فصد درین ممنوع بود و مرض ادرین امراض چون مرض
از غلبه باد باشد و روغن بلیخیر یا شیر اده گاو آمیخته بنوشانند تا اسهال شود و چون مرض از غلبه تلخ باشد یا از غلبه خون بود و روغن ستور که آنرا بچق
و جوش تر بچله بچته باشند بنوشانند تا اسهال شود و چون مرض از غلبه بلغم باشد و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و مرض بنوشانند
و اسهال بکنانند و چون مرض از غلبه ترش باشد غلط بود و روغن بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و مرض بنوشانند تا اسهال شود و مرض را در مرض
هر نوع که باشد و روغن ستور که آنرا در آند آن انداخته باشند بنوشانند و پیش کشند نافع آید و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند
تیر بنوشانند و روغن ستور که آنرا بچق تر از ان میند صاسینک بچته باشند تیر بنوشانند آن درین مرض نافع است و چون مرض تر از غلبه باد باشد
مرض را بچق تر بچله بار و روغن بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و مرض بنوشانند و چون از غلبه بلغم باشد و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند
نافع آید و روغن بچله بار و شیر و کمرین ماده گاو بنیزند و درین مرض بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند
بنیزند و درین مرض بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند
مرض بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند
بستانند و آنرا بچق تر از ان میند صاسینک بچته باشند و درین مرض بچله بچق ترو جوش نسوت بچته باشند و روغن ستور که آنرا بچق ترو جوش تر بچله بچته باشند

نوع دیگر حریری که گش بر سیاه رخسار مستادی بستانند و ماسیحه چشمه مرض بکشند و دفعه که از غلبه باد باشد نافع است و نوع
سوم از صفت روز در آب گوشت و بهفت روز در شیر و بهفت روز در روغن ستور بداند و بعد از آن سرکه مذکوره را در بین سیاه اندازند و بنشیند و
ماند کور درگاه و بی چید تا یکماه بداند بعد سرکه بکشند و از او غوطه گل جای و نمک سنگ یکجا کرده و ساسیه در چشمه مرض بکشند از این مرض اگر غوطه فای
بمورث است و تا برده سوم سرایت کرده باشد دفعه که نوع دیگر سرکه است و در شیر مدها و بداند بعد آس کرده و چشمه مرض بکشند و دفعه که مرض کج
نافع آید نوع دیگر روغن که از شیر کشیده باشد بهحق ترازان و روهای کاکولیا و گنیزید و مرضی انجور اند و در بنی اش بچکانند و چشمه بکشند
بدان استعمالات بکار بندند از این مرض کج که از غلبه باد باشد دفعه که در روغن ستور و ساسیه در چشمه مرض بکشند از این مرض که از غلبه
نمک باشد دفعه شود نوع دیگر شاخ میش بر سرکه ساسیه و با شند آینه چشمه مرض بکشند و دفعه که نوع کج نافع آید نوع دیگر روغن بزرگ
و چیره و پوست هکت و اسیر را چشمه مرض بکشند و دفعه که کج نافع آید نوع دیگر روغن ستور را بچوش و بهحق ترازان پوست در حقان که بگل بآید
بپزند و در کار بندند و دفعه کج نافع آید نوع دیگر بزرگ دراز و شند و گوشت جانور دشتی و نمک سنگ عمل تپاک بکار بندند نافع آید نوع دیگر شیل و
سند می و فلین و جرمه و نمک سنگ و سوسن و سماخی رسوت آس کرده و چشمه مرض بکشند و دفعه که کج نافع آید و درین مرض روغن ستور که میند
و تر بچله و سر اول آمد و غلظت سنگ جو و سبزی پل و حیویتی و چولائی و جبهه بزرگ و جبهه خرد و کربله و کوره و یا بچین و کربله و جبهه و ترب سبزه و یا
و گوشت حیوانات دشتی و گوشت طیور چنانچه دلچ و مانده آن نافع است باید که این گوشتها و سبزیهای مذکوره را با روغن ستور چینه مرضی انجور اند
نافع آید و جو گرفته و لیده از آن ساخته در جوش تر بچله بپزند و بار روغن ستور یا کرده مرضی انجور اند نافع آید و چون از مرض انگناس و نیکابینی از این
بکاف گرفته باشد باید که مرضی انجور دشتی و چرب گردانید و پیش رو فیلیک متدل باشد به سخت تیز بود و نه سخت گرم
از طبیعتی که حافق باشد کشانیده و در کنند و طبعی باید که وقت کشیدن پرده مرضی بگیرند و عمل سید مقداری بکار بندند و بالت آن که از انجور
گویند در پرده چشم مرضی خلاصه آب برون آرد و چون از پرده آب برون آید و از خیزد باشد که دست کاری خوب شده است و چون از خیزد باشد
برون آید بدانند که دستکاری نیک نشده است و بی کشیدن آب از پرده چشمه مرضی البشیر عوت بشوید و برگهای درختان که نرم باشند و نافع باد بودند
عمل سید مقداری بکار بندد و بعد بالت آن پرده چشمه را خراشیده بگوشت چشمه بیارد و مرضی ابگویند تا یک سوراخ بینی را آرد و موم طرف چشمه از آن پرده
خراشیده بود و انگشت خود بسته از سوراخ دیگر که فتوح است بقوت نفس برون آرد و چون از پرده چشمه چنانکه بعد انگشت آب افتاد باشد هر شیوه ظاهر آرد و در
نگین بدانند که پرده چشمه بطریق خوب خراشیده گشت و اگر چشمه مدو کند بدانند که عمل طریق بهتر شده است و بعد آنکه پرده چشمه را طیب با چشمه آورده باشد بپای
مرضی استخوان کن چون بدانند که بینائی نیک شده است پرده را بالت آن مذکور بیرون آرد تا مدام که آلت آن مذکور چشمه مرضی بود و مرضی را از
آروغ کردن و سریع کردن و از خوی انداختن از سر چنانچه بدان باز دارد و بی بیرون آوردن پرده چشمه چشمه روغن طلا کنند و بی بران بپزند
و مرضی در خانه که مدخل باد و بی تاب نباشد استان لایطاند و بچوش دار و یا نیکه فریل باد باشد و در روز فرجه گذاشته سوم روز چشمه مرضی بشوید و
بعدش مقداری عمل سید بکار بندند و روغن طلا کنند و مرضی را غذا نیکه سبک باشد بخوراند و تا ده روز این عمل بکند و مرضی استان غلطان نیده بداند و
بعد ده روز دیگر نیکه سبک عمل سبک سبک بکار بندند و چون سبک سبک بپزدن حکم سبک از حرکت و یا از جلع و یا از غصه کردن یا از زهر
شدن شئی دیگر که مضر غلظت باز غلبه که چشمه را عمل ام آرد و در آن در پید آرد و بینائی را کم کند باید که روغن ستور که از بهحق تر و جوش داروهای کاکولیا و
نخچه باشد و چشمه مرضی بکشند و بدین روغن عمل سبک و دیگر عملها بکار بندند و شورهای گوشت حیوانات دشتی مرضی انجور اند از این روغن چشمه
و بینائی نیک آرد نوع دیگر که در روغن ستور و شیر آس کرده و چشمه مرض بکشند و دفعه که چشمه مرضی بکشند و دفعه که چشمه مرضی بکشند
بچند بریان شفت خام را با شیر و سرخ آس کرده و چشمه مرضی سخت کشند از این نیز عمل چشمه و در آن دفعه شود نوع دیگر و در چشمه

مصلتی را با شیر تر آس کرده و شیر گرم ساخته چرتیم مریض سخت کند ازین مصلی و در چشم دفع شود و نوع دیگر بودار و پد مانک و وسند می را با شیر تر آس کنند
و مقداری گرم ساخته چرتیم مریض سخت کند ازین نیز مصلی و در چشم دفع شود و نوع دیگر رنگد و مصلتی و کوکبه و نمک سنگ جله را با شیر تر آس کرده و گرم
گردانند و چرتیم سخت کند ازین نیز فایده مذکور مصلی و نوع دیگر رنگد و مصلتی و کوکبه و نمک سنگ جله را بستند و بدین دارو با شیر را بنهند و بدان عمل
بر کویک بکار بندند ازین مصلی و در چشم دفع شود و نوع دیگر مصلتی و گل نیلوفر قمری و کوکبه و انگور و لک و شک و نمک سنگ شیر گوسپند را بنهند و بدین عمل
بر کویک بکار بندند ازین مصلی و در چشم دفع شود و نوع دیگر بچق تر از آن سترال و تخون و موکبه و مصلتی و پد مانک و به شیر روغن ستور را بنهند و مصلتی
بنوشانند و چرتیم طلا کنند و بدین روغن دیگر علما بکار بندند ازین مصلی چشم و در دست و خنکی دفع شود و نوع دیگر بچق تر از آن داروهای کاکولیا و کن
بچقش داروهای نیکه فزیل با و اند و به شیر روغن ستور را بنهند و مریض را بنوشانند و در بینی اش بچکانند و بنوشانند و در آن بکشند و دیگر علما بدین
روغن بکار بندند و ازین در چشم مصلی آن برود و اگر بدین علما جدا جدا بکار بندند و در چشم دفع نشود باید که در چین بکشانند و اگر بدین هم دفع نشود آنگاه نوع
دیگر دفع و دیگر مغز و نریش و گل سرس گل و مهر و گل چای و مر و اید و به و چین جله را با شیر تر بچق گردانند و در دست و خنکی انداخته هفت روز بکار
بدهند بعد غلظت و سبب و اند و آب ساینده چشم مریض بکشند ازین چشم روشن گردد و این در دفع جمیع انواع امراض چشم و در دفع نافع آید نوع دیگر سبب
کف و دیار و فصل پیل گرد جله را ساینده چشم بکشند ازین در چشم مصلی آن برود و چشم نیک شود و این در دفع جمیع انواع امراض چشم و در دفع نافع آید نوع دیگر
عمل تر و نیک و سید و آخوتن و انجن که در صد رنگ آن جای افتاده است بیان کرده می آید اما عمل ترین آنست که مریض را بعد از آنکه بپوشانند مصلی
و اسمال پاک گردانند و با شستن و طعمای که از آن خورده باشد بزم گشته بود و در خانه بار و بنیاب و در کرده باشد صدمه داده بوقت سعد و راول و زو یار و
آخر روزستان و خلطان و از خمیر و ماش گرد بر گرد چشمش سدد و آرند و روغن ستور را در آب شیر گرم انداخته بدست بردن کنند و با آن چشم را تا مریگان
بکشند و چون از غلبه بلغم باشد تا ما دام که یکجور متحرک نماند و از غلبه غلظتی که منتشر مرض مذکور است کم بود باید که ازین مدت
بر مقدار مناسب حال و غن مذکور را در چشم کم ماندن و بدین بعد از آن در سدد و کور طرف و بناله چشم رخنه کرده و روغن ابیرون آرد آنگاه آرد و جو که بجا می آید
با بنام و ساخته و چو شایسته غلیظ ساخته باشد بدان چشم را بچکند و چشم را خشک گردانند و در دو روز از آن غلبه بلغم فرو نشاند و مریض بنوشانند و عمل ترین
بر حسب نقصان نسبا و خلط و بسیاری آن توسط یک روز یا سه روز یا پنج روز بکار بندند و بعضی گویند اگر مرض بادوی باشد غلظت مذکور یک روز بکار بندند
اگر از غلبه بلغم باشد سه روز و اگر از غلبه سبب باشد پنج روز بکار بندند و اگر عمل مذکور بر قدر مناسب شود و در چشم فی الحال برود و مریض را خواص لطیف
بسیار آید و چشمش بپوشش برود و کشته و گردند و چشمش بپوشش نماند و در یک چشم نیک شود و مرض چشم کم افتد و چون عمل مذکور زیاد از قدر مناسب شود و چشم مریض را
و یکجور سخت چرب و با خارش و بپوشش بود و اشک از آن سائل گردد و چون عمل مذکور کم از قدر مناسب شود و در مریض ششای کمای نباشد و چشمش نیک شود
و اشک از آن سائل گردد و چون عمل مذکور زیاد یا کم از قدر مناسب شود و مریض او و در او با بنوشانند و در او با ساینده چشمش بکشند و بدین عمل بچکانند
و عمل بر کویک بکار بندند لیکن چون مریض از غلبه باد باشد باید که علما جایی مذکور چرب بکار بندند و اگر از غلبه بلغم باشد و یا بلغم بود علما جایی مذکور
که خشک بودند بکار بندند و عمل ترین مریض را بکند که نظر کردن بتواند و پیش نظرش تاریکی آید و اشک از چشمش سائل گردد و مرقاش زبریده باشد و چون
مریض اندیشمند بود و یاد و روشش ترش باشد یا سخت گریا یا سه را بود یا بر و باران باشد و مرض چشم با غلبه بود و آثارش کم نیفتاده باشد آنگاه عمل ترین
ممنوع است و اما عمل متناهی آنست که گوشت نرم که در آن استخوان و پی درگ نباشد و دل داروهای نیکه ذکر آن می آید یک پل یا لعات که در آن تر می آید
چهار پل بستند و با یک یک س کنند و بران بگمای که چار و یا بیاید و یا بزرگ نیلوفر قمری و یا بزرگ کبد و حساب و مقاصد و بچکل حکمت بپزند و بکال بپزند و یا
با و ل یا با سینه یا کتا یا در خانی که شیر را باشند با ساینده چشمی بنهند بعد گل را دور کرده و شیر و در او با بنوشانند و با آن چشم را تا مریگان گردانند بعد
گرد و یک چشم سدد و در آن خمیر و ماش بود و آورده باشد و عملی که عمل ترین مفید است این عمل نیز مفید است کسی که عمل ترین منوع است این عمل نیز منوع است

سیاه سر لوله چشمه منی چهار انگشت فرجه باشد از راه لوله دارو با چشمه منی بریزند و این نیز بر سه نوع است و در هر نوعی و چندان مقدار که برای آن نوع را
و عمل بنیای گفته شده است و دارو را چشمه منی بریزند و چون مرض از غلبه کبیم باشد باید که عمل آنچون که خواسته بودند و یا عمل بر کبیم که نیز خواسته باشد بکار
نهند و اگر از غلبه باد باشد باید که در آخر روئیک از دو عمل مذکور که چشمه منی را چرب گردانیده مرض دفع سازد بکار بندند و اگر از غلبه خون یا تلخ باشد بخت
استوار یکی از دو عمل مذکور که چشمه منی را بر روی و فرجه گردانند و آنرا بهندی روئین گویند بکار بندند و چون چشمه منی سخت در دکن باید که بهمدان وقت یکی از دو عمل
مذکور بکار بندند هر نوع که مرض باشد تا خنک کنند و آنچه از زیادت و نقصان عمل بنیای پیدا آید از زیادت و نقصان هر یکی ازین دو عمل خارج است که
و چون بدانند که خلطی که منشای مرض است سخت غالب است بجهت دفع آن عمل بر کبیم بکار بندند و چون غلبه خلط مذکور بسیار باشد عمل آنچون که بکار بندند
و اما عمل سر و سیت آنست که چشمه منی را که بمقدار شانزده انگشت غرض باشد بچوبه کلاه دوخته بسازند و سر مرض را بپوشانند و بیدن آن خمیر
باشد سخت کنند و مستحکم گردانند چنانکه فرجه که از آن روغن بیرون آید نماند و بر آن پی جامه به بندند و روغن درون پی چشمه منی بر سر اندازند و بکار
کده چند از مدت عمل ترین باشد و روغن را در سرماندن دهند و این عمل در آخر روز بکار بندند و وجود مرض را به عمل تی و اسهال صاف گردانیده با
و مرض را غدا یک فریال بود و خلطی را که منشای مرض است خورانیده بوند بکار بندند ازین عمل مرض سر و چشمه منی دفع گردند و اما عمل رنج آنست که در
از جهت ازالت مرض و تحصیل روشنائی و چشمه منی را صاف گردانیدن بدن مرض بکار بندند و عمل مذکور بر سه نوع است یکی بکبیم این
عملی است که خلط فاسد را از دیده و پلک رگهای چشمه منی از محل خطرناک که آنرا سکا تک گویند و از درون دین و بینی خراشیده بیرون کشند
و این عمل در اول روز بکار بندند و دوم روئین و آن عملی است که بواسطه سردی و چربش داروهای جراحت و کبیم چشمه منی را فراموش گردانند و بنیای را
افزاید و این عمل را شب بکار بندند و سوم بر ساد و آن عملی است که فساد خلطی را که منشای مرض بود از آن عمل گردانند و چشمه منی را چرب کنند و بنیای را
بغیر از این عمل را شب بکار بندند و بعضی گویند اگر مرض چشمه منی از غلبه کبیم باشد باید که داروهای اول روز چشمه منی بکشند و از سه عمل مذکور
هر عمل که باشد بکار بندند و چون مرض از غلبه باد باشد از سه عمل مذکور هر یکی که باشد در آخر روز بکار بندند و چون مرض از غلبه تلخ باشد عمل را
و شب بکار بندند و عمل بکبیم بغیر از این و دیگر داروهای بکار بندند و لیکن بر حسب مقام و خلط دارو بگیرند و عمل بکار بندند و عمل
بداروهای تلخ بخت یا تلخ بوند و آنرا با روغن یار کرده باشند بکار بندند و عمل بر ساد و آنرا با روغن های شیرین و روغن بر حسب مقام بکار بندند و هر یکی
از سه عمل مذکور بر سه نوع است یکی آنست که داروهای را که ساینده و غلو له ساخته باشند ساییده و چشمه منی بکشند و دوم آنست که داروهای مایع
ساکل را و چشمه منی بکشند و سوم آنست که سحقی داروهای چشمه منی بکشند و عمل غلو له از عمل داروهای مایع قوی و تیز تر است چون فساد خلط که منشای
مرض است بسیار بود این عمل را بکار می باید لیست و عمل بحق داروهای مایع متوسط است چون فساد خلط متوسط بود این عمل بکار می باید لیست و عمل
سحقی را با از دو عمل سابق کمتر است چون فساد خلط اندک بود این عمل بکار می باید لیست و بجهت دفع امراض چشمه منی و از دینی بنیای بخت حصه سه مرتبه
اول حصه بود و براده مس یک حصه و براده زریک حصه و براده قهوه یک حصه بستان و بر سه مرتبه را آنخته در بویه عمیال کنند و با چاک شتی یا بکرال کبیم ناب گردانند
و ریشیه کبیم بقدر که بکشند و دوم باریاب ساخته رو کنند و همچنین و جزات ماده گاو و روغن ماده گاو و شکر و روغن بکند و در مغز آنچون بساو
در شراب و در جوش داروهای خوشبو که آنرا سرب کت میگویند و در جوش انگور و ریشیه و شکر و در جوش زنجبیل و در جوش داروهای سار و کرم جوش
داروهای ابتدا دکن یک یک کرت بعد از آن با خنک سر گردانند بعد از آن اس کرده بگره جامه به بندند و آنرا در آب باران که از صبا گرفته باشد بخت روز
انداخته بدارند و کشته و خشک گردانیده اس کنند و مر و اید و بسد و بلور و کلیه کبیم چهار حصه از داروهای مذکور باشند گرفته و اس کرده با
بیابان و یک ات گردانند و در سه دانی علاج یا بلور یا زریا شاخ یا کبیم یا رانداخته بدارند و چشمه منی بکشند ازین مرضی و چشمه منی حادث نگردد و چنان
افزاید و یک یک این دارو در چشمه منی کشند آنکس را مراحمیت آسید و پوری نرسد و شخصی مذکور بکبیم بود که این دارو را لائق بادشاهان است

نوع دیگر کوخته و صندل الایچی و تیرج و مصلتی و سرکه و نکر و مرض سر و انیش نزد هر سنت گویند یعنی باید که در کج و اندر نیل و بن و در جرم و اریز
بکشد و براده زرد و زهره گل سر و کانی و ناکه پیل و زرد و توتیای سبز و پوست برقیه مرغ ناکیان و اریز و اریز و کور و جیره
پیل کرد و مغز تخم بیدیه و کره کوبیده که آنرا در عرق بعضی بسوزند و بعضی آب گونین جله با متساوی بستانند و اس کرده در چشم بکشند و این را بعد از
گونین ازین نیز فایده نکور حاصل آید نوع دیگر منسل و دیو دار و زرد و چوب دار و اریز و تیرج و پیل کرد و کج و الایچی و نمک سنگ سونا کجی و دیو
لوده و براده آهن براده مس کلید پوست برقیه ناکیان هر سه با متساوی ستاده با شیره تر اس کنند و غلوه کرده بدارند و آب سائیده در چشم بکشند
ازین مرض قمر و سکر و خارش و ارم و خطهای لعل و ارم که در چشم افتد دفع گردند نوع دیگر وی و مصلتی و نمک سنگ بخیج بیدیه یا جیره و پوست کج
و حصه و پوست کج کانی خرد و نیز در حصه بستانند و هر سه با شیره تر اس کنند و بر جفت یا کورده مس سخت کرده در ساینه خشک گردانند و همچنین
برفت کرت عمل نکور بکشد بعد فقیه ساخته و خشک کرده بدارند و آب سائیده و در چشم بکشند ازین فایده نکور حاصل آید و در چشم دفع نوع دیگر
بیلید و توتیای سبز و مصلتی را بستانند و شانزدیم حصه هر سه پیل گردیدند و آب سر و اس کرده و غلوه ساخته بدارند و سائیده و در چشم مرض
بکشند و دفع جمیع امراض چشم دفع آید اکنون بدانکه چون از کشیدن دار و سخت نیز در چشم یا از رسیدن باد یا بپتاب یا دو و یا بسیار آب یا از گرد
نگس یا شیشه یا گرمی دیگر یا از بسیاری خواب یا فاقه یا از انیش یا خون یا از سخت ماندن شستن کردن کاری یا از نظر کردن بسوی آفتاب یا آتش یا برق
یا دیگر اشیا لی که خسارت و درفشنگی دارند بپنای کمر افتد چشم به آساید و سوزش کند و در چنان که گویا که در آن سوزنهای خلان باید که
دفع آن حسب مناسب مقام دارد و در بینی بچکانند و آنرا اس کرده در چشم سخت کنند و عمل بر یکیک بپتاب بکار بندند و در دای دفع در چشم که از غلبه
یا خون باشد بکشد و در دای که از کشیدن آن در چشم فساد و خطی که نشای مرض است زایل گردد و آنرا بر سادون آهن گونین در چشم بکشند و نیز این
علاجه را پیش از گذشتن غلت روز از رسیدن دهک که چشم بکار باید بست و چون از رسیدن دهک هفت روز زیاده بگذرند باید که بجهت دفع آن
علاجه را بیک جهت مرض یا نا اجهت بکشد و بکار بندند و چون چشم را آنک دهک رساید که نفس جامه اگر کم است و چشم نمند فراهم شود و چون و پرده بر
گردند بسیار و اگر در چشم فراموش شود و چون سه پرده بریده شوند بدو چشم فراموش شود و مرض لا و بود و اگر از رسیدن زخم دیده در آن
و اگر از رسیدن زخم دید برون آمده فروخته شود طریق دار و کردن و دار و کردن و فصل پنجمی بجهت جراحت گذشته است و نیز مریضی الفرسند
تا نفس بر آید و بقیه قوت فرو برد تا آنکه که طاقش باشد بگوید و در بینی اش در آورد و غلوه بپایارند و قی بکنند و گالیوش بزور بگذارند ازین علاجه باید
بر جای آید و چون بیدیه بر جای آید آب سر و بر مریض بریزند و بچوش بر گمای جمون و نکر که آنرا چشم را بشویند و روغن که آنرا به حق تر از آن گلوی
یا تیرج و جیره باشد چشم مریض طاق کند اکنون چند علاج امراض چشم از طب چیتا من گفته میشوید و آنکه در دفع مرض چشم و مرض شکم و مرض تپا و تن
در فراموش شدن جراحت فاقه نافع است مرض چشم چون از بسیاری خواب یا از بسیاری غصه یا از زده یا از غلبه باد پیدا آید یا در آن مریض را فاقه بکنند
و نیز مریضی که از غلبه باد بود در آن فاقه مفرست و چون چشم بر آید باشد از عمل سید و عمل بر یکیک عمل بر لیث از خوردن غذای تلخ و از فاقه و از
نگه داشتن چهار روز هنگام حدوث آن بچته کرد و بجهت دفع بر آید گی چشم گل سرخ و گل سپید و صندل و اگر اس کرده در چشم مریض بکشند ازین چشم
که بر آید بود فراهم شود و در دوش دفع گردند نوع دیگر سنگه یعنی را با شیره برگ بل و آب جرات در آوندی انداخته سخت کنند تا آنکه سیاه گردند
بانش پا کشتی مقداری گرم کرده در چشم سخت کنند ازین فایده نکور حاصل آید نوع دیگر شیره برگ سبزه را با شیره آمیخته و چشم بکشند ازین بر آید
چشم و در آن که از غلبه باد یا تلخ یا سرته خا یا باشد فی الحال دفع گردند نوع دیگر شیره برگ گینه سپید از چشم مریض بکشند ازین فایده نکور حاصل آید
نوع دیگر پنجه و نمک سنگ را با جرات در آوندی سخت کنند تا آنکه سیاه گردند و بعد در چشم بکشند ازین فایده نکور حاصل آید نوع دیگر
برگ نم و سندی را با آب اس کرده و در جامه انداخته قطرات در چشم بچکانند ازین فایده نکور حاصل آید نوع دیگر برگ تنه و برگ سبزه و برگ گینه

[illegible]

رفع شود و این را نیز سیتا و کهرت گویند نوع دیگر پاییه بست و چهار درم و بلبله و دوازده درم و آله چل شبت درم و سنزول بست و چنگ
 این گشته و دوازده درم و ملتی بست و چهار درم و بلبل درم و سنزول درم و بنسب و جند شش درم و نمک سنگ شش درم و نمک اباریکس کتند و آن مقدار
 جله دار و هاشک پاییه و با سینه و روغن ستور بر مقدار زرد و گرسنگ ملین در شب بخوراند و غایبی موافق خوردن فرمات ازین مرض ترم و کاج و مرض
 تبل و ناخن و شکوری ازین و اشادارم و خطهای و ام که در چشم پیدا آیند و آواز با که در گوش بقیقند و آماش چشم و سوختگی و چکین آب ازان و
 مرض سکو و امراض پلک مرض ترم که ازان یک چیز و چیز دیده شود و مرض نیش و خارش چشم و مرض کام و وین در نیمه و امراض گوناگون
 و مرض بکند و امراض لب سیتا و مرض اپلش و مرض کوسر و جله دفع شوند و از خوردن این شش درم و روغن نیت این را و او را بست
 بر تنگی گویند نوع دیگر در ویکه از این ری است هر تنگی گویند و آن فصلی گذشته است و مرضی انجور انداز خوردن این دو ماه جمیع امراض
 چشم رفع گردند نوع دیگر دو حصه مغز تخم کبک و یک حصه پتچپ انجن را به شیر و جای تا بست یک پت بدهند بعد ازان با شیر و نیکو سحر کرده
 فقیه ساخته در سایه خشک کنند و بدارند و با آب ساینده و چشم بکشد ازین مرض ترم دفع گرد و خواب بطریق بنزداید و بیدار گشتن چشمانی الحال
 کشاده گردند و این را بجاتی پر نامند نوع دیگر پاییه و توتیای سبز برکی هشت حصه و بلبل گرد یک حصه بستاند و با آب حق کرده فقیه ساخته
 بدارند و با آب ساینده و چشم ملین بکشد ازین مرض ترم دفع شود نوع دیگر پاییه و کف دریا و سلاجیت و صندل فاف و خرمره و بلبل گرد
 یک حصه و رسوت چهار حصه جله انجیق کرده و فقیه ساخته و با ساینده و چشم بکشد ازین شکوری و ناخن و کاج و خارش و مرض کچه کچه چکان
 مرض چشم که از رسیدن شی خارجی حادث شود دفع گردند و این را توتیان منی گویند نوع دیگر برگ نیلوفر قمری صد عدد و دود و دانه سنگ صد و پنجاه
 او دو رکوده و صد عدد و گل ملحق صد و دانه بلبل در از بستاند و جله با آب آس کرده فقیه ساخته بدارند و با آب ساینده و چشم ملین ازین مرض
 و دیگر امراض چشم دفع گردند نوع دیگر یک حصه بلبل در از دو حصه پوست بلبله و سه حصه زرد چوب و سه حصه سینه جله با آب آس کرده
 فقیه ساخته بدارند و با آب ساینده و چشم ملین بکشد ازین مرض ترم دفع شود نوع دیگر براده زرد و براده مس با جوش ملتی حق کرده فقیه ساخته
 بدارند و با آب ساینده و چشم ملین بکشد ازین مرض ترم و کاج و تبل و درید و شکوری دفع گردند و بینایی چشم بچینیایی بر نه که اگر کور گویند شود و
 این را بستی سکته کاهرت گویند نوع دیگر زرد چوب و برگ نم و فغانین برنگ و موکته و پاییه و امش و امی سته و با شیر و آس کرده فقیه ساخته
 بدارند و اگر این با آب ساینده و چشم بکشد و چشم برود و اگر باشد بکشد مرض نیل کاهر و و اگر باشد عورت ساینده و چشم بکشد کل چشم و چشم و این
 چیز بر بجاتی برت گویند نوع دیگر سحیح رگین از این هفت روز در آب و هفت روز در شیر و گل المی و هفت روز در روغن کنجد بدارند و بکشد
 در روغن ماده کاهر و در آب ساینده و چشم بکشد ازین مرض ترم دفع شود نوع دیگر شیشه که از ان صاف کرده باشد گرم سازند با آن سیاب که
 بچین آن بود و نیز صاف گردانید و با سینه پاییه و یک از آن گردانند و بمقدار این هر دو سه حصه بستانند و درم حصه جله کاهر بکشد و هر چه حق کرده بدارند و در
 چشم بکشد ازین مرض ترم دفع شود و این را پتان امرت گویند نوع دیگر پاییه و کاهر که با ساینده و چشم بکشد ازین مرض ترم و درم و چشم و جله دفع
 نوع دیگر سحیح بلبل از یک حصه سحیح پاییه و حصه سده هر دو و در شیر و کاهر چند پت بدارند و فقیه ساخته بدارند و در سایه خشک گردانند
 و با آب ساینده و چشم بکشد ازین مرض ترم دفع گرد نوع دیگر سیسه سه حصه و کن جک پنج حصه و در پنج دو حصه قلعی یک و سه حصه سینه بستاند جله را
 بود عمیا کنند و بوجه و رگش نهاده بدارند و سر گردانید و در کشته با یک آس کرده بدارند و در چشم ملین بکشد ازین مرض ترم دفع شود و پتیا
 بیفزاید و این را بستی ترم تک گویند نوع دیگر توتیای سبز را گرم کرده در هر یکی از بول بول بقر و سر که سندی و شیر عدت و شیر ماده کاهر
 و شمش و آب هفت هفت کت سر و کت بعد ازان آس کرده و چشم مرض بکشد ازین مرض ترم دفع شود نوع دیگر سیسه اگر گرم کرده هفت هفت
 کت و شیر و تر چله و هفت کت و شیر و کاهر و هفت کت در روغن ستور و هفت کت در شیر و هفت کت در آب ملتی سر و کت و ازان میل

راست کنند و آنرا در چشم کشت ازین چشم روشن شود و می باید که سرمه دیگر چشم کشتیم بدین منی کشند این امیل ناک سلاک گویند برار سیاه را بریده
بستانند و سرمه اس کرده باروغن ستور امیخته غلبه سازند و درین دهن مار سیاه مذکور را بدوزند و آنگاه آنرا چنان بسوزند که دودش بیرون نرود
بعد سرمه را با شیرند کور اس کرده با حقیق اسیر میخند و چشم بکشند ازین مرض تروق شود و بنیائی که آنرا گرگوند بخور شود و نوع دیگر تر چهل
وسن جعی فلفلین ناک سنگ مصلتی و قویای سبز و رسوت و پدما کعه و پج و لوده و براده اس هر سه با آب جغرات اس کرده و فقیه ساخته با آب
و ساینده و چشم مرض بکشند ازین مرض تروق و این را ازین جوی گفته شده است نوع دیگر بلایه و پج و کوهه و پل و رازول و
بغیر تخم بلید و ناف خرمر و منسل هر سه را مساوی است و با شیر بز بار یک اس کرده و فقیه ساخته بدارند و با آب ساینده و چشم بکشند ازین مرض تروق
دارد و در مرض قبل مرض ناخته دفع شوند و کل اگر چه سه ساله باشد از کشیدن این دارو نایک مایه دفع شود و این را چند رودی برت گویند
نوع دیگر کپا مار سیاه و چهار کر و دم و در یک سوی شیر اندازند تا بپزد و یک وز بدارند بعد چاک دوسکه بیرون آرند و آن سکه خروش بخورند و
پنجال خروس مذکور و چشم مرض بکشند ازین بنیائی مرضی که سبب غایبه تروق کاج بکلی رفته باشد باز آید این را اگر کشت این نامند نوع دیگر فلفلیز
و کف و ریاف و ناک سنگ هر یک نیم درم و سرمه چهار بخورم حبابه ابار یک اس کرده بدارند و چشم بکشند ازین مرض کاج و خارش دفع شود نوع دیگر
سرمه و نکر و پرج و کافور و کل نیلوفر قمری را با آب و روچوب آب کرده و چشم مرض بکشند ازین مرض تروق شود نوع دیگر و غن شیراده کادو که
گو سلا که او نیز رنگ مایه و در دفع امراض چشم مایه که عمل ناس ترین و پیتاک و دیگر علما بدین بکار بندند نوع دیگر خرمره را با آب بشیند
سایه و چشم بکشند ازین تروق شود نوع دیگر کل کچد بهشتاد عدد بار یک اس کرده و فقیه ساخته بدارند و با آب ساینده و چشم بکشند این
مرض تروق شود و این را نیز بان هندی چند بر بجا برن و چشم کابرت گویند نوع دیگر نایله اگر کافور و کوهه و الاهی و عفران و گنجان
جمله امساوی بکیند و بمقدار جمله سرمه بستاند و بهر ابار یک اس کنند و بدارند و چشم بکشند ازین جمیع امراض تروق و دیگر غایبه چشم و دفع کوهه
نوع دیگر منسل ناک سنگ کسین خرمره و سن جعی فلفلین رسوت را مساوی است و اس گفته و یا شش امیخته و چشم بکشند ازین مرض سکه و ارم و کاج
تروق گردند و این را اس کر یا گویند نوع دیگر بار کتک ناف خرمره و سرمه و رسوت را با چربی مار سیاه ساینده و چشم بکشند ازین بنیائی چشم اگر چه
سبب غایبه تروق باشد باز آید این کد پیرنه سپید را اگر باروغن ستور ساینده و چشم بکشند مرض تروق و نیک مایه دفع شود و اگر با آب جغرات و چشم بکشند
مرض پیرنه و دوا اگر باشد و چشم بکشند مرض ارم دفع شود نوع دیگر سرمه ابا شند و روغن ستور سچین کرده و غلوله ساخته در پله که آنرا محجون کرده
باشند بدارند و با آب اس کنند و بر پله مذکور سخت کنند و خشک گردانند و بر خطی بسوزند که بیرون نرود و بعد سرمه را از پله کشیده و ساینده
و چشم بکشند ازین مرض تروق شود نوع دیگر بختی که چندین را بشیر و گل پاچه چیت دهن باده با آب لوده ساینده و چشم بکشند ازین مرض تروق شود
مخارج و ناک با پشاک خرگوش امیخته فقیه کنند و آنرا باروغن ستور و در چراغ انداخته بسوزند و دود آن است و چشم بکشند ازین جمله امراض
چشم دفع شوند نوع دیگر منسل و نایله حقه و برنگ شست حقه مغز تخم آملیخ حقه پیل گرد چهار حقه پیل راز سه حقه و سرمه یک نیم حقه
بستانند و چهار ابار یک اس کرده بدارند و با شش امیخته و چشم بکشند ازین خارش چشم و مرض تروق و کاج و تب و دهم و درشتی و دیگر امراض چشم که
از غلبه خون باشد دفع گردند نوع دیگر سباب صاف کرده و کس صاف کرده هر دو مساوی بستانند و با شیره چنگیری سخت کرده و چشم بکشند این
جمله امراض چشم دفع شوند و روشنی چشم بغیر این نوع دیگر روغن ستور اسچین تر از آن تر بچاه و سن جعی فلفلین و انک و مصلتی و لکلی و پدما کعه و الاهی
خرد و بزگر و زعفران و کلبه صندل و کچین و زرد چوب و داربله که هر یک سه درم باشد و به شیر که سچین روغن مسطور باشد و بچش تر بچاه
سه چند روغن مذکور باشد نیز در مرض را بخورند و در بینی بچکانند و دیگر علما بکار بندند ازین مرض تروق کاج و درجن و قبل و خارش و آکس
و در دوسوختی چشم و دیگر امراض آن دفع شوند چنانکه بطریق افتاب تاریکی شب نازل گردند و ازین تروق و دیگر امراض آن همان نازل کرده

با بول سائیده و چشم کشنده ستر چشم دفع شود و اگر با شیر و جگر سائیده و چشم کشنده گل چشم برود و در حالت بختی چون یک پی ازین بخوراند بختی
 دفع شود و از خوردن دین و پیری لبو چکا برود و از خوردن سدر پیری زهر سوش دفع شود و دوش که گزیده باشد زهرش اثر نکند و از خوردن پیر
 زهر را دفع شود و اگر گزیده باشد زهرش بیخ اثر نکند و از خوردن چهارده پیری زهر که خورده باشد بیخ اثر نکند و این را پیر جهاولی گنگا گویند
 نوع دیگر سنی فلانی با یکج و زر و چوب و داربل و نمک سنگ پوست بیل پوست بخت برن و زیره گل بیل و قمری جله ابا آب آس کرده پیری
 و سائیده و چشم کشنده ازین مرض تفرود دیگر اراض چشم دفع شوند کسی که این را در چشم کشیده میان خلق پخش نکند و مقرر گردد و آسیب یو
 و پیری رسد و صد سال نوع دیگر و غن زبر از این حیوان و یک کبک صلتی و بیل و قمری بشیر که چهارچیز از روغن مذکور باشد بخت
 بکار بندد ازین اراض چشم که از سبب آنی خارج حادث شوند دفع گردد اکنون چند علاج از طب سارنگ ذکر گفته می آیند بسیار دخم کج است
 چندت بشیر و گل بله بدین بجه فقیه سازند و سائیده و چشم کشنده ازین اراض چشم خراشید گشته دفع شوند این فقیه را لیکه من رب
 گویند نوع دیگر سنی فلانی کبود و تخم سبزه و ناگیش با یک اس کرده فقیه سازند و در چشم کشند و دفع اراض چشم دفع آید و ازین بسیاری خواب
 دفع شود و این را انتر لکهن رب گویند نوع دیگر سوت و زر و چوب و داربل و گل جای و برگ نم را با شیر و گلاب ماده گاو آس کرده فقیه سازند
 و سائیده و چشم کشند و ازین شکوری دفع شود و این فقیه را رونی رب گویند نوع دیگر مغز تخم آله یک تخمه و مغز بلبل و مغز تخم بلبل
 سه حصه بستاند با آب آس کرده فقیه سازند و در چشم کشند ازین آب که از چشم سائل شود و خارج چشم دفع شود و این را اسنخی رب
 گویند نوع دیگر لوتیای سبز و سونا لکھی و نمک سنگ بچ و خر صره و سول گل سبغ و کفتر و سیاه و بلبل گور استادی سته آس کنند و باشند
 آمیخته و چشم کشند ازین مرض تفرود کج دفع شوند و این را لیکه من رب گویند نوع دیگر کافور و جودان را با شیر و در چشم کشند گل چشم که
 از جدوت و دوا گشته باشند دفع شود این را نیز لیکه من رب گویند نوع دیگر داربل و بلبل صلتی و نم و پدیا لکھی و بیل و قمری و زیره گل
 بیل و قمری جله و اگر که چهارچیز آن باشد انداخته بخوراند چون یک حصه باند جوش را با سبب بستاند و باز در ماسا کرده بخوراند تا آنکه جلا
 شود و بعد سر کردن شد و سکر که چهارم حصه آن باشد بآن بامینند و در چشم کشند ازین سوزش و غلی و در چشم دفع شود و آب چشم از سیلان باز
 آید این را رونی رب گویند نوع دیگر بارانجن با آب سائیده و چشم کشند ازین آب چشم از چکیدن باز آید این را نیز رونی رب گویند
 گویند شد و روغن در چشم کشند ازین نیز آب از چکیدن باز آید این را سنی رب گویند نوع دیگر سنگ بصری را با آب آس کنند
 و در آب انداخته مخلوط کرده بدست بالند بعد از آن آب آورند و دیگر بریزند آنچه کثیف از سنگ بصری در آن آوند باند آن را عالی کنند
 و آب مذکور را بدارند تا آنکه اجزای لطیف از آن تخمین نماند که با آب مخلوط بوند و فروشته سنجار گردند و آب خشک شود و بعد از آن آنرا آس کنند
 و سته پت بجوش نر بجه بدین آن کافور و جودان که چهارم حصه آن باشد بآن بامینند و سائیده و چشم کشند ازین جمیع اراض چشم دفع شوند
 این را هر چوین گویند نوع دیگر سر سمره را گرم ساخته بخت کرت در شیر عورت سر کنند و از آن آس کرده بارند و در چشم کشند ازین جمیع
 اراض چشم دفع گردند و این را پیر ساوان چوین گویند فائده مغز تخم جبال را سبت و یک کرت پت از شیر و لیمو بدین آس کرده
 فقیه سازند و تخمیکه نر امار گزیده باشد فقیه مذکور با آب سائیده و چشم کشند زهر مار دفع شود و تخم زرد کور را مغز ترسد فائده
 دارد و چشم باه کنوار و کاک و جعیقه و اساده در اول روز یا آخر روز بکشد و در راه آگس و پس و ماگه و بعد از آن بوقت استوا بکشد و در میان
 و جهاودن چون ابرو و باران نباشد و سخت گرمی نبود آنگاه بکشد و در ماه چیت و میساکه در تمام روز و هر وقت که خواهند دار و در چشم
 بکشند فائده دارد و با نیکه از جیت کشیدن و چشم غلظه ساخته دارند چون آن تیز بود و بمقدار یکدانه رنگی که قریب دانه سنگ باشد و چشم
 بایک کشید و اگر متوسط بود و بمقدار یک نیم دانه و اگر نرم بود و دانه مذکوری بایک کشید و در وی بایع را در چشم کشند چون تیز باشد و وسیل بکشد

فصل شصت و یکم در امراض چشم اول در علامت مرض مذکور

مجموع در علاج امراض مذکوره

و چون نرم باشد سیمیل اگر چرب باشد چار سیمیل آن چشم کشند و الله اعلم بالصواب فصل شصت و یکم در امراض سر که آنرا بهندی می گویند
 مشتمل بر دو قسم است قسم اول در علامت مرض مذکور بدانکه جمله امراض سر یازده اند یکی آنست که سر در دکن و در دندک و شیب سخت بسیار شود
 و از بس تن سر رسیدن گرمی مرضی را مقداری قرار شود و حدوث این از غلبه باد باشد و دو قسم آنست که سر و بینی و چشم چنان در دکن گویند که در آنجا
 انداخته اند و در دندک و شیب و علاج سر مقداری فرو نشیند و حدوث این از غلبه بلغم باشد و سوم آنست که سر گران و سرگرد و دغولهای چشم برآیند
 و حدوث این از غلبه بلغم باشد و چهارم مرضی است که در آن علامات هر یکی از سه نوع سابق باشند و حدوث این از غلبه هر سه خلط بود و چشم آنست
 که مرضی از سودن سرش بر قیاری سخت روی نماید و در سر و بینی و چشم چنان در دندک گویند که در آنجا انداخته اند و در پشت و علاج سر مقداری
 فرو نشیند و حدوث این از غلبه خون بود و دو قسم آنست که سر بسیار در دکن و انقی کردن و از دار و بالوشیدن و از دار و در بینی چکانیدن از طرفین
 و از رسیدن گرمی در دافزون گردد و حدوث این از نقصان بسیار و چربی و مغز و بینی و خون و بلغم و باد باشد و این نوع را بهندی می گویند
 و روگ گویند و چشم آنست که سر و بینی سخت بسیار در دکن چنانکه آنرا می شکند و پاره می شکافند و آب از بینی باخون آمیخته می آید و حدوث این
 از افتادن گرم در سر باشد و چشم آنست که سر بوقت طلوع آفتاب و در پیدای چنانکه آفتاب مرتفع شود و در دندک و نیز زیاده گردند و استوار در زیاده
 و بعد از آن مقداری کم افتد و سر چنانکه آفتاب فرو تر رود و در دندک و نیز کم شود و در دندک و از علاج گرم کم افتد و گاهی از علاج سرد ناقص شود و حدوث این
 نیز از غلبه هر سه خلط بود و این را بهندی می گویند و سر چنانکه در این مرض سخت بدست و چشم آنست که گمائی کردن که آنرا معینان گویند و چشم
 ابرو در دکن و گمائی بخند و رخسار با بجهن و امراض چشم حادث گردند و حدوث این از فاسد شدن هر سه خلط و مجملای مذکور بود و این نوع را
 بهندی می گویند و آنست که سر در دکن چنانکه آنرا پاره می شکافند و این را بهندی می گویند و سر چنانکه در این مرض سخت بدست و چشم آنست که گمائی کردن که آنرا معینان گویند و چشم
 و معرفت آن صفتی گویند و چون این مرض سخت غالب است یک چشم یا یک گوش تپا گردد و حدوث این از باد که از خوردن اشیای خشک و از خوردن
 در حالت بختی از رسیدن سردی و از رسیدن با دشرقی و از بسیاری جماع و از نگاه داشتن بول و غائط و مانند آن که حبس کن ممنوع است از بسیار
 و حرکت کردن فاسد گشته بود یا آنکه از باد و بلغم که از اشیای ممنوع فاسد گشته باشد بود و یا از دو قسم آنست که سر و دندک و شیب بسیار در دندک
 و به آسان و سوزش کند بول و ام گردند و حدوث این از فاسد شدن بلغم و خون و باد در استخوان و دندک و شیب بود و این را بهندی می گویند
 گویند و این مرض را دو است در میان سر و در مرض را با لک بسیار دو اگر مرضی ناسته روزی به طبیعت استای که نخست خولشاندان مرضی اخیر که
 مرضش را دو است آنگاه توکل بر خدای تعالی کرده علاج کن و اگر گرم حق سبحانه باشد صحت یابد و دو قسم در علاج امراض مذکوره بدانکه
 بجهت دفع مرض سر که از غلبه باد باشد علامتهای دندک و شیب از آن غلبه باد و ازل شود و بکار بندد و در دندک و شیب پاره و غن کبی بنوشانند و
 بالای آن شیه که مقداری گرم بود بنوشانند و غلبه سنگ یا کلتی و یا ماس کچت و یا اشیای کتیز و گرم بود چنانچه سندعی و سبل و از و مانند آن بار و غن
 یار کرده مرضی بنوشانند و شیر را و دار و یک میل باد باشد بنشیند و در مشرب انداخته براه لوله بر سر مرضی بریزند و بدین شیر سرخ سازند و از آن سر
 بعد آنکه چنان گرم بود که تحمل کردن تواند سخت کنند نافع آید نوع دیگر گوشت ماهی را بنیزند و آنرا بر سر مرضی سخت کنند نافع آید نوع دیگر کچلی
 و ماس برنج که آنرا با نمک سنگ یار کرده چخته باشند شیر گرم بر سر مرضی سخت کنند نافع آید نوع دیگر صندل و نیلوفر و کوتحه و پلچ را بر سر مرضی
 متساوی سنده و آس کرده بر سر مرضی سخت کنند نافع آید نوع دیگر بچوش خربشتک جرجک و غن کبی را بنیزند و آنرا در بینی مرضی بچکانند
 نافع آید نوع دیگر شیر ماده گا و را با آب کشی آن باشد یا کنند و در آن داروهای بر باد کن جو کوب کرده انداخته بچوشانند تا آنکه آب سوخته
 گردد و بعد از شیر جک زده روغن بکشند و آنرا به حق تر از آن داروهای کاکولیا و کن بنیزند و در بینی مرضی بچکانند از این مرض که از غلبه باد باشد
 دفع کرده و درین مرض بنوشانند و از آنکه با لک بسیار دو اگر مرضی ناسته روزی به طبیعت استای که نخست خولشاندان مرضی اخیر که

و در شش ماه دیگر استعمال نکنند از آنکه گوشت طاوس گرم است بدان سبب که مار و کرم و حشرات دیگر را بخورد پس ضرورت روغنی را که بخوش آن بچینه
باشند گرم بود و در هوا ای گرم استعمال آن نباید کرد و این سرد و روغن از طب چرک منقول اند نوع دیگر طاوسی که جوان میجوید بدن با شش گوشت
آن بسیار است و سستی و بیرون و جوارحه کیسه کاکوی و میوه و شش و گلشکری و جقوق و یا پنج برست اول و بریار و وزیر و کاک و کل و سبک
سرم باشد یک او صفا و غن ستر را نیز ندیدم بعضی آنجا را نیز در بینی اش بچکان و بر سرش طلا کنند و بدین علاجها بکار بندند از این جمله امراض شش
از هر حادثه که در دفع شود و فساد می و خونش نیز سرد و می و قوت و تقال فراید و در احسن با قوت شش و از این نه برسانی و جویانانی را که
گردد و این روغن جوانان پیران سخت مفید است و این را نیز همانا بورت گویند نوع دیگر بچین تر از آن تخم چیره و سندی و فانی و در جوب
کچک و انار و بزرگ و غن سر شش بندد و در بینی مرض بچکان از این مرض سر که از افتادن گرم حادث شود دفع کرد و این روغن یا پارک بن گویند
نوع دیگر بچین تر چیده بار و غن ستر که سوم حصه آن باشد آنمیخته مرض از این بچکان از این مرض سور جاورت دفع شود نوع دیگر بچینه و در
با گوشت طاوس و در باه یا سر که بچکانند و از آن چک و در روغن بکشد و این روغن را بچین تر از آن اردوهای جویانی که شش کشتن چیت از
روغن مذکور باشد بچکانند و در بینی مرض بچکان از این در نیم سرد و مرض سور جاورت و مرض سر که از نقصان خون مغز می و مانند آن حادث گردد
سنگ در دفع و دیگر گوشت حیوانات شتی را آس کرده و بدان عمل اینها بکار بندند از این مرض سور جاورت دفع شود نوع دیگر بچینه و بچینه و شیرین را فحاط
ساخته در بیتاب ببارن چون مقداری گرم شود و در بینی مرض بچکان از این مرض سور جاورت و در نیم سرد دفع کرد نوع دیگر بچینه و ببارن که در این
تخم چیره را آس کنند و با شیرین مخلوط ساخته آنرا در بینی مرض بچکان از این مرض سور جاورت و در نیم سرد دفع کرد نوع دیگر بچینه و ببارن که در این
و تر بچینه و معمول نسوت مرضی آنها را بنوشانند از این در نیم سرد و در وقت باد و در وقت و امراض چشم و در سرد و آب و در صرع حمله دفع کردند و این را
را شاد و کاره گویند نوع دیگر پوست و زیت راشن را با آب آس کرده ببارند تا آنکه ترش شود بعد بجا به بچینه شیر و لبستانند و در بینی مرضی را
بنوشانند از این در سرد دفع شود نوع دیگر زعفران را در روغن ستر بریان کنند با شیرین و عورت یا با شیرین و سائیده و مقداری شکر با آن آنمیخته و در
چشمی مرض بچکان از این در سرد و ببارن گوش و در نیم سرد و مرض سور جاورت و در دیگر از غلبه باد یا خون باشد حمله دفع کرد نوع دیگر خربزه و زهره
با شکر مرضی را بنوشانند از خوابان و در و تاسه روز مرض سور جاورت دفع شود نوع دیگر شیر که آنرا با خربزه یا سر که در شش ببارند و در بینی مرضی را
بنوشانند از این تاسه روز مرض سور جاورت دفع شود نوع دیگر جالای نر و به مرضی را بخورند از این تاسه روز مرض سور جاورت دفع شود
و علاجهای بای مرض سور جاورت گفته شد و اند برای دفع سر که از غلبه باد و تلخ باشد و مرضی است با بکار بندند دفع آید نوع دیگر بچینه و معمول
باز بک سنگ و غن ستر آنمیخته و در بینی مرض بچکان از این در نیم سرد و مرض سور جاورت دفع کرد نوع دیگر پارچه و پنڈریک بد مانده و عملی و ببارن
که بود با شش و فیس و کاه و بچه و زرد چوب و داربل و مجبیه و رتها و اسیر بر همه راستاوی شده و آس کرده در ببارن گوش مرضی سخت کشت
از این زحمت سنگ دفع شود و اگر جوش داروهای مذکور را در مشرب انداخته و سرد کرده براه لوله ببارن گوش ببارند نیز فایده مذکور حال آید
و اگر آب سرد و با شیرین را بطریق مذکور ببارند فایده مذکور نیز حال آید نوع دیگر پوست درختان شیر و در با آب آس کرده ببارن گوش سخت کشت
مرض سنگ دفع شود نوع دیگر شور بای مای خرد و جوش با ش و به شیرین بچک گویا سر که را بکار کرده بنوشانند از این کره سرد دفع شود و بکشت
دفع از سر نیز علاجهای که فرل با باشد در کار بند نوع دیگر بچین تر از آن نیدیک و ملتی و پیل و دراز و با بچول و غن کچرا ببارند و
در بینی بچکان از این روز و در مرض سنگ دفع شود نوع دیگر بچین تر از آن تر چیده و زرد چوب و گلویی و جراتیه با فایده آنمیخته ببارند و مقدار
از این روز و در مرضی آنجا را نیز از این در و در و ببارن گوش و گوش و چشم و در نیم سرد و سور جاورت و مرض قمر و تل و شکر و در مرض سر که حمله دفع
شوند و این را کچرنگ مودک گویند نوع دیگر تخم چیره و سندی را با شش و شکر سائیده و در بینی مرض بچکان از این در سرد و در نیم سرد

در

یا مغز تخم آمله با غساله برنج آس کرده و با شکر و شهد آمیخته مریض را بخوراند ازین مرض مذکور که دران خون سپید ام روان شود دفع گردد نوع دیگر
ناله کیه باد نوع آس کرده مریض را بنوشاند و برنج پخته باد نوع بخوراند ازین مرض مذکور که دران خون سپید ام روان شود میان سته روز دفع گردد نوع دیگر
بنج بریا آس کرده با شیر و شهد آمیخته مریض را بنوشاند ازین مرض مذکور که دران خون لعل و ام روان شود دفع گردد نوع دیگر بنج گلشکری
بغساله برنج آس کرده مریض را بخوراند ازین نیز فائده مذکور حال بد نوع دیگر برنج چولائی را با غساله برنج سختی آس کنند و با شهد آمیخته مریض را بنوشاند
و بنج نخته باشد مریض را بنوشاند ازین نیز فائده مذکور حال بد نوع دیگر برنج چولائی را با غساله برنج سختی آس کنند و با شهد آمیخته مریض را بنوشاند
ازین جمله النوع مذکور دفع گردد نوع دیگر خوش داربلد و سره و چراتیه و بالسته موخته و سیل و بلبلد و با شهد آمیخته مریض را بنوشاند ازین مرض مذکور
اگر چه قوی و باد و از غایبه سرسته خایط باشد دفع گردد و این را دار سیاد کو اکتفه گویند نوع دیگر برنج کر اصدیل سته و در آب انداخته بخورند
چون می آب بماند بجا به بنجیه لبستاند و پیاده پل قن دران اناخته جلاب کنند و سیل و پیچیده و پار صی و گل و معالکی و ناله کیه موخته و موچرس و اتیس که
هر یک و دوازده درم باشد باریک کرده و با جلاب مخلوط ساخته فرود آورده بدارند و مریض را بنوشاند و بالای آن غساله برنج سختی باشد آمیخته
بنوشاند ازین جمله النوع مذکور و اینست دفع شوند و این را کجی اشتکا اولیه گویند نوع دیگر پار صی و مغز تخم جویون لغز که جویون رسوت و
ماین موچرس و پست سیکستان و پیچیده و پست که از رخفران و تیس و سیل موخته و لوده و کلید و کجیل و ملتی و سند صی و کتین و وانگور و سونا و
جوانه گل و معالکی و این چهارچون ماه در منزل بکعبه بود بگردد آس کرده و با غساله برنج سختی و شهد آمیخته مریض را بنوشاند ازین مرض مذکور که دران
خون سپید و ام لعل ام و کبود و ام و سیاه و ام سائل گردد و دیگر امراض فرج دفع شود و دفع بوا سیر امراض کودکان نیز نافع آید و این را
بجلیک چورن گویند نوع دیگر یک پیچیده و غن سوریان و معال شیرانه گانیک بر حقه شیر ستر اول و بنج تران الهاتی و جویون کن صندل بریا
و کلید و پانگور و مشکونی و ماشونی و بدار یکند و بار کجیل و غم و کونجه که هر یک سه درم باشد بنزد و با شهد آمیخته مریض را بخوراند ازین مرض مذکور که
دران خون سپید و ام باشد و ام و کبود و ام و سیاه و ام بود دفع گردد و مرض کتیت و تب و تپا که دوده و سفید و امراض فرج زنان مرض کج
نیز نازل گردد و چون زنی این غن را بخورد لطفه و حرمتش قرار گیرد و حامله گردد و این را ستر اولی که هر یک گویند نوع دیگر یک پیچیده و پست سیک
و آب که چهارچند آن باشد انداخته بخورند چون یک چند باند خوش را بجا به بنجیه لبستاند آنگاه یک پیچیده روغن ستور بان خوش و غساله برنج و شیر
و شیر و کجیل که نه سیر بی لوزن و غن مذکور باشد و بنج تران الهاتی و داروهای جویون کن و جبارولی و کجیل و رسوت و ملتی و پیچ آسوک و انگور ستر اول
و بنج چولائی که هر یک سه درم باشد و شکر که دوازده درم بود و بهنگامی که ماه در منزل بکعبه باشد با نش زرم بنزد و مریض را بنوشاند ازین مرض مذکور که
دران خون سپید و ام لعل ام و سیاه و ام و زرد و ام باشد برود و در شکم و در کمر و در فرج و نا آرزوی طعام و مرض موثر که جبه و بند روگ و کسوفه
نیز نازل گردد و قوت و غم افزاید و رنگ اندام تابان گردد و این غن آسوک که هر یک نام نوع دیگر یک پیچیده روغن ستور از ان بنج کل نلوزن و قوی
گردد و مثالی سال و مشکونی و دود صی و کجیل و ملتی و بریا و کجیل و نیلوفرمی و مغز درخت تار و بدار یکند و ستر اول و موصلی در من چوک و
ترنجید و تخم خیار و بار کیه که هر یک شش درم بود و به شیر که چهارچند آن از روغن بود و آب سرد که دوازده و غن بود بنزد و مریض را از زبانه بخوراند ازین
مرض مذکور که هر گونه باشد و هر نوع که بود و مرض کول و غنی و کتیت و بات رکت و طمیک امراض فساد و کون و بادیرقان و نا آرزوی طعام و بنج می تب فی الح
دفع شوند و زنی جوان را اگر خون حیض اندک سیلان یابد و بدالتسبب حامله نگردد و باید که از از روغن مذکور بخوراند بار گیرد و این اسید یک یک که
گویند نوع دیگر روغن ستور و بنج تر و جوش گل سنبلیله و کجیل و بنجید و مریض را بنوشاند ازین مرض مذکور که هر نوع که باشد دفع شود
و این را سالی که هر یک گویند نوع دیگر روغن ستور و بنج تر و جوش از ان بار کجیل و شکر و درخت بر و انگور و ملتی و شیر بنزد و مریض را
بنوشاند ازین جمیع امراض مذکور دفع شوند و این روغن کاکمیری که هر یک گویند نوع دیگر بنج کیه سنا رسنا را با شیر داده گاو یا شیر تر آس کرده

طمانند ازین نیز خالی نشود و خوردن کتفی و کبچ و سرکه سندی و ماسن و شتراب جغات و ترش می و نوشیدن بول ماده گا و دودغ و لاجان حیض نافع است
و چون گرفتن با سبب فساد می بود و یا فساد خون حیض باشد باید که علایج او تدبیر با یکدیگر و با بقیه اعضا در یک کیفیت می رود و خون حیض که از امهندی
سکسوت سده گویند بجهت دفع فساد می و خون حیض گفته شده اند بکار بسته فسادش را از اکل گردانند تا عورت بارور گردد و نیز چون گرفتن با
سبب انتفاص می می رود و باید که بدان مرد را قبی و سه سال صاف گردانند و لباس جامه خواب آن نیک کنند و خوشبو و روغن کبچ را بر اندیش طمانند
و شیر شور بای گوشت و دیگر غذائی که از آن می افزون گردد و خوردن یک پر خمر شیر را با یک پر خمر آب و با انگور و خمر سنگه آرد که هر یکی ازین هر دو بل باشد
یا کرده بپوشانند تا آنکه کل آب سوخته گردد و شیر با ناز به شیر را جامه بخیه بستانند آنگاه شش بل شکر و شش بل بنسلوچین شش بل و غن سمنور یا
آن مخلوط سازند و بدارند و بمقداری شد بر قدر گریزی روزی بخورند ازین می افزاید و قوت باه حاصل گردد و می چنان شود که از آن زن حامله گردد
نوع دیگر از خشک تخم تال کهاره و ستر اول و کونج و کشکری و کبی هر سه استساوی شده آس کنند و با شیر ماده گا و شکر آمیخته بنوشانند ازین آب
افزاید نوع دیگر از آنکه که خخته باشد خشک کرده آس کنند و از آن بچوش آملست و یک تسقیه بهین بی از آن باشد و شکر و روغن ماده گا و کونج
بدانند و بمقداری ازین روزی بخورند و بالای آن شیر ماده گا بنوشانند ازین می افزاید و قوت باه حاصل گردد و از آن زن حامله شود و دیگر از آن
از آن آب می افزاید و بیان آن در فصلیکه از امهندی با جیکر گویند خواهد آمد نیز بکار بندد و چون بار گرفتن سبب انتفاص خون حیض باشد باید که
سحق بریار و پنجه کتفی و شکر و شکر را با شکر آمیخته بنوشانند ازین خون حیض افزون گردد و وزن حامله شود نوع دیگر چون ماه در منزل کبچ باشد و کتفی
بیارند و زن را چون حیض پاک شود سه روز بنوشانند بعد از آن تا نزدیک مرد شود حامله گردد نوع دیگر شکوفه درخت بر و پوست پنجه اسوک که چوب
شمال باشد بستانند و با شیر ماده گا و سیاه که گوساله او رنگ مادر باشد آس کنند و عورت را بگویند که میان حوض و مادر آب جاری در میان آنکه بانفش
رسد و در وی مذکور را بنوشد ازین حامله گردد نوع دیگر گل و صغوی و نیل و قمری که بید رنگ باشد هر دو را آس کرده بی آنکه عورت از حیض پاک
شده باشد دو سه روز بخورند آنگاه او را بفرمایند تا نزدیک شود حامله گردد نوع دیگر پنجه سیاه آس کنند و بی آنکه عورت از حیض پاک شود
سحق مذکور را با روغن سمنور آمیخته دو سه روز بنوشانند آنگاه او را بفرمایند تا نزدیک شود حامله گردد نوع دیگر عورت را بفرمایند تا پنجه بخورند و زن
زمانی بدارد بعد از آن که نزدیک شود حامله گردد نوع دیگر عورت را بفرمایند تا پنجه بخورند و زن و آملوره استساوی شده آس کرده و باشد آمیخته
در وزن طمانند ازین نیز حامله گردد نوع دیگر کبچ و سنگه را با یک آس کنند و با روغن سمنور آمیخته عورت را بنوشانند نیز حامله گردد نوع دیگر کبچ
تنها بود و بین و شمال و دیگر و بک نباشد بستانند و عورت را بفرمایند که روزی یکشنبه با شیر ماده گا و که سیاه باشد گوساله او نیز سیاه را بپوشد
نبوشتد و نزدیک شود حامله گردد و بکرم الله تعالی فرزند زین را بپوشد و دیگر روغن کبچ را بپوشد بول ماده گا و کبچ چندان باشد بپوشد ازین روز و زنده در دم
عورت را روزی بخورند حامله گردد نوع دیگر عورت را بفرمایند تا سیصد و پنجاه روز استساوی شده و با شیر ماده گا و سیاه آس کرده بنوشد
ازین نیز حامله گردد نوع دیگر عورت را بپوشد تا از آن بچوش آملست و یک تسقیه بهین بی از آن باشد و شکر و روغن ماده گا و کونج
و جمیل اید نوع دیگر پنجه کبچ که سوکینی را آس کرده بنوشد از آن بستانند و آن را با شیر یا مین یا شیر پنجه بنوشد ازین نیز حامله گردد و از آن بچوش
مجامعت کردن بفرمایند ازین نیز زن مذکور حامله گردد نوع دیگر کبچ و نیل و قمری که بید رنگ باشد هر دو را آس کرده بی آنکه عورت از حیض پاک
بنوشانند ازین زن حامله گردد نوع دیگر نیمه و آرد یا سفید و نیمه بپوشد یا به از لبند بستانند و با شیر ماده گا و که گوساله او بنفش بود آس کرده عورت
تا سه روز بنوشانند ازین نیز بکرم الله تعالی فرزند زین را بپوشد و دیگر پنجه کبچ که سوکینی را بپوشد یا به از لبند بستانند و با شیر ماده گا و که آس کرده عورت
عورت را بنوشانند ازین نیز فرزند زین را بپوشد و آنکه چون عورت را حمل نماید باید که پنجه اسوک را با آب گیس کرده در دم بنوشانند فرزند زین را بپوشد و چون
در منزل مک یا نیز لبند است یا سون یا کبچ باشد اگر مرد درین وقت جماع کند و حمل نماید فرزند زین متولد شود و بدانکه چون فی را خواهند بکار گیرند

فصل شصت و پنجم در امراض فرج زن
قسم اول در علامت مرض مذکور

باید که تحقیق یلیل را از بزرگان استماع را با شیر میخند تا سه روز بعد از انقطاع حیض بنوشانند بارنگیرد نوع دیگر که دوازده در هر روز نیمه نامدی بخوراند
 بارنگیرد نوع دیگر که پنج و سه کشتن را با آب آس کرده بعد از انقطاع حیض بنوشانند بارنگیرد نوع دیگر که گل و گل را با آب آس کرده بنویسد و باقی که میخند
 عورت را در روز یکشنبه بخوراند بارنگیرد نوع دیگر که تخم بله را آس کنند و با شنبلیله و سبزه و سوسن و عورت را با گویه نادر و فرج طلا کنند و نزدیک شوهر و در آن
 بار نشود نوع دیگر که گل سنبلیله را با آب آس کنند و باقی که میخند عورت را بخوراند بارنگیرد نوع دیگر که عورت را با بویا بنشیند و دو چوب نم را بفرج خود برساند
 این نیز باغ باروری بود نوع دیگر که تخم بله را آس کرده و با شراب آمیخته عورت را بنوشانند در طهری که عورت سه روز بنشیند و در آن طهر بارنگیرد
 نوع دیگر که زنی که زیره و نمک سنگ در روغن تلخ چرب کرده درون فرج خود داشته باشد و نزدیکی کند آنرا حمل نماید چون زنی بر گهای حید و زکیت بنه
 با آب سنبلیله آس کرده بنوشد بشمار یک روز نوشیده باشد آن مقدار سالهای خالص نگردد و بارنگیرد نوع دیگر که زنی که پنج و ده حلقه سیاه و رنگی که گرفته
 باشد و با سیاهان چیده و در کوبیده و دام که پنج نادر و در کوبیده باشد بارنگیرد نوع دیگر که آبله و هلیله و سه را منسجم می ستند و آس کرده عورت را بخوراند و بارنگیرد
 نوع دیگر که زنی که پنج خمر و پنج حیت را با سرکه بنی آس کند و بنوشد در طهری که نوشیده باشد بارنگیرد نوع دیگر که زنی که تخم ناگینه یلیل را آس کرده
 بنوشد بارنگیرد نوع دیگر که زنی که تخم تلخ را با شراب آمیخته بنوشد در طهری که نوشیده باشد بارنگیرد و الله اعلم بالصواب فصل شصت و پنجم
 امراض فرج زن مثل بر دویم است قسم اول در علامت مرض مذکور بدانکه از فاسد شدن خلط داخل فرج زن بسبب جماع کردن یا
 قضیبش سلب بود و دراز باشد و از لاغر گشتن زن و از خشکی آن است و مرض مذکور پیدا آید و نیز از فاسد شدن خون حیض از در آن بنی فاسد زن
 مرد در فرجش نیز مرض مذکور حادث گردد و این مرض بر بست نوع است یکی آنست که خون حیض باکف بود و این را داورت چون گویند و دوم
 که حیض بسته گردد و زن را حیض نیاید و این را بند محیا چون گویند و سوم آنست که داخل فرج می آید و در کند و آنرا بر تاج چون گویند و چهارم آنست
 که وقت جماع فرج بسیار درد کند و آنرا هم بر تاج چون گویند و پنجم آنست که فرج سخت گردد و در بسیار کند و این را با تاج چون گویند و حدوث این
 هر پنج نوع از غلبه باد باشد و در دایم که آثار فساد باد اند و درین انواع بود و ششم آنست که خون حیض گرم بود و در وقت سیلان درون فرج
 سوزش بود و این را لوسیت اجزا نامند و ششم آنست که چون بنی مرد در فرج افتد و با خون حیض آمیخته گردد و فرج عورت مذکور بنی را با خون هم برود و اندک
 و این را منی چون گویند و ششم آنست که فرج داخل محل گذاشته فروخته شود و این را بر سر منی چون گویند و ششم آنست که عورت را بر یک محل ماند
 اسقاط شود و این را تیراکی چون گویند و ششم آنست که فرج بخته گردد و سوزش کند این عورت را تپ آید و این را تپل چون گویند و حدوث
 این پنج نوع از غلبه تلخ بود و در دایم که آثار فساد تلخ اند و درین انواع باشند و یازدهم آنست که مرد هر چند که با عورت محامعت کند عورت
 از جماع سبب شود و این را تپا نامند چون گویند و دوازدهم آنست که از بلغم فاسد که با خون فاسد آمیخته بود و در آن گره دارد و درون فرج شود و این را
 گرتی چون گویند و سیزدهم آن مرض است که بدان سبب عورت را بهنگام انزال مرد و انزال نشود و بی انزال مرد عورت مذکور را شتماء جماع
 باقی بود و این را اجزا گویند و چهاردهم آنست که عورت بسبب پیشین خارش که بواسطه فساد بلغم در درون فرجش حادث شده باشد بسیار
 جماع کند و این را خرابی و این را تیرا نامند و عورتی که یکی از این دو نوع اخیر متبلا بود و آنرا حمل نماید و یا نزد شتم آنست که داخل فرج دگر دگر برود او
 خارش کند و این را تلیکمل چون گویند و حدوث این هر پنج نوع از فساد بلغم بود و در دایم که آثار فساد بلغم اند و درین انواع باشند و شانزدهم
 آنست که داخل فرجش زن گردد و در خون حیض بسته شود و بیستان مرتفع نشوند و این را کن بسیار نامند و بیستم آنست که بسبب جماع کردن
 مردی که قضیبش دراز و سلب بود و مرصغیه بکرا باطن فرجش برود آنکه فروخته شود و این را اندکی چون گویند و بیستم آنست که فرج زن
 سخت کشاده گردد و این را بر تاج چون نامند و نوزدهم آنست که درین فرج سخت تنگ بود چنانکه جماع با آن دشوار بود و این را بنبر تاج چون گویند
 بیستم مرض است که در آن آثار فساد باد است و سوزش که آثار فساد تلخ است و خارش که آثار فساد بلغم است حادث گردند و این را بر تاج که شتماء

گویند و حد و ثابت این سرخ نوع از فساد هر سه خلط باشد و درین آثار فساد هر سه خلط بودند و این سرخ نوع لا دو است و در باد و هیدران یک مرض
 فرج و رایی نسبت امراض مذکور از طب سهرت زیاده آورده است و آنرا بدین طریق کردند که از بسیاری خواب روز و شب بسیاری غصه و اند
 بسیاری زور و حرکت و از بسیدی جماع و از خراشیده تن فرج بناخن مانند آن خلطی از اخلاط فاسد شده گری بخوبی باریدل فرج پیدا می آرد و این
 بچونکه گویند و این چون از غلبه باد باشد خشک بود و چرب نباشد و جایا تر قیگی بود و سیاه و ام باشد چون از غلبه تلخ باشد محل ام و با سوزش بود
 و تب از آن حادث گردد و چون از غلبه بلغم باشد رنگ گل گمان بود و خارش کند و چون از غلبه هر سه خلط بود آثار فساد هر یکی از سه خلط در آن باشد
 والله اعلم بالصواب هم و هم در علاج مرض مذکور بداند که مرض فرج که از غلبه باد باشد در دفع آن علاج که فریل باد باشد بکار بندند و آنکه از غلبه تلخ بود بجهت
 دفع علاجی که دافع تلخ باشد بکنند و آنکه از غلبه بلغم باشد بجهت دفع آن علاجی که فریل بلغم باشد بکار بندند و بگوشت حیوانانی که در میان آب یا در
 کرانه آب باشند و بدو یا یک فریل باد بودند عمل کنی سید بکنند ازین زنی که فرجش سخت و گرم و خشک و بر گشته باشد از مرض خلاص یابد و نیکو شود و نوع دیگر
 عورت را بفرمایند تا داروهای کاکولیا در کف پیسوار را یکی کرده آس کنند و غلظه ساخته درون فرج بگذارند این مرض فرج که از غلبه باد باشد دفع شود
 نوع دیگر عورت را بفرمایند تا علاج را با لای تل یا بر غشیکه از آن بچق تر از آن داروهای دافع باد بچته باشند تر کند و در فرج و آرد ازین نیز مرض فرج که
 بادی باشد دفع شود نوع دیگر عورت را بفرمایند تا پوست و زنت از آن و گل و کپس و بر و پا کرالستاند و با آب آس کرده و غلظه ساخته در فرج
 و آرد و بچوش سرخ و درخت مذکور فرج خود را بشوید ازین زنی که فرج بالوی بد و از وجبت بود از مرض خلاص یابد و نیکو شود و نوع دیگر عورت را بفرمایند
 بفرمایند تا داروهای کاکولیا در کف پیسوار را یکی کرده آس کنند و غلظه ساخته درون فرج بگذارند این مرض فرج که از غلبه باد باشد دفع شود
 غلظه سازند و در فرج خود و آرد ازین زنی که از فرجش ریم برون آید از مرض خلاص یابد و نیکو شود و نوع دیگر عورت را بفرمایند تا با رگانی فرج خود
 و آرد با آس کرده و غلظه ساخته در فرج خود و آرد ازین زنی که فرجش با خارش باشد از خارش خلاص یابد و اگر عورت و دوا این اروا بفرج خود و آرد
 نیز فائده گردد و نوع دیگر مرضی بفرمایند تا داروهای کاکولیا در کف پیسوار را یکی کرده آس کنند و غلظه ساخته درون فرج بگذارند این مرض فرج که از غلبه باد باشد دفع شود
 زائل آرد و بجهت دفع مرض که آنرا بر بنشی گویند روغن گا و بر فرج عورت طلا کنند و بشیر که مقداری گرم باشد مخلوط را با جاشنه کنند و بدان
 عمل سید بکار بندند این فرج و خلی که محل خود کند شسته و فروخته شود و درون آن نشاند آنگاه پیسوار را بر فرج سخت کنند و بران عصاب بندند و
 لیکن مقداری در میان عصاب از جهت بول کردن بدارند و شرابی که دافع غلبه خلطی بود که منشای مرض است مریض مذکور را بنوشاند و بشیر نوشین فرمایند
 اکنون چند علاج از طب چنانست بجهت دفع مرض فرج گفته می آیند و و کیست پل کرسی را در آب که چهار چنده آن باشد انداخته بچوشانند چون
 چهارم حقه باند جوش را با جامه خیمه بپاشانند و بدین جوش و بشیر ماده گا و که چهار چنده از روغن باشد بچق تر از آن سر و ک کیک کونی و دود و حی جویی
 و کاکولی و کیکیک جویک مندی پیل از و منکونی و ماشونی و کاکسنی و شکر و کاکینکها که هر یکی یک پل باشد یک دھک و عن ستر و کاک و دھک
 روغن کجی را بنهند و مریض بنوشانند ازین مرض فرج که از غلبه باد یا تلخ یا بلغم باشد دفع شود و مانع حمل زائل گردد و عورت زانیده شود و این روغن
 یا لای کهرت گویند نوع دیگر یک ستر و عن ستر و راجوش گلوی و ستر اول و بچق تر از آن بار کیمهار و تر کیمهار و انگور و کسوندی و کک و پی و کیم
 و ز و چوب و داربل و پیته و پیابانسه که هر یک سه درم باشد بنهند و مقداری روزینه معلول را بنوشانند ازین علت های بادی از فرج دفع شوند و این
 روغن آکاسن جا و کهرت گویند نوع دیگر یک دھک و عن ستر و بشیر ماده گا و و بچس ستر اول و بچق تر از آن جویک و کیکیک مندی و پیته
 و کاکولی و منکونی و ماشونی و جیوی و مندی و ستر اول انگور کیمهار و ستر و پیته و بشیر ماده گا و و بچس ستر اول و بچق تر از آن جویک و کیکیک مندی و پیته
 بنهند و شدن بست پل شده و ستر پل ستر پل از زوده پل شکر یا بنهند و مریض روزینه مقداری بر مناسبت حالش بخوراند ازین مرض
 فرج زن منسا و عن منسا و منی و در و منسا و حجت و کپیت و پی و ستر و پیته و بشیر ماده گا و و بچس ستر اول و بچق تر از آن جویک و کیکیک مندی و پیته

نوع دیگر عورت را بفرمایند تا با رگانی فرج خود و آرد با آس کرده و غلظه ساخته در فرج خود و آرد ازین زنی که فرجش با خارش باشد از خارش خلاص یابد و اگر عورت و دوا این اروا بفرج خود و آرد

فصل شصت و نهم در مرض لیسان شصت و نهم در فزون کردن خوراک و جراح لیسان

توت افزاید این را سنی کهن گویند و الله اعلم بالصواب فصل شصت و نهم در مرض لیسان که آنرا استخرا روگ گویند مثل بر دو قسم است قسم اول در علامت مرض مذکور بدانکه خاطر لیسان فاسد شده و خون گوشت را فاسد گردانید و مرض مذکور را آب آرد و آن مرض بدرده ظاهر است که در لیسان حادث شود و مرض مذکور بر پنج نوع است یکی آنکه از غلبه باد باشد و دوم آنکه از غلبه تلخ و سوم آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه هر سه خلط و پنجم آنکه از اصابت و عکس شی خارجی و علامت جمله انواع بدرده فصل شصت و نهم در قسم دوم در علاج رحمت مذکور بدانکه درین مرض علل بنایه منوع است و جهت دفع مرض مذکور چون خام باشد علامتیکه بحیث دفع بدرده خام گفته شده اند بکار بندند و چون نیم نخته بود علامت بدرده نیم نخته و چون نخیلی یافته باشد علامتهای بدرده نخته بکنند و علامتهای سرد و شین که دفع تلخه اند نیز بکار بندند و دیوچه را بر لیسان سخت کرده خون بکشانند و چون شیر و لیسان باشد روزینه و دوشیده و در کین و در مرض را آبی که آن کم را در آن سر کرده باشد یا صحن پیلیم را از آن نیم نخته بنوشانند و دیگر پنج خلط را با آب آس کرده بر نخیلی لیسان سخت کنند ازین در لیسان دفع گردد و نوع دیگر از دو چوب و چهار پنج خلط بر سه را با آب آس کرده بر نخیلی لیسان سخت کنند نافع آید نوع دیگر پنج کوره عقیقه را با آب آس کرده بر نخیلی لیسان سخت کنند نافع آید نوع دیگر برگ برن را با آب آس کرده و با مقداری روغن یار کرده بر نخیلی لیسان سخت کنند نافع آید نوع دیگر نافع غله موخه جنگلی را با آب آس کرده بر نخیلی لیسان سخت کنند نافع آید و الله اعلم بالصواب فصل شصت و نهم در فزون کردن شیر عورت و در صلاح ساختن آن بعد از آنکه فاسد گشته باشد بدانکه عورتی که در لیسان هالیش شیر اندک باشد پنج پنجه جنگلی و پنج پنجه را با سرکه هندی آس کرده آنرا بنوشانند ازین شیر و لیسان زیاد گردد و نوع دیگر بلای کندی را با آب آس کرده عورت را بنوشانند ازین شیر و لیسان زیاد گردد و نوع دیگر برگ سمنجاول و برگ زقوم و برگ خنجر و برگ سموره را در سرکه هندی انداخته بجوشانند و بجا نیم نخته بستانند و عورت را بنوشانند ازین شیر و لیسان زیاد گردد و این کار بر پنج گویند نوع دیگر اگر گندم و شکر بستانند و برگ ساگون را با آب آس کرده و با آن مخلوط ساخته خمیر قوی کنند و آنرا در روغن کاه و بطریق پوره بنهند و عورت را بخوراند از خوردن این دارو میان هفت روز شیر زیاد گردد و نوع دیگر عورت را بفرمانند تا پنج لکرونده را با دام در دهن دارد و بخورد و شیر آن فرو برد ازین میان ده روز شیر در لیسان زیاد شود نوع دیگر برگ درخت ارزان را با آب آس کنند و با آرد گندم مخلوط ساخته خمیر بسازند و از آن نانها پزند و روغن کنجد سیاه عورت را بخوراند ازین شیر و لیسان زیاد گردد و نوع دیگر سرکه درم صحن پیلیم را از آن شیر نیم نخته روزینه عورت بنوشانند ازین میان هفت روز شیر در لیسان زیاد گردد و نوع دیگر سرکه درم زیره را با آب آس کرده عورت را بنوشانند و غذای عورت مذکور بر پنج نخته و شیر نیز سازند ازین میان هفت روز شیر در لیسان زیاد گردد و نوع دیگر کچیر ولی را با آب آس کرده عورت را بنوشانند ازین شیر و لیسان زیاد شود نوع دیگر آرد برنج کلون شیر برای عورت بخوراند ازین شیر و لیسان زیاد شود نوع دیگر بر صحن تر و جوش و ابل روغن کنجد را بنهند و عورت را بگویند تا مقداری در دهن داشته بیرون اندازد و بارها این عمل بکند ازین شیر و لیسان زیاد گردد و نیز بر پنج سال و بر پنج سطحی بر پنج وی خرد وی بزرگ نشکر پنج کاسن پنج فی نیزه و پنج تل و پنج کاه کاه و قند افزاید شیر عورت را بخوراند و بدانکه از خوردن غذای در میهم و خزان خلطی از اخلاط یا از هر سه خلط غلبه کرده شیر را فاسد می گرداند و شیر فاسد بچه را مضر است نباید بنوشانید و چون شیر از غلبه باد فاسد علامتش آنست که مژه آن زخمت بگردد و چون در آب اندازند با آب مخلوط نشود و محو روغن بالایی آب بماند و چون از غلبه تلخ باشد علامتش آنست که مژه آن تلخ و شور و نیر باشد و چون در آب اندازند خطهای زرد و دام بر آب نمودار شوند و چون از غلبه بلغم باشد غلیظ و لزج و چون آب اندازند فرستند و چون از غلبه هر سه خلط فاسد شود علامات هر یکی از سه سابق در آن باشند و شیر که صلاح باشد علامتش آنست که سپید شیرین بود و چون در آب اندازند با آب آمیخته گردد و چون شیر از غلبه باد فاسد شده باشد باید که جوش و سمول ناسته روز عورت را بنوشانند که صیقل آرد و اگر از غلبه تلخ فاسد شده باشد باید که جوش گوی دستر اول و برگ پهل و دم و صندل باشد از نیم نخته عورت را بنوشانند شیر را که

در دوم در زخمهای کوبان

بونی و در فرقیو یکچرا بکن تا اگر مرض حادث شده باشد بعلاج آن بویست قسم دوم در علاج زخمهای کوبیده اند چون کچه را مرض حادث شود بویست
 شاید که خلطی که مورت مرض باشد شناخته و غلبه آن دیده و قوت و ضعف کچه دریافت بر حسب مناسب فصل ولایت علاج بکالسته آنرا از اول
 و کچه بخیر آن در امراض برابر اند و چنانچه از فساد خلط و در غیر کچه مرض حادث شود در کچه نیز حادث گردد پس اگر کچه را مرض حادث گردد که آن در غیر
 نیز حدوث می یابد علاجی که دفع آن باشد بر حسب مناسب حال بکارینند و علاجهای امراض و فصل سابق گذشته اند بکالسته عملیکه
 آنرا بچرخل کردن تواند چنانچه عمل مرغ و عمل شوره و عمل شکاف نکند و نیز بکیت دفع مرض کچه اگر حاجت بخوراندین دار و برای کچه افتد باید که چون
 کچه در دوم ماه پانزده باشد دار و بمقدار یک دانگ برنگ نچرات بچین و بر سرهای یک دانگ برنگ زیاده کنند بچین تا آنکه یکساله شود و چون
 در دوم سال در آید باید که بمقدار خسته کنایه بچرخل خوردن چون در سوم سال در آید باید که بمقدار کونار خورند و چون در چهارم سال در آید بیشتر
 بر مناسب حال مقداری زیاده باید کرد و کچه که شیر خواره بود و در بکیت دفع مرض آن دار و دوم برای کچه که کوبیده و یا یادش انجورند
 و چون کچه در و خور و باید که در و بر پستان مادر یا دایه سخت کنند تا بوقت مکیدن و خلطش در آید و چون کچه را مرضی حادث شود که در آن فایده نافع
 و یا یادش را فایده بکنند و شیر را از کچه باز دارند و چون شیر عورت نباشد باید که کچه را شیر بز بوشانند و چون شیر بز نباشد شیر گاو بوشانند چون
 تاوت کچه آماش باید غلو بکنند اگر کم کنند یا آنکه عمل ام شود بعد از آن شکهای شیر بران زن پس از بجا می برگ به چینه و بدان عمل سید بکارند باین آس
 ناف زائل گردد و چون ناف از آن کچه که در باید که روغن کچی که از بکیت حق از آن زرو چوب لوده و برنگ مصلی نچته باشند بران طلا کنند و یا آنکه در و پانی کور
 آس کرده بر ناف کچه بچینه باشد بر آگند فرام گردد و نوع دیگر بچیت پوست و چنانچه در
 بر ناف کچه که بچینه باشد بر آگند فرام گردد و نوع دیگر بچیت مندل بر ناف کچه که بچینه باشد بر آگند فرام شود و چون در کچه بچینه شود باید که علاجهای که
 دفع نموده اند بکار بندند نوع دیگر بسوت را با شیر سیاه بچینه رانوشانند و نیز در وی ناکور را آس کرده بر و بر کچه سخت کنند ازین بکلی در کچه
 زائل گردد و چون در کچه بچینه باشد باید که بر گهای نرم از آن جای و گل آنرا آس کرده و باشد آمیخته بلبیسان ازین فی و در و تب اکل گردد
 نوع دیگر بک سنگ پرینک مصلی را آس کرده و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین که هر که در شکم کچه آید باشد زائل گردد نوع دیگر از زشالی
 و رسوت و بن و حبه و مصلی آس کنند و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین بکلی دهن و تب زائل گردد و کچه که مرضی بود آنرا بنس و حبه و پیل زار
 و زار زشالی و ککرسنی و پیل گرد آس کرده و باشد آمیخته بلبیسان ازین فی و در و سر و تب زائل گردد نوع دیگر پیل زار و پیل زار و حباب و
 حبه و سن و می را آس کنند و باشد سر و کمانی و باشد در و روغن ستور آمیخته بچینه بلبیسان ازین فی کچه را بعد نوشیدن شیر شود دفع گردد
 نوع دیگر بکلی را آس کرده و باشد و شکر آمیخته بچینه بلبیسان ازین تب بچینه زائل گردد و اگر بکلی را آب آس کرده بر اندام کچه سخت کنند نیز
 تب زائل شود نوع دیگر بچوش موقت و بلید و نم و پیل و مصلی کچه را بنوشانند ازین جمیع انواع تب زائل گردد نوع دیگر بچوش زرد و حبه
 و دار بلید و مصلی و کمانی و اندر بچینه رانوشانند فایده مذکور حاصل آید نوع دیگر بچیت موقت و پیل و زار و آس ککرسنی را باشد آمیخته
 بچینه بلبیسان ازین تب و بسیار و سر و قوی و در دفع گردند و این را بال حبه بکون نوع دیگر گل و معاوی و مغز کشتی و لوده اند
 و با آله را آس کنند و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین تب و بسیار و قوی دفع شوند نوع دیگر زرد و حبه و دیو دار و نار و بیل و سر و کمانی
 و چون در سوت و حبه و آسای سده و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین کرسنگی افزاید و سنگر سنی و باد و تب و بسیار و پند و روگ و بر قان و در و
 سر و قوی جلد دفع گردد نوع دیگر بککرسنی و پیل و زار و آس و آسای سده و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین سر و قوی جلد دفع گردد و
 اگر نه آس آس کرده و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین فایده حاصل آید نوع دیگر بچیت موقت و پیل و زار و آس و ککرسنی را باشد آمیخته
 و آس کرده و باشد آمیخته بچینه بلبیسان ازین فی که از غلبه بلغم باشد دفع شود و اگر بچیت موقت و زار زشالی را آس کرده باشد آمیخته بچینه

بلبسیانندی از غلبه تکلیف باشد دفع شود و اگر مغز تخم نوزک را آس کرده و باشد آینه بچه را بلبسیانندی که از غلبه باد باشد دفع شود و نوع دیگر
 جمیع و گل معافی و لوده و گلیسیر باشد آینه بچه را بچوشتانند ازین ایتسار الچه باز و رولاد و باشد دفع گردد نوع دیگر چوشتانندی و ششایی
 مویخته و بالاداندر چوچه را نهار بچوشتانند ازین ایتسار دفع شود نوع دیگر چوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 ازین بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 دفع شود نوع دیگر مغز تخم کنار و مغز بیل مویخته و پوست بچ بریار و مکتی را آس کرده و باشد آینه بچه را بلبسیانندی ازین اسهال خونی دفع شود
 نوع دیگر ششایی و مصلتی را با غسائیکه سنج آس کنند و باشد و شکر آینه بچه را بلبسیانندی ازین اسهال خونی دفع شود نوع دیگر فلفلی و تخم المایچی
 و نمک سنگ را آس کرده و باشد و شکر آینه بچه را بلبسیانندی ازین بول طفل که بسته باشد دفع گردد نوع دیگر زرد چوب و داربل و داربل و داربل
 و لوده و بلبل و پوست درخت ارچن و گل سرخ همه را با چوشتانندی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 بلبل و بچ و کوکته را آس کرده و باشد و شیراده گاؤ و شکر بیا میند و بچه را بچوشتانندی ازین مرض تال کتک بختگی کام دفع شود نوع دیگر و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 و زرد چوب و کوکته و خردل و اندر جوراباد و سنج آس کرده و باشد و بچه را بچوشتانندی ازین بول و در مرض بچه که دفع شود نوع دیگر چوشتانندی و ششایی
 چوشتانندی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 آس کنند و بار و غن ستر آینه بچه را بلبسیانندی ازین دمه و سرفه دفع شود نوع دیگر بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 آس کرده و باشد آینه بچه را بلبسیانندی ازین هر سنج نوع سرفه دفع شود نوع دیگر سنج می و کلا سنجی و زرد چوب نمک سنگ با آب
 آس کنند و بدان عمل بتیاک چنانکه بطریق بالا گذشت است بکار بندند ازین مرض کلوک دفع شود و نماند نوع دیگر کچمتری و زرد چوب
 و داربل و لوده و مصلتی و کسکی و بزرگ تم جله او را آوند مسین انداخته سخن کنند و فقیه ساخته بدارند و آب سائب و در شش بچوشتانندی ازین مرض کلوک
 دفع شود نوع دیگر کچمتری و زرد چوب و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 ازین مرض کلوک دفع شود نوع دیگر زرد چوب و داربل و مصلتی و کسکی و بزرگ تم جله او را آوند مسین انداخته سخن کنند و فقیه ساخته بدارند و آب سائب و در شش بچوشتانندی ازین مرض کلوک
 و آب آس کرده و شیر گرم گردانیده و چشم سخت کنند و دفع مرض کلوک نافع آید نوع دیگر سنج می و فلفلی و سسل و خرمره و زرنج و تخم کچمتری و جله او
 با آب آس کرده و شیر گرم گردانیده و چشم سخت کنند و دفع مرض کلوک نافع آید نوع دیگر سنج می و فلفلی و سسل و خرمره و زرنج و تخم کچمتری و جله او
 استخوان بکار بندند و دفع مرض کلوک نافع آید نوع دیگر سنج می و فلفلی و سسل و خرمره و زرنج و تخم کچمتری و جله او
 و چشم بکشند ازین مرض کلوک دفع شود نوع دیگر سسل و نافع خرمره و بلبل و زرد چوب و سوت جله او با آب آس کرده و فقیه سازند بعد باشد
 سائب و در چشم بکشند ازین جمیع امراض چشم دفع گردد نوع دیگر داربل و مصلتی و بلبل و زرد چوب و سنج جله او با آب آس کنند و باشد
 آینه بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 بچته باشد فراهم شود نوع دیگر و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 آس کرده و بدان سخت کنند ازین مرض بچته را که دفع شود نوع دیگر سسل و کلوک و خرمره را آس کنند و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 کرده و باشد آینه بچه را بلبسیانندی ازین نیز بچته را که دفع شود نوع دیگر و غن ستر را بچوشتانندی ازین اسکند و شیر که ده چینه از و غن ستر
 بنزد و بچه را بلبسیانندی و بچته را که دفع شود نوع دیگر و غن ستر را بچوشتانندی ازین اسکند و شیر که ده چینه از و غن ستر
 نوع دیگر و غن ستر را بچوشتانندی ازین جملتی و لوده و بلبل و داربل و بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی
 طاک کنند ازین لاغری و ضعف بچه دفع شود نوع دیگر و غن ستر را بچوشتانندی ازین جملتی و لوده و بلبل و داربل و بچوشتانندی و ششایی و بچه را بچوشتانندی و ششایی

درین سبب ها که در این کتاب مذکور است

و کاکولی و کجی که کولی و لاشن و چون رکعات برنگ و تنه بچوش سرخ گوش بنزد و کچ را بلعید است و بر اندامش طلا کنند ازین صفت لاغری بچته
 رفع شود و کچ قوی و قوی گردد و این روغن راستک که صفت نامش نوع دیگر شیر را بستاند و در آن سلطان انداخته بچشاند بعد شیر را بر پای کچ
 انداخته ازین کچ که دندانها را در خواب بسایید به سبب آنکه با در رگهایش بواسطه خوردن غله خشک فاسد گشته باشد و چون کچ را آسیب یو و پری
 شود باید که شیر و در برگ نم و پوست فی نیزه را بستاند و جو کوب کرده و بار و روغن ستور آمیخته بر آن خردند و در ویش کچ را بر ساند از آسیب یو و پری
 خاص یا با نوع دیگر و در شفت و برگ نم و پوست فی نیزه و کوب کچ را بر ساند ازین آسیب یو و پری زائل گردد نوع دیگر کشف بار و موی
 آدمی و شفت زرد و برگ نم را جو کوب کرده و بار و روغن ستور آمیخته بر آن خردند و کچ را در و آن بر ساند ازین آسیب یو و پری زائل گردد نوع دیگر
 کو تخم و ج و بلبله و بر می سونا و زرد و چوب آس کرده نگاه دارند و باشند و روغن ستور آمیخته کچ را بلعید است ازین کچ بزرگ و قوی گردد و فایده چنان
 طفل را بر آید باید که شیر نروده گاه و غله که سبب باشد عادت بگیرند و بخوراند فریب شود و چون شیر را ده گاه و را بیاورد باید که جاولی بهیشتی اثر نکند
 را آس کرده و باشند شکر آمیخته بر قه رنما سبب حال مدام بلعید است ازین کچ فریب شود فایده کچ را آس کنند و بار و روغن ستور و یا با شیر آمیخته طفل را
 بلعید است ازین کچ بچش و رست گوید و گو یا نیش نیک شود و زیر کی و عقل نیز میفزاید فایده طبع زرد و کخته را باشند و روغن ستور یا به کچ را
 بلعید است ازین اندام کچ و شش شود و قوتش را فزاید فایده چون زاده شود باید که کخته را سایید و بار و روغن ستور آمیخته با کشت سخت کرده و درین کچ
 در آن ازین کچ را آسیب یو و پری نشود و زهر اثر نکند فایده پرهای باز و دوم از آن خروس لیستک و بار و روغن تر کرده بر آن خردند و در و آن بپزند
 بر ساند و بچش و غت روز این غل بکنند کچ ندکور را آسیب یو و پری ترس فایده کچ که با دندان زاده شود نامبارک بود و مادرش در میان
 اندک و ز با بچه و کچ که دندانها لیش در اول ماه یا دوم یا سوم بر آید نامبارک بود و پدرش میان اندک روز یا بچه و کچ که دندانها بر آید
 بر او نامبارک بود و کچ که دندانها لیش در نیم ماه بر آید بر او نامبارک بود و مادرش میان اندک روز یا بچه و کچ که دندانها لیش در ششم ماه بر آید
 در مادر و پدر نامبارک بود و مادر و پدرش فقیر گردد و کچ که دندانها لیش در هفتم ماه بر آید مبارک بود و پدرش لغنا و مال حال بد کچ که دندانها لیش در
 هفتم ماه بر آید بابت چهارده ماه نیز نامبارک باشد و الله اعلم بالصواب فصل فقاوم در بیان زهر و علاج آن بدانکه حق تعالی در زهر صحبت
 هایک نموده است و حکم تبارک و تعالی سلامتی عالم را ب صحبت باو شاه مربوط گردانیده پس باو شاه را باید که بهوشیار باشد از آنکه دشمنان قهر
 و زمان بگویند در تدبیر زهر و آن بونا و موم و مان در همه حال یکسان میباشد گاهی باشد که نیکو خواهی بدی اندیشد و در حق مقربان خود بدی ننگ ایستاد
 آنمقدار بدی که چکس توقع نکند و هیچ چیز محتاج نباشد در حق کسی که بدی کرده باشد او را مقرب خود نسازد و مطیع چاشنی که نیکو خواه و عاقل و سکین نمیدان
 و همچنانکه مطیعان مادر و پدرش مطیع نباشند و بر ایشان اعتماد بود و حاله و بکنند و خانه که مطیع بود خوب و بزرگ و فراخ که در دیو آران روزها باشد
 بکنند و آوند های مطیع و آلات مطیع پاک و صاف باشند و اشتن فرمایند و بر سر چاشنیکی طبعی که دانا بود و کتبه های طب را از استاد خوانده باشد و علاجها
 بسیار کرده باشد و بر ناکهار از موده بود و چنان باشد که شخصیکه از عمل زهر صادر شد بود آنرا از گرفتار و گرفتاری بپوشد بار زهرین فرمایند
 ایشان آنمقدار به که محتاج بخیری نباشد و علاماتی که از آن بابت که زهر فلان داده است آنست که بر پرسیدن آنرا جواب نیاید و در وقت
 جواب دادن بدوشش گردد و جوابی نامطابق گوید بخندد و در خیر آنکه سببه که مورت خنده باشد خنده حادث گردد و دشمنان ست را بشکند و سر فرو کرده زمین
 حمله بکشد و بزرگ و خائف بود و بهر موی نگوید تا خن کاه و مان آن پیرو و برادر و بچه بیرون آمدن خواهد و در ویش خشک سیاه گردد و محملاتی که در آن نشین
 زهر آید بسیار اند چنانکه مسواک و طعام و شراب و روغن ایستد که آنرا برانام بماند و نشانه که آنرا کشند و آب که با آن غسل و وضو بکنند و
 صندل و دیگر خوشبوئیکه آنرا برانام طلا کنند و بارهای گل که آنرا بپوشند و جامه پوشیدنی و جامه اسلحه پوشیدنی و انگشتری که آنرا بپوشند و پادشاه
 کوکری برین است و کتب توپیکالی که آنرا در چشم کشند و دانه آن طبیب شایسته طعمی که برای باو شاه خفته باشد بقاری از آن طهور بخوراند و مقدر آنرا

فصل فقاوم در بیان زهر و علاج آن

ازین بزمین اندازند تا یکسان بنشینند اگر زهر آلوده خواهد بود از آن آواز طاق خواهد برآمد چنانکه چون ناک ابر آتش اندازند و او طاق از آن برخیزد
و نیز شعلای آتش آن برنگ پرهای گردن طاوس خواهد بود برای امتحان طعام زهر آلوده طریقه های دیگر نیز اندازند بی آنست که چون زهر آلوده
مرغان آتش خواره که گرسنه بودند باندازند بسوی آن نگر و چشم از آن بگردانند و دوم آنست که پرنده ایست که آنرا چو چوک گویند چون زهر آلوده فی الحال بمهر و دم
آنست که چون طعام زهر آلوده پیش نظر پرنده که آنرا کول گویند بآید اگر درین هنگام آواز کند و آوازش متغیر گردد و چهارم آنست که بیدین طعام زهر آلوده
بیره مست گردد و پنجم آنست که بیدین طعام زهر آلوده طاوس خوش شود و ششم آنست که بیدین آن شاکر که و طوطی که آواز برآورد و ششم آنست که بیدین
طعام زهر آلوده بلبل باز و بار در آن مطرب آرد و ششم آنست که بیدین آن بکنکراج آواز چنان کند گویا که ورا شکسته و خرن پیش آمده است و ششم آنست
که بیدین آن از چشمهای حیل شکها سائل گردند و ششم آنست که بیدین آن بزنگریا پاؤ را که این حیوانات و طویر را قشون فرمایند و نیز بر بیدین بنا طعام که در
سینه در دکن و حکایت و گونه چشمهایش بگردد و اگر شخصی را از رسیدن بخار طعام زهر آلوده این عوارض حادث گشته باشند باید که گوشت و اسیر و مجیر را
آس کرده و با شند آینه چشمش بکشد و در بینی آس بچکاند و منحل و سرخ زرد چوب را آس کرده بر پیش سخته کند و منحل را با آب ساییده
بر سینه اش طلا کند و نیز بر گردن دست و طعام زهر آلوده سوزش پیدا شود و ناخنهای بوسیده شد و بر زیدیه گرد و اگر شخصی بدین عارضه مبتلا
گردد باید که کپسیر بیهوشی و سونتا و باجول را آس کرده بر دست و پاها سخته کند و بچشیدن طعام زهر آلوده و زهر آن سخته چو خاک گردد و چنانکه فرقه
طعام بدان دریافته نشود و سوزش و درد کند و کف از بدن سائل گردد و چون شخصی بدین عارضه مبتلا گردد باید که دار و بانیکه بجهت دفع آثار بخار طعام
زهر آلوده گفته شده اند بکار بندد و علاجی که بجهت دفع آثار زهر که مسواک آلوده کرده داده شود و آن غفریست گفته خواهد شد نیز بکار بندند و برین
زهر و مقامی که آنرا آناسی گویند و آتیسار و بیهوشی و انفخ شکم و فتور حواس خمس حاصل آید و موهبای از دام ایستاده شوند و چون شخصی بدین مبتلا گردد
باید که روی تلخ بچکاند و روی شتاق را آس کرده و با غساکه برنج یا بادوخ و یا با جغزات آینه و نوشتانیده فی بکانت و بر سیدنی هر مقامی که از زهر آلوده
گویند سوزش و تشنگی و بیهوشی و فتور حواس خمس انفخ شکم با و ازید آید و رنگ اندام سیاه گردد و چون شخصی بدین مبتلا شود باید که تخم سیل را آس کرده
و بار و غن سوراخ آینه نوشتانیده فی و سهال بکانتند و دو گنجی بکار را آس کرده باشند و جغزات آینه نوشتانیده و بخار و گشتن آتشی مانی
چنانچه پیشتر ثبت آب خطهای گوناگون کف جاب را نید آید و عکس بدیده نشود و اگر بدیده شود خوب و کامی بدیده نشود و باید و عکس نظر آید و بر
مخلوط گشتن زهر بگشتن نخه و فقی و منبری غره اس تغیر گردد و بچو شیشه نماید و بخلوط گشتن زهر بدیگ طعام بومی در ناک فرقه اس تغیر گردد و بدیگ
زهر و میوه نخه میوه نیکو بوسیده شود و بدیگ زهر در خام میوه نیکو بچخته گردد و بدیگ مسواک که آنرا زهر آلوده باشد بگشتن نخ و دندان زبان
لب بیا ساند و چون شخصی بدین مبتلا گردد باید که گل و معاوی و هلیله و تخم جویون را آس کرده و با شند آینه بچکل آماس سخته کند آماس اکل گردد
نوع دیگر بوسیت درخت جویون یا بوسیت درخت سرس یا بوسیت سنجی الورا آس کنند و با شند آینه بچکل آماس سخته کند آماس اکل گردد
نوع دیگر بوسیت نخ انکو را آس کنند و با شند آینه بچکل آماس سخته کند آماس اکل گردد و بدیگ زهر آنرا که آنرا کسی به زهر آلوده کرده باشد
نیز زبان و لب بیا ساند و چون شخصی بدین مبتلا شود علاجها بجهت دفع اثر زهر که مسواک آلوده باشد گفته شده اند بکار بندند و بطلک در دق و غن
که آنرا زهر آلوده باشند چرم بطرق و در دکن و بچخته شود و آلالیش از آن بچکل و خوی از آن روان شود و گوشت بطرق دروغن که زهر آلوده شود
خلیطه و لزج و بزرنگ گردد و چون طلا گردن چنین رخن مبتلا گردد باید که آب سرد بر سائر اندامش بریزند بونده منحل و ناک و کوکبه و منبری اسیر را
آس کرده بر اندامش سخته کنند و سونتا و کلوئی سپید بچکل نماید و تخم سیل و جویون را آس کرده و با شند و لیل ماده گیاه آینه نوشتانیده صحت یابد
غسل کردن با آب که زهر آلوده باشد و با لیل منحل و پوشیدن جامه خواب کردن بر جامه خواب و پوشیدن اسلحه که آنرا زهر آلوده باشد
آناری که طلا گردن زهر آلوده پیدا آید و چون شخصی بدین مبتلا گردد و علاجهای دفع اثر زهر که آنرا بر دق و غن آلوده باشند بکار بندند و بگردن شانه که

شود و این را همان سگد که گویند و برای دفع زهر نیز از این علاج نیست و باد شایان از باب اولت را شاید که این علاج بر خود دارند و فایده براس
و دفع زهر را و دیگر زهر علاج سر و کماند جز آنکه برای دفع زهر کرم علاج سر و منفع است و مالد و غ را و شخصی که زهر خود را باشد از خواب روز و جماعت و حرکت و
زرد و خسته از نوشیدن شراب و غ و سر که مندی و زان خوردن آنجی و شخصی و زان خوردن و در حالت بعضی و از بودن در پتیا از خوردن شیا سیکه یا
صاحب جراحت و شکلی امنوع اند و آن فصلیکه آنرا بر سق یا نسی گویند گفته شده اند باز دارند و غذ میکه از آن غلبه زهر فر و نشند و دم زهر خود
خوردن فرایند چون اخلاط و غ با غزال آید و حواس حس هوش و گرسنگی بجاالت اصلی باز دارند بداند که اثر زهر یکی را ملک است و بعضی
و دفع زهر موش یا آنکه در منی و ناخن و دندان موش زهر است عضوی که موش آنرا بدندان و یا با ناخن بخراشد و یا منی اش بدان رسد خون آن فای
گردد و عضوی که زهر به آن رسد دوران کرما و آبلها و و انخاست و در و لبس با کبجه و در کجا حادث گردند و صاحبش لاغ و بهیوش گردد و آن موش را
و بندگیها با شکایت و مویهای اندامش ایستاده شوند و پ و نا آرزوی طعام و دمه و فی شخص مذکور حادث گردند و موش سحبه نوع است یکی را
الان گویند و چون شخصی را این موش بگزید و لعاب از دهنش سائل گردد و شخصی مذکور را قی و کماک آید و بجهت دفع زهر این موش پنج چولالی را با آب
آس کنند و با شمه آینه نموشان صحت شود و دهم را نیز که گویند چون شخصی را این موش بگزید و اندامش سخت گردد و آس با شمه شکر موش بچکان
پیدا آید و بجهت دفع زهر این پوست سرس و پوست منکوت را آس کرده باشد بخوراند صحت شود و ششم را کشش گویند چون شخصی را این موش
بگزید و شخص مذکور خون قی کند علی الخصوص وقت ابر و باران بسیار خون قی کند و بجهت دفع زهرش سحبه پنجم سرس را بقیه را با تیزاب خاکستر یا بخیته
نوشانند صحت شود و پنجم را اسیر گویند چون شخصی را این موش بگزید و اندامش سخت گردد و مویهایش ایستاده شوند و شخص مذکور نا آرزوی طعام پیدا
و بجهت دفع زهر این موش از قی کنایه دار و ای ارکب جدا کن نوشانند صحت شود و پنجم را چکر گویند چون شخصی را این موش بگزید و سرش و کماند
قی و دو دار و اید آید و بجهت دفع زهر این موش شفاقل شکلی را نوشانند قی بکنانند بعد از آن جوش سار چوب کوره نوشانند صحت شود و
ششم را چحفت گویند چون شخصی را این موش بگزید و کشش منقبض شود و گردنش سخت گردد و او را فایده بسیار آید و بجهت دفع زهر این موش غلبه خود کو چجه
و کمانی را سوخته خاکستر سازند و از آن تیزاب بچکانند و نوشانند صحت شود و هفتم را حیل گویند چون شخصی را این موش بگزید و گهای گردنش
درخت شوند و محلی که زهر آید بهش بسیار در داند و بجهت دفع زهرش و او را ای ماکد را آس کرده و باشد و در غن سقور آینه نموشانند
نوشانند صحت شود و دهم را لکھا و دشن گویند چون شخصی را این موش بگزید و خواب او را بسیار آید و بجهت دفع زهر این پوست و
سار تخم از آن درخت سرس بستاند و آس کنند و باشد آینه نموشانند صحت شود و دهم را کرکاب گویند چون شخصی را این موش بگزید و اندامش محل گزینی
بآس در و دکنده و خطا و آن پیدا آید و بجهت دفع زهر این منکونی و ماشونی و سنجالور آس کنند و باشد آینه نموشانند صحت شود
و پنجم را اجبت گویند چون شخصی را این موش بگزید و شخص مذکور بهیوش گردد و او را قی آید و سینه اش در و کند و رنگ اندامش سیاه گردد و بجهت دفع
این موش ز قوم و نسوت و شمه با هم آمیخته بخوراند صحت شود و یازدهم را حیل گویند چون شخصی را این موش بگزید و او را تشنگی و بهیوشی و قی
پیدا آید و بجهت دفع زهرش تر چله و خرد و دیو دار آس کنند و باشد آینه نموشانند از این صحت شود و دوازدهم را کپل گویند چون شخصی را این
موش بگزید و اندامش حادث گردد و محل گزینی بوسیده و گند و شود گردان گریه های پیدا آید و بجهت دفع زهر این تر چله و یا سحبه که سینه را
آس کرده باشد آینه نموشانند صحت شود و سیزدهم را کوکل گویند چون شخصی را این موش بگزید و او را پ و تپاک پیدا آید و گردن محل گزینی که
گرمیها حادث شوند و بجهت دفع این روغن سنور را با جوش که سینه و نسل بزند و نوشانند صحت شود و چهاردهم را اران نامند چون شخصی را
این موش بگزید و در اندامش فاسد گشته امراض بادی پیدا آید و دوازدهم را کپل گویند چون شخصی را این موش بگزید و در اندامش غلبه گشته
امراضیکه از غلبه اخلاط حادث گردند پیدا آید و شانزدهم را کپل گویند چون شخصی را این موش بگزید و بغم در اندامش غلبه گشته امراض ملغی را

در اندام

این بیماری نامند از گزیدگی بیوشی و قی تشنگی و تب حادث گردد و محل گزیدگی همچون سنگ سیاه نماید و با سوزش بود و بجم را که شش گویان از گزیدگی شش
 بیوشی و در سه و سرفه و قی پیدا آید و محل گزیدگی چنان باشد که میانه اش غلبه بود و اگر نه ای آن مرتفع باشد و بجم را اگر گزیدگی باشد از گزیدگی شش
 و خارش و آید چنانچه بسوزختن آتش میشود و محل گزیدگی پیدا آید و مویهای انام ایستاده شوند و تب حادث گردد و بجم را که گزیدگی از گزیدگی شش
 یکمک و در سه و سرفه و قی و بیوشی و در دل پیدا آید و محل گزیدگی قعل و ام و سپید و ام نماید و باور و باشت و بجم را بالا گزیدگی از گزیدگی شش نماید
 بیوشی پیدا آید و محل گزیدگی قعل و ام و با تر فیدگی بود و در بسیار کند و با آنکه بر این نوع در روز اول ظاهر نمی بود بلکه بیوشی و بیوشی و بیوشی
 تخم در زمین می اندازند و اول روزی روید بلکه تا بیوشی میرود و بر مذکور و دوم اندکی ظهور میکند و در سوم ظاهر میگردد و چهارم روز اثرش بروز میشود و در روز
 پنجم زخمها که از تاثیرش متولد میشود ظاهر گردد و در ششم وجود سرت میکن تا آنکه در محلهای خطرناک میرسد و در هفتم تمام وجود را گرفته و سرت در آن کرده
 پاک میسازد و با آنکه این سرت نوع لا و اند لطیف با آنکه از زالت آن از طرف خود تقصیر میکند و بیوشی نماید چون خوابد که بخت دفع این سرت را بجا آید
 که گوشت فاسد را که در محل گزیدگی باشد یا شیره یا آلتی دیگر که تیر باشد تراشیده و در گزیدگی از آن دار و با یک فریل هر باشد باشد و نهک سنگال بخند
 بر محل گزیدگی سخت کند و چون خوابد که زخمها را که از آن این سرت نوع حادث شوند از آن گزیدگی با یک فریل که در آن با یک فریل زخم و دفع خلطیکه از غده
 زخمهای مذکور حدوث یافته اند بکار بندند و بخت دفع زخمها بر این سرت نوع دار و با یک فریل زخم که در ششم با یک شیشه یا در بینی می باید یکسان یا لقمه
 کرده در دهن می باید و سرت نیز بکار میاید بخت که دفع نام دارد و بیوشی و سرت در دهن مریض صاف ساختن و دفع این سرت نوع نیز تا سرت
 تمام دارد و اگر محل گزیدگی تشنگی پیدا آید از آن ریم و مانند آن بجا علاجی که برای بر شدن دشت بدن گفته است بکار بندند و الله اعلم بالصواب
 فصل سفا و دیگر در علاجی که از آن قوت باه افزون گردد و از این سرت با یک فریل که در ششم با یک شیشه یا در بینی می باید یکسان یا لقمه
 بود و دوم آنکه از بسیار ای نگه داشت انجم حاصل آید و سوم آنکه از صحت کردن بازنی که دل از تشنگی کاره باشد روی نماید و این نوع را بهین ری
 مانس نامند و چهارم آنکه از خوردن اشیای تیز و یا ترش و یا نمک دار و یا گرم حال بدین را سوم و صراحی گویند و پنجم آنکه از کشت جمیع بیک سرت چیزها
 را که از این باه اند حاصل آید و ششم آنکه بسبب حدوث مرض و قضیب یا رسیدن زخم و قضیب محل خطرناک حاصل آید از تشنگی نوع دوم نوع اولی
 خلقی و دوم نوع اخیر لا و اند یا با دالت که خوردن طعنا و شرابهای لطیف و برگ قبول و شنیدن سر و دیدن نان خوب صورت و تشنگی
 کردن با ایشان شستن در آب تپا آب شنبلیله و خوردن خاکی لطیف شنیدن آوازهای فرامی و بوییدن عطریات در افزایش قوت باه
 تاثیر تمام دارد و در دم را باید که اینها را در دم در کار دار و تا او را از صحبت نسا ضرری و معفی طاری نشود و علاجهای افزونی باه بر انواع اند
 نوع اول که سیاه را گرفته بشیراده گا و گاو که از این باه تشنگی باشد نیست و یک پت بدین آنگاه خشک کرده اس کنند و بدارند و در زینه
 مقداری از این باه پیچ خوک آبی نریده بخوراند از این قوت باه افزون گردد و چون آنکه برشته عورت تواند رسید نوع دیگر چن چایه بزرگشکاف کنند و بخیج
 نمک سنگ پیل در از پر کردند و آنرا که از تشنگی شده باشد پزیده بخوراند و بالای آن شیر یاده گا و نوشانات از این قوت باه بطریق مسطور
 افزون گردد و نوع دیگر که بوی دلیه ماش که از تشنگی متعش ساخته بود و بلالی کند و برنج خوش بوی هر چهار را مساوی ست و به بار یک کس کرده و
 با شیره نیشکر بپزاید تا آنکه یکدست شوند بعد با چربی و دنبه و روغن بنفشه بپزند بعد از آن سر و درده بخوراند از این قوت باه افزون گردد و یکم
 بصدن تواند رسید نوع دیگر که بوی دلیه ماش و در برنج شالی که خوش بوی باشد و آرد جو کندم جمله مساوی بستاند و با شکر آمیخته
 بپزند و در زینه مقداری از آن با روغن بنفشه پزیده بخوراند و بالای آن شیر یا شکر آمیخته بنوشانند از این قوت باه افزون گردد و چنانکه برده زن
 نمک زین نوع دیگر که بوی دلیه ماش و در برنج شالی که خوش بوی باشد و آرد جو کندم جمله مساوی بستاند و با شکر آمیخته
 آن شیر که در آن انداخته باشد بنوشانند از این قوت باه افزون گردد و نوع دیگر که بوی دلیه ماش و در برنج شالی که خوش بوی باشد و آرد جو کندم
 آن شیر که در آن انداخته باشد بنوشانند از این قوت باه افزون گردد و نوع دیگر که بوی دلیه ماش و در برنج شالی که خوش بوی باشد و آرد جو کندم

فصل سفا و دیگر در علاجی که از آن قوت باه افزون گردد

از آن

بستانند آس کنند و بشیر و بختگاه آخته و در کحل انداخته سخن گفت و در سایه خشک گردانند و همچنین شش پت دیگر بدین شصت و دم بحق بلیله و دانه در
شهر و دانه در دم روغن ستور را با آن سیاه نازد و در آن دانه آخته نگاه دارند و تا شصت روز بخورند موی سیاه سیاه گردند و پیری بچوایی بسازند
و این را گند معک کاپ گویند نوع دیگر گند معک را با لیل دراز یا با بلیله آخته آس کنند و بدارند و مقدار دو نیم درم روزی پنج بار خورند
ازین موی سیاه سیاه گردند و رنگ اندام نیک شود و چشم روشن گردد و وقت و فریبی حاصل آید و این را نیز گند معک کاپ گویند نوع دیگر
گند معک که از اوصاف گشته باشد بشیر و بختگاه آخته و در آن دانه آخته بر آتش نمند چون تمام بشیر و در خورد فرو دارند و هفت پت از
شیر و آبی و هفت پت از شیر و اورک و هفت پت از شیر و کونی یا بدین بعد مقدار وزن گند معک مذکور سیاه که از لپاک کرده باشند
بگیرند و با آن یار کرده در کحل انداخته بحق بلیله کنند تا آنکه کجلی شود بعد از آن گریز ماده گاو را بر زمین و از گند و بر آن برگ کیده نهند آنگاه کجلی
نکند و در آن دانه آخته گرم کنند تا آنکه مذاب گردد و بعد بر برگ کیده مذکور بریزند و بالای آن برگ کیده دیگر نهند و فوات آن گریز ماده گاو
فراز کنند و بر آن کف دست نهاد و تا آنکه همچنان شود بعد از آن آس کرده نگاه دارند و بخورند ازین موی سیاه سیاه گردند و لبو اسیر و
سنگینی و در شکم و پیرقان و گوله و انقباض و پیچ و جلور و میست دفع گردند و در افزون شود و این را گند معک تربتی گویند نوع دیگر
گند معک و سیاه که بر دوصاف بودند پس که از گشته باشد بر سر را بکلی کرده سخن گفت و در آن دانه آخته و بشیر و بختگاه آخته و آب نمک سنگ
یار کرده بر آتش نهند تا آنکه آب و شیر مذکور خشک گردد و در او چنان شود که از آن غلور بتوان ساخت آنگاه فرو آورده و غلور ساخته
بکوه جامه بندند و آمد را با آب آس کرده گردند و کور را تحجیف کنند و در روغن ستور آخته با آتش نرم بپزند چون آله سحوق که بر گره تحجیف
کرده اند خفته شود فرو آورند و در وی مذکور را از جامه کشیده و آس کرده نگاه دارند و مقدار می باشد و در روغن ستور روزی پنج بار خورند و بنده
و بالای آن آب جز بهندی یاد مرغ بنوشانند و پیر بپزند ازین موی سیاه سیاه گردند و لبو اسیر و پیچ و جلور و میست دفع گردند و در روغن ستور روزی پنج بار خورند و بنده
گرسنگی دفع گردند و این را تا هر رساین گویند نوع دیگر سیاه گند معک که بر دوصاف بودند پس گشته و سونما کجی بستانند و جامه در کحل
انداخته و باشند یار کرده سخن گفت و بعد در دوش آب انداخته مهر کنند و کبیت یا چاک شتی دهند چون سرد شود آس کرده نگاه دارند و مقدار
باشد روزی پنج خوردن و بن ازین موی سیاه سیاه گردند و پیری تبدیل بچوایی نپذیرد و دیگر امراض سائل گردد و این را تا هر رساین گویند نوع دیگر
مقا سیاه که سخت و چرب باشد و در آتش انداختن نه آواز کند و نه ترق و نه شقی گردد و یارند و رتمای آنرا از هم جدا کرده و آهنگان نهند و در بویک تو
اندازند و بشیر و بختگاه آخته و در کحل انداخته سخن گفت و بعد در دوش آب انداخته مهر کنند و کبیت یا چاک شتی دهند چون سرد شود آس کرده نگاه دارند و مقدار
سخنی کنند و غلور بندند و بارگ بیایچه چیده و در دیگ کرده و سر پوش بر آن نهاده مهر کنند و مدت پنج روز در کندی شالی و مادر کاهکت بهارند
باز کشیده و در کحل انداخته سخن گفت و خشک کرده بجامه بنزند و بعد برین طریق هفت و یا هشت کرت بشیر و بختگاه آخته و در کحل انداخته سخن گفت و بشیر و بختگاه آخته
آله و از شیر و سنجی و از غلور و از برنگ بدین تا در فست کشش برود و اگر بدین تنها در فست کشش برود باید که دیگر تنها بشیر و بختگاه آخته و در کحل انداخته سخن گفت و بشیر و بختگاه آخته
نماند آنگاه بشیر و از شیر بای مذکور را بلیله مقدار کما بستانی غلور لها بنهند و نماری بخورند و بالای آن روغن ستور بنوشانند و می بایک یک سال
یک یک غلور روزی پنج بخورند و در سال دوم و در سال سوم سه سه خوردن و در هر ساله یکی غلور زیاد کنند اگر کسی صد پل ابجرک باین طریق
بخورد اندامش قوی سخت همچو الماس گردد و از خوردن این ابجرک تا سه ماه مرض رکت بات و راج و گ و دمه و هر پنج نوع پیه و در دل و کینه
و لبو اسیر و انقباض و آس و پیر و گ و هر رتمی که از غلور هر سه خایه حادث شده باشد و هر سه نوع میست دفع گردند و این ابجرک بسیار
گویند بحق خار خشک بحق بداریک و بختگاه سیاه که پوست آن دور کرده باشد و بحق ستاول و بحق بلاء و بختگاه باشد بر یک یا سه حبه و جبر و
گلوی پل و شندی پنج پل و حق سنجی و غلور هر سه هشت پل و بحق چندی ده پل و بحق برامیکه و سبت پل و شکر و مقدار پل و روغن ستور

گشته شوند و نیز بطریق کمال صاف گردد بدین طریق باقی گوید با صاف شوند و بطریق کمال صاف شده شود بدین طریق باقی گوید با صاف شوند
شوند بطریق صاف کردن و طاهر گردانیدن سیاه سیر و خردل را اس کرده و از آن بویته با سرپوش است گشته و سیاه را آن نموده و هر کوزه
بجای بسته در سرکه نهی بدیده و لکا جتر با تشنه روزی چند بعد در کحل انداخته باشد و یک روز یک روز با شیر و جتر و دیگر روز با شیر کنونی
و دیگر روز با شیر و تر بچله حق گشته و آنگاه با سرکه نهی سیستانت بدین عمل صاف شود بعد در کحل انداخته و با نمک سنگ که نمکی آن باشد یا کرده
با شیر و لیمو حق کنند باز یک روز با خردل یک روز با سر و یک روز با نو سار و در هنگام میکس بر کی بچید سیاه باشد یا کرده با سرکه نهی حق کنند بعد
از آن سیاه جله آرد یا که با آن هم حق کرده شده اند و یک روز ساز و دوز و یک نیمه بود یک آب جگر و دانه یک و یک و دیگر باز گونه بران
نهند چنانکه دهن های سرد و یک هم شوند و منقسم گردند بعد از آن مکرر کنند و هر دو یک آب گل حکمت بگیرند آنگاه یک یک که زرش و سوراخ و سیخ
کرده باشند باز گونه کرده بر دو یک فوقانیه بن چنانکه دهن این و یک ثالث بر دو یک و دهن منضم و هم شد و بنشیند بعد از آن دهن این و یک
نیز مکرر کنند چنانکه از آن مکرر بر دهن نیاید آنگاه درین و یک ثالث بر دو سوراخ مقداری آب با ناز از لبس برین بگیا بر دو یک آن نشاند و زرش
آتش تا سکه پاس کنند بدین عمل سیاه طاهر گردد و بطریق بهتر صاف شود بطریق صاف کردن گن جعک گن معک استانت و با زرش
که بچند آن باشد آمیخته در آورند آن اندازند و بر آهک یا نماده مذاب سازند آنگاه در شیر یا ده گاه و انداخته سر و گردانند بدین عمل گن جعک صاف
گردد بطریق صاف گردانیدن شنگرف باید که شنگرف را مفت پت از شیریش و زرش لیمو و مانند آن بدین عمل شنگرف صاف
گردد و چون خواهند که سیاه از شنگرف بکشند باید که آن را اس کنند و با شیر و لیمو و با شیر و سرکه هم یک پاس حق کنند و بر طریق طاهر گردانیدن
لکین این را چهل پاس بدین طریق گردانند سیاه باید که سیاه را با سر کی از زرش کاکوت و بچند گن و سینگ و پرومین
و بلابل و پریم و تیر و هر دو و سونا و سوارا شکر با شیر و گ و شیر و ققم و حبه ققم و معاتوره و گری و سی و پنج کحل افیون یا کرده و در کحل
انداخته حق سیاه کنند بدین عمل سیاه گسسته شود و قاقم النار گردد و امتحان گرسنگین است که طبق زرش یا فقه و مانند آن از سوراخها
با سیاه مذکور اس کرده و در کحل انداخته حق کنند و بدین داشته سیاه را وزن کنند چون هم روزن قاقم خویش باشد و بواسطه اخلاط
و زرش زیاد گشته باشد یا نه که گرسنگین گشته است نوع دیگر سیاه را با سنده می فانیلین و جواکهار و ساجی و سرخ نمک خردل و نو سار
و پنج سحجه که هر یکی ازین دارد با چمن سیاه باشد یا کرده و در کحل انداخته و با شیر و جنجیری و یا با سرکه نهی سه شبار و زرش حق کنند ازین
عمل نیز گرسنگین شود نوع دیگر سیاه را با گرمی که نازند می گویند و با زرش و نمک یا کرده سه شبار و زرش حق کنند ازین عمل نیز گرسنگین گردد و طریق
خواندن گن جعک باید که یک باب بر یکت و بالای آن سرپوش ستان بدارند و بچند آرد و مکرر کنند بعد از آن سیاه بچند آن کنند
ستانت گن جعک را اس کنند و نمکی آن بر سرپوش فراز کنند و بالای آن سیاه مذکور نهند و فوق آن نمکی گن جعک که یکایانده است
فراز کنند و یک شعله باز گونه بران نهند و خاکستر را با آب مخلوط سازند و بدین مکرر کنند و دیگر کور را در کوهی که گن کور تا لبه اش آید باز کنند
همه را با جگن نمکی تب دهن و هم بدین طریق مکرر کنند سیاه باید که سیاه با دو دخانه و بچند گری و گن جعک و نو سار و
که هر یکی بچند سیاه باشد یا کرده و در کحل اندازند و با زرش لیمو و مانند آن تا یک پاس حق کنند و زرش که آنرا به گل حکمت گرفته باشند
اندازند و با سده و یا چوب و یا پنبه و در دهن این و زرش و گن کور را در کوهی که به آن رفته کرده باشد و یک
بر یک بچند چنانکه یک تا گوی شتر می شود و دیگر آن نشان و زرش و دانه پاس آتش بکنند لکین آتش نرم کنند و تریخ باز
گردانند بدین عمل سیاه گسسته گردد نوع دیگر از یک جتر بویته با سرپوش آتش کنند و گل گونه و بر ناز اس کرده مقداری تریخ باز کنند
سیاه را با شیر و گن جعک نهی کرده بران نهند و دیگر بچند گن کور و بر ناز اندازند و سرپوش بر بویته نماده مکرر کنند چون خشک شود و بویته

شخصه که گرسنه بود یا اورا زیاد آتش گرسنگی باشد شکمش نرم بود و یا طبیعتش خیان سخت باشد که بخوردان گسل و راقی نشود و بیش نسوزد و چون داروی قوی بخورد و راقی نشود بلکه اسهال شود و چون چنین شود و اخلاط فاسده افزون گردد و مرضیکه بجهت دفع آن داروی قوی بخورد این به باشد و راقی نشود بلکه افزون گردد و درین حالت می باید که شخص را که روبرو غنم مانند آن چرب گردانیده و داروی قوی که تیز باشد داده قی بکنان و ستم دوم است شخصی که جمع فی ایش که آنرا آتاسی گویند صاف نباشد و طعمی که خورده باشد اندک ضام نیافته بود و بلغم در دهان غالب باشد چون داروی قوی بخورد و اسهال نشود بلکه قی شود و چون چنین شود و مرضیکه بجهت دفع آن اسهال داده باشد دفع نشود بلکه افزون شود و درین حالت می باید که اول داروی قوی داده قی بکنان تا غلبه بلغم فرو نشیند و محل غذا ایش صاف گردد و بعد از آن داروی قوی که تیز باشد بخوراند اسهال کنانند و چون بخورد این اسهال قوی با اسهال نشود بلکه قی شود و ستم بار تنها اسهال بخوراند بلکه داروی قوی اسهال را برود غنم و تیز و شکر سرخ مخلوط ساخته بلیساند تا اسهال شود و ستم را سنا و سیکه و کچه گویند و آن است شخصی که در و اخلاط فاسده غالب بودند داروی قوی اسهال نیک خوردن و آن فهم نگردد و قی یا اسهال نیارد و چون چنین شود و شکلی زیاده نگردد و بهار و مفصل در دکانند و بیوشی و بیقراری پیدا آید و آب از دهن سائل گردد و درین حالت می باید که آب گرم بنوشانند قی بکنانند و ستم را چران او کچه گویند و این است که ضعیف گرسنه بود و با آتش گرسنگی و قی زیاده باشد شکمش سخت بود و چون داروی قوی بخورد و اسهال که اندک بود یا کم قوت باشد بخورد و ستم فهم شود و قی و یا اسهال نیارد و چون چنین شود و اخلاط از محل خود نقل گردد و غلبه و مرضیکه بجهت دفع آن عمل بکار بسته باشند اکل نگردد و بلکه افزون شود و زور و قوت کم افتد و درین حالت می باید که داروی قوی داده و اسهال که اندک یا کم قوت داروی قوی که تیز بود زیاده کرد و بدین که اسهال شود و چهارم را سیم و کچه گویند و آن است شخصی که داروی قوی داده و اسهال که اندک یا کم قوت باشد بخورد یا پیش از آنکه روغن کجی را بر اندام ملا کنند و روغن ستور و مانند آن آنرا بنوشانند و عمل سید را بکار بندند و یکی را از داروی مذکور بخورد و از آن خلط فاسد قی یا اسهال اندک بیرون آید چون دست قی خلط اندک بیرون آید اندام گران گردد و دل بسوزد و مرضیکه بجهت دفع آن داروی قوی خورده باشد از اکل نگردد و بلکه افزون شود و درین حال می باید که روغن و مانند آن را بنوشانند و چرب گردانند و روغن ابر اندام ملا کنند و عمل سید بکار بندند و دیگر دارو بر قدر مناسب خوراند و قی بکنانند و چون در اسهال خلط فاسد اندک بیرون آید بقدر در دکان چنانکه او را می بردند و شکم منفتح شود و ضراحت نیاید و سر گران گردد و مرض که بجهت دفع آن اسهال خوراند و نه باشد از اکل نگردد و بلکه افزون گردد و درین حالت می باید که غنم بر اندام ملا کنند عمل سید بکار بندند و داروی دیگر بر قدر مناسب خوراند و اسهال کنانند و پنجم را پاون سول گویند و آن است مردمی که آنکه داروی قوی یا اسهال که تیز و بسیار باشد خورده بود و بواسطه آن قی یا اسهال بسیار شده باشد جماع کند یا غذای خشک و در روغن مانده آن نوشد و عمل سید بکار بندد از آن باب غلبه کرده و در دکان و کم و پشت و گرگامی گردن که آنرا میان گویند و بیوشی و دوران سید را آید و عقل کم گردانند و درین حالت می باید که روغن کجی را بر اندام ملا کرده عمل سید بکار بندند و روغن کجی که آنرا به جبین تر از آن می بخند باشد خفته اپاس بکنند و ستم را جوک گویند و آن است که مردم پیش از نوشیدن روغن ستور و مانند آن پیش از ملا کردن روغن کجی بر اندام و کار بن عمل سید داروی قوی یا اسهال که اندک یا کم قوت باشد بخورد و این خلط را از جایش منتقل سازد و بجهت احداث قی یا اسهال یا خلط را که ریخته باشد و چون چنین شود قوت کم گردد و ارتفاع شکم و کوفتگی سینه و تشنگی و بیوشی و تا پاک پیدا آید درین حالت اگر داروی قوی داده باشند می باید که سحیح منیچ عمل منک سنگ با آب گرم آمیخته فی الحال بنوشند تا قی شود و از آنکه چون بعد خوردن قی قی نشود اگر قی الحال قی دیگر که تیز باشد و او خلط فاسد را بیرون بکشد و خلطی که از محل خود منتقل شده باشد در تمام اندام سرایت کرده و خارش و آماس و بیست و پنجمی و دپ و در دکان و ام چنانکه در آن سوزنا خوراند و میشود پیاورد و اگر داروی قوی اسهال داده باشند می باید که داروی دیگر که تیز باشد داده اسهال چنانچه شاید بکنانند و درین بار اسهال اگر کم شود و بر نماند و در سید آید و شکم سخت گردد و سترج بفرغ نشود و ضراحت بیرون نیاید و در آن ام خارش و اسهال است و اسهال که

و در آن

زبور آن ظاهر شود پدید آید و چون چنین شود باید که حقیقت که آنرا استحقاق گویند بکار بندند و در عنق و مانند آن مریض را بنوشانند چه اگر مانند
روغن کنجد یا بر اندام طلا کرده عمل سید بکار بندد و دیگر داروهای سهل که تیز باشد خوراندند اسهال بکشد و باید دانست که مریض ابو خونیست
داروهای سهل موقت چون فی و اسهال فی الحال چنانچه شاید نشود و باید که آن را آب گرم بنوشانند و دستها را با آتش گرم سازند و بدان سپرد
و کمترین آب بکند و اگر بدین تدبیرها هم فی و اسهال چنانچه شاید نشود چون روزی باقی باشد و دیگر داروهای قوی یا سهل بخوراند و چون در باقی نباشد
بعد از دویم و در مریض چرب گردانیده و روغن کنجد را بر اندامش طلا کرده داروهای قوی یا سهل خوراند فی و اسهال بکشد و چون کم تخفیف سخت باشد
بخوراند قوی یا سهل او را فی و اسهال نشود و چون او را فی و اسهال کنانین بخوراند باید که اولاً حقیقت انپاس بکار بندد تا نگاه لب چرب گردانند
و روغن کنجد بر اندام طلا کردن عمل سید بکار بسته موقت یا سهل بخوراند فی و اسهال بکشد و کسانیکه بول و غائط و مزاج را به سبب مع یا خوف یا حرص
و نیاز جستن چنانچه قربان باد و شاه و زنان بقالان اشیای مذکور را باز میگردانند شکمشان سخت بود و چون ایشان را موقت یا سهل اولاً
باید که نخست بسیار روغن و مانند آن نوشانند سخت چرب گردانند و روغن کنجد را بر اندام طلا کرده بسیار عمل سید بکار بندند تا نگاه دارند موقت یا سهل که تیز
داود فی و اسهال بکشد چنانچه در مقام راجح گویند و آن آنست که شخصی که شکم نرم باشد یا سختی که آن را سخت چرب گردانیده بود و لب طلا کرد و چون
بر اندامش بسیار گرمی آتش رسانیده باشد و یا بواسطه خوردن موقت یا سهل که سخت تیز بود یا ریاده از قدر مناسب باشد فی و اسهال
چون فی زیاد شود تخفیف بسیار بیرون آید و قوت کم افتد و باد افزون گردد و درین حالت روغن کنجد را بر اندامش طلا کرده و در کتب و کتب
مانند آن که آنرا با آب سرد و سرد کرده باشد بنشانند و داروی دفع فی را با شکر آمیخته اولیه سازند و بلیسان ازین آرام حاصل آید و
چون اسهال زیاد شود تخفیف بسیار بیرون آید و آخر الامر با خون آمیخته خروج یابد و قوت کم گردد و باد افزون شود و درین حالت آب سرد را
بر روی بزند و آب سرد آن بنشانند و غساله پنج و شش را بکار آورده بنوشانند و فی بکشد و حقیقت که آنرا الی آخر گویند بکار بندند و بدان بروغنی که
آنرا از شیر کشیده باشد حقیقت انپاس بکار بندند و داروهای پرنیاید و کنابا غساله پنج آس کرده بنوشانند و غذایش پنج بخت از شیر یا
باشور یا گوشت سازند و چون فی سخت زیاد شود و فحی با خون آمیخته بیرون افتد و نیز خون فی شود و زبان بیرون آید و پهن میگردد
و زبانها بر هم نشینند و کشاده نگردد و کمک تشنگی و تب پدید آید و چون چنین حالت شود باید که صندلی کدایی و رسوت و زائرشالی را بر سر کنند
و با شربت شکر خوب بریان کرده و مخلوط ساخته باشند بنوشانند باغ آید نوع دیگر شیر و انار یا شیر و انگور یا شیر و میوه دیگر یا اگر
ستور و نیشکر و شهد یا کرده و مخلوط ساخته بنوشانند نیز باغ آید نوع دیگر شکر برگ درخت برولزان و یا کوه و میوه یا آب گیس گیس
و شیر آن بجای بخیه بتانند و در آن برنج را بپزند و آشام سازند و بعد سرد شدن سبب را با آن مخلوط ساخته بنوشانند باغ آید نوع دیگر
بدار و یا نیکه قاضی شکم شیر را بپزند و بنوشانند باغ آید نوع دیگر آب گوشت حیوانات ششی را بنوشانند باغ آید و علامتیکه بخت
دفع زیاد و روانی خون گفته شده اند و درین نیز باغ آید و چون زبان بیرون آید باشد باید که سنگی و فلزین نمک سنگ آس کرده بر
زبان بمالند و با انگه کنجی را آس کرده بر آن طلا کنند و آنرا با شکر در دهن در آرند و پیش نظر مریض نشانی بخوراند تا آب از زبانش
گردد و زبان بجای خود قرار گیرد و چون چشمها گردیده باشند باید که آن را روغن ستور چرب گردانند و بر جانها نشاند و چون دندانها
باید که بدار و یا نیکه دفع با و بلف باشد ناس و دهن و عمل سید بکار بندند و چون تشنگی زیاد شده باشد باید که تدبیر یا نیکه بخت دفع تشنگی گفته
شده اند بکار بندند و چون بیوشی آید باشد باید که آلات سرد را چنانچه زباب و فی و بر لب نزد یک او بنوازند و در گفتن فرمایند
و بداند اسهال چون سخت زیاد شود آب که بجز بر طاقوس با شکر از آن شکر جاری شود و چون سخت زیاد شود و شکر آبی که بجز غساله
گوشت باشد یا سبک گردد و چون به نهایت استسکال رسد و فی که بدان حیات مربوط است و آنرا سببی حیوانی است گویند از شکر جاری شود

گرمی و جگر در دل دیده و اگر گرفته در دوران پیاوردن چنانکه ملین و نازنا را هم سایه و زبان را بجز و چشمه مالیش بیرون آید و بیوش گردد و چون چنین شود
باید که روغن را بر اندامش طاعت و مقداری گرمی آتش برساند و روغن که از آب بچین ترازان مثلانی بچینه باشند حقیقه انپاس بکار بندد و در آن
تیز را در بینی بچینه و ملشی را با غساله برنج آس کرده و نوشا سیده فی یکسانه آخر بچینه و صابون که در حقیقه که دفع آن بود بکار بندد و چهاردهم به بند
گویند و آن آتش حقیقه که از اشیای سهل خوراید باشد چون فی و اسهال شود و باید که در کوبیده سوز و باد سرد و یا در خانه که سخت سرد بود و قرار
گیرد و از آن خط برون نیاید و در انشای راه سنجیده و باد و غلبه بول را جاری شدن نهد و پ و آواز شک و نایک در شکم پیدا آورد چون
بعد خوردن مقلی نشود باید که فی الحال دیگر داری مقلی داده فی یکسانه و چون بی غور و ن سهل چنین شود باید که باد داری مقلی سهل بحق نمک سنگ
ترشی و بول بقر یا کرده بخوراند تا اسهال شود و غلبه خط معلوم کرده حقیقه استخوان انپاس بکار بندد و غذای مناسب محل بخوراند و الله اعلم بالصواب
فصل پنجم در تدریس حقیقه که از سببها گریه و باریکانه تدریس حقیقه از سببها گریه و دفع امراض نافع اند و تدریس حقیقه بزرگ است
منافع بسیار دارد و اخلاط فاسد را بیرون بکشد و اخلاط غلیظه را در و اسهال شکم و لاغری و مری و شکم اندام در وی و تدریس مرض تدریس و او همیشه
و امراض سرد و باوقود و مرض احمیاء مرض بجماعیات و مرض تمام بدن و مرض عضوی و انتفاخ شکم و جملہ انواع و مرض در آن مرض و فوج
نشار و مرض اند برده و امراض خور و سوزاک بول و گول و بات رکت و مرض و اورت که از حبس باد و غلظت و باوقود و نقصان فی و نقصان
خون حیض و مرض یتیمان استنجه و مرض سوزاک و مرض سرکه اسمری و مرض که از غلبه یک خلط یا دو خلط یا سه خلط یا از غلبه خون پیدا آید از بدن
دفع گردد و نیز از این چشم روشن شود و موی سفید سیاه گردد و جوانی بر پای ماند و پیری زور نیاورد و قوت حاصل آید و رنگ اندام خوب شود و چنین که
در شکم باور مانده باشد بیرون آید و حقیقه برد و دفع است یکی را انپاس گویند و آن حقیقه ایست که از آب و روغن و مانن آن از شراب است سینه بکار بندد
و چون این نوع را بیک بل یا دو بل روغن و مانند آن از مشروبات مذکوره بکنند و آنرا مائراست گویند و دوم را استخوان گویند و این حقیقه
که از آب بچین و بحق ترازان روغن بکار بندد و این حقیقه را ندره سیر نامند و باریکانه حقیقه انپاس بچینه را که خشک بود و او را اگر سنگ سیاه
باشد و تنها باد و روغالب بود بکار باید سبب کسی را که زحمات نیست یا پیویا و در روگ باشد حقیقه مذکوره بکنند و نیز جسم را نباید کرد کسی را که
حیوئت یا مرض استخوان یا از روی طعام یا سرفه یا سیه یا رجوگ باشد هیچ کدام از دو حقیقه مذکوره نباید کرد و در حالت تبخیری و اندوه و خون و
بیهوشی هیچ کدام از دو حقیقه مذکوره نیز نباید کرد و ما شوره و براه آن در تدریس حقیقه دارد و در در آید از آن زیر یا تفره یا دیگر معات یا چوبک
یا سبب یانی نیز و یا بدن یا دندان لیل یا بسد یا سنگ لشن و در و یا گاو دم چنانکه پری لشن همچو پری تراکتشت مریض لشن کند و به پری خنصرش یا
بسانندوی باید که چهار حش لطف ما شوره مذکوره گذارنده و در ک بجان پیش و موطر مقابله سخت کنند و چون مریض صبی یکسال یا زیاده از آن
یا شش ساله باشد و درازی ما شوره مذکوره لگشت و سوراخش چنانکه دانه سنگ در آن بکشد باید و چون صبی هفت ساله یا زیاده از آن تا دوازده سال
بود و درازی ما شوره مذکوره لگشت و سوراخش چنانکه دانه مشک در آن در آید شاید و چون مریض سیزده ساله یا زیاده از آن باشد و از آن
ما شوره دوازده لگشت و سوراخش چنانکه دانه خسته کنایه بکشد باید و اگر لگشت که در میان و درازی رپی ما شوره مذکوره که تحریر شده است
مرا و از آن لگشت مریض است و چون خواهند که حقیقه بکنند و از روی حقیقه را در بولان آسویا بپایش یا در زیر لیه چرم که نرم باشد بولان بود و در آن
و این ما شوره را در بدن بولان و آلوده محکم به بند مذکوره از محل لستن در او بچکد و تدریس حقیقه را بطریق کیهان آن آید و حقیقه بکنند و بیهوشی پیدا آید
و از وی حقیقه که نام که باشد چون از قدر مناسب کم باشد مریض که بجهت دفع آن تدریس مذکوره بکار بسته باشد لگشت مذکوره و چون از قدر مناسب
زیاده بود شکم متعفن شود و آتیه بسیار پیدا آید و اندام سست گردد و چون مریض تن در ست و قوی باشد تدریس حقیقه انپاس است و لشن بل و چون
متوسط الحال بود و سبب بل روغن و چون ضعیف و ناتوان باشد به یک و نیم بل بکار بندد و چون حقیقه مذکوره لشن بل و غیره بکنند باید که بحق نمک سنگ

در تفسیر و تفسیر حقیقه

که خون از تریه بعد تدبیر حقیقه حاصل گردد به سبب آنکه بواسطه سخت کردن کرب را بالاتر از آن حمل که شاید ماضوره از قیاس سبب یاده در این چنین شود
باید که علاجهای دفع تلخه بکند و حقیقه که آنرا بحمل سبب گویند بکار بندند و دیگر آنست که طبیب بولان را که بر سر ماضوره می بندند و در آن دارو
حقیقه درمی آرد سخت زور کرده با فشار وازان دارو سبب در مقامی که آنرا آتاسی گویند در آید و گاه باشد که بواسطه زور داروی مذکور بطرفینی
و چون بیرون آید چون چنین شود باید که بجامه در گلبش کرده قدری حقیقه کنند و چهار کس ایستایند تا در انتها و پایهای او را گرفته بجنبانند بعد از آن
داروی سبب را در اسهال کنند و ناس داده سرش را صاف گردانند و دیگر آنست که خریطه دارو سخت آهسته آهسته افشود و از آن دارو دریا
یکپای نرسد و مطلوب حاصل آید و دیگر آنست که در آن دارو حقیقه بود دیگر آب پلید دوشود و از آن شکم منتفع شود و در و گند و دیگر آنست که در و
حقیقه را در مدت طول در و بر یکپای و از آن مرض که بجهت دفع آن تدبیر بکار بست باشد افزون گردد چون چنین شود باید که قوت مریض معلوم
گردد و دیگر تدبیر حقیقه چنانچه شاید بکار بندند و دیگر آنست که در آب سبب و درون مقعد بمقدار غلیظی دهانده به سبب آنکه ناهیه حقیقه بر و غنجا که در
چون چنین شود داروی سهل داده اسهال بکنانند و یارب و پایهای سهل حقیقه که آن را سنسود مشمن گویند بکار بندند و دیگر آنست که در و اندک انش
به ناسب زیاد و چکانید و شود و از آن نفع شکم و انیسار حادث گردد و سستی رمی نماید و دیگر آنست که داروی سخت تیز یا سخت گرم چکانید و شود و از
شکم منتفع شود و با و در شکم گسیخته گردد و درین هر سه صورت تدبیر یک دفع آثار آن باشد بکار بندند و دیگر آنست که داروی غلیظ چکانید و شود و از
چون که در غنجا بمقدار غلیظی دهان چون چنین شود و دیگر یارب و سبب که در رمی رفیق بود تدبیر حقیقه بکار بندند و دیگر آنست که داروی رفیق چکانید
و از آن نفع اندک حاصل آید چون چنین شود باید که باریک تدبیر حقیقه ببار و یک دفع در رمی غلیظ بود بکار بندند و دیگر آنست که داروی سخت چکانید و شود
و از آن اندام گران و سخت گردد و در مقعد خارش پیدا آید چون چنین شود باید که باریک تدبیر حقیقه ببار و رمی خشک بکار بندند و دیگر آنست که در و
خشک سخت در و بر چکانید و شود و از آن شکم منتفع گردد چون چنین شود باید که تدبیر حقیقه و دیگر یارب و رمی چرب نگاو دارو و دیگر آنست که در
حقیقه را در حالت که مریض سرنگون کرده باشد بکار بندند و از آن آتاسی که به سخت سبب در خریطه دارو پیمای آید حادث گردد چون چنین
باید که آنچه تدبیر بجهت دفع آثار سخت شدن خریطه دارو گفته شد است بکار بندند و دیگر آنست که تدبیر حقیقه را در حالت که مریض سر را
بالا کنند بکار بندند و از آن تقصیب منتفع گشته بماند چون چنین شود باید که به تقصیب و غنجا که در تدبیر آنست بکار بندند و دیگر آنست که
تدبیر حقیقه در حالت که مریض کوبیده و بر و غلیظ باشد بکار بندند و از آن داروی حقیقه بحمل یکپای نرسد و با غالب شده و در و بر و شکم
در و پدید آرد و دیگر آنست که تدبیر ببار و در حالت که مریض سنان غلیظه باشد بکار بندند و از آن نیز دارو در محلی که رسانیدن شاید نرسد و باید
فاسد و در و آثار نسا دوش پیمای و دیگر آنست که تدبیر در حالت که مریض سرد و پراگنده آوده باشد و یا اندام آن تقصیب گردانید و بکار بندند
و از آن نیز در رمی که رسانیدن شاید نرسد و دیگر آنست که تدبیر حقیقه در حالت که مریض استیاده باشد بکار بندند و از آن نیز دارو در محلی که
رسانیدن شاید نرسد و در و فاقه و دیگر آنست که تدبیر حقیقه در حالت که مریض پهلوئی راست غلیظه باشد بکار بندند و از آن نیز
دارو در محلی که رسانیدن شاید نرسد و در و فاقه و باید که مریض را بر پهلوئی چپ غلیظانید و بطریقیکه حقیقه کردن شاید یا به مقدار سه
از و از تدبیر حقیقه بکار بندند و آنچه از آن کردن تدبیر حقیقه بطریقیکه حقیقه کردن شاید یا اثری پیدا آید و باشت و بیا ج از دفع گردانند و دیگر آنست که تدبیر
مذکور ببار و رمی انکه یارب و سبب که ناسرش که افتاده باشد و یا ببار و رمی سرد بکار بندند و از آن غلط و غلط فاسد بیرون نیاید و در شکم آن انفتاح پیدا
آید چون چنین شود باید که تدبیر حقیقه ببار و رمی تیز بکار بندند و ببار و رمی سهل داده اسهال بکنانند و دیگر آنست که تدبیر حقیقه در حالت که مریض
طعام بسیار خورده باشد و یا غلط بسیار در شکم بود بکار بندند و یا تدبیر ببار و رمی انکه که با آن شکم و غنجا و در و بکنند و از آن شکم
منتفع شود و در و رمی که در و لشت و پهلو پیمای چون چنین شود باید که تدبیر حقیقه باز ببار و رمی تیز بکار بندند و دیگر آنست که تدبیر ببار و رمی که
منتفع شود و در و رمی که در و لشت و پهلو پیمای چون چنین شود باید که تدبیر حقیقه باز ببار و رمی تیز بکار بندند و دیگر آنست که تدبیر ببار و رمی که

یا سخت تیر یا سخت خشک و یا بدار و نیکه و زان نمک بسیار بود بکار بندد و از آن باد تکیه افزون گردند و در مثانه و در مقعد چنان در و پیدا آید
گویند که آنرا زای برند چون چنین شود باید که حقیقه که آنرا کجیا نیست گویند بکار بندند و روغنی که آنرا به کاکوسیا و کن پنه باشد نیز استعمال کردن
فرمانند و دیگر آنست که تیر بدگور را بداری تیر که در آن تیری و نمک بسیار باشد بکار بندند و از آن تیسار و لاغری و سستی مضعف پیدا آید و تلخه در مقعد غلبه
تا پاک پیدا آید چون چنین شود باید که تیر بر آن را کجیل نیست گویند و یا تیر حقیقه انپاس بر روغنی که آنرا از شیر کشید و یا بشند بکار بندند و دیگر آنست
که تیر حقیقه استحقاقین را بداری تیر بکار بندند و روغنی از آن تیر حقیقه انپاس بکنند و از آن پروا بهر که نوعی از انپاس است و در و نیا پاک
پیدا آید چون چنین شود و حقیقه کجیا نیست بکار بندند و روغنی نچته یا شیر بخوراند و حقیقه انپاس بر روغن ستور یا بر روغن کجند که آنرا به حق تر از آن گویند
نچته باشد بکنند و دیگر آنست که تیر حقیقه استحقاقین را بداری نیکه سخت تیر باشد بکار بندند و روغنی در و نیا در حالت کردن حقیقه انپاس خراطیه دار و را
بر و رافترند و از آن دار و بر سرعت نفوذ یافته با دل برسد و اندام در و کند و گران گردد و سستی و بی هوشی پیدا آید چون چنین شود حقیقه که خراطیه
فاس را بیرون کشد و آنرا سو و صغن گویند و دفع هر سه خراطیه بود بکار بندند و دیگر آنست که تیر حقیقه بداری اندک که خشک نرم باشد
برای فیض که خشک بود و در شب خواب نکرده باشد و یا در و غالب بود بکار بندند و از آن اندام گرفته شود و سخت گردد و چنان در و کند گویند
که آنرا شلیت و بلز و بن های و می شکند و فزایا آید چون چنین شود باید که روغنی کجی را بر اندام طایف کنند و عمل سیب بکار بندند و حقیقه را که ملائم دهند
بکنند و دیگر آنست که تیر حقیقه بداری تیر و گرم و بسیار مریض را که غلبه خلط در و نیا یک باشد و گرمی آتش آنرا بسیار رساند و بود بکار بندند
و بندی این را بچوک گویند و از آن آناری که از زیاده دلی اسهال شوند پیا آید و چون چنین شود باید که حقیقه که آنرا کجیا نیست گویند و بواج
بکار بندند و چون درین صورت خوبی که بدان سیات مربوط است بر اه مقعد سائل گردد و باید که بار و های حقیقه کجیا نیست خون بزا میخته
حقیقه بدگور بکار بندند و دیگر آنست که مریض را که در و غلبه خلط بسیار بودند تیر حقیقه انپاس بداری کم قوت و کم تاثیر بکار بندند و از آن
ریض چون غلبه یا بداند تا پاک و نگی و تب پیدا آید و خوبی از اندام روان گردد و چشم و اندام و بول زرد و زرد و مفره و دهن تلخ شود و چون
غلبه بلغم باشد گرانی اندام و قی و دوده و تب و کزیه پیدا آید و رخت بر طعام نشود و آب از دهن سائل گردد و مفره و دهن شیرین آید و چون چنین شود
باید که حقیقه که از آن غلی که غالب بود کم افتد بکار بندند و دیگر آنست که در حالت که مریض طعام بسیاری خورده باشد شکمش میطعام بود و تیر بکنند
بکار بندند و از آن دار و بیرون نیاید و آناسی گران گردد و در و کند و زیاد و شکم محبتش را یکجا بماند و بگوید و دل زد کند و مفره و دهن تغیر شود و بی هوشی
و در آن سر و ناز و روی طعام و دمه حادث گردند چون چنین شود باید که مریض را فاقه بکنند و چون وجودش سبک شود و علاجه ای گرسنگی افزاد
طعام سبک بخوراند و دیگر آنست که تیر حقیقه انپاس در حالت که شکم مریض صاف نبود بکار بندند و از آن دار و حقیقه با غلبه بیرون آید
اندام است گردد و شکم متفتح شود و مقام بگو اسه گران گردد و دوده و شکم پیدا آید و چون چنین شود باید که حقیقه انپاس بار و دیگر بداری تیر بکنند
و دیگر آنست که در حالت که شکم مریض سخت صاف باشد حقیقه انپاس بکار بندند و دار و لیش به سبب صافی شکم بجای که سایدن شاید از آن تیر بود
و سرات کرده و تمام منتشر شود و از آن اندام سخت چرب است گردد و دهن و شکم بکنند و از دهن لوبی روغن و آن آن بدان حقیقه بدگور را
بکار بسته باشد آید و دوده و مفره و ناز و روی طعام حادث گردند و چون چنین شود باید که علاجه ای که دفع بود و آناری را که از سخت افشرد
خراطیه دار و منتشر گشتن آن در سائر اندام پیا آید بکار بندند و حقیقه استحقاقین نیز بکنند و دیگر آنست که مریض اگر شکمش صاف نبود پیش از
تیر عمل سید تیر حقیقه انپاس بداری اندک و کم تاثیر و سر و بکار بندند و از آن شکمش بسته ماند و متفتح نشود و از آن روغنی پیا آید و چون چنین شود
باید که حقیقه استحقاقین فی الحال بکار بندند بعد از آن حقیقه انپاس بکنند و دیگر آنست که حقیقه انپاس در حالت که مریض طعام اندک خورده باشد
بداری اندک و کم تاثیر بکار بندند و از آن دار و بیرون نیاید و ماندگی و سوزاک دل و بیقراری پیدا آید و چون چنین شود باید که حقیقه

دار و دین را که احتیاط فاسد برون بکشد بکار بندد و بعد از آن حقنه آسپاس مبار و بای مانگو نیز بکشد و بعد از آن که در شکم بماند اگر پیش از یک بار و
 و شکم قرار گیرد و بضم نشود و آثارش پیدا آید باید که بجهت دفع آثارش علاجها بکشد شش و اندک بکار بندد و اگر زیاده از یک بار و بضم نشود
 و آثارش پیدا آید درین صورت باید که علاجی نکند و اگر در وی حقنه در میان یک بار و برون آید بیک مغیب بود و باید و التست که بعد از بیه
 حقنه و بعد از نشاندن روغن و مانان آن از مشروبات اشینه و بلع و اسهال و بعد از خون کشیدن گرسنگی کم شود باید که درین حالات طعام
 گرم نخوراند تا گرسنگی کجی زایل نشود و فرو و نمیر و چنانچه بر آتش اندک بنهاده و بهیم بسیار بران فرو می میرد بلکه غذای سبک اندک بخورند
 و تریج زیاده گردان تا گرسنگی افزون شود چنانچه بر آتش اندک چون اندک بهیم نهاده افزون شود و طبعی شای که در تریج
 حقنه و اسهال نخست معلوم کن که از شکم بعضی چه مقدار آلاش برون آمده است لی جیب سبب مقام غذا بدین اگر یک پرستخ آلاش
 برون آمده باشد و این قریب برون آید اولی است باید که آن مقدار که مریض را گرسنگی باشد برق بر ریح آن آشام برنج بچینه بخوراند و اگر
 و پرستخ آلاش از شکم برون آمده باشد و این قریب متوسط است باید که مریض برق نصف گرسنگی برنج بچینه بخوراند و اگر چهار پرستخ آلاش
 از شکم برون آمده باشد و این قریب را علی است باید که برق سه ریح گرسنگی غذای برنج بچینه را با شور بای گوشت و لوج و لوج و آب و برنج بخوراند
 و مریض را بعد از حقنه تریج اسهال و بلع قصد تا یک ماه بهیم بماند و فراموش طعام سبک بخورد و اگر تا یک ماه قی نگردد و باید که
 چند روز دیگر برق مناسب مقام بهیم بکشد تا قوی شود و بعد از آن روغن و مانان آن از مشروبات اشینه و بلع
 بهیم بفرماید و طعام سبک بخوراند و بعد از حقنه مریض را از غصه کردن و از زور و از فکر کردن و از جماع و از خواب روز و از سخن کردن با بندگان
 و از سوار شدن بر دواب و از نشسته ماندن و از ایستاده ماندن نادیری و از کثرت مستی و استعمال کردن نوشیدین آب سرد و مانان آن در یک ماه
 که سرد بماند و از خوردن باد و بنیاب و از خوردن اشیا بیک چون آنرا بهم کرده بخوراند ضرر پیدا کرد و از خوردن غذا نیکه موافق نباشد
 باز دارند و اگر مریض غصه کند تلخ افزون گردد و امراضی که از افزونی تلخ پدایم آید حادث گردند و اگر زور یا فکین در عقل تحمل فتور آید و اگر حج کنند
 مرضهای زشت چنانچه اجهیک بجهیک کحات و دمه و آماس خصیه و نمیر حادث گردند و بلع با خون و منی آمیخته شود و اگر در روز خواب کند بلغم
 افزون گردد و امراض بلغمی و پاندر و گ و پیه و آماس و پش و تب و بیوشی و نا آرزوی طعام و گرانی اندام و غلبه خواب پیدا آید و طعام بضم نگردد و
 اگر سخن با او بلند کند در دوسر پدایم شود و در حاسته سمع و بصر و شم فتور پیدا آید و از تباه شود و گاه باشد که گنگ گردد و مرض مهبویه و باد و قوه
 و مرض او صحنه که مرضی از امراض چشم نیست نیز پیدا آید و دندانها بکینند و خواب نیاید و اگر بر دواب سوار شود قی و بیوشی و دوران سر و سستی پیدا
 آید و اندام گران گردد و در حواس خمس فتور پیدا آید و اگر نادیری نشسته با ایستاده بماند و در حادث گردد و اگر کثرت مستی شود با دفا نشسته
 و رفاق پای و در پیدارد و در آنها خشک گرداند و بدارن آسپاس پیدا گرداند و در کف پای بهیم یک پدایم کند و اگر آب سرد بنوشد و اشیا سرد
 استعمال کند باد افزون گردد و در اندام و لزه پیدا آید و شکم منقبض و متقح گردد و اگر باد یا بنیاب بسیار خورد و گونه اندام متغیر گردد و در تب حادث
 شود و اگر اشیا نیکه بهم کرده خوردن ممنوع است بهم کرده بخورد یا مریضی که لاد و ابوند متباد گردد و و هلاک شود و اگر غایب موافق طبیعتش نبود بخورد
 قوت کم افتد و گونه اندام متغیر گردد و بعد از حقنه و اسهال و قی مریض را گوشت و لوج و آب و پیه و سیاه و سبید و در راج و خرگوش و طاق و غله
 شالی زمستانی و سبزی و غله منگ که کند و سبک باشد بخوراند تا آنکه قوت حاصل آید و بچین غذا در بخت و الله اعلم بالصواب
 فصل هفتم در چکاییدن دار و دینی که بهندی از آن اسب بدیده گویند بدانند از رویک آنرا دینی چکانند بر دو نوع است یکی
 التست که بلغم و دیگر آلاش سر برون بکشد و لاغری پیدا آرد و این را نر بچین گویند و دوم التست که چرب گرداند و فرسی پیدا آرد و بلغم
 و مانان آن از سر بسیار برون نیارد و این را التست گویند و بجهت دفع بلغم دار و دینی با ول پاس و زو بجهت دفع تلخ بوقت استوا

حدیث شریف در چکاییدن دار و دینی

که تدبیر نکور بارها بکار بندد باید که یک روز یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت روز نماند که بکار بندد و بخار بندد و بخار از دهن بیرون
 راز دروغن دستور بر بیان کنند و با شکر بار کرده باشند و در جامه که در پیشینه و شیره آن در بینی بچکانند از این کتبات و در زنباکوش و سر
 و چشم و گوش و ابرو و در دوسر که بهنگام طلوع آفتاب شروع شود و بار تعلق آن زیاد گردد و در نیمه صبح گردند و چون بروغنی که از آن تیل
 گویند و یا ز این تیل و یا بجهل ککاتیل عمل ناس بکار بندند نیز فایده سابق حاصل آید نوع دیگر با شکر و روغن و اسکنجدر و اسکنجدر و اسکنجدر
 و کهرتی و بچ ترنج بستاند و باب چو شانیه جوش بگیند و بان مقدار بحقیق نمک سنگ انگزد و بار کرده در بینی بچکانند از این مرض بجهل ککات
 و بار عشته و باد لثوه و مرض استنجه و مرض او با یک دفع شوند نوع دیگر بچ کوخچه و صمغ جنک و انگزد و بار شیره مکر اس کنند و در بینی بچکانند
 از این مرض او با یک دفع شود و بجهت مرض بلغمی و یا بادوی و بلغمی روغن کنجد را در روئیکه دفع خلط باشد که منشأ مرض مذکور بود
 پنجه در بینی بچکانند و بجهت دفع مرض که از غلبه تلخ بود و روغن تور یا مغز استخوان را در روئیکه دفع تلخ باشد و در بینی مرض بچکانند
 و دوم نوع را از ناس نهیسن برت مرس گویند و آن آنست که دو قطره دار و در سر مخری بچکانند و چون نکشت سبانه غصص دوم
 در مائع و آورده بکشد اول قطره که از آن بچکانند و یک اطباء آن معتبرست قطره او در اصطلاح ایشان یک درم عبارت از مقدار این شش قطره
 است و وقتها یک در آن این نوع ناس بکار بستن نافع تر آید چهارده است وقت فجر و بی مسواک کردن و قبل برون آمدن از خانه و بی
 زور کردن و بعد ششی و بعد جماع و بعد قضای حاجت و بعد بول کردن و بی سرمه کردن و چشم و بی غرغره دار و بی خوردن طعام و قبل بول
 و بعد قی و وقت غروب آفتاب و این نوع برای بچه و پیر و لاغر است و از این ناس امراض که بالای گاه حادث شوند دفع گردند و بچ
 بر روئیکه و موها شتاب سپید نگردد و حواس خمس قوی شوند و چون ناس را بر روغن مغز تخم نم یا بیلید یا بیلید یا لیسوره یا کهاریدم
 بکار بندند بچ بر روئیکه و چون ناس دادند خواهند باید که مرض را در خانه که داخل باد و گرد و دود نبود و بی آنکه از مرض مسواک کنند و با
 دود و نوشانیده و بر پیشانی و گلو گری آتش رسانیده بوند بر چهار پائی ستان بخاطرات و بفرمایند تا سرافروزد و بی راز بار آورده
 دستها و پاها را فراز کنند و بر سر و چشم جامه را بپایان بدهد و در او را مقاری شیر گرم کرده به صدف معروف یا به صدف زرد و تقو یا به برگ یا
 محالج که از آب برگ پیچیده باشند و بینی بچکانند و مرضی البفرایند تا از جنابیدن سر و از غصه کردن و از سخن گفتن از جنابیدن از افشردن بینی
 باز ماند و اگر از این چیز یا باز ماند و در بینی نرود و زکام و سر و امراض سر چشم پیدا آیند و نیز بفرمایند تا در و بینی تا آنکه یک حرف متحرک
 پنج بار یا هفت بار یا ده بار تلفظ کرده شود و بار دود و دود و بعد آن بنشیند و بینی را افشرد و دود و در او بیون بکشد و بی ناس لغین باشد که
 غصه و یا اندک نشسته کند و بطریقی بماند که گرد و درون بینی نرود و در خواب رود و چون از خواب بیدار شود تا آنکه یک حرف متحرک صد بار تلفظ کرده شود
 ستان غلطیده بماند و چون تدبیر ترنجمن ناس بکار بسته باشد باید که عقب آن دود و در او با نوبشان یا القبره دار و با بکنت و بی تدبیر ناس چو
 انام سبک گردد و در دل قراریت و فرحت آید و سر سبک شود و سوراخهای گوش و بینی و چشم صاف گردند و مرض که بجهت دفع آن تدبیر
 مذکور بکار بسته باشند کم افتد بدانند که تدبیر نکور بر قدر مناسب شده است و این را بهی سیه جوگ گویند و چون اندام ریگین شود و
 خارش کند و سوراخهای بینی و گوش گران گردند و باغم را از راه دهن و بینی سائل گردند و سر صاف نشود بدانند که تدبیر نکور از قی مناسب
 کم شده است و این را بهیمن جوگ گویند و چون مغز بر راه بینی بیرون آید و باد غالب گردد و حواس خمس ضعیف افتند و سر خالی و ضعیف گردد
 و بدانند که تدبیر نکور از قدر مناسب زیاده شده است و این را بنجوگ گویند و تدبیر نکور چون از قدر مناسب کم شود باید که علاج
 که دفع بلغم باشد بکار بندند و چون تدبیر نکور بر قدر مناسب شود باید که عقب آن روغن دستور را در بینی مرضی بچکانند و چون روغن
 دستور از قی مناسب زیاده چکانیده شود سر گران و بلغم از دهن و بینی سائل گردد و در حواس خمس فتور می پیدا آید و چون چنین شود باید که

و شخصی که او را بواسیر یا آئاس اندام یا زحمت جلین معر یا مدیه یا سرفه یا ککایا اتیسا یا مرض شکم یا پندروگ و تخمیکه عمرش شانزده ساله باشد یا عمرش بالای هفتاد ساله رسیده باشد بقصد خون نکشاند و نمیکند نیز الجمیع بود و شخصی که او را تبه حقیقه و فی واسهال آئاس بکار بسته باشد ایشان را خون کشانیدن بقیص نیز منفع است و لعی بزیشتن مشروط است بهینه نیز بقصد خون نکشاند و چون شخصی را ازین اشخاص مرضی حادث شود اگر خون نکشاند فی الحال هلاک گردد باید که آن را بدیوچه و سرون و کدی تلخ خون بکشاند و چون شخص مذکور را غلبه زهر بار بود در بحالت رکش کشانیدن ممنوع نیست و خون چون از غلبه یا دفا شود باید که آنرا سرون بکشاند و چون از غلبه تلخ فاس گردد باید که بدیوچه بکشاند و چون از غلبه بلغم فاسد گردد باید که کدی تلخ بکشاند و چون از غلبه دو خلط یا سته فاسد گردد یکی از سته آلات مذکور با بقصد یا به کلک بچسب مناسب مقام بکشانید و سرون خون را تازه انگشت و دیوچه تانست و چهار انگشت جذب کرده بکش و از کلک خون تانست بیرون آید و از فصد کردن خون تمام اندام بیرون آید و چون در روز باران و در هنگام سردی بطریق خوب بیرون نیاید و شخصی که بهیوش یا گرمی یا خافت بود یا بول و غائط را بتکلف حس کرده باشد و آنکه سبب زور کردن مانده گشته بود و آنکه او را غلبه خونی از اندام شان نیز خون بطریق خوب بیرون نیاید چون البته حاجت بخون کشانیدن افت بکشند و چون لعی فصد و کلک زدن و دیوچه سخت کردن خون بیرون نیاید باید که سمق کوخته و نمک سنگ فلوینین و سندھی را بر محل فصد و بر کلکها و مانند آن سخت کرده بسایند خون بر آید و چون خون کسانین را خواهند باید که آشام برنج خورند و بکشانید و چون به سبب گرمی هوا و یا به سبب بسیار کسین ندید بر سینه یا به سبب نشتر و کلکهای زدن خون زیاد از قریب مناسب بیرون آید باید که سمق لوده و رسوت و رال و آب آرد و جو یا آرد و گنم یا سمق یا سمق پوسست و درخت و صویا سمق لکول یا سمق کشف مار که آنرا کجلی گویند یا خاکستر جامه کتان یا جامه مخلوج بر نشتر و کلکها و مانند آن سخت کنند و بر آن می بزنند و دیگر ندید بر سینه بکار بندند و چون بدان تدبیر خون نماند باید که محل فصد را بشوید و یا با داغ لبوزند و یا با لک محلی فصد باز زد که بکشانید تا خون بدین راه جاری گردد و از جاری شدن بواه اول با لیستد آنگاه جریان خون را از فصد دوم به تدبیر سابق باز دارند و از روهای زحمت و تپید سر و لبشوره و بدلیغ خون از جریان باز آید از آنکه روهای زحمت مجروح خون را نفهمی سازد و تدبیر سر و خون را بنجد ساخته از جریان باز دارند و بشوره و مخرج خون را ریخته گردانند و مسدود سازد و از داغ رگ سوخته شده بقصد خون از جهت ماندن خون تا بر سر و بکار بندند و از آن با دفا سگشته در سپید آرد باید که روغن ستور که شیر گرم بود بر محل فصد و کلکها و مانند آن بزنند ازین در روز ازل گردد و اطباء از کشانیدن خون زیاد از قریب مناسب منع کرده اند و گفته اند که خون چنان باید کشانید که مقداری از خون فاسد باقی ماند و آن را بدوا زائل سازند و اگر خون زیاد بیرون آید بدینائی کم گردد و مرض احمیک و استسقا و مرض تفرود و سر و مرض کجیا کفایت و دمه و سرفه و ککایا و تپاک و پش روگ حادث گردند و اگر خون زیاد تر بیرون آید مردم هلاک شود و چون بر قریب مناسب بیرون آید مرضی که کجیت دفع آن خون کشانیده باشد زائل گردد و در دیوچه و ایدام سبک شود و در دل قراریت پیدا آید و لعی کشانیدن خون تا آنکه قوت حاصل آید از جمیع و اندیشه و غصه و از غسل کردن آب سرد و از خوردن باد و از نشستن تا دیری و از خواب روز و از خوردن ترشی و از آشامی تیز طار بسیار ککم و از خوردن آن قدر که بهیوشی آرد باز باید ماند و چون شخصی که کشانیده باشد را بغرض ضعیف بود باید که گوشت آهوی سیاه و سپید و خرگوش و گوسفند و دراج و ولج و شیر و سبب کجی خوردن و قوی گردد و از علم بالاصواب فیصل ششام و چهارم در تدبیر بشوره و تیز آب با لک شوره و تیز آب تیز و گرم اند و مزه تیز دارند و بخیلی و جراحت و جبران را معاف و فراجم و خشک گردانند و بلغم چربی را زایل ساخته و بکنند و از ایدام خوردن آن آب منی کم افتد و بشوره در جمیع النواع مست و دو و کر نخند و بکماند و دیوچه و دیوچه و چنگلی ناسور و چرم دل و کلفه و کرمهای جراحت و زهرار و کرم و هفت مرض و این نجی تخمه و او جیهه الکسی و دست پند رسیده و سنی نافه است بکار باید بسته

فصل ششام در تشریح و تریاق

و تیزاب در وضع گوشت و پیرشت زخمهای شکم و زهر و نقه بان گرسنگی و ضعف و بواسیر و بدبختی و انتفاخ شکم و سرکه اسمری و کرمهای شکم و در آن
 مایع است بکار بایست و نمیکند لاغری یا صبی یا پیر بود یا شخصی که آنرا مرض رکبت و یاب و یا دوران سر باشد و شخصی که او را غلبه بلغم بود و شخصی که آنرا
 بیوشی غالب بود نشان را تدبیر شوره و تیزاب ممنوع است نباید کرد و نیز برای شخصی که تمام آن سبزه بود و شخصی که او را مرض پرمیو یا رجبیت یا قضا
 باشد و عورت حامله و حائضه و خونی و نیز شخصی که خصییه او دراز شده باشد یا عورتی که رحمش جاگذاشته فرو بسته شود و هر دو نابالغ و
 بکار بندند و نیز در محل خطرناک و در رگ و پی و در زهره و در گله و در ناخن و در سوراخ قنبر و در حلیکه اسج گوشت اندک بود و یا بپوشانی
 و جز آن و در چشم هیچ یکی از دو تدبیر بکار بندند. ولیکن از میان امراض چشم مرض قرصان مستثنی است و درین تدبیر شوره و تیزاب
 و نیز برای شخصی که در آنجا و یا در بنگاهها و یا در دلش درد باشد یا او را نا آرزوی طعام بود و هیچ یکی از دو تدبیر مذکور بکار بایست
 و ترتیب ساختن شوره آنست که یکی را از درخت لکهار که گلهای او سیاه باشد و درخت کر او درخت پل و درخت آسکان
 و درخت کربنج و بانس که بیا و چنید و ارجن کنیل و حقیق و ورنی نوعی از چهار نوع شتاقنل یا برگ شاخ و پنج بجمعگامی که قناب است
 جز آن آنکه وضو ساخته پاکیزه شده آن را توید داده آنداده باشد بستاند. ولیکن درختی ازین درختها بکند چنان باید که در مقام پاکیزه شده باشد
 و کینه نگشته باشد و در گهای آنرا کرم نخورده باشد و اندک روزها را بنود بیکه جوان و تر و تازه را بگیرد و آنرا با هستی که از آن چوبه بسیار است
 کهنه در مقامی که دوران داخل باد باشد بسوزند و بپوشان سنگ مذکور را عایق کرده بدارند یک دون خاکستر و درخت مذکور را کاشتن و
 آب مخلوط ساخته بپست و یک کرت تیزاب بچکانیده بگیرند بعد از در پاتیکه بزرگ انداخته بر دیگ و آن نشانند در زیرش آتش کنند و بپزیرند
 تا آنکه لعل صاف و لزج و تیز شود بعد از فرو آورده در جامه سفید انداخته بپزیرند و آنکه غلیظ در جامه بماند آن را دور کنند و
 سنگ مذکور را با صدف و خرف و زهره و یکجا کرده گرم سازند تا آنکه لعل و ام شوند بعد از مقداری ازین تیزاب مذکور برین اشیای بپخته نگرند
 و آنرا کرده مقدار هشت پل بپزین بستانند و با تیزاب مذکور یا کرده باز در پاتیکه بزرگ انداخته آتش نرم بپزند تا آنکه تیزاب مذکور بپزد
 گزیده بعد از آن فرو آورند و در آن نگاه دارند و بکار بندند و میان شورهای این همه درختان شوره خاکستر و درخت موکها بهتر است
 و چون خاکستر و درخت موکها همی پل و خاکستر هر یکی ازین کست و چهار درختان مذکور داده پل بستانند و یا شش دون آب مخلوط ساخته تیزاب
 بچکانیده بطریق مسطور شوره سازند و نیز تیزاب بود و چون خوانند که شوره مذکور را تیز تر گردانند باید که بپزیند هر یکی از داناتن و درختی
 و چنید و کرمهای اولیست از آن کربنج خرد و موصلی و نمک بر یا و ساجی و انگور و بچ و وانیس نیم پل بستانند و با شوره مذکور مخلوط سازند
 تیز تر گردانند و چون شوره مذکور به سبب ویرینه گشتن کم قوت شود باید که تیزاب خاکستر و درختی از درختان مذکور بستانند و شوره مذکور را
 با آن یار کرده بپخته تیز گردانند و سخت نرم و سخت لزج و سخت سرد و سخت گرم و سخت مرطوب و سخت بطریق السیرت و سخت بطریق السیرت نباید که معتدل لعل
 و مناسب دفع مرض شاید تدبیر سخت کردن شوره آنست که مرض را در مقامی که دوران داخل باد و بیتاب نباشد و شمای محتاج الیه
 که ذکر آن در فصلی که بندی آن را بکهر نیه گویند گشته است موجود کرده بدارند بعد از آن محل مرض را خراشیده یا کلمهها بر آن ده شوره
 با لیت آهن بر آن سخت کنند چون تا آن مدت که دوران یک طرف متحرک صمد یا تلفظ کرده شود شوره زخم را بتدریج و باند که تدبیر
 شوره نیک و مناسب شده است و چون تدبیر مذکور مناسب شود زخمی که بجهت دفع آن را بکار بسته باشند دفع گردد و محلی که دوران شوره
 سخت کرده باشد الالیش از آن بکند تدبیر شوره که مناسب باشد بندی آن را سبک که بگویند و چون تدبیر شوره گوشت آن مقام
 دوران شوره سخت کرده باشد یا گردانند که شوره سخت تیز است و تدبیر مذکور زیاد از قدر مناسب شده است و این باید که
 گویند و ازین حلیکه آنجا شوره داده باشد لعل و ام و بچته شود و تیز تر شود و بچکانیده بر آن اندام در دکن و سخت شود و گاه باشد که

و دو از هم آنکه آنرا که غیر کما و ششیر دوم آنکه آنرا که استمنت و چهارم آنکه آنرا که استمنت گویند و یازده امراض است یکی آنکه از غلبه باد باشد و دوم
آنکه از غلبه شعله و سوم آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه سهره و پنجم آنکه از فساد خون و ششم آنکه از نقصانی معز و هفتم آنکه از کم شدن شش و آن را
سور جاورت گویند و نهم آنکه آنرا که استمنت بات و دهم در ونیم سهره و یازدهم آنکه آنرا که استمنت کما گویند و چهارم نوع مرض بر دل است یکی آنکه از غلبه باد
و دوم آنکه از غلبه شعله و سوم آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه سهره و پنجم آنکه از فساد خون و ششم آنکه از نقصانی معز و هفتم آنکه از کم شدن شش و آن را
امراض فرج زنان است یکی آنکه آنرا ادا و رتا چون و دوم آنکه آنرا بی صیاجون و سوم آنکه آنرا بیلتا چون و چهارم آنکه آنرا بیلتا چون و
پنجم آنکه آنرا بیلتا چون و این نوع از غلبه باد حادث شود و ششم آنکه آنرا لوسیت چهارم و هفتم آنکه آنرا با منی و ششم آنرا سینه و نهم آنکه آنرا راتلا
و دهم آنکه آنرا بر کبی گویند و این پنج نوع از غلبه بلغم حادث شوند و یازدهم آنکه آنرا رانی و دوازدهم آنکه آنرا کربتی و سیزدهم آنکه آنرا کربتی
و چهاردهم آنکه آنرا نچرنا و پانزدهم آنکه آنرا سلیمان گویند و این پنج نوع از غلبه سهره است و شانزدهم آنکه آنرا اندانی و هفتم آنکه آنرا
کندر سالیخا و سیزدهم آنکه آنرا سنی و نوزدهم آنکه آنرا سرب لکات سموتقا و بیست و یکم آنکه آنرا پرتا گویند و این پنج نوع از غلبه سهره خطای است
و چهارم نوع مرض نکر است و شش نوع مرض غورت حامله است یکی آنکه آنرا لیلین کر و دوم آنکه آنرا نا کور و سوم آنکه آنرا مشکلی چهارم آنکه آنرا موره کریم
و پنجم آنکه آنرا بکله و ششم آنکه آنرا کور مور کر و هفتم آنکه آنرا جراید و ششم آنکه آنرا کریم بات نامند و پنج نوع مرض پستان زنان است یکی آنکه
از غلبه باد و دوم آنکه از غلبه شعله و سوم آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه سهره و پنجم آنکه از فساد خون و ششم آنکه از نقصانی معز و هفتم آنکه از کم شدن شش و آن را
پیدا آید یکی آنکه آنرا لکاتیک گویند و چهارم نوع و پنجم آنکه آنکه از غلبه بلغم و چهارم آنکه از غلبه سهره و پنجم آنکه از فساد خون و ششم آنکه از نقصانی معز و هفتم آنکه از کم شدن شش و آن را
آنرا شکلات و ششم آنکه آنرا دانت سید و هفتم آنکه آنرا لکاتیک و نهم آنکه آنرا لکاتیک و دهم آنکه آنرا لکاتیک و یازدهم آنکه آنرا لکاتیک و دوازدهم
آنکه آنرا رودن گویند و هشت تا دوش مرض اندک از سهره یا این زیر که زهر جیوانی و غیر حیوانی و علی ششاد و شش نوع است پس امراض از آن
منزل شوند و نیز ششاد و شش بوند و زهر حیوانی شانزده نوع شست و غیر حیوانی شست و نه نوع است و یکی تفصیل زهر غیر حیوانی شست و نه نوع است
و پنج نوع زهر برگ و دوازده نوع زهر بار و پنج نوع زهر گل و هفت نوع زهر خلاصه خوب که آنرا سار گویند و هفت نوع زهر صمغ و دخت و سیه نوع
زهر شیر و دخت و دو نوع زهر دعات و سیزده زهر کد تفصیل زهر حیوانی یکی زهر نظر و دوم زهر نفس و سوم زهر دنا و پنجم زهر ناخن و ششم زهر
بول و هفتم زهر غائط و ششم زهر منی و نهم زهر کباب و دهم زهر مساس و یازدهم زهر دهن و دوازدهم زهر کار و سیه و دهم زهر خراط و چهاردهم زهر جوا
و پانزدهم زهر تلخ و شانزدهم زهر نیش و از جمله امراض مذکوره دو مرض اندک از نوشیدن روغن و مان آن از مشروبات استند که زهر
مناسب نبود یا این یکی از اثر نوشیدن مشروب مذکور زیاده از قدر مناسب یکی اثر نوشیدن مشروب مذکور کم از قدر مناسب چهارده
مرض اندک از کردن فی بطریق مناسب پیدا آید و چهارده مرض اندک از تدبیر اسهال نامناسب حادث گردند و هفتاد و شش مرض اندک
که از تدبیر حقه غیر ملائم پیدا آید و دو مرض اندک از چکانیدن دار و دینی که مناسب نبود حادث شود و دو مرض اندک از لقمه دار و پاک
بر قدر مناسب نبود پیدا آید و دو مرض اندک از نوشیدن دود و دار و پاک مناسب نبود پیدا آید و دو مرض اندک از تدبیر شوره که مناسب نبود
پیدا آید و دو مرض فساد خون اندک زیاده از قدر مناسب یا کم از آن کشیده شود و شش مرض اندک از تدبیر دای که نامناسب بود پیدا آید
و یکت مرض است که از خوردن و دوا نش پدید آید و شش مرض اندک از زیادتی و نقصانی پانزده چیز یعنی سه خطا و هفت دعات و خوی و بول
و غائط و خون حیض و شیر عورت حادث گردند و سه مرض فساد و دوا اندکی آنکه آنرا باید گویند و دوم آنکه آنرا لیس و سوم آنکه آنرا جی باشد
و چهل مرض تلخ اندکی آنکه آنرا دوا مواد کار یعنی آروغ و دونا و دو مرض آنکه آنرا باید گویند و سوم آنکه آنرا سنا و شش یعنی گرمی اندک چهارم
آنکه آنرا است بصر یعنی تفاوت عقل و پنجم آنکه آنرا کانت و معانی یعنی زوال تری و نازگی اندک و ششم آنکه آنرا کنتی سو که یعنی خشکی گاو و کلام

و قیوم آنکه آنرا که سوخته است یعنی خشکی درین ششم آنکه آنرا الپ سکتا یعنی نقصان می و ششم آنکه آنرا نکلتا یعنی تلخی و ششم آنکه آن را ایل بکرب
یعنی ترشگی و پن و یازدهم آنکه آنرا سید بر یعنی روانی خوبی از اندام و دوازدهم آنکه آنرا انک آنرا یک باکت یعنی چنگلی اندام و سیزدهم آنکه آنرا
کلم یعنی ماندگی و چهاردهم آنکه آنرا هر تبت یعنی سبزی اندام و پانزدهم آنکه آنرا تربت یعنی ناسیری و شانزدهم آنکه آنرا پیت کانی یعنی زردی
اندام و هفدهم آنکه آنرا کوه کن معاستا یعنی بدبوی و پن و سیزدهم آنکه آنرا در کنده یعنی بدبوی اندام و نوزدهم آنکه آنرا بیت موترا یعنی بد
بول و بیستم آنکه آنرا ارت یعنی بقراری دل و بیست و یکم آنکه آنرا بیت بدکتا یعنی زردی غاطط و بیست و دوم آنکه آنرا پارا و کن یعنی در نظر
زردی آمدن و بیست و سوم آنکه آنرا بیت نیرتا یعنی زردی چشم و بیست و چهارم آنکه آنرا بیت مندتا یعنی زردی دندان و بیست و پنجم آنکه
آنرا سیت اچیا یعنی آرزوی اشیای سر و بیست و ششم آنکه آنرا بیت نککتا یعنی زردی ناخن و بیست و هفتم آنکه آن را تخوا و یک یعنی ناخوش
آمدن رویت اشیای روشن چنانکه آفتاب آتش دانه آن و بیست و هشتم آنکه آن را الب ندر یعنی کم خوابی و بیست و نهم آنکه آنرا اندر برده
یعنی افزونی خصیه می ام آنکه آنرا کار سات یعنی سست اندام و سی و یکم آنکه آنرا بکن بدکتا یعنی نرمی غاطط و سی و دوم آنکه آنرا انکتا یعنی
نابینایی و سی و سوم آنکه آنرا اسنوا محو یعنی گرمی نفس سی و چهارم آنکه آنرا اسی موترا یعنی گرمی بول و سی و پنجم آنکه آنرا اشن مایا یعنی گرمی
غاطط و سی و ششم آنکه آنرا تم درین یعنی سیاهی پیش نظر آمدن و سی و هفتم آنکه آنرا بیت مندتا یعنی افتادن و دوازدهم آنکه آنرا سیت برتا یعنی
آنکه آنرا درون یعنی ترقیبگی اندام و سی و نهم آنکه آنرا رکت و را یعنی روانی خون براد مسام و بیست و یکم آنکه آنرا سیت یعنی تا قوی اندام گویند
و بیست و دوم آنکه آنرا کبی که آنرا ات تندرنا یعنی غلبه خواب و دوزم آنکه آنرا کور یعنی گرانی و دوزم آنکه آنرا کما و صبح یعنی شیرینی
و پن و چهارم آنکه آنرا کله لب یعنی چسبندگی و پن و پنجم آنکه آنرا کله بر سکتا یعنی روانی آب از دهن و ششم آنکه آنرا البستا الکن یعنی پیش آمدن
سپیدی و نوزدهم آنکه آنرا سیت موترا یعنی سپیدی بول و بیست و یکم آنکه آن را البتا یعنی سپیدی غاطط و بیست و دوم آنکه آنرا سیت برتا یعنی
سپیدی گوشت اندام و بیست و سوم آنکه آنرا سیت یعنی سپیدی اندام و یازدهم آنکه آنرا اشن اچیا یعنی آرزوی اشیای گرم و دوازدهم
آنکه آنرا نکلتا هتا یعنی آرزوی اشیای تلخ و سیزدهم آنکه آنرا ملا بدیا یعنی بسیاری غاطط و چهاردهم آنکه آنرا سکا بیل یعنی افزونی سست
و یازدهم آنکه آنرا بیت موترا یعنی افزونی بول و شانزدهم آنکه آنرا الس یعنی کاهلی و هفدهم آنکه آنرا مند بدکتا یعنی نقصانی عقل و سیزدهم آنکه آنرا
تربت یعنی سیری و نا آرزوی طعام و نوزدهم آنکه آنرا کله کورتا یعنی ناصفا فی آواز گلو و بیست و یکم آنکه آنرا چین یعنی نقصانی حفظ و بهیوی
و فراموشی گویند و ده مرض خونی اندکی گویند گرانی اندام و دوزم آنکه آنرا رکت مندتا یعنی پید آمدن درهای گردن و دهم آنکه آنرا سیت برتا یعنی
و بیست و یکم آنکه آنرا رکت نیرتا یعنی عملی چشم و چهارم آنکه آنرا رکت موترا یعنی عملی بول و پنجم آنکه آنرا رکت استخفیا یعنی سر و خوی یا خون
و بیست و ششم آنکه آنرا رکت تیکتا یعنی چنگلیهای فعل بر اندام و هفتم آنکه آنرا اسنات یعنی گرمی اندام و ششم آنکه آن را البونکد هتا یعنی بدبوی
و پن و اندام و ششم آنکه آنرا دینه بر یعنی درد اندام و دوزم آنکه آنرا ادبه پاک یعنی چنگلی اندام گویند و بیست و یکم آنکه آنرا سیت لوزع فساد و صد اندک از رگ
کشادن غیر مایه میدارند و بیست و دوم آنکه فساد می اندک فساد بر سبب آن تولد و تناسل نشود و یک آنکه آنرا غلبه باد باشد و دوزم آنکه آنرا غلبه
تلخ و سوم آنکه آنرا غلبه بلغم و چهارم آنکه آنرا کنه و پنجم آنکه آنرا کنه و ششم آنکه آنرا کنه و هفتم آنکه آنرا کنه و هشتم آنکه آنرا کنه و نهم آنکه آنرا کنه
گویند و بیست و یکم آنکه آنرا حیف زمان سست که بر سبب آن عظیم گردند و تفصیل این پنج تفصیل فساد می و انت و پنج نوع علت اندکیست
آنکه آنرا آسک و دوزم آنکه آنرا سوگن معک و سوم آنکه آن را کنه یک و چهارم آنکه آنرا پر کجیک و پنجم آنکه آن را کنه گویند و از جمله
امراض مذکور یک مرض سخت لاغری و یک مرض سخت فربهی است و بدانکه حالات اخلاط اعتبار اعتدال افزونی و نقصانی شصت و
اندکی افزونی باد و دوزم افزونی تلخ و سوم افزونی باد و پنجم افزونی با و دوزم و ششم افزونی تلخ و هفتم افزونی با و دوزم

لیکن باد افزون تر بود و ششم افزونی باد و تلخ لیکن تلخ افزون تر بود و ششم افزونی باد و تلخ لیکن
 بلغم افزون تر بود و یازدهم افزونی تلخ و بلغم لیکن تلخ افزون تر بود و دوازدهم افزونی تلخ و بلغم لیکن بلغم افزون
 هر سه خلط لیکن باد افزون تر بود و چهارم افزونی هر سه خلط لیکن تلخ افزون تر بود و پانزدهم افزونی هر سه خلط لیکن بلغم افزون تر بود
 و شانزدهم افزونی هر سه خلط لیکن باد و تلخ افزون تر بودند و هفتم افزونی هر سه خلط لیکن باد و بلغم افزون تر بودند و بیستم افزونی هر سه خلط
 لیکن تلخ و بلغم افزون تر بودند و نوزدهم افزونی هر سه خلط لیکن باد و بلغم زیاد تر باشد و بیست و یکم افزونی هر سه خلط لیکن از تلخ باد زیاد تر بود
 و از ان بلغم افزون تر باشد و بیست و یکم افزونی هر سه خلط لیکن غلبه تلخ زیاد تر باشد و از ان باد افزون تر بود و بیست و دو م افزونی
 هر سه خلط لیکن از تلخ بلغم زیاد تر شود و از ان باد افزون تر بود و بیست و سوم افزونی هر سه خلط لیکن از باد و بلغم زیاد تر باشد و از ان
 تلخ افزون تر بود و بیست و چهارم افزونی هر سه خلط لیکن از باد و تلخ زیاد تر باشد و از ان بلغم افزون تر بود و بیست و پنجم افزونی هر سه خلط لیکن
 هیچ یکی از دیگر افزون تر نبود و این نسبت پنج حالات باعتبار افزونی خلط اند و دیگر نسبت پنج حالات باعتبار نقصانی خلط اند و
 آنرا بر حالات افزونی خلط قیاس کرده استخراج کنند و دوازده حالات دیگر اند که باعتبار افزونی بعضی اخلاط و نقصانی بعضی دیگر
 حادث میگردد کی است که تلخ معتدل بود و باد کم باشد و دهم آنکه بلغم معتدل باشد و باد کم بود و تلخ افزون و سوم
 آنست که بلغم معتدل باشد و تلخ کم و باد زیاد و چهارم آنست که باد معتدل بود و بلغم کم و تلخ زیاد و پنجم آنست که تلخ معتدل باشد و بلغم
 کم بود و باد افزون و ششم آنست که باد معتدل بود و تلخ کم باشد و دهم آنست که بلغم افزون باشد و باد و تلخ کم بود و ششم آنست
 که تلخ افزون باشد و باد و بلغم کم بودند و ششم آنست که باد زیاد باشد و تلخ و بلغم کم بودند و دهم آنست که باد و تلخ افزون باشد و بلغم کم بودند
 و یازدهم آنست که باد و بلغم افزون باشد و تلخ کم بود و دوازدهم آنست که تلخ و بلغم افزون باشد و باد کم بود و ازین جمله شصت و دو
 حالت که ذکر افتاده اند بنشانی امراض اند و شصت و سوم آنست که هر سه خلط معتدل بودند و این بنشانی صحت است و این مطلقا مخصوص
 و نهایت الاموال است و الله اعلم بالصواب فصل ششاد و فتم فی المتفرقات بن ترکیب بسیاری ناکیسر و موکفه و سندی
 و فلفلین مغز تخم آله و مغز تخم جارولی و مغز تخم کنار و تخم و الایچی و زیره سپید و زیره سیاه و سنگ گاه و وینس و چینه و برنگ
 بریک سده گان ورم سده آس کنند و بدارند بجه صد ورم بسیاری و کهنی گرفته و بحق ساخته و جامه بزر کرده و در شیر انداخته بچشانند
 تا آنکه ده سیر شیر را در بسیاری مذکور بخورند و بجه در یک سیر روغن ستور بریان کرده بدارند بعد از ان و نیم سیر شیر ستر اول و دو نیم سیر
 شیر و آله و شش صد ورم شکر جلاب سازند و بسیاری مذکور را و بحق دار و های مسطوره را در جلاب باندازند و حلو کنند و باین کیفیت
 پر کالما کرده بدارند و وقت حاجت زور و گرسنگی دیده بوقت صبح مقداری بخورند ازین شب خواه حارث العمد بود و خواه در سینه باشد
 و شب و تا پاک و سول املیت منع گردند و فونی که از چشم یا گوش یا دندان یا مسام یا مقع یا سائل بود بماند و وقت افزاید نوع و دیگر
 پنجاه ورم بسیاری بنشانند و بحق کرده و بجایه بخت و ریخ کسیر و عن گوانا بزنند و در یک کرده و بر دگر ان نشانده و ان یک اندک بر
 آتش کنند و بکفکلیه بگردانند تا آنکه غلیظ شود و بجه آنرا در نیم سیر روغن ستور بریان کنند تا که بوی خوش از ان آید بجه آنرا از پانزدهم
 شکر جلاب کنند و بسیاری مذکور را و بحق سندی و فلفلین و کشتیز و تخم و قرضل که هر یک و دو ورم بود و در ان جلاب باندازند و غلیظ خست
 مانند حلو خشت کرده بدارند و وقت حاجت مقداری بخورند و بالای آن مقداری شیر گاو نیز بچشانند این قوت باد افزاید و
 قوت بسیار شود و ترکیب راست کردن کایسیر مودک بزرگ و کوکته و کا تچصل و ناک سنگ شملیت و پیلپل گرد و او این خرابی
 و بانسه و موچرس و بدار یکیند و موصلی و جوز بویه و چتر و سندی و پیلپل در از زیره سپید و زیره سیاه و جلیل و انگور و لایله و تخم کعبه

فصل ششاد و فتم فی المتفرقات

و این است

[illegible]

ریک بای را بستانند و پتیزر گزیده بدارند و در دهن کرده و خول کنند تا که این در دهن باشد انزال نمی نشود نوع دیگر خایه را
ناگشتان بپیشند و دل را در محلی دیگر بگذارند و بجای مشغول شوند تا آنکه رگ خایه را بپیشند انزال نشود نوع دیگر خایه های جاتوش را
بزرگ بستانند و بدان روغن کبوتر بپزند و بدارند و وقت مجامعت مقداری از آن بر کف بای ملا کنند از این نیز انزال نشود و قانده
حرلی خوک را با بشند سوخته بر قصب طلائع سخت قوی گردد اگر چه انزال نمی شود تا بهم سخت نگردد و قانده زیره گل خیل و نمکی با بشند سوخته
بر قصب طلائع قصب تیار باند اگر چه انزال نشود قانده گل مالتی و شند سیاه و کافور را یکی کرده حق سازند و بر قصب طلائع کفند و نزدیک عورت
روند از این عورت را شتاب انزال شود و مرد را دوست دارد نوع دیگر لیشک کاه را از راه دهن می اندازد و پیش از آنکه در زمین برسد از
سوا بگیرد و آب سخت کرده بر قصب طلائع و بر عورت برونند از این عورت شتاب انزال شود نوع دیگر شند و کافور و شیر خرما می پزند
که نجبه باشد یکی کرده بستانند و قبل جماع مرد بر قصب طلائع و بر عورت درون فرج خود ملا کنند از این عورت را نیز شتاب انزال شود نوع دیگر
برگ و تخم برسی خشک کرده بستانند و چون سازند و باشد آینه بر قصب سخت کرده جماع کنند عورت سرعت انزال کند که بجهت کافور و جبهه
سهاگ سنده و باشد سخت کرده بر قصب طلائع از این عورت را انزال شود نوع دیگر لیمون را محوط کنند و دو دو گل را بپزند و سیاه
و یک نشین کزوم در آن اندازند و مهر کنند و در شامی جماع عورت را بپزند تا بوی کند بجز بوی کون انزال شود نوع دیگر که همانیکه بکها
گیا می چسبیده و سر باز گونه کرده می باشد بستانند و یکی را در میان برگ تمبول کرده عورت را بخوراند از این عورت را می انزال شود
قانده قصب بوزنه که رنگش لعل باشد بپارند و با کافور و سیاه و زعفران و شند بپار کرده حق کنند و بر قصب طلائع و بر عورت برونند
از این عورت عاشق مرد شود و او را ذوق بسیار حاصل آید نوع دیگر قصب بوزنه لعل بپارند و بار و عن ستور حق ساخته بر قصب طلائع و جماع
کنند از این عورت نیز مطیع شود نوع دیگر قصب خرس و کافور و شند یکی کرده حق کنند و بر آلت طلائع کرده جماع کنند پس قانده حاصل آید
نوع دیگر شند و نمک سنگ پیچال که بر ترسته را مستامی گرفته و حق ساخته بر آلت طلائع و نزدیک عورت شود پس قانده حاصل آید
نوع دیگر مرد هنگام انزال نمی شورش خود را بدست چپ خود گرفته و در بای چپ و یا بر سینه عورت طلائع از این عورت مرد را دوست دارد و قانده
تلخی های رو به و سوسل دراز را یکی کرده بار و عن ستور آس کنند و عورت را بفرماند که درون فرج خود طلائع که هر مردی که قریب آن زن شود دوست دارد
نوع دیگر از دخت انار پوستی پنج و پوست شاخ پرگ و گل و میوه هر چه چیز بستانند و بدین روغن تلخ از آن سرشت زرد و یا سپید بپزند
و عورت را بفرمانند تا این را درون فرج طلائع کرده نزدیک شوهر برود و از این نیز شوهر عاشق اگر دود اگر روغن تلخ را به گل مالتی بپزند
و عورت را درون فرج طلائع کون فرمانند نیز همین قانده حاصل آید نوع دیگر گوشت موله را خشک گردانیده حق کنند و عورت را
بفرمانند تا باشد بپار کرده درون فرج طلائع و نزدیک مرد شود از این نیز عورت را مرد دوست دارد نوع دیگر که همانیکه پخته شده
انداخته و مقبره میرند و استخوان پرنده او را جویو چوبک گویند و ذکر آن فصل زهر گشته است و استخوان طائوس بگیرند و برگی که بگوید پرنده
باشد پیش از رسیدن زمین از هوا بدست بستانند و مهر را یکی کرده آس کنند و بدارند اگر این را عورت بر سر مرد در اندازد و مرد عاشق آن
شود و اگر این را مرد در کف بای عورت سخت کند عورت عاشق گردد و قانده گیاه و رقم را دقتی که ماه در منزل بگوید در روز
یکشنبه بعد از آنکه شب نوید داده آمده باشد خشک کرده آس کنند و بدارند چون آن را در گوش عورت باندازند انزال شود قانده
گلهاییکه بالامی موده اندازند و پهای زنبور سیاه و دندان پیشین مرد که یعنی عروص موده باشد و برگی که بگوید پرنده باشد پیش از زمین برسد
از هوا بدست چپ بستانند و جلد دار و های مذکوره در محرق سردان پستانک صابون بسبب جروس حق کنند و بدارند و مردین را
بزرگ اندازد زن عاشق گردد و چون زن گردد مرد و اندازند مرد و عاشق گردد و قانده استخوان سدر بن را در دست

از آن سنگ عقور بستانند و بر آن نام عورت بنشته بر خاک اگرک سپید انداخته بسوزند آن عورت بقرار شود و در شخصیکه دمی اسوخته است یا بدماعت او شود نوع دیگر چون شخصیکه بیخ و معانوره و در روتی و سپند سوختنی و سنگ بچی گیاه انداخته بسوزنی و در وقت باران یا تا جوری و لجا و جله را در روز نیک سته که کجا کرده آس کنند و بدارند با چرخ اندام خود یا شمشیر و روغن مقداری از آن یا کرده و سحوق ساخته بر پیشانی خود طلائع کنند نظر کرده برفتد مطیع او گردود و او را دوست دارد و چون این را برای کسی در شرابی و یا مطعمی انداخته بخوراند آنکس مطیع او شود فائده آب منی خربزه می بکشد و قضیب بوزنه لعل نیز بستانند و عورت را بفرمایند تا قضیب بوزنه را بآب منی مذکوره بخت کرده و درون فرج خود طلائع کند ازین مودی که بعورت مذکوره برو بسته شود و بر زنی دیگر قادر شدن نتواند فائده بپیر بپوشی و خراطین اشک کرده آس کنند و بدارند قبل مجامعت مقداری در فرج اندازند آنگاه بشوهر شود و ازین عودت مذکوره بسته شود و بر مودی دیگر رفتن نتواند فائده چون شخصی بپشک گاو را پیش از رسیدن بر زمین از بهوا بگیرد و بر قضیب خود آس کرده طلائع کند و نزدیک عورت برود عورت عاشق او گردد و بغیر آن دیگری را نخواهد فائده بپشک گاو را طین مذکوره بستانند و در شراب کرده به حکمت گرفته بسوزند و خاکستر آنرا مقداری در فرج عورتی که آنرا کسی دیگر بسته باشد یا اندازند عودت مذکوره کشاده گردد و دیگر وجهی کردن توان بطریق سترن بپشک گاو در آنست درختی که بران درخت که گاو را آن آویزان باشند زیر آن درخت چادر مانع بساتیان بر بند بپشکی که از کادر جدا شود و در چادر خواهد افتاد بستانند فائده چون عورتی بزنان حاد در آب منی مرد را بستانند و بر زیر سر خود مانع مذکور داشته با آن مرد بکجا شود آن مرد مذکور بسته گردد و بر غیر آن قادر شدن نتواند فائده چون کرم بندلی را با یول آس کرده و شخصی را بنوشانند شخص مذکور غمی گردد فائده چون شخصیکه آنرا کسی بسته باشد روزینه سه درم سحوق گو کمر و نکه سده درم سحوق و سته درم شمشیر بنوشانند میان چهارده روز کشاده شود فائده چون استخوانی را از استخوان پهلوی آدمی و استخوانی از استخوان خر بستانند و هر دو را سوراخ کنند و لیسان را در آن انداخته هر دو استخوان را با هم ببندند و در زیر چهار پایی طرف بدارند شخصیکه بران چارپایی با عورت نزدیک کند یا شدن نتواند و قضیبش از فرجش بیرون نیاید فائده چون چوب دیوار و دیگر درخت و عود و سنگ کوکله و سلاو و سر سیر را تندی گرفته و آتشی در خانه که در آن زن و شوهر میمانند بسوزد و در آن در اطراف خانه برسانند میان زن و شوهر محبت شود فائده گور چینه و منین و صاسنیله و کنوار و زقویار را یکجا کرده آس کنند و زن را بفرمایند تا درون فرج خود بخت کند بعد آن مرد زن مذکور برو زن را برود مذکور رغبت تمام شود نوع دیگر چون لجا و شمشیری و کنوار و گور چینه جله را یکجا کرده و بالای آن برگ تنبول داشته مرد بر سر عورت بنیازد و یا برگ تنبول عورت را بخورد آن عورت مطیع و منقاد او شود و همیشه دوست دارد فائده چون زن بشن کر تا در قبای و شمشیری و بچنگاره و سندری را بهنگامی که ماه در منزل بکشد بود و در کیشنبه بعد بگوید و آن آرد و درون فرج خود بخت ساختن سخت کنند و نزدیک مرد برود و مطیع و منقاد او شود فائده چون عورت پوست درخت نوزک و اما آس کنند و بجا بهنجیه بشیر آنرا بستانند و با آن خر مهره و یا تخم کرچ و تخم خرمای سندی را بخت کنند و درون فرج سخت کن بوی بد از فرجش دفع شود فائده چون شخصیکه از خوشنودی می آید گل ارجن و برگ جویون و لوده را یکجا کرده آس گردانید و آئینه ساخته بر اندام سخت کنند بوی بد از خوشنود دفع شود فائده چون سندی و زعفران و اگر و گار و لوده و بالا آن شخص آس کرده و آئینه ساخته بر اندام سخت کنند بوی بد از خوشنود دفع شود فائده چون شخصیکه او را خواب نیاید هیچ کتخو نیز را بهنگامیکه ماه در منزل بکشد بود و در کیشنبه بیارد و از خنجر رسیده لیسان بر لبها ندوید آن پنج مذکور را بچید و رشته لیسان مذکور را بر سر بند و بی خوابیش دفع شود فائده چون سحوق بایله سندری را بار و سنبه پیش از طلوع بجزند آب زمین بیکانه مضرت رساند نوع دیگر چون پوست تر بچید و غلین سندری را بچید و در چوب سنگ به چوبه آتش رسا سته و همچون کرده بدارند مقداری روزینه بخورند آن آب زمین بیکانه مضرت رسانند فائده چون سیوه مارنگ و ترنج را بکجا

کرده خشک کنند و کوفته و جامه بزرگ کرده بدارند و نهار مقداری بخورند باد و شکم نه پیچ و در مجلس بفرانگ نشسته مانده شود و فراحت فطر شود
فائده چون پوست کج را خشک آس کرده بدارند و باشد مقداری وقت خواب بخورند بوی باز ضابط نشود فائده چون خشکیه او را
نار شده باشد پوست خورا با جرات آمیخته بر محل نار و سخت کنند ناروی مذکور بر بچ با سانی بیرون آید نوع دیگر انار و خاص یا
بج کره الیه اینج سیاه دانه را با آب سر آس کرده شخص مذکور را بنوشانند نیز ناروش دفع آرد نوع دیگر بچق اقیس و موکقه و بجارنگی و سنی بل
آب گرم بخورند نار و دفع شود نوع دیگر پوست بچ سهجونه و نمک سنگ خرمای هندی را با آب آس کرده بر محل نار و سخت کنند نار و دفع آرد
نوع دیگر بر یا تخم را با بول آدمی بسایند و بر محل نار و سخت کنند دفع شود نوع دیگر خایه زراغ را که با کاه چفتند و میباش باقی بخورند
نیز نار و دفع شود نوع دیگر چون پاسب آس کرده و باقی آمیخته بخورند نار و دفع شود نوع دیگر چون پوست بچ هینیس را با آب بپزند
و گرم کرده بر نار و سخت کنند دفع شود نوع دیگر چون سر و زرشیه و سنبله و دوازده درم روزی بنوشانند نار و دفع شود نوع دیگر
رچ سیر و عنبر و قند آنقدر که خورون تواند تا سه روز بخورد نار و دفع شود نوع دیگر جیخته و ملشی و دودھی و پنڈریک وید یا نکه با قند
را با آب آس کرده بر نار و سخت کنند دفع شود نوع دیگر پوست بچ کد سپرنه و سنبله و راجا آب آس کرده بر نار و سخت کنند آماهی که از نار و
شده باشد برود و این دار و برای همه آماس مانع آید و برای دفع نار که از غلبه تلخ بود علامه های اسهال بخت بکار بندند و در اسهال دفع
ناروی بادی علاج اسهال بادی کنند و برای دفع ناروی بلغمی علاج اسهال بلغمی بکنند و حکما شکستن نار و دفع کرده اند چون شکسته شود
و در و آنرا زشت پیدا آرد و خوف آن باشد که عضوی بیکار آرد و پس مریض را چنان هوشیاری باید که نار و شکسته نشود فائده چون بچ پایه
و زرشیه انداخته بخوشانند و شیر مذکور را در کف پای شخصیکه دندان را در خواب بر هم سایند چند بار طلا کنند شخص مذکور از بر هم زدن نار و
فائده بدانکه باید بر بهفت نوع است یکی را چنگنه نامند و حیت را پسندی عقل گویند و ازین عقل افزون میگردد بدان جهت آنرا آب
بسوی عقل گردانند و این راسته پهلوی باشد و خاصیت این آنست که شخصیکه چون این را بر دست گیرد و اسهال شود و چون از دست بردارد
بماند و دوم را حیونتی گویند و حیونیه بان پسند دل را نامند و این را دل برقرار میدارد و محمد حیات است بدان جهت این را نسبت بسوی دل
گردانند و این نوع زرد بود و برای دفع جمله امراض مفید آید و سوم را پسندی بونتان نامند و بونتان بزبان هند صاف گفته را گویند و درگاه
که ازین وجود معلول میشود جمله امراض دفع میکند و نسبی بهم مذکور کرده شد و این نوع را پوست رقیق بود و خسته بزرگی باشد و
بر شخصیکه فتاده باشد که پهلویه سخت گفتند باید که این نوع را بگیرند و این نوع برای سخت کردن بکار آید و چهارم را انبر نامند و انبر بزبان
هند کاب حیات را گویند و پوست این نوع سطر بود و خسته باریک باشد و از جهت اسهال این نوع بکار باید که نسبت مانع آید چچم را
بجیا گویند و بجی بزبان هند غالب بدن را گویند و هرگاه که این بر مرض غالب آمده آنرا دفع میسازد بدین جهت این را نسبت بسوی غلبه
و این نوع آرد و در و شکلی که دمی تلخ بود و این بجهت امراض مفید است و ششم را ابجیا نامند و ابجی بزبان هند ترش را گویند و
ابجی عدم ترش را هرگاه که این امراض دفع گردند و مریض را خوف مرض نماند این نسبت بسوی عدم ترش آرد و این پنج پهلوی باشد
و این برای دفع امراض چشم مفید آید و هفتم را اردھی نامند و در حیان بزبان هند پیدا آرد و این را گویند هرگاه که گوشت بر سبب این محل
جراحت می آید و دیگر صفتها ازین میگردند این را با سمن مذکور نامند و این را پهلوی نامند و ازین جراحت فراهم گردد و خوردن
باید هیچ هنگام ممنوع نیست نه پیش از طعام و نه بعد از طعام و نه در حالت بدبختی و نه در حالت غمیز بدبختی و چون بعد از طعام بخورد و این
ببب خوردن طعام مضرو نوشیدن مشروبات مضرباد و تلخ یا بلغم یا سرکه یا طعم غلبه کرده آنرا با آرد دفع گردانند و بسیار سنگامی که
آفتاب در نور و جوار باشد باقی نماند که بچ نامان بود و بخورد و غلبه تلخ فرو نشیند و هنگامی که آفتاب در برج سرطان یا اسد باشد خشک

خجندر گرسنگی زیاده کرده و سبکامیک آفتاب و برج سنبله یا میزان بود با شکر بخورند غلبه تلخ فرو نشیند و شکم صاف گردد و خلط روده برود و چون
بلبله را باشد بخورند رحمت فی و ناز و می طعام و سیلان آب از دهن و خارش اندام و دود پاکه مثل گزیده زنبوران در اندام افتاده بودند و بلبله
غلبه تلخ و غلبه بلغم دفع گردد و چون بلبله را باشد بخورند رحمت بوا سیر و یرقان و پندرد و مرض دل را امراض شکم خالص گردد و انتفاخ و
آماس آن سبکی شکم دفع شود و هنگامی که غنقریب با توس بود با سندھی بخورند غلبه باد و بلغم فرو نشیند و هنگامی که آفتاب برج جدی
یا دلو باشد با پیل دراز بخورند غلبه باد برود و هنگامی که آفتاب و زحوت یا حمل باشد باشد بخورند غلبه بلغم فرو نشیند هر که بخورند بلبله
بدین طریق مداومت نماید هیچ مرض مبتلا نگردد بیان فوائد سندھی و ادراک و پیل دراز چون سندھی را اس کرده با آب گرم نهند بخورند
گرسنگی بفرزاید و از لمبیدن تخم سندھی و جواهر که از بار و عن ستر و خلط ساخته باشند نیز گرسنگی افزاید و باد و بلغم دفع شوند و
از نوشیدن جوش سندھی یا دوسول و بستگی شکم و خلط روده و بطنی دفع شوند و گرسنگی افزاید و چون با آب بوقت صبح بخورند نیز گرسنگی بفرزاید
و از خوردن پیل دراز باشد چربی کم افتد و غلبه بلغم و دمه و سرفه و تب و پندرد و امراض شکم دفع گردد و از خوردن ادراک باشد شکم
ردان شود و بستگی شکم دفع شود و گرسنگی افزاید و طعام هضم شود و غلبه باد برود و چربی کم شود و از خوردن ادراک باشد گرسنگی افزاید
و زکام فتنس پندرد و تب ناعه و دمه دفع گردد بیان فوائد بعضی داروهای دافع تب مویحه و دوسیر و نیک است و برای دفع تب فتنس خواهی
خواه غیر محرم را آبی که در آن گلرنگ محمی اسر کرده باشند مفید است و برای دفع تبی که از شالی بخوراند و برای دفع زحمت تولدان سلاجیت نیک
و برای دفع پیری و آلودگی و در دوجوب بخوراند و برای دفع پندرد و آهسته بخوراند و برای دفع پیل دراز بکار بندند و برای شکستن
لک استعمال کنند و برای دفع زهر حیوانی پوست درخت سرس نافع است و برای دفع چربی و غلبه باد و گول بخوراند و برای آزار کتبت
بالنسبه مفید است و برای اطلاق شکم و اتسار و گرا برست و برای دفع باد و بوا سیر و باد و نافع است و برای دفع زهر بناتی زکشته نافع
و غلبه کم از بزرگ دفع شود و راجد که شراب و شیرین نافع و برای مرض چشم تر بچله خوب است و برای ازاله رگت بات گلولی بهر
و برای سنگرینی و دفع خوب ترست و سبب از درخت کھیر دفع شود و برای دفع دیوانه و رغن گا و که گنده باشد سزاوارت و مانند
و اندوه دل از خوردن شراب دور شود و برای دفع باد صرغ برنجس نافع است و از سر جاموس بخوابی زائل گردد و زکام از خوردن
سنگدان مانند و لاغری اندام از غذای گوشت برود و گوشت مردم را فریگرداند و مرض باد از خوردن شیر برود و از رسانیدن اگر
آتش سختی اندام زوال پذیرد و مفاصل نرم شوند و در دوش مبار و از سندن ناس صمغ چکن و در شود و سکه و شک باد و قوه از ازل کند
و شیر و بول او دفع زحمت های شکم و ادراک است و برای دفع امراض سر و گردن تدبیر ناس بر حسب مقام بکار باید است و بخت دفع
این امراض جوش و بول یا جوش تر بچله یا تخم پیل دراز یا ر کرده بدیند و بدیده که قریب الایام باشد خون کشانیدن دفع شود و بچله
شیر و رغن ستر نافع است و بیوشی از باد سرد و از سایه و از آب سرد و اگر دوفری اندام از زور کردن کم گردد و موثر تر که از خوردن
گول مانند و سرفه از آشامیدن جوش گمانی دور شود و باد و سول را بچله بول نافع است و قوام جوانی از خوردن آلوده و شود و برای دفع
چنگلی و قوام شدن چاحت تر بچله و گول نورانیدن بخت نیک است و برای دفع مرض های بادی حقه خوب است و زحمت های تلخ از اسهال
دفع شود و برای دفع زحمت های غنمی قی نیک است و بخت دفع افزونی خصیه رغن بید انجیر و بشت و اسهال بمانند و بادی و حلق و
فاسد شده باشد رغن بید انجیر نیک است و برای دفع مرض دهن با جوش کوزه پوست درخت بچله و تخم کچی یا ر کرده بنوشانند و بخت
دفع امراض تن میانگی که بالای نده گاه ران و فرود گوی بوندانگد و زیره سبب و چتر و تخم سرش و حبیه و بولست بلبله و بچله بول و ستر
نمک را اس کرده باند و آب گرم بخوراند و بخت دفع امراض باد ساق جوش یا جوش گلولی یا جوش گول و یا ستر جوش نذکور

صحیح سند می یار کرده بدین بیان شناختن امراض از بول مریض بدانکه چون خواهند که بجهت شناختن مرض بول مریض بدانند
 باید که از مریض در آخر شب چون چهار طاس شب مانده باشد بول کنند بول اولین و آخرین نگیرد بول میانی بگیرند و در آن بول
 یا شیشه دیار وین و یا آهن که آنرا صاف کرده باشند و مانند آن که صاف و سپید بود باندازند و در هر یک قطره روغن تلخ لباق گاو
 بر داشته در آن بچکانند اگر نقطه مذکور غلیظ گردد و از بول حباب خیزند بدانند که مرض تلخ است و اگر بول سیاه و ام و غلیظ گردد بدانند که
 مرض خون است و اگر بول سرد و غلیظ و چرب و سپید باشد بدانند که مرض از غلبه بلغم است و اگر بول سیاه و مل و ام و برنگ تر شود که
 و تیر گردد بدانند که از تلخ و خون است و اگر بول مل و ام گردد و در آن حباب پیدا آیند بدانند که مرض از غلبه باد و روغن است و اگر بول سپید
 گردد و در آن حباب پیدا آیند بدانند که از غلبه باد و بلغم است و نیز بجهت تشخیص مرض در بولی که از مریض کرده باشد نظر کنند اگر سپید و ام بسیار
 بود بدانند که از مرض راجع است و اگر با لاسپید و ام و زبرش زرد و ام بود بدانند که مرض پندروگ است و اگر با لاسپید و ام و زبرش
 رنگ بود بدانند که نیز مرض پندروگ است و لیکن و اندر است و اگر سیاه و صاف بود است سبب است و اگر با لاسپید و ام و زبرش سیاه و حباب
 بود و مریض عورت باشد بدانند که رحمت پر سوت است و اگر بول مریض مثل بول خرباشد بدانند که شکم مریض خلط رود و ده شده است
 و غلیظ بسیار و فاسد گشته است و اگر مریض بول بسیار کند با وجود آنکه آب اندک بنوشد بدانند که مریض را رحمت ناقصی است و اگر مریض
 بول اندک کند با وجود آنکه آب بسیار بنوشد بدانند که مریض از غلبه تلخ با دست و اگر بول مریض کبود رنگ و مل و ام یا سیاه یا متلون یا لوان
 بسیار باشد بدانند که مرضش لادوست و اگر بول مریض برنگ روغن بچند بود و لیکن خشک باشد نیز مرضش لادوست و نیز بدانند اختن قطره
 روغن بچند بول مریض چون قطره مذکور غلیظ گردد و در آن نمناخچه خنمای غریبال دیده شوند و با قطره مذکور شات و ار شود بدانند که مریض
 آسیب دیو و پری است و اگر نقطه مذکور بچو قالب آدمی شود بدانند که مریض را مرض به سبب نخست ستارگان حادث شده است و آسیب
 دیو و پری نیز باشد و اگر قطره مذکور بچو قالب آدمی دیده شود و لیکن او را دوسیر باشد بدانند که مریض را مرض به سبب نخست ستارگان پیدا
 آمده است و او را آسیب دیو و پری نیز است و اگر قطره مذکور بچو قالب آدمی دیده شود و لیکن او را سیر باشد مرض بدو از ازل نگردد و اگر
 بدانند اختن قطره در بول بچو اسلحه پانچ تیغ و سان و کمان و گرز و مانند آن دیده شود نیز مریض لادوست و اگر بدانند اختن قطره در بول بچو
 کل نیلوفر شمسی و یا بچو میوه چنانچه تیغ و نازنگ و مانند آن و یا خانه منقش بچو پرچم و یا بچو میل دیده شود بدانند که مریض قابل
 دواست بچو زائل خواهد شد و عمر مریض دراز است و چون مریض شب را گشت خورده باشد بول که در روز کند لعل نام بود و اگر شراب
 نوشیده باشد بول که در روز کند بوی ناک بود و اگر سبزی خورده باشد بول او سبز بود و اگر شیر و جرات خورده باشد بول او سپید بود و اگر
 ماش و نخود و سنک خورده باشد بول او برنگ سرکه هندی بکند اگر جو و بویه خورده باشد بول او برنگ روغن بچند بود و اگر یان کند مخرج
 بول او برنگ ترنج بود و در طلب نکشیدن گفته است که بول مریض را در آخر شب در آوندی از آوند های مذکوره بگیرند و در روز یک قطره روغن
 تلخ لباق گاو در آن اندازند و اگر قطره مذکور بعد از اختن غلیظ گردد بدانند که مریض نیک خواهد شد و اگر بحال خود بماند بعد علل ج بدشوار
 مرض زائل خواهد شد و اگر قطره روغن زیر بول رفته بنشیند بدانند که مریض دوا پذیر خواهد شد و اگر قطره مذکوره در بول طرف شرق پهن
 گردد بدانند که مریض در قریب الايام به خواهد شد و اگر طرف جنوب غلیظ گردد بدانند که بعد بسیار روزها صحت خواهد شد و اگر طرف غرب
 دراز شود بدانند که مرض دور خواهد شد و بیشتر هم عمر دراز خواهد یافت و اگر طرف شمال دراز شود بدانند که بی شک بی شبهه مریض را
 درین رحمت صحت است و اگر طرف گوشه که میان شرق و شمال است و آنرا ایشان نامند دراز شود بدانند که عمر مریض موارنه یکماه

نوع دیگر الان بزرگ و ناک سنگ اباب اس گفته و باروغن سوزیاری کرده بر محل گزیدگی مگس سخت کنند ازین زیر گس نه آرد و جل گزیدگی
فرام شود فائده گل غبی سیاه را ببول داده گاو اس کرده بر چلیکه آنرا انگس یا مورچه یا بشبه یا مانند آن از دیگر کرمهای زهرناک گزیده باشد
سخت کنند ازین زهر فرو آید و محل مذکور فرام گردد فائده علاجهایک بجیت دفع زهر گرم گفته شده اند بجیت دفع زهر زوچ بکار بندند نافع آید
فائده پوست بخت و پوست تنه درخت و برگ بار و گل از درخت میلمان و درخت سمن بستند و آب اس کرده بر محل شیراک رسیده باشد سخت
کنند و صاحب آنرا بنوشانند ازین زهراک دفع شود نوع دیگر لیست جو و قند و شیر گوسفند را اس کرده بر چلیکه شیراک رسیده باشد سخت کنند
ازین زهراک فرد آید نوع دیگر صندل و علاجهایک به دست بر چلیکه شیراک رسیده باشد سخت کنند ازین تا پاک محل مذکور دفع شود و علاجهایک
که از ان زهراک فرد آید بجیت دفع زهر زقوم نیز بکار بندند زهر زقوم فرد آید فائده پوست هلیله که بزرگ و خوب باشد و پوست بخت
هر یک سی شش درم و دانه الیچی و تچ و پیرج و موخته و زنیکا هر یک شش درم و ناکیسر سه درم و سندعی و فلفلین و پهلول و زهر بختیاک
و لول و گشته و بنس و چینه و گند صاب که هر دو صاف باشند هر یک و وازده درم بستند و اول سیاب کنند صاب را محلی کنند بعد دیگر
دار و با هم کرده سخن کنند و در جلاب که شش صد درم قند ساخته باشند باندازند و غلیظ سازند و مقداری روغن سوزیاری کرده فرارزند
و بعد سر و شدن غلوه کرده بدارند و بوقت سه صدقه دادن مقدار نیم کنار بخورانند و بالای آن آب بنوشانند روزی نه این مقدار بنهند
و چون بداند که داردی مذکور بطریق بهتر بنهم میشود بر حسب مناسب قوت و کمر سنگی مقداری زیاده کنند و این را چون کسی تا دو ماه ملام بخورد
هر مرضی که او را غلبه بلغم باشد دفع گردد چون تا سه ماه بخورد هر مرضی که او را از غلبه باد باشد دفع شود و چون تا یک سال بخورد هیچ مرض
در قالبش نماند و چون پنج سال بخورد پیروز گردد و قوتش حاصل آید و صمد و چند سال عمر شود و از خوردن این پنج چیز ابر به شرط نیست
هر چه داند بخورد و در چنانچه تواند جمیع کند و این علاج در دفع جمیع انواع میسبت نافع است و این را بجای آنکه گویند فائده برگ شفا لود و برگ
چنبلیله و چهار عدد و به به و یک درم بخت کوشش عدد خایه زرخ که در کاچه فسیله می باشد بستند و آب اس کرده مثل نان خرد سازند و
در روغن سمن را ناخته بریان کنند تا آنکه خشک گردد و بعد روغن را بجای میخچه بستند و در بینی بچکانند ازین روغن در گوش و در دندان
در و سر دفع شود و شش بار بچکانیدن در بینی پنج درمی از در دهای گوش و در بینی نماند می باید که در ششای سندن ناسلین و غنل زرشکی
شیرینی و خجرات احراز نماید اکنون چند علاج با و فرنگ نوشته می شوند باریک سیاب سه درم و افیون خالص و درم وقت که شش درم
بر سه چیز درون ملازم اندازند و شیر لیمون داده سخن کنند چون خشک شود باز به شیر و لیمون سخن کرده پت و هندی پنچین سوم بار شیر لیمون داده
پت دهند چون سه بار پت داده باشند یک درم شکر باریک اس کرده دران اندازند باز و درم عاقر قرحا ساییده انداخته سخن کنند تا
جلد بکشد شوند بعد سه غلوه بندند یک غلوی در روز و یک غلوی در شب صاحب باد فرنگ را بخوراند و از ماسن ماسنی ترشی نیز بنهند
با و مذکور با و نالی دفع شود نوع دیگر باریک رال لعل و ام پنج درم ساییده مثل سرمه با جامه نیر کرده و نیم درم شکر مثل سرمه بنهند
هر روز در آن آینه باندازند و درم سیاب صاف کرده قدری روغن گاو نیز اندازند و با مالنه نم بسیار سخن کنند تا دوا که سمن و ام گردد و سیاب
دید و نشود و او را از گرد و سایه آدمی بلبه نگاه دارد و در و اندک شیر و روغن گاو انداخته خط کنند اول لامر فیض اطعام اندک بخوراند بعد
و از وی مذکور بر و جوش بالان تا آنکه در وجودش در آید اگر بخواهی تابستان باشد بوقت نماز عصر یا مغرب بمالند و اگر بخواهی مستان باشد
علی الصبح بمالند یا هفت روز همین مقدار گفته شد برین طریق و از وی مذکور بمالند و فیض الی با نیا آب ابر و جود سخت نکند بجز آب دست لیکن
بتر آنست که استنجا بکلوخ کند و بوی بخت روز دیگر آب بر وجود نرساند چون دهم روز شود غسل کند زحمت مذکور چون الله تعالی کلی دفع
شود و در آیام مالش و از زبای و ماش و گوشت گاو و گاو و دواشیای بادی و پرو بر بریزد و غذای برنج شالی شیراده گاو و گوشت و شلج

و هیچ و ماکیان سازد و ازین نوع ترکیب هر داروی نیمی نقصان نوع دیگر چون برینند که عیاداً با الله کسی را باد فرنگ حادث شده است
 و او سیاب بخورده است باید که سه سیر روغن بیدانجیر بپارند و نه درم هر روزی مرطوب را بنوشانند و نه درم با گچ می بخوراند تا زحمت آن روز و نه درم
 تمام بیرون آید بکرم الله تعالی میان هفت یا هشت روز تمام چنگلیهای او ازین یکبارگی فرو افتد و زحمت بکلی دفع گردد و اما مرطوب را هر روزی
 دو یا سه کرت اسهال خواهد شد و اگر ضعیف بود ازین مقدار گفته شده چند درم نقصان کرده مناسب مرطوب بنوشانند و بخوراند نوع دیگر چون بداند
 که مرطوب را در گرمها در پیداشده است باید که زرد چوب و نیم درم و برگ نم چهار درم هر دو با آب باریک آس کرده بنوشانند
 تا نسبت و یک روزی یک طاس روغن گاو موازنه هفت درم بنوشانند و بعد ساعتی طعام بخوراند و رو باد بکلی دفع شود نوع دیگر
 بنویسد که خسته باشد با پوست و خسته هر روزی سه درم باب باریک آس کرده و جامه بزر ساخته نهار بنوشانند تا هفت روز
 زحمت بکلی دفع شود نوع دیگر که دوب سپید بستانند و اگر سپید است ندهند سبک ندهند مقدار سه درم و اجابین صاف کرده چهار درم هر دو
 را باریک آس کرده بنوشانند تا دو هفته در بکلی دفع شود نوع دیگر سبزی دو درم در یک سبزی خراط کرده بنوشانند تا دو هفته در رو
 دفع گردد علاج بخت و انهای فرنگ که بنشینند و اگر بنشینند باز خود میکنند بپارند زرد چوب یک درم و محقق اجابین خربانی پنج درم و سیاب
 صاف کرده یک درم و روغن ستورده درم جلد را در میان طاس انداخته با ماله درخت نم سه روز بمالت و مالش بسیار دهند و بعد
 بر چنگلیهای مذکور هر روز طلا کنند تا ماله و ام که گردند دفع شود نوع دیگر سیاب صاف کرده یک درم زنگار و قوتیای بنشیند و رنگ سپید که باریک
 خورد میشود یک درم جلد با یک آس کرده بپارند بعد از داروی مذکور چون خواهند که بر چنگلی طلا کنند اول با روغن ستور چرب کنند بجا
 مذکور مقداری بران بنشیند و هر روزی بدین طریق سخت کنند به چنگلیهای میان چند روز به گردن بفضل الله تعالی نوع دیگر بپارند زنگار
 با خوات ماده گاو مالیده بر چنگلیهای باد نکور طلا کنند میان چند روز به شوند نوع دیگر بپارند پنج درم بچونک یعنی چتره که گل و گل میباشد با آب
 آس کرده اول روز مقدار دو درم دو روز دو درم و سوم روز سه درم بخوراند تا دو هفته و یا سه هفته سه درم هر روزی خوردن دهند
 متصل آن گچ می باروغن ستور بخوراند تا سینه بچونک بپارند و در و نه درم و وجود دفع گردد نوع دیگر بپارند و زرد باریک بپارند و در سینه شک کرده
 بسوزند و خاکستر آنرا بگرد و با مسکه ماده گاو و خط کرده بر چنگلیها طلا کنند و در میان چند روز دفع گردد بفرمان الله تعالی اگر چه گفته باشند نوع دیگر
 گرد بر گرد و درخت پنج منگوت خرد که آنرا منگونی میگویند با کندن بجا و نه چنانکه آهن بخراست نشود چون کافه باشند بدست گرفته پنج را
 از زمین بر کنند و شاخهای آنهم بدست و در کنند چنانکه محروم جهان پنج باند پس آنرا با سنگ تیز بر کمال کنند و در میان سبوحه بپارند
 و آن سبوحه را باب تازه علی الصباح بپارند چون وقت نماز شام در آید آب را بریزند باز باب تازه بپارند همین طریق هر روزی صبح و
 شام سبوحه را باب تازه علی الصباح بپارند و آب شبانه بریزند که پر کانهای پنج دفع کنند بعد پوست او مقداری سته و باریک آس کرده
 بر چنگلیهای فرنگ که سالها رکنه باشد و عمیق و همین بود طلا کنند میان چند روز بقدرت خدای تعالی معائنه گردد که همه دفع شوند و اگر
 کسی را زخم تیغ یا تیر رسیده باشد با پشت اسب سخت دریش دران افتاده بودند همین پنج منگونی بدین طریق آس کرده طلا کنند میان اندک
 روز به گرد و جرب ست نوع دیگر بپارند سی درم و زرد چوب سی درم هر سه را یکجا سخت باریک آس کرده بپارند
 بعد از سکنه سی درم و پنج منگوت که آنرا خشک کرده باشند سی درم هر دو یکجا آس کرده و جامه بزر گردانیده جدا بپارند بعد سیاب
 پاک کرده سه درم بپارند و در میان قند کنند که سی درم بود و در آنرا انداخته چندان بمالند که سیاب در قند و آید و ناید گرد و آنگاه جمله از بار
 در میان قند که آنرا سیاب مالیده اند بپارند و بدستها چندان بمالت که جریس شود پس در میان آوند که آنرا آب رسیده باشد بپارند
 بپارند و چون خواهند که مرطوب را بخوراند اول بپارند تا به چند درم روغن گاو و غره کرده فرو برد بعد بمقدار سه درم داروی علی الصباح نهار

بآب بخور و وقت شام نیز بروغن گاو غره غره کرده و فرو برده و سه درم دار و آب بخور و همین طریق هر روزی دو کت صبح و شام غره غره بار و غن
 کرده و در بخور و تا آنکه تمام دار و خورده شود و درین ایام برنج سخی نخیده باشی یا ده گاو که در آن قدر می شکند را خسته بود بخورند و درای برنج و شیر
 چیزی دیگر بخورند تا که مغز باشد اما چنان روز در آن ای دار و اسهال خواهد شد و خون هم خواهد افتاد باید که ترس نکند بعد چهارم یا پنجم در اسهال
 خواهد ماند و از اسهال مریض را زیاد دفع خواهد شد و اگر عیاذ الله کسی ازین عرض لنگ و پنج کرده شود و چهار پائی گذارشتن تواند و پنجگیهای
 کهنه و عمیق و همین بود و گوشت بعضی اعضا نیز دیده بودند گاوها گرفته و استخوانها برآمده بودند بدین دار و بکرم الله تعالی نیک شود
 و صحت یابد و اگر غره غره بروغن ستور نکند درین و پنج و دندانها بچخته گردند و اگر از خوردن این دار و درین مریخ دندان بچخته شوند آبله را
 بآب ساییده غره غره کنند و بروغن نیز غره غره بکار بندند به شود فائده یارند پنج سهینول که آنرا در عرف تبرسکا گویند مقدار چهارم
 بآب آس کرده تا دو هفته مریض را بخوراند و برنج سخی نخیده و شیر ماده گاو غذا سازند و از اشپای بادی و ترشی و خزان پر شیر کنانند
 زحمت مذکور دفع شود و باز عود نکند و هر بختگی بادی و رمی رنگ باشد نیز دفع شود و برای دفع پر میو بادانهای اسپغول و مصری پنج ناکو
 را بخوراند پر میو دفع گردد و مجرب است نوع دیگر تماله که پنج اول عمل میشود و یارند و در سایه خشک کنند و از سایه عورت پلنگه گاه دارند
 و در محل محفوظ بحق باریک ساخته و جامه بزرگ کرده بدارند بعد یک درم رنگ سپید که بزرگ خرد میشود و دو درم آبله خشک هر دو را
 باریک آس کرده جدا بدارند چون خواهند که دار و را بر پنجگیهای رنگ طلا کنند از سیاب که آنرا پاک کرده باشند ثلث درم بستانند و او را در سیاب
 کف دست اندازند و در تماله یک حصه از رنگ و آنکه کاس کرده داشته شده اند نیز باندازند و با انگشت زربالان سیاب خاک خواهد شد
 و بعد آن از کف دست دار و گرفته و مریض را غلطانیده بر پنجگیهایش باند و تا یک ساعت قیام بانهالی برواندازند تا که خوی آید
 بعد او را بگویند تا بر خیزد و غذای خود برنج و شیر سازد و همچنین ثلث درم سیاب و هر روزی بدین طریق گفته شده بر پنجگیها طلا کنند
 چنانکه تا پانزده روز پنج درم سیاب در کالسته شود ازین میان چند روز پنجگیها اگر چه کهنه بودند لا و داشته باشند بکرم الله تعالی به شوند و مریض
 صحت یابد و مریض باز عود نکند بکرم رب العزت و الله اعلم بالصواب خاتم این طب میمون بخالق سقامات آیات امراض و ادویه جوشون
 بتوفیق و تائید بچون و امر کن فیکون آنکه خطاب کبرای او و خطبه کجی الارض بر منابر فاق و کجی عالم و منشایر ساند و طبیب خوش شمار
 اتواتر فیه شفا کالناس و لوید و من یوت الحکمة فقه اوتی خیرا کبوش بیارن دنیای عذار که بتلای نادانی در بیضیه سواهی نفس بدی پاکند
 مرتب کرد که بتربیب و لطف شاه دین پرور سلطان عدل گستر بانی سبانی دین شارع مشارع حکمت متین المتوکل الرحمان سکن رشاه
 سلطان خلد الله ملکه و سلطانه و ابدا علی النافقین عاده و احسانه شاهی کسری شان پیش عدل او از ظالمان می انکارند و لقان صفات
 در حکمت از تکبیر ان کمینه می شمارند از مرادات چنانچه رسیده و جلوت علم و حکمت متعلی و مریض گشته لیل و نهار بزبان صدق مقال میگویی
 بیت کمال تربیت شاه این ست بر من و گر نه من همان خاک زیر پیکم و شکر آن این مواهب عظمی عطیات بدیه روز و شب به حضرت
 مالک الملک تعالی و تقاس سعی میکند که الله تعالی شاه راه نمای برج محلات و سیم رخ قلعه سیادت ست بران سلطنت باقی و پاینده
 باد و خواست دل و منشای این نوکر کمینه شاه عالم کشای آنست که نفع این طب نجاص و عام برسد و ثواب ثنوت ارث خدای و نیکی
 مدخر گردد و قطعه شهاب طایع بنده گردان این طب به نه مال بود و منال و نه جاه بود و کمال به یکی دو چیز تمنای نوکرت بوده به که باد حاصل
 آن و بفضل رب جلال به یکی که نفع رسد از ان همه وضع و شریف و دوم ثواب بود شاه را از ان اعمال به که تا بروز قیامت جهاننا
 باشند به و عای جاه و جوانی شیه بصدق مقال به مویدا ملکا خالقا خداوند به بده تود دولت کونین شاه در همه حال به از خداوند
 حکمت به ما بران حقایق علم طب اسسول و مال نیست که درین طب از راه انصاف نظر کنند و بنظر منصفانه تاملی شافی فرمایند

که شروع مبادی علم طب و اظهار حکمت و نکات میان یکدیگر و صد و شصت و هفت مرض و صلاحیت او و یه گوناگون یکدیگر و مصلحت و مصلحت
عسلک شد تا بحکم رحم الله من انصفت بحق رحمت یزدانی گردید و اگر سهوی و خطائی افتاده باشد به قلم عقل اصلاح آید و غرض از انسان مکتب
مکتب میان را بنجامه کار از خدای تعالی خواسته می آید که این طب چون بنام خسرو کامل و ملک بخش ملک نشان است مقبول جهان و مورد
شد اند از قدس و تغیر صون و محروس ماند از کرم حسی کثیر النوال گشت تمام این طب صحت متعال به نوشته با نخلی غریب که در فهرست بشر فتح قریب

خاتمه الطب

بعد از حکمی که از حکمت بالغه خویش تبیین و تضاد عناصر را به ترکیب استخراجی موافقت بخشید و نجات و صلوات مرطبیب حاذق را که بیان
امراض ضلالت و غایت را بنوشته و روی استند به صحت روحانی رسانید بر اطباء بقراط منش خدایت کیش و حکمای ارسطو طالعین و شتی
اندیش پوشیده مباد که علم طب به نسبت علوم متعارف اشرف و محتاج الیه و اتم است و در تمدن بقای نوع انسان در جمیع اوان و مکان و
تأیام معان نظر دیده شود و از قبیل علوم لا بدیهه مین و دو علم تقدیم میدارند یکی علم طب و دیگری علم دین چنانکه گفته اند انما العلم علمان علم الدنیا
و علم الآخرة یعنی در علم ابدان نگاه داشت و محافظت صحیحی که حاصل است و باز آوردن صحیحی که زائل شده می گردد و علم ابدان را بر علم اویان تقدم
بالبطیع است زیرا که حصول صحت عبادت هم بوجه اتم استکمال می پذیرد و در نفس الامر خلاصه از ایجاد بشر و چه نیست معاش و معاد یعنی
زندگانی بر قانون شریعت کردن و بدل طلب جای بازگشت خویش نمودن که معاد باشد و این چیز منوط و مربوط به صحت جسمانی است
پس ظاهر و باهر گشت که اهم محات و احوج حاجات همین علم طب بود و تا اندرین حالت لازم آمده که استحصا این دولت عظمی بقراط و شتی
و شاعت و ترویج این گرامی فن که نفع بخشی خاص و عام و در تحت آن منزه و نیست بر هر کس از محتات و واجبات است از نجاست
که همواره همت و الانهت مالک مطیع مصروف و معطوف باشاعت و ترویج همچو کتب جدید یکبار مفید خاص و عام میباشد
چنانچه بالفعل از امداد و غلبی و از تالیف لاری کتابی نا در العصر که نظیرش بدین اسلوب جدید که طب یونانی و بیک هم پلید هم قالب
تطبیق بود و کمتر نظر آمده جامع احکامات طبیعه که خزن حکمت و غنیمت از مفردات لغت توان خواند و در تشریح افعال خواص و دوی هر آنچه
گفته شود مستثنی و ممتاز است فوائد بسیطه اش لائق انتباه و آگاهی نامش معدن الشفا رسکین رشای تصنیف جالینوس و شتی
بنش بقراط زمان عیسی دوران جناب حکیم پیوه خان بن خواص خان مقرب بارگاه سلطان سکین پرتشاه بن جلال شاه است
مصنف همه دان این گوهری بهار و درشن نه صد و پنجاه هجری حسب فرمان شاهی از معدن خاطر ابدی عرق قریزی و جانگاہی بر آورد و کیش
بارگاه سلطانی نمود تا آبروی قبولیت گرد آورده و در التاج انبای روزگار گردید و انتشار تالیف این نادر کتاب برین منوال است که در
و محفل منو مشاکل سلطان سکندر شاه چنان حرف و حکایت بمیان آمده که هر چند طب یونانی بجای خویش مرتبه عالی دارد لیکن هیچیک
شاید موافق افراط مردم هند که تریاخد خاخرین در بار شاهی دست بسته عرض کردند که و جیش از سته حال خالی نبود اول اختلافات بین
و دوم تفاوت و تغایر موسوم و آب و هوای هر دیار رسوم غایه البیان اینکه چون این فن طب را از زبان یونانی به عربی و فارسی نقل کردند
و تاویل و تغیر زبانی بزبانی دیگر و بعضی محل و شوار میشود ازین جهت در اصلیت و ما بهیت بعضی چیز با تخالف و تباین روی و پس چگونه
در تائیرش هم فتوری راه نیابد و درین صورت لامحالہ استحال همچو دوائیکه حقیقتش کما حقہ متفقین نباشد کی مخالف مزاج بنفقه هم برین
مصنف در همه دانی تفرید این کتاب شگرت و اعجوبه روزگار از کتب مستنده هندی بیک مثل سسرت و جوک و برین زنا کرسا و زهر
و تا دعویدان و چیتامن و نیک سین و چاکرت و غیره هر آنچه از کتب بیدک عمده عمده دریافتند بفارسی شسته زبان ترجمه نمود و چون

معدن الشفا اسکندر شاهی

۴۹۲

خاتمه المسیح

الفاظ که در فارسی زبان بودند آنهارا بهان زبان بکاشا بر حالت اصلی گذاشت تا در تفهیم مخالفت واقع نشود و چونکه از زمانه ممتد حساب مدار
و استبداد شائقین که به طبعش قصی غایت مصر بود و کتاب موصوف الصدر با وصف تفحص بی پایان از جانی دستیاب نشد و تنها بدین پس
و تلاش در گذراندن آخر کار تفحص بسیار و جوینی بیشمار سعی موفور و کوشش نامحسوس از امداد جناب حیاقت مآب واقف علوم عقلی و نقلی
جناب حکیم نیاز علی صاحب رئیس جالیسه محله سادات نسخه کتاب مطلوب خوشخط محرره زمانه پاستانی بر کاغذ بالغغانی که عددی گنجینه
و گنجی آن در حالت بر آن دارد که شاید همین کتاب از گنجانه شاهی بود بهر سبب پس آن را از نعمای غیر ترقیه انکاشته خواست که چند نسخ دیگر فراهم
نموده به تحقیق و توفیق بهر آنچه سزاوار بود و کتاب مذکور را بهریدیه تمام بمطابقت نسخ متعدد بطبع رساند ازین رو گذر تا چند سال طبعش در خزانه
ماند هنوز که نسخه دیگر کتاب موصوف با این همه تلاش و کجا پوز جانی و دستیاب نشد ناچار بر همین یک نسخه اصل موجوده اکتفا و زبیده بمطابقت
اتم همین یک نسخه بغیض توجه موفور سرچشمه قوت و جلالت جناب منشی نول کشور صاحب دام اقباله بر کاغذ پاکیزه و تقطیع کلان
خط صاف خوشخط با اهتمام بلیغ بمقام لکهنو در مطبع گرامی باده نوبه ۱۳۰۴ مطابق ماه ربیع الاول ۱۳۰۴ هجری از حلیه الطبابع
آراسته گردید و ده خدایا بر خویش قبولش چندان که همه عالمیان از ته دل بستانند

آمین ثم آمین

قطعات تاریخ نتیجه آسمان پایشاعر شیرین مقال مخمور بمیشال کامل منشی بگلوندیان صاحب قلم شریسته دار و قلم طبع

و طب چه عجب کتاب علی شد طبع خاصیت ادویات گویا شد طبع عاقل تاریخ سال طبعش بیست مجموعه مفردات زیبا شد طبع

۹۴ ۱۳

ایضا

شد بهویدا از دستان طب

طبع گشته کتاب جان طب

گشت چون معدن الشفا مطبوع

سال تاریخ زود رقم عاقل

۹۴ ۱۳

نہایت

<p>کثیر القلوب - ترجمہ مغز القلوب مولوی محمد نور کریم مفتو نے حسب اہلک الک مطبع ترجمہ فرمایا۔ عجائب السیاحی - مساجد امراض و ابائی و سوی شخصی بین۔ میرات البشر - منصوص علیہ قوت باہ بین۔ نہجۃ البحرین - اجتماع یکک و طب یونانی۔ مخزن سلیمانی - ترجمہ اکبر عربی۔ رسالہ قارورہ - اردو اسین شناخت رنگ در سوہ بول کا بیان جو بطور سوال و جواب تصنیف حکیم سید غلام یحییٰ صاحب مطبعہ فرستہ مرگین - گھوڑوں کے علاج میں۔ کیمیائے عناصری - ترجمہ قرآن وین قرآنی مولوی حکیم نور کریم مفتو نے قراہ وین قادر کی کار وین ترجمہ کیا۔ رسالہ ہیضہ و بائی - اردو و معالجہ ہیضہ کا بہ تمام ترجمہ لکھا جو حکیم غلام یحییٰ صاحب نے۔ دستور البیئات - عن مصائب الحمیات اسین بیان ہر قسم کے تپوں کا ہر قسم سالو بقائد یونانی و ڈاکڑی حیدر الطبع۔ طب احسانی - مطبوعہ نظامی۔ مجمع البحرین - یہ کتاب لاجواب تصنیف حکیم محمد حیدر خان صاحب ساکن جائیدہ حرم لازم سرکار ریاست کبیر تھلہ سے یادگار ہو اس کتاب لاجواب میں فنون طب ڈاکڑی و یونانی کو باہم متفق کیا جو اس وقت کب ایسی نادر کتاب دیکھنے میں نہیں آتی۔</p>	<p>تحفۃ الاطباء - تصنیف حکیم مفتو حسین صاحب خیر آبادی نہایت عمدہ ہو۔ قراہ وین شنائی - فن حکمت میں نہایت عمدہ اور مثیل ترجمہ ہوا ہو۔ قراہ وین ذکاوی - فارسی سے اردو میں نہایت عمدہ ترجمہ ہوا ہو۔ تشریح الاسباب - مسمیٰ بنظیر سلیم۔ رسالہ زبدۃ المفردات و رسالہ نظم باریق منظوم۔ مجموعات اکبری - اردو وین کتاب طب میں بہ عمدہ ہو۔ طب جمعی - کہ جبکہ ہر نسخہ مریضوں کے لیے نوشتار ہو۔ رموز الحکمت - تصنیف حکیم رجب علی صاحب نہایت عمدہ ہو۔ معاجات احسانی - یہ کتاب عجیب و غریب فن طب کی اردو کتاب ہو۔ ترجمہ آردو و علاج الامراض مشہور و معروف جامع فن طب ہو۔ مرکبات احسانی - یہ کتاب مثل قراہ وین احسانی کے نافع و جامع و تصنیفات نواب حکیم احسان علی مرحوم۔ علاج احسانی - اسین علاج ہائے طبیہ کے عمدہ نسخہ مجرب لکھے ہیں اور شناخت لہرین ہائے صاف صاف بیان ہو مجموعہ میزان الادویہ الفاظ الادویہ و فرہنگ نصیر بن خزانہ الادویہ یہ ایک مجموعہ نادر طب کا ہو۔ میزان الطب - اردو وین رسائل نفیس و قاف - اردو و لائل بول۔</p>	<p>قانونیہ مع رسالہ قریبہ - علم طب میں اعلیٰ درجہ کی مہر کتاب و درسی جو مطبوعہ مطبعہ احمدانی - یہ کتاب فن طب میں درسی معتبر و اعتبار کی ہو۔ کتاب طب اردو ترجمہ خوارزم شاہی - اردو زبان عام فہم اول یہ کتاب فارسی تھی مصنف حکیم سید سلیم حکیم حسن محمد احمد حسنی جرجانی یہ کتاب علم طب میں کلیات طب اور معاجات طب اور تشریح طب کو جامع و مادی و مستند و بصیرت و خطیر و نافع بطبع حکیم محمد مادی حسن خان صاحب نے فارسی سے اردو میں ترجمہ فرمایا اسکی وین طبع مستطاب ہو۔ زبدۃ الحکمت - تصنیف قمر علی صاحب ساکن شہر اصول اربعہ کی روزمرہ چیزوں کے کے کا بیان خوب ہو۔ سفیدانہ جسم - مع فوائد عجیبہ ہر قسم کے امراض کے منجبات مجرب مندرج ہیں۔ علاج الغریبا اسکی کوڑیوں کی دوائی کام کرتی ہو۔ سیران الادویہ - اردو و دو جلد ترجمہ مولوی محمد نور کریم مرحوم۔ زینت تائیل منظوم - فن معالجہ گھوڑوں کے مع تصاویر۔ ترجمہ طب اکبر - اردو وین ترجمہ نام فریب ہوا جو ہر ایک طالب دقت کو ساتھ ساتھ زبان کے تحریر کیا ہو۔ قانون عمرت - مصنف حکیم مفتو حسین صاحب سب نسخے مجرب ہیں۔</p>
--	---	--

تہ کتب

فہرست
مختصر مفردات طب اردو
مخزن الادویہ - اردو و عربی ہر ایک دیکھو
طبیعت طبیعت مقرر مقرر ہر قدر شریعت
افعال و خواص کمال بسط و شرح کے ہیں یہ
تعداد ادویہ مترجم حکیم محمد نور کریم و دیگرین
۱۔ جلد -
۲۔ جلد -
مجموعہ میزان الادویہ - الفاظ الادویہ
فرہنگ نصیریہ -
مخزن الادویہ - یہ مجموعہ تین کتاب کا ہے
تفصیلات حکیم نور الدین شیرازی و حکیم خان محمد
وحکم احمد علی عظیم آبادی -
ضروری مطلب - مولفہ حکیم متاثر
جلد اول میں نام و دوا کے مفردات کا بیان ہے
سقامات احسانی - مفردات کا بیان صنفہ
حکیم احسان علی دکن -
نفیسی شرح موجز شرح کامل التنبہ -
یہ علم عربی کی کتاب عام و عام میں شہور ہے
اس کا مستند طالب علم کسی پرے آتا ہے
پڑھنے میں - اس کے بعد قراؤن شیخ بوعلی
پڑھنے کا مرتبہ ہے -
اس کتاب میں کلیات طب سے بحث کی گئی ہے
اول عناصر اربعہ یعنی - آگ - ہوا - مٹی - پانی -
دوسرے اقسام حار و سرد و غیرہ سے بحث کی
اور ثابت کیا ہے کہ کوئی جسم بغیر ان چار عنصر کے
حفظ موجود نہیں ہو سکتا اور نہ کیفیت مزاج
پیدا ہو سکتی ہے -
پھر مزاج کے اقسام معتدل اور غیر معتدل

کی ویشی کے درجے باعتبار حرارت اور برودت

بائے چن جسکی از روئے عقلی احتمال کے تو نہیں

میں پھر ثابت کیا گیا ہے کہ کل حیوانات اور انسان

جسم انسان کو از روئے احتمال کے بڑھا ہو

جسکو اعلیٰ الامر چھوڑنا چاہیے -

پھر جسم انسانی کے ان اعضاء کا بیان ہے جو

سب میں اعدل ہیں اسی طرح جو عضو حرارت

اور برودت اور پوست اور رگوں میں

ہر اعضاء سے بڑھا ہوا ہوا لامل عقلی سے

اسکو ثابت کیا ہے جو اخلاط - بعد کا ذکر اور اس کے

فرد اور مرکب ہونے کا بیان ہے -

پھر دماغ کی تفصیل باعتبار حیوانی طبعی نفس

ہونے کی درج ہے -

پھر قواسط طبعی کا ذکر جو چار قسم کے ہیں -

نار - عروق - عروق - عروق -

پھر ان اعضاء کا ذکر جو تھوڑے کا ذکر ہے

میں اور ان کے درج سے دماغ انسان کے بدن

جو مٹی ہے اور اسی طرح لگی قوی کی تفصیل ہے

پھر امراض مرکبہ اور مفرد حکایان قایت و کس

ساتھ ہر جن میں اس میں اور بعض مریض

اور ہر ایک کی تہہ باعتبار مقدار اور حد کے لگی

پھر اسباب مشہورہ سے پر بحث ہے جو انسان کی

حفظ صحت کے لیے ضروری ہیں بلکہ جن سے انسان

زندہ ہوا اگر انہیں فرق آجائے تو انسان تھکا

پا رہا جائیگا -

پھر ان اسباب کا ذکر ہے جو غیر ضروری ہیں

مگر طبیعت کے مخالف نہیں ہیں -

پھر ان غیر ضروری اسباب کا ذکر ہے جو طبیعت

مخالفاں اور مستشار ہیں پھر مزاج کی علامتیں

گوشت چربی لیس - ہال - بدن کی حرکت و طبیعت

کیمیائیت افعال - افعال طبیعت و فضائل - منفعہ

و غیرہ اور ان سب کی مدد ہی تشریح ہندوؤں میں

بیان کی گئی ہے پھر جس میں باعتبار طبع و نفس

معتدل - عریض - ضیق - حرکت و سکون طبی

اور سرچے ہونے کی طبیعت خوبی سے بیان

کی گئی ہے پھر نفس کی حرکت کے اقسام میں

یعنی متشاری - موجی - دوسری عقلی و نباتی افعال

مترقی - ذوالقرب - الواقع فی الوسط -

پھر قواسط کی شناخت - اس کے فکات رنگ

سرخ - زرد - سیاہ - صاف - کد کد لایا ہوا

و غیرہ اور بتایا گیا ہے کہ فاقہ فاقہ صحت

اس رنگ کا پیشاب آئے گا - علیہ القیاس

پھر ان کی کیفیت کو بھی سمجھ لینا چاہیے اسکو بھی

مختلف رنگتوں سے پر تقسیم کیا ہے جو آنفروان کا

ذکر جو جس سے پانی جیران کا خارج کرنا

مقصود ہوتا ہے پھر حیات اور مرنے کا بیان ہے

کہ کس موت سے خون نکھوانا چاہیے اور

کس حالت میں حقن کرنا چاہیے اس میں حکمتیں

تھیں اگر کتاب کوئی مستند اور فہم طالب علم کسی

کا مل استاد سے پڑھے تو اسکو دوسری کتاب کی

احتیاج نہ ہو - بقدر کلیات طب اس کتاب میں

کیے گئے ہیں اس پر ہر مریض ہو سکتے قانون

شیخ بوعلی سینا میں بھی اسی قدر صرف تصریح

اور تشریح اور دلائل عقلی اس میں زیادہ ہیں

Lithographed copy of old Persian MS. on medicine

Presented to the medical library, McGill University,
by

D. Casey Wood.



